آثار الباقیه

تألیف

ابوریحان بیرونی

ترجمهٔ

اکبر داناسرشت

آثار الباقیه

تالیف

ابوریحان بیرونی

ترجمه

اکبر داناسرشت

مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۶

ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد، ۳۶۲ ـ ۴۴۰ق.
[آثارالباقیه عن القرون الخالیه. فارسی]
آثار الباقیه/ تألیف ابوریحان بیرونی؛ ترجمه اکبر داناسرشت. [ویرایش ۳؟]. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
سی‌ودو، ده ۶۱۱ ص.: مصور، جدول
ISBN: 978-964-00-0279-7
به اضافه ترجمه ساقطاطی به همراه دو رساله مثلثات در اسلام و «تسطیح کره بر سطح» و سه نقشه که مسلمانان ابداع کرده‌اند.
چاپ اول: ابن‌سینا؟، ۱۳۲۱
چاپ پنجم: ۱۳۸۶
نمایه
۱. سالشمار. ۲. گاهشماری. ۳. گاهنامه‌ها. ۴. جشنها. ۵. ایران ـ آداب و رسوم. الف. داناسرشت، اکبر، مترجم.
۱۳۶۳ ۲۰۴۱ آ۲الف/D۱۱
۵۲۹
کتابخانه ملی ایران
۶۳ـ۳۳۶۳م

شابک: ۷ـ۰۲۷۹ـ۰۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۳۱۹۱ـ۱۱۳۶۵
آثار الباقیه

نوبت چاپ: پنجم
تألیف: ابوریحان بیرونی
ترجمه: اکبر داناسرشت
چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن‌سینا (بهارستان)، شمارهٔ ۱۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰
کاغذ: تحریر سفید ۷۰ گرمی
بها: ۷۰۰۰۰ ریال

ترجمهٔ
آثار الباقیه

به اضافه ترجمهٔ ساقطاطی که در چاپ لیبزیک نبوده به همراه دو رساله، یکی در پیدایش مثلثات در اسلام و اینکه این علم اسلامیست، دوم رساله‌ای در تسطیح کره بر سطح و سه نقشه که مسلمانان ابداع کرده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آن کس که زشهر آشنایی است　　　داند که متاع ماکجایی است

مثلثات علمی است اسلامی و جزو علوم صادراتی ما می‌باشد

مثلثات را مسلمانانی که بیشتر ایرانی بودند در طول سده دوم و سیم و قرن طلائی چهارم ساختند. و این علم را در دنیا از خویش یادگار گذاشتند و کار من تنها این است که طرز بنای این علم را به گمان خویش فهمیده‌ام و به علمای ریاضی جهان تقدیم میدارم.

از خوانندگان خواهشمندم که نظرهای خویش را برای من بنگارند زیرا احتمال میدهم که خطا کرده باشم و دوست دارم که آگاهم سازند.

آدرس ــ تهران، خیابان پالیزی، خیابان چهارم، نمره ۱۷

اکبر داناسرشت

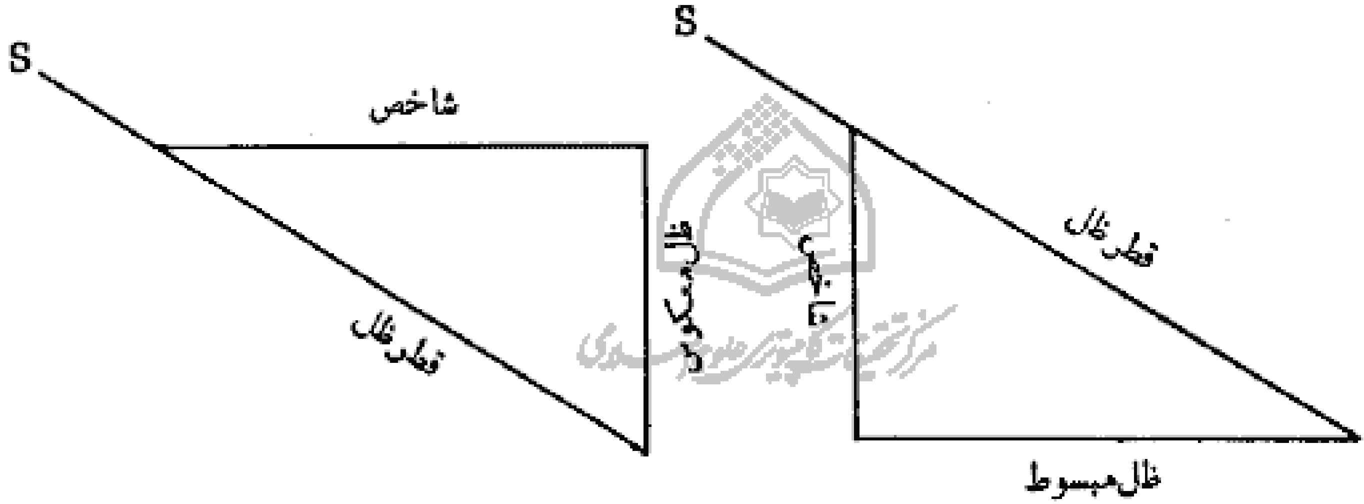
(اصطلاحات قدیم و جدید مثلثات)

جیب	سینوس	جیب تمام	کسینوس
ظل	تانژانت	ظل تمام	کتانژانت
قطرظل	سکانت	قطرظل‌تمام	کسکانت

در علم نجوم سایه بردو گونه است: ظل‌مبسوط وظل‌معکوس: سایه گسترده و سایه‌وارونه.

اگرشاخصی که مقیاس ظل است عموداً برزمین نصب شود سایه‌اش روی زمین می‌گسترد مانند سایه درختان و عمارات و اگر آن مقیاس را مانند میخی موازی افق بردیوار بکوبند سایه‌اش روی دیوار می‌افتد وسر این سایه رو بپایین میباشد و از اینرو آنرا سایهٔ معکوس گویند که حرکت این سایه‌عکس حرکت سایه گسترده است وهنگام طلوع خورشید ظل مبسوط بینهایت است وظل معکوس صفر وهنگام ظهر این بینهایتست وآن صفر واین دونوع ظل عکس یکدیگرند و تنها در ۴۵ درجه مساوی میشوند که سایه باندازهٔ شاخص میشود وتوجه بایـن نکته بود که تالس آن پیشرو تمدن یونان برای دانستن ارتفاع اهرام عصای خویش را عموداً برزمین کوبید وصبر کرد تا سایه‌اش به اندازه خود آن شود ودانست که دراین هنگام سایه هرم نیز به اندازه

خود آنست فی‌الفور در کنار سایه آن هرم با سنگ خطی کشید و آنرا تاپای هرم مساحت کرد و ارتفاع را بدست آورد وقضیه بسیار سودمند خود را اعلام نمود که هر خطی که بموازات یکضلع مثلث رسم شود دو ضلع دیگر را بتناسب قطع میکند و این مثلث در آنجا عبارت بود از عصا و سایه‌اش وهرم و سایه‌اش باضافه خطی ازنوك هرم تا زمین ضلع سیم این مثلث‌راتشکیل میداد. ونکته‌هندسی برتساوی سایه در ۴۵ درجه باشاخص آن، این است که‌چون زاویه پای عصا قائمه است و زاویه ارتفاع‌خورشید ۴۵ درجه‌پس‌زاویهٔ دیگر نیز ۴۵ درجه میشود ودرمثلث متساوی‌الساقین دو ساق آن‌که یکی سایه ودیگر عصای تالس بود مساوی شده‌اند. وهمچنین‌هرم و سایه‌اش ودر نجوم هند سانسکریت‌ونجوم یونانی استفاده‌های بسیار از سایه شده است بقسمی که میتوان خورشید را یك معلم ریاضی دانست و این‌کار خود رساله‌ای جداگانه میخواهد که با مقصد فعلي ما ارتباط ندارد.



من از برکت دقت درکتاب سایه‌ها وقانون مسعودی بیرونی ایـن مطلب را دریافتم کـه چگونه مثلثات ساخته‌شده وبه اینجا رسیدم که ایرانیان در سـه قرن این علم‌را ساختندو علمای عرب هم در این‌کار سهمی داشته‌اند.

درعصر منصور خلیفه عباسی در نیمه اول قرن دوم هجری ریاضیات سانسکریت به تازی ترجمه شد سپس ریاضیات یونانی به‌عربی برگردانده شد واز مطالعه کتب یونانی‌وکتب هندی ریاضیدانان به‌این‌مطلب برخوردندکه جیب عبارت از مقدار ارتفاع خورشید است وآنرا بـا اندازه‌های شعاع که نزد بطلمیوس شصت‌پاره میباشد اندازه گرفتند وگفتند ارتفاع خورشید در قوس ارتفاع فلان مقدار است‌که جیب باشعاع دایره سنجیده شده واین جیب که قبلاً از هندیان آموختند وبعداً از یونان، معادل آن Corde در یونانی است،عبارت از نسبت مقابل بـه وتـر نمیباشد ونزد این‌دوقوم جیب مقدار است وغیر ازجیبی است‌که امروزه ما به‌کار میبریم و ایـن

نسبت در قرن دوم ساخته شده و در تاریخ جیب علمای تاریخ علم ابحاثی بسیار کرده‌اند که برخی بحث لغوی است که از چه زبان بلاتین ترجمه شده وسینوس گشته ومیتوانید این‌مباحث را در تاریخ علمی که‌کارادوو عضو آکادمی علوم فرانسه بنام‌کتاب متفکران اسلامی نوشته است به تفصیل مطالعه نمایید وما به این اندازه قناعت‌کردیم ومقصد ما گفتن مطالبی است که تاکنون گفته نشده.

در کارهای هندی و یونانی با دیگر توابع مثلثاتی از جیب تمام و ظل و قطر ظل و ظل تمام وقطر ظل تمام نامی نیست زیرا آنان تنها بیا جیب کار داشته‌اند و این خطوط که بعداً خواهیم گفت در عهد اسلامی ساخته شده است.

«چون کوتاهی یا بلندی سایه مربوط به ارتفاع یا انخفاض خورشید است از اینروجیب ارتفاع را با سایه بهم پیوستند زیرا میان ظل و جیب تناسب یافتند» ترجمه از زیج حبش خطی که در لایپزیك موجود است.

با توجه به مطلب فوق در قرن دوم هجری این مسائل پیش آمد.

«شناختن مقدار ارتفاع از سایه‌گسترده و بالعکس شناختن ظل معکوس از ارتفاع و شناختن مقدار ظل از روی جدول» ترجمه از زیج نامبرده.

معاصر حبش بتانی که کپرنیك در کتاب خود از او نام آورده و قطر ظل را بعقیده کارادوو از او آموخته نیز مسائل نام برده را می‌بینیم» زیج بتانی چاپ رم به تصحیح آلفونس‌کرنالینو.

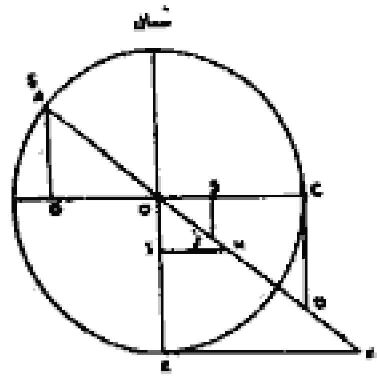
و بعداً در کتب بیرونی مفصلا همین مسائل یاد شده که اینك طرح میشود.[1]

«چون سایه مقداری مستقیم است که از شاخص مستقیم بدست‌میآید و به ارتفاع خورشید مربوط است ومیان قوسها و خطوط مستقیم نسبتی نیست که بطریق نسبت‌های معلوم بیان شود پس ناچار باید میان مثلثی که از مقیاس و ظل و قطر ظل و مثلثی دیگر که جیب و جیب تمام ارتفاع و بزرگترین جیب یعنی جیب ۹۰ که نزد یونان شصت پاره است نه واحد نسبتی برقرار کردند زیرا اینها خطوط مستقیم‌اند و دومثلث مزبور متشابه‌اند وچون مقیاس است که ظل را پدید میآورد و ظل را میتوان مساحت کرد از این رهگذر مقیاس را به قسمتهایی تجزیه کردند چنانکه مقیاس‌های دیگر چنین است وچون این تقسیم قراردادی است سه نوع تقسیم در زمان ما معلوم است‌که یکی تقسیم به ۱۲ که آنرا ظل انگشتان گویند و دیگری تقسیم به ۷ که آنرا ظل پاها گویند یکی هم تقسیم بر شصت که نزد بطلمیوس و پیروانش مرسوم است و چون شعاع را عالم اسکندرانی شصت پاره کرده نسبت سایه‌ها را به شاخص‌های آنان

---

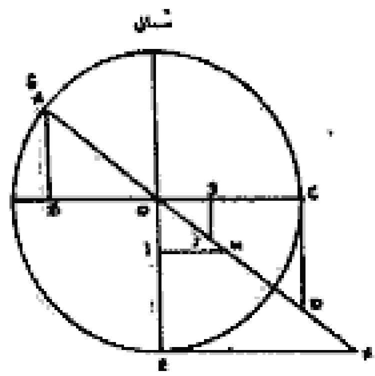
۱. شاخص باید باندازه شعاع باشد تا بتوان بدان سنجید. صفحه ۱۹۴ کتاب سایه‌ها.

در دو اعتدال و دو انقلاب سنجیده وبعللی علمای تازه یافت شده و متجدد از این کار تقلید کردند» ترجمه از کتاب افراد المقال فی‌امر الاظلال به قلم بیرونی که ما آنرا برای اختصار کتاب سایه‌ها گفته‌ایم.



پس پای قطر ظل وجیب تمام بمیان آمد و از برکت طرح این مسئله به این خطوط که اجزاء مثلثات هستند دست یافتیم.

بیرونی را عادت براین بوده که بسیار مشکل چیزی می‌نوشت وشاگردی از این‌روش به استاد گله کرد که نوشته‌های شما جانفرسا و دماغ سوز است او گفت من میخواهم فکر خواننده‌را بکار بیاندازم واگر جز جمعی قلیل نفهمند که من چه نوشته‌ام برای من اهمیتی ندارد وروی همین عادت قسمتی از این شکل را به ذهن خواننده حواله کرده است که مطلب را دریابد چه، اگر شاخص را برمرکز دایره قراردهیم سایهٔ آن از پای شاخص روی قطر دایره به طرف غرب یاشرق برحسب بودن آفتاب در شرق یاغرب میافتد ولی نه بدینصورت که درشکل است پس آمدند وآن اندازه از سایهٔ را طوری تصویر کردند که قطر ظل را قطع کند بدین طریق دو ضلع از



یك مثلث پیدا شد و ضلع قائم آن مثلث این اندازه از شاخص است که این سایه را احداث کرده است.

پس استعمال قطر ظل و دیگر خطوط مثلثاتی از ابوالوفا نیست وبیرونی در فصل نهم از کتاب سایه‌ها پس از توضیح شکل میگوید که منجمان بطرق گوناگون به‌مقصدرسیدند وراههای مختلفی رفتند وابوالوفا را به‌ترتیب آخر همه ذکر کرده پس پیش از اوعلمای نام برده قطر ظل ونسبت‌های مثلثاتی را می‌دانستند و علمای تاریخ ریاضی به غفلت این ابداعات را به حساب ابوالوفا گذاشتند.

از برکت طرح این مسئله بموضوع مهمی برمیخوریم که درپیشرفت مثلثات سهم بزرگی را دارد وآن موضوع این‌است که چون در این فرمول:

$$\frac{\text{مقیاس}}{\text{قطر ظل}} = \frac{\text{جیب ارتفاع}}{\text{جیب کلی}} \qquad \text{جیب ارتفاع} = \frac{\text{مقیاس} \times \text{جیب کلی}}{\text{قطر ظل}}$$

جای ضرب درشصت که اجزاء شعاع بطلمیوسی است ابوالوفا شعاع دایره مثلثاتی‌را واحد دانست[1] و بعقیده اینجانب این‌کار از اختراع شکل ظلی که ما آنرا در مثلثات کروی رابطهٔ تانژانت‌ها گوییم مهمتراست.

الف ــ درتوابع مثلثاتی سینوس صفر درجه دوبینهایت و دوصفر موجود است که درهر دو روش‌چنین‌میشود فقط چون تابع کسینوس‌وسکانت نزد ابوالوفا واحداست‌ونزدبطلمیوس‌شصت.

ب ــ درتوابع مثلثاتی کمان ۳۰ درجه در هردو روش امر بقرار زیر است:

روش بطلمیوس	روش ابوالوفا
۳۰	$\frac{۱}{۲}$ = سینوس ۳۰ درجه
$\sqrt{۲۷۰۰} = ۳۰\sqrt{۳}$	$\frac{\sqrt{۳}}{۲}$ = کسینوس ۳۰ درجه
$۴۰\sqrt{۳}$	$\frac{۲\sqrt{۳}}{۳}$ = سکانت
۱۲۰	۲ = کسکانت ۳۰ درجه

ج ــ درخطوط مثلثاتی کمان ۴۵ درجه درتانژانت وکتانژانت در هر دو روش فرقی‌نیست و این‌قاعده در مورد تمام توابع صدق می‌کند در چهار خط دیگر اختلاف به قرار ذیل است:

روش بطلمیوس	روش ابوالوفا
$۶۰\frac{\sqrt{۲}}{۲} = ۳۰\sqrt{۲}$	$\frac{\sqrt{۲}}{۲}$ = سینوس ۴۵ درجه
$۳۰\sqrt{۲}$	$\frac{\sqrt{۲}}{۲}$ = کسینوس ۴۵ درجه
$۶۰\sqrt{۲}$	$\sqrt{۲}$ = سکانت ۴۵ درجه
$۶۰\sqrt{۲}$	$\sqrt{۲}$ = کسکانت ۴۵ درجه

---

۱. کتاب سایه‌ها ــ صفحه ۵۴ تا ۵۸.

د ـ درخطوط مثلثاتی کمان ۶۰ درجه که متمم ۳۰ درجه است اختلافات بشرح ذیل است:

روش بطلمیوس	روش ابـوالـوفـا
$۳۰\sqrt{۳}$	$\frac{\sqrt{۳}}{۲}$ = سینوس ۶۰ درجه
۳۰	$\frac{۱}{۲}$ = کسینوس ۶۰ درجه
۱۲۰	$\frac{۲\sqrt{۳}}{۳}$ = سکانت ۶۰ درجه
$۴۰\sqrt{۳}$	۲ = کسکانت ۶۰ درجه

هـ ـ در توابع مثلثاتی کمان ۹۰ درجه فقط در دو تابع که مساوی یك میباشد ۶۰ گذاشته شده و گرنه بقیه مساوی است و کمان ۹۰ درجه عکس کمان صفر بود که درجایی که آنجا سینوس صفر میشد اینجا یك است ودرآنجاییکه کسینوس یك میشد اینجا صفراست.

توابع مثلثاتی در روش ابوالوفا و بطلمیوس درتحویل بهم چنین است که چون روش ابوالوفا ضربدر ۶۰ شود روش بطلمیوس پیش میآید وچون روش بطلمیوس به ۶۰ تقسیم شود روش ابوالوفا بدست میآید وهردوی این دوگونه روش ازنظر تناسب دو شعاع یك اندازه‌است فقط تفاوت این است که در روش بطلمیوس عدد طولانی‌تر میشود ودر روش ابوالوفا کوتاهتر.

بزرگترین جایی که این اختلاف چشمگیر میشود در سکانت وکسکانت است که

$\frac{۱}{\text{کسینوس}}$ و $\frac{۱}{\text{سینوس}}$ بدل میشود به $\frac{۳۶۰۰}{\text{کسینوس}}$ و $\frac{۳۶۰۰}{\text{سینوس}}$.

علم جهانی روش ابوالوفا را برگزید وروش بطلمیوسی مطرود گشت.

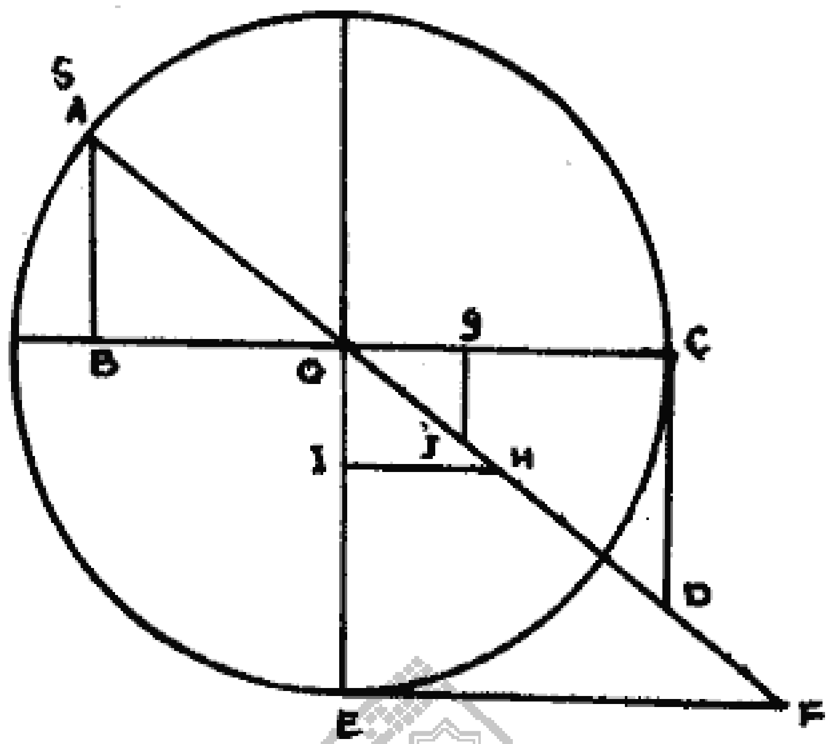
اما این ظل که در سطح دایره گسترده است غیر از ظل مثلثاتی است که مماس با دایره و موازی محور سینوسهاست و تا این گره باز نشود نمیتوان گفت که مثلثات درقرن چهارم ساخته شد واگرچه کارادوو میگوید مثلثات مسطحه هم کارمسلمانان‌است ولی چگونه وبه‌چه‌راه‌آنرا بیان داشتند؟ گویا این کار را بعهده دیگری گذاشته‌اند.

اشکال مزبور سالها درذهن من بود ومرا میآزرد وپس‌از آنکه کتاب قانون مسعودی‌بدستم رسید. ازبرکت آن کتاب مسئله حل شد.

ظل مثلثاتی خطی مماس بادایره بود وحال آنکه ظل شاخص درسطح دایره خطی‌است که برحسب اختلاف ارتفاعات خورشید آن خط یك نقطه دایره را قطع میکند و از خارج دایره حرکت‌کرده بدرون آن میرسد چون مقصود تناسب ظل وجیب است ازاینرو آمدند تناسبی مابین ظل و ظل تمام با ظل گسترده وظل سرنگون قائل شدند وجیب و جیب تمام هم که قبلاً معلـوم شده بود در دایره قرار گرفت ونسبتهای مثلثاتی درست شد و بنا براین مثلثات را ایرانیان درقرن

چهارم ساختند. سپاس‌دار که جز فیض آسمانی نیست.

شمال



روی همین تناسب است که چون سینوس و تانژانت کوتاه شده است کسینوس و کتانژانت دراز میشوند و چون سینوس و کسینوس در قفس دایره محبوسند نمیتوانند پارا از مقدار شعاع فراتر نهند ولی تانژانت وکتانژانت چون میدان بازی دارند تا بینهایت میروند. (نامهای دانشمندان مذکور در این مقاله)

۱ـ تالس قرن ششم‌پیش از میلادبوده وبرای نخستین‌بار کسوفی که در۵۸۵ سال ق م روی داده ازپیش مردم را آگاه کرده

۲ ـ بطلمیوس ۱۶۷ م

۳ ـ کپرنیک ۱۴۷۳ ـ ۱۵۴۳ م

۴ ـ حبش حاسب مروزی درگذشته میان سالهای ۲۵۰ و ۲۶۰ ه

۵ ـ بتانی درگذشته ۳۱۷ ه

۶ ـ ابوالوفا اهل بوزگان نیشابور ۳۲۸ ـ ۳۸۸ ه واو صدراعظم کشورآل‌بویه بوده است

۷ ـ ابوریحان بیرونی ۳۶۲ ـ ۴۲۰ ه

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

رساله تسطیح

غرض از نگارش این رساله در تسطیح آن بود که من از آغاز آشنایی‌ام با آثارالباقیه که درحدود نیم‌قرن‌تقریبی‌است دچار این مشکل‌شدم که بیرونی این عیب‌را در تسطیح استوانی ،که اختراع خود اوست ، یافته است که : (دوایر ونقاط آن چنانکه در سطح کره می‌باشد تصویر نمی‌شود و ابعادی که در کره متساوی هستند چون تصویر شوند اختلاف بسیاری می‌یابند بخصوص دوایری کــه به قطبین نزدیك است) و این عیب را با تسطیحی که در اسطرلاب مبطح است برطرف‌کرده و من معنی این‌کلام را نفهمیدم‌زیرا تاآن‌وقت جز تسطیح مخروطی‌کــه در اسطرلاب‌های معمولی است تسطیح دیگری‌که در اسطرلاب باشد نمی‌دانستم وچون دیدم ابوریحان درکتاب تفهیم می‌گوید از (اسطرلاب لونی است او را مبطخ خوانند و مقنطراتش و منطقةالبروج اندروگردنبوند ولکن فشرده پهن چون خربزه) و همین‌کلمه در برخی مراجع دیگر دیــده شد و از آنجاکه تسطیح مسطح همین تسطیح معمولی اسطرلاب‌است من براین‌گمان شدم که‌کتاب غلط‌است‌وصحیح کلمه‌مبطخ می‌باشد و به‌این طرز ،کلمه را در چاپ اول اصلاح‌کردم و پس از نشرکتاب دیدم‌که شرح از این تسطیح بااسطرلاب مبطخ سازگار نیست . چون در آن بجای‌دوایر با بیضی‌سروکار داریم‌که قطع ناقص باشد و به دانستن مخروطات نیاز دارد و حال‌آنکه گفتار بیرونی حکایت ازآن داردکه تمام مدارات عرض دوایر می‌باشد و این شك همواره در جان من بود تا پس از مطالعه بسیار دریافتم که امر از چه قرار است و تسطیح‌هایی کــه ابوریحان در آخر این‌کتاب آورده است سبب شدکــه من در مسأله بیشتر غور کنم بخصوص‌که دیدم‌غربیان‌گفته‌اند مسلمانان دراین مسأله‌کاری از پیش نبرده‌اند وحال‌آنکه

من بچشم می‌دیدم که همین مباحث، در این کتاب هزار سال پیش به‌روی کاغذ آمده و در آنجا بیرونی در تسطیح استوانی می‌گوید پیش از من کسی آن را در نیافته و من می‌خواستم میان منکران و مدعیان قضاوت کنم و جستجو مرا به رسالهٔ تسطیح صور آشنا ساخت و این رساله درست همین مباحث است که در پایان کتاب بچشم می‌خورد و بیرونی آن را پس از اتمام آثارالباقیه نگاشته و به خوارزمشاه اهدا کرده و فقط برخی از مباحث تاریخی در آن است که در رسالهٔ حاضر نقل می‌شود و آن رساله که به نام تسطیح صور بود مرا با کتاب کامل فرغانی آشنا کرد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس موجود است و بامطالعات این چند اثر در مباحث مربوط به تسطیح روشن شدم و مشکل دیرینه خود را حل کردم که معنی اسطرلاب مبطّح باشد .

بخوبی می‌دانم که من کار علمی نکرده‌ام یعنی مطالبی نو نیاورده‌ام و از رازی گره نگشوده‌ام ولی از نظر تاریخ علم و روشن ساختن گوشه‌ای از آن این رساله بی‌ارزش نیست.

این مطلب ناگفته نماند که من فقط با تسطیح‌هایی که روی صفحهٔ اسطرلاب است کار دارم و در هر صفحه‌ای این تسطیح‌ها امکان‌پذیر است بی‌آنکه بخواهم از علم اسطرلاب بحث کنم که کاری بس عبث خواهد بود و امروزه با پیشرفت و تکامل آلات نجومی نیازی به‌آن نیست و آنچه به درد می‌خورد همین اقسام تسطیح است که خواهید مشاهده فرمود و خواهید دید چگونه یک مسأله تکامل می‌یابد و چه عمرهایی برای این تکامل تمام می‌شود.

تنها نوشتن کتابی در ریاضیات کسی را در شمار دانشمندان ریاضی در نمی‌آورد بلکه آنچه ملاک است آوردن اندیشهٔ تازه در این بازار است وگرنه ما می‌بینیم آنان که کتابی در این رشته ننگاشته‌اند پایهٔ علمی ایشان بالاتر و والاتر از آن دسته نگارندهٔ بی‌تحقیق است .

چون ما از این دیدگاه به بیرونی بنگریم خواهیم او را در شمار علمای ریاضیات دانست زیرا کارهای نوآورده واندیشه‌های تازه به پیشگاه دانش تقدیم کرده که از آن‌شمار میباشد گسترش کره برسطح مستوی بطریقهٔ تسطیح استوانی .

آنچه‌مرا براین واداشت که باتهیدستی ازدانش پهناور وژرف ریاضی ، این رساله را بنگارم آن بود که نزد نویسندگان تاریخ علوم ، این یک اصل مسلم شده است که مسلمانان در این رشته‌کاری از پیش نبرده‌اند و برخی از آنان که دوست ندارم نامشان را بیاورم زبان به طعن و تسخر گشوده و از غفلت ما انگشت تحیر به دندان گرفته‌اند و حال خواهید دانست که حقیقت چیست .

دانشمندان علم نجوم و جغرافیا در شناخت جایگاه ستارگان در کرهٔ آسمانی و جایهای شهرها درکرهٔ زمین برای تعیین ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی و دانستن اندازهٔ

روزها و شبها نیازمند به تسطیح شدند و نخستین اندیشه‌ای که برسرهر جوینده می‌گذرد این‌است که درتعیین جایهای ستارگان ازکرهٔ آسمان ودرتعیین شهرها ازکرهٔ زمین‌پیروی کنند اما این‌کار درکرات کوچك تقریباً ناممکن و درکرات بزرگ دشوار است و حمل‌و نقل آن به آسانی ممکن نیست این بودکه دانشمندان در این اندیشه شدندکه کره را برسطحی مستوی مانندکاغذ بگسترانند تا از اشکالاتی که گفته شد رهایی یابند.

بیرونی در رسالهٔ تسطیح[1] می‌گوید که بطلمیوس از مارینوس نقل کرده‌که او خطوطی مستقیم به‌موازات نصف‌النهار مبدأ و خطوطی هم به‌موازات دوایر عروض ترسیم کرده و محل التقای این دو خط را آن عرض و طولی‌که در محل التقای دایره عرض با طول قرار دارد دانسته است در دورهٔ اسلام هم ، بتانی برای تعیین سمت مکه نظیراین کار راکرد و سجزی و نصربن عراق وخجندی براو خرده گرفتند.

پیش از این افرادکه بربتانی خرده‌گرفتند بطلمیوس‌کار مارینوس را نپسندیده و می‌گوید :

«هرگاه در مرکز بخش ربع‌کرهٔ شمالی‌که جایگاه ما می‌باشد قرارگیریم خطوط نصف‌النهار به طور مستقیم ازبالای سر ما می‌گذرد در حالی‌که مدارات عروض به طور دایره عبور می‌کند و چون این خطوط نصف‌النهار همه در قطب بهم می‌رسند پس ما باید یك قوس صدوهشتاد درجه ترسیم‌کنیم و خطوط نصف‌النهارکه همه از قطب آمده‌اندپنج درجه پنج درجه،یك سوم ساعت ، این قوس را قطع‌کند و بدانستن یك معلوم که سنگ زیربنای ما می‌باشدکه هیچ از آن‌گزیری و گریزی نداریم نیازمندیم و آن ، اندازهٔ یك درجهٔ از محیط زمین است و از معلومات تجارکمك گرفتند و با آلات ظلی و اسطرلاب ارتفاع قطب را در فواصل سیر دریا تشخیص دادندکه خط مستقیم طی می‌کنند اما سروته این خط راکه چند درجه است باتعیین خسوفات‌که هر پانزده درجه یکساعت است تعیین کردند و در نتیجه بدست آمد که یك درجه از محیط زمین پانصد استادیا می‌باشد سپس طول روزها را در ایام سال در شهرهایی‌که مقصد تعیین عرض آنها بود نیز بدست‌آورد و ساعات را بدل به درجه‌کرده و با تناسب عرض بلاد را و با خسوف فواصل طولها را تعیین کرد و نقشه‌ای فراهم کردکه نمایانگر وضع زمین بود و چنانکه می‌گوید همهٔ این ترسیمات به‌طور خط مستقیم است‌که اوتارقوسها باشد.» نقل از جغرافیای بطلمیوس.

بطلمیوس ازنسبتهای مثلثاتی خبر نداشته و درقوسها با وتر آن‌کار داشته و چون‌وتر هرقوس دو برابر جیب آن است‌کار او با اوتار تام بوده که همان دو برابر جیب است ولی بتانی برای تخفیف در عمل به نیم وتر دست زده و مثلثات در عصر این منجم عرب

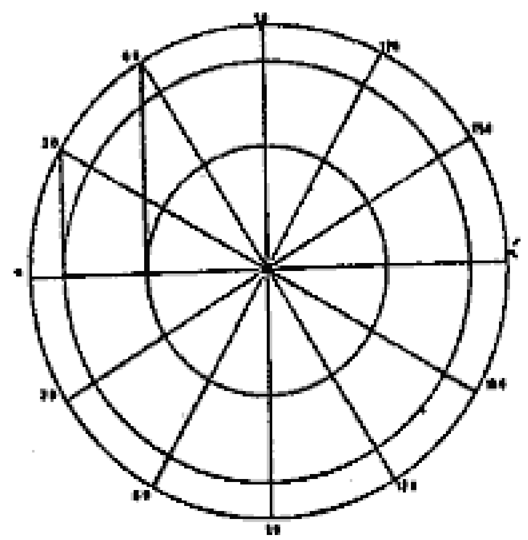
---

۱ ــ این رساله خطی است و در دانشگاه موجود است.

بوده و بعداً به دست ایرانیان ساخته شد که خود رسالهٔ پیدایش مثلثات در همین مجلد بیانگر مطلب است و برای روشن شدن بیشتر مطلب به‌آنجا مراجعه فرمایید.

هنگامی که شما درکار بطلمیوس می‌نگرید باهمهٔ نواقص آن بیاد می‌آورید که علما چه کوشش کردند تا در خط استوا اندازه یکدرجه را بدست آرند و چندسال سعی کردند و با خسوفها تفاوت یکدرجه را پیدا کنند و چه اندازه رنج بردند تا مرتباً ارتفاع قطب را بیابند و بدانند که روی خط مستقیم در حرکتند و اگر بطلمیوس به یک تسطیح عالمانه دست نیافت حداقل این بود که‌کار پرمشقت او سنگ زیربنای این اندیشه‌گشت و چند صد سال افکاری به آن مشغول شد تاپس ازگذشت قرنها و صرف عمرها کارکاملی بدست‌آورد. اما علمای ریاضی این فکررا تخطئه کرده ومحال دانستند این بود به فکر چاره‌جویی افتادند وبه‌گفتهٔ فرغانی، یعقوب کندی یا خالد مرورودی این نوع تسطیح را اختراع کردندکه برسطح استوا نصف‌النهارات ومدارات تسطیح شودودرنتیجه نصف‌النهارات بصورت خط مستقیم ومدارات بصورت دوایری حول مرکزکه تصویر قطب است خواهد افتاد.

دو آتش چرخان را که بردارید ودسته‌های آنها را جدا سازید و روی هم گذاشته یک‌کره مشبک تشکیل‌می‌دهد سپس پا را ازآن قسمت‌که سیمها بهم پیچیده شده ویکدیگر را ملاقات کرده‌فشار دهید این دونیم کره پهن می‌شود و آن دو نقطه‌که محل‌تلاقی‌سیمهای قطور بود و دو قطب کره محسوب می‌شود مرکز یک دایره می‌شوندوآن سیمهای قطور به طور مستقیم در زمین گسترده می‌گردد و آن سیمهای باریک‌که به این سیمهای قطور پیچیده ش



م

تشکیل شده‌اندمدارات عروض می‌باشد وتصویر قائم همین بودکه بعرض رسید وودرکتاب کامل این چند سطر را ملاحظه می‌فرمایید.

«نضغط احد قطبی‌الکره حتی‌تقع منطبقة علی‌القطب‌الاخر و تتحدالقطبان وحینئذیقع دوائر انصاف‌النهر خطوطا مستقیمة و المدارات دوائر بعضها حول بعض.» و بیرونی در

رسالهٔ تسطیح می‌گوید کـه این طریق در اسطرلاب مبطّح بکار رفته و چون نسخ کتاب کامـل متعدد است این تسطیح یا از ابویوسف یعقوب کندی یا از خالد مرورودی منجم مأمون است .

پس از اینکه این اسطرلاب ابداع شد موسی بن شاکر که در ریاضیات پایه‌ای بلند داشت با یعقوب کندی بسیار رقابت می‌کرد بقسمی که مورخین نوشتند که چون احمد پسر معتصم نزد کندی درس می‌خواند به تحریک مخالفان کندی از خلافت دور افتاد وموسی بن شاکر این اختراع را نپسندید وگفت در اسطرلاب حرکت دوایر لازم است که این کارفاقد آن است و ابوریحان انصاف می‌دهد که حداقل این نوع تسطیح هـم برصفحهٔ اسطرلاب یک کار جدیـد است و این همه انتقاد نمی‌خواهد ولی تسطیح در این اسطرلاب امروزه به نام تسطیح قائم در صحنهٔ علم خودنمایی می‌کند . و ماکار ابداع کنندهٔ آن را تقدیر می کنیم .

این همان تسطیح قائم است که براستوا تسطیح شده ولی در این‌کار دو عیب موجود است یکی از نظر بیرونی یکی از نظر ماکه به سنگ علم جدیدکار قدما را می‌سنجیم و این عیب بسیار روشن نیست زیرا اگرچه مدادات بتوازی ترسیم می‌شود ولی فاصلهٔ آنها برخلاف آنچه ایشان گفته‌اند مساوی نخواهد بود وآنها نسبتهای مثلثاتی را بکار نمی‌بستند و ما می گوییم شعاع هریك از دوایر صغار عبارتست ازکسینوس عرضهای بلادی که این دوایر برآنجا می‌گذرد نسبت به شعاع کره در صورتی که واحد باشد پس این تصرف که درکار مزبور شد آنرا بصورت علمی درآورد .

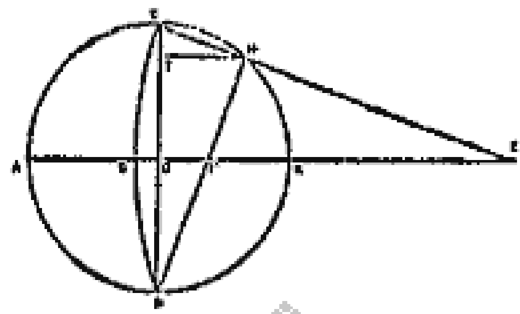
اما عیب آن ازنظر بیرونی این است که صورکواکب چون در دونیم دایره ترسیم می‌شودکواکب فلك‌البروج نیمی در این دایره و نیمی در دایرهٔ دیگر می‌افتد و چنانکه خود او در آثارالباقیه می‌گوید برای برطرف‌کردن کمی این عیب را باید به نوعی دیگر تسطیح متوسل شدوآن عبارت ازاین است که بجای خطوط مستقیم که تصویر نصف‌النهارات و دوایرمی‌باشد اطوال هم دایره ترسیم شود وچون همهٔ آن دوایر در دایرهٔ سطح تسطیح قرار نمی‌گیرد ناچار قوسی از آنها در دایره تصویر می‌شود و مرکز این دوایر درخارج دایره می‌افتد و برای پیداکردن مرکز دوایر عرضها قضایای مثلثاتی بکارمی‌برد ولی این تسطیح که بعد میان دوایر عروض و دوایر اطوال مساوی باقی بماند تسطیح منظری است که مطابق رؤیت تسطیح شده است و این تسطیح نیز برصفحهٔ استوا تصویر شده است .

در بادی نظر خواننده به‌این گمان می‌شودکه بیرونی می‌خواهد نقشه‌ای بسازد که در آن هردو نیمکره را نمایش دهد ولی این‌کار تـا کنون میسر نشده بلکه آنچه مقصود اوست چنانکه می گوید بایدکمی این عیب ازآن برطرف شود و آن عیب کم مستقیم بودن

تصویر نصف‌النهارات می‌باشد و می‌خواهد همهٔ تصویرها را یکسره بصورت قوس درآورد که ما امروز اینگونه تسطیح را تسطیح مایل می‌گوییم (Stéréographiqe) در مقابل تسطیح قائم (Orthographiqe) و این اصطلاحات متداول ما ، در آن عصر نبوده و در قرون پس از بیرونی به‌کوشش اروپاییان پدیدآمد.

اکنون برسر مطلب برویم که چگونه بیرونی مرکز دوایر طول و بعداً مرکز دوایر عرض را پیداکرده است.

در دایرهٔ (O) چهار نقطه آن چهار جهت باشد پس از آنکه دوقطر متعامد را



اخراج کردید یکی از نیم قطرها را نود قسمت می‌کنید و محیط را به ۳۶۰ قسمت می‌کنید .

می‌خواهیم قوس DOC را بدانیم که مرکز دایره‌اش کجاست OC معلوم و GO نیز معلوم است چون در مثلث قائم‌الزاویه دوضلع معلوم شد بقیه عمل آسان است و مرکز دایره بدست می‌آید .

من از آن روش هندسی که بیرونی برای بدست آوردن مرکز دوایر طولها بکار برده چیزی دستگیرم نشد ولی باآنکه عمودمنصف هروتر به‌مرکز می‌گذرد می‌توان مرکز دایره را بدست‌آورد (چون برخی از منجمان حسابهایی ساخته و در جدول قرار داده و این‌کار را براعمال صناعی ترجیح می‌دهند) نقل از آثارالباقیه بدین سبب بیرونی در پی یافتن اقطار دوایر طول و عرض و دوری مراکز آنها ازمرکز دایره برمی‌آید.

پس‌ازآنکه وتر a بدست‌آمد چون قائمه برابر قطر قرار می‌گیردآن‌را دونیم‌کرده و با شعاع دایره دوایر را یکی پس از دیگری رسم می‌کنیم.

در این تصویر این‌خطا بچشم می‌خوردکه :

چنانکه درپیش‌گفتیم بطلمیوس چاهی‌کندکه خود وپیروانش درآن افتادند او گمان می‌کردکه تصویر قوسها با هم برابر است و حال‌آنکه چنین نیست بنابراین این عمل که شعاع دایره و خود دایره را مساوی تقسیم‌کنیم درست نیست و چون ممکن است خطاهای دیگر هم باشد علمای اروپا اصل نقشه را پذیرفته و استدلال را عوض‌کردند .

بیرونی در رسالهٔ تسطیح صور می‌گوید من به نقشه‌ای نیازمندم که کواکب حول معدل و منطقه دونیم نشود زیرا نیاز بـه‌این ستارگان بیشتر است و در چشم روشنتر دیده می‌شوند .(البته می‌دانید که ابرخس هم بدواً در این نوع ستارگان حرکت غربی را پیدا کرد .)ولی در آثارالباقیه به‌مقصود خود موفق شده و می‌گوید:

«یك‌قسم دیگر از تسطیح، تسطیح استوانی نام دارد و تاکنون نشنیده‌ام هیچیك از اهل فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکرکرده باشند» .

هنگامی که استوانهٔ محیط برکره گسترش یافت نصف‌النهارات و مدارات مربعاتی تسطیح می‌شود ونواحی استوایی قریب بواقع وهرچه دورتر می‌رویم اشکال واقعه برکره بیشتر تغییر شکل می‌دهند و بیرونی راجع به‌عیب مذکور می گوید: «ابعادی که درکره متساوی هستند در این تسطیح اختلاف بسیار می‌یابد بخصوص دوایر نزدیك به قطب» .

چنانکه می‌بینید تسطیح استوانی از بیرونی است و در صفحهٔ استوای زمین هم این نقشه قابل استفاده است . و مقصود او در این‌کار تسطیح آسمان بوده تـا کواکب حول منطقه و معدل را تصویرکند ولی مرکاتر این تسطیح را برای دریانوردی بکاربرده و چون درکره اقصر فاصله میان دو نقطه قوسی از دائره عظیمه است که تسطیح آن خط مستقیم می‌گردد واین خط با نصف‌النهارات ، زوایایی تشکیل می‌دهند که چون یك مرتبه بدست آمد کشتیران همان زاویه را در حرکت کشتی حفظ می کند پس مرکاتر مقداری در تسطیح استوانی ابداعی بیرونی تصرف کرده وآن‌را در زمین قابل استفاده قرار داده است .

در مقدمه چاپ اول کتاب حاضر براین‌گمان بودم که تسطیح مرکاتر همان تسطیح استوانی ابوریحان است و پیشنهادکردم که نام این تسطیح را تسطیح بیرونی بگذارند ولی انتقاد شادروان غلامحسین رهنما استادریاضیات سبب شدکه میان این‌دو فرق بگذارم وآن دانشمند درکتاب : La recherche sientifique منتشره دانشگاه که درباره ابوریحان سخنرانی فرموده چنین گفته است : (تسطیح مرکاتر یك‌قسم تصویر منظری است برسطح استوانهٔ محیط برکره و تصویر استوانـه تصویـر است برصفحه مستقیم به‌وسیلهٔ سطح استوانه‌ای) . این انتقاد سبب شدکه من درکار بیشتر دقت‌کنم و دیدم اختلاف این دو فقط با یك خط است کـه مرکاتر بـرتسطیح ابـوریحان افزوده وگرنه هردو تصویر استوانه محیط برکره است که برصفحه گسترده می‌شود و از این حیث فرقی میان آن‌دو نیست . بنابراین من به‌روان پاك آن مرد بـزرگ درود می‌فرستم که سبب شد مطلبی را دریابم .

با تأملی ظرف سالها که در مسألهٔ تسطیح کـرده‌ام تا این تاریخچه را نگاشتم این مسأله برایم مسلم شدکه پس از بطلمیوس هیچ‌کاری در ایـن مسأله نشده وگامی به‌پیش

برداشته نشد و بزرگتر دلیل عجز بتانی است که مورد احترام کپرنیك می باشد و ناتوانی ابوالحسین صوفی منجم و متخصص در ثوابت از تسطیح کره.

و مادام که ما به‌اجمال صوفی را نشناخته باشیم نمی‌دانیم که بیرونی چرا قدم در میان نهاد و برای این کار کمر بست.

این که اروپاییان در کتب هیئت هرشل یاچند منجم دیگر راکاشف ستارگان مزدوج یا مضعف می‌دانند عمداً یا سهواً حق بطلمیوس و صوفی‌را تضییع کرده‌اند و اگرصوفی ایرانی است وبه گفتهٔ منتسکیو چگونه می‌توان ایرانی بود وبرای این گناه حق اوپایمال شده است! بطلمیوس که یونانی است حق این مرد عجیب‌را چرا تضییع کردید.

مطابق جدول ثـوابت در مقالهٔ هفتم مجسطی او نخستین‌کسی است که یك ستارهٔ مزدوج از جنس سحابیات در چشم صورت رامی‌یافته پس او امکان مزدوج بودن را واقع دانست .(رامی یعنی قوس)

پس از او صوفی‌کواکب مزدوج متعددی کشف و یك‌کار بسیار مهمتر کـه شاهکار جهانی است یك مجره دیگر در صورت Adnromeda یافته وحال آنکه پیش از او بطلمیوس یك‌مجره بیشتر نمی‌شناخته و همچنین دریافته‌که نورهای کواکب ثابته همواره به‌یك‌اندازه نبوده و برخی از ثوابت اقدار خود را تغییر داده‌اند از این رهگذر کتاب ثوابت صوفی بزرگترین‌کتاب در این موضوع درسطح جهانی است. وبیرونی ازدوست خود مهندس عبدالجلیل‌سجزی‌که در شیراز صوفی را دیده نقل می‌کند که اوکره‌ای‌مانند کرهٔ آسمان ساخته بود وکواکب را برآن نقش بسته بود ویك‌کاغذ نازك را پس ازآنکه این صور را رنگ می‌کرد روی‌آنها می‌گذاشت و چون‌کاغذ را می‌گسترانید می‌دید که این‌صورتها درکاغذ وکره بسیار تفاوت دارند ونتوانست راهی برای تسطیح بدست‌آورد و چون این مرد فرد با چنین هوش و اطلاع ریاضی ، که چند تن ریاضیدان درجهٔ یك‌را از قبیل بوزجانی و صغانی و کوهی در دربار عضدالدوله دیده ، درکار تسطیح وامـانده باشد باید حال بسیاری از علما را که شاگـرد او هم بحساب نمی‌آمدند دانست که چه بوده پس چون بیرونی وضع را بدین منوال دید به‌چاره‌جویی پرداخت درعین‌حال‌صوفی را در امر ثوابت بربطلمیوس ترجیح می‌دهد چه، صوفی عمرش را در این یك‌کار تمام کرده و می‌گوید که بطلمیوس می‌خـواست در بسیاری از مسائل پیشرفت حاصل کند و صوفی در یك امر وکسی‌که حواس خود را بریك‌کار صرف کند از مرد پراکنده حواس موفقتر است و آنکه بخواهد همه‌چیز بداند هیچ‌چیز را نخواهد دانست.

کتبی دیگـر در تسطیح پیش از بیرونی و پس از او نگاشته شده که موضوعاً با بحث مـا مختلف است چه، آنهـا در بارهٔ ساختن اسطرلاب است و امروزه این گفتگوها

سودی ندارد زیرا آلت مذکور کهنه شده و تنها به‌درد آویختن در موزه‌ها می‌خورد و از آن‌کاری ساخته نیست از این رهگذر ما نام این دفاتر و نویسندگانش را نیاوردیم تا بار حافظه را سنگین نسازد و نقشهٔ زمینی و آسمانی همین‌ها بود که در طول عمر یافته‌ام و منحصر در سه تصویر بود قائم و مایل واستوانی و من زحمات علمای غرب را که در تصحیح و تکمیل این تسطیحات بکار برده‌اند تقدیر می‌کنم ولی باید توجه نمود که اصل فکر از علمای اسلام است که اگر نبود در همان ظلمت پیشین مانده بودیم.

خطاب من به‌طور عام با مسلمانان و به‌طور خاص با ایرانیان است که ببینند علم در قرن چهارم برچه پسایه بوده و چقدر کوشش‌ها و اجتهادها شده و بدبختانه به‌عللی مشروح این چراغ خاموش شد و امید است هر کس که این رساله را می‌خواند پس از اینکه آغاز سخن را در آن بیادآورد که ریاضیدان یعنی شخص ریاضی‌آفرین، این احساس در او یافت شود که باید گامی پیشتر بنهد.

نظری به کتابهای ابوریحان

«ابوریحان بیرونی ولادت ۳۶۰ هجری در خوارزم، وفات ۴۴۰ هجری در غزنه»

ابوریحان فهرستی از نوشته‌های رازی تهیه‌کرده‌که برای تشخیص کتب اصلی این پزشک وکتب منسوب باو از دیدگاه تاریخ طب بسیار ارزنده‌است وچون فهرست کتب او نیز مورد تقاضای دانشمندی قرار گرفته ازکارهای خود نیز فهرستی فراهم آورده‌که مارا به‌مصنفات اوراهنمایی می‌کند.

اگرچه ازمعاصراو ابن‌سینا نیزآثار بسیاری مانده ولـی پس‌از تدبر درتنوع آثار این دو دانشمندمعاصر، باینجا رسیدم‌که تنوع کار درکتب ابوریحان بیشتراست وکمتر اتفاق افتاده‌که دوائراو دریك‌موضوع باشد وحال‌آنکه کتب ابن‌سینا تقریباً حفظی‌است؛ نجات خلاصه اشارات واشارات تیترهایی ازشفا میباشد این‌است‌که در مقدمه روانشناسی‌شفا نوشته‌ام‌که میتوان گفت ابن‌سینا دوکتاب بیشتر نداشته:قانون درطب وشفا درفلسفه ودرمیان کتب شفاهم به‌گواهی اهل خبرت وبصیرت‌که ذکـر کرده‌ام بهترین کتاب روانشناسی‌آنست کـه تـرجمه‌آنرا پرداخته‌ام و اخیـراً به چاپ چهارم رسیده وچون مقاله سوم‌آن مشروحاً درنور ورنگ و کیفیت ابصاراست هنگامی‌که آنرا بخوانید عقائد ابوریحان را دراین‌کتاب آن مقدار خلاصه که

ابن‌سینا دراین موضوعات گفتگوکرده، برای‌شما روشن میشود چنانکه بسیاری از مسائل طبیعی کتاب حاضرازقبیل اینکه خلاء ممکن‌است یامحال و اینکه خلاء حافظ اشیاء میباشد چه معنی‌میدهد،باتوجه به ترجمه کامل مرحوم فروغی‌درکتاب فنون سماع طبیعی باین مسائل‌آشنا میشوید .

مجموعه کتب ومقالاتی‌که بیرونی یادگار گذاشته صدوسه عدداست وچون مقالات استاد خود نصربن‌عراق ومقالات دوست‌خود ابوسهل مسیحی‌را بسیار دوست میداشته آنهارا فرزند خوانده خوددانسته وغیرازاین صدوسه اثر درشمار تألیفات خویش جاداده ومن‌درجوانی یک‌مقاله ازنصربن عراق در تهران سراغ داشتم ونظام حیدرآباد پانزده رساله آنرا دریک‌مجموعه‌چاپ کرده‌ومیان‌آثار این‌مردریاضی‌دان برخی‌ازمقالات‌است‌که درقرن حاضر بآلمانی ترجمه شده‌وشامل افکار زنده است و جای‌این‌سخنان جای دیگر است .

این‌جانب‌که ازآغاز شباب درجستجوی آثار ابوریحان بوده‌ام کتب ذیل را ازاین صدوسه اثر موجود یافته‌ام .

۱ـ آثار الباقیه که تقریباً صدسال پیش یک‌نسخه بسیار نفیس درتهران بوده وعین‌همان‌را زاخائو درلیپزیک چاپ‌کرده ودونسخه کامل‌ازآن دراسلامبول موجود است‌که عکس‌آن مورد استفاده قرارگرفته وساقطاتی ازکتاب درآنهاپیداشده .

۲ـ قانون مسعودی‌که دردست اعتضادالسلطنه بوده وبعداً این نسخه ازایران بیرون‌رفت وداننشمندی‌آلمانی هفت‌نسخه خطی‌ازآن دردنیایافت و نسخه اکسفورد سیصدوهفتادو پنج هجری نوشته‌شده‌که سی‌وپنجسال پس‌از مرگ ابوریحان‌است وچون آن‌دانشمند به‌قراری‌که شنیده‌ام دربمباردمان‌آلمان ازمیان رفت ابوالکلام آزاد نسخه تصحیح شده آنرا به پول دولت هندوستان خریداری کرد و درهند چاپ شد .

۳ـ استخراج الاوتار .

۴ـ افرادالمقال فی‌امر الاظلال .

۵ـ تمهیدالمستقر لمعنی‌الممر.

۶ـ راشیکات .

این چهار رساله نیز درهندوستان چاپ‌شده واخیراً استخراج الاوتاررا درمصر مهندس احمدسعید دمرداش به‌کومك‌دیگری شرح کرده‌وکار بسیار سودمندی انجام‌داده .

۷ـ تحدید نهایات الاماکن ـ این کتاب درترکیه چاپ‌شده .

۸ـ مقالید علم الهیئة این کتاب درقضاوت میان نصربن‌عراق وابوالوفای بوزجانی است‌که بوزجانی مدعی‌بوده شکل مغنی وظلی‌را هردو اواختراع‌کرده و ابوریحان می‌گوید شکل‌مغنی ازنصربن عراق‌است وشکل‌ظلی ازبوزجانی واین کتاب بسیار ارزنده‌است زیرااین‌دوشکل امروز درمثلثات‌کروی به‌کارمیرود وبعداً خواجه‌طوسی رساله‌ای‌درمثلثات‌کروی‌نوشته‌که‌حاوی این مسائل‌است‌وپیش ازاوکسی بطور مستقل دراین‌موضوع کتابی ننوشته وکتاب خواجه دراسلامبول بطبع رسیده ونلینو قضاوت ابوریحان‌را درتاریخ نجوم اسلامی درست ندانسته وحقیر برای دانستن واقعیت‌امر درمثلثات‌کروی مدتها صرف‌وقت کرده‌ام وچون براین گمانم که میان کارهای من دوصفحه مطلب تازه بیش نیست یکی درتسطیح‌کره و دیگر درمثلثات‌کروی پس‌از آنکه رساله تسطیح را انتشار دادم‌به‌شرط حیات قسمت دوم‌کارم راعرضه میدارم تا خداچه‌خواهد.کتاب بیرونی خطی است ومنحصر بفرد ودرکتابخانه مدرسه‌سپهسالار موجود است .

۹ـ الاستیعاب‌فی‌وجوه‌الممکنة فی‌صنعة‌الاصطرلاب این‌کتاب خطی‌است ودر تهران موجوداست.

۱۰ـ فی‌صنعة‌الاصطرلاب .

۱۱ـ تسطیح‌الصور .

۱۲ـ تصحیح المبادی .

۱۳ـ تصویرالکواکب والبلدان .

این‌چهار رساله‌که رساله اخیر دوصفحه کاغذ پستی‌است اخیراً در یزد پیدا شده وفعلاآن نسخه دردانشگاه‌است‌وعکس‌هرچهارنسخه نزدبنده موجوداست‌ورساله تسطیح‌الصورکه ازتسطیح گفتگومی‌کنه شامل همان‌مطالب قسمت‌آخر آثارالباقیه

درتسطیح‌است ونکاتی‌را نیز بیشتر دربردارد .

۱۴ـ الجماهر فی معرفةالجواهر که شامل وزن مخصوص فلزات وجواهر است ودرهندوستان به‌چاپ رسیده .وتنسوق نامه‌ی ایلخانی به قلم خواجه طوسی ترجمهٔ آن است.

۱۵ـ کتاب التفهیم‌که شامل مقدمات اولیه علم نجوم‌است؛عربی وفارسی آن به‌چاپ رسیده .

۱۶ـ کتاب ماللهندکه اسم‌درازی‌دارد وهمان ماللهند (آنچه برای‌هنداست) کافی‌است‌کتاب درآلمان به‌چاپ‌رسیده وقسمت فلسفه‌آنرا بپارسی ترجمه کرده‌ام .

۱۷ـ کتاب‌پاتنجلی‌که‌آنرا ریتردرآلمان‌بچاپ‌رسانیده وآن‌کتابی‌عرفانی‌است.

۱۸ـ مقاله‌ای دراستخراج مساحت زمین بارصد انحطاط افق‌ازقلل جبال‌که همان مسئله انخفاض یااتساع افق‌است‌که بیرونی مخترع این‌قاعده است وباپیدا کردن‌شعاع‌محیط رایافته به‌عکس‌اراتوستنس‌ومنجمین‌عهد مأمون که محیط زمین را باپیداکردن‌یك‌درجه‌ازسطح‌آن‌پیداکرده‌اند واین‌نسخه خطی‌است و به‌آلمانی‌هم ترجمه‌شده ونسخه‌درآلمان‌است.وبدمن عکسی‌ازنسخه‌خطی‌برای نلینو فرستاده‌که موجب‌شکرگزاری‌اوشده‌ومسئله‌بطورمشروح‌درفصل هفتم‌مقاله‌ی‌پنجم‌قانون مسعودی شرح‌داده‌شده وجزء کتبی که ذکر کردم تنها این‌مقاله را من ندیده‌ام .

۱۹ـ رساله‌ایست‌فارسی دراحکام‌نجوم ومرحوم شیخ‌الاسلام‌زنجانی مشخصات آنرا برای حقیر نوشته وگویادر نقل وانتقال کتابهای اوآن‌کتاب‌گم‌شده .

۲۰ـ رساله‌ایست بسیار مختصرمربوط به‌اصطرلاب ودر کتابخانه‌ملك‌بشماره ۶۴۰ موجوداست‌ـجزء آثاری که ازبیرونی مانده رساله‌ایست درسؤال وجواب با ابن‌سیناکه‌عربی‌آن درمصرچاپ‌شده وترجمه فارسی‌آن درنامه دانشوران‌است .

آنچه‌ازآثار بیرونی‌که یامعدوم شده یابطور پراکنده درکتابخانه های دنیا موجوداست قابل استفاده بوده اگر رساله‌ای‌که درنور وشعاع نگاشته دردست بود حداقل تاریخ این‌مسئله روشنتر میشد واگر رساله‌ای‌که درترجیح وتفضیل رای اعراب درشمار اعداد برای هندیان نوشته دردست بود بسیار مطلب تازه وقابل

تأمل بود زیرا دنیا درقسمت عدد مدیون هنداست و چون یونانیان صفر نداشتند هرگاه عددی بزرک می نوشتند بسیار طولانی‌می‌شد وبه‌کار بردن دهگان وصدگان و هزارگان‌ازهنداست ودرکتب، اعدادهندی ذکرشده‌وبرخی ازاین‌صدوسه‌اثرکتابهای ادبی‌بودکه ازآنجمله‌است افسانه خنگ بت وسرخ‌بت که دربامیان موجودند واز آثار بودایی‌است ومردم‌آن حدود حکایتهای گوناگون ازاین دوبت داشته‌اند و عنصری این افسانه‌را نظم‌کرده‌که نظم اوهم همان راهی‌رفته‌که نثر بیرونی رفته .

از نویسنده‌ی دانشمند آقای حسن قائمیان که فهرست اعلام این‌کتاب را تهیه فرمودند بسیار سپاسگزارم.

«اکبرداناسرشت»
تهران خرداد ۱۳۵۲

مقدمه

آثارالباقیه ازچه موضوعی گفتگو میکند ؟

این کتاب از ایام شادمانی و روزهای غمناکی ملل و شناخت اوقات روزه اهل کتاب و برخی ازمذاهب دیگر، و روزهای تاریخی گفتگو می کند و برچنین دانشی گاه‌شناسی گفته می‌شود که ترجمه کلمه‌ی Chronologie فرانسه‌است و جزء پسین این‌لفظ به معنای شناسایی‌است چنانکه در همه موارد جز این نیست و مصریان آنرا به معرفةالمواقیت درست برگردانده‌اند .

پیش از بیرونی این مسائل بطور پراکنده در کتب تواریخ و دفاتر نجومی و نوشته‌های مذهبی ملل موجود بوده و جمع‌آوری این اطلاعات و دقت و اجتهاد در آنها و سنجیدن این اقوال با مقیاس‌های تاریخی و احیاناً با میزان‌های علمی و صورت وحدانی بخشیدن به‌این بحثها کار مردی است که جهان فرتوت مانند اورا در کوشش وهوش خداداد و اعتقاد به حقیقت کمتر دیده است . ولی در خلال گفتگو، گاهی بحث به تواریخ ملل و ادیان یا مسائل طبیعی وحیوی وغیره می کشد که چون بالعرض سخن بدینجا کشیده بزودی نویسنده برسر مطلب می‌رود و او خود متوجه است که از موضوع سخن خارج شده .

بیرونی گذشته از مقام بلند در ریاضیات نجومی با زبانهای بیگانه آگاهی داشته و از این رهگذر توانسته به یك رشته معلومات دست یابد که در دیگر نوشته‌ها نیست و برخی از کتب که مورد استفاده او بوده امروز از میان رفته است و دائرةالمعارف سی وهدو جلدی فرانسه درقسمت تقویم یهود می گوید ما این اطلاعات دقیق را مدیون بیرونی هستیم و اگر جهد و کوشش او نبود این‌مسائل ازمیان میرفت. سال یهود شمسی وقمری‌است lunisolair و چون شب پانزدهم نیسن از دریا گذشته وبه خشکی رسیدند و به عقیده ایشان فرعون و سپاهیان که از پی این قوم می‌آمدند غرق شدند و ماه هم درحال بدر کوه و دشت را از شعاعهای سیمگون خود سپید کرده بود ودرختان هم جامه‌ی سبز نوروزی پوشیده وشکوفه‌ها باز شده بود، موسی ایشانرا امر کرد که این حال را که ماه در استقبال باشد و زمان بهار همواره به یادگار رهایی از اسارت حفظ کنید از اینجا یهود اصراری ترتیب دادند که این نتیجه را می‌بخشید که آن حال همواره ثابت می‌ماند این‌ادوار پنج قسم‌است که دور(محزور)

نوزده‌تایی از همه‌کاملتر است و ازاین رهگذر معمول گشته . از سویی دیگر روز اول‌سال نباید دوشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد زیرا صوم آنان به روزهایی می‌افتد که مانع انجام آن می‌شود مثلا اگرجمعه را روزه دارند چون روزه ایشان بیست وپنج ساعت است مقداری از روزه داخل مدت حدسبت می‌شود که از غروب شنبه آغاز می‌گردد و با راحت سبت معارض است و اشکالاتی دیگرهم در صورت دانستن این سه روز را اول سال روی می‌دهد پس این هم باید چاره‌جویی شود و برای دوتعدیل مذکور جداول وحسابهای دقیقی ترتیب دادندکه بیش از اندازه در آنها دقت شده .

در بادی امر چنین بنظر می‌رسد که این جداول و کارهای نجومی از زمان خروج از مصر کار خود یهود بوده وبیرونی در این موضوع چیزی نمی‌گوید ولی تصور می‌کنم به گمان نزدیك به یقین‌که از زمان موسی تا اسارت‌کلده به طوری با روش عامیانه این مشکلات را رفع و رجوع می‌کردند و درکلده‌که بدون شك مرکز علم نجوم بوده و هنوز نام درخشان ساروس Saros زینت‌بخش‌کتب نجوم است از علمای نجوم آنجا این جداول و حسابهای دماغ فرسا استفاده شده بالاخص‌که ماههای دوازده‌گانه این قوم تمام ماههای کلدانی است و ارسطو درکتاب سماء وعالم یونانیان را مرهون‌کلدانیان می‌داند و از ارصاد و اعمال نجومی این قوم شرافتمندانه تقدیر کرده است.

اگر نویسنده مقاله تقویم یهود از بیرونی سپاسگزار است‌که نگذاشت این معلومات از میان برود ما ایرانیان بیشتر از او از بیرونی سپاسگزاریم‌که نگذاشت معلوماتی بسیار ارزنده درباره اعیاد و ایام و تواریخ مربوط به ایران فراموش شود و اگرکار او نبود این قسمت‌ها نیز از خاطره‌ها می‌رفت و راجع به‌کتب رائج آن عصر چنین می گوید :

دیکسره آنچه راکه در زیج‌ها نگاشته‌اندکنار می‌گذاریم زیرا نویسندگان این‌دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این‌کتب به نقل ازنسخی فاسدکه بیشتر آنها ساختگی است‌کفایت شده و من آنچه را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده‌ام که برای اعتقاد دینی‌توجهی خاص وعنایتی مخصوص بدین روزها داشته‌اند دراینجا نقل‌می‌کنم.

درکتب رادویه‌بن شاهویه وخورشیدبن زیار موبد اصفهان و محمدبن بهرام‌بن‌مطیار مطالبی در این بحث یافتم‌که مرا از دیگر مراجع بی‌نیاز کرده وآنها را دراینجا بازگو می‌کنم» .

همچنین‌ازکتب دیگرمانند شاهنامه ابومنصوری‌که فردوسی هم ازآن بهره‌مند شده و دیگرکتب نیزاستفاده‌کرده . پیش‌از بیرونی برخی‌ازعلمای تاریخ اجمالا از تورات اطلاع داشتندکه‌کورش پادشاه بزرگ ایران یهود را از اسارت کلدانیان آزاد ساخت ولی چون نام‌کورش را درسلسله پیشدادی وکیانی ندیده بودند ناچار طبری اورا یکی‌از فرمانداران بهمن یا گشتاسب دانسته و گاهی هم او را با کیکاوس افسانه‌ای یکی شمرده ولی‌آنچه از

برای او مسلم بوده این است که هیچگاه کودکی به شاهی نرسید و او که فرمانداری از ناحیه کیان بود ازطرف لهراسب درمقام خود تثبیت گردید ؛ و بیرونی درآثارالباقیه کورش را از پادشاهان کلده بشمار می‌آورد که درخلال سوم پادشاهی او بنای بیت‌المقدس تجدید شد ولی این مرد که همواره در جستجو بوده پس ازآنکه درآثارالباقیه نوشته‌های جریر-طبری را بازگو می‌کند درقانون مسعودی یك جدول کامل ازپادشاهان هخامنشی ذکرمی‌کند و پیش از او در زیج صابی نیز به چنین جدول برمی‌خوریم اما قسمتهای زیادی در جدول فراهم آورده بیرونی است که درکار بتانی نیست .

همچنین طبری و دینوری و حمزه اصفهانی به تقلید از زردشتیان مدت پادشاهی اشکانیان را دویست و شصت و شش سال دانسته‌اند در حالی‌که اهل‌کتاب بنابر قول طبری پانصد و بیست وسه سال می‌دانستند وبیرونی ازکتاب شاپورگان مانی‌که مانی برای شاپور نگاشته و خواندن زایچه مانی توانست تاریخ دقیق جلوس اردشیر را به دست آورد چون تاریخ اسکندر هم روشن بود مدت سلطنت اشکانیان نیز به دست آمدکه پانصد و سی وهفت سال است .

(ازتواریخ معلوم‌است‌که طول این‌مدت یعنی از فوت اسکندر تا پدیدآمدن اردشیر بابکان پانصد و چهل و هشت سال است) . نقل از ایران باستان

دوره سلطنت سلوکیدها که هشتاد سال است دراین اقوال جزء دوره اشکانی‌محسوب شده‌است وباید برای علت اختلاف جزئی این‌آراء در مقیاس‌های تاریخی بیشر دقت‌کرد . بیرونی در کتاب تحدید نهایات‌الاماکن می‌گوید که داریوش خواست دریای احمر را به مدیترانه متصل‌کند و ترعه‌ای ایجادکرد . عجیبتر آن است‌که در سنگی‌که به حجرالرشید معروف است و امروز در فرانسه نگاهداری می‌شود به چند زبان این موضوع نگاشته شده که شامپوللئیون افسر فرانسوی با تطبیق این خطوط توانست خط هیروگلیفی را بخواند و علم مصرشناسی آغاز شود و چون جغرافی‌دانان آن عصر از دماغه کاپ بی‌اطلاع بودند بیرونی درکتاب نامبرده می‌گوید ناچار باید از جنوب افریقا راهی به اقیانوس هندباشد زیرا کشتی شکسته‌های هندی در مدیترانه پیدا شده .

اطلاعاتی‌که ایرانیان ازمانی داشتند بسیار دورازحقیقت بود و تنها اورا به نام‌مانی نقاش می‌خواندندکه درزمان شاپور ساسانی ازچین به ایران‌آمده و فردوسی روی مدارکی که در دست داشته درباره شاپور چنین گوید :

بیامد یکی مرد گویا ز چین — که چون او مصور نبیند زمین
بـدان چربدستی رسیده بکام — یکی پرمنش مردمانـی بنام
بصورتگـری گفت پیغمبرم — زدین آوران جهان برترم

روی همین شهرت مانی است که حافظ گفته است :

گر از من باورت ناید رو از صورتگر چین پرس

که مانی نسخه می‌خواند ز نوك كلك تصویرم

پدر مانی ایرانی بوده و مادرش سریانی و مذهب او فلسفه ایست که جهان را از دو اصل قدیم مخلوق می‌شمارد و این دو اصل نور و ظلمت است که یکی سرچشمه خیر و دیگری منبع شر است و این مذهب قسمتی از آسیا را گرفت و از راه شمالی افریقا به اروپا سرایت کرد و یکی از جنگهای صلیبی جنگ بامانویان است که در جنوب فرانسه روی داد .

بیرونی شائق بوده که مانی را بشناسد و بداند این مرد کیست و چه گفته است که دانشمندی بی‌نظیر مانند رازی کیش او را پذیرفته و از آن پیش نیز بسیاری از متفکران پیرو مانی بوده‌اند تا آنکه به کتب او دسترسی یافته و از نوشته‌های مانی بیش از اندازه مسائل تاریخی استفاده‌کرده که امروز آن مدارك در دسترس ما نیست شاید در ترکستان نزد مانویان باشد . نباید گفت بیرونی چهل سال در پی دسترسی باین کتب بود چون بیرونی هنگام نوشتن آثارالباقیه و اطلاع از مانی درحدود سی‌سال داشته وباین فرض ازده سال‌پیش‌از تولد دراین جستجو بوده !

در رساله‌ای که فهرست نوشته‌های اوست از عدد سالیان چیزی نگفته و تنها اشتیاق سوزان خویش را به دیدن کتب مانی گفته ! مطلبی‌که برای من تاریك مانده این است که اگر همه‌کتب مانی به پهلوی نبوده مسلماً شاپورگان که برای شاپور پسرادرشیر نوشته‌است به پهلوی اشکانی زبان پدری او و دیگر نوشته‌های او سریانی بوده و آیا ترجمه این‌کتب را بیرونی دیده یا به‌کمك مترجم‌ازآنها آگاهی یافته چون مسلم است‌که بیرونی پهلوی و سریانی نمی‌دانسته و در همه نوشته‌های او کوچکترین اشاره‌ای هم براین امر نیست .

همچنین بیرونی سلسله فراعنه‌ی مصر را که ذکر می‌کند این افتخار ایران را که يك سلسله ازفراعنه یعنی پادشاهان مصرایرانی بوده‌اند بازگو می‌کند وآنها سلسله بیست و دوم می‌باشند.

مسلماً مدارك او کتب عبری بوده که زمان نگاشتن کتاب حاضر بیش از اندازه از آن بهره‌مند شده و او خود از کتاب سید دعولام وکتب مذهبی یهود مستقیماً استفاده‌کرده است .

اگر امروز از تاریخ اطلاعاتی صحیح از آغاز پیدایش حکومت در ایران تاکنون بدست می‌آورید باید بدانید که همواره چنین نبوده و در قرن سوم و چهارم که تازه ایرانیان از سلطه اعراب بیرون می‌آمدند باین اندیشه شدندکه نخست تاریخ گذشته خودرا

بدانند و از هرسو در این جستجو به تکاپو افتادند و به هرکنجی سری کشیدند و از هر دانشمندی چیزی پرسیدند و نوشته‌هایی را که از عهد ساسانی مانده بودند به چنگ آوردند که مع‌الاسف درهم و متناقض بود .

باین گفته حمزة‌بن حسن اصفهانی در مقدمه کتاب تاریخ پرارزش او بنگرید .

« تواریخ پادشاهان ایران همه مغشوش و نادرست است زیرا پس‌از صد و پنجاه سال از زبانی به زبانی دیگر نقل شده از این‌رو هرگند من چاره‌یی نداشتم جز اینکه به هشت نسخه که جمع کرده‌ام اعتماد کنم و این هشت نسخه را باهم سنجیده و تاریخ پادشاهان‌ایران را از روی آنها تنظیم می‌کنم » .

تاریخ مانند علوم دیگر در تکامل است مرحوم پیرنیا که عمری رنج برد تا ایران باستان را نگاشت ازتمدن موهنجودارکه در سندکشف شده و شاید ازتمدن سومری قدیم‌تر باشد خبر نداشت و نیز از قوم حتی‌که در تورات ذکر شده هیچ آگاه نبود بـا آنکه در تورات نام این قوم آمده است‌که پسران ابراهیم اورا درصحرائی‌که از بنی‌حت خریده‌بود دفن‌کردند و ساره زوجه او نیز درهمانجا بخاك سپرده شد ولی درعصر مازمین رازگشایی کرده ومعلوم شده که این قوم‌آریائی بوده‌اند و خط خاصی هم داشته‌اندکه خوانده شده .

اگر آثارالباقیه و اطلاعات بیرونی را با شرایط زمان و مکان او بسنجیم در اعجاب خواهیم‌ماند بخصوص‌که تاریخ را با مغز ریاضی تحلیل‌کرده و روی همین سجیه ریاضی‌دانی اوست‌که تمام سنوات و وقایع را که در کتب پیش از اوست جدول ساخته و در برخی از موارد اعداد را به حروف ابجد (حساب جمل) نیز تحویل‌کرده تا از اشتباه مصون بماند .

کمتر اتفاق افتاده که میان علما کسی دارای چند شخصیت بـاشد لایبنیز و بیرونی چنین بودنـد و بیرونی گذشته از شخصیت ریاضی دارای شخصیت هندشناسی است پس از ۴۰۷ ﻫ که سلطنت خوارزمشاهیان به دست محمود برچیده شد و او به غزنه آمد چون در ترجمه ریاضیات هند اززبان سانسکریت به‌تازی شك‌داشت وبه‌اصلاحات فزاری ویعقوب‌بن‌طارق حسب عادت نظر خوبی نداشت درصدد یادگرفتن زبان سانسکریت افتاده ودرآنوقت او در حدود چهل سال داشت و به هندوستان رفت و چند سال در آنجا ماند و این زبان سخت را آموخت و بعداً کارهای آن دو منجم را اصلاح‌کرد و هیجده‌کتاب از سانسکریت به تازی برگردانیدکه تنها سه عدد آن موجود است و دوکتاب هم از تازی به سانسکریت ترجمه‌کردکه عبارت‌است ازهندسهٔ اقلیدس و اسطرلاب ویك زیج هم برای سیاوپل‌کشمیری به این زبان نگاشت و ممکن‌است هرسه اثر سانسکریت او دستخوش زوال قرارگرفته‌باشد و او زمانی او به داد فرهنگ دیرین هندوستان رسید که این فرهنگ قدیمی دراثر هجوم به‌آن خاك امکان داشت به‌کلی از میان برود .

اماآن سه‌کتاب‌که موجود است یکی‌کتاب ماللهند است‌که تنها ده فصل فلسفی‌آنرا ترجمه‌کرده‌ام و نیرویی درخود نمی‌یابم‌که دست به ترجمه بقیه آن بزنم و ترجمه فعلی که

پیش چشم شماست سالها وقت مرا گرفت. کتاب دوم پاتنجلی است که پروفسور ریتر آنرا به چاپ رسانیده . سوم کتاب راشیکات است که در تناسب می‌باشد و در حیدرآباد چاپ شده و رساله‌ی مختصری است .

نظری به نسخه‌های آثارالباقیه

ما از خاورشناس نامی آلمانی که کتاب آثارالباقیه ومالالهند را در آلمان بطبع رسانیده سپاسگزاریم و اگر اقدام او نبود احتمال می‌رفت که این نسخه‌های خطی نیز مانند قسمت اعظم نوشته‌های بیرونی رهسپار عدم گردد و کوشش او در شناساندن بیرونی از راه ترجمه این دو اثر به اروپا بیشتر قابل قدرشناسی است .

نسخه بدل‌های او اکثر زائداست مثلا به جای (ذی‌حماء) که در قرآن آمده یعنی گل‌آلود ذی حمی آورده که به معنای تب‌دار باشد و چشمه گل‌آلود می‌شود و تب نمی‌کند و ابوعبدالله جبلی را که بیرونی می‌گوید اخلاق جبلی او سبب تندخویی و ناسزاگویی او به ایرانیان شده است به جای جبلی حبلی آورده که صفت زن است و با نسبت اخلاق او به مردم جبل این احتمال بکلی ساقط است و در اقدار ثوابت بـه جای ج که به معنای قدر سوم است ح آورده که در حساب جمل هشت می‌شود و چون ثوابت را قدما بیش از شش‌قدر نداشتند هرچند امروزه از لحاظ تشعشع آنها تا صد قدر ذکر شده ، مسلم ح غلط و صحیح ج است و نظائر این اغلاط ازقبیل زمان وسطی که با فتح واو است و هرهیئت دانی تعریف آنرا می‌داند با ضم واو ذکر کرده وبا صلوة وسطی به ضم واو اشتباه کرده باهمه این‌احوال این‌خرده گیری‌های جزئی‌نسبت به خدمت با ارزش او چیزی نیست اما اگر من به حروف معرب دسترسی‌داشتم بهترمی‌بود وخواستم درکواکب مسخره که مسخره اسم مفعول ازباب تفعیل است روی خاء تشدید بگزآدم ممکن نشد و با مسخره به فتح میم نباید اشتباه شود وگرنه کار به مسخره می‌کشد ! و همین اشکال در کلمه مقطعه در حروف مقطعه است .

در القاب بطالسه محب‌الخیل ذکر شده و نسخه‌های خطی نیز چنین است و ایـن لقب هم خالی ازمعنی‌نیست زیرا دوستدار اسب معنی‌آنست و زیدالخیل هم مردی درجاهلیت بوده ولـی بـا ترجمه القاب جانشینان اسکندر به فرانسه محب‌الخیر صحیح است چه Bienfaisant به معنای نیکوکار است و این القاب را که دوستدار برادر یـا دوستدار خیر بـاشد از راه تمسخر به آنان داده‌اند چه یکی برادرکش بوده و دیگری شریر و بدکار .

ولی‌آنچه مهم است این می‌باشد که پس‌ازاین خاورشناس چهارنفرآلمانی نسخه‌هایی از آثارالباقیه یافته‌اند و هرکدام قسمتهایی که از کتاب ساقط بوده پیداکرده‌اند واینجانب کارآن چهار تن‌را کنترل کردم و قسمتهایی دردونسخه عکسی دانشگاه که از روی نسخه‌های

اسلامبول عکس‌برداری شده یافتم وخوشبختانه بیشتر یافته‌های من‌راجع به گذشته ایران و اعیاد و ایام پدران ما می‌باشد و یك قسمت‌کوچك هم‌راجع به اواخر کتاب مربوط به یك مسئله ریاضی است که چون این افتادگی‌درکتاب نبود و قسمتی هم غلط چاپ شده مسئله برای حقیر لاینحل بود و بعداً با آنچه بدست آمد مسئله حل شد و برای اینکه یافته‌های این‌جانب باآنچه دیگران یافته‌اند فرق داشته‌باشد آنهارا میان‌کروشه قراردادم تامشخص شود .

اما اینکه روی کلمه مبطخ در اسطرلاب در چاپ سابق پافشاری کرده‌ام و مبطح را غلط دانسته‌ام اشتباه از ناحیه من بوده زیرا باتعریفاتی‌که ازاسطرلاب مبطخ یافتم باتسطیح منقول بیرونی منطبق نبود .

بیرونی در قسمت اسطرلاب کتاب تفهیم گوید : « و از اسطرلاب لونی است او را مبطخ خوانند ومقنطراتش ومنطقةالبروج اندروگردنبوند ولیکن فشرده پهن چون خربزه و زین جهت مبطخ خوانند » و نیز توصیفی‌که از آن درکتاب استیعاب شده و نیز توصیف ابوالفتوح درکتاب تسطیح خودکه چون خطوطی‌درآن بیضی ترسیم‌می‌گردد نیاز به‌دانستن مخروطات داریم و با دقت در تسطیح مذکور درکتاب‌که ببینه درکتاب استیعاب و رساله تسطیح صور آمده این تسطیح سازگار نیست و تسطیح مورد استفاده بیرونی به اصطلاح ما تسطیح قائم‌برسطح استواست‌که‌نصف‌النهارات خط مستقیم‌ومدارات دوائری‌به‌گرد هم‌می‌افتد و اشتباهات و ساقطاتی هم در ترجمه قبلی بوده‌که تا حدامکان تصحیح و تکمیل شده ونسخه پیشین‌کتاب‌که در بیست ویك انتشار یافته یك سیاه مشقی بوده .

اما راجع به این ساقطات عقیده‌ام اینست‌که هرچه آثارالباقیه در دنیا موجود است که نسخه مدرسه سپهسالار ازبهترین نسخه‌های آنهاست و مورد استفاده حقیر بوده و دو نسخه اسلامبول از روی نسخه‌ای قدیم‌که پیش‌از قرن هفتم موجود بوده نوشته شده منتها در آثارالباقیه‌های دسترس زاخائو و حقیر افتادگی‌هایی بوده‌که در دو نسخه اسلامبول نیست ودرموقع تحریرجمیع این‌نسخ از روی نسخه پیش‌از قرن هفتم درکتاب افتادگی‌هایی دست داده به دلیل اینکه دراین قبیل ساقطات همه نسخ موجود با هم مشترکند واینکه قرن هفتم را تکرار می‌کنم برای این است‌که دونسخه اسلامبول درآن‌حدود نوشته شده . درساقطات کتاب درصفحه ۲۹ چاپ‌آلمان وقت رصد انقلاب صیفی راکه بیژن‌کوهی انجام‌داده هزار و دویست ونه اسکندری ذکرکرده وبتوسط مترجم علامت ۸ را خواندم و مطلبی دراین‌قسمت نداشت و چون می‌دانستم دو صورت مجلس از رصد او در تاریخ‌الحکما موجود است بآن رجوع کردم و نود افتاده در کتاب را یافتم و نیز دو نسخه اسلامبول هم نود را داراست پس هزار ودویست ونود ونه اسکندری شد و ازاین قبیل کارها در این‌کتاب بسیارشده منتهی

حقیر نسخه بدل کردن و وقت خواننده و خود را تضییع کردن دوست ندارم صحیح کلمات و مطالب را ذکر کردم و از تذکر خطاها دوری جستم .

این بود آنچه برای عموم نوشته شده اما شخص حقیر در آشنایی با این کتاب ، مجذوب مسائلی هیوی آن شدم ومی‌خواستم قسمت‌هایی که مربوط به‌نجوم‌است مانند‌استخراج بعد میان مرکز دائره خورشید با مرکز عالم که نزد قدما زمین بوده و انواع تسطیح که در دوره اسلامی اختراع شده و نظائر این مسائل را از کتاب دست چین کنم و بقیه را به حال خود بگذارم و این کار بامخالفت اساتید بالاخص رضوان پناه سید حسن مشکان طبسی قرار گرفت و من که در آن عهد جوان بودم از پند پیران سر نتافتم ناچار سالهاست که به فرمانبری آن بزرگان مشغولم اکنون کتاب را باترجمه ساقطات وفهرست مسائل و برخی از حواشی موضحه تقدیم به مردم ایران می کنم ولی چون در کتاب پاره‌یی از مسائل ریاضی است از قبیل کار نصربن عراق که در فصل راجع به گاه‌شناسی یهود بیرونی از او نقل کرده که از راهی دیگر غیراز راه بطلمیوس چهار نقطه آسمان را پیدا کرده یا این مسئله که در منازل قمر اواخر کتاب می گوید که ماه گاهی منزلی‌را ترک می کند این اشکال به‌نظرمیرسد که منازل برای ماه مانند بروج برای سیر خورشید است آیا خورشید می‌تواند طفره بزند برجی‌را طی‌نکرده به‌برجی دیگررود پس قدما چه می گفتند؟ ازاین‌لحاظ نیازمند به‌تدوین رساله‌ای در مشکلات ریاضی این کتاب هستم که بطور خشك شامل ابحاث هیوی باشد وحل این مشکلات در حواشی خوش‌آیند نبود زیرا مطلب گم می‌شد و ارزش این مسائل معلوم نمی گشت ازبخشنده علم خواهانم تا عمر و توفیق دهد که به مقصود نائل آیم وهمچنین پس از نشر کتاب اگر نیرویی تجدید شد تمام سنوات و اعداد را از نو باید با موازین بسنجم چنانکه بیشتر آنرا انجام داده‌ام وشاید نتیجه‌کار را هم از نظرخوانندگان بگذرانم تا خدا چه خواهد .

اکبر داناسرشت

بخش: تقدیم

از صفحه 1 تا صفحه 4 (معادل 4 صفحه)

بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ستایش از شمس‌المعالی و تقدیم کتاب باو

حمد و ستایش خداوندی را سزاست که از اضداد و اشباه برتر و بالاتر است و درود بر محمد مصطفی که بهترین آفرید گان است و بر فرزندان او که پیشوایان حقیقت‌اند.

یکی از تدبیرهای لطیف خداوند متعال در مصالح بشر و یکی از نعمتهای بزرگی که بر کلیه‌ی موجودات ارزانی فرموده این است که هیچگاه جهان از پیشوایی عادل که پناه مردم است تهی نگردد تا بندگان در گرفتاریها و پیش‌آمدهای روزگار باو پناه آورند و چون امری بر ایشان مشتبه گشت براو عرضه دارند تا از مشکل ایشان گره بگشاید و نظام عالم باستنباط او پاینده بماند و فرمانبرداری از چنین کسی را وسیله‌ی ثواب اخروی قرار داد و این امر را برمردمان واجب گردانید وبا اطاعت خود و رسول برابر ساخت چنانکه در گفته‌ی او که صرف حق وعدل و قضاء فصل است می گوید (یا ایهاالذین آمنو اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم) [1].

پس خداوند را سپاس می گذاریم که بر بندگان خویش منت‌هایی گذاشت و مولا و ولینعمت ما امیر اجل و سید منصور شمس‌المعالی را بر گماشت و او را امام

۱ــ یعنی ای مردمی که ایمان آورده‌اید خداوند و پیغامبر او و اولی‌الامری را که از خود شما هستند فرمانبرداری کنید .

عادل برای مردم قرار داد که تا دین حق را یاری کند و نگهبان حریم و ناموس مسلمانان باشد و اهل اسلام را در برابر مفسدان حمایت کند و خویی بدو بخشید که چون مانند آن را بر رسول و رسانندهٔ وحی خود بخشید منّتی براو گذاشت و فرمود: (انك لعلی خلق عظیم).

خداوند عمر او را دراز کند و توانایی و بزرگی او را زیادت بخشد و در روزگار بر بهجت و بهای او بیفزاید و عرصه و درگاه او را حفظ کند و حاسدان و دشمنانش را از میان بردارد.

بسیار جای شگفت است که چگونه ایزد تعالی برمآثر نژاد پاکش خوی کریم او را بیفزود و بجان گرامی او که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نمی‌رود چطور خصالی پسندیده (از پرهیز و هدایت، صیانت و دیانت، عدل و انصاف، فروتنی و الطاف، حزم و عزم، سیاست و ریاست، تدبیر و تقدیر، و دیگر صفات پسندیده که اوهام نتواند آن را حصر کرد و مردم تاب و توانایی شنیدن آن را ندارند) بیفزود.

و لیس‌لله بمستنکر ان یجمع‌العالم فی‌واحد[1]

خداوند تمتع مسلمانانرا از حسن عنایت و رأی جمیل و شفقت و مهربانی آشکار او ادامه دهد و روز بروز به‌آنچه از الطاف او خوی گرفته‌اند بیشتر کناد و همگان را از خاص و عام به‌اطاعت واجب و فرض او توفیق بخشاد بمنه وجوده.

سبب تألیف این کتاب

و بعد، یکی از ادبا از تواریخی که ملل بکار می‌بندند و اختلافاتی را که در اصول که مبادی آنهاست و فروع که شهور وسالیان است وعللی که باعث اختلاف شده وسایر اعیاد و ایام مشهور که هریك را برخی‌ازامم استعمال می کنند ازمن‌خواست که این مسائل را با بیان واضحی که قابل فهم‌باشد برای اوشرح دهم تا او را از خواندن کتابهای گوناگون و پرسش از یك یك اهل این کتب بی‌نیاز کند.

---

۱ ـ یعنی اگر خداوند جهانی‌را در انسانی جمع کند از او این‌کار ممکن است و ناشناخته نیست.

من دیدم انجام دادن این خواهش کاری بسیار دشوار و سخت است و بدین زودیها نمی‌شود بدان دست‌رسی یافت و اگر کسی بخواهد این خواهش را انجام دهد در حدود مطالب بدیهی و ضروری نیست کـه شبهه‌ای در قلب واقف بـدان نگذرد ولیکن ازعلو دولت ولینعمت ومولای خود امیرسید اجل منصور شمس المعالی (که خداوند قدرت او را ادامه دهاد) درفراغ بال برای جستجوی این مآخذ و بذل مجهود در انجام این تکلیف باندازه‌ای که علم من ازآنچه شنیده و یا دیده‌ام برسد کمك خواستم و چون پیش از این جامه‌ی خدمت فرخنده را پوشیده بودم این کار مرا جرأت داد که بار دیگر جسارت کنم واین کتاب راهم بمجلس بلند مرتبه تقدیم نمایم تا خدمت من تجدید شود و بدین خدمت از نو جامه‌های فخر ، که یاد آن برای من همواره در روزگار پایدار بماند و شرف آن باعقاب من تا سالیان درازی ارث رسد ، بپوشم .

امید است که این جسارت را از بندگان خود چشم پوشی کرده و این عذر را برأی صایب خود قبول فرمایند و اکنون آغاز به مقصود کنیم .

گوییم: نزدیکترین سببی که مرا بآنچه ازمن پرسیده‌اند می‌رساند شناسایی اخبار امم سالفه و تواریخ قرون گذشته است وبشیتر این احوال عادات واصولی است که از ایشان و نوامیس ایشان باقی مانده و این کار را از راه استدلال بمعقولات و قیاس معقول به محسوس نمیتوان دانست و منتها راه موجود این است که از اهل کتب و ملل و اصحاب آراء و نحل که اینگونه تواریخ مورد استناد آنهاست تقلید و پیروی کنیم و آنچه آنان برای خود مبنا قرار داده‌اند ما نیزچنین کنیم. وپس از آنکه فکر خودرا ، از عوامل زیان آوری که بدان معتاد شده از قبیل تعصب وغلبه و پیروی از هوا و ریاست طلبی که سبب هلاك بسیاری از مردم است و مانع دیدار حق وحقیقت ، پاك ساختیم باید آراء و گفته‌های ایشان را در اثبات ایـن مقصود بیکدیگر بسنجیم .

این روش بهترین راهی است که مارا به حقیقت مقصود می‌رساند ونیرومندترین

یاری است که شبهه و تردید را از ما دور می‌سازد چه ، جز این راه دیگری نیست که ما را به حقیقت مقصود برساند اگرچه در آن راه بسیار کوشش کرده و سختیهای زیادی کشیده باشیم .

با آنکه این راه و قاعده‌ای که من پیشنهاد کرده‌ام آسان نیست که به‌زودی آن را تمیزدهیم بلکه پاره‌ای از آن اخبار امکان دارد که وقوع یابد واگر ببطلان آن گواهی دیگری نباشد مانند اخبار راست و واقع خواهد بود .

گاهی ازاحوال عادی امروز چیزی مشاهده می کنیم که اگر مانندآنرا از زمانهای قدیم نقل کنند ما آنرا محال خواهیم دانست و عمر انسان به شناسایی تاریخ یك ملت کفایت نمی کند تاچه رسد به تاریخ ملل‌جهان وچون امر ازاینقرار شد پس ما باید هر کدام از این اخبار را که نزدیکتر و مشهورتر است از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آنرا اصلاح کنیم و دیگر گفته‌های ایشان را بآن‌طور که هست بگذاریم تا این کار برای جویندگان حقیقت و دوستداران حکمت برتصرف در غیراین قضایا سرمشق‌باشد ونیزخود مارا به مجهولات دیگری ارشاد و راهنمایی کند و ما هم به خواست خدا چنین کردیم .

بخش: متن

از صفحه 1 تا صفحه 611 (معادل 611 صفحه)

فصل اول

در حقیقت شب و روز و مجموع آنها و آغاز هریك آنها

تعریف شبانه‌روز

گوییم: شبانه روز معلول بازگشت آفتاب است بدوران کل[1] به دایره‌ای که برای این روز و شب ابتدا فرض شده اعم ازهریك از دوایر ولی بدین شرط که هم ما آنرا مبداء دانسته باشیم وهم‌عظیمه باشد زیرا هردایره عظیمه‌ای بالقوه افق است یعنی ممکن‌است که برای محلی افق واقع شود؛ و فلك به دوران کل روی دو قطب خود به حرکت ظاهری و مرئی از مشرق به مغرب می‌رود[2].

۱ـ آسمان کره‌ایست موهوم و نقاط درخشنده‌ای درآن پیداست واین‌کره با همه‌ی اجزای خود بنظر متحرك است درحول خط مستقیمی‌که میان دیده ناظر وکوکب قطبی‌است که ستاره جدی باشد.

۲ـ هردائره همینقدرکه عظمیه‌باشد صلاحیت داردکه افق‌واقع شود چنانکه دائره‌ی معدل‌النهار در هرموضع که عرض آن ربع دور باشد بـا افق منطبق میشود و در خط استوا روزی دوبار فلك‌البروج با افق متحد میشود وآن وقتی‌است‌که دوقطب فلك‌البروج برروی افق باشد و دائره میل در خط استوا وقتی افق واقع میشودکه ستاره برروی افق بـاشد و نصف‌النهار خود افق استوائی‌است و بدین جهت در همه روی زمین مبداء شبانه‌روز را از رسیدن خورشید بنصف‌النهار دانسته‌اندکه همه‌ی شبانه روزها بیست و چهارساعت‌باشد و افق واقع‌شدن نصف‌النهار ازدیگر دوائر آشکارتر است بالجمله هردائره همینقدرکه عظیمه باشد صلاحیت دارد افق واقع شود بدین شرط که ما آنرا مبداء دانسته باشیم.

اعراب آغاز روز و شب را نقطه‌های مغارب که بردایره افق است فرض کرده‌اند پس، شبانه روز به‌عقیده آنان از آغاز غروب آفتاب است ازافق تا غروب آفتاب فردا و آنچه ایشانرا براین امر وادار نمود این است که ماههای عربی مبتنی برمسیر کره‌ی ماه است و از حرکت قمر استخراج می‌شود و اوایل ماههای قمری به رؤیت هلال منوط است نه به حساب، و هلال در وقت غروب آفتاب دیده می‌شود و رؤیت هلال نزد تازیان اول ماه است پس، درنتیجه به‌عقیده‌ی تازیان شب پیش از روز شد و عادت ایشان در تقدیم شب به روز به همینطریق جاری گشته است[1].

دلیل پیروان این عقیده آن است که مرتبه‌ی تاریکی بر نور مقدم است[2] و نور برتاریکی طاری است پس بهتر آن است که تاریکی را برفروغ مقدم داریم.

واین‌دسته سکون‌را برحرکت مقدم شمرده‌اند بدینطریق که گفتند آسودگی و راحت تن در سکون است و حرکت جز بـرای حاجت ضرور نیست و رنج در دنبال حاجت و ضرورت است پس، تعب نتیجه‌ی حرکت است.

دلیل دیگرشان این است که اگر سکون در عناصر دوام یابد تولید فساد نمی‌کند ولی اگر حرکت در عناصر پایدار بماند عناصر فاسد می‌شود چنانکه در مورد زلزله‌ها و بادهای تند و امواج و غیره این امر مشهود می‌گردد.

۱ـ چنانکه وقتی اعراب میگویند لیلةالخمیس مقصدشان شب پنجشنبه است که از غروب چهارشنبه آغاز می‌شود پس، اعراب شب را به روز مقدم می‌دارند و آنانکه سال خورشیدی بکار می‌بندند روز را برشب و چون ایرانیان سالیان دراز ماههای ایشان عربی بوده هنوز جمعی از مردم وقتی می‌گویند شب پنجشنبه مقصودشان بعینه مقصد تازیان است و چون سال رسمی و دولتی ما خورشیدی شده باید روز را بشب مقدم داریم و مقصود ما از شب پنجشبه شبی‌باشد که از غروب روز چهارشنبه شروع می‌گردد و اکنون عملا دارد چنین می‌شود و می‌گویند پنجشنبه شب تا التباسی پیش نیاید.

۲ ـ تقدم چیزی برچیز دیگر چندین قسم است و اقسام تقدم را در امـور عامه‌ی فلسفه شرح داده‌اند یکی از آن اقسام تقدم رتبی است مانند تقدم تاریکی برفروغ.

اما میان غیراز عرب مانند رومیان و ایرانیان و مردم دیگری که با ایشان همدل و همداستانند چنین معمول است که روز و شب از آغاز طلوع آفتاب است از افق مشرق تا طلوع آفتاب ازافق فردا ؛ زیرا ماههای این‌ملل متکی برمحاسبه‌است و با کره‌ی ماه و ستارگان دیگر بهیچوجه وابستگی ندارد و بنابراین عقیده آغاز شبانه روز از ابتدای روز است بالنتیجه به عقیده این ملل روز برشب مقدم است و دلیل این مدعا آنست که فروغ هستی است و تاریکی نیستی و هستی بر نیستی‌تقدم دارد .

آنانکه نوررا برظلمت مقدم می‌شمارند گویند: حرکت برسکون غلبه دارد زیرا حرکت وجود است نه‌عدم، وحیات است نه مرگ، ودرمقابل استدلالهایی که پیروان اعراب می کنند معارضه بمثل می‌نمایند چنانکه می گویند آسمان برزمین برتری دارد و شخص‌کارگر و جوان تندرست‌تر است و آب روان چون آب راکد بوی بد نمی‌دارد[1] .

مبداء شبانه روز نجومی

اما به عقیده کلیه‌ی علمای نجوم شبانه روز از وقتی‌است که آفتاب به‌دایره‌ی نصف‌النهارمی‌رسد تا ظهر فردا و این‌عقیده میانه‌ی این دو قول است پس آغاز شبانه روزها به‌عقیده‌ی ایشان از نصف ظاهر دایره نصف‌النهار است ومحاسبات علماء نجوم در زیجها متکی به همین رأی است وبهمین‌قرارداد مواضع کواکب را به‌حرکت مستوی وحرکت تقویمی در دفاتر سالیانه ضبط کرده‌اند .

برخی دیگرازعلمای نجوم نصف ناپیدای دایره نصف‌النهار را برگزیده‌اند و شبانه روز را از نیم شب آغاز می کنند چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه براین

۱ـ از اینجا دانسته میشودکه شعوبیه یعنی آنانکه ملل غیرعرب را برعرب برتری می‌دادند نور را بظلمت و جوان را برپیر و متحرك را برساکن و آسمان را برزمین نیز برتری میدادند .

رأی بوده[۱].

این طریق هم بی‌عیب است و بازگشت هردو امر به یك حقیقت است .

نکته‌ای که اصحاب نجوم را براین گماشت که از دایره‌ی افق چشم پوشند چند چیز است .

یکی این است که دیدند مقدار شبانه روز با شبانه روز دیگر مختلف است و هیچگاه با یکدیگر یکی نیست چنانکه اختلاف آنها با یکدیگر هنگام کسوف بطور هویدا برحس آشکار می‌گردد . و علت این اختلاف سیر آفتاب است در فلك‌البروج که گاهی تند و زمانی کند است .

علت دیگر آنست که قطعه‌های فلك‌البروج بر دوایر بطور مختلف عبور می‌کند .

پس برای اینکه این اختلاف را از میان بردارند مجبور به تعدیل آن شدند و تعدیل آن به مطالع فلك‌البروج به دایره‌ی نصف‌النهار درهمه‌جای گیتی‌عمومیت دارد چه ، این دایره یکی از آفاق استوائی است و لوازم آن در همه روی زمین تغییرناپذیر است ولی دایره‌ی افق بواسطه اختلافاتی که در هرموضع پیدا میکند

۱– پس از تتبع زیاد و طاقت‌فرسا در فهرست ابن‌الندیم این زیج را بدست آوردم ابن‌الندیم از کتاب اختلاف‌الزیجات ابی‌معشر نقل میکندکه درآغاز چهارمین قرن هجری درمحل سارویه‌که درشهر جی باشد مشتی کتابهای فارسی‌قدیم‌که برپوست درخت نوشته شده بود بدست آوردند و از خواندن این‌کتابها دانسته شدکه‌کتب مذکور را بفرمان طهمورث در آن مکان پنهان‌کرده بودند و درشمارآن کتب زیجی بودکه زیج معروف بزیج شهریار را از آن کتب استخراج کرده‌اند و این قضیه را ابوریحان هم در همین‌کتاب نقل میکند ولی نامی‌ازآن زیج و ازقرائت‌آن‌کتب نمی‌برد می‌گوید دانسته نشدکه‌آن نوشته‌ها چه‌بوده این قضیه‌که ابومعشر نقل‌کرده بافسانه بیشترمانند است تابتاریخ ؛ گذشته ازاینکه طهمورث را وجود خارجی نبوده و اما زیج شهریاران مطابق تحقیقات نلینو درزمان یزدگرد تنظیم شده و بعداً بتوسط تمیمی نامی بتازی نقل شده و امروز قطعاتی از آن در کتابها موجود است .

و در هرعرض بلدی به شکل مخالف با عرض دیگر است ؛ و قطعه‌های فلك‌البروج بر آن به‌تفاوت عبور می کند؛ ازینرو عمل تعدیل به دایره‌ی افق تام نیست و بر یك نظام جاری نمی گردد[1].

سبب دوم آن است که میان تمام نصف‌النهارهای بلاد دایره‌ی معدل‌النهار است ویا مدارات موازی با معدل ولی میانه‌ی دوایر آفاق زیاده بر آنچه گفته شد دوایر انحراف به‌شمال وجنوب هم می‌باشد ودرشناسایی کواکب و مواضع آنها به‌دانستن طول نیازمندیم که بادانستن نصف‌النهار ملازمه دارد و به‌عرض که ملازمه باشناسایی افق دارد محتاج نیستیم .

علمای نجوم برای مراعات‌این‌نکته دایره‌ای بر گزیدند که حسابهای‌ایشان در آن شیوع و عمومیت داشته باشد و از غیر آن رو بر گردانیدند . با آنکه اگر به دایره‌ی‌آفاق هم عمل می کردند باز به مقصود می‌رسیدند وهمان نتایجی که از دوایر نصف‌النهار می گرفتند ممکن بود که از دوایر آفاق بگیرند ولی راه دورتر می‌شد و بزرگترین خطا این است که شخص از راه راست پا بیرون گذارد ومسافت خود را طولانی‌تر کند .

تا اینجا حدی بود که شبانه روز را رویهمرفته بدان تحدید و تعریف کردیم ولی تعریف هریك از این دو بطور تفصیل چنین است :

۱ـ یعنی اگر میخواستند طلوع و غروب بعبارت دیگر روشنایی و تاریکی را اهل نجوم مبداء شبانه‌روز بدانند در هر بلدی یکنوع شبانه روز وجـود میافت در خط استوا شبانه‌روز درست بیست و چهار ساعت بود و همینطورکه از خط استوا بسمت قطب می‌آمدیم مقدار شبانه روز تفاوت می‌یافت بقسمی‌که در برخی بلاد شش ماه شب و شش ماه روز بود ومنجمان از زمانهای دور باین‌فکر افتادندکه برای تساوی همه‌ی شبانه روزهای روی زمین چاره‌ای بیندیشند و چون دیدندکه نصف‌النهار مانند دائره‌ی میل که افق استوا میشود بدو قطب معدل‌النهار میگذرد از اینرو نصف‌النهار را انتخاب‌کردندکه درهمه روی زمین شبانه روز بیست و چهار ساعت باشد خلاصه آنکه چون نصف‌النهار هم یکی از دوائر میول است ودائره‌ی میل افق خط استوا میشود پس نصف‌النهار بالقوه افق استوائی است .

(نقل از باب سوم قانون مسعودی)

تعریف شب و روز

لفظ یوم (روز) و نهار هردو بیك معنی است و روز از آغاز پیدایش جرم آفتاب است تا غروب آن و شب برخلاف این است وکلیه‌ی ملل براین تعریف همدل و همداستانند و همه کس گواهی میدهد که کسی را با دیگری در این معنی اختلاف نظری نیست .

تعریف روز و شب از نظر فقها

ولی برخی از فقهای اسلام آغاز روز را پیدایش فجرصادق و آخرروز را غروب آفتاب دانسته‌اند و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که میان مدت روز و روزه مساوات شود و از قرآن مجید این آیه را به‌گواهی آوردند (کلواواشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر)[1]ـ و چنین ادعا کردند که این دو طرف که در آیه مبارکه ذکر شده آغاز و انجام روز است ولی ایـن اشخاص که روز را از طلوع فجر دانسته‌انـد نمی‌توانند این آیه را دلیل خود قرار دهند زیرا اگر آغاز روزه آغاز روز بـود چون تعریف روز برای مردم ظاهر و آشکار است آن وقت خداوند امر واضح و آشکاریرا که تعریف و تحدید آن سودی ندارد ذکر کرده بود چنانکه آخر روز و اول شب را تعریف و تحدید نکرد چون آغاز شب معلوم و متعارف بشر است و هیچ کس بدان جاهل نیست تـا نیازمند به تعریف و توصیف باشد و چون خدای تعالی آغاز روزه را به طلوع فجر تعریف کرد و آخر روز را دیگر تعریف نکرد

۱ــ یعنی بخورید و بیاشامید تا آنکه نخ سیاه از نخ سپید برای شما آشکار گردد و زمخشری در تفسیر کشاف نقل می‌کند که عدی‌بن حاتم طائی گفت من وقتی این آیه نازل شد نخی سیاه و نخی سپید درشب بدست گرفتم و این دو نخ را نگاه میکردم تا سپید وسیاه را از هم تمیز بدهم و از آن ساعت روزه بگیرم و چون روز شد به خدمت پیغمبر آمدم و ماجرا را بازگفتم بطوری پیامبر را خنده گرفت که دندانهای نواجذ او آشکار شد و فرمود انك لعریض‌القفا یعنی پس گردن تو پهن است و این جمله در زبان تازی کنایه از حماقت شخص است پس قضیه را برای من شرح داد که مقصود از نخ سیاه خود شب است و مراد از نخ سپید خود روز است و من‌الفجر قرینه است و مبین مقصود نه اینکه واقعاً نخ سیاه از نخ سپید تمیز باید البته معلوم است که در هرزبـان مشتی مجازات و استعارات است که همه‌کس آنرا نمی‌فهمد .

بلکه بهمین اندازه که گفت تا شب روزه بدارید کفایت کرد زیرا همه مردم می‌دانند که اول شب غروب قرص آفتاب است پس دانستیم که مقصود از تحدید اول روزه این نیست که روز را تعریف کند بلکه مقصود این است که اول روزه را تعیین نماید.

انتقاد از تعریف فقها برای روز و شب و ورود در بحث با آنان

اگر فقها بگویند: روز شرعی غیر از روزی است که مردم در عرف قائل‌اند این گفته هم جز اختلاف لفظی بیش نیست و حقیقتی را که در عرف دارای نام خاصی است نامی گذاشته‌اند که عرف مردم و ضع لغوی از آن بی‌خبر است با آنکه در آیه از ذکر روز و آغاز آن سخنی در میان نیست و پس از آنکه دشمنان ما در معنی با ما متفق شدند اگر هم در عبارت اختلافی باشد این اختلاف را چشم پوشی می کنیم[۱].

و از چیزهایی که به صحت گفته‌های ما دلالت دارد این آیه است (احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم) تا آنکه می‌فرماید (ثم اتموا الصیام الی اللیل)- پس مباشرت با زنان و خوردن و آشامیدن تا وقتی محدود و موقعی معین قرار داده شد

۱- فقها در کتب اصول فقه یك فصل در حقیقت شرعی ترتیب داده‌اند و خلاصه آن فصل این است که اگر چه پاره‌ای از الفاظ در عرف مردم و در لغت معنای خاصی دارد ولی در شرع معنی دیگری بخود گرفته بقسمی‌که معانی اولیه آن الفاظ از آنها فهمیده نمی‌شود مثلا بقول ایشان صلات بمعنای دعا بوده ولی در لسان شارع بمعنای نماز است وحج در لغت بمعنای قصد بوده و در زبان شرع به معنای زیارت است و ابوریحان میگوید اگر فقها در لفظ یوم و روز این داستان را از سر بگیرند و بگویند درست است روز عرفی‌که مورد حاجت همه بشر است از طلوع آفتاب است تـا غروب آن ولی روز شرعی از طلوع فجر است تا غروب آفتاب (وبقولی تا غروب شفق) این حیله هم برای ایشان سودمند نیست؛ زیرا پس‌ازآنکه تصدیق کردند روز عرفی و متداول بشر از طلوع آفتاب تا غروب آن‌است دیگر باین اصطلاح حاجت و نیازی نیست و شارع متصرف در لغت نیست و فرموده روز و مقداری از شب را روزه بدارید و شخص مسلمان باید این امر را اطاعت کند و نفرموده که باید باین حقیقت هم اعتقاد نماید که روز از پیدایش فجر تا غروب آفتاب یا غروب شفق است.

نه اینکه در همه شب چنانکه پیش از نزول این آیه خوردن و آشامیدن پس ازعشاء آخرین ممنوع بود و در آنوقت نمی گفتند ما روز را باقدری از شب روزه داشتیم بلکه بطور اطلاق می گفتند که ما روزهایی روزه بودیم .

چگونه شخص می‌تواند به‌چیزی معتقد شود که خلاف آن عیان و آشکاراست زیرا شفق در سمت مغرب نظیر فجر است از جهت مشرق وعلت هردو یك چیزاست و هردو هم بیك حالت هستند[1] و اگر طلوع فجر آغاز روز بود باید که غروب شفق هم‌آخر روز باشد و برخی از شیعیان ناچار این عقیده را هم قبول کرده‌اند[2].

با آنکه اشخاصی که در گفته‌های پیش با ما مخالفت کرده‌اند در این معنی با من موافق خواهند بود که روز و شب در مدت سال دو مرتبه باهم مساوی می‌شود یکی اول‌موقع بهار ودیگری آغاز پاییز و گفته اوبا آنچه ما گفتیم مطابق‌می‌شود که روز هنگامی که به منتها درجه طول‌خود می‌رسد که آفتاب بمنتهای نزدیکی ازقطب شمال رسد و هنگامی روز بکوتاهترین اوقات خود می‌رسد که آفتاب بـه منتهای دوری قطب شمال نایل گردد ونیز دراین‌معنی با ما توافق‌دارند که کوتاهترین شب زمستان با کوتاه‌ترین روزتابستان مطابق است ومعنای این آیه (یولج‌اللیل‌فی‌النهار

۱ــ صبح روشنایی است که در مشرق پیش از طلوع خورشید پیدا می گردد و شفق روشنایی دیگری است‌که در سمت مغرب پس از غروب آفتاب باقی می‌ماند و صبح و شفق در شکل با یکدیگر مشابه و مانند هستند و در وضع مقابل زیرا در آغاز پیدایش صبح روشنایی بغایت ضعیف است و طولانی‌که ما آنرا صبح دروغین و دم گرگ می گوییم و پس از آن روشنایی برافق پهن میشود و آنرا صبح داستین مینامند که مسلمانان از این وقت باید روزه بدارند و سپس بسرخی افزوده می‌شود تا آنکه بکلی آفتاب طلوع کند و شفق بعکس است یعنی پس از غروب قرص اولا در افق سرخی ظاهر میشود و پس از آن بیاضی عریض و پس ازآن یك سپیدی طولانی تا آنکه کم‌کم محو شود و بتجربه و امتحان دانسته شده‌که انحطاط آفتاب در ابتدای صبح وانتهای شفق باید هیجده درجه باشد .

۲ــ چنانکه ما شیعیان امامیه غروب شفق‌را آخر روز می‌دانیم وفقهای ما فرموده‌اند که اگر کسی روزه خود را از روی عمد تا شفق باقی است افطار کند باید‌کفاره بدهد ولی جمعی از علماء عامه گفته‌اند همینقدر که آفتاب غروب‌کرد می‌شود روزه را افطار کرد .

ویولج النهار فی اللیل) و آیه دیگر (یکوراللیل علی النهار و یکورالنهار علی اللیل) همین است که گفته شد[۱].

اگر دشمنان ما این مسائل را ندانند یا آنکه خودرا به نادانی بزنند ازقبول این یك مسئله چاره نخواهند داشت که نصف النهار اول شش ساعت است ونصف النهار دیگر هم شش ساعت و نمی‌توانند در قبول این مسئله تجاهل و تعامی نمایند چه، خبری که در ذکر فضیلت اشخاصی است که به نماز آدینه میروند بسیار شایع است و در آن خبر فضیلت اشخاصی را که در شش ساعتی که از آغاز روز است تا هنگام ظهر به نماز می‌روند به تفاوت ذکر شده[۲] و این خبر برساعات زمانی معوج معقول خواهد بود نه برساعات مستوی که آن را ساعات معتدله نیز میگویند[۳] و اگر ما با ایشان در این دعوی مسامحه کنیم واجب می آید که شب و روز وقتیکه آفتاب بدو نقطه‌ی انقلاب شتوی رسد با هم مساوی گردد و این هم در پاره‌ای از مواضع

۱ــ یعنی قدری ازشب را خداوند داخل روز می کند وبالعکس پاره‌ای از روزرا داخل در شب مینماید و معنای آیه دوم این است شب را بروز می‌پیچد و روز را برشب.

۲ــ هرکس که در روز آدینه ساعت اول برای نماز آن روز عازم شود مثل اینست که یك شتر قربانی کرده و در ساعت دوم این‌است که یك گاو به قربانگاه برده و در ساعت سوم چنان است که یك قوچ قربانی نموده و درساعت چهارم مثل این است که مرغی قربانی کرده ودر پنجمین ساعت مثل این‌است که گنجشکی قربانی کرده درساعت ششم مثل این‌است که بایك تخم‌مرغ بخداوند تقرب پیدا کرده و این‌خبر را درکتابهای فقه شیعه حتی در صلات جواهر نیافتم و از کتب فقه اهل سنت نقل کردم.

۳ــ ساعات شبانه روز را دو قسم تقسیم کرده‌اند یکی ساعت مستوی و دیگری ساعت معوج و مقصود از ساعات مستوی آن است که مطابق روز و شب باشد یعنی اگر روز یا شب از دوازده ساعت زیادتر است ساعت مستوی هم همینطور باشد ولی ساعت معوج آن است که روز و شب را بهراندازه‌ای که باشند بـه دوازده قسمت‌کنند و در خط استوا همواره ساعت معوج و مستوی یکی است چون درخط استوا دائره‌ی افق مدارها را با زوایای قائمه دونیم متساوی می‌کنند و قوس لیل و قوس نهار در آنجا مساوی است سخن در اینست که مقصود از ساعتی که در روایت است ساعات معوج است که همواره از صبح تا ظهر شش ساعت است.

خواهد بود و لازم می‌آید که شب زمستان باروز تابستان مساوی نشود ولازم می‌آید که نصف‌النهار وقتی که آفتاب میان وقت طلوع و غروب میرسد نباشد، با آنکه خلافات این لوازم نزد اشخاصی که کمترین بصیرت بحرکات کرات سماوی داشته باشند ظاهر و هویدا است[۱].

اگر کسی برای مدعای خود اینطور دلیل بیاورد که مردم وقتی فجر طالع شد می‌گویند وارد صبح شدیم و شب تمام شد باید این اشخاص از گفته دیگر مردم غلفت ننمایند که چون غروب آفتاب نزدیك شد و رنگ خورشید از سرخی روی بزردی گذاشت می‌گویند شب شد و روز رخت بربست و مقصود ازاین قبیل عبارات حقیقت گویی نیست و تنها مقصودشان این است که مردم بطریق مجاز و استعاره از ادبار و روبر گرداندن حالتی که ایشان داشتند واز اقبال و روآوردن حالت دیگر خبر دهند و ایـن امور در لغت هم جایز و سزاوار است چنانکه باز قرآن مجید می‌گوید(اتی‌امرالله فلا تستعجلوه)[۲]ـ باز بصحت گفته‌های این‌روایت نبوی گواهی می‌دهد که فرمود (صلواةالنهار عجماء)[۳] واگرمردم نماز ظهررا نمازاول می‌گویند مقصودشان این است که اولین نماز از نمازهای روز است و اگر نماز عصر را نماز وسطی گویند برای این‌است که میان نماز اول از دونماز روز ونماز اول ازنمازهای

۱ــ چون بنابگفته ما که روز از پیدایش آفتاب است تا غروب آن شبانه‌روز درسال دو باریکی اول بهار و دیگری در اول پاییز مساوی میشود بنابقول فقها ناچار باید در اول جدی‌که شب خیلی طولانی شده با روز بدینطور مساوی شودکه قدری از طلوع فجر تا آفتاب و قدری هم از غروب آفتاب و تا غروب شفق را به روز بیفزاییم تا درنتیجه پس‌از این گرفتاریها در پاره‌ای بلاد شب و روز مساوی شود .

۱ــ یعنی امر خداوند آمد و شتاب مکنید با آنکه امر چیزی نیست‌که قابل آمدن باشد و این را بزبان معانی بیان مجاز در اسناد می‌گویند .

۳ــ استدلال ابوریحان این است‌که اگر بگفته فقها روز از آغاز فجر است پس باید نماز بامداد را آهسته خواند با آنکه باتفاق نماز صبح را باید بجهر خواند .

شب وسط و میانه است[1].

مقصود من از آنچه در این موضع بیان کردم فقط این بود که اگر کسی چنین گمان کرده که ضروریات و بدیهیات به خلاف قرآن گواهی میدهد و برای اثبات گمان باطل خود به گفته‌ی یکی از فقها یا مفسران استدلال می کند من این گمان را نفی کنم.

۱ـ چون آیه‌ای درقرآن است بدین‌مضمون که در ادای نمازها بسیار محافظت‌نمایید بویژه نماز میانی و نوعاً اهل تفسیر گفته‌اند که مقصود از نماز وسطی، که نماز میانه روز باشد، نماز عصر است و ابوریحان میگوید که این قول هم برای فقها که روز را از طلوع فجر تا غروب شفق دانسته‌اند فایده ندارد چه که مقصود از نماز وسطی‌بودن نماز عصر این است که میان نماز ظهر و نماز مغرب و عشاء میانی است نه اینکه میان نماز صبح و شب میانی باشد تا در نتیجه در زبان شارع هم روز از آغاز فجر باشد.

فصل دوم

در مبداء سال و ماه گفتار می کند

تعریف سال و ماه سال بازگشت آفتاب است در فلك‌البروج به نقطه‌ای که از همان نقطه حرکت کرده وباید، این‌حرکت به خلاف کل باشد و دراین مدت زمانهای چهارگانه را که بهار و تابستان و پاییز و زمستان است شامل می‌شود. و طبایع چهارگانه این فصول را حائز می گردد. پس‌حرکت آفتاب به نقطه‌ای منتهی می‌شود که ازهمان نقطه ابتدا کرده بوده و این بازگشتها در نزد بطلمیوس ازمنه‌اش متساوی است ولی به عقیده دیگران از پیروان سند و هند [1] و محدثین این ازمنه غیر متساوی است زیرا که در ارصاد اینان بـرای اوج شمس حرکتی یافت شده ،

این بازگشتها چه متساوی باشد چه مختلف سال به فصول اربعه محیط است و طبایع این فصول را حائز .

۱ـ چون مأمون‌الرشید بفضل‌پروری اشتهار یافت مردی هندی که (کنکه) نام داشت نزد اوآمد وکتابی درنجوم هندی بدوتقدیم نمود وبامر مأمون این‌کتاب را ترجمه‌کردند و زیج سند هند همین‌است و این زیج درباره مسائل باهیئت اسکندر اینهاکه هیئت بطلمیوس باشد مخالفت دارد و ابوریحان درکتاب هند غلطهایی چندکه در ترجمه است بیان‌کرده و معنای سند هند ابدیت و همیشگی است و از خصائص این زیج یکی حرکت اوج شمس است که مورد قبول علمای نجوم اسلامی و بعداً علمای اروپا قرارگرفت .

اما کمیت سال از ایام، نتایج ارصاد مختلف است. به بعضی ارصاد زیادتر و در برخی کمتر یافت شده ولی تفاوتی که عارض می‌شود در مدت کم غیرمحسوس است و اگر زمان را امتداد دهیم و این اختلافات را بهم بیفزاییم آنوقت خطای فاحشی حاصل می‌شود و از برای همین است که حکماء توصیه کرده‌اند که رصد را چند مرتبه تکرار کنید شاید خللی در آن یافت شده باشد و برای این مطلب در کتاب دیگرم که موسوم به کتاب استشهاد در اختلاف ارصاد است بیشتر بیان خواهید دید.

در این مدت که بازگشت آفتاب باشد درفلك‌البروج ماه دوازده دوره و کمتر از یك دورحرکت می کند و دوازده دفعه دیدارهلال می گردد. پس این بازگشتهای دوازده گانه ماه را در فلك‌البروج یك سال قمری اصطلاح کرده‌اند . و آن مقدار کسری را که تقریباً یازده روز است ازسال قمری حذف کرده‌اند و همین سبب شد که فلك‌البروج را بدوازده قسم متساوی قسمت کنند چنانکه در کتاب (تجرید شعاعات و انوار) بیان کرده‌ام و این همان کتاب است که به پیشگاه مبارك تقدیم نموده‌ام پس در نزد مردم دو گونه سال حاصل گردید سال شمسی و سال قمری و سبب اینکه از این دو کوکب بدیگر ستارگان تجاوز نکردند و حرکات آنها را مقیاس زمان قرار ندادند دو چیز است .

یکی اینکه حرکات دیگر ستارگان پنهانی است و پی‌بردن بآن حرکات از راه چشم کم حاصل می‌شود و فقط حرکت آنها را از راه رصد معلوم می کنند .

دیگر آنکه از این دو کوکب در احوال ازمنه و اهویه و نبات و حیوان و غیره از جزئیات عناصر و استحاله برخی به برخی دیگر، برای بزرگی و امتیازی از دیگر کواکب که در نور و منظر دارند، حاصل می‌شود.

اقسام کبیسه در سالهای شمسی ملل گوناگون

پس از این دو قسم سال سالهای دیگر را بیرون آوردند اما اهل قسطنطنیه و اسکندریه چنانکه ثاون در زیج خود بیان کرده و دیگر رومیان و سریانیان و کلدانیان و اهل مصر در زمان ما و آنانکه برأی معتضد هستند و سالشان سال شمسی است و بتقریب

سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد سال خـود را سیصد و شصت و پنج روز گردانیدند و این‌چهار یك‌ها را در چهار سال بهم ملحق می کنند و یکروز تشکیل میدهند و آن سال را سال کبیسه گویند .

اما سال مصریان قدیم‌سال خورشیدی بوده جز اینکه ایشان این‌چهاریك‌هارا وامی گذاشتند تا یك سال تشکیل واین امر در (۱٤٦۰) سال انجام‌میگرفت آنوقت یکسال را کبیسه میکردند و در اول سال با اهل اسکندریه و قسطنطنیه بنابر آنچه ثاون‌اسکندرانی گفته موافق می‌شدند .

اما ایرانیان هم در ایام دولت خود سال شمسي را بر گزیده بودند و سال را سیصد و شصت و پنج روز قرار داده بودند و کسور را حذف مینمودند تا اینکه از چهار یك‌ها در ۱۲۰ سال یك ماه و از پنجیك ساعات یکروز درست شود وددهر ۱۱٦ سال به‌یکماه تمام به علتی که بعداً شرح خواهیم داد می‌افزودند و اهل خوارزم و سغد و آنهایی کـه پیرو کیش پارسیان و در تحت فرمان و طاعت آنها بودنـد و در ایام دولتشان خودرا بآنان منسوب می کردند مانند ایرانیان عمل می کردند اما ملوك پیشدادی از پارسیان (وآنها کسانی بودند که تمام گیتی را مالك شدند) سال را سیصد وشصت روز میگرفتند و هرماه را سی‌روز بدون کم و کسر ودر سرهر شش‌سال یك ماه کبیسه می کردند و آن سال را سال کبیسه می‌نامیدند و در ۱۲۰ سال دو ماه کبیسه میکردند یکی بسبب آن پنج روز و دوم بسبب چهاریك روزها و چنین سال را بزرگ می‌داشتند و سال فرخنده می‌نامیدند و در این سال بعبادات و مصالح ملك می‌پرداختند .

عقیده‌ی علمای قبطیان بنابر آنچه در کتاب مجسطی گفته شده و سال را برآن بنانهاده و رأی پارسیان دراسلام و اهل‌خوارزم وسند بکلی اعراض از کسور یعنی از ربعها می‌باشد .

مللی که دارای ماههای‌قمری‌وسالهای شمسی هستند و بحثی در نسئی اما عبرانیان ویهود وجمیع بنی‌اسرائیل و صابئین و حرانیان قولی میانه این‌دو قول اتخاذ کرده‌اند سال را از مسیر آفتاب و ماه را ازمسیر قمر گرفته‌اند تا آنکه

اعیاد آنها و روزها برحساب قمری باشد و اوقات سالیانه هم محفوظ بماند پس در هر نوزده سال قمری ۷ ماه را کبیسه کرده‌اند چنانکه در استخراج ادوار و کیفیات سنین آنها بعداً بیان خواهیم کرد .

و این‌دسته را نصاری در اخذ حساب روزها و پاره‌ای ازاعیاد موافقت‌نمودند زیرا مدار امر نصاری برفصح یهود است ولی دراستعمال شهور با یهود مخالف‌اند و در این کار پیرو روم و سریانیان هستند و عرب هم در جاهلیت چنین می کردند بتفاوت میانه‌ی سالشان که قمری و سال شمسی‌است نظر می کردند که این‌مقدار ده روز و بیست و یك ساعت و پنج یك ساعت است و هروقت که ایـن مقدار یك ماه می‌شد برسال می‌افزودند و آنها این مقدار را ده روز و بیست ساعت می‌دانستند و و تولیت این کار را نسئه که از کنانه بودنـد متعهد بودند و اینان در نزد عرب معروف به قلامس هستند که مفرد آن قلمس می‌شود و قلمس دریـای پرآب را گویند و ایشان این چنین بودند ابوثمامه جنادة‌بن عوف‌بن امیة‌بن قلع‌بن‌عبّاد بن قلع‌بن حذیفة‌بن و تمام اینها نساه بودند و اول کسی که از ایشان بدینکار پرداخت حذیفه بود و او پسر عبدبن فقیم‌بن عدی‌بن‌عامر‌بن ثعلبة‌بن مالك است وآخر آنان ابوثمامه است و شاعر کنانه در وصف او این شعررا گفته :

فدا فقیم کان یدعی القلمسا[1] وکان للدین لهم مؤسسا مستمعاً من‌قوله مرأسا

و دیگری گفته :

مشهرمن سابقی کنانه معظم مشرف مکانه مضی علی ذلکم زمانه[2]

دیگری سروده :

ما بین‌دورالشمس والهلال یجمعه جمعاً لدی‌الاجمال حتی یتم‌الشهر بالکمال[3]

۱ـ یعنی فقیم که قلمس خوانده میشود موسس این روش است که سالهارا نسی میکند و آنچه اوگوید دیگران بفرموده او گوش می‌دهند.

۲ـ یعنی یکی‌ازمشهورترین پیشینیان بنی‌کنانه که دراین‌قوم دارای عظمت وشرافت بود بهمین‌طریق زمان خود را گذرانید .

۳ـ یعنی میان گردش آفتاب و ماه را درگاه حساب برای اینکه ماه را کامل کند حساب می‌نماید و جمع می کند .

و این کار ازصد سال از پیش از اسلام از یهود ناشی شد ولی یهوددرهر بیست و چهار سال قمری نه ماه کبیسه می کردند و سالیان آنان بیك طریقه با زمان جاری بود و از اوقاتش تقدم و تأخر نمی گرفت[1].

تا آنکه در سال حجةالوداع رسول اکرم به حج رفت و این آیه براو نازل شد انما النسئی زیادة فی‌الکفر یضل به‌الذین کفرو ایحلون عاماً و یحرمو نه عاماً[2] پس‌این‌خطبه راخواند (ان‌الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق‌الله السموات والارض)[3] وآیه مذکور را بر آنان قرائت کرد و کبسی که نسئی باشد حرام فرمود پس‌عرب از آن روز کبس را اهمال کردند و شهورشان از آنچه سابقاً بر آن بود تغییر کرد و اسماء این ماهها از تأدیه‌ی معنای خود کوتاه شد.

اما امم دیگر آرایشان در این مسئله معروف نیست و ظاهر اینست که ازاین چند طریقه که گفته شد تجاوز ننماید و هرامتی پیرو عقیده‌ی امت همسایه خویش باشد.

شنیدم که هندیان نیز رؤیت هلال را در شهور خود بکار می‌بندند و هر نهصد و هفتاد و شش روز یکماه قمری کبیسه می کنند و تاریخ خود را از وقتی آغاز

۱- یعنی همواره ترتیب کبیسه یهود بیك طریقه‌بود ومردم تکلیف خودرا می‌دانستند بعکس در عرب اینطور نبود یکمرتبه محرم را که شهر حرام است نسئی می‌کردند و به چپاول می‌پرداختند وچون بدیشان اشکال می‌شد که چرا درماه حرام چنین کردند می گفتند محرم ماه بعدی است و این ماه کبیسه است و هرطوری که دلخواه ایشان بود این یك ماه را در مدت سه سال اعمال می‌کردند چنانکه آیه هم بهمین مضمون گواهی می‌دهد.

۲- یعنی نسئی زیادی در کفر است و آنانکه کافر شدند مردم را باین عمل گمراه میکنند سالی‌را حلال میکنند وسالی‌را حرام.

۳- یعنی اکنون زمان برگشت بهمان طریقه‌که خداوند آنرا آفریده در روزی که آسمان وزمین‌را آفرید رسیده‌یعنی‌همینطور که انسان‌درمدت‌یکسال‌دوازده مرتبه رؤیت هلال مینماید باید سال هم همینطور باشد و شخصی سیزده مرتبه رؤیت هلال نمیکندکه تا سال را سیزده ماه بداند.

می‌نمایند که در برج نامعین اجتماعی دست داده باشد[1] و از هر اجتماع نزد ایشان اجتماعی که در یکی از دو نقطه اعتدال روی دهد بهتر است و سال کبیسه را ذما سه می گوید .

شاید علت این کار چنین باشد که دراحکام نجومی خود به بروج کاری ندارند و فقط از میان کواکب ماه را به تنهایی انتخاب کرده‌اند و منازل قمر و جفور آن را در احکام نجومی استعمال می کنند[2].

ابومحمد نائب آملی در کتاب غره از یعقوب بن طارق نقل می کند که هندیان چهار نوع تاریخ دارند .

۱ـ چون آفتاب وماه در یکدرجه و یك دقیقه باشند آنرا به اصطلاح مجسطی اتصال و به اصطلاح منجمان اجتماع گویند و ماه در این حالت در محاق است و استقبال که آنرا امتلا نیز مینامند وقتیست که ماه روبروی خورشید باشد و در اینحال ماه بدر است .

۲ـ خورشید در مدت یکسال بروج دوازده گانه را طی میکند و ماه این مدت را که بیست و هشت منزل آن است یکماهه طی می‌نماید ولی هندیان منازل ماه را بیست و هفت منزل دانسته‌اند چنانکه ابوریحان در اوایل فصل آخر این کتاب که در منازل قمر است می گوید پس از هرمنزلی نزد ایشان سیزده درجه و ربع درجه میشود بتقریب و چنین معتقدند که می‌شود از طبیعت این منازل برطوبت و یبوست هوا استدلال کرد پس بدین‌سبب حدوث این دو کنیت را بشش رباط قائم دانسته‌اند در رباط اول شش منزل است شرطین طرف جبهه قلب شوله نعائم و در رباط دوم هفت منزل است که ابتدای آن از بطین است و در رباط سوم پنج منزل است که از ثریا شروع میگردد و در رباط چهارم شش منزل است که پس از منازل پیشین است و در ربـاط ششم سماك اعزل و رامح می‌باشد و ترتیب این منازل را در آخرین فصل این کتاب ملاحظه فرمایید .

هندیان می گویند که همینطور که هر برجی را مثلثه‌ایست همینطور هر منزل را هم رباطی است با این فرق که مثلثات بروج متساوی هستند ولی رباطات متساوی نیستند .

و از طول قمر و دیگر کواکب در منازلی که در یك رباط و یك طبع باشند استدلال به چگونگی هوا می کنند که رطوبت و یبوست حادث خواهد شد چنانکه گویند چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و آفتاب در منزل دیگر رطب از همان ربـاط دلیل باران باشند و منازل یابسه را هشت منزل دانسته‌اند و منازل رطب را یازده و نه منزل دیگر را میانه دانسته‌اند .

یکی آنست که آفتاب از نقطه‌ای از فلك‌البروج که حرکت آغاز کرده بهمان نقطه باز گردد و این سال را سال شمسی نامند؛ دوم آنست که آفتاب سیصد و شصت مرتبه طلوع کند و این را سال وسطی گویند زیرا که از سال قمری زیاداست و از سال آفتاب کمتر است ؛ سوم آنست که ماه از شرطان که رأس‌الحمل است[۱] حرکت کند و پس از دوازده دوره بهمانجا باز گردد و سال قمری نزد هندیان این سال است و مقدار آن سیصد و بیست و هفت روز و هفت ساعت و دوسوم ساعت است به تقریب چهارم آنست که دوازده مرتبه رؤیت هلال گردد و سال قمری مستعمل همین است .

---

۱ ــ شرطان نخستین منزل ماه است و اهل نجوم گویند که دو شاخ حمل محسوب میشود ازاینجاست که ابوالعلا درقصیده‌ای که ابواسحق‌را جواب گفته میگوید اگر بره‌آسمان بخواهد باشما مخالفت کند شرطان که دوشاخ اوهستند وبمنزله سلاح‌اوخواهد ازسرش‌افتاد.

لوتردی لنطحکم حمل‌الشهب تردی من‌راسه الشرطان و خاقانی گوید :

زچرخ اقبال بی‌ادبار خواهی او ندارد هم   که اقبال مه نو هست با ادبار شرطانش

یعنی ماه وقتی بحالت بدرکه آنرا اقبال واستقبال گویند خواهد رسیدکه به‌نخستین منزل خود پشت‌کرده باشد پس در جهان اقبال بی‌ادبار نیست برخی از ادبا چون بدین معنای دقیق ولطیف برنخورده‌اند شرطان را سرطان خوانده‌اندکه چهارمین برج خورشید باشد بدیهی است‌که سرطان هیچ ربطی به قمر ندارد و نیز اشراط استعمال شده وباز او می‌گوید : و تبتسم الاشراط فجراً کانها ثلث حمامات سدکن بموقع این بیت عطف بشعر پیشین است و مقصود آنست که‌کیست آن راهرو درشب را به‌خنده‌ی اشراط که همچون سه کبوتر ملازم و مجتمع در یك مکانند بشارت دهد . اما اینکه مولوی گفته :

کبك جنگی را بیاموزان تو صلح   بر خروسان میتما اشراط صبح

مقصود او از اشراط علامات صبح است از قبیل اشراط الساعه که علامت قیامت باشد و معنی لغوی را مولوی بکار بسته .

فصل سوم

در حقیقت تاریخ و اختلاف امم در آن گفتگو می‌کند

مبداء تاریخ ازچه امری‌است

تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع می‌گردد که در آن سال پیغمبری مبعوث شده یا پادشاه بزرگی قیام کرده یا امتی بطوفان و زلزله هلاك گشته یا مملکتی خسف‌شده، یا وباء و قحط شدیدی‌اتفاق افتاده، یا انتقال‌دولتی وتبدیل ملتی ویاحادثه‌ی عظیمی از آیات سماوی و علامات مشهور ارضی که جز در ازمنه‌ی دراز حاصل نمی‌شود ، روی داده و بیاری تواریخ اوقات محدود و معین شناخته می‌شود . و در همه حالات دینی و دنیوی از تاریخ گزیری نیست .

کلیه امم و مللی که در سرزمینهای مختلف پراکنده‌اند ؛ هریك تاریخی مخصوص بخود دارند و مبداء آن تواریخ از زمان پادشاهان بزرگ یا پیغمبران یا دولت‌های ایشان ، یا یکی ازعللی که در بالا ذکرشد می‌باشد. بکومك این‌تواریخ ایشان نیازمندیهای خویش را از معاملات و وقت‌شناسی رفع می‌نمایند . و البته هرتاریخ مختص بدان امتی است که آن را وضع کرده .

تا آنجا که می‌دانیم قدیمترین و مشهورترین اموری که مبداء تاریخ قرار گرفته پیدایش بشر است . پیروان این تاریخ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس و فرقه‌های مختلف آنها در کیفیت این تاریخ باندازه‌ای بایکدیگر اختلاف

دارند که نظیر این اختلاف دیده نشده ونوعاً اموری که به آغاز خلق واحوال قرون پیشین تعلق می گیرد برای فاصله‌ی بعیدی که با زمان ما دارد با مطالب نادرست و افسانه آمیخته است وخداوند همفرموده الم یأتهم نباء الذین من قبلهم لایعلمهم الاالله[1] پس بهتر آن است که قول این امم را در چنین موارد قبول نکنیم مگر آنجا که کتابی مورداعتماد یاخبری که باشرایط ثقه توام باشدبر آن گواهی دهد. باملاحظه در این تواریخ باین نکته پی می‌بریم که میان ملل گوناگون اختلافات بسیاری موجود است.

عقیده‌ی ایرانیان در مقدار عمرعالم ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده‌گانه دوازده هزارسال دانسته‌اند و زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است که مکبوس بچهاریك هاست[2] زیرا خود او سالهارا حساب کرده ونقصانی راکه ازجهت چهاریك‌ها لازم می آیدتصحیح کرده وفاصله‌ی ظهور او تا آغازتاریخ اسکندر ۲۵۸ سال است پس آنچه از آغاز جهان تا زمان اسکندر گذشته ۳۲۵۸ سال می‌باشد ولی چون از آغاز پادشاهی کیومرث که به عقیده‌ی ایرانیان نخستین کسی است که تمدن را به ایرانیان آموخت تا زمان اسکندر مدت پادشاهی هریك از شاهان را با توجه باینکه سلطنت ایران از دودمان او هیچگاه منقطع نگشته حساب کنیم سه هزار و سیصد و پنجاه و چهار سال خواهد شد. از این رو تفصیل این واقعه با آنچه مجملا گفتیم تطبیق نمی‌نماید.

علاوه‌بر این ایرانیان با رومیان در تاریخ اسکندر هم اختلاف دارند بیان مطلب آن است که از اسکندر تا آغاز پادشاهی یزدگرد نهصد و چهل و دو سال و

۱- یعنی آیا کفار از اخبار اشخاص گذشته با خبر نشدند که هیچ‌کس جز خداوند آن اخبار را نمی‌داند.

۲- چون سال خورشیدی ۳۶۵ روز و ربع روز است مراد از چهار یك‌ها این ربع روزها می‌باشد.

دویست و پنجاه و هفت روز است و چون از این مدت پادشاهی ساسانیان را تا اول یزدگرد که قریب چهارصد و پانزده سال است بتقریب کم کنیم پانصد و بیست و هشت سال باقی خواهد ماند و این مدت ملك اسکندر و ملوك طوایف خواهد شد و چون زمان سلطنت هر یك از اشکانیان را بهم افزاییم بنابر آنچه ایرانیان اثبات کرده‌اند دویست و هشتاد سال خواهد شد و با همه‌ی اختلافات ازمنه‌ی اشکانیان سیصد سال بیشتر نخواهد شد ولی این اختلاف را در آتیه قدری اصلاح خواهد کرد[1].

به عقیده‌ی طایفه‌ای دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث است زیرا پیش از او فلك شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم ممزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته بود و چون فلك به حرکت آمد انسان نخستین در معدل النهار آفریده شد و نیمی از آن بطرف شمال و نیمی بطرب جنوب و تناسل کرد و اجزاء عناصر به توسط کون و فساد بهم ممزوج شد و دنیا معمور و آبادان گردید و عالم انتظام یافت.

اختلاف یهود و نصاری در مقدار عمر عالم و بیان علت این اختلاف

یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند یهود می گویند که آنچه از زمان آدم تا اسکندر گذشته ۳۴۴۸ سال است و نصاری می گویند که ۵۱۸۰ سال است[2] و بدین سبب یهودان از زمان کاستند که تا خروج عیسی در میانه‌ی چهار هزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است، واقع شود[3] و با زمانی که

۱- در این موضوع حق با رومیان است و ایرانیان از اینرو اشتباه کرده‌اند که دوره‌ی پادشاهی اشکانیان را که از چهار قرن هم افزونتر است بسیار کمتر دانسته‌اند و بیرونی درآینده با دلایلی قاطع عقیده‌ی اخیر را ثابت خواهد کرد و در این صورت عقیده‌ی رومیان محقق می گردد.

۲- پس تفاوت این دو مدت ۱۷۳۲ سال است.

۳- ۳۴۴۸ سال عمر عالم به عقیده‌ی یهود + ۱۳۳۵ سال تاریخ ظهور عیسی = ۴۷۸۳ بدین توضیح که از خروج بنی‌اسرائیل از مصر تا اول تاریخ اسکندر ۱۰۰۰ سال است و عیسی هم در ۳۰۴ اسکندری متولد شده.

انبیاء به ولایت عیسی‌از بتول عذرا مژده گانی دادند مخالف شود هریك از این دو دسته را دراحتجاج خود اعتماد وتکیه برتاویلاتی است که به‌حساب جمل‌استخراج می‌شود پس یهودبطورقطع‌منتظرند تاسال۱۳۳۵ اسکندری‌بانجام‌رسد ومسیح موعود خروج کند[1]. حتی اینکه دسته‌ی زیادی‌ازمتنبئین فرق یهود مانند راعی وابی‌عیسی اصفهانی ومانندههای ایشان‌ادعانمودند که ما رسولان‌عیسی‌هستیم که بسوی بندگان آمده‌ایم .

توضیح آنکه اول این‌تاریخ با وقت بطلان قربانیها و انقطاع وحی و فترت پیغمبران موافق است و از سفر پنجم تورات این آیه را گرفتند که ایزد تعالی به عبرانی‌می‌فرماید(انوخی‌هستر استیرا پو نای‌میهیم‌وهاتق بیوم‌ها هویم)تفسیرش اینست که من خداوند هستم و ذات خود را تا امروز از مردم پوشانیده‌ام پس هستر استیر را که دو لفظ استار است حساب نمودند ۱۳۳۵ سال شد و گفتند که این مدت زمان انقطاع وحی‌و بطلان قرابین است و معنی استتار اینست و ذات در ایـن جمله به معنی امر است و از برای صحت این ادعا قول دانیال را در کتاب خود به‌گواهی آوردنـد (میعیث هوسار هنومید لوثیث شقوص شومیم الف و موثایم وتشیعم) که تفسیرش چنین می‌شود (از آغاز وقتیکه قربان جایز شود تا آنکه پلیدی روی به اضمحلال گذارد هزار و دویست و نود سال میباشد) و باز در دنبال ایـن می گوید (اشری‌ها محکی و یکیع لیامیم الف و شلوش میوث و شلوشیم و حمشا) و تفسیرش اینست طوبی و خوشا بکسی که تـا سال هزار و سیصد و سی و پنج صبر و شکیب نماید .

بعضی از یهود گمان کرده‌اند که میانه‌ی این دو قول چهل و پنج سال است زیرا که قول اول او در ابتدای عمارت بیت‌المقدس بوده و قول اخیر پس‌ازفراغ ازساختمان‌آن . برخی دیگرمی گویند که قول اول توقیت زمان ولادت عیسی‌است و قول اخیر ظهور اوست وگفتند که چون یعقوب بر یهودا برکت داد و دعایش

۱ــ چون تولد عیسی۳۰۴ تاریخ اسکندری‌است و ۳۱ سال بعد ادعای‌نبوت کرده .

کرد ، بدو خبر داد که ملك و سلطنت از پسران او بیرون نخواهد رفت تا کسی بیاید که سلطنت از آن اوست و یهود می گویند که واقع هم چنین و ریاست از دست آل یهود خارج نگشته زیرا راس‌الجالوت (تفسیر این کلمه رئیس جلا کنندگان که از اوطان خود به بیت‌المقدس جلا شدند) صاحب و امیر برهر یهودی است در دنیا و مالك و مطاع اوست در جمیع اعصار و بر یهود در اکثر احوال فرمانرواست .

نصاری هم این کلمات را که سریانی است دلیل و معتمد خود قرار دادند و آن اینست (یشوع مشیحا فرو قاربا) [1] تفسیرش چنین می‌شود عیسی مسیح نجات‌دهنده اعظم است و آن کلمات را بحساب جمل حساب کردند و مجموع آن ۱۳۳۵ روز شد پس گمان کردند که مراد دانیال از این‌اعداد این کلمات میباشد نه سالهای مذکور زیرا این کلمات در نص گفته‌ی دانیال فقط اعداد است بدون آنکه دانسته شود که معدود آن سال است یا روز یا غیره .

نصاری می گویند که این اعداد به اسم مسیح بشارت است نه بروقت آمدن او و دانیال هنگامی که در زمین بابل در زمره‌ی بنی‌اسرائیل بدست ایرانیان اسیر بود [2] و برای خداوند نمازمی‌خواند در ۲٤روز ماه اول ازسال سوم پادشاهی کوروش بخواب دید که خداوندبراو وحی‌فرستاد که اورشلیم یعنی بیت‌المقدس‌هفتاد سابوع تعمیر می‌شود و برای قوم تو جایگاه امن و راحت می‌شود آنگاه مسیح می‌آید و کشته خواهد شد پس از آمدن او اورشلیم برای آخرین دفعه ویران می گردد وتا جهان برپاست ویران خواهدبود وسابوع هفت سال است وازاین مدت هفت سابوع دربنای اورشلیم بگذشت واین‌همان زمان‌است که زکریابن برخیابن‌عدوا در کتاب خود می گوید (که من مناره‌ای را درخواب دیدم که درآن هفت چراغ‌بود هریك

۱ـ یشوع ۳۸۶ ـ مشیحا ۳۵۹ ـ فرو ۲۸۶ ـ قاربا ۳۰۴ مجموع = ۱۳۳۵
نقل از حواشی اعتضادالسلطنه

۲ـ چون کورش را طبری و بیرونی در شمار پادشاهان کلده قرار داده‌اند .

را هفت زبانه) و پیش از این می گوید که دو دوست زربابیل اساس ایـن خانه را بپا نهاد و هم او تکمیل خواهد کرد و مدتی را که از اول ساختمان بیت‌المقدس تا اکمال آن طول کشید ۴۹ سال بود که هفت سابوع می‌شود سپس می گوید که بعد انقطاع وحی و انبیاء و تفرق بنی‌اسرائیل در بلاد عالم و بدون رئیس و سرپرست و ذبایح و مذبح داشتن آنها رسید .

از کلیه مطالبی که ذکر شد هریك از این‌دو دسته ادعایی دارند که به صحت آن نمی‌توان اعتماد نمود که آن را از راه تأویلات که از حساب جمل بیرون آورده‌اند وبعضی تمویهات رکیکه‌ی دیگر و اگرشخص متأمل بخواهد یك دعوی دیگر را که غیراز این دو ادعا باشد با این حساب اثبات کند و همه دلایل را که براین مدعی ذکر کرده‌اند رد نماید کاری است که سخت و دشوار نخواهد بود .

آنچه یهود راجع به بقای ملك در آل یهودا گفته‌اند و به ریاست جالوت تأویل نمودند اگر اطلاق اسم پادشاه و ملك برامثال چنین ریاستی از راه اضافه‌ی به غیرصحیح باشد پس مجوس و صابئین و فرق دیگر آنها در ایـن معنی شریك خواهند بود و سایر بنی‌اسرائیل و غیر بنی‌اسرائیل از دایره‌ی این سلطنت خارج نخواهند بود زیرا هیچ بشری نیست که فرضاً اگر پست‌ترین افراد هم باشد نوعی تملك و ریاست نسبت به زیردستان خود نداشته باشد .

اگر ما لفظ استتار را که درتورات است برعدد حمل کنیم‌برای‌اینکه بتواند مدتی شود که بین تاریخ بنی‌اسرائیل از خروجشان از مصر تا زمان عیسی‌بن مریم است ما در این تأویل سزاورتر خواهیم بود چه ، مدتی را که میان خروج یهود از مصر تا قیام اسکندر بوده بنابر قول خودشان هزار سال است و عیسی بن مریم در سال ۳۰۴ اسکندری متولد شد و خداوند هم او را در سنه ۳۳۶ بسوی خود بالا برد پس عده‌ی سالهای این مدت ۱۳۳۵ سال خواهد شد و این مدت بقای شریعت موسی‌بن عمران است تا زمانی که عیسی آنرا تکمیل کرد .

اما آنچه از دو قول قول دانیال ذکر نموده و به‌گواهی آورده‌اند اگر

برغیراین تأویل هم حمل کنیم باز ممکن است بلکه بهیچ یك از وجوهی که ذکر نمودند صحیح نیست مگر اینکه مبداء این زمان از مدتیکه بدین دو قول گفتگو کرده مقدم باشد[۱].

بیان مطلب چنین است که اگر مراد این باشد که مبداء این دو مدت وقت واحدی باشد اعم از گذشته و حال و آینده آنوقت برای اختلاف دو مدت تکلم بدین کلمات معنایی نخواهد بود وتفاوتیکه میان دو وقت می‌باشد بهیچ وجه معنی محصل نخواهد داشت[۲].

ولی آنچه نصاری را در دعوی خود لازم می‌آید بیشتر وظاهرتر است وبیان مطلب آنکه اینطور فرض می‌کنیم که یهود آمدن مسیح را پس از ۷۰ سابوع از رؤیای دانیال مسلم بدانند باز هم با خروج عیسی پس از این مدت توافق نخواهد زیرا اجماعی یهود است که میان خروج بنی‌اسرائیل‌ازمصر تا تاریخ اسکندرهزار سال تمام است و از کتب انبیا نقل کردند که از زمان خروج بنی‌اسرائیل از مصر تا بنای بیت‌المقدس ۴۸۰ سال است و از بنای آن تا تخریب بخت‌النصر ۴۱۰ سال، و هفتاد سال هم این خانه خراب و ویران بوده پس روی هم‌رفته ۹۶۰ سال می‌شود و در این هنگام رؤیای دانیال واقع شد که از هزار سال چهل سال کم دارد و باز یهود و نصاری متفق‌اند که ولادت عیسی در ۳۰۴ اسکندری بوده وطبق گفته‌ی خودشان ولادت پس از رویا و عمارت بیت‌المقدس ۳۴۴ سال می‌باشد[۳] و این مدت به تقریب ۴۹ سابوع است و تا ظهورش چهار سابوع و نیم پس درنتیجه ولات عیسی بر آنچه فریقین گفته‌اند مقدم خواهد شد[۴]. و یهود را در این قول اشکالی لازم

۱ـ و حال آنکه قبلا این مدت را زمان بطلان قربانیها و انقطاع وحی می‌دانستند و بیرونی می‌گوید اگر تنها آنرا عدد بدانیم برای ظهور عیسی بهتر است.

۲ـ چون بیست سال هم مانده بود تا هزار سال بین خروج از مصر تا اسکندر.

۳ـ یعنی اگرمبداء این دومدت وقت واحدی نباشد و مدتی بین این دو مبداء فاصله باشد چنین امری درست نیست زیرا یکی از دو مبداء یا هردو مجهول است و حواله به مجهول‌کاری زشت و ناپسند می‌باشد. نقل از حواشی اعتضادالسلطنه

۴ـ زیرا باید هفتاد سابوع باشد نه چهل ونه ونیم سابوع.

نمی‌آید و اگر نصاری آنان را در کمیت مدتی که بین عمارت بیت‌المقدس و اول تاریخ اسکندریست تکذیب کنند یهود مقابله بمثل خواهند کرد .

اگر ما قول دو طرف را بکنار بگذاریم و بجدول ملوك كلدانیان که بعداً بیان خواهیم‌نمود بنگریم می‌بینیم که ازاول سلطنت کورش تا اول پادشاهی‌اسکندر ۲۲۲ سال است و از سلطنت اسکندر تا تولد عیسی هم ۳۰٤ و رویهم رفته ٥۲٦ سال خواهد شد و چون ما سه سال را از این مدت کم کنیم (چه ، عبارت بیت‌المقدس در سال سوم از پادشاهی کوروش بوده است) آنوقت باقیمانده را به سابوع تقسیم نماییم خواهیم دید بطور تقریب که از زمان رویای دانیال تا میلاد مسیح چند سابوع است پس ولادت عیسی بر آنچه نصاری گفته‌اند مقدم می‌شود .

اما جملی را که به سریانی حساب کردند چول موافق با اعداد معهود است و سالها مراد نیست امری است که قبول آن ممکن نیست و اگر حاسبی بحساب جمل این‌جمله را حساب کند نجاةالخلق من‌الکفر بمحمد۱۳۵۵ سال‌خواهد شد[1] و یا حساب کند (بشر موسی‌بن عمران بمحمد والمسیح باحمد)[2] مثل اول خواهد شد یا این‌جمله را حساب‌نماید (یشرق بریة فاران بمحمدالامی) با جمله اول یك‌چیز خواهد شد .

اگر کسی گوید مراد این اعداد بشارت است چون اعداد بشارت با این آیه موافق است آنوقت هرضرر و نفعی که برای نصاری دراین دعوی است بدون هیچ تفاوت او را هم خواهد بود .

بشارت حضرت اشعیا به‌آمدن حضرت خاتم‌الانبیاء

بخصوص اگر برای حضرت رسول وصدق‌بشارت براو قول اشعیای نبی استشهاد شود که در کتاب خود می‌گوید و این‌جمله در حقیقت معنی آن ویا شبیه به معنی است (خداوند اورا

۱ــ نجات ٥۹ــ الخلق ۷٦۱ــ من ۹۰ ــ الکفر۳۳۱ــ بمحمد ۹۴ جمع = ۱۳۲۵
نقل از حواشی اعتضادالسلطنه

۲ــ بشر۵۰۲ ــ موسی ۱۱۶ ــ بن۵۲ ــ عمران ۳۶۱ بمحمد۹۴ ــ والمسیح ۱۵۵ــ باحمد ۵۵ مجموع = ۱۳۳۵ نقل از حاشیه اعتضادالسلطنه

امر کرد که دیده‌بانی را برمنظره بفرستد تا آنچه را که می‌بیند بدو خبردهد پس دیدبان بمنظره شد و گفت که من یك خرسوار و شترسواری را دیدم که یکی از آندو رو کرد وفریاد میزد بابل بهم ریخت و بتهای تراشیده شده آن درهم شکست) و این‌خبر برمسیح که برخر سوار میشد و برمحمد ص که برشتر شوار بود بشارت است با ظهور محمد بابل در هم ریخت و بتهایش در هم شکست و قصورش متزلزل گردید وسلطنش ازمیان برچیده شد وباز در کتاب اشعیای نبی ازبشارت بمحمدص سخنان مرموز و نزدیك به تأویل واضح بسیار است و اینست که ایشان را برمی‌انگیزاند که اصرار بر باطل کنند و دعاوی‌یی را افترا نمایند که عرف خلق بر آن جاری نیست که مراد از شتر سوار موسی است نه محمد.

استدلال مجدد از سفر پنجم تورات به ظهور ختم پیغمبران

موسی و پیروانش را با بابل چه‌کار و آیا برای موسی وقوم‌او آنچه که برای محمدص وپیروانش ظاهر گردید هیچ حاصل‌شده و اگراز اهل بابل سربسر نجات می‌یافتند از غنیمت به بازگشت راضی می‌شدند[1] و از چیزهایی که این استشهاد را تأیید می کند باز گفته‌ی خداوند است که در سفرخامس تورات که به مثنی معروف است موسی را خطاب کرده می گوید (زود باشد که مانند تو از برادران بنی‌اسرائیل پیغمبری برانگیزم و کلام خود را در دهان او می گذارم و هرچه را که من امرمی کنم بدیشان بگوید و مردی را که اطاعت ننمود کلام کسی را که با من تکلم می کند من از او انتقام خواهم کشید).

کاش می‌دانستم که آیا بنی‌اسحق را جز بنی‌اسماعیل برادری است و اگر بگویند برادران بنی اسرائیل اولاد عیص هستند آیـا مانند موسی کسی از ایشان

۱ــ این‌مضمون ازبیتی ازاشعار امرءالقیس گرفته شده‌که چون بواسطه خونخواهی از بنی‌اسدکه پدر او را کشته بودند به دربار روم رفت و عاقبت مایوس برگشت این شعر راگفت (و قد طوفت فی‌الافاق حتی رضیت من‌الغنیمته بالایاب) یعنی من باندازه‌ای درآفاق گشتم‌که فقط باینمقدار غنیمت قانع می‌شوم‌که بخانه خود سلامت برگردم و اینکه سعدی می‌گوید رضینا من‌نوالك بالرحیل از این‌شعر گرفته است.

برخاست که به موسی شباهتی داشته باشد و آیا باز آنچه در این سفر است بمحمد ص شهادت نمی‌دهد و ایـن ترجمه آنست (خداوند از طور سینا آمد و از ساعیر بما اشراق فرمود و از کوه فاران آشکار شد و با او دسته‌ای از پاکان بودند که درسوی راست او جا داشتند)[1].

این کلمات رموز است چون دلیل اقامه شده که این قبیل صفات[2] سزاوار ذات خداوندی نیست و به صفات اوهم نزدیك نیست پس مراد از آمدن حق از طورسینا این است که موسی را در آنجا مناجات کرد و درخشیدن او ازساعیر ظهور عیسی است و آشکار گشتن او از فاران که محل زیست و رشد اسمعیل است وهم در آنجا ازدواج کرد ظهور محمد است که برتمام اصحاب ادیان با جنودی از پاکان که از آسمان به امداد او آمدند هویدا و آشکارا گشت و کسی که این تأویل را که عیان براو گواهی میدهد منکر باشد ما از اوخواهشمندیم که بر گمراهی‌هایی که در این قول است اقامه‌ی برهان نماید و ما را به خطای خود بیاگاهاند (و من یکن الشیطان له قریناً فساء قرنیا).

اگر حساب کلمات را به عربی جایز ندانند ما هم حسابی را که به سریانی

۱ــ این مضمون در دعای سمات ذکر شده بدین عنوان و بطلعتك فی‌ساعیر وظهورك فی‌جبل فاران الخ و دعای سمات منسوب به شاه مردان است.

توضیح اینکه کوه فاران در مکه است و می گویند بدین دلیل که از سفرتکوین فصل دوازدهم موطن اسماعیل و مادرش هاجر را پس از هجرت بیابان پاران معرفی کرد و تا اینکه می گوید ودر بیابان پاران ساکن گردید. و در کتاب حبقوق نیز این‌مطلب تکرار شده. و ساعیر هم جبال فلسطین‌است که عیسی از آنجا برخاسته.

۲ــ چون فلاسفه می گویند خداوند جسم نیست و پس‌از اینکه روان آدمی جسم‌نباشد و حقیقتی غیرمادی و مجرد باشد بطریق اولی‌آفریدگار روان از روان به مراتب مجردتر است و رفتن و آمدن از شئون جسم است و بدینجهت این قبیل کلمات را که درکتب انبیاء ذکر شده تاویل می‌کنند حتی در قرآن هم‌که مذکور است خداوند و ملائکه آمدند همین تاویلات را می‌نمایند که مراد امر خداوند است که‌آمد ولی اشاعره که جمود برظواهر دارند می گویند خدا جسم است و خود او می‌آید.

کرده‌اند جایز نمی‌دانم چونکه تورات و کتب ایندسته از انبیا تمام به عبری‌است و این سخنان که ما و ایشان گفتیم حجج قاطع و ادله واضحی است که کلمه در این کتب از جای خود تحریف یافته و تغییر پیدا کرده و چنگ زدن بمثل این ظنون و تلفیقات قوی‌ترین دلیلی است که صاحب آن از راه حق و هدایت انحراف یافته است ولو فتحنا علیهم با بامن السماء فظلو افیه یعرجون لقالو انما سکرت ابصار نابل نحن قوم مسحورون بلکه یهود از دیدن حق کور هستند وما از خداوند تأیید و عصمت و سداد رای خواستاریم.

یهود مدعی هستند که نصوص تورات دال بر این‌است که هر کس ادعای نبوت کند باید اورا کشت بطلان این گفتار بسی آشکاراست وجای اینگونه سخنان در کتاب دیگر است ازینرو ما بمقصود خود باز میگردیم که کلام بدرازا کشید وسخنی سخن دیگر را به میان آورد.

تعداد نسخ تورات

هریك از یهود و نصاری یك نسخه از تورات دارند که با گفته‌ی اصحاب آن موافق است و آن نسخه، که نزد یهود است میگویند که خالی از تخلیط است و نسخه‌ای که نزد نصاری می‌باشد تورات سبعین نام دارد و شرح این قصه آنست که چون بخت‌النصر به بیت‌المقدس دست یافت و آنجا را خراب کرد طایفه‌ای از یهود جلای وطن کردند و به پادشاه مصر پناهنده شدند و در کنف او اقامت جستند تا آنکه زمان پادشاهی بطلمیوس فیلیدلفوس شد و او شنید که تورات کتابی‌است از آسمان نازل گشته و ازاین‌طایفه جستجو کرد تا آنکه ایشان‌رادرشهری‌بیافت وشماره‌ی‌یهود دراینوقت‌قریب ۳۰۰۰۰۰ بود از اینرو ایشان‌را بسوی خود خواند و مسکن داد وملاطفت بسیار کرد واجازه داد که به بیت‌المقدس بروند و بیت‌المقدس را کورش که عامل بهمن بر بابل بود ساخته بود وعمارت شام را به حال نخستین بر گردانیده‌بود پس بنی‌اسرائیل بقصد خروج از مصر با جمعی از مقربان ملك که شاه به بدرقه‌ی یهودیان فرستاده بود بیرون‌شدند وبطلمیوس گفت که مرا بشما نیازی‌است که اگرحاجت من‌را بر آورید

حق مرا سپاس گزارده‌اید و آن اینست که یك نسخه از کتابتان تورات بمن ببخشید بنی‌اسرائیل حاجت شاه را اجابت کردند و سوگند یاد نمودند که ما بعهد خود خواهیم وفا نمود چون به بیت‌المقدس بازگشتند وعده خویش را وفا نمودند و یك نسخه تورات برای پادشاه فرستادند و این نسخه به عبری بود بطلمیوس نمی‌فهمید پس بسوی ایشان کس فرستاد که کسانی را نزد من بفرستید که یونانی و عبری بدانند تا این کتاب را برای من ترجمه کنند و وعده داد که من ایشان را جوائز و صلات خواهم بخشید .

بنی‌اسرائیل از اسباط دوازده گانه هفتاد و دو تن برگزیدند که از هرسبطی ٦ نفر باشد و اسماء ایشان نزد نصاری معروف است و آنانرا پیش شاه فرستادند پس به ترجمه‌ی تورات مشغول شدند و ایشان را بطلمیوس دو بدو از هم جدا کرد و برسر هردونفر مأموری گذاشت که درحال ایشان مواظبت نماید تا آنکه ازترجمه فارغ شدند و ۳٦ ترجمه بدست آمد و آنها را بایکدیگر مقابله کردند جزاختلاف عبارت که در حکایت از یك مقصود حاصل می‌شود چیز دیگری در این نسخ نیافتند پس ملك بوعده خود وفا کرد و ایشان را بطور نیك تجهیز کرد و این مترجمان یك نسخه از این نسخ را خواستند تا آنکه اسباب افتخار و مباهات بر همسرانشان باشد پادشاه هم از بذل آن مضایقه نکرد واین‌همان نسخه است که نزد نصاری‌است و این نسخه به گفته‌ی ایشان تبدیل و تحریف نیافته .

یهود این حکایت را باور نمیدارند و می گویند در نقل تورات مکره ومجبور بودیم و این‌کاردا برای آن انجام دادیم که از سطوت و شر آن پادشاه هراسان بودیم ولی بازهم درتخلیط وتحریف با یکدیگر تواطی کرده بودیم و تورات را فقط این دو نسخه نیست ونسخه‌ی ثالثی است که نزد سامره که به لامساسیه معروفند موجود میباشد و اینها کسانی‌هستند که چون بخت‌النصر یهود را از شام اسیر آورد ایشان را بجای یهود فرستاد و چون سامره بخت‌النصر را برعیوب بنی‌اسرائیل آگاه کرده بودند و به مقصودی که داشت کمك نموده بودند این بود که ایشان را نکشت و

اسیر نکرد و برای اینکه در تحت تسلط او باشند این‌قوم را در فلسطین جای داد.

مذهب ایشان مخلوطی‌است از یهودیت و مجوسیت وبیشتر ایشان درفلسطین زندگی می کنند و مسکن آنان نابلس نام دارد و در آنجا هیکلی بنا نموده‌اند واز زمان داود در حدود بیت‌المقدس داخل نمی‌شوند چون می گویند که داود ظلم و ستم کرد وهیکل مقدس را ازنابلس بایلیا که بیت‌المقدس باشد نقل نمود وایشان مردم را مس نمی کنند و اگر مس کنند باید غسل نمایند و به رسالت پیغمبرهای دیگر که پس از موسی بودند معتقد نیستند.

اما آن نسخه از تورات که نزد یهود است و بر آن اعتماد می کنند متضمن اعمار بنی‌آدم از هنگام هبوط از بهشت تا طوفان نوح میباشد و جمع این مدت‌ها ۱۶۵۶ سال می‌شود و این مقدار درتورات نصاری ۲۲۴۲ سال است و اما توراتی که نزد سامره است ناطق براین است که این مدت ۱۳۰۷ سال است.

اثینوس که یکی از اصحاب اخبار است گفته : مدتی را که میانه‌ی آفرینش آدم و میان نخستین شب‌آدینه طوفان بوده دو هزار و دویست وبیست و شش سال و بیست وسه روز و چهار ساعت می‌باشد واین‌قول را ابن بازیار در کتاب قرانات ازاو نقل کرده ولی این گفتار بگفته‌ی نصاری نزدیکتر است و چنین بخیال میرسد که گفته‌ی اثینوس برطریقه‌ی اصحاب احکام از علمای نجوم مبتنی‌است چه، اثرتعسف درآن آشکار است.

و چون اختلاف میان امم چنین بود که گفته شد و قیاس عقلی را درتمیز حق ازباطل مدخلیتی نبود پس دیگر چگونه ممکن‌خواهد بود که شخص جوینده طمع نماید که از حقیقت امر آگاه گردد.

تعدد نسخ انجیل

نه تنها تورات را تعدد و تفاوت نسخ است بلکه انجیل نیز چنین است و نزد نصاری چهار نسخه انجیل می‌باشد که هر چهار در یك مصحف جمع‌است و یکی‌ازآن چهار از متی است و دومین از مارقوس و سومین از لوقا و چهارمین از یوحنا که هریك از این چهار شاگرد برحسب

دعوتی که در شهر خود کرده تألیف نموده‌اند و آنچه را که در هریك از این چهار انجیل از صفات مسیح و گفتار او در روزگار دعوت و وقت دار کشیدن مسیح به عقیده‌ی ایشان ذکر کرده‌اند با یکدیگر مخالف است حتی در نسب عیسی که نسب یوسف نامزد مریم و پرورنده عیسی باشد اختلاف است متی میگوید : یوسف بن یعقوب‌بن ماثان بن ایلیعرزبن اللیوذ بن اخین بن زادوق بن عازور بن الیاقیم بن ابیوذ بن زربابیل بن شلتیال‌بن یوخنیا بن یوشیا بن اموں بن منشی‌بن حیزقیا بن احاز بن یوثام‌بن عوزیا بن یورام‌بن یهوشافاط بن آسا بن ابیا بن رحبعم‌بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوبید بن باعاز بن سلمون بن نحشون بن عمیناذاب بن رام‌بن حصرون‌بن فارص‌بن یهوذا بن یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم که از ابراهیم باز بپایین می‌آید .

اما لوقا می‌گوید که او یوسف بن هالی بن مطثث بن لاوی بن ملکی بن یوسف بن متثا بن‌عاموص بن ناحوم بن حسلی بن ناغی بن ماث بن مطث بن شمعی بن یوسف‌بن یهوذا بن یوحنن ابن‌راسا بن زربابیل‌بن شیلتایل‌بن ناری‌بن ملکی‌بن ادی بن قوسام بن الموزاذ بن عیر بن یوسف بن ایلعزر‌بن بن یورام بن متیثا بن لاوی‌بن شمعون‌بن یهوذا‌بن یوسف بن یونام‌بن الیاقیم بن ملیا بن متی بن مطثا بن ناثان بن داود .

و نصاری از این اختلاف بدین طریق عذر می‌آورند که یکی از سنن واجب تورات این‌است که چون مردی بمیرد واز زن خود اولادی نداشته باشد برادر میت باید آن زن را بگیرد تا آنکه برای برادر خود نسلی درست کند و چون طفل از شوهر دومین پا به عرصه‌ی هستی گذاشت از جهت نسب منسوب به میت است و از جهت ولادت و حقیقت منسوب به پدر فعلی خود و نصاری می گویند که بهمین‌جهت یوسف منسوب بدو پدر بود هالی از جهت نسب پدر او بود و یعقوب ازجهت ولادت ومی گویند چون متی یوسف را به‌نسبت ولادت منسوب کرد یهود براو طعنه زدند و گفتند موافق کیش ما نسبت یوسف صحیح نیست زیرا پدر نسبی او ذکر نشده این بود که لوقا از راه معارضه بایهود به موجب سنت مذهب ایشان‌نسب اورا ذکر کرد

و هردو نسب بـه داود می‌رسد و غرض از تذکر نسب همین است چه ، از شرایط مسیح این است که باید پسر داود باشد و برای این نکته نسبت یوسف را به مسیح اضافه کرد و از نسبت مریم چشم‌پوشی نمود که سنت مذهبی یهود ایـن است که هیچ کس جز از قبیله و سبط خود زن نگیرد تا آنکه انساب مختلط نشود و عادت یهود براین جاری شده که نسبت شخص‌را به مردها می‌دهند نه بزنان وچون یوسف و مریم هردو تن از یك قبیله و یك دودمان بودند پس ناچار باید بیك اصل و بیك ریشه برسد و غرض از اثبات نسب همین است و نزد هریك از اصحاب مرقیون و اصحاب ابن‌دیصان انجیلی است که پاره‌ای از آنها با اناجیل‌مذکور مخالفت دارد.

و پیروان مانی‌را جداگانه انجیلی‌است که از بدو تا ختم آن با آنچه نصاری گفته‌اند مخالف است و پیروان مانی بآن معتقدند و چنین می‌پندارند که انجیل صحیح همین‌است وبس وآنچه را که مسیح آورده وبدان عمل‌نموده موافق ومطابق با مضامین این انجیل‌است وغیراز آن هرانجیل‌دیگری باطل و پیروان آن به‌مسیح آنرا افتراء زده‌اند .

و انجیل را نسخه‌ایست که به انجیل سبعین موسوم و منسوب به بلامس‌است و در صدر آن چنین مکتوب است که این نسخه را سلام پسر عبدالله سلام از زبان سلمان پارسی نگاشته و هر کس که در آن انجیل نظر کند بر او پوشیده نخواهد ماند که این انجیل ساختگی است و نصاری و غیر نصاری این انجیل را انکار می کنند .

تاریخ توفان اعظم که توفان نوح است آنچه پس از این تاریخ است تاریخ توفان اعظم است که زمان نوح بوده که هرچیز در آن غرق شد واین‌تاریخ هم مانند تواریخ دیگر دارای تفاوت و اختلاف است بقسمی که نمی‌شود بصحت آن قطع کرد و نمی‌شود در احاطه بحقیقت آن طمع نمود زیرا اولا میان تاریخ آدم و این تاریخ اختلاف است و در آینده خواهیم گفت که میان ایـن تاریخ و تاریخ اسکندر نیز اختلاف است و یهود از تورات خود و کتب متعلق به تورات چنین

استخراج کرده‌اند که میان توفان و اسکندر ۱۷۹۲ سال بوده ومسیحیان از تورات خود اینطور استخراج کردند که این مدت دو هزار و سیصد و سی و هشت سال بوده .

اما ایرانیان و عامه‌ی مجوس توفان را بکلی منکرند و چنین می گویند که پادشاهی در ما از کیومرث گل‌شاه که نزد ایشان نخستین انسان است متصل بوده و هندیان و چینیان و اصناف امم شرقی با ایشان موافقند و برخی از فرس می گویند که توفان واقع شده ولی اوصافی را که برای آن ذکر می کنند با آنچه در کتب انبیاست مطابق نمی‌آید ومی گویند این‌توفان درشام و غرب درعهد طهمورث وقوع یافت و در همه‌ی زمین عمومیت پیدا نکرد و جز امم قلیلی در آن غرق نگشتند و از عقبه‌ی حلوان تجاوز ننموده و به ممالك مشرق نرسید و بازچنین می گویند که مردم غرب را چون حکیمان به توفان انذار کردند ابنیه‌ای مانند هرمین که در مصر است بپا نمودند و بـا خود گفتند که اگر آفت سماوی باشد ما بدرون آن شویم و اگر زمینی بـاشد بربالای آن رویم و فارسیان گمان می کنند که آثار توفان و تأثیرات امواج آن بر میانه‌های هرمین آشکار است و بالاتر از نصف آن نرفته .

بعضی می گویند که یوسف این دو هرم را برای ذخیره ساخت در آن طعام و آذوقه برای سالهای خشك نگهداشت[۱] و ایـن طایفه از فرس می گویند که چون طهمورث هم ازاین انذار آگاه شد در ۲۳۱ سال پیش‌از وقوع آن امر کرد تا جایی خوش آب و هوا در کشور او بیابند و جز اصفهان جایی که سزاوار این دو وصف باشد نیافتند و آنگاه امر کرد که علوم را در کتب تجلید کنند و در سالم‌ترین

۱ــ پیش از اینکه علم مصرشناسی در دنیا پیدا شود عقیده‌ی مردم درباره هرمین بشرحی بود که در کتاب‌خواندید چنانکه درباره‌ی کتیبه‌ی بیستون نیزچنین اعتقادی موهوم داشتند و می گفتند که این خطوط که به سنگها نوشته شده قباله‌ی شیرین است که فرهاد آنرا به سنگها نوشته و پس از آنکه خوانده شد دیدند که قباله شیرین نیست بلکه یکی از افتخارهای ماست یعنی کارنامه‌ی داریوش است .

جای‌های آن پنهان نمایند و می‌شود برای این مطلب چنین گواه آورد که در زمان مادرجی که یکی‌ازشهرهای اصفهان‌است از تل‌هایی که شکافته شده خانه‌هایی یافتند که عدلهای بسیاری از پوست درختی که (توز) نـام دارد و با او کمان و سپر را جلد می کردند پر بود واین پوستهای درخت به کتابت‌هایی مکتوب بود که دانسته نشد چیست .

این قبیل اختلافها در حکایات و اخبار ایشان انسان را براین می‌انگیزاند که چنانکه در برخی کتب است تصدیق کند که کیومرث انسان اولین نبوده بلکه او کامر بن یافث بن نوح است و کیومرث بزرگ و سالخورده‌ای بود که در کوه دماوند نزول کرد و آنجارا تحت تصرف خودآورد تا آنکه کم کم کارش بالا گرفت و ملك او روی بوسعت گذاشت ومردم در آن عصر شبیه به مردم اول پیدایش بودند و او و پاره‌ای از زادگان او بعضی از اقالیم را مالك گشتند و درآخر کار ظلم وستم را پیشه خود قرار داد و نام خود را آدم نهاد و گفت هر کس که مرا جز بدین نام بخواند گردنش را خواهم زد و بعضی از ایرانیان می گویند که او امیم بن لاوذبن ارم‌بن سام بن نوح بوده .

اما اصحاب نجوم این سالها را از آغاز قران اول ازقرانهای زحل ومشتری که علمای بابل نیز مانند آنرا اثبات کرده‌اند تصحیح نمودند چه ، طوفان در ناحیه‌ی کلده بوده و گفته‌اند که نوح کشتی‌خودرا در کوفه بساخت ودر کوفه آب‌از تنورجوشید و کشتی‌نوح بر کوه جودی‌قرار گرفت وطوفان‌ازاین‌نواحی‌بعیدنیست و این قران دویست و بیست و نه سال وصد وهشت روز پیش از توفان بوده وعلمای کلده به امر آن اعتنا کردند و توجه مبذول داشتند و سالیان پس از آنرا تصحیح نمودند و یافتند که میان توفان وآغاز پادشاهی بخت‌النصر اول دو هزار وششصد و چهار سال بوده و میان بخت‌النصر و اسکندر چهار صد و سی سال بوده و این رأی به مقتضای تورات نصاری نزدیکتراست .

ابومعشر بلخی برای‌اینکه اوساط کواکب را در زیج خود به‌تاریخی بنا نهد

به‌این تاریخ نیازمندشده و گمان کرده که توفان هنگامی بوده که کواکب در آخر حوت و اول حمل گرد آمده بودند و ابومعشر در این وقت مواضع ستارگان را استخراج کرد ودید که همه کواکب‌از آغاز بیست وهفتمین‌درجه‌ی حوت تا آخرین درجه‌ی اول حمل جمع شده‌بودند این‌بود که این مرد براین گمان شد که فاصله‌ی توفان تا آغاز تاریخ اسکندر دو هزار وهفتصد و نود سال و هفت ماه وبیست وشش روز مکبوس بوده و این گفتار به رأی نصاری نزدیکتر از دیگر آراء است هرچند از سالیانی که اصحاب نجوم استخراج کرده‌اند دویست و چهل و نه سال و سه ماه کمتر است و چون نزد ابومعشر به طریقه‌ای که او رفته مسلم گشت ادواری را که منجمان ادوار کواکب می گویند سیصد و هشتاد هزار سال بوده که دور نخستین صد و هشتاد سال بیش از توفان میباشد از راه نادانی حکم کرد که توفان در هر صد و هشتاد هزار سال یك مرتبه وقوع یافته و درآینده نیز چنین خواهد بود.

ابومعشر این ادوار کواکب را جز ازمسیرهای کواکب که جز بارصاد اهل فارس به‌دست می آید بیرون‌نیاورده وبا ادواری که نتیجه‌ارصاد هنداست که معروف به ادوار سندوهند می‌باشد مخالف است ونیز با ایام ارگبهر[1] و ایام ارکند مخالف

۱ـ اولا مراد ما از (ایام) در اینجا روزهائی نیست که مقابل شب است بلکه مقصود سالها است و این اصطلاح هندی است که به سالها روز می گویند و ابوریحان در ماللهند می گوید که در کتاب بشن دهرم از مارکند یو نقل شده که تجن از او پرسید عمر براهم چه‌قدر است او در پاسخ گفت که کلپ روز براهم است و چنین‌کلپ شب براهم است و هر هفتصد و بیست‌کلپ یکسال برهمن است و تاکنون صد سال از عمر براهم می گذرد.

اکنون که دانستیم مراد از ایام سال است نه روز معمولی باید دید ارجبهر و ارکند کیستند؟

ابوریحان درکتاب هند می گوید که کوبت‌کال قومی شریر بودند وهندیان به‌انقراض ایشان تاریخ گذاشتند و بلب آخرین مردی از ایشان بود و تاریخ آنها دویست و چهل و یکسال از شککال کمتر است و تاریخ منجمین پانصد و هشتاد و هفت سال متأخر از شککال است و زیج کند کاتك که معروف بارکند است براین تاریخ مبتنی است و تفصیل این‌قسمتها را باید درکتاب هند دید.

اما ارجهبر ابوریحان می گوید که این‌کلمه ارجهبد بوده و هندیان ایـن دال را

←

است و اگر شخصی بخواهد که با ارصاد بطلمیوس یـا ارصاد اصحاب تجربه از محدثین ادواری بدست آورد البته بکمك اعمال مشهوره برای او امکان خواهد داشت چنانکه برای بسیاری از دانشمندان از قبیل محمد بن اسحق‌بن استاد بنداد سرخسی و ابوالوفاءمحمدبن محمد بوزجانی فراهم شده وچنانکه برای من بویژه در کتاب استشهاد باختلاف ارصاد فراهم گشته .

بهریك از ادوار ، کواکب درآغاز و انجام حرکت خود در اول حمل جمع می‌شوند ولیکن دراوقات مختلف و اگر کسی حکم نماید که کواکب دراول حمل درآنوقت مخلوق شده‌اند و یا آنکه اجتماع کواکب درآغاز حمل اول عالم بوده و یا آخرعالم است البته ادعایی بلادلیل خواهد بود . اگر چه داخل درحد امکان است ولیکن مانند این قبیل قضایا را جز به دلیلی روشن و یا به گفته‌ی شخصی که از اوائل و مبادی موجودات باخبر باشد که گفتار او در جان مانند وحی تأثیر کند نمی‌توان باور کرد زیرا ممکن‌است این اجرام هنگامی که آفریدگار آنها ابداع و احداث نموده متفرق و پراکنده باشند و این حرکات که برحسب قواعد ریاضی در چنین مدتی در یك نقطه جمع شوند برای آنها باشد .

چنانکه اگر ما دایره‌ای فرض کنیم و در مواضع متفرقه از آن حیواناتی بگذاریم که پاره از آنها تندرو وبرخی‌دیگر کندرو باشند وهرکدام از نوع‌حرکت خود بحرکت درآیند در اوقات متساوی حرکات متساوی کنند و نیز این مسئله را هم بدانیم که در وقت معین و مفروضی فواصل و ابعاد و مواضع و مسیر هریك از آنها در شبانه روز چه مقدار بوده و از شخص محاسب بپرسند که چه مقدار زمان لازم است که پس از این اجتماع گفته شده در نقطه دیگر مانند این اجتماع دست

← طوری تلفظ می‌کنند که میان دال و را باشد و بدین جهت ارجبهر گفته شده که تبدیل دال به راء است و سپس تصحیفات دیگری در این‌کلمه واقع شده و ابوریحان می‌گوید اگر ما این لفظ را با تصحیفاتی که درآن شده به هندی‌ها بگوییم ایشان نخواهند فهمید مقصود از آن چیست .

دهد و یا آنکه پیش از این اجتماع درچه نقطه‌ای این جانوران گرد آمده بودند اگر شخص محاسب درپاسخ بگوید که هزاران هزار سال لازم‌است از گفته او لازم نمی‌آید که در زمان گذشته و یا آینده چنین باشند ولیکن مقتضای پاسخ او بطور مشروح این است که اگر این جانوران بحالت کنونی در زمان گذشته هم چنین بودند و در آینده نیز چنین باشند جز آنچه حساب خبر می‌دهد نخواهد بود اما تحقق و وجود خارجی یافتن این مطلب موکول بعلم و صنعتی غیر از علم وصناعت حساب است.

اگر شخصی که حکم به ادوار می کند اینطور گوید که ستارگان چون در آغاز حمل جمع شدند در همه‌ی ادوار نیز چنین خواهد بود و در همین نقطه گرد خواهند آمد زیرا بنابر زعم او احوال فلکی قابل کون وفساد نیست و گذشته چنین بوده که اکنون است البته این حکم نیز دعوای ساده‌ای خواهد بود که گوینده می‌خواهد خود را بدان فریب دهد بدون آنکه دلیلی در دست داشته باشد وچون برهان برهردو طرف نقیض نمی‌شود اقامه کرد و تنها اختصاص به یکی از دوطرف خواهد داشت و طرف دیگر را نفی خواهد نمود[1] بنابراین ما دلیل برحدوث عالم می آوریم ودلیل‌ما اینست:

دلیل برحدوث عالم

نزد فلاسفه و مردمی دیگر آشکار شده که خروج همه افراد لانهایت از قوه به فعل محال است و حرکات و ادوار و ازمنه معدود و قابل شمار هستند که قابل فزونی و بیشی می باشند پس درنتیجه حرکات و ادوار و ازمنه لانهایت نیستند[2].

۱- یعنی نمی‌شود که هم برهان آورد عالم حادث است و هم برهان آورد عالم قدیم است پس اگر ما برهان آوردیم عالم حادث است بطور مسلم قدم آن از میانه می‌رود.

۲- همینطور که ابوریحان می گوید جای این مباحثات در این کتاب نیست و این مسئله یکی از مشکلترین مسائل کلامی است و خلاصه‌ی دلیل حکما بر رد استدلال بیرونی این است که لازم نیست هرحقیقتی که یك یك افراد و اشخاص آن از قوه به فعل آمده‌باشند کل وهمه‌ی‌آن افراد به‌فعل‌برسند «ما مسلم‌نداریم گذشته بطور مجموع به فعل‌درآمده باشد بلکه امور گذشته یکی یکی به وجودآمده است وحکم به‌هریك غیرازحکم برمجموع گذشته است». نقل از ترجمه‌ی فصل نهم مقاله سوم طبیعیات شفا ترجمه مرحوم فروغی

طیلسان تضعیف شده

توفان بنابر رای ابی‌معشر وسالها و ماههای آن قبطی است	ج نح نو یج جز ا سح	د ما نه لج جحطد ا ی	د مج زند د ز یطا ی	• ید یب کح حو میا ا	• کح لد لج جز حبحا ا
۸۶۰۱۷۳	بختنصر وسالها وماههای آن قبطی است	مب نط ك سزدها	مد یا ما ایطها	ا یج یح یه هطحجوب	ا کط لح ك ذبیج
۱۰۱۴۹۳۳	۱۵۴۷۶۰	فیلفس وسالها و ماههای آن قبطی است	ا یب کا ا د جد	ل یح نه هجاطی	مو لط • مطز و ا
۱۰۱۹۲۷۴	۱۵۹۱۰۱	۴۳۳۱	اسکندر سال وماه آن سریانی است	کد و لد دطزدی	مه کو لط ططهجوا
۱۱۲۴۰۶۸	۳۶۳۸۹۵	۱۰۹۱۳۵	۱۰۴۷۹۴	اغسطس سالهای آن رومی وماههای آن قبطی است	یو ك • هفجه
۱۱۸۲۸۷۳	۳۲۲۷۰۰	۱۶۷۹۴۰	۱۶۳۵۹۹	۵۸۸۰۵	انطینس سالهای آن رومی وماههای آن قبطی است
۱۲۳۸۵۱۶	۳۷۸۳۴۳	۲۲۳۵۸۳	۲۱۹۲۴۲	۱۱۴۴۴۸	۵۵۶۴۳
۱۳۵۹۹۷۵	۴۹۹۸۰۲	۳۴۵۰۴۲	۳۴۰۷۰۱	۲۳۵۹۰۷	۱۷۷۱۰۲
۱۳۶۳۵۹۸	۵۰۳۴۲۵	۳۴۸۶۶۵	۳۴۴۳۲۴	۲۳۹۵۳۰	۱۸۰۷۲۵
۱۴۵۹۶۵۳	۵۹۹۴۸۰	۴۴۴۷۲۰	۴۴۰۳۷۹	۳۳۵۸۸۵	۲۷۶۷۸۰

• مد ب نو وامحجیا	و یز مو یه هز طلطهجا	و یح مو لح حطهجوجا	و مه کز لح جهو طهد ا
ا مه • مج جد جحز ج	ب یح ن ب بف طلطد	ب یط ن که هبد جن	ب مو لا ك فد طلطه
ا ب و کج جحهجبب	ا له ن مب بد ند ج	الو نا ه هو و حدج	ب ج لب کز د د د
ا • ند ب به بطا ب	الد لح کا اصح	اله لح مد د بجد د ج	ب ب یط لط طز جمد
لا مزکج حد د د ا ا	ا • لا مز ز سهجب	او لب ی لهطجب	ا لح یح • محهجج
یه کز کج جد و هه	مط یا مب یبز ز ا	ن یب • هبزفا	ا یو نح فز و ذ ب
دقلطیانوس سال و ماه آن رومی است	لح مد یط طهد ا با	له مد مب بجنبا	ا ا که کز ز جا ا یب
۱۲۱۴۵۹	هجرت سالهای آن قمری و ماههای آن عربی است	ا • کج جبوج	کز ما یح حز و طط
۱۲۵۰۸۲	۳۶۲۳	یزدگرد سالهان و شهور آن فارسی است	کوم نه ههسط
۲۲۱۱۳۷	۹۹۶۷۸	۹۶۰۵۵	معتضد سالهای آن رومی و ماههای آن فارسی است

اعداد هندی‌که در طول این جدول نوشته شده بمینه حروفی است که در سطر دوم درعرض جدول است مثل ۸۶۰۱۷۳ که در خانه دوم سطر اول طولی است بمینه (جزا سح) است‌که درخانه دوم سطر اول عرضی است همچنین ۱۰۱۴۹۳۳ که در خانه سوم سطر اول طولی است بمینه (جحطد ا ی) است‌که در خانه سیم سطر اول عرضی‌است و سطرهای فوقانی‌که بحروف نوشته است همان اعداد هندی است‌که به ارقام تنجیم تحویل نموده است مثلا (۴۴۴۷۲۰) را چون بارقام ستینیه تحویل کنیم ب جـ لب ها می‌شود . چون (۴۴۴۷۲۰) را که حروف آن این است (کز د د د) برشصت قسمت‌کنیم (۷۴۱۲) بدست می‌آیدکه چون برشصت آنرا قسمت کنیم (۱۲۳) بدست می‌آید و چون مجدداً آنرا برشصت قسمت‌کنیم (۲) بدست می‌آید و ۳ باقی بماند چنانچه مجموع ارقام ایـن می‌شود ب ج لبها .

نقل از حاشیه اعتضادالسلطنه برنسخه خطی‌آثارالباقیه

شخصی که دارای انصاف و حق‌جو باشد به‌این دلیل کفایت و قناعت می کند و اگر خواست که عناد خرج دهد و به‌تمویهات اهل مکابره تمایل جوید در ازاله‌ی شکوك از قلب او و مداوای مرض عقلی او و در غرس نهال حق و حقیقت در جان او به دلائلی که بیشتر ازاین کتاب خواهد شد نیازمنداست وجای این‌قبیل‌مباحثات کتابی دیگر است .

نه تنها اختلاف ارصاد بلکه اختلاف ادوار نیرومندترین دلیل و قویترین معینی است که آنچه را ابومعشر مرتکب شده (و ابلهانی که بصحت و راستی ادیان طعنه می کنند و ادوار سند وهند و امثال‌آنرا برای دشنام به مردمی که به رستاخیز معتقدند و ایشان‌را از ثواب وعقاب اخروی خبرمی‌دهند دستاویز کرده‌اند وعلمای هیئت و حساب را نیز بهم‌عقیده گی بـا خود متهم کرده‌اند) دفع نماید و اگر چه برشخصی که کمترین اطلاع از علم و دانش داشته باشد حقیقت امر پوشیده نیست.

تاریخ بختنصر اول

پس‌ازاین تاریخ تاریخ بخت‌النصر اول است که بفارسی بخت نرسی بـاشد و در تفسیر این نام گفته‌اند که معنای آن شخص بسیار گریان و نالان باشد و به عبرانی یوخذ نصار است و نیز در معنای این نام گفته‌اند عطاردی گویان و وجه تسمیه این است که او بسیار حکمت دوست و دانش‌پرور بوده و همواره خردمندن را به دور خود جمع می کرد و چون این نام را تخفیف دادند و تعریب کردند بختنصر شد و ایـن آن بخت‌النصر نیست که بیت‌المقدس‌را خراب کرد زیرا میان این دونفر صد و چهل و سه سال برحسب جداولی که درآتیه خواهد آمد فاصله بوده .

و تاریخ ایـن پادشاه به سالهای قبطی مذکور است و در استخراج مواضع کواکب بسیار در مجسطی این تاریخ بکار بسته شده زیرا بطلمیوس این تاریخ را برای خـود انتخاب کرده بـود و اوساط کواکب را بـه آن استخراج می‌نمود .

ادوار قاللبس

سپس ادوار قاللبس است و نخستین ادوار او در سال ۴۱۸ بختنصر بوده و هردوری از این ادوار هفتاد و شش سال خورشیدی است و کسی که این مطلب را نداند به آنچه در کتاب مجسطی یافته که بسالهای قبطی ذکر شده استدلال می کند .

و بیان مطلب آن است که ابرخس و بطلمیوس اوقات ارصاد خود را به شبها و روزها و ماههای قبطی ذکر می کنند و بعداً آنرا به ادواری که با ادوار قاللبس موافقت کرده تطبیق می کنند بدون آنکه حقیقت امر چنین باشد ولیکن اولین ادواری که ماهها را به مسیر قمر و سالها را به مسیر آفتاب بکار بسته‌اند مستعمل است دور ثمانیه است و دور دوم دور نوزده‌تایی است و قاللبس از اشخاصی بوده که او و قومش اصحاب تعالیم و ریاضی بودند و ایـن دور را که مشتمل بر چهار دور نوزده‌تایی است استخراج کرد .

برخی مردم گمان کرده‌اند که این ادوار با دیدار ماه استعمال می‌شود نه بحساب زیرا در آن زمان کسی هنوز به‌حساب کسوف که اندازه شهرقمری جز بآن دانسته نمی‌شود ، متفطن نشده بود و این حساب جز بدانستن آن تمام نمی‌شود و نخستین کسی که به حساب کسوف آشنا شد تالس است که از اهل ملطیه بوده که چون بسیار با اصحاب ریاضی رفت و آمد می کرد و علم هیئت و حرکات کرات را از ایشان یاد گرفته بود از اینرو به استنباط خورشید گرفتگی دسترسی یافت و به مصر رفت و مردمان را از وقوع کسوف ترسانید وچون گفته‌ی او راست آمد تالس را بزرگ داشتند .

و خبر مذکور در شمار ممکنات است زیرا هرعلم و صنعتی را مبادی است که به‌آن منتهی می‌شود وهرچه علم به مبداء خود نزدیکتر باشد بسیط‌تر وساده‌تر می گردد تا آنکه یکباره به مبداء خود برسد و تنها به همان مبداء خود منحصر گردد .

ولی آنچه را که بایـد مراعات کرد اینست که نباید بطور مطلق گفت کسی

پیش از تالس از حساب کسوف آگاه نبوده چه ، پاره از مورخان او را هم‌عصر با ارشیر بابك دانسته‌اند و برخی با کیقباد و اگر چنانچه معاصر و هم‌زمان با اردشیر باشد ابرخس و بطلمیوس براو مقدم خواهند بود[۱].

و اگر درعصر کیقباد باشد که نزدیك به‌عصر زردشت‌است و زردشت درعلم و دانش نصف‌حکمای حران و پیشینیان ایشان بوده در علم ودانش پایه بلندی داشت که علم کسوفات نزد دانش او ناچیز بوده پس اگر هم این قول درست باشد بطور مطلق نخواهد بود بلکه مشروط به‌شرایطی خواهد بود .

تاریخ فیلفس پدر اسکندر مقدونی پس از این تاریخ، تاریخ فیلفس پدر اسکندر است که به سالهای قبطی است و بسیار روی می‌دهد که این تاریخ را از مرگ اسکندر مقدونی بناء حساب می کنند و هردو یك‌چیز است وفقط اختلاف لفظی است زیرا پس از اسکندر بناء نوبت به فیلفس رسید و خواه که مبداء ایـن تاریخ را از ممات اسکندر بدانیم یا از قیام فیلفس فرقی نمی کند چه ، تاریخ فصل مشترك میان این دو نفر است و آنانکه ایـن تاریخ را به‌کار می‌بندند به اسکندر انیین معروف شده‌اند و تأون اسکندرانی زیج خود را که معروف به قانون است براین تاریخ بنا نهاده است .

تاریخ اسکندر ذوالقرنین پس از این تاریخ ، تاریخ اسکندر یونانی است که پاره‌ای از مردم او را ذوالقرنین دانسته‌اند وبرای اختلافی که دراین‌باب‌است پس‌ازاین‌فصل فصلی‌جداگانه ترتیب‌خواهم‌داد، و تاریخ اسکندر به سالهای رومی است وبیشتر امم بدین تاریخ عمل می کنند وچون

۱ـ این دسته از مورخان بسیار از تاریخ زمـان تالس دور بوده‌اند و تالس مسلماً چندین قرن بر ابرخس و بطلمیوس مقدم بوده ولی با آنکه ما در نجوم دورساروس داریم که به منجم بزرگ بابل منسوب‌است قطعاً نمی‌توان گفت تالس‌نخستین کسی‌است که ازحساب کسوف آگاه بوده و مسلماً کلدانیان در امر نجوم بر یونانیان سمت استادی داشته‌اند از اینجاست که مردی شرافتمند مانند ارسطو درکتاب مماء و عالم می گوید ما مدیون‌کلدانیها هستیم و از ارصاد آنان ما بهره‌ود می‌شویم .

اسکندر هنگامی که بیست و شش ساله بود از یونان پا بیرون گذاشت و به عزم مواجهه با دارا پادشاه ایران شتافت و به بیت‌المقدس رسید و یهود در آنجا سکونت داشتند اسکندر ایشان را امر کرد که تاریخ موسی و داود را کنار بگذارند و تاریخ اورا بکار بندند وسال ورود اورا به بیت‌المقدس آغاز تاریخ بدانند که بیست و هفتمین سال میلاد او بود و یهود فرمان اسکندررا بکار بستند و یوغ امر اورا گردن نهادند زیرا اخبار بـه یهود اجازه می‌داد که چون هر هزار سال از زمان موسی بگذرد در بکار بستن تاریخ نوینی آزاد خواهند بود و قضا را در آن سال هزار سال تمام شده بود و چنانکه ذکر کرده‌اند قربانیها و ذبایح ایشان منقطع شده بود این بود که یهود به تاریخ اسکندر منتقل شدند و آنچه را که از اعمال ماهانه و روزانه نیازمند بودند از سال بیست و هفتم تولد اسکندر که نخستین سال حرکت او بود آغاز کردند تا آنکه هزار سال تمام شد و پس از آنکه از تاریخ اسکندر هزارسال گذشت در هنگام تمام شدن آن حادثه بزرگی روی نداد که آنرا مبداء تاریخ بدانند و بهمان حالت پیشین که تاریخ اسکندری باشد پایدار ماندند و سروکار یونانیها با همین تاریخ بوده چنانکه حبیب بن بهریز مطران موصل در کتابی که ترجمه کرده می‌گوید و یونیان پیش از این تاریخ به خروج یونان بن بورس از بابل به سوی مغرب تاریخ می‌گذاشتند .

تاریخ اغسطس پس‌ازاین‌تاریخ ، تاریخ اغسطس‌است واین پادشاه سرسلسله‌ی قیاصره است و معنای قیصر به لغت فرنگی پاره شد از آن می‌باشد وسبب این‌نام گذاری آن است که مادرقیصر در دردزه جان را بجان‌آفرین تسلیم کرد در حالی که قیصر را حامله بـود و شکم مادرش را شکافتند و قیصر را بیرون آوردند و به قیصر لقب دادند[1] و او همواره به دیگر پادشان مباهات میکرد که از فرج زنان بیرون نیامده چنانکه احمدبن سهل بن هاشم بن ولیدبن حملةبن کامکار بن یزدگرد بن شهریار به همین جهت که در قیصر گفته شد افتخار می‌نمود

۱ــ عمل سزادین بهمین مناسبت نامیده شده .

و مردم را وقتی می‌خواست دشنام بدهد می گفت ای پسر فرج .

اصحاب اخبار گفته‌اند که عیسی بن مریم در چهل و سومین سال از سلطنت او زاییده شد ولی این خبر با سیاق تواریخ و سالیان از جداولی که در آتیه خواهد آمد و در آنها تعدیل شده است صحیح نیست و برحسب آن جداول ولادت عیسی در هفدهمین سال از پادشاهی اغسطس بوده و این قیصر بود که اسکندر اینها را از حساب قبطی خود که مکبوس بود مجبور ساخت که بحساب کلدانیان که در عصر ما در عصر معمول است انتقال یابند و این قضیه درششمین سال از پادشاهی او بود و به همین سال تاریخ گذاشتند .

تاریخ انطینس

پس از این تاریخ ، تاریخ انطینس است که یکی از پادشاهان روم بوده و این تاریخ نیز به سالهای رومی است و بطلمیوس کواکب ثابته (ستارگان ایستاده یا ستارگان بیابانی ـ کتاب تفهیم) را دراولین سال سلطنت او تصحیح کرد و در کتاب مجسطی قرار داده و گفته است که این ستارگان در هرسال یك درجه حرکت می کنند .

تاریخ دقلطیانوس

سپس تاریخ دقلطیانوس است و اوآخرین پادشاه بت‌پرست از ملوك روم است و چون سلطنت بـاو انتقال یافت در دودمان اوبماند وپس‌از او قسطنطین نخستین پادشاهی‌است از ملوك روم که مسیحی شد و سالیان این تاریخ رومی است و دیده‌ایم که اصحاب زیجها این تاریخ را بکار می‌بندند وآنچه از مسائل و موالید و قرانها نیازمند می‌شوند باین تاریخ یادآوری می کنند .

تاریخ هجری

سپس ، تاریخ هجرت پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص است که ازمکه به مدینه هجرت فرمودند واین‌تاریخ به‌سالهای قمری است که آغاز آن به دیدار ماه بستگی دارد نه به حساب و همه‌ی مسلمانان به این تاریخ عمل می کنند و از ایـن جهت وقت هجرت را آغـاز تاریخ دانستند و از مولد و مبعث و وفـات پیغمبر ص چشم‌پوشی کردند که بنابر روایت میمون بن

مهران مستندی[۱] نزد عمر بن خطاب آوردند که ظرف پرداخت آن ماه شعبان بود و عمر گفت که مراد کدام شعبان است آیا این شعبان که ما در آنیم یا شعبان آینده پس اصحاب را جمع کرد و در این کار با ایشان مشاوره کرد و گفت این حیرت را که در امر تاریخ برای من روی داده شما رفع کنید واصحاب گفتند ما باید چاره‌ای آنرا ازعادت ایرانیان بدست آوریم و هرمزان را حاضر کردند واین اشکال را بدو باز گفتند هرمزان گفت ما ایرانیان را حسابی است که مـاه روز می گویید یعنی حساب ماهها و روزها و چون ایــن لفظ را تعریف کردند مورخ شد و مصدر آنرا تاریخ قرار دادند و هرمزان چگونگی استعمال تاریخ را و آنچه که رومیان مانند آنرا بکار می‌بندند برای ایشان شرح داد و عمر به‌اصحاب پیغمبر گفت برای مردم تاریخی وضع کنید که مردم بکار بندند .

برخی گفتند : تاریخ رومیان را انتخاب کنیم زیرا رومیان به تاریخ اسکندر عمل می کنند ، ولی این قول را نپسندیدند بدین دلیل که تاریخ رومیان طولانی است .

دسته‌ای دیگر گفتند : به تاریخ ایرانیان عمل کنیم و این رأی نیز درمقابل آراء دیگررد شد بدین شرح که ایرانیان هروقت پادشاهی ازایشان به تخت شاهی جای گیرد تاریخ پادشاهان پیش را کنار می گذارند و از آغاز سلطنت پادشاه فعلی خود تاریخ می‌شمارند ، بالجمله اصحاب در این مسئله با یکدیگر اختلاف کردند و شعبی روایت می کند که ابوموسی اشعری به عمر بن خطاب نوشت که از شما بما نامه‌هایی می آید که بدون تاریخ است و عمر دیوان‌ها و دفترهایی ترتیب داده بود که خراج مملکت را در آنجا ضبط می کرد و به تاریخ نیازمند شد و تواریخ را دوست نمی‌داشت در این هنگام بود که اصحاب را بدور خود جمع کرد و با ایشان

۱ــ کلمه‌ای که ابوریحان بکار برده صك است و من درترجمه‌ی پیشین چك جای‌آن گذاشته‌ام ولی هیچیك‌ازعربی وفارسی‌کلمه مقصود را نمی‌رساند ودرحبیب‌السیر وثیقه ذکر شده که باز هم از ادای مقصود نارساست وگمان می‌کنم که مستند وافی به مقصود باشد .

مشاوره کرد وچون یگانه زمانی که ازهرشبهه دور بود زمان هجرت بود که پیغمبر بمدینه رسید و آن روز دوشنبه‌ی هشتم ربیع‌الاول بود که آغاز آن‌سال روز پنجشنبه بود عمر آنرا مبداء تاریخ دانست و هرچه را که نیازمند می‌شد با این تاریخ رفع نیازمندی می‌نمود و این واقعه در هفدهمین سال هجرت بود .

در مولد و مبعث پیغمبر بقدری خلاف است که نمی‌شود آنرا اصل دانست زیرا اصل و مبداء در تواریخ باید واقعه‌ای باشد که در آن خلاف نباشد و شعبی می‌گوید برخی از اصحاب گفته‌اند که مولد پیغمبر دوشنبه بوده و پاره‌ای دیگر گفتند که شب دوشنبه هشتم بود و جمعی گفتند که سیزدهم ربیع‌الاول بود و نیز اختلاف شد که تولد پیغمبر در چهل و ششمین سال پادشاهی انوشیروان باشد این بود که در مقدار عمر پیغمبر مطابق این اختلافات نیز اختلاف شد وهمچنین سالها با یکدیگر تفاوت دارند برخی مکبوس‌اند و برخی پس از آنکه نسئی حرام شد غیرمکبوس .

نیز سبب این که هجرت را مبداء دانستند اینست که پس از هجرت امر اسلام راست آمد و شرك روگردانید و پیامبر از دامهایی که کافران مکه برای او گسترده بودند رهایی یافت و پیوسته فتحی پس از فتح دیگر برای او دست می‌داد .

پس ، هجرت از برای پیغمبر مانند قیام سلاطین به پادشاهی و تصفیه‌ی کشور از مخالفان محسوب است. اما وفات پیغمبر اگرچه معلوم بود ولی پسندیده نیست که به مرگ پیغمبری و یا به هلاك پادشاهی تاریخ گذاشت مگر اینکه پیغمبری باشد دروغین و یا آن پادشاه دشمن کشوری باشد (که مردم از مرگ او خشنود شده باشند و بهتر آن‌است که مرگ اورا عید بدانند) و یا آنکه این پادشاه کسی باشد که سلطنتی به انقراض او منقرض شده باشد و پیروان و دوستداران او از باب تأسف و سوگواری از این واقعه به مرگ او تاریخ بگذارند و این کار هم بسیار کم و نادر است. مانند اسکندر مقدونی بناء که چون او درشمار اشخاصی بود

که باو تاریخ از ملوك کلدانی و مغربی به بطالسه (که مفرد آن بطلمیوس است یعنی مرد جنگی) منتقل شد به مرگ او تاریخ گذاشتند . و نیز مانند یزدگردبن شهریار که زردشتیان به وقت هلاك او تاریخ گذاشتند زیرا سلطنت ایرانیان به هلاکت یزدگرد برچیده شد و زردشتی‌ها از راه حزن و اندوه به یزدگرد و برای تأسف و تلهف به زوال استقلال ایرانیان به مرگ این پادشاه تاریخ آغاز کردند .

نام سالیان میان هجرت و وفات پیغمبرص

مسلمانان در عهد پیغمبر هرسالی را که میان هجرت و وفات بود به‌نام‌مخصوصی که ازواقعه‌ای که در آنسال روی داده بود مشتق نموده بودند نام گذاشته بودند و نخستین سال پس از هجرت را (سنةالاذن) می گفتند و سال دوم را (سنةالامر بالقتال) می‌نامیدند و سال سوم را (سنةالتمحیص) و سال چهارم را (سنةالترفئه) و پنجمین سال را (سنةالزلزال) و ششمین سال را (سنةالاستئناس) و هفتمین سال را (سنةالاستغلاب) و هشتمین سال را (سنةالاستواء) و نهمین سال را (سنةالبرائه) و دهمین سال را (سنةالوداع) می‌نامیدند و همین که یکی از این نامها را به زبان می آوردند کفایت می کرد که بگویند چه سال هجری است .

تاریخ یزدگردی

سپس ، تـاریخ پادشاهی یزدگرد بن شهریـار بن کسری پرویز است و این تاریخ بسالهای پارسی‌است و مکبوس‌نیست و چون عمل بآن سهل و آسان است اینست که در زیجها این تاریخ ذکر می‌شود و بدین‌سبب تاریخ این پادشاه از دیگرتاریخ سلاطین ایران مشهورترشد که او پس‌از گسیختگی شیرازه سلطنت و چیره شدن زنها برملك و غلبه براشخاصی که مستحق این مقام نبودند به پادشاهی قیام کرد و نیز آخرین پادشاه ایران بود که شکست خورد و بیشتر جنگهای ایران و وقایع مشهود بـا عمربن خطاب بدست او جاری شد تاآنکه سرانجام سلطنت ازدست او بیرون رفت وشکست خورد وبدست آسیابانی در مرو شاهجان کشته شد .

تاریخ معتضدی

پس از این تاریخ، تاریخ احمد بن طلحه امیرالمؤمنین معتضد بالله عباسی است و این تاریخ به سالیان رومی و ماههای فارسی است ولی به مأخذ دیگر و این تاریخ در هرچهار یك روز کبیسه می‌شود.

سبب وضع این تاریخ چنانکه ابوبکر صولی در کتاب اوراق می گوید و حمزة بن حسن اصفهانی در رساله‌ی خود که در اشعار مشهور در نیروز و مهرگان نوشته چنین می گوید که متوکل عباسی در شکارگاه مشغول گردش بود ناگاه به کشتزاری رسید که هنوز خوشه‌های آن نرسیده بود و موقع درو نشده بود و گفت عبیدالله بن یحیی از من اجازه خواست که از مردم مالیات و خراج بستاند با آنکه هنوز حاصل بدست نیامده و غله سبز است و مردم از کجا بیاورند که تا بما خراج دهند درپاسخ عرضه داشتند که این کار زیانهای فراوان به مردم وارد ساخته و رعایا دسترنج خود را پیش فروش می‌نمایند تا خراج دیوان را پرداخت نمایند و برخی هم چون از پرداخت مالیات ناتوان هستند از وطن مادرزاد خود کوچ می کنند و مردم از این کار بسیار شکایت دارند.

متوکل گفت آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده؟ گفتند که این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوایل نوروز از رعایای خود خراج می‌ستاندند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو و سرمشق ملوك عرب شدند.

متوکل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا مؤبد را حاضر کردند و به مؤبد گفت که دراین‌مسئله بسیار گفتگو شده من‌هم نمی‌توانم از رسوم وعادات پادشاهان ایران پا بیرون نهم و با آنکه پادشاهان ایران مردمی با محبت و رعیت‌پرور بودند و به عدل مشهور جهانیان و همواره بکار مردم نظر داشتند چرا در اول نوروز که هنوز خرمن بدست نیامده از رعایای خود خراج می گرفتند؟

مؤبد عرضه داشت هرچند پادشاهان ایران هنگام نوروز از رعیت خراج می‌خواستند ولی نوروز هنگامی فرا می‌رسید که غلات بدست‌آمده بود.

متوکل گفت: چطور چنین چیزی امکان دارد؟ مؤبد کیفیات سالها و شمار روزها را بانیازمندی آنها به کبیسه برای متوکل بیان کرد و گفت ایرانیان همواره سال را کبیسه می کردند و چون دین اسلام آمد و سلطنت مارا از میان برد کبیسه تعطیل شد و این تعطیل و اهمال کبیسه است که سبب زیان مردم شده و دهقانان در عهد هشام بن عبدالملك نزد خالد قسری جمع شدند و برای او شرح دادند که سهل‌انگاری در امر کبیسه باعث زیانهای بسیار شده و از او درخواست کردند که يك ماه نوروز را به تأخیر اندازد خالد قسری از برآوردن حاجت دهقانان شانه تهی کرد و این خبر را به هشام بن عبدالملك اموی نوشت هشام پاسخ داد که من می‌ترسم این کار در شمار نسی باشد که خداوند فرموده (نسی زیادت در کفر است) و چون روزگار هارون‌الرشید رسید نیز مردم به درگاه یحیی بن خالد بن برمك جمع شدند و ازاو درخواست کردند که دوماه نوروز را عقب بیندازد ویحیی تصمیم گرفت که حاجت ایشان را برآورد ولی دشمنان برامکه محافلی تشکیل دادند و گفتند که یحیی برای مجوسیت که کیش پدرانش بوده تعصب خرج می‌دهد این بود که یحیی نیز از این کار صرفنظر کرد و همینطور امر کبیسه بماند.

پس‌از آنکه سخنان مؤبد تمام شد متوکل ابراهیم‌بن عباس صولی‌را به دربار احضار کرد و اورا امر نمود با مؤبد درباره‌ی نوروزهمراهی کند و روزهارا بشمارد و قانون تغییرناپذیری وضع نماید و از طرف متوکل به همه شهرها بنویسد که نوروز را تأخیر بیندازند و چون ابراهیم بن عباس صولی با مؤبد نشستند و حساب نمودند براین عزم شدند که نوروز را بهفدهم بیندازند و متوکل نیز این رأی را پسندید وبه‌آفاق و اطراف کشور نامه‌ها نوشتند که حکام نیزچنین کنند و این‌واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود و بحتری را در این موضوع چکامه‌ایست که متوکل را بآن‌کار بزرگ مدح و ستایش کرده و می گوید:

ان یوم النیروزقدعاد للعهد الذی کان سنّه اردشیر

انت حولته الی الحالة الاولی وقدکان حائراً یستدیر

فافتتحت الخراج فیه فللامذفی ذاك مرفق مذكور[۱]
منهم الحمد والثناء ومنك العدل فیهم والنائل المشكور

ومتوكل كشته شد ونتوانست این كاررا بپایان رساند ومعتضد بجای او نشست وپس از آنكه كشوررا ازوجود مردم یاغی وطاغی پاك كرد وفرصتی یافت كه به‌امور رعیت سر كشی كند مهم‌ترین چیزی كه به‌نظر او رسید امر كبیسه بود كه بایدآنرا به اتمام رساند و معتضد مانند متوكل تصمیم گرفت كه نوروز را بـه تأخیر اندازد جز اینكه میان متوكل و معتضد این فرق است كه متوكل میان سالی را كه در او بود و سال اول تاریخ پادشاهی یزدگرد را گرفت و معتضد میان سالی را كه در او بود و سالی را كه پادشاهی از دست ایرانیان بـه هلاكت یزدگرد بیرون رفت و یا خود معتضد براین گمان بـود و یا دیگر اشخاصی كه این كار بدست ایشان شد كه ایرانیان از زمان هلاكت یزدگرد كبیسه‌ی خود را اهمال كرده‌اند و این مدت را دویست وچهل و سه سال یافتند كه سهم آن از ارباع شصت روز و كسری خواهدبود ومتوكل این‌شصت روزرا بر نوروزسال خودبیفزود وآنرا آخر این‌ایام دانست وآن اول روز خردادماه آن سال‌بود و روز چهارشنبه و موافق با یازدهم حزیران سپس، نوروز را به ماههای رومی بردنـد تا آنكه هروقت رومیان شهور خود را كبیسه می كنند نوروز نیز كبیسه شود وآنكس كه تولیت این كار را عهده‌دار بود وبه‌پایان رسانید ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان بن وهب بود كه علی بن یحیی منجم دراین كار می گوید :

یا محیی الشرف اللباب مجددالملك الخراب
و معید ركن الدیـن فینا ثابتا بعد اضطراب

۱ـ عید نوروز بهمان عهدی كه اردشیر آنرا وضع‌كرده بود برگشت و تو این عید را بحالت نخستین خود برگرداندی بـا آنكه نوروز پیوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت و در ایـن روز گشایش خراج را آغاز نمودی و رعایا را در این‌كار بسیار موافقت و مرافقت شده وظیفه آنان سپاسگزاری و ثناخوانی تست و وظیفه تو عدل و داد برآنان است .

فت الملوك مبرزا فوت المبرز في الحلاب

اسعد بنوروز جمعت الشكر فيه الى الثواب

قدمت في تأخيره ما اخروه من الصواب

و نیز علی بن یحیی در این واقعه می گوید :

یوم نیروزك یوم واحد لایتأخر في حزیران یوافي ابداً في احد عشر

اگرچه در این کار بسیار دقت نمودند ولی نوروز به کبیسه‌ای که استحقاق داشت نرسید زیرا ایرانیان از هفتاد سال پیشتر از یزدگرد کبیسه خود را اهمال کرده بودند و در زمان یزدگرد بن شاپور دو ماه کبیسه کرده بودند یك ماه برای اینکه سال باید به تأخیر افتد که واجب بود چنانکه بعداً خواهیم گفت و یك ماه هم برای آینده تا آنکه زمان درازی از کبیسه دل آسوده باشند وچون ازسالهایی که میان یزدگرد بن شاپور و یزدگرد بن شهریار صد و بیست سال کنیم به‌طور تقریب نه به تحقیق هفتاد سال خواهد ماند زیرا تواریخ ایرانیان بسیار مغشوش است وحصه‌ی این هفتاد سال هفده روز می‌شود پس باید مطابق قیاس بیست و هشت روز به تأخیر افتد نه شصت روز تا آنکه در نتیجه نوروز در بیست و هشتم حزیران باشد ولیکن شخصی که این کار را عهده‌دار بود چنین گمان کرد که روش ایرانیان در کبیسه مانند روش رومیان است این بود که برطبق این گمان غلط آغاز حساب خود را از زوال ملك ایشان گرفت با آنکه حقیقت امر چنین نیست و ما آنرا بطور مشروح بیان کردیم .

اشاره‌ای به تواریخ دیگر که غیرمشهور است

این بود آخرین تاریخ مشهور و شاید اممی‌را که اوطان ایشان از ما دور است تواریخ دیگری باشد که ما از آن بی‌خبریم و آن تواریخ متروك باشد مانند تاریخ ایرانیان در عهدی که زرتشتی بودند که بقیام هر پادشاهی تاریخ میگذاشتند و چون هر پادشاه می‌مرد تاریخ او را ترك می‌نمودند و از نو به آغاز پادشاهی دیگر که جانشین او بود آغاز می کردند و مدت پادشاهی ایشان درجداولی که خواهدآمد مذکوراست

و مانند بنی‌اسماعیل از تازیان که به ساختن کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل تاریخ می گذاشتند تا آنکه پراکنده شدند واز تهامه بیرون رفتند و آنانکه از تهامه بیرون رفتندبه‌خروج خود تاریخ گذاشتند و آنانکه باز ماندند به آخرین‌دسته از رفتگان تاریخ شروع کردند تا آنکه تاریخ طول کشید و به سال ریاست عمروبن ربیعه که معروف به عمروبن لحی است تاریخ نهادند و این مرد کسی‌است که می گویند دین ابراهیم را تبدیل داد و از شهر بلقاء بت هبل را آورد و اساف و نائله را ساخت و چنانکه نقل کردند در عهد شاپور ذوالاکتاف بود ولی جمع میان دو قول فریقین در تاریخ به این مطلب گواهی نمی‌دهد.

سپس عربها به سال مرگ کعب بن لوی تا عام‌الغدر که سالی که پاره‌ای از ملوك حمیر برای کعبه جامه‌هایی فرستاده‌بودند و بنویربوع آنهارا به چپاول‌بردند و مردم با برخی دیگر در کعبه نزاع نمودند، تاریخ گذاشتند.

پس از این تاریخ، تازیان از عام‌الغدر تا عام‌الفیل که خداوند کید حبشه را که برای تخریب کعبه آمده بودند به خود ایشان برگردانید، و همگی را از میان برد، تاریخ می گذاشتند.

برخی از اعراب به وقایع مشهور و ایام مذکور که میان ایشان در جاهلیت روی‌داده بود تاریخ می گذاشتند مانند یوم‌الفجار که درماه حرام‌بود وحلف‌الفضول و آن روزی بود که قریش با هم سوگند یاد کردند که شخص ستمدیده را در حرم یاری کنند زیرا برخی از ایشان در حرم به مردم ستم می‌نمودند ومانند سال مرگ هشام‌بن مغیره مخزومی که برای اجلال او وبناء کعبه به‌حکم پیغمبر تاریخ گذاشتند ومانند وقایع وجنگهایی که میان اوس وخزرج روی داد مثل یوم‌الفضا[1] یوم‌الربیع یوم‌الرحابه، یوم‌السراره، یوم داحس وغبراء، یوم بغاث وحاطب، یوم مضرس و

۱ـ برخی از علمای تاریخ ادبیات عرب همه این ایام را در یك‌کتاب جمع‌کرده‌اند و به نام ایام‌العرب مشهور است بدین جهت ما تفصیل این تواریخ را به عهده آن کتابها گذاشتیم.

معبس ونیز مانند روزهای دیگری که میان بکر بن وائل و تغلب بن و ائله روی داد همچون یوم عنیزه، یوم الحنو، یوم تحلاق اللم ، یوم القصیبات، یوم الفصیل، ودیگر روزهایی که میان طوایف عرب اتفاق افتاد که هریك بمکانی که این جنگ در آنجا شده و یا به سببی که باعث فروزش آتش جنگ گشته منسوب است .

و اگر این تواریخ بهمان طریقه که تواریخ جاری بود محفوظ میماند ماهم دقتی را که در امر دیگر تواریخ می کردیم درباره آنها می نمودیم ولی گفته اند که میان سال مرگ کعب بن لوی و عام الغدر پانصد و بیست سال بوده و میان عام الغدر و یوم الفصیل صد و ده سال و پنجاه روز که از ورود اصحاب فیل بمکه گذشته و پیغمبر متولد شد و میان آنروز و عام الفجار بیست سال بود و پیغمبر فرمود : «ولقد شهدت یوم الفجار فکنت انبل علی عمومتی»[1] و مدت فاصله میانه ی عام الفجار و بناء کعبه یازده سال است و میان بنای کعبه و مبعث پنج سال .

همچنین حمیری ها و بنوقحطان به تبابعه ی خود تاریخ می گذاشتند چنانکه ایرانیان به پادشاهان ساسانی ورومیان به قیاصره تاریخ می گذاشتند ولیکن پادشاهی حمیری ها بریك نظام جاری نبود و تاریخ ایشان درهم و برهم است هرچند که ما با همه این آشفتگی ها این تواریخ را با مدت سلطنت ملوك لخمیین که در حیره جای داشتند و آنجا را پس از ورود وطن دومی دانسته بودند در جداولی که خواهد آمد بدست آورده ایم و ضبط نموده ایم .

تاریخ اهل خوارزم

اهل خوارزم نیز بههمین طریق رفتار می کردند و به آغاز بنای خوارزم تاریخ می گذاشتند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده و پس از آن به ورود سیاوش پسر کیکاوس و سلطنت کیخسرو و دودمان او درخوارزم تاریخ گذاشتند و این واقعه نود و دوسال پس از ساختن خوارزم بود.

سپس خوارزمیان از رأی ایرانیان در تاریخ که بهریك از زادگان کیخسرو

۱ــ یعنی من در عام الفجار حاضرشدم و تیرهایی را که به سوی ما پرتاب میشد برای عموهای خود جمع مینمودم .

که به‌خوارزم‌شاه معروف می‌شدند پیروی کردند تا آنکه آفریغ که از نژاد کیخسرو بود به شاهی رسید و مردم خوارزم باین پادشاه فال بد میزدند چنانکه ایرانیان به یزدگرد گناهکار فال بد می‌زدند و پس‌از آفریغ پسر او به‌سلطنت رسید و کاخ خود را بر پشت فیر در سال ششصد و شانزده اسکندری بناء کرد و خوارزمیان باو و به زادگان او تاریخ گذاشتند و این فیر در کنار شهر خوارزم دژی بود که ازخشت و گل سه قلعه تودرتو که هریك از دیگری بلندتر بود بنا شده بود و فوق همه این دژها کاخ سلطنتی بود مانند غمدان در یمن که جایگاه تبابعه بود وغمدان قلعه‌ایست که روبروی مسجد جامع شهر صنعاء می‌باشد و از سنگ بپا شده و می گویند که سام‌بن نوح پس از توفان آنجا را ساخت و چاهی را نیز که کنده بود در آنجاست و نیز گفته‌اند که این قلعه هیکلی بود که ضحاك به‌نام زهره ساخته بود .

قصر فیر از مقدار بیشتر از ده میل دیده می‌شود و نهر جیحون این قصر را از میان برد و هرسال پاره‌ای از بناء آنرا منهدم کرد تـا آنکه در سال هزار و سیصد و پنج اسکندری اثری از آن نماند .

هنگامی‌که پیغمبر اسلام بپامبری برانگیخته شد ارثموخ بن بوزکار بن خامکری‌بن شاوش سخربن ازکاجوار بن اسکجموك بن سخسك‌بن بفره‌بن‌آفریغ پادشاه خوارزم بود وچون قتیبة‌بن مسلم در دفعه‌ی دوم خوارزم را گرفت واهل آن مرتد شده بودند اسکجموك بن ازکاجوار بن سبری بن سخر بن ارثموخ را برای ایشان پادشاه قرار داد و ولایت از دودمان اکاسره بیرون رفت و تنها شاهی درایشان چون ارثی بود پایدار ماند و تاریخ ایشان به هجری منتقل شد و با دیگرمسلمانان در تاریخ توافق رأی حاصل کردند .

قتیبة بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید وآنانکه از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و ایـن اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می کردند ایشان را نیز به دسته‌ی پیشین ملحق ساخت بدیـن سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند، که پس از اسلام نمی‌شود آنها را دانست و ولایت در ایشان پس از این‌کار در دست قبایل دور می‌زد تـا آنکه پس از شهید ابی عبدالله

محمدبن احمدبن محمدبن عراق‌بن منصور بن عبدالله‌بن تر کسباثه بن شاو شفر بن اسکجموك بن از کاجوار بن سیری‌بن سخر بن ارثموخ که گفتیم پیغمبر در عهد او مبعوث شد ولایت و خوارزمشاهی هردو از دست ایشان بدر رفت .

این بود آنچه را که من از تواریخ مشهور مطلع شده بودم وفرا گرفتن همه‌ی تواریخ برای آدمی ممکن نیست و خداوند ما را به راه صواب توفیق‌دهنده است.

فصل چهارم

در حقیقت ذی‌القرنین صحبت می‌کند

ناگزیر هستیم که حقیقت این اسم را که ذوالقرنین باشد در فصلی جداگانه بیان کنیم زیرا اگر برای این بحث فصلی به تنهایی ترتیب نمی‌دادم و در دنبال تواریخ سابق‌الذکر ایراد می‌نمودم آن نظمی را که تواریخ باید دارا باشد قطع کرده بودم . از قصه‌های ذوالقرنین و کارهای او در قرآن حکایت شده که هر کس آیات مخصوص به اخبار اورا بخواند خواهد دانست و آنچه از این آیات برمی‌آید این است که او مردی قوی و صالح و شجاع بود و خداوند باو قدرتی و سلطنتی بزرگ بخشیده بود و او را از مقاصدی که در شرق و غرب زمین داشت که عبارت ازفتح بلاد و ریاست وفرمانروایی برعباد باشد متمکن کرده بود و اوتمام کشورهای روی زمین را یك کشور گردانید و ازمسائل مسلم که می‌شود درآن دعوی اجماع نمود این‌است که ذوالقرنین درشمال زمین داخل به‌ظلمت شد ودورترین آبادانیهای روی زمین را مشاهده کرد و با بشر و میمونها جنگهای خونین نمود و از خروج یأجوج ومأجوج به بلادی که در مشارق زمین و شمال زمین بود جلوگیری کرد و از طغیان این دو قوم این‌طور ممانعت نمود که از شکافی که باید ایشان خارج شوند باقطعاتی از آهن که با سرب آنهارا بایکدیگر التیام داده بود دیواری وسدی ساخت چنانکه صنعتگران هم این قبیل کارها می کنند .

آیا اسکندر یونانی ذوالقرنین مذکور در قرآن است

چون اسکندر ابن فیلفوس یونانی سلطنت روم را از ملوک الطوایفی نجات داد به سوی ملوک مغرب شتافت و ایشان را درهم شکست و پیشرفت خود را ادامه داد تا آنکه به بحر اخضر رسید سپس به سوی مصر برگشت و شهر اسکندریه را بنا کرد و بنام خود آن شهر را نام گذاشت سپس بطرف شام و بنی‌اسرائیل که در شام بودند متوجه شد و به بیت‌المقدس آمد و در مذبح معروف آن ذبح کرد وقربانیهایی در آنجا گذراند سپس سوی ارمنیه و باب‌الابواب[1] رفت و از آنجا هم عبور کرد و قبطی‌ها و بر ابره و عبرانیان همه یوغ امر او را بگردن نهادند.

پس به سوی دارابن دارا شتافت برای خونخواهی از بختنصر واهل بابل در کارهایی که درشام کرده بودند وچندین دفعه با دارا بجنگ پرداخت و او را منهزم نمود و در یکی از این غزوات رئیس نگهبانان دارا که بنوجنبس ابن آذر بخت بود دارا را بکشت و اسکندر برممالك دارا چیره شد و قصد هند وچین نمود و با امم زیردست به جنگ پرداخت و برهرناحیه که می گذشت غالب می‌شد تا آنکه به خراسان برگشت و آنجا را هم فتح کرد و شهرهایی در خراسان بپا نمود به سوی عراق مراجعت نمود و در شهرزور رنجور شد و همانجا بمرد وچون که در مقاصد خویش حکمت اعمال می کرد و به رأی معلم خود ارسطو در مشکلاتی که برای او روی میداد عمل می کرد بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.

وبرخی این لقب را اینطور تأویل کردند که بدو قرن شمس یعنی محل طلوع و جایگاه غروب آن رسید چنانکه اردشیر بهمن را دراز دست گفتند برای اینکه بهر کجا که میخواست امر خود را نافذ میداشت و مثل این بود که دست خود را دراز می کرد بآنجا میرساند.

عقیده‌ای دیگر در ذوالقرنین

جمعی دیگر اینطور تأویل کردند که ذوالقرنین از دو قرن مختلف به وجود آمد و مقصودشان روم و فرس بود و برای این گفتار حکایتی‌را که فارسیان مانند گفتار دشتن برای دشمن‌خود ساخته‌اند گواه

۱ـ باب‌الابواب دربند می‌باشد.

آوردند که چون دارای اکبر مادر اسکندر را که دختر فلیفس به زنی گرد وبویی بد در او یافت و او را نخواست به پدرش رو کرد و این دختر از دارا هم آبستن بود و ازاین‌جهت اسکندر را به فلیفس نسبت دادند که تربیت اورا فلیفس متکفل بوده وبرای حکایت گفته‌ی اسکندر را ، به دارا که دم مرگ بربالین دارا رسید و رمقی در او یافت و گفت برادر من بمن بگو که ترا چنین کرد تامن انتقام از او بکشم، گواه آوردند .

اسکندر بدارا بدین سبب چنین خطاب کرد که خواست با او مرافقت کند و میان او وخود برابری قایل‌شود چون محال‌بود که دارا پادشاه خطاب کند یااینکه اسم او را بیاورد و از اینرو جفایی براو روا دارد که پادشاهان را مناسب نیست.

اشاره‌ای به نسبهای ساختگی دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت در اعراض و نسبت به درکارها می کوشند چنانکه دوستان و پیروان شخص همواره در تحسین زشت و سد خلل واظهار جمیل و درنسبت به محاسن سعی می کنند وآنکه این بیت را گفته هردو دسته را توصیف کرده .

وعین‌الرضا عن کل عیب کلیلة　　　ولکن‌عین‌السخط تبدی‌المساویا

بسا می‌شود که بواسطه همین نکته که گفتیم جمعی را وادار می کند که دروغهایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند چنانکه برای عبدالرزاق طوسی در شاهنامه نسبی ساخته‌اند و او را به منوشچهر نسبت داده‌اند و چنانکه برای آل‌بویه ساخته‌اند .

ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی درکتاب خود که تاج نام گذاشته چنین می گوید بویه‌بن فناخسرو‌بن‌ثمان‌بن کوهی‌بن شیرزیل‌اصغر‌بن شیر کنده‌بن شیرزیل اکبر‌بن شیران‌بن شیر فنه‌بن سسنان شاه‌بن سسن خرة بن شیر زیل‌بن سسناذر بن بهرام‌گور ملك .

ابومحمد حسن‌بن علی نانا درکتاب خود که اخبار آل‌بویه را مختصر کرده

چنین‌می گوید بویه‌بن فناخسره‌بن ثماده سپس در ثمان هم اختلاف شد برخی گفتند ثمان‌بن کوهی بن شیر زیل‌اصغر و برخی کوهی را انکار کردند و گفتند شیرزیل اکبر بن شیران بن شاه بن شیر پناه بن سیستان شاه بن سیس خره بن شیرزیل بن سسناذر بن بهرام .

پس در بهرام هم اختلاف کردند آنانکه بهرام را به‌فرس نسبت دادند چنین گفتند بهرام گور و همان نسبی که در فوق ذکر شد ذکر کرده‌اند و آنانکه بهرام را عرب دانستند گفتند بهرام‌بن‌ضحاك‌بن الابیض‌بن معویه‌بن‌دیلم‌بن باسل‌بن‌ضبة‌بن ادو درجمله پدران او لاهوبن دیلم‌بن باسل را ذکر کردند و بدین سبب اولاد اورا لیاهیج گویند .

لیکن اگر کسی آنچه را من در آغاز کتاب گفتم مراعات کند یعنی میانه افراط و تفریط حد اعتدالی را بگیرد ازاین قبیله فقط این مقدار خواهد شناخت که بویه پسر فناخسرو است[۱] و اقوام دیلم به حفظ انساب معروف نبودند و کسی‌هم چنین ادعای نکرده است وبسیارکم اتفاق می‌افتد که با طول زمان انساب به‌توالی محفوظ بماند و یگانه برهانی که برای‌نسبت بخاندانی‌بافی‌است آن‌است که جمهور خلق بر آن اجماع کنند .

چنانکه دربارهٔ سید اولادآدم چنین‌اجماعی روی داده که نسب اوبدینقرار است محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هـاشم بن عبد مناف‌بن قصی بن کلاب بن مرة‌بن کعب بن لوی بن غالب بن فهربن بن مالك‌بن نضربن کنانة بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار معد بن عدنان .

هیچیك از عرب و عجم در توالی این انساب شکی ندارد چنانکه در این هم شك ندارند که او از ولد اسمعیل‌بن ابراهیم علیهما‌السلام است وآنچه که ازپدران او از ابراهیم تجاوز کند ودر تورات مذکور است و اما میانهٔ اسمعیل و عدنان از

۱ــ متنبی که به ایران آمده بود در مدح عضدالدوله می‌گوید :

لقد رایت بفارس عضدالدوله فنا خسرو شاهنشاها

تبدیل اسامی و زیادت و نقصان پاره از نامها خلافهای زیادی است که قضاوت در آن آسان نیست .

صحت نسب شمس‌المعالی و سامانیان و خوارزمشاهیان وشیروان شاهان

و مانند نسب حضرت امیر سیّد اجل منصور ولینعمت شمس‌المعالی (که خداوند بقای او را امتداد داد) که هیچیك ازدوستان‌او (که همواره خداوند ایشان را یاری کناد) وهیچیك ازمخالفان‌او (که خداوندایشان‌را سر کوب کناد) شرف قدیم و مجد اصیل او را از طرفین پدر و مادر انکار نمی کند . یکی‌از دواصل او وردانشاه است که حکومت در جبل‌داشت و او غیراز امیرشهید مرداویج شهید است و اصل دیگر ملوك جبال‌اند که به سپهبدی طبرستان وشاهی فرجوارجر ملقبند وهیچکس‌هم منکر نیست که این‌خانواده‌ی سلطنتی با سامانیان‌ازیك‌طایفه‌اند زیرا دایی شمس‌المعالی رستم‌بن‌شروین رستم‌بن‌قاربن‌شهریار بن شیرو بن سرخاب‌بن باوبن شابور بن کیوس‌بن قباد است که پدر انوشیروان بود .

خداوند سلطنت مغرب و مشرق را برای مخدوم ما در افق عالم برگزیناد چنانکه شرافت خاندان را برای او از دو طرف پدر و مادر برگزیده ، چه این‌کار بدست اوست وخیر و خوبی نزد او است .

بازمانند ملوك خراسان که هیچ‌شخص‌منکر نیست سرسلسله این‌طایفه‌اسمعیل است و او پسر احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمات بن نوشرد بن بهرام چوبین بن بهرام جشنش است که مرزبان آذربایگان بود .

باز مانند شاهان اصلی خوارزم یعنی‌اشخاصیکه ازخاندان سلطنتی بوده‌اند.

بازمانند شاهان شیروان که اجماعی مردم‌است که ایشان ازنسل‌ساسانیان‌اند واگر چه به توالی انساب ایشان محفوظ نمانده .

صحت دعاوی چه درانساب باشد و چه درغیر آن هرچه پنهان باشد بازآشکار می گردد چنانکه بوی مشك آشکار می‌شود هراندازه که پنهان باشد .

طعن در نسب میمون قداح

و در تصحیح این دعوی به‌بخشش مالها وجعاله، نیازی است چنانکه عبیدالله بن حسن بن احمد بن عبدالله بن میمون قداح وقتی که در مغرب خروج کرد خود را به علویان منسوب داشت و علویان انکار کردند مال زیادی و جعاله بسیاری بایشان بخشید و علویان را ساکت کرد و این نسب بشخصی که محقق باشد با همه شهرتی که یافته پوشیده نیست و کسی که در زمان ما از این خانواده قایم باشد ابوعلی بن نزار بن معد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله است.

من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب می‌ورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند بقسمی که گاهی افراط در این دو اعتقاد سبب رسوایی دعاوی ایشان می‌شود.

پسر بودن اسکندر برای فیلفس آشکارتر از این است که مخفی بماند اما خانواده فیلفس را جمیع علماء انساب اینطور ذکر می کنند فیلفس بن مضربو بن هرمس بن مرداس بن میطون بن رومی بن لیطی بن یونان ابن یافث بن سوخون بن رومیه بن بزنط بن توفیل بن رومی بن الاصفر بن الیفز بن العیص بن اسحق بن ابراهیم است.

اقوال دیگر در حقیقت ذوالقرنین

و گفته‌اند ذوالقرنین مردی برد که اطوکس نام داشت و برحامیرس که یکی از ملوك بابل است خروج کرد و با او پیکار کرد تا آنکه چیره شد و سرجامیرس را با موها و دو گیسویی که داشت از سر بکند و داد سر اورا دباغی کردند و او را تاج خود قرار داد و بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.

و برخی گفته‌اند که ذوالقرنین منذر بن ماءالسماء است که منذر بن امرءالقیس باشد.

دراین اسم مردم‌را اعتقادات عجیبی‌است می گویند مادر ذوالقرنین جن بوده

چنانکه مادر بلقیس را هم از پریان می‌دانند و درباره‌ی عبدالله بن هلال شعبده‌باز معتقدندکه او دختر شیطان را خواستگاری کرده و به سخریه‌هایی ازهمین‌قبیل‌نیز بسیار معتقدندکه بسیار هم میان مردم شهرت دارد .

از عمر بن خطاب حکایت کرده‌اند که دسته‌ای را دید که درباره‌ی ذوالقرنین گفتگو میکردند گفت آیا شمارا گفتگوی درباره‌ی مردم کفایت نکرد که از بشر به فرشتگان تجاوز کردید .

برخی گفته‌اند ذوالقرنین صعب‌بن همال حمیری است و این مطلب را ابن درید در کتاب وشاح گفته .

برخی گفته‌اند که ذوالقرنین ابوکرب است که شمر یرعش بن افریقس حمیری است و ازاین‌جهت چنین نامیده شد که دو گیسوی او به روی شانه‌اش بوده و او به مشارق و مغارب زمین رسید و شمال و جنوب را پیمود و بلاد را فتح کرد و مردم را به زیر فرمان خودآورد و یکی از مقاول یمن[۱] که اسعدبن ربیعةبن مالك بن صبیح بن عبدالله بن زیاد بن یاسر بن تنعم حمیری باشد در شعری که گفته به ذوالقرنین افتخار میکند .

قدکان ذوالقرنین قبلی مسلما	ملکا علافی الارض غیر معبد
فرای مغیب‌الشمس وقت غروبها	فی عین ذی حماء وثاط خرمد
بلغ المشارق و المغارب یبتغی	اسباب ملك من کریم سید
من قبله بلقیس کانت عمتی	حتی تقضی ملکها بالهدهد

عقیده‌ی ابوریحان درباره‌ی ذوالقرنین

نزدیك‌تر بصواب این‌است که ازمیان همه‌ی این گفته‌ها حق همین قول آخر باشد زیرا اذواء فقط به یمن منسوب‌اند و اذواء کسانی هستند که نامهای ایشان ازکلمه ذی خالی نیست مانند ، ذی‌المنار ، ذی‌الاذعار ، ذی‌الشناتر ، ذی‌نواس ، ذی جدن ، ذی‌یزن وغیره و اخبار ذوالقرنین راکه ذکر کرده‌اند بحکایاتی که قرآن ازاو ذکر کرده

۱ــ پادشاهان کوچك یمن را مقاول گویند .

شبیه است .

سد اسکندر کجا بوده و شمردن اقوالی در این زمینه

اما سدی را که او ساخته درظاهر قرآن نص نیست که کجای زمین بوده و کتبی که مشتمل بر ذکر بلاد و مدن است مانند جغرافیا و کتب مسالك و ممالك اینطور می گویند که یاجوج و ماجوج صنفی از اتراك شرقی هستند که در اوائل اقلیم پنجم و ششم جای دارند معذالك محمدبن جریر طبری در کتاب خود می گوید که فرمانروای آذربایجان در روزگاری که آنجا را فتح کرد شخصی را از طرف خود بدانجا فرستاد و آن سد را در پشت خندقی بسیار محکم دید .

عبدالله‌بن عبدالله‌بن خردادبه از یکی از ترجمانان که در دربار خلیفه بودند اینطور حکایت می کند که معتصم در خواب دید این سد شکافته شده و پنجاه نفر بدانجا فرستاد که تا آنرا ببینند و این پنجاه تن از راه باب‌الابواب ولان و خزر بدان جایگاه رفتند و دیدند که آن سد از پاره آهن‌هایی که میان آنها را با سرب آب‌شده بهم پیوسته‌اند بناشده و آن سد را دری بود مقفل وحفظ آن‌بعهده‌ی مردمی بود که درآن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس‌ازآنکه این‌سد را دیدندبر گشتند وآنکس که بلد و هادی ایشان بود این پنجاه تن را به بقاعی که محاذی سمرقند بود هدایت کرد. این‌دوخبر اینطور اقتضا می کند که این‌سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است .

علاوه‌بر این‌قصه‌ی مذکور این مطلب را که گفته‌اند اهل این بلاد مسلمان هستند و به تازی سخن می گویند تکذیب می کند چه ، اشخاصی که منقطع از عمران هستند ودر میان زمینی سیاه و بدبو که به مسافت چند روز است جای دارند نه خلیفه می‌شناسند و نه از خلافت خبر دارند و نه میدانند خلیفه چیست و معلوم نیست‌چگونه‌بعربی تکلم می کنند و ما امتی که مسلمان باشند و از ممالك اسلامی منقطع، جز بلغار وسوار نمی‌شناسیم که قرب انتهای آبادان جهان و اواخر اقلیم

هفتم هستند و ایشان هم از امر ایـن سد چیزی نمی گویند و به خلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه خطبه بنام خلیفه می‌خوانند و بتازی هم سخن نمی گویند بلکه بلغتی تکلم می کنند که توأم از ترکی و خزری است و چون شواهد ایـن خبر بدین‌قرار بود که گفته شد دیگر نباید شناسایی حقیقت را از این خبر توقع کرد.
این بود فصلی که می‌خواستم از حقیقت ذوالقرنین گفتگو کنم والله اعلم.

فصل پنجم

در چگونگی ماهها که در سالهای مقدم استعمال میشود بحث می کند

در پیش گفتیم که هر امتی تاریخی بکار می‌بندد که تنها اختصاص باین امت دارد و این امر برحسب افتراقی که در استعمال تواریخ دارند در اوایل شهور و کمیت ایام هریکی از ماهها وعللی که منسوب باین‌امر است نیز بایکدیگر افتراق می‌یابند .

من در این کتاب تا اندازه‌ای که می‌دانم از ذکر این امور ناگزیر هستم و آنچه را که یقین بدان پیدا نکرده‌ام و در آن بـاب چیزی از اشخاص موثق نشنیده‌ام به کنار می گذارم و بحث خویش‌را به‌ماههایی که پارسیان استعمال کردند آغاز می کنم .

ماههای ایرانی

گوییم: شماره‌ی ماههای سال دوازده‌است چنانکه ایزدتعالی در کتاب خود گوید ان عدةالشهور عندالله اثنی عشر شهرافی کتاب‌الله یوم خلق‌السماوات والارض و دراین عدد امتی با امت دیگرجز درسالهای کبس اختلاف‌نکرده هم چنین ماههای فارسیای دوازده بوده و نامهای آن بدینقرار است .

فروردین ــ اردی‌بهشتماه ــ خردادماه ــ تیرماه ــ مردادماه ــ شهریورماه ــ مهرماهــ آبان‌ماه ــ آذرماهــ دی‌ماه ــ بهمن‌ماه ــ اسفندارمذماه .

از ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجستانی شنیدم که از قدمای سجستان اینطور نقل می کرد که ایشان همین ماهها را بنامهای دیگری می‌خواندند و از فروردین ماه آغاز می کردند و شهور ایشان بدین‌ترتیب است .

کواذ ، رهو[1] ، اوسال ، تیر کیانوا[2] ، سریزوا ، مریزوا[3] ، توزد ، هرانوا ، آرکبازوا[4] ، کژپشت[5] ، گزشن[6] ، ساروا و هریك از ماههای فارسی سی‌روز است و برای هرروزی در لغت ایشان نامی خاص و این نامها بقرار ذیل است .

هرمز، بهمن، اردی‌بهشت، شهریور، اسفند ارمذ ، خرداذ ، مرداذ، دی‌بآذر، آذر ، آبان ، خور ، ماه ، تیر ، گوش ، دی‌بمهر، مهر، سروش ، رشن ، فروردین، بهرام، رام، باذ، دی بدین دین ، ارد ، اشتاذ ، آسمان ، زامیاذ ، مارسفند ، انیران.

فارسیان را در اسماء این روزها اختلافی نیست و روزهای سی گانه هرشهررا همین اسامی بیك ترتیب شامل میشود فقط در هرمز اختلاف است که برخی آنرا فرخ مینامند و در انیران که برخی آنرا به روز می گویند و مجموع ایـن ایام ماههای فارسی سی‌صد و شصت روز می‌شود .

در پنجه‌ی دزدیده شده در پیش گفتیم که سال حقیقی سی صد و شصت و پنج روز و ربع روزاست پارسیان پنج روز دیگر سال را پنجی و اندرگاه گویند سپس این نام تعریب شد و اندرجاه گفته شد و نیز این پنج‌روز دیگررا ایام‌مسروقه ویا مسترقه (دزدیده شده) می‌نامند زیرا که درشمار هیچیك از شهور محسوب نمی‌شود پارسیان این پنجه دزدیده شده را میان آبان ماه و آذر ماه قرار دادند و نامهایی که از برای پنج روز گذاشته‌اند غیراز نامهایی‌است از برای ایام هرماه نهاده‌اند و من این اسامی را در دو کتاب و یـا دو نفر یکسان نشنیده‌ام و آن نامها این‌است اهندگاه ـ اشتدگاه ـ اسفندمذگاه ـ اسفند مذگاه ـ بهشتش گاه ـ و در کتابی دیگر باین اسامی یافتم .

اهنوذ ـ اشتوذ ـ اسفند مذ ـ اخشتر ـ و هستوشت .

ن ب ۱ـ کواد ۲ـ بترکیانوا ۳ و ۴ـ تورذ ۵ـ آرکبازو ۶ـ کریشت .

وثابت آملی نویسنده کتاب غره چنین میگوید: خونوز ـ استوذ ـ اسفند مذ وهوخوشتر ـ و هشت بهشت .

زادویه‌بن شاهویه در کتاب خود در علت اعیاد فارس اینطور بیان کرده :

پنجه انوفته ـ پنجه اندرنده ـ پنجه اهجسته ـ پنجه اوروردیان ـ پنجه اندرگاهان .

از ابوالفرج ابراهیم بن احمدبن خلف زنجانی شنیدم که او می گفت موبد شیراز بر او اینطور املا کرد .

اهنوذگاه ـ اشتودگاه ـ اسپنمذگاه ـ و هوخشترگاه ـ وهشتو یشت‌گاه .

از ابوالحسن آذر خورابن جشنس[1] مهندس اینطور شنیدم .

اهنوذ ـ اشتوذ ـ اسپتمن ـ هخشتر ـ وهستوشت :

طریقه‌ی کبیسه در ایران ساسانی پس مجموع ایام‌سالهای‌ایران سی‌صد وشصت‌و پنج روز شد و امـا چهاریك روز را اهمال میکردند تا اینکه از این چهار یك‌ها یك ماه تمام تشکیل شود و این کار در صد و بیست سال انجام میبافت سپس آنسال را سیزده ماه می‌دانستند و نام آنرا کبیسه می گذاردند و نامهای روزهای آن شهر زائد را به همان اسماء دیگر ماهها می‌ـخواندند .

فارسیان پیوسته همینطور رفتار می کردند تا آنکه پادشاهی از ایشان بیرون رفت و دینشان مضمحل شد واین‌چهاریك‌ها مهمل ماند دیگرسالها را کبیسه‌نکردند که تابحال پیشین خود بر گردد و اوقات محدود زیاد پس نیفتد برای اینکه باید این‌کار را پادشاهان در محضر حسابدانان و اصحاب کتاب و ناقلین اخبار و روات و مجمع موبدان وقضات انجام دهند وباید پس‌از آنکه این‌طبقات مذکور ازاطراف پایتخت جمع شدند و با هم مشاوره میکردند برصحت حساب اجماع کنند سپس در چنین سالی مالهای زیاد انفاق می کردند حتی اینکه مقل در کتاب تقدیرمی گوید

---

۱ ـ اصل کتاب یزدانخسبس بوده و این نام درکتب بیرونی مکررآمده .

که هزار هزار دینار انفاق می کردند و آنروز را بزرگترین اعیاد میگرفتند ونام آنرا عید کبیسه می گذاشتند و در چنین سال پادشاه از رعایـای خویش خراج نمی‌ستاند .

علت اینکه فارسیان این‌چهاریك‌ها را که درهرچهار ماه یك‌روز می‌شود این یك روزرا بیکی‌ازماهها یا باندرگاه‌نمی‌افزودنداین‌است که می گفتند کبس برشهور واقع می‌شود نه برایام زیرا که زیادتی شماره‌ی ماهها را خوش نمی‌داشتند و علت دیگر آنست که برایشان واجب و لازم‌است که روزی را که در آن زمزمه می کنند باید نام‌آنرا هم بیاورند پادشاهان ساسانی برای هرروزی یك‌نوع ریاحین وشکوفه و یك نوع شراب ترتیب داده بودند که به رسمی منظم در جای خود می گذاشتند و در همین ماه این‌ترتیب و تنظیم را مخالفت روا نمی‌داشتند .

سبب اینکه پنج روز زاید را به اواخر آبان ماه و میان آذرماه قرارمی‌دادند این بود که فارسیان چنین گمان می کردند مبداء سالهای ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هرمزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی و درمیان‌آسمان بوده و این‌وقت آغاز سال هفت هزارمین از سالهای عالم‌است واصحاب احکام از منجمین نیز اینطور گفته‌اند که سرطان طالع‌عالم‌است[1] و بیان این مطلب آن است که آفتاب در اول ادوار سند وهند در میان دو نهایت عمارت زمین بوده[2] و چون امر بدینقرار شد سرطان طالع عالم می‌شود ونزد ایشان برای دور و نشوء ابتدا می‌شود .

گفته‌اند که از ایـن سبب سرطان طالع عالـم شد که رأساً به ربع معمور

۱ـ قدما یعنی منجمان برای هر مولودی طالعی قائل بودند و این اشخاص کم‌کم دست درازی بخود عالم نموده‌اند و ذایچه آنرا گرفته‌اند و طالعش را سرطان دانسته‌اند .

۲ـ علمای هیئت برای آبادانی و عمران زمین دوحد قائل بودند که مبدأ آن خط استوا میباشد و تا حدودی از شمال و جنوب خط استوا آبادی و عمران قائل بودند و با آنچه از آبادی زمین امروز گفتگو می‌شود تفاوت فاحش دارد .

نزدیکتراست وشرف مشتری که دارای اعتدال مزاج است دراین‌است[1] و تاحرارت معتدله در رطوبت عمل نکند نشوء ممکن نمی‌شود .

برخی گفته‌اند از ایـن جهت سرطان را طالع عالم خواندند که به طلوع آن طلوع طبایـع چهارگانه تمام شد و به تمام آن نشوء تمام گشت و امثال این تشبیهات .

فارسیان گفته‌اند که چون زرتشت آمد و سالها را به ماههایی که از ایـن چهاریك‌ها درست شده بود کبیسه کرد زمان به نخستین حال خود گشت و زرتشت ایشان را امر کرد که پس از او نیز چنین کنند وآن ماه را که کبیسه می‌شود به‌نام دیگری جداگانه نخوانند و اسم ماهی را هم تکرار نکنند و فارسیان فرموده اورا نوبتها و دفعاتی پی‌درپی بکار بستند و هروقت که موقع کبیسه می‌شد از اشتباه این امر می‌ترسیدند پس پنج روز را نقل‌میدادند و در آخر شهری که نوبت کبیسه بدان رسیده می گذاشتند و ازبرای جلالت این امر وعموم منفعت آن برای خاص وعام و رعیت و پادشاه و حکمتی که در این کبیسه است واعمالی که باید در چنین ماهی کنند اگر وقت کبیسه مملکت مغشوش بـود از انجام آن صرف‌نظر می کردند و می گذاشتند که تا دوماه تمام شود و یکباره دو ماه را در دفعه دوم کبیسه می کردند و یا کبیسه را پیش می‌انداختند چنانکه در زمان یزدگردبن شاهپور چنین کردند و آن آخرین کبیسه‌ای بود که در دولت فارسیان انجام گرفت و متولی این کار یکی از وزراء بود که او را یزدگرد هزاری می گفتند و هزار دهکده‌ایست که از توابع اصطخرفارس محسوب است و این وزیرمنسوب بدانجا بود ودرآنوقت نوبت کبیسه به‌آبان ماه رسید بود و اندرگاه را به آخر آن ملحق کردند و چون امر کبیسه اهمال شد در همین آبان بماند .

---

۱ ـ منجمان برای هریك از کواکب شرف و هبوطی قائل بودند و میگفتند شرف مشتری در پانزدهمین درجه سرطان است و هریك از ستارگان را مزاجی خاص است و گفته‌اند مزاج مشتری و زهره گرم و به اعتدال نزدیك‌تراست واکنون دانسته شدکه معنای این جمله تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند چیست .

یادآوری شهور مجوس خوارزم وسغد و طرز کبیسه‌ی آنان پس از ماههای فارسیان شهور مجوس ماوراءالنهر را که اهل خوارزم و سغد باشند یادآوری می کنیم و ماههای این قوم نیز در عده و کمیت ایام مانند ماههای پارسیان بوده جز اینکه میان برخی‌از اوایل شهورخوارزمیان ومبادی شهورفارسیان جزیی خلافی است و بیان مطلب آن است که خوارزمیان ایام خمسه زایده را به به‌آخر سال خویش ملحق می کردند وابتدای سال را از روز ششم فروردین ماه که خرداد روز باشد می گرفتند پس در نتیجه اوایل شهور این دو گروه با هم اختلاف می‌یافت و پس از فروردین‌ماه باز رفع اختلاف می‌شد وکاملا با هم تطابق می‌یافتند و اسماء شهور اهل سغد بدین قرار است .

نوسرذل	جرجن‌ل	نیسن‌ل	بساك‌ل
اشنذ اخندال	مژیخندال	فغازل	ابانج‌ل
فوغ‌ل	مسافوغ‌ل	ژیمدال	خشوم‌ل

و برخی از ایشان در آخر نیسن وخشوم یك جیم می‌افزودند و می گفتند نیسنج وخوشومج ودر بساك وژیمدا نون نیز جیم‌زیاد می کردند ومی گفتند بساکنج و ژیمدنج وهرروز ماه را به‌نام خاصی می‌خواندند چنانکه رسم‌اهل‌فارس نیزچنین بوده و اسماء ایام سی‌روز ماه بدین‌قرار است .

خرمژدا ـ جهیزب ـارداخوشت ج ـ خسنشور ـ سبندارمـذ ـ رددو ـ مرددز ـ دست‌ح ـ اتس‌ط ـ انجن‌ی ـ خویریا ـ ماخ یب ـ تیش یج ـ غش ید ـ دست یه ـ مخش یو ـ سرش یز ـ رسن یح ـ فروذ یط ـ وخشغرك ـ رامن کا ـ واذ کب ـ دست کج ـ دین کد ـ ارذخ که ـ استاذکو ـ سمن کز ـ رام جید کح نشیند کط نغزل .

برخی‌ازایشان خویررا میرمی گویند ونامهای روزهای زاید برسیصد وشصت از این‌قرار است :

خاوث ست‌آ نخندن ب رخشن ج ونازن ذ اردم‌یس ة

ایشان در اختلاف نامهای این پنج روز بعینه مانند خود پارسیان می‌باشند و

نیز نامهای دیگر این پنج روز نزد ایشان چنین است .

ژیوردا	بیورد ب	سرددج	ماحردد	میرزده ه

نوعاً ایشان این پنج روز را بآخر خشوم زیاد می کردند و اما در کبس چهار یك‌ها با اهل فارس موافق بوده‌اند؛ و هم‌چنین در اهمال کبیسه با فارسیان موافقت می‌نمودند ومن بزودی علت اینکه چرا میان آغاز سال ایشان و سال پارسی تفاوت پیدا می‌شود بیان خواهم کرد .

اما اهل خوارزم اگرچه شاخه‌ای از باغستان فاسیان بردند ولی در آغاز سال (و وضع الحاق زوائد) به اهل سغد مقتدی بوده‌اند و نامهای شهور ایشان بدین قرار است .

روچنافوناو سارجی ل ـ اردوشت فوسیرح انکام ل ـ هروداذفو یحیری ل جیری قارازاك ل ـ همداد ل ـ اخشر یوری ل ـ اومری ل ـ یاناخن فاخسرثان راچیك ل ـ اروفوفیمعکابحرفین ل ـ وثرخونافکانج انکام ل ـ اشمن‌فویردانکام ل اسبندار مجی‌فوخشوم ل

برخی از ایشان این نامها را اختصار می کنند و چنین می گویند .

ناوسارچی	اردوست	هروداذ	جیری
همداذ	اخشریوری	اومری	یاناخن
ارو	ریمژد	ارشمن	اسبندارمجی

و ایام سی‌روزه ماه نزد ایشان چنین است .

ریمژدا[1]	همداذ ز	جیزی یج	روجن یط[4]	ارجوخی که
ازمین ب	دزوح[2]	غوشت ید	اریغن ك	اشتاذ كو
اردوشت ج	اروط	دذو یه[3]	رام كا	اسمان كز
اخشریوی د	یاناخن ی	فیغ یو	واذ كب	راث كح
اسبندارمجی ه	اخیر یا	اسروف یز	دذو كج[5]	مرسبند كط
هروداذ و	ماه یب	رشن یح	دینی كد	اونرغ ل[6]

ب ن ۱ـ دثمرد ۲ـ درو ۳ـ ذدو ۴ـ روحن ۵ـ ندو ۶ـ اونزع

اهل خوارزم روزهای زائد (پنجه از دیده شده) را که به‌آخر اسبندار مجی پیوسته است هریك را بتوالی وبترتیب به نامهای نخستین روزهای ماه می‌نامیدند تا آنکه در نتیجه روز پنجمین اسبندار مجی نامیده میشد و چون این پنج روز به‌آخرمی‌رسید در سال‌آینده نیز از ریمژد آغاز میکردند و خوارزمیان برای این پنج زاید نام خاص استعمال نمی‌نمودند و اکنون هم کسی این نامها را نمی‌داند و من براین گمانم که ایشان نیز مانند پارسیان و سغدیان دراین‌نامها اختلاف داشتند و علت اینکه ما از این اخبار بی‌خبر مانده‌ایم این است که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان وهربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید وآنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه‌ی آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند و تنها اعتماد ایشان درنیازمندیهای تاریخ به‌نیروی حافظه است وچون زمان طولانی شد مورد اختلاف خوددا فراموش کردند وآنچه راکه همگی برآن‌بودند درخاطرها بماند .

اما روزهای سه‌گانه که در این ایام اتفاق افتاده ایرانیان هرروزی را بروز پس‌ازآن نسبت میدهند و باآن ترکیب می کنند و می گویند دی بآذر و دی بمهر و دی بدین ولی اهل خوارزم وسغد برخی نیز چنین می کنند وبرخی درلغت خود لفظ اول و دوم و سوم را بهریك از این سه می‌افزایند .

فارسیان در آغاز سلطنت خود هفته نداشتند زیرا اولین اشخاصی که هفته را استعمال کردند اهل مغرب بودند خصوص اهل شام و حوالی آن که چون انبیاء در این ناحیه ظهور نمودند از هفته اولین که آغاز جهان در آن بود مردم را اخبار کردند چنانکه تورات ناطق‌است سپس‌از اهل شام در دیگر امم انتشار یافت وعرب عاربه به واسطه قرب جوار و تعرب اسمعیل‌بن ابراهیم در این‌کار از شامیان پیروی کردند .

تاکنون اطلاع نیافته‌ام که هیچ ملتی از ایرانیان و هندیان و خوارزمیان جزمصریان قدیم پیروی کرده باشد چه همانطور که گفتم ماه را به نامهای روزهای

سی گانه‌اش بکار می‌بستند تا اغسطس بن یوجس به آنان سلطنت کرد و خواست مصریان‌را به کبیسه کردن سالیان وادارد تابامردم‌روم واسکندریه همیشه هم‌آهنگ گردند وچون دید که به تمام کبیسه‌ی بزرگ پنج سال مانده منتظرشد تا این‌مدت ازشاهی او بگذرد سپس آنانرا واداشت که در هرچهار سال مانند رومیان یك روز کبیسه بگیرند و از آن وقت مصریان نامهای روزهارا بر آنچه گفته‌اند کنار نهادند زیرا آنانکه این شهور را بکار می‌بندند برای روز کبیسه بنامی که بر آن نهند نیاز پیدا کردند . نامهای شهور قبطیان که مصریان قدیمند چنین است.

توت ل	باوبی ل	اثور ل	شواق ل
طوقا ل	ماکیر ل	فامینوث ل	برموثی ل
باخون ل	پاونی ل	افیفی ل	ابیقا ل

این‌بود نامهای قدیمی این‌ماهها اما نامهایی که پاره‌ای از رؤسای زمان‌پس‌از کبس بکار بستند چنین است .

توت	بابه	هتور	کیهك	طوبه	امشیر
برمهارت	برموده	شبنس	بونه	ابیب	مسری

و برخی کیهك را کیاك می‌خوانند و برمهات را برمهوط و بشنس را بشانس و مسری را ماسوری و آنچه ما ذکر کردیم مورد اتفاق همگان بود ولی در برخی از کتب این نامها مخالف آنچه ما گفتیم دیده میشود .

و پنج روز زائد را ابوغمنا[1] می گویند وترجمه‌ی این لفظ ماه کوچك است و به‌آخر مسری ملحق میشود و یك روز برای کبس می‌افزایند و ابوغمنا شش روز میشود و سال کبیسه را نقط گویند و تفسیر این کلمه علامت و نشان است .

ابوالعباس آملی در کتاب دلایل قبله چنین گفته که مغاربه ماههایـی را استعمال می کنند که اوایل آن با اوایل شهور قبط موافق است وآن ماهها را چنین

۱ـ Epapgomène

می‌نامند.

مایه ل	یونیه ل	یولیه ل	اغست ل
ستنبر ل	اکتوبر ل	نونبر ل	دخیمبر ل
ینیر ل	فیریر ل	مرسه ل	ابریل

سپس پنج روزهایی است که در آخر سال ملحق می‌شود.

ماههای رومی و طرز کبیسه‌ی آن اما ماههای رومیان همواره دوازده ماه است و نامهای آن بدین قرار است.

ینواریوس لا	فبراریوس کح	مرطییوس لا	افلیریوس لا
مایبوس لاس	یونیوس لا	یولیوس لا	اغسطس لا
سبطمبریوس	طمبریوس لا	نوامبریوس لا	دمبریوس لا

پس رویهمرفته ایام سالهای ایشان سیصد و شصت و پنج روز می‌باشد و چون در هرچهار سال چهار ربع روز میشود یك روز تام به‌فبراریوس می‌افزودند پس‌این ماه در هرچهار سال ۲۹ روز می‌شد.

چیزیکه رومیان را براین وادار کرد که سالها را کبیسه کنند این است که یولیوس که ملقب بدقطیطیر بود و او کسی است که در زمانهای گذشته و پیش از موسی(ع) برایشان سلطنت داشت و برای رومیان شهور را او چنین قسمت کرد و این نامها را برآن گذاشت امر فرمود که در ۱۴۶۱ سال از چهار یك‌های سال یك سال تام تشکیل دهند و رومیان امر اورا اطاعت کردند و این سال را کبیسه کبری گفتند و آن کبیسه را که در هرچهار سال میباشد کبیسه صغری نامیدند.

و این کبیسه صغری را پس‌ازاینکه مدتهایی از زمان مرگ آن پادشاه گذشت شروع کردند و مدار امر ایشان برهفته است چنانچه گفتیم.

عقیده‌ی حساب کتاب مأخذالمواقیت درطرز کبیسه‌ی رومیان صاحب کتاب مأخذالمواقیت براین گمان شده که آن دسته‌ای از رومیان و غیره که چهاریك‌ها را کبیسه می کردند هنگامی که آفتاب در برج حمل داخل می‌شد این

مدت را دراول تاریخ خود که اول افلیریوس باشد که مطابق با نیسان سریانیان است می گذاشتند و دور نیست که در این حکایت راست گفته باشد زیرا ارصاد به نقصان کمیت کسری که دنبال سال خورشیدی است از ربع تام ناطق است وما خود یافتیم که دخول آفتاب به برج حمل به اول نیسان مقدم شده بود پس بنابراین این کار را که از اهل روم نقل کرد ممکن است بلکه نزدیك به واجب .

پس از این حکایت باز از رومیان نقل می کند که چون دیدند آغاز سال ایشان از نخستین جایگاه خود منحرف شد ناچار به سالیان هند متمایل شدند و زیادهٔی میان دو سال را در سال خود کبس کردند پس در نتیجه دخول آفتاب به‌اول برج حمل با اول نیسان مطابق شد و صاحب کتاب نامبرده می گوید اگر ما هم اینطور کنیم نیسان بحال سابق خود برمی گردد و برای این مقصود مثالی زده که نتوانسته است تمام بکند و این مثال مارا بجهالت ونادانی او دلات می کند چنانکه این حکایت را که از مردم روم نقل کرد دلالت داشت که برای غیر از ایشان تعصب خرج می‌دهد و با خود ایشان تمایلی ندارد و آن مثل این است که تفاوت میان سال روم و سال شمسی را بنابر مذاهب هند تجنیس کرده و این تفاوت ۷۲۹ ثانیه شده و روز را ازجنس ثوانی نموده و براین تفاوت تقسیم کرده و خارج‌قسمت ۱۱۸ شده که سالیان باشد وشش‌ماه و شش روز و دوسوم روز و این‌مقدار مدتی‌است که تاریخ استحقاق دارد که بجهت این تفاوت یك روز تمام کبس شود .

پس از این مثال می گوید اگر ما گذشته از تاریخ روم را که ۱۲۲۵ سال در زمان او بوده کبیسه کنیم دخول شمس در اول برج حمل با اول نیسان مصادف می‌شود و بعد از این سخن بکلی مثال را ترك کرده و سالها را کبیسه نکرده واگر می کرد نیتجه‌قضایای پیشین به‌نقیض گفته او می‌رسید و اول نیسان از دخول‌شمس به اول برج ثور نزدیك می‌شد زیرا تاریخی را که او مثل زده ده روز و دوسوم روز استحقاق کبس دارد و چون سالیان روم ناقص‌تر است اول نیسان به اول دخول آفتاب دربرج حمل پیشی خواهد گرفت و حصه کبس براول نیسان زیادترخواهد

شد و به روز دهم نیسان می‌رسید .

ترجیح ریاضیات یونانی بر ریاضیات هندی

کاش می‌دانستم که این مرد هواخواه هند کدامیك از دو اعتدال را در روش از رومیان این موقع خواسته زیرا اعتدال ربیعی به روش آنان شش یا هفت روز پیش از آغاز نیسان بوده .

نیز کاش دانستم که در چه وقت این کار را که نویسنده مأخذالمواقیت از رومیان نقل نموده می کرده‌اند و رومیان پس از غور و مهارت درعلوم علوم تعلیمی وریاضیات وعلم هیئت وچنگ زدن ببراهین دورتر ازاین بودند که به گفته اشخاصی ملتجی شوند که اصول خود را چون راه بر آنها مسدود شد و برهان کسی از آنها خواست به وحي و الهام نسبت می‌دهند بگذر از این که رومیان در علوم فلسفه و الهیات وطبیعیات و صناعیات دارای پایه‌ای بلند هستند ولیکن کل یعمل علی‌شاکلته وکل حزب بمالدیهم فرحون .

گویا نویسنده‌ی مذکور کتاب مجسطی را ندیده بود و میان آن وبالاترین کتاب هند که به زیج سند وهند معروف است نسنجیده بود وفرق میان این‌دو کتاب برهر کس که کمی عقل و خرد داشته باشد پوشیده نخواهد ماند .

انتقاد ازحمزة‌بن حسن‌اصفهانی

حمزة بن حسن اصفهانی در رساله‌ای که در نوروز نوشته وبرای ایرانیها تعصب خرج‌داده به همین خطا برخورده و گفته است سال خورشیدی ایرانیها ۳۶۵ روز و یك ساعت و جزئی از چهارصد جزء ساعت است و رومیان آنکه را که از شش ساعت زیادتر است در کبس اهمال نمودند و اینطور بر گفته‌ی خود استدلال نموده که محمد بن موسی بن شاکر منجم در کتابی که در سال خورشیدی نوشته این سخن را بطور مشروح بیان کرده و براهین بر این عقیده اقامه نموده و اشتباه آن دسته از قدما را که برخلاف این قول بودند آشکار ساخته ولی ما آنچه را که از ارصاد محمدبن موسی و برادر او احمد تفحص نمودیم ارصاد ایشان به‌نقصان اینکسور ازشش‌ساعت

ناطق بود .

اما کتابی را که حمزة بن حسن بدان اشاره نموده به ثابت بن قره که از تربیت شده‌گان بنی موسی است که علوم را برای ایشان تهذیب نموده منسوب‌است و خلاصه‌ی آن کتاب و مقصود آن این است که ثابت می‌خواهد اختلاف سالیان خورشید را با تفاوت آن بفرض حرکت اوج معلوم نماید با این فرض باز ثابت به ادواری متساوی و حرکاتی که با ازمنه‌ی آن متکافی باشد نیازمند شده تا بتواند وسط مسیر آفتاب را استخراج نماید و جز ادواری که در فلك خارج مرکزاست[۱] و از نقطه‌ی مفروضه آن گرفته شده نتوانسته بدست آورد و این دور مطلوب کسور آن چنانکه حمزة بن حسن حکایت نموده ازشش ساعت زیادتر می‌شود ولی نکته‌ای که باید دانسته شود این است که ثابت اینرا سال خورشیدی نام نمی‌گذارد زیرا چنانکه در پیش گفتیم سال خورشیدی آن است که احوال طبیعی که کون و فساد را تهیه می کند بحالت خود بر گردد[۲].

ماههای عبرانیان عبرانیان و جمیع اشخاصی که از یهود بموسی منسوبند ماههای ایشان دوازده ماه‌است. و نامهای آن بدین‌قرار است :

۱ــ چون اوج آفتاب دارای حرکتی خیلی بطی است به‌طوری‌که در هرشصت وشش سال شمسی‌خورشید یك‌درجه قطع می‌کند و تقریباً درهردو هزارسال یك برج طی می کند و در تاریخ ششصد و پنجاه وهشت یزدگردی اوج آفتاب در بیست هشت درجه جوزا بوده هرچند نتیجه‌ی ارصاد با هم مختلف است ثابت بن قره با آنکه در فلك ممثل مسیر سالیانه خورشید را حساب نموده و فلك خارج مرکز را حساب نکرده از حرکت بطئی اوج نیز صرف‌نظر کرده و سبب اینکه این سال را خورشیدی نام نمی‌گذاریم این است که سال خورشیدی این بود که فصول چهارگانه را خورشید طی‌کرده باشد و در اینجا چنین نیست و برای تعریف سال به آغاز فصل دوم رجوع کنید و برای دو فلك آفتاب به دایره‌ای که درگاه شماری یهود است مراجعه‌کنید درقسمتی که ازمبداء تقوفات گفتگو می کند ودرآنجا تعدیل آفتاب را نیز خواهید دید .

۲ــ آفتاب را دوفلك است فلك ممثل وخارج مرکز و درفصلی‌که در ادوار وتقوفات یهود گفتگو می‌کند این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم .

تشری ل ـ مرحشوان کط ـ کسلیول ـ طیبث کط ـ شفط ل ـ آذر کط ـ نیسن ل ـ ایر کط ـ سیون ل ـ تمز کط ـ اوب ل ـ ایلل کط .

و رویهمرفته شماره روزهای ایشان(۳۵٤) روزاست که مقدار سال قمری‌است و اگر یهود ماههای قمری را چنانکه هست استعمال می کردند ایام سالشان و عدد ماههای ایشان یك چیز بـود ؛ ولی چون بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمدندو بتیه رسیدند و از رقیت و چنگال نکال مصریان رستند و به‌آنچه خدا در سفرثانی تورات از قوانین ونوامیس می گوید مأمور شدند که فرمانبری کنند و این واقعه در شب ۱۵ نیسن بود که قمر در حال بدر بود و شعاع خود را به کوه و دشت گسترده و زمان هم فصل بهار بود پس بنی‌اسرائیل مأمور شدند که این روز را چنانکه درسفر ثانی تورات می گوید حفظ کنند .

مقصود از ماه اول ، تشری نیست بلکه نیسن است زیـرا خداوند موسی و هارون را در همین سفر امر می کنند که باید شهر فصح رأس شهور ایشان و اول سال بـاشد پس موسی به امت خود گفت : روزی را که در آن روز از بندگی رستید یاد آورید و در ایـن روز از ماهی که درخت در آن سبز می‌شود خمیر مخورید .

یهود برای آنکه گفتار موسی را بکار بندند ناچارشدند که هم سال شمسی‌را استعمال کنند که تا چهار دهم نیسان دراول بهار باشد که درختان برگ داده وپراز شکوفه باشد و هم ماه قمری را بکار بندند که در شب فصح قمر به حال بدر باشد و در برج نیسن و این کار ایشان را براین وادار کرد که روزهایی را که از وقت مطلوب درشهور پیش‌افتاده‌اند همینکه به‌مقدار این رسید که یك ماه شود به‌ماههای خود یك ماه تام ملحق کنند و این قبیل ماه را آذار اول نامیدند . وآذار اصلی را آذار ثانی گفتند بپاس خاطر اینکه همنام یکدیگرند و یکی پس از دیگری واقع شده و سالی را که در آن کبیسه است عبور نامیدند و اشتقاق این لفظ از معبارث می‌باشد که به زبان عبرانی زن آبستن را گویند . زیرا همانطور که زن آبستن

طفلی را حامل است که جزو خود او نیست و درحقیقت جزئی زاید است همینطور هم سال کبیسه یکماه از سالهای دیگر بیشتر داراست و جزء خود آن نیست .

برخی از یهود گمان کرده‌اند که آذار اول آذار اصلی است که در سالهای بسیط گفته می‌شود و آذار ثانی شهر کبیسه است که باید در آخر سال باشد زیرا چنانکه در تورات است بنی‌اسرائیل مکلف گشته‌اند که نیسن ماه اول ایشان باشد ولی این گمانی است که بسیار دور از حقیقت است و دلیل براینکه آذار ثانی آذار اصلی است نه آذار اول این است که پیوسته بیك حال است و مقدار و عدد ایام آن و ثبات اعیاد و صیام در آن تغییر نمی کند بدون آنکه در آذار اول که درسال کبیسه است از این امور چنین باشد .

دیگر آنکه شرط شده در آذار ثانی پیوسته آفتاب در برج حوت باشد اما آذار اول درعبور است و مشروط براین است که آفتاب در آن در برج دلو باشد .

ادوار یهود

دیگر آنکه یهود پس از این کار نیازمند گشتند که برای سالهای عبور ترتیبی باشد بدین سبب به ادواری که ازماههای قمری در سالهای شمسی درست می‌شود عطف توجه نمودند و این ادوار را پنج نوع یافتند .

اول ــ دور هشت‌تایی که دارای ۹۹ ماه است وسه ماه کبیسه دارد.

دوم ــ دور نوزده‌تایی که دارای دویست وسی وپنج ماه است وهفت ماه کبیسه دارد و این را دور اصغر گویند .

سوم ــ دور هفتاد و شش‌تایی است که ماههای آن نهصد و چهل ماه است و کبیسه‌های آن بیست و هشت ماه است .

چهارم ــ دور نود وپنج‌تایی که آنرا دور اوسط گویند و ماههای آن هزار و صد و هفتاد و شش ماه است و کبایس آن سی و پنج ماه است .

پنجم ــ دور پانصد و سی دوتایی کــه آنرا دور اکبر گویند و ماههای آن شش هزار و پانصد و هشتاد ماه است که صد و نود و شش ماه کبیسه دارد .

یهود از این ادوار پنج گانه خواستند یکی را انتخاب کنند که حفظ آن آسانتر باشد و جز دور هشت‌تایی و نوزده‌تایی دارای این وصف نبود.

ولی باز هم دیدند که دور نوزده‌تایی از دور هشت‌تایی با سالهای شمسی موافق‌تر است زیرا روزهای این‌دور نزد یهود (۶۹۳۹) روزاست باضافه ۱۶ ساعت و ۵۹۵ جزء ساعت واین اجزاء را بعبری حلق می گویند وهرساعتی ۱۸۰ حلق است بدین سبب است که اگر بما دقایق ساعات را که در هرساعت شصت می‌باشد بدهند و بخواهیم آن را به حلق تحویل کنیم باید آن را ضرب در ۱۸ کنیم که تا حلق بدست آید. و اگر عکس این قضیه را بخواهیم حلق را در دویست ضرب می کنیم وحاصل ضرب آن ثالثه‌های ساعت خواهد شد و آنرا بهرچه قابل رفع است رفع می کنیم وقتی این دو را تبدیل به حلق کنیم این عدد بدست می‌آید ۱۷۹۸۸۷۶۷۵۵ وسال شمسی نزد یهود سیصد وشصت و پنج‌روز و ۵ ساعت $\frac{۳۷۹۱}{۴۱۰۴}$ ساعت است که تقریباً ۹۹۰ حلق می‌شود و چون سال شمسی را بخواهیم تبدیل به حلق کنیم ۹۴۶۷۱۹۰ حلق بدست می‌آید که چون حلق دورنوزده‌تایی را بر آن تقسیم کنیم خارج‌قسمت ما نوزده سال‌شمسی به‌اضافه‌ی ۱۴۵ حلق‌است که تقریباً $\frac{۱}{۲}$ ساعت می‌شود ومقداری کم و اگر مقصود ما بدست‌آوردن حلق دور هشت‌تایی باشد چون مقدار آن دو هزار و نهصد و بیست و سه روز و دوازده ساعت و هفتصد و چهل و هفت حلق است مجموع آن۷۵۵۷۷۷۸۶۷ حلق‌می گردد که چون آنرا برحلق‌سال‌خورشیدی تقسیم کنیم هشت سال شمسی‌بدست می آید و یك‌روز وسیزده ساعت وسیصد وهشتاد وهفت حلق باقی می‌ماند ویك پنجم ویك ششم ساعت بتقریب حاصل می‌شود.

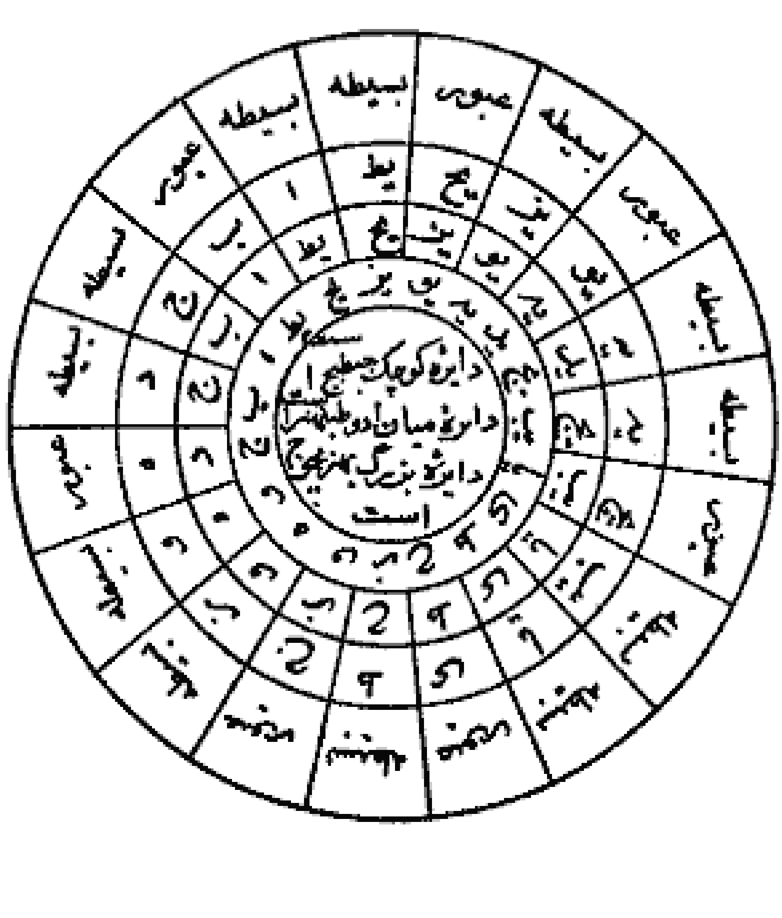
پس‌دور نوزده‌تایی به‌صحت وصواب نزدیکتر بود واولویت داشت که آنرا بکاربندند[۱]

۱ـ در دور نوزده‌تایی پس از تقسیم حلق‌های سال خورشیدی، بر حلق‌های دور نوزده‌تایی درست ۱۹سال تمام بدست می‌آید باضافه $\frac{۱}{۲}$ ساعت وکسری کوچك ولی‌اگرحلق‌های سال خورشیدی را برحلق‌های دور هشت‌تایی قسمت‌کنیم خارج‌قسمت غیراز ۸ سال‌تمام یك‌روز وسیزده ساعت و $\frac{۱}{۵}$ ساعت بتقریب زیادتر دارد که با زیادی دور نوزده‌تایی قابل سنجش نیست بنابراین دور نوزده‌تایی اولی و اقرب به درستی است.

و دیگرادوار ازتضاعیف آن مرکب بود از این رهگذر این دور را برگزیدند .

با آنکه یهود متفق‌اند که عبور در محزور قرار دارد ولی در این اختلاف کرده‌اند که اول محازیر چه وقت‌است وهمین امر درترتیب عبور درمحزور تولید اختلاف کرده وبیان مطلب آن‌است که برخی‌ازیهود تاریخ منکسره‌ی آدم ابوالبشر را گرفته و آنرا بر ۱۹ قسمت کرده در نتیجه محازیر تامه بدست آورده و عبور را درباقیمانده این‌تقسیم بحساب (بهزیجوح) قرار داده یعنی سالهای دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و برخی از یهود سالهای همین تاریخ را گرفته و یکسال از آن کاسته و ترتیب عبور را در باقیمانده ناقص به حساب (ادوطبهز) قرار داده یعنی سال اول و چهارم و ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و هفدهم و این دو قسم دور که گفته شد منسوب به اهل شام است .

برخی دیگر از یهود دو سال از تاریخ آدم کم کرده و ترتیب عبور را در آن موافق حساب(جبطبج) قرار داده‌اند یعنی‌سال سوم ودوم واین ترتیب دریهود بیشتر معمول‌است وآنرا باهل بابل نسبت می‌دهد و بازگشت هرسه طریق بیك چیز است و اختلافی در آن نیست چنانکه صورت آن در این دایره است .



دایره اول برای شناسایی کیفیت سال است که آیا سال بسیط است یا عبور .
دایره دوم برای ترتیب بهزیجوح است در محزور .
دایره سوم برای ترتیب ادوطبهز است .
دایره چهارم که در داخل همه جای دارد برای ترتیب جبطبج است .

این ادواری که تاکنون گفتیم منسوب بماه بود اگرچه ماه تنها نباشد اما دور شمس بر بیست وهشت وضع شده است و برای شناسایی اوایل سالیان خورشیدی است که در چه روز هفته واقع می‌شود .

اقسام سالهای یهود

بیان مطلب آن است که اگر سال خورشیدی ۳۶۵ روز بوده و ربع روز همراه نداشت در هر هفت سال اوایل آن به روزهای هفته برمیگشت ولی برای اینکه در هرچهار سال کبیسه می‌شود اوایل سال در هر بیست وهشت سال به روزهای هفته برمی گردد که حاصل ضرب هفت در چهار است همچنین دیگر ادوار جز محروز اکبر هیچکدام به حالت اولیه خود وقتی تمام‌شدند برنمی گردد و فقط دور محروز اکبر است که از تضعیف دور تسعه عشر به دور شمس متولد است .

گوییم : اگر سالهای یهود فقط باین دو کیفیت یعنی بسیط و عبور متکیف بود شناسایی اوایل آن خیلی آسان بـود و وقتی که ترتیب عبور را در محروز می‌دانستیم شناخته می‌شد که آیا سال بسیط است یا عبور ولی‌سالهای یهود تنهادارای این دو کیفیت نیست بلکه دارای سه کیفیت است .

بیان مطلب آن است که یهود با خود قرار گذاشتند که نباید اول سال روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد چه ، این سه روز متعلق به‌آفتاب و دو کوکب‌آن است ولی گفتند عید فصح که مثل اول نیسن است نباید در مثل این ایام منسوب به کواکب سفلی که دو شنبه و چهارشنبه و جمعه باشد و علل آنرا برحسب توانایـی خود درآتیه شرح خواهیم داد پس این‌کار یهود را مجبور کرد که سر سال و فصح را اگر در ایام مذکوره شد یا مقدم بدارند و یا مؤخر .

پس یهود دارای سه نوع سال شدند نوع اول را حسارین گوید که به معنای ناقص است و این سالی است که مرحشون و کسلیو باید هریك (۲۹) روز باشد .

نوع دوم را کسدران گویند و تفسیر این کلمه معتدل است و آن سالی است که مرحشون (۲۹) روز باید باشد و کسلیو سی روز . نوع سوم را شلامیم گویند به معنای تام و آن سالی است که مرحشون و کسلیو سی روز باشد و هریك از این انواع سه گانه هم یا بسیط است یا عبور .

پس یهود دارای شش نوع سال شدند چنانکه در ایـن صورت شاخه‌بندی کرده‌ام :

سال					
یا بسیط است و مشتمل بر دوازده ماه است و آن			یا عبور است مشتمل بر سیزده ماه است و آن		
ناقصه	معتدله	تامه	ناقصه	معتدله	تامه
شنج روز	شند روز	شنه روز	شفج روز	شفد روز	شفه روز
مرحشون کط / کسلیو کط	مرحشون کط / کسلیو ل	مرحشون ل / کسلیو ل	مرحشون کط / کسلیو کط	مرحشون کط / کسلیو ل	مرحشون ل / کسلیو ل

و یهود را در استخراج این امر حسابهـا و جداولی بسیار است که در آتیه نخواهیم از بیان آن کوتاهی کرد. سپس یهود درعمل سالها و استخراج و طریقه‌ی بکاربستن این سالیان به چند فرقه‌ی بزرگ افتراق جستند .

فرقه اول ربانیه‌اند کـه از روی حساب مسیر وسطی نیرین سال را بدست آوردند خواه هلال دیده و خواه دیده نشود زیرا مقصود ایشان فقط آن است که از موقع اجتماع مدتی مفروض بگذرد: زیرا چنانکه گفته‌اند وقتی که یهود به

بیت‌المقدس بر گشتند . برسر کوهی دیده‌بانانی چند برای جستجوی هلال قرار دادند و گفتند هروقت که شما هلال را دیدید آتش بیفروزید تا دودی مرتفع شود و بدینطریق آگاه شویم که هلال رؤیت شده و برای عداوتی که میان یهود و سامره بود سامره رفتند و یك روز زودتر آتش افروختند و چندین ماه دیگر هم که دراول هرماه ابر بود این کاررا تکرار کردند تا آنکه دربیت‌المقدس این حیله را فهمیدند و هلال را بامداد روز چهارم و سوم ماه درحال ارتفاع از افق ازسوی مشرق دیدند و دانستند که سامره ایشان را فریب داده‌اند ، پس یهود نزد علمای ریاضی آن عصر رفتند تا به کمك ایشان حسابی را که باید درست کند از کید دشمنان فارغ باشد و برای اینکه رؤیت هلال به حساب جایز است کرده کار نوح را دلیل آوردند که ششماه که آسمان گرفته بود و هلالی دیده نمی‌شد او از روی حساب اوایل ماه را بدست می‌آورد .

پس ریاضی‌دانها برای ایشان ادواری ساخته و طریق استخراج اجتماعات و رؤیت هلال را بدیشان بیاموختند ومیان اجتماع و رؤیت هلال بیست وچهار ساعت است که اگر اجتماع تعدیل شده باشد نه اوسط ، ماه در این ساعات قریب سیزده درجه سیر می کند و از آفتاب قریب دوازده درجه دور است و این حکایت چنانکه گفته‌شده دویست سال پس‌ازاسکندر بود و پیش‌ازاین‌واقعه به‌تقوفات که ارباع سال است و حساب آن خواهدآمد نظر می کردند و اگر اجتماع تقوفه باندازه سی‌روز مقدم می‌شد سال را بدین شهر کبیسه می کردند گویا ایشان اجتماع تمزرا را می‌دیدند که برتقوفه تمز که انقلاب صیفی باشد به اندازه سی روز مقدم است و سال را به تمز کبیسه می کردند تا آنکه درآن سال دو تمز یافت شود و در سایرتقوفات نیز امر از این قرار بود .

طایفه‌ی دیگر از ربانیه حکایت آتش افروختن و دود افراشتن را انکار کرده‌اند و به زعم ایشان سبب استخراج این حساب آن است که علما و کهنه‌ی بنی‌اسرائیل چون دانستند که آخر کار ایشان به پراکندگی منجر خواهد شد

ترسیدند که اگر یهود به رؤیت اعتماد کنند اختلافی میان ایشان روی دهد پس برای رفع اختلاف ونزاع از میان یهود این حسابهارا ساخته و بدست ایشان دادند واین حسابهارا الیعاذربن فروح ساخت و یهود را امر کرد که دست‌از آن بر ندارند و توصیه کرد که در هرجا که باشید باین حسابها عمل کنید تا اختلاف میان شما نباشد .

اختلاف علمای یهود در اوایل شهور که آیا باید با رؤیت هلال باشد یا حساب

فرقه ثانیه فرقه میلادیه‌اند که مبادی شهور را از وقت اجتماع می‌دانند و آنان را قراء و اشمیعیه گویند برای آنکه نصوص را بکار می‌بندند و از نظر و قیاس دوری می‌جویند هرچند که این هم برای ایشان ممکن نمی‌شود .

فرقه‌ی دیگر را عنانیه گویند و ایشان منسوب به عنان رأس‌الجالوث هستند و او در صد و چند سال پیش بود و رأس‌الجالوت باید از آل داود باشد و جز او کسی صلاحیت این‌منصب را ندارد و عوام یهود می گویند برای این کار جزشخصی که اطراف انگشتان او در موقع راست ایستادن بـه زانویش برسد کسی دیگر صلاحیت ندارد چنانکه عوام مردم از امیرالمؤمنین علی‌ابن ابی‌طالب ع و برخی از اولاد او که صلاحیت برای سیاست امت داشته‌اند همینطور حکایت می کنند .

واین‌عنان پسردانیال بن شاول بن‌عنان بن‌داود بن حسدای بن قفنای بن بوستنای هو نماربن نوشرابن ربحنا بن‌شبطیا بن‌حنا بن ناثام‌بن ابامار بن ربانا عقیبا بن‌شبنیا بن زکای‌بن‌حزقیا بن‌شمعیا بن‌شبطیا بن یحنان بن‌رسوسیان بن‌عنان‌بن ایشعیا بن زکریا بن برخیا بن عقوب بن حننیا بن ببودیا بن ماعسیا بن فدایا بن زربابیل بن شلتیال بن یوحینا بن یهویاقیم بن یهواحاز بن یوشیا بن اخریا بن یهودام بن یهوشافاط بن اسا بن ابیا بن رحبعام است به سلیمان‌بن داود .

این شخص با جماعتی از ربانیین در بیشتر از فروع مخالفت کرد و شهور را مانند مسلمانان با رؤیت هلال دانست و به این هم اهمیت نمی‌داد که درچه روزی

از هفته باشد و حساب ربانیه را کنار گذاشت و شهور را این‌طور کبیسه می کرد که در نواحی عراق و شام از اول نیسن تا چهارم آن به زراعت جو نگاه می کرد و اگر می‌دید که نوبر جو برای درو صلاحیت دارد سال را بسیط می‌دانست و اگر می‌دید که جو برای نوبرهم بدست‌نیامده سال را کبیسه می کرد وچون یهود می‌خواستند که از پیش باین امر آگاه باشند شخصی که به رأی او استناد می‌شد هفت روز که از شفط مانده بود به صحرا بیرون می‌رفت و در شام و بلاد همسایه‌آن که در آب و هوا مانندآن‌است به کشت جو نظرمی کرد و اگر می‌دید که جو خوشه بسته پنجاه روز می‌شمرد وفصح می گرفت و اگرمی‌دید که هنوز جو خوشه نبسته بکماه کبیسه می کرد .

برخی از یهود ماه کبیسه را در دنبال شفط قرار می‌دادند و در نتیجه دوشفط بدست می‌آید و برخی دیگر کبیسه را به ماه آذار می‌انداختند و در نتیجه دوآذر بدنبال یکدیگر قرار می گرفت و عنانیه بیشتر شفط را برمی گزیدند چنانکه ربانیه آنرا انتخاب می کردند و بجز آذار با ماه دیگر سروکاری نداشتند .

این کار که از پیش باعث شناختن فصح می‌شود به‌اختلاف هواها ومزاج بقاع اختلاف می‌یابد پس باید که برای هرمکان خاص جداگانه قانونی فراهم کنند و به‌آنچه که برای شناسایی در یك بقعه بکار می‌رود اعتماد نکنند چه ، این کار را فایده‌ای نیست .

آغاز سال مسیحیان شرق

اما نصارای شام و عراق وخراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را با هم ممزوج کرده‌اند ، بدینطریق که ماههای روم را بکاربسته‌اند وآغاز سال خودرا از اول شهر طمبریوس رومی دانسته‌اند تا اینکه به سرسال یهود که تشری است نزدیك باشد، زیرا پیوسته تشری یهود کمی برآن مقدم خواهد بود ولی شهور خود را به ماههای سریانی نهاده‌اند که در بعضی از این اسامی با یهود موافق‌اند و در برخی مخالف ، و این شهود را به اسماء سریانیان نسبت داده‌اند و سریانیان همان نبطی‌ها هستند که اهل

سواد عراق باشند و سواد عراق را سورستان گویند .

من ندانستم که چرا این شهور را به نامهای سریانی نسبت داده‌اند با آنکه مردم عراق در اسلام شهور عرب را بکار می‌بستند و در جاهلیت شهور ایرانیان را و برخی گفته‌اند که سورستان شام است[1] و اگر این گفته صحیح و راست باشد مردم آنجا پیش از اسلام مسیحی بودند که میان رأی یهود و رأی روم میانجی شده‌اند، و نامهای شهور ایشان از این قرار است .

تشرین قدیم لا	تشرین حرای لا	کانون قدیم لا	کانون حرای ل
شباط کح	آذار لا	نیسان لا	ایر لا
حزیران لا	تموز لا	آب لا	ایلول ل

شباط را در هرچهار سال یك روز کبیسه می کردند پس در نتیجه بیست و نه روز می‌شد و آنوقت با رومیان درسال موافقت می کردند و این ماهها خیلی مشهور است بطوری که مسلمانان اعمال و امور خود را به آنها تقیید می کنند و ماه قدیم را که ماه اول باشد و حرای را که ماه آخر باشد تعریب کردند و در آیر الفی افزودند وایار شد زیرا تخفیف یاء این کلمه بدون الف در لغت عرب بسیار زشت و ناپسنداست .

ماههای سال قمری

اما تازیان ماههای ایشان دوازده ماه است بدین ترتیب:

محرم	ربیع‌الاول	جمادی‌الاول	رجب	رمضان	ذوالقعده
صفر	ربیع‌الاخر	جمادی‌الاخر	شعبان	شوال	ذی‌الحجه

و در علل اسامی این ماهها سخنها گفته شده مثل اینکه گفته‌اند سبب اینکه محرم را محرم نامیده‌اند آن‌است که ازشهرهای حرام است و علت اینکه دو ربیع را چنین نامیده‌اند آن است که در این دو ماه شکوفه و غنچه و باران و شبنم زیاد

۱ـ این‌اشتباه ازمشابهت سورستان که مخفف آشورستان ومنسوب‌به‌آشود با سوریه و سریانی پیش‌آمده .

است و این نسبت بطبیعت فصلی است که ما آنرا پاییز گوییم و دو شهر جمادی را جمادی گفته‌اند زیرا که آب دراین‌ماه منجمد می‌شود وشعبان‌را شعبان گفته‌اند زیرا قبایل و طوایف در این ماه منشعب می‌شدند و رمضان را بدین علت رمضان گفته‌اند که در آن ماه سنگ از شدت حرارت داغ می‌شد وشوال را شوال گفته‌اند زیرا که گرما در آن ماه مرتفع‌می‌شد وبکلی‌ازمیان میرفت و ذوالقعده را ازاین‌سبب بدین نام خواندند که دراین‌ماه عرب‌ها درخانه‌های خودمی‌نشستند و ذوالحجه را ذوالحجه گویند زیرا که در این ماه به حج میرفتند.

نام ماههای عرب جاهلیت

شهور عربی را نیز اسامی دیگری است که قدماء‌تازیان‌ماههای‌خودرا آنطورمی‌خواندند، و آن نامها از این‌قرار است:

المؤتمر	ناجر	خوآن	صوان	حنتم	زباء
الاصم	عادل	نافق	واغل	هواع	برك

همین نامها گاهی در ترتیب و یا در اسم با آنچه گفتیم مخالف دیده می‌شود چنانکه یکی از شاعران در شعر خود آنها را چنین تنظیم کرده:

بمؤتر وناجرة بدأنا وبالخوان یتبعه‌الصوان

وبالزبا بـائده تلیه یعودا صمصم بـه‌الشنان

و واغلة و ناطلة جمیعاً وعادلة فهم‌غرر‌حسان

ورنة بعدها برك‌فتمت شهورالحول یعقدها‌البنان

معانی این الفاظ برطبق کتب لغت بدین شرح است. موتمر آن است که آنچه را شخص از سنت و شریعت بکار بستن آن واجب است انجام دهد، ناجر از نجر که شدت حرارت باشد اشتقاق یافته چنانکه شاعر گوید؛

صری آسن یزوی له‌المرء وجهه ولو ذاقه‌الظمان فی شهر ناجر

اما خوان بروزن فعال است و ازخیانت مشتق شده چنانکه صوان نیز بهمین وزن است و از صیانت اشتقاق یافته و این معانی که برای این الفاظ است در موقع

تسمیه روی داده بود، اما زباء داهیه عظیم است که چون دراین ماه جنگهای زیادی روی می‌داد و خونریزی بسیار می‌شد چنین نام داده شد و اشتقاق بائده نیز از قتال است زیرا در این ماه جمعی زیاد از مردم هلاك میشدند و مثل از این‌جاست که می گویند العجب‌ثم‌العجب بین‌جمادی‌والرجب واعراب دراین‌ماه تعجیل‌می کردند و پیش‌ازآنکه وارد شهر رجب شوند هرچه خونخواهی داشتند یا غارت می‌خواستند انجام می‌دادند که مبادا به شهر رجب که شهر حرام است بیفتد اما وجه تسمیه اصم این است که اعراب خود را در این ماه از قتال باز می‌داشتند و آواز سلاح در این ماه بگوش کسی نمی‌رسد اما ناطل پیمانه خمر است و ازاین‌جهت این نام را بر آن ماه نهاده‌اند که دراین ماه در شرب خمر افراط می کردند و پیمانه خمررا درمیان ایشان گردش بسیار بود اما عادل از عدل است چه این ماه از شهور حرام است ودر این ماه از کارهایی که در ماه ناطل می کردند خود را باز می‌داشتند .

وجه تسمیه رنه این است که چهارپایان برای نزدیکی نحر در این ماه ناله می کردند و برك از بروك شتر مشتق است که چون شتر را قربانگاه می‌بردند می‌خوابانیدند و از قطعه‌ی منظومی کـه در پیش ذکر کردیم این قطعه که از تراوش طبع صاحب‌بن عباد است بهتر است :

اردت شهور العرب فی جاهلیته	فخذها علی سردالمحرك تشترك
فمو تمریاتی و من بعد ناجر	وخوان مع‌صوان یجمع فی شرك
حنین و زبّا والاصم و عادل	و نافق مع و غل و رنة مع برك

این دو نوع ماه که از عرب نقل شد اگر تسمیه آن چنین باشد که گفتیم باید میان وقت این دو تسمیه خیلی تفاوت داشته وگرنه این مناسبت که برای آنها می گویند درست نخواهد شد زیرا در یکی از این دو نوع صفر در منتهای هنگام گرمی است و در دیگری شهر رمضان اینطور است و بدیهی است که در وقت واحد و یا نزدیك به وقت واحد هرگز این دو با یکدیگر جمع نخواهند شد .

بحثی دیگر در کبیسه‌ی ماههای قمری در جاهلیت و بیان نسئی مذکور درقرآن

عراب درجاهلیت این‌ماهها را مانند مسلمانان استعمال می کردند و حج ایشان در زمانهای چهارگانه دور می‌زد وسپس‌خواستند که حج را به هنگامی بیندازند که کالاهای ایشان از جلد و پوست و میوه‌ها فراهم شود و خواستند که این امر همیشه به‌یك حال بماند و در بهترین ازمنه وخرمترین اوقات باشد بدین سبب از همسایگان خود یهود قریب به دویست سال پیش از اسلام کبس را یاد گرفتند. همینطور که یهودیان تفاضل سال خود را باسال خورشیدی بهنگامی که یکماه می‌رسد در آخر سال قمری قرار می‌دادند ایشان هم چنین کردند ، و تولیت این‌امر بدست قلامس بود که از بنی کنانه می‌باشند . و پس انقضاء حج این اشخاص به‌پا می‌ایستادند و در موسم ، خطابه‌ای ایراد می کردند سپس ، یك ماه را نسئی می‌نمودند و آن ماهی که برسال زیاد می‌شد بنام ماه پیشین می‌خواندند و اعراب دیگر براین امر اتفاق می کردند و گفته قلمس ، مفرد قلامس ، را اطاعت میکردند و این‌کار را نسی می نامیدند زیرا ایشان اول سال را درهردو سال و یا در هرسه سال برحسب تقدمی که استحقاق داشت یك ماه کبیسه می کردند و گوینده‌ی ایشان می گوید :

لنا ناسئی تمشون تحت لوائه یحل اذا شاء الشهور و یحرم

و اولین نسئی‌ای که روی داد در ماه محرم بود .

نسئی اول برای محرم‌بود وآنرا صفر نامیدند و ربیع‌الاول را صفرخواندند سپس بتوالی و دنبال هم نامهای شهور را ذکرمی کردند نسئی دوم برای صفر بود و ماهی راکه پس ازآن بود صفر خواندند همچنین تـا نسئی یك روز تمام شود و ماههای دوازه‌گانه را دور بزند و به محرم برگردد که از نو باز با آن کار پیشین را تکرار می کردند .

عرب جاهلیت ادوار نسئی را می‌شمردند و اوقات و ازمنه را بآن تحدیـد می کردند و می گفتند از آن زمان تا زمانی دیگر چند دوره گذشته وبا همه‌ی این

احوال اگر می‌دیدند شهری از شهور ازجای خود از فصول اربعه برای کسور سال شمسی و مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری پیش افتاده است دوباره آنرا کبیسه می کردند تا آنکه پیغمر (ص) هجرت کرد و چنانکه در پیش گفته شد نسئی به شعبان رسیده بود و آنرا محرم نامیده بودند و شهر رمضان را صفر خوانده بودند و پیغمبر منتظر حجةالوداع شد و بـرای مردم خطبه‌ای خواند و چنین فرمـود الزمان قداستدار کهیئة یوم خلق‌السموات والارض یعنی ازمنه و ماهها بـه مواضع نخستین خود باز گشتند وکاری را که عرب با ماهها می کردند ازمیان رفت ازاینرو حجةالوداع را حج اقوم گویند سپس نسی حرام شد و ازبین رفت.

ابوبکر محمد بن درید ازدی در کتاب وشاح چنین گفته که ثمود ماههای خود را به نامهای دیگری می‌خواندند و آن نامها بدین قرار است: موجب که محرم باشد، موجر ، مورد ، ملزم ، مصدر ، هوبر ، هوبل ، موهاء ، دیمر ، دابر ، حیفل ، مسبل .

و این شخص می گوید که ثمود ماههای خودرا از دیمر که رمضان باشدآغاز می کردند و ابوسهل مسیحی عیسی‌بن یحیی این‌شهور را به‌نظم‌درآورده ومی گوید:

شهور ثمود موجب ثم موجر	و مورد یتلو ملزماً ثم مصدر
و هوبر یاتی ثم بدخل هو بل	وموهاء قد یقفو هما ثم دیمر
و دابر یمضی ثم یقبل حیفل	و مسبل حتی تم فیهن اشهر

برخی از شب‌های یك ماه را بنام خاصی می‌خواندند چنانکه واپسین شب را سرار می‌نامیدند زیرا ماه درآن شب در حال سرو پنهانی بود[1] و نیز آنرا فحمه می گفتند (بوزن طلبه) برای آنکه ضویی و فروغی در آن نبود و آنرا نیز براء می‌نامیدند برای برائت و دوری آفتاب از آن چنانکه آخرین روز ماه را نحیر می‌خواندند زیرا ماه درآن روز مانند شتری نحر میشد وآن روز در نحر و کشتن

۱ـ برجان من‌چونور امام زمان‌بتافت لیل‌السرار بودم وشمس‌الضحی شدم
حکیم قبادیان

آن بود و شب سیزدهم را سواء و شب چهاردهم را لیلةالبدر می گفتند برای اینکه ماه در آن پرمیشد وضوء آن بتمامی خود میرسید و هرچیزی که تمام شود وبپایان خود برسد بدر نامیده میشود چنانکه ده هزار درهم را بدره گویند برای آنکه از روی وضع و قرارداد نه بالطبع ، تمامی عدد است .

اعراب هفته را نیز بکار می‌بستند و نامهای قدیمی ایام هفته چنین است .

اول که یوم‌الاحدباشد یعنی یکشنبه،اهون، جبار، دیار، مونس، عروبة یشار چنانکه شاعر ایشان سروده است :

اومل ان اعیش و ان یومی	باول او بـاهون او جبار
اوالتالی دبـار فـان افته	فمونس اوعروبة او شبار

سپس نامهای دیگر احداث شد که بدین قبیل است :

احد ، اثنین ، ثلثاء ، اربعا ، خمیس ، جمعه ، سبت

ماه‌را از رؤیت هلال آغاز می کردند چنانکه همینطور در اسلام تشریع شده وچنانکه خداوند گوید: یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج .

اسامی هر سه شب یك ماه در لغت عرب

اعراب برای روزهای ماه چنانکه درشهورفارسی است نامهای مفردی نداشتند و فقط برای هرسه از ماهای خود نامی جداگانه گذاشته بودند و این نام از حالت ماه و فروغ آن در آن سه شب حکایت می کرد ، وچون از شب اول ماه آغاز می کردند سه شب اول ماه را سه شب غرر می گفتند و غره هرچیز اول آن است و برخی گفته‌اند هلال در این سه شب مانند غره دیده می‌شود و پس از این سه شب نوبت به سه شب نفل می‌رسید که از تنفل مشتق است و معنای تنفل این است که شخص بدون وجوب بعطیه آغاز کند، و برخی از اعراب این سه شب دوم را شهب می‌نامیدند سپس نوبت به سه شب تسع میرسید چه آخرین شب ازاین سه شب شب تاسع بود وبرخی‌دیگر از اعراب این سه شب را بهر می گفتند و سبب آنرا غلبه تاریکی در این سه شب می‌دانستند تا سپس نوبت سه شب عشر می‌شد (یب) زیرا اول این سه شب شب عاشر

(دهم) بود سپس سه شب بیض فرا می‌رسید (یه) زیرا در این سه شب از آغاز شب تا انجام‌آن بطلوع ماه روشن بود سپس سه شب درع می‌شد یح زیرا اوایل این‌سه شب تاریك ماه است و این سه شب را مانند به درع (زره) کرده‌اند چه شخصی کــه زره می پوشد رنگ سراو با رنگ سایر بدنش مخالف خواهدبود و آنگاه سه شب ظلمه فرامی‌رسید(کا) زیرا بیشتر اوقات‌تاریك‌بود سپس‌سه‌شب‌حنادس‌می‌شد(که)وبرخی‌این سه‌شب‌را برای سیاهی که داراست‌دهم‌نیزمی گویند سپس‌سه‌شب دآدی‌می گشت(کز) زیرا این‌سه شب باقیمانده ماه است و برخی گفته‌اند این لفظ ازسیر شتر مشتق‌است که چون به شتاب حرکت می کند ودست خودرا زود جای دست خویش می گذارد سپس، نوبت به‌سه شب محاق می‌رسد(ل) چه، قمر وشهر هردو باهم منمحق وناچیز می‌شوند .

در انتقاد از عقیده‌ی اسماعیلیه در ماههای‌قمری که به‌رؤیت هلال‌معتقد نیستند و با حساب سر و کار دارند

چندین سال است که فرقه‌ای جدید مانند اهل جاهلیت در اسلام پیدا شده که احادیث را تأویل می کنند و اشخاصی را که به ظاهر شرع عمل می‌نمایند به یهود و نصاری تشبیه می‌نمایند و برای خود جداول وحسابهایی ساخته‌اند که شهور خودرا از آن استخراج می کنند و ایام روزه را از روی آن می‌شناسند با وجود اینکه مسلمانها برای دانستن ماه رمضان ناچارند که هلال را رؤیت کنند و ببینند که چقدر ماه نور بخود گرفته و و دیدند مسلمانان در رؤیت هلال هم شك می‌نمایند و بهم رجوع می کنند وباآنکه منتهای سعی خود را انجام می‌دهند باز هم در این معنی که هلال در کجای آسمان است و در کجا مغرب می کند برخی از برخی دیگر تقلید می کنند .

سپس به‌اصحاب علم هیئت رجوع نموده زیجها و کتب خودرا باصناف جداول وحسابها برای شناسائی اوایل‌شهور تألیف کردند و پنداشتند که این زیجها وحسابها برای رؤیت هلال ساخته شده وبرخی ازاین جداول راگرفته‌اند به‌جعفرصادق(ع) نسبت دادند و خیال کردند که این جداول خود سرّی از اسرار نبوت است .

حسابهایی را که علمای نجوم نموده‌اند مبنی برحرکات نیرین وسطی است که معدّله باشد نه برحرکات مرئی ماه و آفتاب و اینطور معمول گشته که سالهای قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و شش یك روز باشد و ششماه از دوازده ماه تمام باشد وشش ماه دیگر ناقص. بدین ترتیب که ماهی یك درمیان یکی کامل و دیگری ناقص چنانکه در زیجها و در کتبی که منسوب بعلل زیج است مذکور است.

چون این فرقه‌ی جدید خواستند که اول ماه رمضان و یا اول روزی را که فطر باشد بدست آورند بواسطه خطایی که مرتکب شدند در اغلب احوال یك روز پیش از وقت بدست می‌آمد این بود که مجبور شدند گناه عظیمی مرتکب شوند و قسمتی از گفته‌ی پیغمبر را که می‌فرماید (صوموالرؤیته وافطر والرؤیته) یعنی هروقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هروقت هم هلال را دیدید روزه خود را بگشایید و گفتند معنای این‌عبارت که می گوید بارؤیت هلال‌روزه بدارید این‌است که روزی را روزه بدازید که هلال در شامگاه آنروز دیده می‌شود چنانکه در زبان عرب می گویند تهیؤالاستقباله یعنی خود را مهیا سازید که به پیشواز کسی برویم و تهیه‌ی برای استقبال از خود استقبال زودتر انجام میابد.

این‌فرقه نیزچنین می گویند که هیچگاه ماه روزه از سی روز کمتر نمی‌شود ولیکن اصحاب هیئت و کسانیکه این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند می‌دانند که رؤیت هلال همواره به یك طریق ممکن نیست چه، حرکات مرئی قمر خیلی مختلف است گاهی‌این حرکت بطئی‌است وگاهی سریع یکوقت ماه به‌زمین‌نزدیك است و یك وقت دور هنگامی ماه در شمال و جنوب صعود می کند وهنگامی هبوط و درهر نقطه از فلك‌البروج همین احوال که گفتیم برای ماه دست می‌دهد و زیاده برهمه اینها علت دیگر اختلاف رؤیت آن است کـه قطعه‌های فلك‌البروج برخی زودتر غروب می کنند و برخی دیرتر و رؤیت هلال برحسب اختلاف عروض و هوای بلاد تغییر پیدا می کند و نسبت بـه بلادی که هوای آن بالطبع همواره صاف است و یا همواره ناصاف بطور دایم و همیشگی این اختلاف خواهد بـود و

نسبت به بلادی که هوای آن غبارآلود است در اغلب اوقات این اختلاف روی می‌دهد و نیز علاوه بر اینکه نسبت به امکنه اختلاف رؤیت هلال تحقق می‌یابد نسبت به‌ازمنه نیز این‌اختلاف صحیح است چنانکه پاره‌ای از زمانها هلال باریکتر و در پاره دیگر ستبرتر است و نیز تفاوت نیروهای باصره بینندگان برحسب حدت و کلالی که می‌یابد در رؤیت هلال مدخلیت دارد وتمام‌این‌حالات که تاکنون گفته شد در هراول ماه رمضان و شوال با اشکالی نامعدود در احوال غیرمحدود روی می‌یابد بدین سبب است که گاه می‌شود ماه رمضان ناقص است و گاه تمام.

همچنین این حالات هر اندازه که عروض بلدان روی به کمی و یا به زیادی گذارد اطوار گوناگون می‌یابد و در نتیجه ماه در بلاد شمال تمام می‌شود و در بلاد جنوبی ناقص و بالعکس و نیز این هم همواره بر یك نظم نیست بلکه گاه می‌شود که برای یك ماه مخصوص‌چندین‌مرتبه متوالی یا غیرمتوالی‌این حال رخ می‌دهد.

پس اگر عمل این فرقه‌ی جدید برجد اول وحسابها صحیح باشد و این‌طور اتفاق افتد که با رؤیت هلال‌درست‌منطبق‌شود یا آنکه یك روز از رؤیت هلال‌جلوتر بیفتد محتاج خواهند شد که برای عرض بلادی بطور جداگانه یك جدول ترتیب دهند با آنکه اختلاف رؤیت فقط از جهت عروض نیست واختلاف طول بلاد بیشتر در آن سهیم و شریك است زیرا گاه اتفاق می‌افتد که دربرخی از بلاد هلال دیده نمی‌شود و در بلدی دیگر که از آن بمغرب نزدیکتر است رؤیت هلال می گردد.

این است که باید ایـن طایفه برای هرجزئی از اجزاء طول بلاد نیز یك جدول خاصی ترتیب دهند.

اما اینکه می گویند مقتضای خبر ماثور از پیغمبر این‌است که صوم و فطر بر رؤیت هلال مقدم است این سخن هم نیزناپسندیده است چه، حرف لام همانطور که برواقعه‌هایی که در آتیه روی خواهد داد درمی‌آید برامری که گذشته نیز وارد می‌شود مانند اینکه می گویند (کتب لکذ امن‌الشهر) پس‌نوشتن‌و کتابت که دراین دو عبارت است برایام گذشته از ماه مقدم نمی گردد و مقتضای خبر نبوی این است

که ما گفتیم نه آنچه ایشان گفته‌اند .

روایت دیگری از رسول اکرم نقل شده که گفتار ما را تأیید می‌نماید و آن این‌است که فرمود نحن‌قوم امیون‌لانکتب ولانحسب‌الشهر هکذا وهکذا ـ یعنی ما قومی هستیم امی و درس ناخوانده و ماه را چنین و چنان حساب نمی کنیم و جایی هم نمی‌نویسیم و در هریك از این سه اشاره بـا انگشت خویش به عدد ده اشارت فرمود یعنی ماه را سی روز تمام نمی‌دانیم و پس از اینکه این جمله را فرمود باز ازنو با انگشتان خویش اشارت کرد و گفت و هکذا وهکذا، اینطور و اینطور و در دفعه سوم که می گفت اینطور یکی از انگشتان خویش را خوابانید یعنی مـاه را بیست و نه روز هم نمی‌دانیم .

پس رسول گرامی در این دو روایت تصریح فرمود بطوریکه برهیچ کس پوشیده نمی‌ماند که ماه گاهی تمام است و زمانی ناقص و ماه را فقط با رؤیت هلال باید دانست نه حساب واین جمله ازاین که فرموده ما حساب‌نمی کنیم ونمی‌نویسیم دانسته می‌شود .

پس اگر این‌قوم بگویند منظور پیغمبر این بوده که هرشهری که تمام است شهر دیگر که در دنبال آن باشد ناقص است چنانکه اشخاصی که تواریخ استخراج می کنند اینطور می گویند این گفته را هم‌مشاهدات تکذیب می کند و پیر وجوان ازاین تدلیس آگاه می‌شود وتتمه‌ی خبر اول محال‌بودن این ادعای دروغ را خوب می‌فهماند وتتمه‌ی خبر این‌است هروقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هروقت رؤیت هلال کردید روزه خود را بخورید و اگر ابر بود سی‌روز تمام که از شعبان گنشت روزه بدارید و در روایت دیگر گفته است اگر میان شما و رؤیت هلال ابری یـا گرد و غباری حائل‌شد سی روز تمام روزه بدارید پس اگر مردم بدانند که هلال بنابرجداول و حسابداری ایشان و یا بنابر استخراج اصحاب زیج دیده می‌شود و صوم و فطر به رؤیت هلال مقدم می گردد دیگر احتیاج ونیازی نیست که شعبان را اگر در افق ابر باشد سی روز دانسته از رمضان شروع کنند و همچنین رمضان را

در این حالت، وباین کار نمی‌توان رسید جز باقضاء صوم یك روز و اگرماه رمضان همواره تمام بود در صورتیکه آغاز آنرا می‌دانستیم از رؤیت شوال بی‌نیاز میشدیم و افطروالروئیته معنای دیگر میداد.

استدلال مجدد از کتب شیعه زیدیه براینکه فقط بارؤیت هلال باید اوایل ماهها را تعیین کرد

آری تعصب چشمهای بینا را کور می کند و گوشهای شنوا را کر می‌سازد و شخص را معتقد به اموری می‌نماید که خرد و دانش آنرا گواهی ندهد و اگر تعصب و هواداری بیهوده و غلط نبود هرگز برخاطر این قوم چنین اغلاط خطور نمی‌کرد بخصوص بارولیاتی که در کتب شیعه زیدیه‌است که اصحاب‌ایشان رضوان‌الله علیهم آن روایات را تصحیح کرده‌اند. مانند این روایت که مردم درعهد امیرالمؤمنین ماه رمضان را بیست و هشت روز روزه گرفتند و امیر (ع) ایشان را فرمود که یك روز دیگر هم روزه بدارند.

بدین جهت این اتفاق افتاد که ماه رمضان و شعبان هردو را ناقص دانسته بودند و مانعی روی داد که مردم نتوانستند هلال رمضان را رؤیت کنند پس عده را تکمیل کردند و در آخر کار بدیشان آشکار شد که حقیقت امر خلاف این است. و باز مانند این‌روایت که از ابی‌عبدالله صادق منقول‌است که فرمود وقتی‌شما شعبان را حفظ کردید و ابر مانع شد که رؤیت هلال گردد سی روز بشمارید آنوقت روزه بدارید.

باز مانند روایت دیگر که ازصادق هم‌نقل کرده‌اند که پرسیدند اهله چیست فرمود اهله شهور هستند و چون هلال را دیدی روزه بدار و چون بار دیگر هلال را رؤیت کردی روزه خود را بگشای.

این‌اخباری که گفته شد در کتب شیعه فقط مقصود برصوم است ولی ازسادات خود که خاندان رسولند بسیار در شگفت هستم که چطور بدین سخنان گوش فرا

میدارند و برای تألیف قلوب اشخاصی که خود را به تشیع ایشان منتسب می کنند بچه طریق این حکایت را قبول می کنند و چرا مانند جدشان امیرالمؤمنین نیستند که از استمالت گمراهان و معاندان رو بر گردانید و گفت ما کنت متخذالمضلین عضدا .

اما آنچه‌را که‌ازصادق روایت کرده‌اند:(پس‌ازرؤیت هلال رجب‌پنجاه و نه‌روز بشمار و روزه‌بدار در آینده زیرا خداوند سال‌سیصد وشصت روز آفرید وشش‌روزیکه آسمان و زمین‌را می آفرید ازآن استثناء کرد و این‌شش روز در شمار نیستند) اگر این روایت درست باشد مقصود این بوده که در مکان واحد اکثر اوقات اینطوراست ولی درهمه‌ی امکنه وبقاع جهان چنانکه در پیش گفتیم این‌مطلب اطراد وعمومیت ندارد .

اما تعلیل این شش روز بدین علت که ذکر شده بسیار تعلیل رکیکی است که روایت را تکذیب و طعنه به صحت آن می‌زند .

در تواریخ خوانده‌ام که ابوجعفر محمد بن سلیمان از طرف منصور حاکم بر کوفه‌بود عبدالکریم ابن‌ابی‌العوجارا که دائی‌معن‌بن زائده‌باشدحبس کرد واین مرد مانوی بود و شفیعان او در مدینةالسلام زیاد شدند و به منصور اصرار کردند که او را رها کند .

منصور به عامل‌خود نوشت که دست از ابن ابی‌العوجا بدار و اورا رها کن و عبدالکریم منتظر بود که درباره او مکتوبی از خلیفه برسد و به ابی‌الجبار گفت که اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بیندازد صد هزار درهم خواهم بندگی کرد . ابی‌الجبار پیام ابن‌ابی‌العوجا را به‌محمدبن سلیمان رسانید ومحمدبن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و تو بیادم آوردی چون من از نماز جمعه بر گشتم عبدالکریم را بیاد من آور .

پس‌از اینکه محمد سلیمان از نماز ادینه بر گشت محمدبن جبار عبدالکریم را یادآوری کرد محمد بن سلیمان فرمود گردن او را بزنند همینکه عبدالکریم

یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد گفت بخداسوگند یادمی کنم که اگر شمامسلمانان مرا کشتید من چهار هزار حدیث در دین شما وضع کرده‌ام که حرام را در آنها حلال و حلال را حرام گردانیده‌ام و شما را روزی که باید روزه بدارید به افطار واداشته‌ام و روزی را که باید افطار کنید بروزه.

پس به فرموده‌ی محمدبن سلیمان گردن اورا زدند و پس از اینکه کشته شد نامه‌ی منصور رسید.

بحثی که ابوریحان در این موضوع با عالمی اسماعیلی کرده است

این تأویل رکیك را که فرقه‌ی جدید مرتکب شده‌اند سزاوار ابن ابی‌العوجا است میان من و یکی از علمای این فرقه در خبری که استناد بدان شده گفتگویی و بحثی روی داد من او را به لوازمی که گفته شد ملتزم کردم آخرالامر گفت که لغت این‌طور اقتضاء می کند و میان لغت و دین تفاوت بسیار است.

من باو گفتم خداوند بتو عافیت عنایت فرماید آیا خدا و رسول جز به‌لغتی که متعارف اعراب بوده طوری دیگر ما را خطاب کرده‌اند و میان تو و لغت عرب بیشتر از میان لغت و شریعت تفاوت است بلکه تو خیلی از علم دین دور هستی و به علمای هیئت رجوع کن که همه‌ی ایشان ترا در تمام بودن ماه رمضان مخالفت می کنند و علمای هیئت براین گمان نیستند که آفتاب و ماه و فلك ماه رمضان‌را از میان دیگر ماهها چنانکه مسلمانان برای روزه اختصاص داده‌اند امتیاز دهند و در این ماه برای اینکه همواره رمضان به یك نهج بماند فلك وآفتاب و ماه تندتر یا کندتر حرکت کنند.

لیکن گفتگوی بامردمی که از راه عمد در باطل خویش پافشاری می کنند و نادانی‌را مرکب خودساخته‌اند بیهوده‌است چنانکه قرآن گوید «و ان یروا کسفا من‌السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم ولو انزلنا علیك کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال‌الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین.»

خداوند مارا از پیروان حق وحقیقت گرداناد وبدست ما باطل‌را ناچیز کناد

اما ترکیب ماههای معتضدی بعینه مانند ماههای فارسی‌است ولیکن روزهایی که در ماه فارسی‌است در شهور معتضد استعمال نمی‌شود چه، ایامی را که بر سالهای معتضدی لاحق کرده‌اند درهرچهارسال یك روز کبیسه می‌شود و به‌چه علتی درشهور اهل مصر ذکر کردیم استعمال اسماء روزها متروك شد و کبیسه ماههای معتضدی مانند ماههای روم و سریانیان است .

اما ماههای امم دیگر از هندوچین و تبت و ترك و خزر و حبشه و زنگیان گرچه نامهای برخی از این شهور را می‌دانم ولیك منتظرم که فرصتی بدست آورم تا بتوانم کاملا بر آن احاطه کنم زیرا بااین‌طریقه که من پیش گرفته‌ام‌سزاوار نیست که شك را با یقین مخلوط کنم و مجهول را با معلوم .

جدول ماهها

	مبدأ آن رؤیت هلال است که باید برای این شهور حفظ شود			مبداء آن از رؤیت هلال و مبداء شماره آن از دیمر است که ماه رمضان است	مبداء آن رؤیت هلال است که در حوالی اعتدال ربیعی واقع گردد
اهل قباء	اهل نجارتك[2]	عرب در اسلام	عرب در جاهلیت	ثمود	یهود
حلو	نوسرد	محرم	موتمر	موجب	تشری
اوین	فدی نوسرد	صفر	ناجر	موجر	مرحشون
حجش	سافول	ربیع الاول	خوان	مورد	کسیلو
لولیا	سافت	ربیع الثانی	بصان	ملزم	طیبث
لو	اوریس	جمادی الاول	حنتم	مصدر	شفط
نر	یسن	جمادی الاخر	زباء[5]	هوبر	آذر
مهر[1]	لسك	رجب	اصم	هوبل	نیسن
دلما	جدل	شعبان	عادل	موهاء	ایر
لوا	هیات	رمضان	نافق	دیمر	سیون
مماه	سبون	شوال	وغل	دابر	تمز
بن	مجسند[3]	ذوالقعده	هواع	حیفل	اوب
اوناه	دریمنکان[4]	ذوالحجه	برك	مسبل	ایلول

نسخه بدل ۱ـ مهز ۲ـ بخارتك ۳ـ محسند ۴ـ دریمنکار ۵ـ زبی

نامهایی که ازشهور مذکوره بدست آوردیم برای اینکه کمك کنند و حفظ کنند در جداولی قرار دادم و خداوند ما را به صواب توفیق داد .

مبداء آن نیروز اول است		مبداء آن نیروز دوم است		جدول ترک	مبداء آن روز مفروضی است که بغیر خود اضافه نشده
ایرانیان	قدماء اهل سجستان	سغد	اهل خوارزم		سریانیون
فروردین‌ماه	کواذ	نوسرد[1]	ناوسارجی	سجقان	تشرین اول
اردیبهشت‌ماه	رهو ـ ن‌ب ـ دهو	جرجن	اردوست	اود	تشرین آخر
خردادماه	اوسال	نیسنج	هروداد	بارس	کانون اول
تیرماه	تیرکیا نوا ـ تیرکیا نوا	نسا کنج	جیری	تفشخان	کانون آخر
مردادماه	شریزوا	اشناخنداه	همداد	لو	شباط
شهریورماه	مریزوا	مرخندا	اخشریوری	ییلان ـ یلان ـ سیلان	آذار
مهرماه	مزور ـ ن‌ب ـ بزور	نغکان	اومری	یونت	نیسان
آبان‌ماه	هرانوا	ابانج	تاناخن	فوی	ایار
آذرماه	ارکیازوا	فوغ	اری	بیجین	حزیران
دی‌ماه	کریشت	فسافوغ	ریمزد	تفوق	تموز
بهمن‌ماه	کرسن ـ سن	زیمدنج	اخمن	ایت	اب
اسفندماه	ساروا	خشوم	اسبندارمجی	تونکز	ایلول

۱ـ نوسبرد

مبداء آن اول کانون آخر ازماهها سریانیان است		مبداء مکبوسه از بیست و نهم آب است و مبداء غیر مکبوسه از اول دیماه		مبداء آن اجتماعی است که در نزدیک ربیعی واقع می‌شود	من نه بر مقادیر و نه بر معنی و نه بر کیفیات این ماهها آگاهی پیدا کردم
روم	یونانیان	قبط	مغاربه	هند	ترک
نیواریوس	اوردروناس	توت	مایه	بیشاك	الغ آی
فبراریوس	مادوطاوس[1]	فااوخی	یونه	زیشت[2]	کجك آی
مرطیوس	دسطرلس	اثور	یولیه	ا اسار	برینج آی[4]
افلیریوس	کسنتقوس	کواق	اغشت	سراوان	یکینج آی[5]
مایوس	ارطماساوس	طوفی	ستنبر	بهدربد[3]	الثنج آی[6]
یونیوس	ذاسادس	ماکیون	اکتوبر	اسوج	یاشنج آی
یولیوس	۱۱نامس	فامانوث	نوبنر	کارث	سکسنج آی
اوغسطس	لواس	فرموثی	دخمبیر	منکس	تفسنج آی
سطریوس	غربیاس	باخون	ینیر	بوش	اوننج آی
طمبریوس	اوبرفارطاوس	بافونی	فبریر	ماك	تورتنج آی
نوامبریوس	دیاس	ابیفی	مررسه	باك	بجنج آی
دمبریوس	ابلاوس	ماسوری	ابریر	جیتر	یتنج آی

ن‌ب ۱ـ بارودطاوس ۲ـ زبشت ۳ـ بهروند ۴ـ برسلج‌آی ۵ـ یکسنج‌آی ۶ـ الشنج‌آی

فصل ششم

در این است که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و در این فصل تواریخ پادشاهان و مدت سلطنت هریك را با اختلافی که میان مورخان است گفتگو می‌کنیم.

چون مقصود ما در این کتاب آن است که به کوتاه‌ترین راهی و آشکارترین طریقه‌ای ایام پادشاهی ملوك گذشته را بدست آوریم؛ پس اگر بخواهیم مانند اصحاب زیجات برخی از این تواریخ را از برخی دیگر استخراج کنیم و برای انجام این مقصود اعمال گوگونان بجا آوریم خیلی بحث ما پهناور خواهد گشت و به‌تکلیف و تکلف گرفتار خواهیم شد.

آنچه با روش من که از آغاز کتاب شروع کرده‌ام شباهت دارد این است میان اوایل تاریخهای مستعمل را با روزها که اعداد آن نزد همه امم اختلاف‌ناپذیر است بیان کنم زیرا سالیان و شهورچنانکه گفته شد مقدارشان مساوی نیست.

ما اگرچه در پاره‌ای جایهای این کتاب درفنون دیگری نیز وارد شده‌ایم و مطالبی‌را نیز دراین دفتر گنجانیده‌ایم که ربط واتصال آن به مقصود خیلی بعیداست ولی این‌کار را برای این نکردیم که سخن به درازا کشد و پر گویی کنیم، بلکه تنها منظور ما اینست که چون شخص همواره دریك علم نظر کند خسته می‌شود ولی اگر از فنی به فن دیگر وارد شود مانند این خواهد بود که در باغهای گوناگون قدم گذاشته که هنوز ازیکی بیرون‌نیامده باغ دیگرخودرا بدوعرضه دارد ازاینروی

این شخص میلی تمام پیدامی کند که دراین باغستانها ادامه نظر دهد چنانکه گفته‌اند برای هر امر نوینی لذتی است .

ترتیب جدول در بیان اختلاف یهود و نصاری در تاریخ آدم ابوالبشر و اولاد او

اکنون به گفته‌های اهل کتاب درباره آدم ابوالبشر و پسران او ابتداء کنیم ، و برای اینکه از نقل گفتار ایشان آسوده شویم و به اختلافی که در این تاریخ با هم دارند بطور آسان احاطه کنیم و میان قول یهود و نصاری جمع نماییم که تا موازی با یکدیگر شوند ، این تواریخ را در جدولهایی جای می‌دهیم .

هر کس دراین سالها تا ولادت ابراهیم تأمل کند خواهد دید که تاچه اندازه میان قول یهود و نصاری خلاف است . اما نسخه‌ای که در نزد یهود است اگرچه برمقادیر عمر ابراهیم و اسحق و یعقوب و لاوی وقاهت و موسی مشتمل است. ولی معلوم نمی کند که چه اندازه از عمر هریك از ایشان گذشته بود تا اولادی ازایشان متولد شد ، فقط تورية ناطق است که از ابراهیم اسحق متولد شد و صد سال در آنوقت از عمر ابراهیم گذشته بود و پنجاه و هفت سال پس از تولد اسحق ابراهیم زیست کرد ، و شصت سال که از عمر اسحق گذشت یعقوب از او متولد شد ویعقوب که با فرزندان خویش وارد مصر شد صد و سی سال از عمر او گذشته بود و هفده سال هم در مصر زیست کرده پس بگفته‌ی یهود مدت اقامت بنی‌اسرائیل در حدود دویست وده سال بود وباز مطابق قول یهود فاصله از ولادت ابراهیم تا ولادت موسی چهارصد و بیست سال بوده و موسی وقتی که هشتاد سال ازعمرش گذشت یهود را از مصر بیرون آورد ، ولی آنچه از سفر ثانی تورات استنباط می‌شود آن‌است که آنچه بنی‌اسرائیل در مصر ماندند چهار صد و سی سال بود . و اگر از بنی‌اسرائیل علت این اختلاف را بپرسیم می گویند که مبداء این تاریخ از روزی شروع می‌شود که خدا با ابراهیم میثاق بست و به ابراهیم وعده داد که او را برای شعوبی بسیار پدر خواهد گردانید و زمین کنعان را به پسران او خواهد بخشید .

پس از این اختلاف اختلافاتی دیگر در سالها از جهت نسخه‌های سه گانه

نامهای بنی آدم که تاریخ و اختلاف اهل کتاب در زمانهای ایشان.	سالهای ایشان تا آنکه بنابر قول نصاری اولادی از ایشان آمد	مدت سالهای تاریخ ایشان بنابر قول نصاری	سالهای ایشان تا زمانیکه بنابر قول یهود اولادی از ایشان آمد	مدتی از عمر ایشان که بعد از آنکه اولادی از ایشان آمد زندگی کردند	مدت عمر ایشان که بنابر قول یهود زندگی کردند	مجموع سالهای تاریخ بنابر گفته یهود
آدم ابو البشر تا آنکه شیث از او وجود آمد.	رل	۲۳۰	قل	۸۰۰	۹۳۰	۱۳۰
شیث بن آدم تا آنکه انوش از او متولد شد.	ره	۴۳۵	قه	۸۰۷	۹۱۲	۲۳۵
انوش بن شیث تا آنکه قینان از او وجود آمد.	قص	۲۶۰	ص	۸۱۵	۹۰۵	۳۲۵
قینان بن انوش تا آنکه مهلائیل را وجود آورد	قع	۷۹۵	ع	۸۴۰	۹۱۰	۳۹۵
مهلائیل بن قینان تا آنکه یرد را بوجود آورد	قسه	۹۶۰	سه	۸۳۰	۸۹۵	۴۶۰
یرد بن مهلائیل تا آنکه اخنوخ را وجود آورد	قسب	۱۱۲۲	قسب	۸۰۰	۹۶۲	۶۲۲
اخنوخ بن یرد تا آنکه متوشالح را »	قسه	۱۲۸۷	سه	۳۰۰	۳۶۵	۶۸۷
متوشالح بن اخنوخ تا آنکه لمك را »	قسز	۱۴۵۴	قفز	۷۸۲	۲۶۹	۸۷۴
ملك بن متوشالح تا آنکه نوح را »	تفح	۱۶۴۲	قفب	۵۹۵	۷۷۷	۱۰۵۶
نوح بن ملك تا آنکه سام را »	ث	۲۱۴۲	ث	۴۵۰	۹۵۰	۱۵۵۶
سام بن نوح تا آنکه طوفان شد.	ق	۲۲۴۲	ق	۵۰۰	۶۰۰	۱۶۵۶
از زمان طوفان تا آنکه سام ارفحشذ را »	ب	۲۲۴۴	ب	۰	۰	۱۶۵۸
از فحشذ بن سام تا آنکه شالح را »	قله	۲۳۷۹	له	۴۶۳	۴۹۸	۱۶۹۳
شالح بن ازفحشذ تا آنکه عابر را »	قل	۲۵۰۹	ل	۴۶	۴۹۰	۱۷۲۳
عابر بن شالح تا آنکه فالغ را »	قلد	۲۶۴۳	لد	۳۹۶	۴۳۰	۱۷۵۷
فالغ بن عابر تا آنکه ارغو را »	قل	۲۷۷۳	ل	۱۷۹	۲۰۹	۱۸۸۷
ارغو بن فالغ تا آنکه ساروغ را »	قلب	۲۹۰۵	لب	۱۷۵	۲۰۷	۱۸۱۹
ساروغ بن ارغو تا آنکه ناحور را »	قل	۳۰۳۵	ل	۱۷۰	۲۰۰	۱۸۴۹
ناحور بن ساروغ تا آنکه تارح را »	عط	۳۱۱۴	کط	۱۱۹	۱۴۸	۱۸۷۸
تارح بن ناحور تا آنکه ابراهیم را »	عه	۳۱۸۹	ع	۱۲۵	۲۰۵	۱۹۴۸

تورات موجود و بجای خود محفوظ است .

واز اموری که بطور آشکار دلالت می کند که بنی‌اسرائیل بامر تاریخ اعتنایی نداشتند این است که یهود متفق‌اند که از خروجشان از مصر تا قیام اسکندر هزار سال تمام بود که به عبور تصحیح شده بود . وهروقت بخواهند سالهای دیگری را استخراج کنند یگانه تکیه گاه ایشان باین تاریخ است. و چون ما از کتب دیگری که پس‌ازتورات‌است سالهای حکومت هریك ازاشخاصی‌را که پس‌ازموسی‌بن‌عمران بودند جمع کنیم تا بناء دوم بیت‌المقدس از هزار سال خیلی زیادتر خواهد شد به اندازه‌ای که این مقدار مسامحه درباره تاریخ جایز نیست و اگر از هزارسال کمتر بود این‌احتمال‌میرفت که میان دوشخص مدتی‌مهمل مانده‌بود ولی زیاده را نمی‌شود احتمالی داد .

زیرا بنی‌اسرائیل پس از سلیمان دو فرقه شدند یکی سبط یهودا وبینامین که اولاد سلیمان برایشان حکومت یافت. فرقه دوم اسباط ده گانه که ایشان را یوربعم غلام رحبعم‌بن سلیمان حکومت کرد. و بنابرآنچه ما، در اعیاد یهود خواهیم گفت ایشان را گمراه کرد و پس از او اولاد او حکمفرمای بر یهود شدند و میان این‌دو فرقه جنگهایی روی داد .

جدول اسامی اشخاصی که بر یهود از زمان خروج از مصر تا ساختمان بیت‌المقدس حکومت کردند

جدول ذیل سالهای اشخاصی است که چون بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بسوی‌بحر قلزم رفتند که تا از آنجا بگذرند و به تیه روند (وتیه بیابانی است درحجاز بطور انحراف) بنابرآنچه در کتب اخبار ایشان ذکر شده ، برایشان حکومت کردند .

ایشان را کتابی‌است که سیدرعولام گویند وتفسیر این کلمه سالهای عالم‌است و این کتاب سالهای مدبرین و حکام بریهود را از تورات کمتر دانسته و در برخی سالیان به گفته اولی‌ایشان نزدیك شده و ما آنچه که در هردو نوع از کتاب ایشان است در این جدول ذکر می کنیم .

نامهای مدبران این قوم و ولادت و کاهنان و قضات تا عمارت بیت‌المقدس واین مدت چهار صد و هشتاد سال است .	مدتی را که هر یک از ایشان بنابر کتب اخبار به تدبیر این قوم مشغول بودند	مقدار عددی این مدت	مدتی که هر یک بنابر کتاب سیدرعولام بتدبیر قوم پرداخته	مقدار عددی آن
بنی اسرائیل ازمصر رفتندودرتیه ماندندتاموسی مرد	م	٤٠	م	٤٠
یوشع بن نون پس از موسی .	کز	٦٧	کز	٦٧
عثینال بن قناز	م	١٠٧	م	١٠٧
عغلون پادشاه مواب و عمقاله از بی‌عمون	یح	١٥٢	•	•
ایهود بن کرای که دست راستش شل بود از اولاد افرایم	ف	٢٠٥	ف	١٨٧
شمکار بن عنث	ك	٢٢٥	•	•
دبور نبیه وخلیفه آن باراق نام داشت .	م	٢٦٥	م	٢٢٧
اهل‌دین که غلبه پیدا کردند	ز	٢٧٢	ز	٢٣٤
جذعون بن عفرا از آل منشا	م	٣١٢	مج	٢٧٧
ابیملك بن جذعون	ج	٣١٥		
تولع بن فوا از آل افرایم	کج	٣٣٨	مد	٣٢١
یائیر جلعاذی از آل منشا	کب	٣٦٠		
بنوعمون منشاذی و آنان اهل فلسطین بودند.	یح	٣٧٨	یح	٣٣٩
یقیح جلعاذی	و	٣٨٤	و	٣٤٥
ابصون که‌اورا نحشون گویند واز بیت‌لحم بود.	ز	٣٩١	ز	٣٥٢

بقیه درصفحه بعد

منقول				
ایلون	ی	٤٠١	ی	٣٦٢
عبدون بن هلال	ح	٤٠٩	ح	٣٧٠
اهل فلسطین	م	٤٤٩	٠	٠
شمشون یل و زورمند از سبط دان	ك	٤٦٩	ك	٣٩٠
رئیس نداشتند	ی	٤٧٩	٠	٠
عالی کاهل	م	٥١٩	م	٤٣٠
تابوت دردست دشمنان تا آنکه شمویل مبعوث شده	ی	٥٢٩	ی	٤٤٠
شموئیل تا آنکه ازاوخواستند که پادشاهی برای ایشان بگزینند و طالوت را انتخاب کرد	ك	٥٤٩	٠	٠
شاول که همان طالوت است				
داود آغاز به ساختمان مسجد کرد از سال یازدهم	ك	٥٦٩	ك	٤٤٢
سلطنت خود	م	٦٠٩	م	٤٨٢
سلیمان داود تا آنکه مسجد را تمام کرد	ج	٦١٢	ج	٤٨٥

نامهای پادشاهان بنی اسرائیل و مدبران ایشان پس ازعمارت بیت المقدس تاخراب اول آن و این مدت ۴۱۰ سال است	مدتی را که هر یک از ایشان بنابر آنچه در کتابهای اخبار است بتدبیر اینقوم پرداختند	مقدار عددی آن	مدتی را که هر یک از ایشان بنابر آنچه در کتاب سدر عولام است حکومت کردند	مقدار عددی آن
سلیمان بن داود پس از اتمام ساختمان بیت المقدس	لز	۶۴۹	ز	۵۲۲
رحبعام بن سلیمان	یز	۶۶۶	یز	۵۳۹
ابیّا بن رحبعام	ج	۶۶۹	ب	۵۴۱
آسا بن ابیّا	ما	۷۱۰	ما	۵۸۲
یهوشافاط بن آسا	که	۷۳۵	کج	۶۰۵
یهورام بن یهوشافاط	ح	۷۴۳	و	۶۱۱
احزیا بن یهورام	ا	۷۴۴	یا	۶۲۲
عتلیا تا آنکه یواش او را بکشت	و	۷۵۰	و	۶۲۸
یواش بن اخریا تا آنکه یاران او اورا بکشتند	م	۷۹۰	م	۶۶۸
اموصیا بن یواش تا آنکه کشته شد	کط	۸۱۹	کط	۶۹۷
عوزیا بن اموصیا تا آنکه مرد	نب	۸۷۱	نب	۷۴۹
یوثام بن عوزیا تا آنکه مرد	یو	۸۸۷	یو	۷۶۵
احاز بن یوثام تا آنکه وفات کرد	یو	۹۰۳	یو	۷۷۳
حزقیا بن احاز پادشاه همه اسباط	کط	۹۳۲	کط	۸۰۲
منشا بن حزقیا	نه	۹۸۷	نه	۸۵۷

امون بن منشا	ب	۹۸۹	ب	۸۵۹
یوشیابن عمون تا آنکه پادشاه مصر اورا کشت	لا	۱۰۲۰	لا	۸٤۰
یهواحاز بن یوشیا تا آنکه پادشاه مصر اورا اسیر کرد	ج	۱۰۲۳		
یهویاقیم بن یهوا حاز از طرف پادشاه مصر	ی	۱۰۳۳	یا	۹۰۱
یویاخین بن یویاقیم تا آنکه بختنصر اورا اسیر کرد	ج	۱۰۳٦		
صدقیا تا آنکه با بختنصر مخالفت کرد و بختنصر او را کشت و بیت‌المقدس را خراب کرد	و	۱۰٤۲	یا	۹۱۲
مدتی که بیت‌المقدس خراب بود	ع	۱۱۱۲	ع	۹۸۲
برخی گفته‌اند از زمان اسارت تا دانیال	ص	۱۲۰۲	ص	۱۰۵۲
از دانیال تا آنکه مسیح متولد شد	تفج	۱٦۸۵	تفج	۱۵۳۵
از ولادت مسیح تا تاریخ هجرت پیغمبر ما	خ	۲۲۸۵	خ	۲۱۳۵

آری در قومی چون بنی‌اسرائیل که چندین مرتبه در ایشان قتل واقع شده و به اسارت برده شده‌اند دور نیست که چنین اختلافات روی دهد ، و بهتر این‌است که این بحثها را کنار بگذارند و به‌کاری دیگر مشغول شوند تا آنکه بامداد رستاخیز رسد .

ولایات و ریاستها در سبط واحدی نبود ، و پس از مرگ سلیمان بن داود حکومت منشعب شد و قسمتی از حکومت برای سبط یهودا و بینامین ماند قسمتی دیگر هم به سایر بنی‌اسرائیل رسید ؛ دیگر اینکه یهود در ترتیب سیاست و نظم ملك طوری نبودند که به اوقات قیام هریك از ملوك و پیشوایان احتیاج داشته باشند و ایام پادشاهی او را جز به حساب جلیل[1] تدوین نکرده‌اند .

۱ــ حساب جلیل یعنی از اعشار چشم پوشی کنند و بطور تقریبی ذکر شود .

بااینکه برخی‌از یهود براین گمانند که کوشان پادشاه جزیره که از آل لوط بود پس از یوشع برایشان غلبه یافت و هشت سال ایشان را مقهور داشت و پس از او عثینال قیام کـرد و برخی از ایشان ریاست عثنیال را بیشتر از برخی دیگر گفته‌اند .

بسا اتفاق می‌افتد که می گویند فلان کس چند سال حکومت کرد و جمعی دیگر می گویند که کمتر از این مقدار بوده و ایـن مدت مقدار عمر او بوده و یا چون دونفر در یك مدت مذکوری بطور اشتراك با هم ریاست داشتند ازمقدار گفته شده مراد این خواهد بـود . آنچه از کتاب سیدرعولام فهمیده می‌شود اگرچه مجملا با آنچه گفتیم موافقت دارد ولی در تفصیل یعنی در وقت نخستین عمارت بیت‌المقدس اختلاف دارد گذشته از اینکه در دیگر احوال که ما نقل کردیم نیز اختلاف است .

انتقاد دهریان از اقوالی که مربوط به طول عمر گذشتگان است

برخی از نادانهای دهریه آنچه را که از طول عمر امم گذشته ذکر کرده‌اند بخصوص آنچه را که پیش‌از زمان ابراهیم‌بوده انکار کرده‌اند، و اینکه گفته‌اند آنان دارای اجسادی بسیار عظیم بودند ایـن اخبار را نیز قبول ننموده‌اند و به مقیاس بمردمی که در عصر خـود می‌بینند طول عمر و عظمت جثه گذشتگان را بیرون از دایره‌ی امکان و داخل در ممتنعات دانستند و آراء علمای نجوم را به گفته‌ی خود دلیل آوردند که ایشان راجع باکثر عطیه کواکب در موالید چنین گفته‌اند :

هنگامی که خورشید در موالید هیلاج و کدخدا باشد یعنی در خانه و یا در شرف خود باشد[1] و در وتد و ربع مذکر باشد[2] آنوقت ، سالهای کبرای خودرا که

۱ـ خانه آفتاب برج اسد است و شرف آن در نوزدهمین درجه حمل .

۲ـ چهاروتد ذکر کرده‌اند : طالع ، غارب ، وتدالسماء ، وتدالارض .

صد و بیست سال باشد عطا می کند[۱] ، و ماه هم بیست و پنج سال بر آن می‌افزاید و زهره هیجده سال ومشتری دوازده سال وسالهای موهوبه هریك از این ستارگان سالیان صغری خواهد بود ، چه ، بیشتر از این توانا نیستند که ببخشند بشرطی که نظر موافق داشته باشند و دو نحس از آن ساقط باشد که نتوانند چیزی کم کنند و و راس نیز دربرج باشد و دور از آن، بطوری که در حدود کسوف نیز نباشد وچون همه‌این‌شرایط جمع‌شد ماه ربع‌عطیه خودرانیز برمولود می‌افزاید که سی‌سال‌باشد پس روی‌هم‌رفته عمر مولود دویست و پنج سال می‌شود و آن منتها مقداری است که عمر یکنفر انسان خواهد بود اگر قاطعی نداشته باشد و چون قوام جهان به آفتاب است و صد و بیست سال سالیان کبرای آنست پس عمر طبیعی صد و ده سال

---

۱ ــ تاریخ‌الحکمای قفطی که تألیفات علمای پیشین را ذکر می‌کند مکرر دیده‌اید که می‌نویسد فلانکس کتابی درکدخدا وهیلاج نوشت شرح قضیه آن است که برای دانستن عمر مولودی باید نخست بسالهای تربیت اونظر کرد و باید دیدکه آیا می‌تواند طفل‌ازین سالها بگذرد یا نه و مقصود ازسالهای تربیت آن است که چهارسال از دوره زندگی مولود بگذرد ، پس از آنکه دانسته شد که مولود را تربیت است یعنی بچهار سال خواهد رسید بعداً باید دید که آیا او را هیلاجی هست یا نیست ، و هیلاج یکی امور پنجگانه است که درکتب احکام نجوم مفصلا ذکرشده ازقبیل درجه طالع وسهم سعادت و نزدیکترین‌اجتماع و استقبالی‌که پیش از تولد مولود دست داده باشد و پس از آنکه هیلاج را بدست آوردند در جستجوی کدخدا می گردند وکدخدا سه قسم سال داردکه عطیه می‌کند ، درصورتی‌که در وتد باشد عدد بزرگ می‌دهد ، و در مایل وتد عدد میانه ، و در زائل وتد عدد خرد ــ شرح این مراتب بطور تفصیل و معنای قواطع یا معنای تفصیلی هیلاج و کدخدا مستلزم تدوین رساله‌ای جداگانه است که پس‌ازآنکه رساله مرتب شد ، تازه سودی درآن نخواهد بود و اگر وظیفه من وفاداری در ترجمه نبود این‌قبیل موهومات را درقرن بیستم برروی کاغذ نمی‌آوردم چنانکه دربرخی حواشی علم‌النفس‌شفا درباره افلاك که ابن‌سینا ذکرکرده همین سخن را مکرر نموده‌ام . و اگر شخصی بخواهد مزید اطلاعی یابدکتب زیادی در این باب موجود است و بآنها رجوع کنید .

باد زقاطع بری عطیه عمرت تا بود از کدخداه رونق هیلاج

خواجو

خواهد بود .

این فرقه به سود خـود حکمی ساخته‌اند «ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض» و عقیده خود را برخلاف آنچه منجمان گفته‌اند بنا نموده‌اند .

رد آراء دهریان و طول عمر گذشتگان

منجمان می‌گویند که برای این کواکب سالیان عظیمی است که در کتب خود گفته‌اند که در بروج آتشین هـزار سال می‌بخشند بشرط آنکه تدبیر در آن بروج در دست کواکب علوی باشد، و سالهایی را که آفتاب و زهره می‌بخشند ازعمر اشخاص گذشته خیلی زیادتر خواهد بود .

این ماشاءالله است که استاد منجمان است و دراحکام نجوم به گفته‌ی اوخیلی وثوق دارند و تقدم او را منکر نیستند و ماشاءالله براین گمان شده که ممکن است آدمی سالهای قران اوسط را (اگر میلاد در تحویل قران از مثلثه‌ای بمثلثه دیگر باشد و طالع هم یکی از دو خانه زحل و مشتری باشد و هیلاج نیز آفتاب در روز باشد و ماه در شب در منتهای قوت خود) زندگی کند و نیز اگر میلاد شخصی در تحویل قران بحمل و مثلثات آن باشد وشرایط پیشین نیزجمع باشد مولود سالهای قران اعظم را که تقریباً نهصد و شصت سال است زندگی کند تا آنکه قران از نو به وضع پیشین خرد بر گردد ودانشمند نامبرده این مطلب را درآغاز کتاب خویش در موالید یادآوری نموده پس استدلال این قوم به عطیات کواکب درست نیامد و به عکس گفته ایشان منجر شد .

مرا دراین سالها که به هریك ازکواکب نسبت می‌دهند با منجمانی که این اقوال را بکار می‌بندند در کتاب (التنبیه علی‌صناعةالتمویه) گفتگویی است و در کتاب (الشموس‌الشافیة للنفوس) بیان کرده‌ام که طریق اولی در استعمال آن سالها کدام است . و مشاهده مردم معاصر و قیاس گذشتگان را بحاضران ، طول عمر و بزرگی اندام اشخاص گذشته را از حد امکان بیرون نمی کند و امثال این‌قضایا که در دوره زمان روی می‌دهد چندین قسم است .

یکی آن‌است که باید دراوقاتی معلوم روی دهد که بطور تعاقب دراین‌اوقات صورت خارجی می‌پذیرد وچون شخص این امور را درهمان زمان که ظرف خارجی آن است نه‌بینید آنرا مستبعد خواهد دانست وگاهی می‌شود که بکلی امکان آنهارا منکر می‌شوند و جمیع اکوان از تناسل حیوان و تلاقح اشجار و بزور زراعات و میوه‌ها داخل در این بخشند که اگر انسان حالات آنها را نداند سپس بیك درختی برسد که اوراق آن ریخته شده و باو بگویند که ایـن درخت در آتیه سبز خواهد شد و شکوفه و میوه خواهد داد تا هنگامی که نبیند بنظر او بعید خواهد رسید.

و علت اینکه مردم بلاد شمال از ثبات نخل و زیتون و آس و امثال آن که همواره در زمستان نیز تر وتازه‌اند تعجب می کنند همین است کـه مانند آنرا در دیار خود ندیده‌اند.

بخش دیگر اشیایی است که بطور غیرمنظم در روزگار واقع می‌شد ولیکن بطور اتفاق و چون زمانی را که ظرف آن بود ، منقضی شد جز خبری از آن باقی نخواهد ماند و اگر این‌قبیل اخبار با شرایط صحت خبرتوام گردد و پیش‌ازوقوع هم داخل درحد امکان باشد البته چاره‌ای جز قبول آن نخواهدبود اگرچه کیفیت و طرز علت آن شناخته نشود.

بخش دیگر اشیایی‌است که به حالت سابق است یعنی برای وقوع آن دوری و ترتیبی منظم نیست و چون ماده از نظمی کـه نوع بر آن جاری بوده خارج شود این قبیل اشیاء را غلط طبیعت می‌نامند اگرچه من با این نام‌گذاری موافق نیستم و نام آن را خروج ماده ازاعتدال قدر واندازه می گذارم مانند حیواناتی که دارای اعضای زائده هستند وچون طبیعت که بحفظ انواع موکل است وباید آنرا همواره بیك نهج نگاه دارد ماده زائده‌ای یافت آنرا صورتی می‌پوشاند و مهمل نمی گذارد و در حیوانات ناقص‌الاعضاء ، چون طبیعت ماده‌ای نمی‌یابد که صورت نوعی را بر آن بپوشاند با نقصان اعضاء ، صورتی براین حیوان می‌بخشد و برحسب طاقت و استعداد نفسی بر آن عطا و افاضه می‌نماید.

بیان اشیایی که بطور نادر روی می‌دهد (زوائد و نقائص) خلقت از برای این قسم ثابت بن سنان قره در کتابی که در تواریخ نوشته حکایتی نقل کرده که در سرّمن رای یك جوجه‌ی هندی دید که از تخم بیرون آمده بود و کامل و تام‌الخلقه بود و فقط درسر دارای دو منقار و سه چشم بود و نیز در همین کتاب ذکر کرده که در ایام حکمرانی توزن بزغاله مرده‌ای را که روی آن شبیه روی آدمی بود و دو فك و دندانهای او مانند فکین و دندان بشر بود آوردند و این بزغاله یك چشم بیشتر نداشت و در پیشانی چیزی مانند دم داشت .

نیز درهمین کتاب می گوید که درناحیه‌ی مخرم بغداد مولودی بظهور رسید که درهمان ساعت بمرد وهنگامی که معزالدوله پسرعزالدوله بختیار حیات داشت آن مولود را بنزد عزالدوله آوردند و دارای بدنی کامل بود و هیچ نقصی و زیادی در آن نبود وفقط در بدن آن دو قبه آشکار بود که دارای دوسر کامل با تخطیط تمام و دارای چشم و گوش و بینی ودهن بود و در میان دوران آن فرجی بود مانند فرج زنان و در داخل این فرج احلیل ظاهری دیده می‌شد .

نیز از یکی از بطریق‌های روم حکایت کرده که برای ناصرالدوله در زمستان سال سیصد وپنجاه ودو دومرد را که از شکم بیکدیگرچسبیده بودند فرستاد و این دو آرامی بودند و بیست و پنج سال از عمر آنها گذشته بود و هردو ریش داشتند و سنان‌بن ثابت نام آن دو را نیز ذکر کرده و پدر آن دو نفر نیز بهمراه آمده بود و ایـن دونفر با هم روبرو بودند و فقط قسمتی که این دو نفر را بهم از جلو متصل کرده بـود بطوری دراز بود که می‌توانستند یکی از این دو در طرف راست دیگری بایستد واین جلد کش بیاید و مورخ مذکور می گوید که هریك از این‌دو نفر را آلاتی تام بود و جداگانه و اوقات غذا و تخلیه این دو مختلف بود و بریك چهار پا دو پشته سوار می‌شدند و روی آن دو بسوی هم بود و یکی از این‌دونفر به زنها تمایلی داشت و دیگری به کودکان .

شکی نیست که قوه طبیعت که ملهم‌است اگرماده‌ای‌را بیابد معطل‌نمی گذارد

وچون این‌ماده افراط کرد و زیادشد این‌قوه فعل را دومرتبه می کند و گاه می‌شود دو چیز می‌سازد که با هم باشند مانند توامین و گاهی هم آن دو را بهم می‌چسباند مانند آن دو نفر مرد آرامی که گفته شد و گاهی هـم یکی از آن دو را در داخل دیگری می گذارد انواع تثنیه در دیگرحیوان بهمین صفت و یا بطوری دیگردیده می‌شود چنانکه حکایت کرده‌اند که ماهیان دریارا انواع بسیاری‌است که چون‌یکی را بشکافند دیگری را در داخل آن می‌یابند و گاه هم اتفاق می‌افتد که طبیعت بدو مرتبه تضعیف کفایت نمی کند .

همه‌ی این اقسام در نبات نیز اتفاق می‌افتد مانند میوه‌هایی که توام است و بهم چسبیده و یا میوه‌هایی که دومغز دریك پوست دارند و اما انواعی را که طبیعت دومرتبه ومتداخل هم ساخته مانند اترج که در میان آن اترجی دیگر مانند اترج رویی موجوداست و گاه هم‌چنین اتفاق می افتد که تثنیه واتمام را طبیعت نمی‌تواند تمام کند آنوقت در اعضاء می‌افزاید و یا اعضایی بمولود می‌دهد که در جای خود بجا واقع شده مثل انگشتهای زیادی که با آنکه از عدد معهود زیادتر شده درجای خود واقع شده‌اند و زمانی هم بآن موضع که باید این مواد بچسبد لایق و سزاوار نیست واین‌قبیل‌اشیاء را نمی‌شود غلط طبیعت‌نامید مانند گاوی که درعصرصاحب‌بن عباد و غلبه آل‌بویه در جرجان بود وآنرا پیر وبرنای آن شهر دیده بودند وبرای من حکایت کردند که در جای کوهان او نزدیك گردن دست درازی داشت که این دست مانند دستهای اصلی او تام‌الخلقه‌بود و دارای عضد و مفاصل و سم بود وباراده خود این‌دست زائد را حرکت قبض وبسط میداد و از این جهت ما این قبیل زواید را غلط طبیعت نـام نهادیم که منفعت در آن متصور نیست و در ضد موضع و خلاف جهت خود قرار دارد .

از برای همه این اقسام و اشباه آن در میان کتابهای من کتابی خاص است که برای شخصی که خود این قبیل موجودات را ندیده و یا شرائط درستی خبر با این اخبار نیافته مقبول نخواهد بود .

همینطور که طائفه‌ای به نسبی خاص منتسب می‌شود از قبیل حمیر و نمیر ؛

عمر هم اینطور است و نیز طول اعمار گاه می‌شود که بیك مکان خاص اختصاص می‌یابد و در بلد دیگر اینطور نخواهد بود مانند مردم فرغانه و یمامه که بنابر نقل اهل تحصیل اهل این دیار از همه جای جهان عمرشان طولانی‌تـر است و عربها و هندیان در طول عمر از اهل این دو دیار معروفترند .

نقل عقیده ابومعشر بتوسط ابوسعید شادان بر کمیت عمر

ابوسعید شادان در کتابی که باابومعشر دراسرار مذاکره کرده از ابومعشر بلخی چنین حکایت می کند که مولد پادشاه سرندیب را بنزد او فرستادند وطالع او جوزاء بود، وزحل در سرطان و آفتاب در جدی، ابومعشر حکم نمود که این طفل دور اوسط زحل را زندگی خواهد کرد . ابوسعید شادان می گوید که من با ابومعشر گفتم: سبحان‌الله کدخدای او در بیتی ساقط از اوتاد در بحران رجوع خود راجع گشته پس بدین سبب جز دور اصغر خود را نتواند بخشید وبعلت اینکه راجع است باید پنجاه سال هم از دور اصغر کم کرد ابومعشر گفت: این مولود ازاهل کشوری‌است که درآنجا حکم به‌طول اعمار نموده‌اند وبسیار درآنجا اتفاق می‌افتد که شخص‌فرتوت می‌شود باآنکه صاحب اوزحل بوده و ابومعشر گفت : من‌اینطور شنیده‌ام که اگر کسی‌در آن کشور پیش ازآنکه به دور اوسط زحل رسد بمیرد ازسرعت مرگ او درشگفت می‌شوند وچون زحل دراقلیمی که تعلق بآن دارد به کدخدایی مستولی‌شود از دور اکبر و اوسط خود زیاد چیزی نقصان نمی کند مگراینکه ساقط باشد .

ابوسعید می گوید که من گفتم : اکنون نیز زحل ساقط است گفت از شکل شکل‌نظر ساقط است نه از تدبیر[1] .

ودرجای دیگر از کتاب خود حکایت کرده که من نزد ابومعشر بودم که ابوعصمه دوست و ملازم صفار از امری که در دلایل مولود او بود و از آن می‌ترسید از ابومعشر پرسید، ابومعشر گفت : می‌دانی که پدرت چند سال است مرده گفت :

---

۱ ــ پس از این عبارت در کتاب یك سطر و نیم عبارت دیگر است کـه ابدأ ربطی بماقبل ندارد و پیش ازآن مقداری حذف شده و آن عبارت این است (واسرارالثانی‌کثیرة وکذلك هوفی بئرتحت‌الارض وللتحیر فی‌هذه‌الحاله امر عجیب فاقروا فی‌هذاالموضع بطول اعمار اقلیم دون اقلیم) .

آری ؟ ابومعشر گفت : آیا تو باین سن رسیدی ، گفت من از سن پدرم گذشتم ، ابومعشر گفت : می‌دانی چند سال است مادرت مرده : گفت آری ، می‌دانم و من از سن مادرخود بیشتر عمر کرده‌ام، ابومعشر گفت : پدر بزرگ تو چند سال عمر کرد، گفت: من هنوز بسن اونرسیده‌ام ابومعشر گفت: بمخالفتی که مولد تودلالت دارد نظر کن که آیا باعمر پدر بزرگت موافق است ، گفت : آری موافق است : ابومعشر گفت تو باید بترسی‌سپس گفت که طبیعت بیشترغلبه دارد و هرمنحستی که درمقدار عمر پدرش و یا مادرش ویا جد پدری او باشد وانسان به‌آنمدت برسد جز بشهادات قوی‌نمی‌تواند که ازکید آن نحوست بدر رود[۱] پس ابومعشر در این‌مورد نیز تصدیق کرد که طول عمر نیز مانند نسبی خاصی است که برخی طوائف دون برخی دیگر بآن نائل می‌شوند پس در نتیجه آنچه را که دهریان از گفته اصحاب نجوم دستاویز کرده‌اند برای ایشان سودی نخواهد داشت زیرا چنانکه دانستید علمای نجوم طول عمررا ممتنع نمی‌دانند بلکه مطابق اقوال و آراء ایشان که نقل شد امری واجب می‌شمارند .

اگر درست شخص به گفته‌ی ایشان توجه کند خواهد دید که عمده اعتماد این‌دسته به گفتار هندیان‌بوده که به‌دروغهای ایشان تکیه نموده‌اند زیرا مردم هند می گویند بتی داریم که از سنگ تراشیده شده ، و در گردن او طوقهای زیادی از آهن است که تواریخ ده هزار سال هند است و چون این مقدار را بشمار آورند بیشك مدت زیادی خواهد شد و چون با این جماعت بگوییم : که هندیان براین گمان‌اند که پادشاه جمالا بدهر، و آن شهری است که هلیلیج و املج و بلیلج[۲] را

۱ــ خلاصه این مطالب این است که اگر باحکام نجوم هم برای طول عمر قائل‌شویم تازه بطور مطلق نیست و نسبی است برحسب امکنه و اشخاص تفاوت می کند .

۲ــ هلیلج را بتخفیف هلیله می گویند دانه‌های سیاهی‌است و پیرمردها برای ضعف چشم می‌خورند و ابوریحان در کتاب جواهر می گوید که آنرا از جالهندر که یکی ازبلاد هند است به‌کابل می‌آورند و از کابل بدیگر بلاد حمل می‌شود و املە را اطبای قدیم برای رنگ مو و قوت معده و ازاله بوی بد دهان بکار می‌برند و بلیلج نیز یکی از ادویه است

←

از آنجا می‌آورند دویست و پنجاه سال عمر کرد ومانند جوانان براسب سوارمی‌شد و بشکار می‌رفت و زن می گرفت ولی بتوسط معالجه و دواء براین‌کارها قادر بود این‌حکایات را انکارخواهند نمود و خواهند گفت که هندیان دروغگو هستند ودقت نظر ندارند و خود را در علوم به وحی نسبت می‌دهند و نمی‌توان به گفته‌ی ایشان اعتماد کرد و آن وقت شروع می کنند که رکاکت روش خود را درباب دین و ثواب و عقاب اخروی و عذابهای جسمانی انکار کنند.

اینکه خداوند در قرآن مجید فرموده «بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه» و یا اینکه گفته است «واذلم یهتدو به فسیقولون هذاافك قدیم» مقصودش این طایفه‌است که بآنچه که مطابق مذاق ایشان‌است اقرار می کنند هرچند خیلی ضعیف باشد وبا هرچه مخالف عقیده ایشان است مخالفت می‌نمایند.

نقل خلاصه‌ی یك مقاله درعمر طبیعی ازابوعبدالله حسین‌بن ابراهیم طبری

از ابوعبدالله حسین بن ابراهیم طبری ناتلی مقاله‌ای دیدم که کمیت عمر طبیعی را معلوم کرده بود ومنتهای عمرطبیعی را صد وچهل‌سال خورشیدی دانسته بود و بیشتر از این مقدار را روا نمی‌دانست ولی کسی که بطود اطلاق می گوید: نمی‌شود باید دلیلی بیاورد که تولید اطمینان کند و ناتلی برهان براین قول نیاورده جز اینکه گفته است آدمی را سه کمال است.

یکی آن است بحدی رسد که بتواند تولید مثل کند و آن وقتی است که دو هفت سال (سابوع) از عمر او بگذرد.

← که از هند آورده می‌شود و اصل این‌کلمات بترتیب هلیله، آمله، بلیله است.

مولوی گوید:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود	روغن بادام خشکی مینمود
از هلیله قبض شد اطلاق رفت	آب آتش‌را مدد شد همچو نفت

هلیله برای اطلاق مزاج بکارمیرفته که چون قضاآیدکار اوبرعکس‌میشود، ناصرخسرو گوید:

چون‌نشویی دل بدانش‌همچنانك	موی را شویی به آب آمله

باز می گوید:

پای زگل برکشی بطاعت به زانك	روی بشویی همی به آمله وگل

کمال دوم آن است که نفس فکری و ناطقه آن تام وتمام گرد و عقلش ازقوه بفعل آید و این کار در آغاز چهل و دومین سال عمر او خواهد بود و کمال سوم آن است که اگر به فرمانروایی‌رسید بتواند همه‌ی مردم را اداره کند ویا اگرخانواده تشکیل بتواند امر خانواده را اداره نماید و یا اگر تنها ماند خود را اداره نماید و رویهمرفته مجموع این کمالات صد وچهل سال است .

ندانستم که ابوعبدالله ناتلی این اعداد را بچه نسبت استخراج کرده باآنکه تناسبی نه در میان خود آنها و نه در تفاضل آنهاست واگر همه ما مسلم بداریم که عدد کمالات انسان سه بیشتر نیست و آنچه را که او شمرده ما بشماریم و در آخر کار اگر از برهان‌نترسیم بگوییم که رویهمرفته صد سال و یا هزار سال ویا دوهزار سال می‌شود میان ما و ابوعبدالله فرقی نخواهد بود .

باآنکه ما می‌بینیم که برخی از معاصران ما به کمالات مذکور در غیر این زمانها که او معلوم کرده می‌رسند و خدا به مقصود ناتلی از ما داناتر است .

اما عظم وبزرگی اجسام اگرچه درعهد ما و یا قریب بزمان ما دیده‌نمی‌شود ولی بمحض اینکه از زمانهای دور چنین مطالبی را نقل کنند نباید این امررا جزو ممتنعات شمرد واین‌توراتست که دردسترس ما می‌باشد وازبزرگی ابدان. جباران گفتگو می کند و بنی‌اسرائیل درسالیان متمادی که از بدو تورات می گذرد و این اخباررا خواندند تکذیب نکردند وبه‌هیچ‌قسم طعنه بصحت آن روایات‌نزدند واگر واقعاً مردمی بسیارعظیم‌الجسم پیش ازما نبودند حکایات آنها در زبانها باقی‌نمی‌ماند که هرمردی‌تنومند وبلندقد را بایشان‌مانند کنند چنانکه به‌قوم عاد تشبیه می کنند ولی گمان می کنم که دشمنان ما قوم عاد را تصدیق‌نکنند زیراچیزهایی‌را که ازعهد عاد نزدیکتر وحکایات آن روشنتر است انکارمی‌نمایند وبرای گفته خود دلایل بسیار آوردند که باکوچکترین دلیلی که برای رد قول ایشان گفته شد. مساوی نیست و از قبول‌حجت‌های قوی فرارمی‌نمایند کانهم حمر مستنفره فرت من‌قسوره .

نمی‌دانم که در آثار مردم عظیم‌الجثه که اکنون در غارهای کنده شده در کوههای سخت موجود است و در قبورآنها ودراستخوانهای مدفون دراین قبور که

گویی از بزرگی استخوان شتر است و باندازه‌ای بدبو شده که جز پس از آنکه بینی خود را شخص ببندد نمی‌تواند وارد مقابر ایشان شود چه می گویند و اجماع مردم آن نواحی بر این است که مقصود از اهل ظلمه ایشان هستند و چون دشمنان نـام یوم‌الظلمه را بشنوند از راه تکبر وغرور بینی خود را بالا کند و چانه‌های خود را کج می کنند باین گمان که ایشان مردمی فاضل هستند و از دایره‌ی عوام پا بیرون نهاده‌اند والله حسبهم ولنا اعمالنا و لهم اعمالهم .

جداولی در تاریخ ملوك آثور در برخی کتب جداولی دیدم که مدت پادشاهی ملوك آثور را که اهل موصل باشند و مدت سلطنت ملوك قبط را که درمصر بودند وهمچنین مدت پادشاهی ملوك بطالسه را که مفرد آن بطلمیوس است (زیرا اسکندر در دم مرگ وصیت کرده بود که هریك از یونانیان که بسلطنت رسد خود را باین نام موسوم نماید تا باعث ترس مردم باشد ، چه معنای این واژه مردی حربی وجنگی است) ونیز تواریخ ملوك روم را که پس از بطالسه بودند ذکر کرده بود وسالیان مذکوره در آن کتب ازمولد ابراهیم تااسکندر دوهزار ونود وشش سال بود که از آنچه یهود ونصاری واصحاب قرانات می گویند بیشتر است و من آن جدولها را بعینه در این فصل نقل کردم و زمان با ما مساعدت نکرد که نامهای این ملوك را که شنیده‌ام تصحیح و اصلاح کنم و اگر کسی براین مطالب واقف شد برای آسان کردن راه علم ورفع زحمت ازدیگران نامهای مذکور را تصحیح کند ونباید که این اسامی دیگر جداول را جز شخصی که بحروف جمل عارف است ودرتصحیح نامهای گفته‌شده توجهی وعنایتی دارد استنساخ کند زیرا این نامها را اگر وراقین[1] نقل کنند فاسد خواهند نمود وجز در سالیان زیاد اصلاح آن ممکن نخواهد بود و جداول منقوله بدین قرار است :

۱ـ وراقین بمنزله مطابع بودند و یك‌نفر عده‌ای خطاط را جمع می‌کرد و کتابهای خطی‌را از روی نسخ مینوشتند و می‌فروختند و ابن‌ندیم صاحب فهرست وراق بوده این‌است که نامهای کتب معموله آن عصر را درکتاب خود جمع کرده و راجع به صنعت وراقه ابن خلدون در مقدمه‌ی خود بحث‌کرده است .

نامهای پادشاهان اثوری که اهل موصل بودند وعدد ایشان سی و هفت نفراست و مدت سلطنت ایشان سیصد و پنج سال است

بالوس	سب	٦٢
نینوس که در موصل نینوی را ساخت و ابراهیم در سنه مج از سلطنت او متولد شد	نب	١١٤
اشمعوم عیال او که سامره‌ای کهنه را در جانب غربی سرّمن‌رای ساخت	مب	١٥٦
زامیس بن نینوس که که ابراهیم بدو گرفتارشد ودرسنه کج از پادشاهی او بزمین فلسطین گریخت	لح	١٩٤
اریوس	ل	٢٢٤
اریلوس	م	٢٦٤
اخشیرش	ل	٢٩٤
ارمامیثرس		٣٣٢
بلاخوس	له	٣٦٧
بلاوس	نب	٤١٩
الطازوس	لب	٤٥١
ماموثوس	ل	٤٨١
منخالوس	ل	٥١١
اسفاروس	ك	٥٣١
مامولوس	ل	٥٦١
اسفارثوس	م	٩٠١
اسقنطیذوش	م	٦٤١
امونطوس	مه	٩٨٩

بلاخوس	كه	۷۱۱
بالاتارس	ل	۷٤۱
لنفريذس	لب	۷۷۳
سوسيرس	ك	۷۹۳
لنفاروس	ل	۸۲۳
فنياس	مه	۸٦۸
سوسرموس	يط	۸۸۷
ميثريوس	لز	۹۲٤
طوطانس درايام اومردم ايليوس را كه يونانيان با آن در جنگ بودند اسير نمودند	لا	۹۵۵
طوطيوس	م	۹۹۵
ثلنيوس	ل	۱۰۲۵
دروقلوس در ايام او داود بر بنی‌اسرائيل پادشاه شد	م	۱۰٦۵
اوفيلاس	لح	۱۱۰۳
لواساثنوس در ايام او بنی‌اسرائيل بدو فرقه تقسيم شدند	م	۱۱٤۳
فريطيذاس	ل	۱۱۷۳
افراطوس	ك	۱۱۹۳
افراطاناوس پس ازمب سال وقسز روز ازپادشاهی او اوميرس شاعر يونانی متولدشد كه اونزديونانيان چون امرءالقيس نزدعرب است	ن	۱۲٤۳
افراغاناس	مب	۱۲۸۵
ثرنوقلنقريراس	ك	۱۳۰۵

مردم باختر ازپادشاه اخیر نقل‌می کنند که یونس درعهد او به نینوی مبعوث شد و مردی از عجم که نام او بعبرانی ارباق است و بفارسی ده اك و بتازی ضحاك براین پادشاه خروج کرد و با او جنگ نمود تا آنکه او را شکست داد و پادشاه را بکشت، و خود به سلطنت رسید تا آنکه کیانیها که پادشاهان بابل بودند و اهل بابل ایشان را کلدانیان می گویند به‌پاشاهی قیام کردند و مدت حکم‌روایی پادشاه مقتول بدست ضحاك هفتاد و دو سال بود .

کلدانیان را نمی‌شود کیانی داشت بلکه کلدانیان حکامی بودند که ازناحیه پادشاهان کیان در بابل حکومت نمودند و مقر سلطنت کیانیان باخ بود که چون به کلده رسیدند مردم باختر ایشان را کلدانیان گفتند و این‌نام حکام قبلی‌این‌سلسله بود .

برخی از مورخین نقل کرده‌اند که نمرودبن کوش‌بن حام‌بن نوح پس از آنکه‌بیست وسه سال از تبلبل‌السن (بلکنت‌افتادن زبانها) گذشت در بابل بپادشاهی رسید و نخستین کشوری که در دنیا پیدا شد کشور بابل بود و تبلبل‌السن با مولد ارغو در بابل مصادف شد و ملوك دیگری را که پس از نمرود سلطنت کرده‌اند نامبرده‌اند تا آنکه سرانجام حکومت وفرمانروایی به ملوك آثور رسید که جدول پیشین نامها و مدت سلطنت هریك از ایشان را روشن ساخت .

و جدول این دسته پادشاهان که پیش از ملوك آثور بودند ، بنابه عقیده یك دسته از مورخین ، به قرار زیر است :

ملوك بابل

نمرودبن کوش	سط	۶۹
فمنوزس	فه	۱۵٤
صامیرس	عب	۲۲۶
ارفخشاط	ی	۲۳۶
بابل بدون‌پادشاه‌ماند تا آنکه آثوری‌ها ببابل‌مسلط‌شدند	ه	۲٤۱

من تاریخ پادشاهان بابل را از آغاز شاهی بختنصر اول تـا بمرگ اسکندر بناء که تاریخ ایشان تمام شد و نوبت به بطالسه رسید بدست آوردم و مدت هریك از ایشان را دراین جدول تصحیح کردم هرچند که نتوانستم نامهای ملوك را از راه سماع تصحیح کنم و فقط هیئات حروف نامهای ایشان را در این جدول نقل نمودم و جدول این است .

جدول ملوك كلده		مدت پادشاهی هریك	جمله سالها
بختنصر اول	درمجسطی مبداء تاریخ ازاین پادشاه است	ید	ید
نیوخذ ناصر	ندیوث	ب	یو
حیریفون	ذخنریروفور	ه	کا
ایلوعو	(ایلولیو)	ه	کو
مردوقنفد		یب	لح
اریقنیو		ه	مج
ابسلیطیس		ب	مه
بیل بیس		ج	مح
اوفرایدیدر	(اوفراندییو)	و	ند
ارسعل	(اریغبل)	ا	نه
سسلموردقش	(میسیموروقش)	د	نط
ابسلیطیس دوم		ح	سز
اریدینو	(اسریدینو)	یج	ف
سسدوکن		ك	ق
فلسرورفیلدن	(نابوفلسروقینلدن)	کب	قکب

نیوخذ ناصر	کا	قمج
بختنصر فاتح بیت‌المقدس	مج	قفو
برخلا لتغز	ب	قفح
بلطشاصر	د	قصب
داریوش مادی اول	یز	رط
کورش بانی بیت‌المقدس	ط	ریح
قومبسوس	ح	رکو
داریوس	لو	رسب
احشیرش	کا	رفج
ارطخشست اول	مج	شکو
داریوس	یط	شمه
ارطخشست دوم	مو	شصا ـ نسخه بدل ـ ص
اخوس	کا	تیب
فیرون ـ قنرون ـ فسرون	ب	تید
داریوش بن ارسیخ	و	تك
اسکندر بن میقدون بنّاء	ح	تکح ـ نب ـ نکد

پس از این تاریخ به فیلفس منتقل شد

نامهای فراعنه‌ی مصر

نامهای پادشاهان قبط که در مصر بودند و شماره ایشان ۳٤ نفر است بغیر از پادشاهان ایران که درمصرسلطنت کردند ومدت سلطنت ملوك قبط با ملوك ایران رویهمرفته هشتصد و نود و چهار سال است .

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
دیوسفولیطا	قعع	۱۷۸

سماناداوس	کو	۲۰٤
سوساتاس	قا	۳۰۵
نفخراس	د	۳۰۹
امانافوثاس	ط	۳۱۸
اسخوریس	و	۳۲٤
فسیناخیس	ط	۳۳۳
فسوسایس	له	۳٦۸
سسوناخوسیس	کا	۳۸۹
اساراثون	یه	٤۰٤
طاقالوثیس	یج	٤۱۸
فطافاسطس	که	٤٤۲
اساراثرن	ط	٤٥۱
فساموس	ی	٤٦۱
اوفانانیفواس	مد	۵۰۵
ساباقون حبشی	یب	۵۱۷
سبیخس	یب	۵۲۹
طراخوس حبشی	ك	۵٤۹
امراس حبشی	یب	۵٦۱
اسطافینالش	ز	۵۲۸
ناخفاسوس	و	۵۷٤
ناخو	ح	۵۸۲
فساماطیةوس	مد	٦۲٦
نجنوقا	و	٦۳۲
فساموثاس	یز	۲٤۹

وافرس	که	٦٧٤
اماسیس	مب	٥١٦
اهل فارس تا داریوش	قید	۸۳۰
امرطیوس	و	۸۳٦
نافرطاس	و	۸٤۲
اوخرس	یب	۸٥٤
فساموث و موثاطوس	ب	۸٥٦
ناقاطانباس	یج	۸٦۹
طوس	ز	۸۷٦
ناقاطانباس	یح	۸۹٤

سپس تاریخ از ایشان و از کلدانیان به اسکندر یونانی منتقل شد

جدول سلطنت بطالسه و قیاصره جداول سالیان پادشاهی بطالسه و قیاصره را پس از این جدول قرار می‌دهیم ، و تاریخ از فیلفس به سه بخش می‌شود .

قسم اول سالهای فیلیفسی است وقسم دوم سالهای اغسطسی وقسم سوم سالهای دقلطیانوس و سالهای بخش اول سالهای اسکندرانیهاست که مکبوس نیست و قسم دوم سالهای روم است که مکبوس است و قسم سوم مانند قسم دوم است جز اینکه باین پادشاه تاریخ از نو آغاز شد زیرا وقتی سلطنت باو انتقال یافت در خانواده او بماند وآنانکه پس‌از او بودند تمام مسیحی شدند. وتاریخ غیراز او، اگرچه چندین مرتبه سلطنت ازخانواده او زائل شد ، ذکر نشده و جداول موعود بقرار زیراست.

نامهای پادشاهان شهر مقدونیه که یونانیان باشند وملقب به بطالسه	مدت سلطنت‌هریك	جمله‌سالها
فیلفوس	ز	۷

اسکندر بن فیلفوس ـ که دومین باشد	یب	۱۶
بطلمیوس بن ارنباالنطقی	ك	۱۹
بطلمیوس فیلادلفوس دوستدار پدر ـ نسخه بدل دوستدار برادر که تورات را به‌یونانی نقل کرد	لح	۷۷
بطلمیوس اورغیطس صائغ اول ـ زرگر اول[1]	که	۱۰۲
بطلمیوس فیلمطور دوستدار مادر	یز	۱۱۹
بطلمیوس افینفیس زرگر دوم	کد	۱۴۳
بطلمیوس فلوفطور مخلص	له	۱۷۸
بطلمیوس اورغیطیس اسکندر دوم	که	۲۰۷
بطلمیوس سوطر حدیدی دوستدار حیل ـ ظاهر این است که دوستدار خیر باشد	لو	۱۴۳
بطلمیوس دیونسیس خیّر	کط	۲۷۲
کلوپترا تا آنکه غائیوس ایولیوس در روم بسلطنت رسید	جد ـ ن ب کد	۲۷۵
و پس از این تا آنکه غائیوس مرد و پسر او اغسطس	دز	۲۷۹
بشاهی رسید و پس از این تا آنکه او را کشت	یدو	۲۹۴

و در اینکه کلوپترا را بطلمیوس بگوییم اختلافی موجود است زیرا که او زن بود و در اسکندریه به سلطنت رسید و ملکه اسکندریه را گائیوس می گفتید و به رومی ایولیوس و معنای آن پادشاه جهان است .

نامهای ملوك روم ملوك روم به‌قیاصره معروفند که دررومیه اقامت داشتند ومقصود از بنوالاصفر ایشانند چه بصوفر بن نفر بن عیص بن اسحق بن ابراهیم(ع) منسوب‌اند.

۱ـ حمزة بن حسن اصفهانی صانع ذکر کرده .

نامهای پادشاهان روم

	مدتی را که هریک سلطنت کرده‌اند	جمله سالها
اغسطس قیصر پس از آنکه کلوپترا را کشت	مج	۴۳
طیبروس بن اغسطس	کب	۶۵
غائیوس	د	۶۹
قلودیوس کشنده پولس سایح[۱] و شمعون الصفا	ید	۸۳
نارون ملعون کشنده‌ی مومنان (نرون)	ید	۹۷
ایسفسینوس پس‌از یکسال از پادشاهی خود با اهل فلسطین جنگ کرده و در مدت سه سال یهود را در بیت‌المقدس محاصره کرد و بیت‌المقدس را خراب نمود و یهود را کشت و از هم پراکنده کرد و شرایع ایشان را پایمال نمود	ی	۱۰۷
طیطوس	ج	۱۱۰
دمیطانوس درسال نهم از سلطنت او یوحنای صاحب انجیل نفی بلد شد ودریك جزیره پنهان‌شد تا آنکه قیصر بمرد سپس بمدینه افسوس رفت و در همانجا سکونت گزید	یه	۱۲۵
ناروس	ا	۱۳۶
طرایانوس	یك	۱۴۵
ادریانوس این همان است که بیت‌المقدس را خراب کرد	کا	۱۶۶
انطونینوس این شخص است که عمارت بیت‌المقدس را بحالت نخستین بر گردانید و جالینوس می گوید که در		

۱ــ سلیح یعنی خواری

آغاز پادشاهی او کتابی در تشریح تألیف کرد	کج	۱۸۹
قومدوس	لب	۲۲۱
اساروس و انطنیوس ساوسطس خ	که	۲٤٦
انطینوس بتنهائی در آخر ایام پادشاهی او جالینوس مرد ـ انطنیوس خ	د	۲۵۰
اسکندروس بن مما و معنای آن عاجز است	یج	۲۶۳
ماکسیمیانوس	ج	۲۶۶
جوردیانوس غوردیانوس خ	و	۲۷۲
فیلیفس	و	۲۷۸
داقیاوس صاحب اصحاب کهف	ا	۲۷۹
غالوس	ج	۲۸۲
وارینیوس دییوس خ	یه	۲۸۷
قلودیوس	ا	۲۸۸
اوریلنیوس	و	۲۹٤
فروبس	ز	۳۰۱
قارس وقارینس	ب	۳۰۲

اسامی ملوك روم در عهد مسیحیت روم	مدت سلطنت هریك	سالهای دقاطیانوس
دقلطیانوس	کا	۲۱

قوسطنطنیوس ـ اول پادشاهی که مسیحی شد وسور قسطنطنیه را او ساخت و در سال اول پادشاهی او مادرش هیلانه در جستجوی چوب دار عیسی شد تا آنکه بیافت و در سال

نوزدهم پادشاهی او اساقفه در نیقیه جمع شدند و شرایع نصرانیت را وضع کردند	لب	۵۳
قوسطنطیوس	کد	۷۷
یولیانوس کافر	ب	۷۹
ولنتنیانوس	ا	۸۰
وولیس که در کاهدان درحال فرار که آتش‌زده شد بسوخت	ید	۹٤
ثاوذسیوس کبیر	یز	۱۱۱
ارقادیوس پسرش	یج	۱۲٤
ثاوذوسیوس صغیر که در زمان او نسطورس لعنت شد	مب	۱۶۶
مارقیانوس و فلخاریا زن او که در زمان ایشان یعقوبیه لعنت کرده شدند	و	۱۷۲
لاون کبیر که از اوساط مردم بود	یح	۱۹۰
زنیون ارمنیاقی که یعقوبی بود	یز	۲۰۷
انطاسیوس بانی عموریه و یعقوبی بود	کز	۲۳٤
یوسطنیس	ط	۲٤۳
یوسطیانوس بانی کنیسه رها	لز	۳۸۰
طیبریوس	ید	۲۹٤
ماوریقوس که کسری را بر بهرام چوبین کمک کرد	ید	۲۹۸
فوقا که شهربران صاحب کسری درقسطنطنیه اورا محاصره کرد	ح	۳۱۸
هرقلس حکیم	لا	۳٤۹
قسطنطین پسرش که در گرمابه ذبح شد	ا	۳۵۰
قسطنطیس	کز	۳۷۷

قسطنطینس	یو	۳۹۳
یوسطنیانرس که رومیان بینی او را بریدند	ی	۴۰۳
لنطوس در پیری که خیلی ضعیف شد استعفا داد	ج	۴۰۶
طبریوس افسماروس	ز	۴۱۳
یوسطنینوس بینی بریده	و	۴۱۹
فیلبقوس	ج	۴۲۲
انسطلس اطلمیوس چون از جنگ عاجزشد خلع گشت	ب	۴۲۴
ثاوذوسیوس مسلمةبن عبدالملك اورا محاصره کرد	ا	۴۲۵
لاون اکبر که مسلمه را فریب داد و از قسطنطنیه رد کرد	کد	۴۴۹
قسطنطین بن لاون اکبر	لد	۴۸۳
لاون اصغر پسر قسطنطین اکبر	د	۴۸۷
قسطنطین اصغر پسر لاون اصغر	یح	۵۰۵
اغسطه زنی بود که امور کشور روم را بدست گرفت	ه	۵۱۰
نقفورس و استیراق بن نقفورس	یح	۵۲۷
میخائیل بن جورجس	ب	
لاون تا آنکه میخائیل در معبد او را بکشت	ز	
میخائیل قسطنطینی کشنده لاون بن ثوفیل بن میخائیل قسطنطینی	زه	
بسیل صقلبی که آخرین پادشاهان روم بود	ج	

پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی)

بنا بر آنچه حمزة بن حسن اصفهانـی از وکیع قاضی نقل کرده که او از کتابی که یکی از پادشاهان روم نوشته بود نقل نموده .

	مدت سلطنت هر یک		جمله سالها	
	سالها	ماهها	سالها	ماهها
قسطنطین پسر هیلانی مظفر	لا	٠	لا	٠
پسر او قسطنطین	کد	٠	نه	٠
پسر برادرش یولیانوس	ب	و	نز	و
ثیدوس	ی	ط	سح	ج
غردینوس والانطنیوس	و	٠	عد	ج
ارقادس بن ثیدوس	یج	ج	فز	و
ثیدوس بن ارقادس	مب	٠	قکط	و
مرکینوس	کط	٠	قنح	و
لاوی اکبر	یو	٠	قعد	و
لاوی اصغر	ا	٠	قعه	و
زینن	یز	٠	قصب	و
نسطاس	کز	د	ریط	ی
انطلیس	یا	ط	رلا	ز
سطروندس که درپادشاهی او پیغمبر متولد	لح	ج	رسط	ی
اصطفانوس	د	ج	رعج	ا
مرقینوس که مبعث در ایام او بود	ك	د	رصج	ه
فوقس که هجرت درعهد او بود	ح	٠	شا	ه
هرقل و پسرش که درپادشاهی او پیغمبروفات کرد	لا	٠	شلب	ه
قسطنطین بن هرقل	که	٠	شسز	ه

قسطنطین پسر زن هرقل	یر	٠	شفد	٥
قسطنطین بن هرقل	ی	٠	شصد	٥
لاوی که الیون نیز خوانده می‌شود	ج	٠	شمز	٥
طباروس	ز	٠	تیا	٥
اسطینوس	و	٠	تیز	٥
انسطاسیوس	و	٠	تکج	٥
ثیذوس	ب	٠	تکه	٥
لاوی در زمان سلطنت او شیرازه ملك بنی‌امیه ازهم گسیخت	که	ج[1]	تن	ح
لاوی بن قسطنطین ظاهر این است که میان این دو یك نفر با مدت پادشاهی خود ساقط شده	٥	٠	تنر	ح
قسطنطین بن لاوی	ط	ی	تسه	ح
قسطنطین	و	٠	تعا	یا
ارینة که پادشاهی را از پدرش گرفت	٥	٠	تعو	یا
نقفور که در ایام هارون‌الرشید بود	ح	یا	تفر	ی
استیراق بن نقفور	٠	ب	لغو	ی
پسرش میخائیل	ز	٠	تعو	٠
ثوفیل پسرش	کب	ج	تصح	ح
میخائیل بن ثوفیل در عهد معتز سلطنت از این خانواده منتقل شد	کح	٠	ثکو	ح
بسیل صقلبی	ك	٠	ثمو	ح
الیون بن بسیل در سال رعج در ایام معتمد بود	کو	٠		ح
اسکندروس بن بسیل درسنه رسط در دبیله مرد	١	ب		ی
قسطنطین پسر الیون در سنه شا				

اما ایرانیان انسان اولین‌را کیومرث می گویند و لقب آن کوشاه است یعنی پادشاه کوه و برخی هم گفته‌اند گل‌شاه یعنی پادشاه گل[1] زیرا در آنوقت هیچکس نبود و نیز گفته‌اند که معنای کیومرث شخص زنده است .

تاریخ ایرانیان از آغاز کیومرث بسه بخش تقسیم شده : بخش او تا زمان تسلط اسکندر به کشور ایران وقتل دارا بدست او وچون اسکندر به ممالك ایران چیره شد خزائن حکمت ایرانیان‌را ببلاد خود حمل کرد .

بخش دوم از زمان غلبه اسکندر آغاز می‌شود تـا ظهور اردشیر بن بابك و آرامش کشور بحال خود .

بخش سوم از زمان ظهور اردشیر بابك تا وقتی که یزدگرد بن شهریار کشته شد و ملك و مملکت از دست ساسانیان بیرون رفت و اسلام ظهور نمود .

عقیدی ایرانیان در مبداء جهان وطرز پیدایش بشر

ایرانیان در مبداء جهان و در تولد اهرمن که ابلیس باشد از اندیشه خداوند واعجاب خداوند بعالم و در حقیقت کیومرث سخنهایی گفته‌اند که بسیار شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است مانند اینکه گویند: خداوند در امر اهرمن حیران شد و پیشانی او عرق کرد وآن عرق را مسح نمود و به کنار ریخت و کیومرث از این عرق جبین آفریده شد سپس کیومرث را بسوی اهرمن فرستاد و اهرمن‌را مقهور کرد و براهرمن سوارشد و بگرد عالم بگشت تـا آنکه اهرمن از کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می‌ترسی؟ کیومرث گفت اگرمن بدر دوزخ برسم بسیارخواهد ترسید وچون اهرمن در اثناء اینکه دور جهان میگشت و به در جهنم رسید چموشی کرده حیله‌ای بکار برد و کیومرث را زمین زد و اهرمن برروی او افتاد سپس از کیومرث پرسید می‌خواهم ترا بخورم و از کجای اندام تو آغاز کنم ؟ کیومرث گفت از پای من شروع کن تاآنکه مدتی کم بحسن وخوبی‌جهان‌نظر نمایم چه، میدانست که اهرمن گفتار او را بطور واژگون خواهد بکار بست و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را از سر مشغول خوردن شد تا آنکه بجایگاه تخم‌دان و ظروف منی در

۱ـ مقصود این است که پادشاه روی زمین بود نه اینکه ازگل آفریده شده باشد .

پشت او رسید که دوقطره منی از پشت کیومرث بزمین ریخت و ریباس از آن رویید و میشی ومیشانه که بمنزله آدم وحوا هستند ازمیان این‌دو بوته ریباس متولد شدند وبرخی ملهی و ملهیانه گویند ولی مجوس خوارزم میشی و میشانه را مرد و مردانه می‌خوانند .

حکایت مزبور بشرحی که گفته شد از ابولحسن آذر خورای مهندس شنیدم و ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر در شاهنامه همین روایت را که حاکی از بدو خلقت است طوری دیگر نقل کرده ، پس از آنکه بزعم خود حکایت گفته شده را از روی کتاب سیرالملوك ابن‌مقفع و کتاب محمدبن جهم برمکی و کتاب هشام بن قاسم و کتاب بهرام‌بن مردانشاه مؤبد مدینه شاپور و کتاب بهرام‌بن مهران اصبهانی تصحیح نموده وبعداً نیز این اخبار را بزعم خود باآنچه بهرام مجوسی ذکر کرده مقابله نموده ، و ایـن مرد شاعر یعنی ابوعلی محمد بن احمد بلخی می گوید که کیومرث سه هزار سال که هزار سالهای حمل وثور و جوزا باشد در بهشت درنگ کرد سپس بزمین هبوط نمود و سه هزار سال دیگر که هزار سالهای سرطان واسد وسنبله است بطور امن وامان در زمین گذرانید تا آنکه بتوسط اهرمن شرور وبدیها آغاز به پیدایش گذاشت و بدین‌جهت کیومرث را کوشا می گویند که کودر لغت پهلوی به معنای جبل است و باندازه‌ای ایزد تعالـی کیومرث را حسن صورت و خوبرویی داده بود که چشم جنبده‌ای اعم از انسان و حیوان برروی او نمی‌افتاد مگراینکه مبهوت می‌شد وبیهوش می‌افتاد وشاعر بلخی‌مذکور می گوید که اهرمن را پسری بود بنام خزوره و این پسر بفکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت تا آنکه اهرمن به خداوند شکایت از کیومرث نمود وبرای حفظ عهدی که میان خدا واهرمن‌بود خواست که از کیومرث خونخواهی کند و اولا عواقب گیتی و قیامت و غیره را به کیومرث نشان داد و کیومرث که ایـن امور را دید بمرگ مشتاق شد و خدا کیومرث را بکشت و دو قطره از پشت او در کوه دامداذ که در اصطخر است چکیده و از این دو قطره دو بوته ریباس که در آغاز ماه نهم اعضایی بر آنها هویدا گشت رویید و در آخر ماه نهم اعضای این دو ریباس کامل شد و با هم

انس گرفتند ومیشی ومیشانه این‌دو نفر هستند و پنجاه سال زندگی کردند واز طعام و شراب بی‌نیاز بودند و هرگز هیچگونه غمی در دل نداشتند تا آنکه اهرمن بصورت پیرمردی به‌آنان ظاهر گشت و گفت میوه‌های درختان را بخورید و خود نیز شروع بخوردن کرد و نیز شرابی برای ایشان تهیه کرد و میشی ومیشانه آنرا نیز آشامیدند و از آنروز از بلا و رنج افتادند وحرص در آنها یافت شد وبایکدیگر هم بسترشدند و از آنان طفلی پیدا شد و ازحرصی که داشتند زاده خود را خوردند تا آنکه خداوند در دل این دو رأفت و مهربانی آفرید و شش شکم دیگر پس از این واقعه زاییدند و نامهای آنها درابستا مذکور است وشکم هفتم سیامك وفراواك بودند و چون این دو تن باهم تزویج کردند هوشنگ از آن دو متولد شد .

ایرانیان را در بخش اول از سه بخش تاریخ خود از اخبار ملوك و اعمار مردم گذشته وکارهای ایشان حکایتها وافسانه‌هایی است که عقلی آنها را نمی‌پذیرد وگوش از شنیدن آن ابا دارد ولی مقصود ما آنست که تواریخ را بدست آوریم نه آنکه آن گفته‌هارا انتقاد کنیم و من آنچه را که موبدان مجوس ودانشمندان‌ایران گفته‌اند جمع می کنیم و به هیئت جداول پیش در جدول قرار می‌دهم و به نامهای ایشان القابی را که داشتند ملحق می کنیم زیرا فقط پادشاهان ایران بودند که هریك لقبی خاص داشتند و دیگر ملوك اگرچه دارای القاب هستند ولی این‌القاب راجع به نوع ایشان است نه شخص آنان و القاب عامه دیگر پادشاهان مانند لقب شاهنشاهی است که بهمه پادشاهان ایران گفته می‌شد و القاب عامه ملوك عالم را در این جدول مشاهده کنید .

انواع ملوك	القابی که به هر نوعی و دسته‌ای از این پادشاهان گفته می‌شود
ملوك ساسانی ایران	شاهنشاه و کسری
ملوك روم	باسلی که قیصر باشد

ملوك اسکندریه	بطلمیوس
ملوك یمن	تبع
ملوك ترکهای خزروتغزغز	خاقان
ملوك ترکهای غزی	حنوته
ملوك چین	بغبور
ملوك قنوج	رابی
ملوك حبشه	نجاشی
ملوك نوبه	کابیل
ملوك جزایر بحرشرقی	مهراج
ملوك جبال طبرستان	اسپهبذ
ملوك دماوند	مصمغان
ملوك غرجستان	شار
ملوك سرخس	زاذویه
ملوك نسآو ابیورد	بهمنه
ملوك کش	نیدون
ملوك فرزانه	اخشید
ملوك اسروشسنه	افشین
ملوك چاچ	تدن
ملوك مرو	ماهویه
ملوك نیشابور	کنبار
ملوك سمرقند	طرخون
ملوك سریر	حجاج
ملوك دهستان	صول

ملوك گرگان	اناهبذ
ملوك صقالبه	قبار
ملوك سریانیان	نمروذ
ملوك قبط	فرعون
ملوك بامیان	شیر بامیان
ملوك مصر	عزیز
ملوك کابل	کابل شاه
ملوك ترمد	ترمذ شاه
ملوك خوارزم	خوارزم شاه
ملوك شروان	شروان شاه
ملوك بخارا	بخارا خداه
ملوك کوزکانان	کوزکانان خداه

اما القاب خاصه پیش‌ازغلبه اسلام جز بایرانیان بر کسی‌دیگر اطلاق نمی‌شود وبخش‌اول این‌القاب سه‌قسم‌می‌شود یکی‌پیشدادی‌است وآنان کسانی بودند که همه زمین‌رامالك شدند وشهرهایی بپانمودند ومعادن‌رااستخراج کردند واصول‌صناعات را نیز بدست آوردند و در دوره فرمانروایی خود روی زمین عدل و داد نمودند وآنچنان که خدای تعالی‌سزاوار عبادت‌بود اورا پرستیدند .

طبقه دوم ــ ملوك ایلان هستند و معنای این لفظ (مردم قسمت‌بالا) ولی این طایفه همه روی زمین را مالك نشدند و نخستین کسی که کشورهای روی زمین را قسمت کرد فریدون‌چیره وغالب‌بود[1] که زمین‌را میان‌اولاد خودقسمت کرد چنانکه یکی‌از پسرای ساسانیان، درشعرخود می گوید.

فقسمنا ملکنا فی دهرنا قسمة اللحم علی ظهر وضم

۱ــ ن ب افریدون‌الظاهر ــ افریدون‌الطاهر .

فجعلنا الشام والروم الـی — مغرب‌الشمس‌لغطریف سلم

و لطوج جعل الترك له — فبلادالترك یحویها ابن‌عم

ولا یـر ان العراق عنوة — فاز بالملك و فزنا بالنعم

قسم سوم ــ ملوك كیانی بودند که مردم ستمکار بشمار میروند و سلطنت دنیا در ایام ایشان میان امم متباین قسمت شد و در میان هریك از این سه قسم که گفته شد فترتهایی است که بدین سبب انتظام تاریخ بیکدیگر مشتبه می‌شود .

اسامی قسم اول از پادشاهان ایران

اصناف پادشاهان	نامهای قسم اول‌از پادشان ایران	مدت‌سلطنت‌هریك القاب ایشان کرشاه	جمله‌سالها
مردم آغاز خلقت	کیومرت	ل	۳۰
	تا زمان میشی و میشانه که ایشان را مادر پسران و دختران می‌دانند و در نزد ایرانیان بمنزله آدم و حوا هستند	م	۷۰
	تا زمان ازدواج میشی و میشانه	ن	۱۲۰
	تا هوشنگ	صبح	۲۱۳
ملوك پیشدادی دادگر	هوشنگ پسر افراواك پسر سیامك‌بن میشی	پیشداذ م	۲۵۳
	تهمورث‌بن ویجهان‌بن اینکهذبن اوشهنك تا زمان ظهور بوداسف	زیباوند ا	۲۵٤
	پس از این	کط	۲۸۳
	جم پسر ویجهان امر بساختن سلاح کرد تا آنکه مردم‌را امر به ریسیدن و بافتن‌نمود	شیذ ن	۳۳۳
	تا آنکه مردم را چهار طبقه گردانید	ن	۳۸۳
	تا جنگ با شیاطین و غلبه برایشان	ن	٤۳۳

تا آنکه شیاطین را بقطع وحمل سنگها امر نمود		ق	۵۳۳
تا زمانی که به صنعت گردونه (عجله) امر نمود و برای او ساختند و سوار شد		سو	۵۹۹
مردم پس از این واقعه در حال صحت و فراوانی نعمت زندگی کردند تـا جم متوازی شد		شا	۸۹۹
جم متواری زندگی کرد تا آنکه ضحاك بدو ظفر یافت و امعاء اورا بیرون کشیده و او را اره کرد		ق	۹۹۹
ضحاك بن علوان که از عمالقه بود و او بیوراسب بن اورنداسب بن زینکاو بن بریشندبن‌غاراست ـ ن ب ـ قار، که اوپدر عرب عاربه محسوب است و پسر افرواك بن سیامك بن میشی است	اژدهاك	غ	۱۹۹۹
افریدون بن اثفیان کاوبن اثفیان نیکاوبن اثفیان بن شهرکاو بن اثفیان اخنبکاو بن اثفیان اسپیندکاو بن اثفیان دیزه کاو بن اثفیان نیکاوبن نیفروش بن جم پادشاه	موبذ	ر	۲۱۹۹
ایرج که بدست دوبرادرخود سلم وتوج و ملکا کشته شد وایشان اولاد فریدون بودند			
منوچهربن کوزن‌دختر ایرج‌راشاه کردند تا آنکه سلم وتوج کشته شدند واین کلمه	برگزیده	ش	۲۴۹۹

بفارسی معنای شرم است	پیروز	ك	۲۵۱۹
تا آنکه پسر توج بر ایرانشهر و کشور ایران چیره شد و منوشجهر را تبعید کرد		س	۲۵۷۹
فراسیاب بن بشنك بن اینت بن ریشمن بن ترك بن ز بن اسب بن ارشسب بن طوج تا آنکه منوشجهر سلطنت را از او باز گرفت واورا ازایران بیرون کرد وبمحل پرتاب یك تیر با هم صلح و سازش نمودند		یب	۲۵٦۱
منوشجهر تا آنکه مرد		کح	۲٦۱۹
توژ ترك كه برعراق غالب شد	فراسیاب	یب	۳٦۳۱
زاب بن تهماسب بن کمجهو بر بن زو بن هوشب بن ویدینك بن دوسر بن منوشجهر گرشاسب که سام بن نریمان بن تهماسب بن اشك بن لوش بن دوسر بن منوشجهر است .	این‌دوشریك باهم بودند	ه	۳٦۳٦
کیقباد بن زغ بن نوذکا بن مایشو بن نوذر بن منوشجهر	اول	ق	۳۷۳٦
کیکاوس بن کینیة بن کیقباد تا آنکه گنه کرد و شمّر او را اسیر نمود و رستم بن دستان بن گرشاسب پادشاه از اسارت او را رهایی بخشید	نمرد	عه	۲۸۱۱
پس از این تا آنکه بمرد		عه	۲۸۸٦

کیانان که جبابره بودند

کیخسرو پسر سیاوش پسر کیکاوس تا آنکه بسیاحت پرداخت و پنهان شد	همایون	س	۲۹۴۶
کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد تا آنکه بختنصر را به بیت‌المقدس فرستاد و او آنجا را خراب کرد	بلخی	س	۳۰۰۶
پس از آن		س	۳۰۶۶
کیبشتاسب بن لهراسب تا آنکه زرادشت ظاهر شد	هربذ	ل	۳۰۹۶
پس از آن		ص	۳۱۸۶
کی‌اردشیر بهمن بن اسفندیار بن بشتاسف	درازدست	قیب	۳۲۹۸
خمانی دختر اردشیر بهمن	چهرآزاد	ل	۳۳۲۸
دارا بن اردشیر بهمن	بزرگ	یب	۳۳۴۰
دارا بن دارا تا آنکه اسکندر یونانی او را بکشت	دوم	ید	۳۳۵۴

گاهی این قسم از تواریخ را که ما ذکر کردیم در کتابهای سیر و تواریخ بخلاف آن دیده می‌شود ولی آنچه را که من در این کتاب وارد نمودم نزدیکترین اقوال بود که محل اجماع و اتفاق اصحاب تاریخ است و در کتاب حمزة بن حسن اصفهانی که نام آن را (کتاب تواریخ کبارالامم من قضی منهم و من‌عبر) گذاشته طور دیگری یافتم و مؤلف آن کتاب می گوید از روی اوستا ـ ن ب ـ ابستا که کتاب دینی ایرانیان است آن اخبار را تصحیح کرده و من این قسمت را باز در این دفتر بجهت شما نقل می کنم .

جدول ثانی از قسم اول نامهای ملوك پیشدادیه

از اوستا که از آغاز کیومرث شروع شده

	مدت سلطنت هریك از ایشان	جمله سالها
کیومرث که انسان نخستین محسوب است	م	۴۰
باندازه مدت صد وهفتاد سال دراین میان فترتی روی داد		
هوشنگ	م	۸۰
تهمورث	ل	۱۱۰
جم	خیو	۷۲۶
بیوراسب	غ	۱۷۲۶
افریدون	ث	۲۲۲۶
منوشجهر	قك	۲۳۴۶
فراسیاب	یب	۲۳۵۸
فترتی است که اندازه آن دانسته نمی‌شود		
زاب	ط	۲۳۶۷
گرشاسب با زاب	ج	۲۳۷۰
فترتی است		

نامهای ملوك کیانی	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
کیقباد	قکو	۲۴۹۶
کیکاوس	قن	۲۶۴۶
کیخسرو	ف	۲۷۲۶
کیلهراسب	قك	۲۸۴۶
کیبشاسب	قك	۲۹۶۶

کی اردشیر	قیب	۳۰۷۸
چهر آزاد	ل	۳۱۰۸
دارا بن بهمن	یب	۳۱۲۰
دارا بن دارا ـ ن ـ ب ـ داراب	ید	۳۱۳٤

حمزة بن حسن اصفهانی پس از نقل مطالب مذکور می گوید
که در نسخهٔ موبذ مطابق این جدول بیافت

جدول سوم از قسم اول

نامهای ملوك پیشدادیه در نسخه موبذ	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
کیومرث	ل	۳۰
میشی ومیشانه تا آنکه برای ایشان اولاد شد	ن	۸۰
تا زمان مرگ آن دو	ن	۱۳۰
مدتی را که زمین بدون پادشاه ماند	صد	۲۲٤
هوشنگ	م	۲٦٤
تهمورث	ل	۲۹٤
جم تا زمان پنهان شدن او	خیو	۹۱۰
زمانی را که پنهان ماند	ق	۱۰۱۰
بیوراسب	غ	۲۰۱۰
فریدون	ث	۲۵۱۰
منوشجهر	قك	۲٦۳۰
زوو گرشاسب	د	۲٦۳٤

نامهای ملوك کیانی	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
کیقباد	ق	۲۷۳٤

کیکاوس	قن	۲۸۸۴
کیخسرو	س	۲۹۴۳
لهراسب	قك	۳۰٦٤
بشتاسب	قك	۳۱۸٤
اردشیر	قیب	۳۲۹٦
چهرآزاد	ل	۳۳۲٦
دارا بن بهمن	یب	۳۳۳۸
دارا بن دارا ـ ن ـ ب ـ داراب	ید	۳۳۵۲

در کتابهای سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوك ایران و بابل را نام برده‌اند و از فریدون که نزد آنان یافول نام دارد شروع کرده‌اند تا دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث عدد ملوك و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه بوهم سبقت می‌جوید ایـن است که ملوك ایران را باعمال ایشان در بابل رویهمرفته نامبرده‌اند و اگر ما اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولا متاع خود را به سنگ تمام نفروخته‌ایم ثانیاً ، در دلهای خوانندگان تولید نگرانی کرده‌ایم و ما این‌اقوال را درجدولی جداگانه قرارمی‌دهیم تاآنکه آرا و اقاویل بهم مخلوط نشود .

ملوك ایران از فریدون بنابر قول اهل مغرب	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
یافول که فریدون است	له	۳۵
تغلاث فلاصر	له	۷۰
سلمناصر که سلم باشد	ید	۸٤
سنحاریب بن سلمناصر که در پارسی سنا رفت است	ط	۹۳
ساردم که زو پسر توماسب باشد	ج	۹٦

پس از این پادشاهان بزرگ بسلطنت رسیدند	مدت سلطنت هریك از ایشان	جمله سالها
کیقباد	مط	۱۴۵
سخاریب دوم	لا	۱۷۶
ماجم	لج	۲۰۹
بختنصر که کیکاوس باشد	نز	۲۶۶
اولاد نب اولاق بن بختنصر	ا	۲۶۷
بلطشاصر بن اولاد	ب	۲۶۹
دارای ماهی اول که داریوش باشد. ظاهر این است که مادی اول باشد ـ مترجم	ط	۲۷۸
کورش که کیخسرو است	ح	۲۸۶
قورس که لهراسب است	لد	۳۲۰
قمبوزس	ف	۴۰۰
دارای ثانی	لو	۴۳۶
اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد	کو	۴۶۲
اردشیر بن اخشویوش که بمقروش یا بیقدوشی ملقب است یعنی دراز دست	ما	۵۰۳
خسرو دوم	ل	۵۳۳
صغد ناتوس بن خسرو	ط	۵۴۲
اردشیر بن دارای ثانی	ما	۵۸۳
اردشیر سوم	کز	۶۱۰
ارسیس بن اخوس	یب	۶۲۲
دارا آخرین ملوك ایران	یو	۶۳۸

اخبار یهود و مجوس ونصاری و اصناف این طوایف را هنگامی‌می‌شود برای مبداء تاریخی معتبر دانست که بدان اقرار کرده باشند و بطور اختلاف و یا بطور اتفاق ایـن اخبار نزد ایشان موجود باشد، امـا کسانیکه باین تواریخ اقرار نمی‌نمایند نمی‌شود تاریخ آنان را مبنایی قرار داد مگر آنکه تأویلاتـی در آن شود و تاریخ آدم و حوا از همین قبیل است .

برخی بر این گمان شده‌اند که درطول زمان ادواری‌است که موالید در آخر آن ادوار از میان میرود و بکلی مضمحل می‌شود و در اوایل دور دیگر از نو ، بظهور می‌رسند[1] پس بنابراین رأی هردوری مخصوص به‌آدم وحوایی خواهدبود و تاریخ آن دور منوط بآن دو شخص است .

یا مانند گفته اشخاصی که براین عقیده‌اند که درهردور برای هر بقعه خاصی یك‌آدم وحوای مخصوصی است و بدین سبب است که اشکال و اخلاق وطباع ولغات بنی‌آدم با یکدیگر اختلاف دارد .

یا مانند گفته جمعی دیگر که باین اعتقاد محال گراییده‌اند که برای زمان گذشته آغازی نیست[2] و عقیده‌ی اهل مذاهب را که پسندیده ایشان است تأویل می کنند .

جمعی از این طبقه چنین کرده‌اند ولـی کسی نتوانسته از آنچه سعید بن محمد ذهلی در کتاب خود گفته بهتر تلفیق کند، و دانشمند مذکور می گوید: که

۱ـ عجب این است که پس از ظهور و انتشار مذهب داروین جمعی از فلاسفه جدید برای اینکه نتوانستند تصور کنند جمجمه‌ها و آثار باقیمانده از حیوانـات دیگر همین حیوانات فعلی بودند باین عقیده گراییدند که درهرعصر نوعی مستقل آفریده شد و منقرض گشت و انواع به یکدیگر مرتبط نیستند تا فرض داروین راست بیاید این است که علامه بوکنر آلمانی درکتاب معروف خودکه شبلی شمیل ترجمه کرده ایـن عقیده جدید را هم ردکرده و عقیده مذکور از کوویه فرانسوی است .

۲ـ این همان عقیده بودکه از حکما منقول است و ابوریحان در رد قول ابومعشر در ابطال آن سعی کرد و ما علاوه‌برمتن کتاب حاشیه‌ای براین قسمت نوشتیم.

مردم همواره با یکدیگر در نزاع بودند و خوبان بدست بدان ذلیل و اسیر تا آنکه ملك عادل پیشداد ایشان را بفردوس که از عدن تا سرندیب است ببرد که جایگاه روییدن عود وقرنفل است و انواع عطرها در آنجاست و مردم در بهشت همواره روزگار خود را بطیب خاطر می گذراندند تا آنکه عفریتی که ملك اشرار بود از ایشان اطلاع یافت و به جنگ با ایشان پرداخت و پیشداد در بهشت عدن پسر و دختری را بیافت که کسی پدر و مادر ایشان را نمی‌شناخت وآن دو را تربیت کرد و نامشان را میشی و میشانه گذاشت و با یکدیگر ایشان را ازدواج نمود و چون دونفر مذکور خطایی مرتکب شدند از آنجا بیرونشان کرد و این حکایت بسیار بطول می‌انجامد .

سعید بن محمد ذهلی می گوید کـه از وقت نزول مردم در بهشت که آغاز تواریخ است تا آنکه عفریت ازایشان آگاه شد یك سال است و تا زمانی که میشی و میشانه یافت شدند دو سال و تـا زناشویی این دو نفر چهل و یك سال می‌شود و تا زمان هلاکت آنها سی سال و تا زمان هلاکت پیشداد نود و نه سال سپس تاریخ‌های دیگر را بکنار گذاشته به آن سیاقی که داراست در کتاب خود وارد نموده .

بحث در تاریخ اشکانیان که قسم دوم از تاریخ ایران است

اما قسم دوم از تواریخ ایران ازآغاز اسکندر است تا قیام اردشیر بن بابك و در این مدت ملوك‌الطوایف یعنی ملوکی کـه اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه خود حکومت داده بود وهیچکدام از یکدیگر فرمان نمی‌بردند، حکومت کردند و دورهٔ سلطنت اشکانیان که بلاد عراق و ماه یعنی جبال را مالك شدند در قسم دوم مندرج است و اشکانیان یکی از ملوك طوایف بودند و دیگران ایشان را اطاعت نکردند و فقط برای اینکه از خانواده ایران بودند ایشان را تعظیم و تکریم می‌نمودند چنانکه سرسلسله ایشان اشك بن اشکان که لقب او افغور شاه است پسر بلاش بن شاپور بن اشکان بن آس ایکنار[1] بن سیاوش بن کیکاوس است[2].

۱ـ ن ب ایکیار .

۲ـ تاریخ اشکانیان را ساسانیان مانند بسیاری از چیزهای منسوب باین سلسله از

برخی از مورخان ایران میان دوره سلطنت اسکندر و اولین پادشاه اشکانی را بهم متصل نمودند ویک نقصان فاحشی دست می‌دهد و برخی می گویند که اشکانیان پس از اسکندر بـه حکومت رسیدند و برخی دیگر از مورخان بدون شناسایی حقیقت، این اقوال را بهم مخلوط نموده و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده‌ام برای خوانندگان حکایت می کنم و باندازه‌ی طاقت خود در اصلاح فاسد و ابطال باطل و تحقیق حق اجتهاد و کوشش می‌نمایم و به جدولی که اتصال آن به جداول در قسم اول اولی است آغاز می‌نمایم و نام آنرا جدول اول می گذارم و آن جدول این است .

نامهای پادشاهان اشکانی

برحسب اتصال آن به اولین جدول	القاب ایشان	مدت سلطنت هریک	جمله سالها
اسکندر رومی		ید	۲٤
اشك بن اشکان	خوبنده ن.ب خوشده	یج	۲۷
اشك بن اشك بن اشگ	اشکان	که	۵۲
شاپور بن اشك	زرین	ل	۸۲
بهرام بن شاپور	حورون	کا	۱۰۳
نرسی بن بهرام	کیسور	که	۱۲۸
هرمز بن نرسی	سالار	م	۱٦۸
بهرام بن هرمز	روشن	که	۱۹۳
فیروز بن بهرام	بلاد	یز	۲۱۰

میان بردند ازاینرو اطلاعی در ایران نماند و در شاهنامه جز بیست بیت راجع باشکانیان نیست و فردوسی می گوید پس از اسکندر ملوك طوایف شد :

به گیتی بهر گوشه‌ای بر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
ازاین گونه بگذشت سالی دویست	تو گویی که اندرجهان شاه نیست

قبلا نیز اعتذار از این کوتاهی بیان می‌خواهد :

چو کوتاه شد نام و هم بیخشان	نجوید جهاندیده تاریخشان
از ایشان بجز نـام نشنیده‌ام	نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

کسری بن فیروز	براده	ك	۲۳۰
نرسی بن فیرون	شکاری	ل	٤٦۰
اردلان بن نرسی	اخیر ـ الاحمر	ك	۲۸۰

این جدول را به جدول دیگر که به جدول ثانی در این قسم اتصال دارد از دنبال درمی‌آورم و این‌همان جدول است که حمزه از ابستا نقل کرده و این‌جدول را جدول دوم نام می‌گذارم تا آنکه بهمنام خود ملحق‌شود وجداول دارای انتظامی گردد، و به تکرار نام آن احتیاجی نشود و آن جدول این است .

دومین جدول از قسم دوم بنابر آنچه حمزه در جداول کتاب خود ذکر کرده

نامهای ملوك اشگانی	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اسکندر رومی	ید	۱٤
اشك بن بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش جبار	نب	٦٦
شاپور بن اشك	کد	۹۰
جودرز بن ویژن بن شاپور	ن	٤۱۰
پسر برادر او ویژن بن بلاش بن شاپور	کا	۱٦۱
جودرز بن ویژن بن بلاش	یط	۱۸۰
نرسه بن ویژن	ل	۲۱۰
عم او هرمزان بن بلاش	یز	۲۲۷
فیروزان بن هرمزان	یب	۲۳۹
خسرو بن فیروزان	م	۲۷۹
بلاش بن فیروزان	کد	۳۰۳
اردوان بن بلاش بن فیروزان	نه	٤۵۸

سومی جدول از قسم دوم

بنا بر آنچه حمزه ذکر کرده که از نسخه مؤبد گرفته

نامهای ملوك اشکانی	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اسکندر رومی	ید	۱٤
سپس جماعتی از رومیان حکومت کردند که وزراء ایشان ایرانی بودند و شماره آنان چهارده میباشد	سح	۸۲
اشك بن دارا بن دارا بن دارا	ی	۹۲
اشك بن اشکان	ك	۱۱۲
شاپور بن اشکان	س	۱۷۲
بهرام بن شاپور	یا	۱۸۳
بلاش بن شاپور	یا	۱۹٤
هرمز بن بلاش	م	۲۳٤
فیروز بن هرمز	یز	۲۵۱
بلاش بن فیروز	یب	۲٦۳
خسرو بن ملاذان	م	۳۰۳
بلاشان	کد	۳۲۷
اردوان بن بلاشان	یج	۳٤۰
اردوان کبیر بن اشکانان	کج	۳٦۳
خسرو بن اشکانان	یه	۳۷۸
بهافرید بن اشکانان	یه	۳۹۳
جوذر بن اشکانان	کب	٤۱۵
بلاش بن اشکانان	ل	٤٤۵
نرسی بن اشکانان	ك	٤٦۵
اردوان اخیر	لا	٤۹٦

پس از آنچه را که در کتاب تاریخ ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف

زنجانی حاسب دیدم نقل میکنم و فاضل مذکور در سنجش میان گفته‌های مختلف بسیار کوشش کرده وملوك‌الطوایف ومدت سلطنت ایشان را در این جدول نام برده و به گمان او ملوك اشکانی عراق و جبال را در سال دویست و چهل و شش پس از مرگ اسکندر فتح نمودند.

اشکانیان بنابر آنچه ابوالفرج در کتاب خود گفته	مدتی که هریك حکومت کردند	جمله سالها
اسکندر رومی	ید	۱٤
ملوك طوایف	رمو	۲٦۰
افقورشاه	ی	۲۷۰
شاپوربن اشکان	س	۳۳۰
جوذر اکبر	ی	۳٤۰
بیژن اشکانی	کا	۳٦۱
جودرز اشکانی	یط	۳۸۰
نرسی اشکانی	م	٤۲۰
هرمز	یز	٤۳۷
اردوان	یب	٤٤۹
خسرو	م	٤۸۹
بلاش	کد	۵۱۳
اردوان اصغر	یج	۵۲٦

و تواریخ این قسم دوم را در کتاب شاهنامه ابی‌منصور بن عبدالرزاق مطابق جدول زیر یافتیم:

اشکانیان بنابر کتاب شاهنامه	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اشك بن دارا و گفته‌اند که از اولاد ارش بود	یج	۱۳

اشك بن اشك	كه	۳۸
شاپور بن اشك	ل	۶۸
بهرام بن شاپور	نا	۱۱۹
نرسی بن بهرام	كه	۱۴۴
هرمز بن نرسی	م	۱۸۴
بهرام بن هرمز	ه	۱۸۹
هرمز	ز	۱۹۶
فیروز بن هرمزد	ك	۲۱۶
نرسی بن فیروز	ل	۲۴۶
اردوان	ك	۲۶۶

اختلاف در تواریخ اشکانیان و بدست‌آوردن مدت صحیح سلطنت آنان

از مقایسه‌ی این جدول‌ها با یکدیگر در این قسم تاریخ که نقل شد اختلافی حاصل می‌شود زیرا یك طرف این تاریخ یعنی طرف متقدم آن غلبه اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن قیام اردشیر بن بابك است و بیرون‌آوردن سلطنت را از دست اشکانیان و هردو طرف بر ما معلوم است و محل اتفاق ، پس میانه آن برای ما مجهول نخواهد ماند آری از روی قیاس عقلی نمی‌توان مدت پادشاهی هریك از اشکانیان و دیگر ملوك طوایف و کمیت عدد اشخاصی را که به سلطنت قیام کردند دانست چه ، این قبیل موضوعات را تنها از راه نقل باید فهمید و در نقل هم دیدیم که چه اختلافاتی موجود است پس ناچار باید در تصحیح مدت قسم ثانی تا حدی که می‌توان کوشش نمود .

گوییم ، آنچه جای اتفاق و بدیهی‌است این است که تاریخ اسکندر درسالی که یزدگرد به شاهی نشست نهصد و چهل و سه سال بود و ما این موضوع را که قابل هیچ شك وتردیدی نیست اصل مسلم و معیار قرار می‌دهیم که دیگر اقوال را به‌آن بسنجیم .

اولا ـ آنچه در جدول اول درقسم دوم است[۱] که دویست و هشتاد سال باشد بدست می‌آوریم و ایـن مقدار را با آنچه در جدول اول در قسم سوم است جمع می کنیم ، تا آنکه نظیر بنظیر از آغاز ملك اردشیر تا آغاز ملك یزدگرد که تاریخ در آن وقت تقریباً چهار صد و ده سال بود سنجیده شود و درنتیجه ششصد ونود سال بدست می‌آید که از معیار ما بقریب دویست و پنجاه و سه سال ناقص‌تر است و این مقدار را به کنار می گذاریم و بآن توجهی نمی‌نماییم و به‌آنچه در جدول دوم در قسم دوم است دوباره توجه می کنم که سیصد و پنجاه و هشت سال باشد و این مدت را با آنچه که در جدول دوم در قسم سوم نظیر مدت مذکور را مشتمل است جمع می کنیم و مجموعاً هشتصد وهیجده سال می‌شود که از معیار واصل مسلم ما نزدیك صد و بیست و پنج سال کم دارد ، این را هم بکنار می گذاریـم و به جدول سوم هردو قسم داخل می‌شویم و آنچه که بـا جدول اول و دوم کرده‌ایم با این جدول نیز می کنیم و درنتیجه خواهیم دید که نهصد و سی سال می‌شود که از معیار بقریب سیزده سال تقریباً کمتر دارد ، این را هم کنار می گذاریم و اعتماد بآن نمی کنیم چه ، اینقدر تفاوت را اگرچه نزدیك بحق باشد تواریخ قبول نمی کند .

اگراین‌عملیات را باآنچه که در کتاب ابوالفرج زنجانی یافته‌ایم نظیربنظیر تکرارکنیم‌جمع آن‌نهصد وچهل ونه سال می‌شود که باز ازمعیار ما شش‌سال زیادتر دارد .

این را نیز ترك می کنیم و اگر آن مقدار راکه کتاب شاهنامه در قسم دوم مشتمل است با مقتضای یکی‌از جداول که درقسم سوم است جمع کنیم باز با معیار، مقداری تفاوت خواهد داشت .

۱ـ ن ب جدول سوم ولی بطورحتم غلط است زیرا جدول اول ازقسم دوم دویست و هشتاد سال می‌شود نه جدول سوم .

استخراج تاریخ اشکانی از کتاب شاپورگان مانی همه این اقوال را بکلی ترك می کنیم و در تصحیح آن، از کتاب مانی که به شاپورگان معروف است بکوشیم زیرا ایـن یك کتاب از میان کتابهای ایرانیان پس از قیام اردشیر نوشته شده ومانی از کسانی‌است که دروغ را حرام میداند وبه‌تاریخ ساختن هم نیازی نداشته .

مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول می گوید که در بابل در سال پانصد وبیست وهفت از تاریخ منجمان بابل که عبارت ازتاریخ اسکندر باشد متولد شد که درآنوقت چهار سال از سلطنت آذربان ملك ، که به گمان من اردوان اخیر است، گذشته بود و مانی در این‌باب می گوید که هنگامی که سیزده سال از عمرش گذشته بود یعنی در سال پانصد و سی و نه از تاریخ منجمان بابل وحی براو نازل و درآنوقت دو سال از پادشاهی اردشیر می گذشت پس مانی تنصیص نمود که فاصله میان اسکندر و اردشیر پانصد و سی و هفت سال است و نیز مدت میان اردشیر و پادشاهي یزدگرد چهارصد وشش سال می‌باشد واین‌تاریخ به گواهي کتابی‌جاویدان که محل اعتقاد جمعی است قابل قبول است نه تواریخ دیگر .

چون حکایات بطور تطابق باهم گویاست که‌آخرین کبیسه درایام یزدگرد بن شاپور بود وروزهای زیاده را درآخر ماهی که نوبت کبیسه بدان رسیده بود که ماه هشتم بود قرار دادند و چون میان اسکندر و اردشیررا پانصد و سی وهفت سال بدانیم میان زرتشت و یزدگردبن شاپور بنابر اینکه برای هرصد و بیست سال یك ماه کبیسه لازم باشد تقریباً نهصد و هفتاد سال می‌شود که هشت ماه کبیسه لازم دارد و چون این مدت را دویست و شصت و چند سال بدانیم و یا اینکه بنابر قول اکثر قریب سیصد سال مدت سالها تقریباً ششصد سال می‌شود و پنج مـاه کبیسه می‌خواهد وچون ایرانیان گفته‌اند هشت ماه کبیسه لازم دارد پس‌خلف لازم‌آمد.

استدلال دیگر برجهت عقیدهٔ بیرونی در تاریخ اشکانیان از زایجه مانی

همچنین در کتابهای اهل نجوم ذکر شده که طالع سالی را کـه اردشیر در آن قیام کرد تقریباً نیمهٔ جوزا بـود[۱] و طالع سالی کـه یزدگرد درآن قیام‌نمود سدس برج عقرب‌بود وچون ما نود وسه جزء و ربع جزء را که به عقیدهٔ ایرانیان[۲] زیادی دور شمسی برایام صحاح باشد در چهار صد وهفت سال ضرب کنیم صد و پنجاه و دو جزء و سه ربع جزء می‌شود که چون این مقدار را از مطالع[۳] درجه طالع سالی که یزدگرد درآن قیام کرد کسر کنیم و باقی را[۴] در مطالع اقلیم عراق که پایتخت مملکت ساسانیان بود بدل به قوس نماییم[۵] طالع تقریباً نصف برج جوزا می‌شود که باآنچه گفته‌اند نزدیك است.

اگر سالها زیاد و یـا کم شود طالع اتفاق نمی‌افتد و چون دو گواه عادل براین مطلب گواهی دهند از آنچه گواهان زیاد شهادت داده‌اند اولی خواهد بود.

چون برچهار صد و هفت سال که منجمان گفته‌اند پانصد و سی و هفت سال که شاپورگان می گوید بیفزاییم‌جمع آن‌نهصد وچهل وچهار سال می‌شود که تاریخ اسکندر درآغاز سلطنت یزدگرد خواهد بود و ازاین‌جهت یك سال زیادتر شده که سالیان روم وایران دراوایل مبادی درحکایات حاکی بدون تدقیق درماهها و کسور

۱ـ نصف از جوزا ۵ ساعت از روز بالا آمده.

۲ـ معلوم می‌شود که سال ایرانی‌ها سیصد و پنج روز ونود و سه جزء و ربع جزء از یك روز بوده که از شش ساعت هم چند دقیقه زیادتر می‌شود وسابقاً هم درمتن ذکرشد.

۳ـ مطالع قوسی است از معدل‌النهار که با قوسی از منطقه‌البروج طالع می گردد و در خط استوا ربع با ربع طلوع می کند و در نقاط دیگر تفاوت دارد.

۴ـ از این‌جهت مجبوردیم که باقی‌مانده را بدل به قوس کنیم که مقادیر بدست‌آمده را بدانیم چه زمانی بوده زیرا مطالع اجزای معدل‌النهار است که زمان باآن معلوم می‌شود و در اصطلاح اجزای منطقه را درجات و اجزای معدل را زمان گویند و مطالع بمعنای زمان طلوع است نه مکان طلوع.

۵ـ مطالع هراقلیمی را از روی تحقیق در زیجها معلوم کرده‌اند.

آن تفاوت دارد .

اما حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی حکایت می کند که چون همینطور که ما نظر کردیم او نیز نظر نمود و به تخلیطی که گفته شد متنبه گشت رأی او براین شد که میان اسکندر و سلطنت یزدگرد نهصد و چهل و دو سال بود که اگر دویست وشصت وشش سال مدت حکومت اشگانیان‌را از آن کم کنیم دوری سلطنت ساسانیان از آغاز اردشیر تا ملك یزدگرد ششصد وهفتاد و شش سال می‌شود و در میان گفته‌های ایشان چنین چیزی یافت نمی‌شود و کسروی گفت ما نظر نمودیم و به نامهای پادشاهان توجه کردیم و دیدیم که نامهای چندین پادشاه را فراموش نموده‌اند و ناقلان ذکر نکرده‌اند و برای تشابهی که داشته در دنبال یکدیگر قرار دادند و موسی بن عیسی کسروی، هم برعدد ملوك و هم برمدت پادشاهی ایشان زیاد نمود چنانکه درآینده چون نوبت فرا رسد گفته او را نیز نقل خواهیم کرد.

قسم سوم از تاریخ ایرانی مربوط به دورهٔ ساسانیان و بیان اختلاف اقوال اهل تاریخ

اکنون قسم سوم از تاریخ ایران را ذکر کنیم که مبداء آن از قیام اردشیر بن بابك است که از نسل بهمن بن اسفندیار بود زیرا اوپسر بابك شاه بن ساسان بن بابك بن ساسان بن بهافرید بن مهرمش بن ساسان بزرگ پسر بهمن بن اسفندیار است .

این قسم از تاریخ هم از آنچه به قسم اول عارض شده سالم نیست ولی یگانه فرق این است که این عیب در قسم سوم کمتر است و من جدول اول آنرا که نظیر هریك از جدولهایی است که در دو قسم ذکر شد آغاز می کنم و پس از آن جدول دوم وسوم‌را قرارمی‌دهم واگر زمان‌هاراازجداول‌هرسه قسم‌جمع کنیم‌تاریخ ارتباطی بهم پیدا می کند و جدول اول این است .

برحسب اتصال آن بجدول اول

نامهای پادشاهان ساسانی

نامهای پادشاهان ساسانی	القاب ایشان	مدت سلطنت هریك ازآنان: سالها	ماهها	روزها	جمله سالها: سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك که ملقب بگرد- آورنده، جامع، است چه، کشور ایران را بیکجا گرد آورد	بابکان	ید	ی	٠	١٤	ی	٠
شاپور بن اردشیر کتب یونان را نقل کرد و در عصر او عود را استخراج کردند	برده	ل	و	یب	٤٥	د	یب
هرمز بن شاپور	پهلوان	ا	ی	٠	٤٧	ب	یب
بهرام بن هرمز کشنده مانی	بردحان-لایقرء	ج	ج	ج	٥٠	ه	یه
بهرام بن بهرام	ساعیده-لایقرء	یز	٠	٠	٦٧	ه	یه
بهرام بن بهرام بن بهرام	سکانشاه	٠	د	٠	٦٧	ط	یه
نرسی بن بهرام بن بهرام	نخجیرگان	ط	٠	٠	٧٦	ط	یه
هرمز بن نرسی	کوهبد	ز	ه	٠	٨٤	ب	یه
شاپور بن هرمز ذوالاکتاف	هوبه سنبا	عب	٠	٠	١٥٦	ب	یه
اردشیر بن هرمز	جمیل- خوشرو	د	٠	٠	١٦	ب	یه
شاپور بن شاپور	شاپور جنود	٠	د	٠	١٦٥	و	یه
بهرام بن شاپور	کرمان‌شاه	یا	٠	٠	١٧٦	و	یه
یزدگرد بن شاپور	اثم- گناهکار	کا	ه	یز	١٩٨	٠	ب
بهرام بن یزدگرد	گور	یح	ی	٠	٢١٦	ی	ب
یزدگرد بن بهرام	شاه‌دوست	یح	ج	کج	٢٣٥	ب	٠
فریدون بن یزدگرد	مردانه	کز	٠	٠	٢٦٢	ب	٠
بلاش بن فیروز	کرمان‌مانه	د	٠	٠	٢٦٦	ب	٠

قبادبن فیروزتاآنکه طغیان در دین نمود وخلع شد	نیك‌رای	لح	۰	۰	۳۰۴	ب	۰
جاماسب بن فیروز که برادراو بود	سکار بو-لایقرء	ب	۰	۰	۳۰۶	ب	۰
قبادبن‌فیروز که دومین دفعه بشاهی‌رسید	زندیق	د	۰	۰	۳۱۰	ب	۰
کسری‌انوشیروان‌تاآنکه پیغمبر متولد شد	ملك عادل	ما	۰	۰	۳۵۱	ب	۰
و پس از آن		ز	ز	۰	۳۵۸	ط	۰
هرمزبن کسری‌تاآنکه خلع شد و خفه گشت	یول‌زاد	ط	ز	ی	۳۶۸	د	ی
کسری تا آنکه چوب صلیب راازقصبه‌ایلیابیرون‌آورد. ابرویز	الملك‌العزیز	لح	۰	۰	٤۰۱	د	ی
و پس‌ازآن تاآنکه پیغمبر هجرت کرد							
و پس ازآن تا آنکه خلع شد ودرچشمش‌میل کشیدندو کشته‌شد		د	ی	کب	٤۰٦	۰	ی
قبادین‌بن کسری‌تاآنکه‌درطاعون هلاك شد	شیرویه	۰	ح	۰	٤۰۷	۰	ی
ادشیربن‌شیرویه که دارای هفت سال بود	کوچك	ا	و	۰	٤۰۸	و	ی
شهربراز واین کسی‌است که کسری اورابرای‌محاصره قسطنطنیه‌فرستاد	حرمان	۰	ا	ح	٤۰۸	ز	یح
بوران‌دختر کسری‌پرویز ومادر آن مریم‌دختر قیصر است	خوشبخت-سعیده	ا	د	۰	٤۰۹	یا	یح

کسری بن قباد بن هرمز بن کسری پرویز	کوتاه	۰	ی	۰	۴۱۰	ط	یح
فیروز بن حعر امحسس بن مرکسله بن موزاد	خوشدید	۰	ا	ك	۴۱۰	یا	ح
آزرمیدخت دختر پرویز تا آنکه مسموم شد	دادگر-عادل	۰	و	۰	۴۱۱	۰	ح
فرخزاد خسرو که طفل بود		۰	ا	۰	۴۱۱	و	ح
یزدگرد بن شهریار بن کسری پرویز که پانزده ساله بود	آخرین پادشاه	ك	۰	۰	۴۳۱	و	ح

سپس عرب بر ایران چیره شد

اما جدول دوم که جزو منقولات حمزة بن حسن است که از کتاب ابستا تصحیح کرده و از کتاب سیر الکبیر نقل شده این است

جدول دوم از قسم اول نامهای ملوك ساسانی

بنا بر نقل حمزه درسیاق جدولی

که از ابستا تصحیح شده	مدت سلطنت هریك			جملهٔ سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	ید	و	۰	۱۴	و	۰
شاپور بن اردشیر	ل	۰	کح	۴۴	و	کح
هرمز بن شاپور	ا	ی	۰	۴۶	د	کح
بهرام بن هرمز	ج	ج	ج	۴۹	ج	ا
بهرام بن بهرام	یز	۰	۰	۶۶	ح	ا
بهرام بن بهرام بن بهرام	۰	د	۰	۶۷	۰	ا
نرسی بن بهرام	ط	۰	۰	۷۶	۹	ا
هرمز بن نرسی	ز	۰	۰	۸۳	۰	ا

شاپوربن هرمز ذوالاکتاف		عب	٠	٠	۱۵۵	ه	ا
اردشیربن هرمز		[illegible]	٠	٠	۱۵۹	٠	ا
شاپوربن شاپور		ن	د	٠	۲۰۰	ط	ا
بهرام‌بن شاپور		یا	٠	٠	۲۲۰	ط	ا
یزدگردبن بهرام	اثیم	کا	ه	ح	۲۴۲	ب	ط
بهرام‌بن یزدگرد	گور	کج	٠	٠	۲۶۵	ب	ط
یزدگردبن بهرام		یح	د	کح	۲۸۳	ز	ز
فیروزبن یزدگرد		کز	٠	ا	۳۱۰	ز	ح
بلاش‌بن فیروز		د	٠	٠	۳۱۴	ز	ح
قبادبن فیررز		مج	٠	٠	۳۵۷	ز	ح
انوشیروان قباد		مز	ز	٠	۴۰۵	ب	ح
هرمزبن انوشیروان		یا	ز	ی	۴۱۶	ط	یح
پرویز پسر هرمز		لح	٠	٠	۴۵۴	ط	یح
شیرویه پسر پرویز		٠	ح	٠	۴۵۵	ه	یح
اردشیربن شیرویه		ا	و	٠	۴۵۸	یا	یح
بوران دختر پرویز		ا	د	٠	۴۵۸	ج	یخ
خشنشبنده		٠	ب	ا	۴۵۸	ه	یح
آزرمیدخت دختر پرویز		ا	د	٠	۴۵۹	ط	یح
خرزاد خسره[1]		٠	ا	٠	۴۵۹	ی	یح
یزدگردبن شهریار		ك	٠	٠	۴۷۹	ی	یح

۱ــ مخفف خورشیدزاد است .

جدول سوم در این قسم از تاریخ و این همان جدول است که حمزة بن حسن از نسخه موبد نقل کرده

نامهای ملوك ساسان	بر حسب گفته حمزة بن حسن که مدت سلطنت هریك			جمله سالها		
از نسخه موبد گرفته	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك پس از آنکه با ملوك الطوایف جنگ کرد	ید	ی	۰	۱٤	ی	۰
شاپور بن اردشیر	ل	۰	یه	۱٤	ی	یه
هرمز بن شاپور	ج	ج	۰	٤۸	۱	یه
بهرام بن هرمز	یز	۰	۰	٦٥	ا	یه
بهرام شکان‌شاه	م	د	۰	۱۰٥	۰	یه
نرسی بن بهرام	ط	۰	۰	۱۱٤	۰	یه
هرمز بن نرسی	ز	۰	۰	۱۲۱	۰	یه
شاپور ذوالاکتاف	عب	۰	۰	۱۹۳	۰	یه
اردشیر بن هرمز	د	۰	۰	۱۹۷	۰	یه
شاپور بن شاپور	ه	۰	۰	۲۰۲	۰	یه
بهرام بن شاپور	یا	۰	۰	۲۱۲	۰	یه
یزدگرد اثیم	کا	۰	یح	۲۳٤	یا	ج
بهرام گور	یط	یا	۰	۲٥٤	ی	ج
یزدگرد بن بهرام	ید	د	یح	۲٦۹	ب	کا
فیروز بن یزدگرد	یز	۰	۰	۲۸٦	ب	کا
بلاش بن فیروز	د	۰	۰	۲۹۰	ب	کا
قباد بن فیروز	ما	۰	۰	۳۳۱	ب	کا
انوشیروان	مح	۰	۰	۳۷۹	ب	کا

هرمز بن انوشیروان	یب	۰	۰	۳۹۱	ب	کا
پرویز	لب	۰	۰	۴۲۹	ی	کا
قباد شیرویه	۰	ح	۰	۴۲۹	د	کا
اردشیر بن شیرویه	ا	و	۰	۴۳۱	د	کا
پوران دختر پرویز	ا	د	۰	۴۳۲	ح	کا
فیروز باشخصی که موسوم است به خشنشبنده	ه	ا	۰	۴۳۲	ط	کا
آزرمیدخت	ا	و	۰	۴۳۳	ج	کا
خره داد خسره	ا	و	۰	۴۳۴	ج	کا
یزدگر بن شهریار	ک	۰	۰	۴۵۴	ج	کا

در کتاب ابوالفرج زنجانی تواریخ این قسم را برخلاف آنچه در جداول سه گانه یافتیم بدست آوردیم و برحسب اعمالی که در دو قسم از سه جدول قبلی انجام دادیم در اینجا آنها را ذکر می کنیم که جدول تاریخ با ذکر آن اتمام یابد.

نامهای ملوك ساسانی بنابر نقل از کتاب ابوالفرج زنجانی	مدت سلطنت هریك			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	ید	ی	۰	۱۴	ی	۰
شابور بن اردشیر	لا	و	یح	۴۶	د	یح
هرمز بن شاپور	ا	و	۰	۴۷	ه	یح
بهرام بن هرمز	ج	ج	ج	۵۱	ا	کا
بهرام بن بهرام	یز	ه	۰	۴۰	ا	کا
بهرام بن بهرام بن بهرام	د	د	۰	۷۲	۰	کا
نرسی بن بهرام	ط	۰	۰	۸۱	۰	کا

هرمز بن نرسی	ط	٠	٠	٩٠	٠	كا
شاپور بن هرمز ذوالاکتاب	عب	٠	٠	١٦٢	ه	كا
اردشیر بن هرمز	د	٠	٠	١٦٦	ه	كا
شاپرر بن شاپور	یا	٠	٠	١٨٢	ط	كا
بهرام بن شاپور	كا	كا	یح	٢٠٤	ج	ط
یزدگرد اثیم	یح	یا	ج	٢٢٣	ب	یب
بهرام گور	یح	د	یح	٢٤١	ز	٠
یزدگرد بن بهرام	ز	٠	٠	٢٤٨	ز	٠
هرمز	ز	٠	٠	٢٧٥	ز	٠
فیروز بن یزدگرد	كز	٠	٠	٢٧٩	ز	٠
بلاش بن فیروز	د	٠	٠	٣٢٢	ز	٠
قباد و جاماسب پسران فیروز	حج	٠	٠	٣٢٢	ز	٠
انوشروان بن قباد	مز	ز	ه	٣٧٠	ب	ه
هرمز بن انوشیروان	یا	ز	یه	٣٨١	ط	ك
پرویز بن هرمز	لح	٠	٠	٤١٩	ط	ك
شیرویه بن پرویز	٠	ز	٠	٤٢٠	د	ك
اردشیر بن شیرویه	٠	ه	٠	٤٢٠	ط	ك
خوهان که رومیان را محاصره کرد	٠	٠	كب	٤٢٠	ی	یب
کسری پسر قباد	٠	ج	٠	٤٢١	ا	یب
بوران دختر پرویز	ا	و	٠	٤٢٢	ز	یب
خشنشبنده	٠	ب	٠	٤٢٢	ط	یب
آذرمیدخت دختر پرویز	٠	د	٠	٤٢٣	ا	یب
فرخزاد خسرو که طفل بود	٠	ا	٠	٤٢٣	ب	یب
یزدگرد بن شهریار	ر	٠	٠	٤٤٣	ب	یب

بحثی در کارهای کسروی مورخ در پیش وعده دادیم که سیاق کسروی را در تاریخ بیان کنیم و اکنون برای انجام وعدهٔ خود می گوئیم : چون کسری به اضطرابی که در دو قسم اخیر تاریخ است وقوف یافت کار بسیار شگفت‌انگیزی کرد که ما از کار او و ازخود او در شگفت مانده‌ایم، وکاری که کسروی کرده این‌است که دویست وشصت وشش سال برای مدت سلطنت اشکانیان کم کرد و حمزةبن حسن اصفهانی تنها رائی را که از ابستا تصحیح کرده و رأی دیگری را که از نسخهٔ مؤبد گرفته برای ما نقل کرده و در هردو رأی مدت پادشاهی اشکانیان برسیصد وپنجاه سال افزون می گردد وما باید یکی‌از دوکار کنیم یا یکی از این دو رأی عمل نمایيم ویا طریقه‌ای را که کسروی پسندیده به آن دو مقرون کنیم .

پس از اینکه کسروی از کار نامبرده در فوق فراغت یافت و تصدیق کرد که تخلیطهایی درآن قسمت از تاریخ که گفته شد واقع گشته ولی ایکاش من می‌دانستم که چرا این مدت را از دوره سلطنت ساسانیان کم کرد و از اشکانیان چشم پوشید با آنکه تاریخ اشکانیان بعللی مغشوش است .

یکی‌ازآن علل این‌است: که احوال‌عمومی ایرانیها درآن عصر‌پرا کنده‌بود و مردم بواسطه عذابها و بد رفتاریهای اسکندر وجانشینان او بخود پرداخته بودند و از همه چیز غافل بودند .

علت دیگر این است : که اسکندر هرچه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید حتی اینکه مقدار زیـادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در اصطخر است و در عصر به مسجد سلیمان‌بن داود معروف است خراب کرد وآتش زد و من گویند که هنوز از آتش‌ـ سوزی در جایهایی از آن بنا باقی است .

این بود که ایرانیان مدتی را کـه میان سلطنت اسکندر و اردشیر است و رومیان در آنوقت ایشان را اداره می کردند ذکر نمودند .

پس از آنکه از شر اسکندر و اشکانیان فارغ‌البال و آسوده خاطر شدند به تاریخ نویسی مشغول گشتند.

پس به دلایلی که گفته شد مدت سلطنت اشکانیان سزاوارتر است که تفاوت درآن واقع شد چه، پادشاهی و فرمانروایی در ساسانیان منتظم بود ولی در ایام اشکانیان مضطرب و مغشوش بود و گواهانی را که ما از نظر شما گذراندیم به این معنی گویا هستند.

جدولی را که کسروی بنا بزعم خود اصلاح کرده به قرار زیر است

نامهای پادشاهان ساسانی بنابرحکایت حمزة‌بن حسن از کسروی که آنها را اصلاح کرده

نامهای پادشاهان ساسانی	مدت سلطنت هریك			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	یط	ی	•	۱۹	ی	•
شاپورسپاهها ـ سابورالجنود	لب	د	•	۵۲	ب	•
پسرش هرمز	ا	ی	•	۵٤	•	•
پسرش بهرام	ط	ج	•	٦۳	ج	•
بهرام بن بهرام	کج	•	•	۸٦	ج	•
بهرام بن بهرام بن بهرام	یج	د	•	۹۹	ز	•
نرسی بن بهرام	ط	•	•	۱۰۸	ز	•
پسرش هرمز	یح	•	•	۱۲۱	ز	•
شاپور ذوالاکتاف	عب	•	•	۱۹۳	ز	•
برادرش ارشیر	د	•	•	۱۹۷	ز	•
شاپور بن شاپور ذوالاکتاف	فب	•	•	۳۷۹	و	•
پسرش بهرام	یب	•	•	۲۹۱	ز	•

پسرش یزدگرد صاحبشروین	فب	۰		۳۷۳	ز	۰
یزدگرد	کج	۰		۳۹۶	ز	۰
پسرش بهرام گور	کج	۰		٤١٩	ز	۰
پسرش یزدگرد	یح	۰		٤٣٧	ز	۰
پسرش بهرام	کو	ا		٤٦٣	ا	۰
پسرش فیروز	کط	۰		٤٩٢	ا	ا
پسرش بلاش	ج	۰		٤٩٥	ا	ا
برادرش قباد	سح	۰		٥٦٣	ا	ا
انوشیروان بن قباد	مز	ز	۰	٦١٠	ح	ا
هرمزبن انوشیروان	کج	۰	۰	٦٣٣	ح	ا
ابرویز بن هرمز	لح	۰	۰	٦٧١	ح	ا
شیرویه بن هرمز	۰	۰	۰	٦٧٢	د	ا
اردشیر بن شیرویه	ا		۰	٦٧٣	د	ا
شهر براز	۰	ا	ح	٦٧٣	ه	ط
پوران بنت کسری پرویز	ا	۰	۰	٦٧٤	۰	ط
خشنشبنده[1]	۰	ب	۰	٥٧٤	ز	۰
خسروبن قباد هرمز	۰	ی	۰	٦٧٥	ه	ط
فیروز از اولاد اردشیر بابك	۰	ب	۰	٦٧٥	ز	ط
آذرمیدخت دختر پرویز	۰	د		٦٧٥	یا	ط
فرخزاد پسرخسروپرویز و مادر کرویه		ا	۰	٦٧٦	۰	ط
ن ب ـ کردیه خواهر بهرام چوبین		۰				
یزدگردبن شهریار	ك	۰	۰	٦٩٦	۰	ط

۱ـ این کلمه معرب گشنسب بنده است یعنی بنده‌ی آتشکده‌ی آذرگشنسب آذربایجان

اگر برای ما امکان داشت که مدت حکومت اشگانیان را که ملوك طوائف باشند از فاصله زمانی میان اسکندر و اردشیر، بی‌هیچ گواهی و دلیل کاشف حقیقت بدست آریم البته ما چنین کرده و بآن راه می‌رفتیم ولی این قبیل معلومات از امور مربوط به علم غیب است و نوعی دانش است که بشر از درکش عاجز و قاصراست و امور غیب را باید از راههای مخصوص آن مانند کهانت و وحی و علم تنجیم و امثال آن شناخت.

از باب مثال می گوییم: منجمان در کتبی که راجع به دول و ملل نوشته‌اند چنین گفته‌اند که مدت سلطنت اشگانیان سالهای قران اوسط بوده که دویست‌وچهل سال است و برخی از آنان گفته‌اند کـه زحل دلیل و راهنمای اشگانیان بوده و سالهای بزرگ خود را که دویست و شصت و پنج سال باشد به اینان بخشوده سپس منجمان اعمال و سیرت این پادشاهان‌را از دلالتهای ستارگان دراین قرانها توصیف و تعریف کرده‌اند و ما می‌انگاریم که مدت حکومت اشگانیان سیصد سال بـاشد و سپس به گفته زردشت به بشتاسف توجه می کنیم که گفت هـزار سال پادشاهی در خانواده تو پایدار خواهد ماند.

گوییم: فاصله زردشت تا زوال سلطنت از ایرانیان بـا کشته‌شدن یزدگرد هزار و دویست و بیست و یکسال است و دویست و پنجاه و هشت سال از این مدت را که میان بشتاسف و اسکندر است و اولاد بشتاسف سلطنت کردند کنار گذارده و چهارصد وبیست وشش سال را هم که میان پادشاهی اردشیر و هلاك یزدگرد میباشد و اولاد اردشیر حکومت کردندنیز کنار می گذاریم پانصد و سی و هفت سال بـاقی می‌ماند و این مدتی است که میان اسکندر و اردشیر است که تا تمام هزار سالی که ساسانیان پادشاهی کردند سیصد وشانزده سال میماند[1] وبطور تقریب و نزدیك‌بودن

۱ـ قسمت اول که پس از تفریق ۴۲۶+۲۵۸ پانصد و سی و هفت سال باقی میماند درست است اما این مطلب را (که تا هزار سال که ساسانیان پادشاهی کردند سیصد وشانزده سال میماند) نمی‌فهمم.

دوقول آنان هم درشمار ساسانیان بودند،هرچند دلیل قاطعی دردست نیست که همه سالیانی را که میان اسکندر و اردشیر است مدت سلطنت اشکانیان دانسته شود یا برعکس این عقیده را که مدت حکومت اشکانیان باشد باطل سازد و به فترتی که در این میان است یعنی مدت پادشاهی خود اسکندر و جانشینان او در بابل توجه نشود .

[این بود بیشترین چیزی که دراین‌باب میتوانستم بگویم وخداوند توفیق‌دهنده ما به راه صواب است . اگر ما به وعده خویش در اثبات گفتار پیشینیان وفا کردیم و از بذل و کوشش باندازه توانایی خود دریغ نکردیم اکنون گوییم :

هنگامی که به‌یك زمان تاریخی برخورد کنیم و با سنجش آن با دیگر آراء و گفته‌ها بخواهیم آنرا امتحان کرده بدانیم چه حال دارد کمتر اتفاق خواهدافتاد که درست از کار درآید وآن تاریخ راست باشد .

مثلا هنگامی که خواستیم بدانیم‌میان تخریب‌اول‌بیت‌المقدس‌بدست بختنصر تازمان اسکندر چند سال‌بوده چون به‌جدول قسم اول ازتاریخ ایرانیان نظرافکنیم خواهیم دید که سیصد و چهل و سه سال بوده و همین مقدار را از جدول ملوك کلدانیان بر گیریم دویست ونود و سه سال خواهد شد و به عقیده یهود صد وده‌سال است و چون‌کار بدینجا رسید نزدیکتر بصواب آنست که از عقیده ایرانیان اعراض کنیم و سخن یهود را بشنویم هرچند آراء یهود نیز باهم متناقض است و یکی از آن تناقضات این‌است که در کتاب سید رعولام که سالهای عالم معنی میدهد درجایی مدت عمارت دوم بیت‌المقدس چهارصد و هشتاد سال ذکرشده و بعداً گفته است که ابتدای این مدت ازچهل سال بیش از اسکندراست که چون تا اول سلطنت اسکندر و سال دوم آن که (اسبنسبانوش) است این مدت جمع شود و آن سالی است که بیت‌المقدس درآن سال خراب شد مدت چهارصد و چهل و پنج سال می‌شود پس دو قول آنان باهم منطبق نشد (کلمه مزبور از نظرعدد با سالها مطابق نیست).

نیز در این کتاب می‌بینیم که پس‌از عودت بنی‌اسرائیل به اورشلیم پنجاه و نه

سال ایرانیان در اورشلیم حکومت کردند و صد و هشتاد سال یونانیان و سیصد و شصت سال رومیان و پانصد وچهل سال ساسانیان که مجموع این سال هزار و صد و سی و نه سال است و این دلیل است که آنچه گفته‌اند خلاف حقیقت است زیرا آخر سالهای مذکور بیرون ازسه صورت‌نیست یا سال هجرت‌است یا سال هلاك یزدگرد یا میان این دو وآخر این تاریخ که یهود گفته‌اند نمی‌تواند پس از هلاك یزدگرد باشد زیرا وقتی چهل سال از این‌تاریخ را که فاصله عمارت بیت‌المقدس تا اسکندر است کم کنیم هزار و نود و نه سال می‌شود که صد و سی و هفت سال پس از هلاك یزدگرد است و این قبیل امور است که ما را به اقوال یهود به شك وامیدارد و آن اطمینان قلبی را که باید به سخنان آنان داشته باشیم از ما سلب می کند.

نیز یهود درباره ملوك بنی‌اسرائیل در کلامی که ازتورات تأویل کرده گفته‌اند که چون یعقوب از برادرش عیسو سخت در بیم و هراس بود خداوند بدو وحی فرستاد که تو از او مترس و من ترا حفظ می کنم بازهم یعقوب باین سخن اطمینان قلب نیافت وده‌یك گوسفندانش‌رابه‌برادرش‌داد که پانصد وپنجاه گوسفندبود تاازشر برادرش آسوده شود[1].

وچون خداوندديد که یعقوب چنین کرد بر آشفته بدو گفت توچرا به گفتار من اطمینان نداشتی اکنون دادم به برادر تو آنچه باید بدهم و اولاد عیسو را بر اولاد تو پانصد و پنجاه سال فرمانروا ساختم و این مدت به خراب دوم بیت‌المقدس تا فتح مسلمانان بیت‌المقدس را نزدیك است و در این‌کارها نسبت دادن جور و ستم به خداونداست و گرفتن پسر بجای پدر درمجازات وحال آنکه ومااللهبظلام‌للعبید.

۱ــ پس‌ازآنکه مطابق‌تورات‌یعقوب را اسحاق برکت دادکه اورا یهوه بارور خواهد ساخت دیگر جا نداشت‌که یعقوب از عیسو بهراسد و به حران بگریزد بعد هدایایی بسیار به برادر خود بدهد اما داستان برکت‌دادن‌که شرط آن تهیه یك غذای مطبوع باشد و بعداً بستن پوست بزغاله‌ها بدست یعقوب علیه‌السلام و فریب‌خوردن اسحاق هنگامی‌که دست‌های پرموی عیسو را با این حیله با دست یعقوب اشتباه کرد همه اینها خواندنی و فکرکردنی است.

بعضی از علمای عالم با نساب گمان کرده‌اند که پادشاهان ایران از اولاد ابراهیم هم بوده‌اند و گفته‌اند ویزك همان اسحاق است که با کوزك دختر ایرج ازدواج کرده و منوچهر از این زناشویی پدید آمد و به عقیده ایرانیان این ویزك پسر زنی است که نسبت او به پا کوزك میرسد و او از زنانی بود که از هم زاییده شدند بی آنکه مردی دیده باشند و این مورخ به قول شاعر استناد کرده که می گوید:

ابو ناویزك و بـه اسامی	اذاافتخر المفاخر بالولاده
ابو ناویزك عبـد رسول	له شرف الرسالة والوساده
ومن مثلی اذا خطرت قرومی	وبینی مثل واسطة القلاده]

برخی گویند که لهراسب یکی از پسران یعقوب بوده و به لهجه ولغت پارسی یعقوب فیتاوش پسر کورش است که اسحاق باشد چنانکه گفته‌اند اسماعیل همان کابرش بن فیقوار است و فیقوار ابراهیم است و نیز گفته‌اند که فریدون همان نوح علیه السلام است و بر کسی که دارای کمترین معرفت به تواریخ و انساب باشد ودر اخبار و آثار کمترین نظر کرده پوشیده نیست که این سخنان ژاژخایی و هرزه درایی است و چون میان عرب وعجم مفاخره در گرفت که کدام بالاتر و والاترند و بیشتر تکیه گاه عرب به انتساب به ابراهیم بود که در اسلام سبقت گرفته[1] این بود که ایرانیان نیز خواستند معارضه به مثل کنند با آنکه با توجه به کلام ایزدی که فرموده ان اکرمکم عندالله اتقیکم و نیز گفته دیگـرش فلا انساب بینهم ولایتساءلون و با توجه به گفتار پیغمبرش که الناس من آدم و آدم من تراب ولافضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی، بی نیاز از این انتساب‌ها بوده‌اند و فخر و مباهات در سبقت به محاسن اخلاقی و پیشی گرفتن از هـم در انجام کار خوب و دنبال علم و حکمت رفتن و روح را باصور عالیه موجودات زینت دادن تحقق می‌یابد و هر کس چنین شد در این

۱ـ بل کان حنیفاً مسلماً

دادرسی داد برده و گرنه داد باخته است .

اکنون به گفتار خود بر گردیم و گوییم همانطور که در وصول به حقیقت تاریخ ایرانیان و اهل کتاب شك روی می‌دهد تاریخ دیگر امم نیز باشکوك کمتر از آن بدست نمی آیـد و کتب سیره پادشاهان یمن و اعراب لخمی و آل‌جفنه را با مدت سلطنت هریك متضمن است ولی هیچ دو روایت را با هم یکسان دراین‌تواریخ و سنوات نمی‌یابیم اما ملوك یمن پس‌ازآنکه بنی‌قحطان دریمن جمع شدند سلطنت رابه حمیر دادند واو عبد شمس‌بن یشحب‌بن یعرب‌بن‌قحطان‌است و گفته‌اند که‌یعرب اول کسی است که به عربی سخن راند و با تحیه و درودی که به پادشاهان فرستاده می‌شود تحیت و درود پذیرفت و اورا چنین گفتند ابیت‌اللعن وانعم صباحاً و گویند که او در پیری مرد و اولاد اوسلطنت را بارث بردند و جزء پادشاهان نبودند بلکه رؤسائی و فرمانروایانی محسوب می‌شدند تا آنکه قرنهایی گذشت و ریاست بدست حارث رائش افتاد و او خـود را پادشاه و تبع خواند زیرا اهل یمن او را تبعیت کردند و چنانکه گفته‌اند این شخص با پنج پشت فاصله به حمیر میرسد و جدول ملوك حمیر یمن این است .

جدول پادشاهان حمیر یمن

	مدت‌سلطنت هریك	مجموعه سالها
حمیر بن سبا واوعبد شمس‌بن یشحب‌بن یعرب‌بن‌قحطان است و از اینرو سبا نامیده شد که نخستین کس بود که سبی (اسیر) را به خاك یمن آورد	قفد	۱۸٤
دوران فترت		
تبع اول واو حارث رائش‌بن سدادبن الملطاط است واز اینرو رائش نامیده شد که به مردم اکرام و انعام بسیاری کرد و لقمان صاحب کر کس‌ها در عهد اوبود و گویند لقمان دو هزار و چهارصد و پنجاه وهفت سال عمر کرد	قکه	۳۰۹
ذوالمنار ابرهة بن حارث و وجه این نامگذاری آنست		

که هنگامی که به‌جنگ بیرون‌میشد در راه خود منار قرار می‌داد (منار یعنی جای آتش تا راه گم نشود)	قلج	۴۴۲
افریقیس بن ابرهه و او کسی است افریقا را در سرزمین بربر بنا کرد	قسلد	۶۰۶
برده، ذوالاذعار بن افریقیس که با زنگیان جنگ کرد و مردم از اسارت او ترسیدند و از ایـن رهگذر ذوالاذعار نامیده شد	که	۶۳۱
هداد بن شراحیل هدهاد	عه	۷۰۶
بلقیس دختر هداد خلیفه سلیمان بن داود علیهما السلام در یمن	کد	۷۳۰
یاسر ینعم عموی بلقیس و وجه تسمیه او به ینعم این است که پس از زوال پادشاهی به مفارقت بلقیس باقیام به امر مملکت بمردم انعام کرد	فه	۸۱۵
ابو کرب شمر یرعش بن افریقیس که دارای ارتعاش دست برد و برای دو گیسو که داشت ذوالقرنین نامیده شد و گویند بشتاسب بدست رستم او را کشت	لز	۸۵۲
ابوملك بن شمر	نه	۹۰۷
الاقرن بن ابی‌ملك تبع دوم	نج	۹۶۰
ذوحسبان بن الاقرن	ع	۱۰۳۰
تبع الاکبر بن اقرن	قسج	۱۱۹۳
ملیککرب بن تبع و گفته‌اند ملك کلی کرب		–
تبع اسعد بن ملیککرب و او تبع اوسط است و قوم او او را کشتند و در قرآن این تبع مذکور است	–	–
پسرش حسان بن تبع	له	۱۳۲۸
برادرش عمرو بن تبع موثبان و وجه تسمیه آنست که		

او همواره بستری بود و او را ذوالاعواد نیز می گفتند زیرا بسیار بیمار می‌شد و بـا تختی که حمل می کردند حرکت می کرد	فد	۱۳۱۲
عبد کلال بن مثوب که در پنهان مسیحی بود	ع	۳۳۸۲
تبع‌الاصغر بن حسان که یهودی شد و به‌این کیش مردم را دعوت کرد و او همان کسی است کـه خواهرزاده خود آکل‌المرار را برمعد پادشاه کرد	سج	۱۴۴۵
مرثدبن عبد کلال	عد	۱۵۱۹
دوران فترتی است که ملوك حمیر متفرق شدند	شك	۱۸۳۹
ولیمة‌بن مرثد	ما	۱۸۸۰
ابرهة‌بن الصباح معاصر شاپور ذوالاکتاف	–	–
حهبان‌بن‌مخرث	لز	۱۹۱۷
الصباح‌بن ابرهة‌بن‌الصباح	عج	۱۹۹۰
حسان‌بن عمروبن تبع	لب	۲۰۲۲
ذوالشناتر و معنای این لفظ در لغت یمن به‌معنای‌صاحب دو گوشوار است و او از خانواده شاهی نبود	لو	۲۰۵۸
ذونواس‌حریب‌بن قطن‌ازاینرو ذونواس نامیده‌شد که دارای نر		۲۱۱۰
دو گیسو بود که برروی شانه‌اش درحرکت‌بودند وصاحب اخدود[1] وناصر یهود	له	۱۱۴۹
بود و از حبشیان شکست خورد و به دریا پناه آورد و هلاك شد	لط	۲۱۸۸
ذوجدن	کط	۲۲۱۷

حبشیان که بریمن‌چیره گشتند وایرانیان‌پس‌از آنکه آنانرا بیرون کردند

۱ـ «قتل اصحاب‌الاخدود» به تفاسیر رجوع شود .

اریاط بن صحم ك
ابن بکسوم ابرهةالاشرم کج
پسر او بکسوم یز
مسروق‌بن ابرهه یب

سپس وهرز وارد یمن شد و از حرب‌الفجار ده سال گذشته بود و او باسیف‌بن ذی‌یزن به یمن رفت .
وهرزواو خرزادبن داربهاربن‌انسی‌بن جاماسب‌بن فیروز پادشاه است
نیشحان
خرزادانشهر
انوشجان
مرزبان
پسرش خرخسرو
بادان پسر ساسان الجرور ن ب الجرون بن بلاش بن جاماسب‌بن فیروز پادشاه و او با فیروز دیلمی کذاب عنسی را کشت

اما ملوك آل‌جفنه پس ازآنکه در یمن تقریباً پانصد سال پیش از اسلام سیل عرم آمد و اعراب متفرق شدند بنوقضاعه بسوی شام رو آوردند و قومی از آنان ملك‌بن فهم ابن تیم‌الله‌بن اسدبن وبرة‌بن قضاعه‌را برخود شاه گردانیدند وآنـان پادشاهان خویش را ضجاعمه می‌نامیدند تا آنکه مزاقبه براین ملوك چیره شدند و اول پادشاه از ایـن دسته جفنة‌بن عمروبن مزیقیابن عامر بن ماءالسماء بن حارثة الغطریف بن امرءالقیس‌البطریق بن ثعلبة بن مازن بن ازدبن غوث است و مزاقبه بمناسبت نام مزیقیا می‌باشد وسبب‌این‌نام گذاری آنست که دوحله راکه اومی‌پوشید تمزیق و پاره می کردند تا دیگری نپوشد . و برخی گفتند چنین نیست بلکه وجه تسمیه آنست که چون اقوام ازد متفرق شدند درعهداو بود که ازهم تمزیق وپاره‌پاره و دسته دسته گشتند و نیز آنانرا غسانیه وآن جفنه نامیدند و آنـان عمال قیاصره برعرب شام بودند و جفنه که نخستین پادشاه از این قوم است از طرف نسطزوس قیصر روم باین منصب رسید و تواریخ آنان ضمن این جدول است .

جدول آل جفنه پادشاهان غسانی	مدت پادشاهی هریك سالها	مدت پادشاهی هریك ماهها	مجموعه‌ی سالها سالها	مجموعه‌ی سالها ماهها	شماره‌ی آنان
جفنه	مه	ج	٤٤	ج	١
عمر بن جفنه	ه	٠	٤٩	ج	٢
پسر او ثعلبة بن عمرو از طرف دیقیوس صاحب اصحاب کهف شاه بود	یز	٠	٦٦	ج	٣
حارث بن ثعلبة	ك	٠	٨٦	ج	٤
جبلة بن حارث	ی	٠	٩٦	ج	٥
حارث بن جبلة	ی	٠	١٠٦	ج	٦
منذر بن حارث	ج	٠	١٠٩	ج	٧
برادرش نعمان بن حارث	یه	و	١٢٤	ط	٨
برادرش منذر بن حارث	یج	٠	١٢٧	ط	٩
برادرش جبلة بن حارث	لد	٠	١٧١	ط	١٠
برادرش ایهم بن حارث	ج	٠	١٧٤	ط	١١
برادرش عمر بن حارث پسر مادیه ذی القرطین	کو	ب	٢٠٠	یا	١٢
جفنة بن منذر بن حارث پسر مارية	ل	٠	٢٣٠	یا	١٣
برادرش نعمان بن منذر	ا	٠	٢٣١	یا	١٤
نعمان بن عمر بن منذر	کز	٠	٢٥٨	یا	١٥
پسرش جبلة بن نعمان	یو	٠	٢٧٤	یا	١٦
نعمان بن ایهم بن حارث ابن مارية	کا	٠	٢٩٥	یا	١٧
حارث بن ایهم	کب	٠	٢١٨	د	١٨
پسرش نعمان بن حارث	یح	٠	٢٢٦	د	١٨
پسرش منذر بن نعمان	یط	٠	٢٥٥	د	٢٠

برادرش عمر بن نعمان	لج	د	۲۸۸	ح	۲۱
برادرش حجر بن نعمان	یب	۰	۴۰۰	ح	۲۲
حارث بن حجر	کو	۰	۴۲۶	ح	۲۳
پسرش ابوشمر جبلة بن حارث	یز	ا	۴۴۳	ط	۲۴
پسرش حارث بن جبلة	کا	۰	۴۶۵	ب	۲۵
پسرش ابوکرب نعمان بن حارث و لقبش قطام	لز	ج	۵۲۹	۰	۲۶
ایهم بن جبلة بن حارث بن ابی‌شمر	کو	ب	۵۲۹	ر	۲۷
برادرش منذر بن جبلة	یج	۰	۵۴۲	ز	۲۸
برادرش شراحیل بن جبلة	که	ج	۵۶۷	ی	۲۹
برادرش عمرو بن جبلة	ی	ب	۵۷۸	۰	۳۰
جبلة بن حارث بن ابی‌شمر	د	۰	۵۸۲	۰	۳۱
جبلة بن ایهم بن جبلة بن حارث	ج	۰	۵۸۵	۰	۳۲

ابن ماریه که اسلام آورد وسپس مسیحی شد

در پیش گفتیم که چون سیل عرم آمد اعراب پراکنده شدند و طائفه‌ای به شام رفتند چنانکه گفته شد و اخبار آنانرا بیان کردیم وطائفه‌ای هم به عراق رفتند و ملك بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بن ازدی بر آنان شاهی کرد در زمانی که ملوك طوائف بود .

گفته‌اند که انبار وحیره در زمان بخت‌نصر بنا گشت و در عهد او آباد شد و پس از هلاکش مردم حیره به انبار رفتند و انبار آباد ومعمور گشت وحیره ویران شد و نزدیك پانصد و پنجاه سال خراب ماند .

سپس پادشاهان لخمی که از معد بودند به حیره فرود آمدند و حیره قریب پانصد وسی‌وچند سال آباد ماند تا آنکه اعراب مسلمان به کوفه آمدند و نخستین کس که از آل لخم به حیره آمد عمرو بن عدی بن نصر بن ربیعة بن حارث بن مالك بن غنم بن نمارة بن لخم بود و اوعمرو بن رقاش دختر ملك بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان

بود وهر کس که پس از عمرو بن عدی از آنان حکومت داشت نماینده‌ی ساسانیان بود که برعرب عراق حکمروایی می کرد چنانکه آل جفنه عمال پادشان روم برعرب شام بودند وبرخی از مؤرخان گفته‌اند که مدتی از زمان، فترت میان این ملوك بود و پاره‌ای این مطلب را انکار کردند و جمعی برشمار پادشاهان افزوده و دسته‌ای از شمار آنان کاستند و در مدت سلطنت آنان همین اختلافات راه یافت و یکی از این ملوك نعمان بانی قصر خورنق است که به سیاحت و گردش در زمین پرداخت و از نظرها پوشیده ماند و کسی را از او آگاهی نشد و عدی بن زید در شعر خود باین قضیه اشارت کرده و گوید:

و تبین رب الخورنق	اذاشرف یوماً وللهدی تفکیر
سره حاله و کثرة مایملك	والبحر معرضاً و السدیر
فارعوی قلبه فقال ماغبطة	حی الی الممات یصیر

جدولی که مشتمل براین ملوك باشد به شرح زیر است :

پادشاهان معدکه از بنی‌لخم بودند و درحیره سکونت گزیدند	مدت پادشاهی هریك	مجموع سالها
ملك بن فهم بن غنم بن دوس که از ازد بود	ك	۲۰
جذیمة الابرش بن ملك منادم الفرقدین وزباء خواهر جذیمة که دختر مالك باشد با این دو تن پادشاهی کرد سپس عمرو بن عدی لخمی درحیره اقامت گزید تا آنکه اردشیر پسر بابك به شاهی رسید.	س صه	۸۰ ۱۷۵
پس از این مدت تا نوبت شاهی به شاپور رسید.	ید ی	۱۸۹
پس از این مدت تا آنکه در زمان شاپور بدرود زندگی گفت	ح ب	۱۹۸
امرءالقیس بن عمروالبدء که مسیحی گشت واوامرءالقیس اول است	قید	۳۱۲

عمرو بن هند و او پسر امرءالقیس البدء است	ل	۳۴۲
اوس بن قلام بن بطینا بن جمیهر بن لحیان عملیقی تا آنکه جحجبا بن عتیك بن لخم که یکی از بنی‌فاران بن عمرو بن عملیق است به او شورش کرده اورا کشت و پادشاهی به‌آل نصر برگشت	ه	۳۴۷
امرءالقیس بن عمرو بن هند محرّق اول	که	۳۷۲
نعمان بن امرءالقیس که یك چشم داشت و بانی خورنق است وپارسایی گزید و به سیاحت پرداخت	ل	۴۰۲
منذر بن نعمان بن امرءالقیس	مد	۴۴۶
اسود بن منذر بن نعمان	ك	۴۶۶
منذر بن، منذر بن نعمان	ز	۴۷۲
نعمان بن اسود بن منذر	د	۴۷۷
پس از او ابویعفور بن علقمه ذمیلی جانشین او گشت و ذمیل بطن و خانواده‌ای از لخم بودند	ج	۴۸۰
منذر بن ماءالسماء واو منذر بن امرءالقیس است معروف به‌ذوالقرنین	مط	۵۲۹
فترت		
عمرو بن منذر بن ماءالسماء مضرّط الحجاره واو محرّق دوم است تا زمانی که پیغمبر ما متولد شد	حح	۵۳۷
پس از آن	زد	۵۴۵
برادرش قابوس بن منذر	د	۵۴۹
فیشهرت ایرانی در زمان انوشیروان	ا	۵۵۰
منذر بن منذر برادر عمرو	د	۵۵۴
ابوقابوس نعمان بن منذر بن منذر قاتل عبید بن ابرص و نابغه‌ی ذبیانی و او آخرین پادشاه از سلاطین لخمی بود و کسری زیر پای فیل او را در ساباط کشت	کب	۵۷۶

ایاس بن قبیصة طائی و نخیرگان ایرانی با او بود	ط	۵۸۵
آزاد به ماهیان بن مهربنداذ همدانی	بز	۶۰۲
منذربن نعمان بن منذر که معروف به مغرور است و روز جوانا کشته شد	ح	۶۰۲

اگرچه این مدت‌ها را چنانکه یافته‌ایم در اینجا آورده‌ایم ولی فترت‌ها و فاصله‌ها که میان آنهاست بهمان منوال است که در پیش گفته‌ایم و در برخی کتب آمده که آل ربیعة بن نصر پس از تبع اسعد در یمن حکومت کردند و او تبع بن حسان خواهرزاده خویش حارث بن عمرو الکندی را که به آکل المرار معروف است بر مردم یمن پادشاه کرد و تبع اسعد هنگامی که به حیره رسید هر کس را از پادشاهان لخمی در آنجا یافت از دم تیغ گذرانید و برای این احوال و مدت سلطنت آنان تاریخی بدست نیامده و گمان می‌برم که نتوان بیش از آن اندازه که من یافته‌ام براین گفتار چیزی افزود و برحسب آنچه در پیش گفته‌ام واجب است که تواریخ اسلام و ایام خلفا را در اینجا بیاورم و عنان قلم را به ذکر هجرت برگردانم تا آنکه همه تواریخ اسلامی روشن شود

تواریخ کارهای پیغمبر (ص)

احوال پیغمبر و کارهای او در مدت زندگی

پیغمبر پنجاه روز پس از ورود اصحاب فیل به مکه متولد شد و آن شب دوشنبه هفدهم دیماه بود وچهل ودو سال از سلطنت انوشیروان گذشته بود که روز بیستم نیسان سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری است چنانکه درتاریخ محمدبن موسی خوارزمی آمده

	مدت میان کارهای او			مجموعه سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
تا زمانی که دایه‌اش حلیمه اورا به مادرش دختر وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بن مره رد کرد	ه	۰	ب	ه	۰	ب

تا زمانی که مادرش او را به دیدن دائی‌های او که در مدینه بودند برد	ا	٠	٠	٦	٠	ب
تازمانی که مادرش درابواء مرد واو با مادرخودبود	٠	ا	٠	٦	ا	ب
تا زمانی که ام‌ایمن پس‌ازمرگ مادرش به‌مکه آمد	٠	٠	٥	٦	ا	ز
تا زمانی که جدش عبدالمطلب بدرود زندگی گفت	ا	ی	که	٨	٠	ب
تا زمانی که عمویش ابوطالب اورا به‌بصری شام برد و بحیرای راهب او را دیده گفت در نگهداری او کوشش کنید زیرا این شخص پیغمبر است	د	٠	٠	١٢	٥	ب
تازمانی که در حرب‌الفجار حاضر شد و این جنگ در عکاظ در ماه حرام میان قریش و کنانه روی داد	ح	٠	٠	٢٠	٠	ب
تا زمانی که خدیجه به تجارت او را به شام گسیل داشت ونسطورس راهب درحالی که ابری براوسایه انداخته بود ویرا دید و گفت این پیغمبر است	د	ط	و	٢٤	ط	ح
تا زمانی که با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد	٠	ب	ك	٢٤	یا	کح
تا زمانی که برای ساختمان کعبه حضور یافت و قریش به حکمش رضایت دادند	ی	٠	٠	٢٤	یا	کح
تا زمانی که خداوند اورا به‌پیامبری برای نوع بشر برانگیخت و آن روز دوشنبه بود	٥	٠	٠	٣٩	یا	کح
تا زمانی که قریش دیدند برای آنکه آیتی ونشانه‌ای برای‌اوباشد ستارگان‌می‌ریزند	٥	٠	ك	٤٠	یا	یح
تا زمانی که قریش او را بیرون کردند و در شکاف کوهی محصور شد	٥	یا	ا	٤٥	یا	یط

تازمانی درحصار شکاف کوه ماند تا وقتی که از آن

خارج شد	ج	۰	۰	۴۸	یا	یط
تا زمانی که عمویش ابوطالب فوت کرد	۰	و	۰	۴۹	ه	یط
تا زمانی که خدیجه دختر خویلد وفات کرد	۰	۰	یج	۴۹	و	ب
تا زمانی که بهطائف رفت وزیدبن‌حارثه بااوبود	۰	ج	و	۴۹	ط	ح
مدتی در طائف ماند تا به مکه برگشت و در جوار مطعم‌بن عدی ماند	۰	ا	ب	۴۹	ی	ی
تازمانی که جنیان‌نصیبین بر او واردشدند ودرحجون اسلام آوردند و آنان سیصد تن بودند	۰	ج	۰	۵۰	ا	ی
تا زمانی که ازمیان زمزم ومقام به‌بیت‌المقدس شبانه سیر کرد	ا	و	و	۵۱	ز	یو
تا آغاز روز اول سالی که ازمکه به‌مدینه هجرت کرد	ا	ب	ا	۵۲	ط	نز
تازمانی که‌برای‌فرق‌میان‌نمازمقیم‌بامسافر دو رکعت بر نماز افزوده شد	۰	ا	د	۵۲	ی	کا
تا زمانی که میان مهاجرین و انصار و میان خود و پسرعمویش علی‌بن ابیطالب صیغه‌ی برادری خواند	۰	ه	۰	۵۲	ج	کا
تا زمانی که باعایشه دختر ابی‌بکرصدیق زفاف کرد	۰	۰	که	۵۲	د	یو
تا زمانی که فاطمه را به علی داد	۰	د	یه	۵۲	ط	ا
تا زمانی که به جنگ ودان رفت تا به ابواء رسید	۰	۰	یح	۵۲	ط	یط
تا زمانی که به جنگ رفت ومتعرض قافله قریش‌شد وامیةبن خلف دراین قافله بود	۰	ا	ج	۵۳	ن	کب
تا زمانی که در طلب کرزبن جابر بیرون شد تا به بدر رسید	۰	۰	ك	۵۳	یا	یب
تا زمانی که جنگ کرد و متعرض قافله قریش شد و آن جنگ عشیره بود	۰	ا	یب	۵۴	۰	کد

تا زمانی که خداوند روزه‌ی ماه رمضان را با دیدن
هلال واجب گردانید ٠ ا یز ٥٤ ب یا

تا زمانی که قبله از بیت‌المقدس به کعبه بر گردانیده شد ٠ ٠ یج ٥٤ ب کد

تا زمانی که به جنگ بدر بیرون شد و با مشرکین
جنگید و بر آنان چیره شد ٠ ا ب ٥٤ ج کو

تا زمانی که به جنگ بنی‌قینقاع رفت ٠ ٠ یح ٥٤ ه ید

تا زمانی که به‌غزوة‌السویق درطلب ابی‌سفیان بیرون
شد ٠ ا ٠ ٥٤ د ید

تا زمانی که رقیه دختر رسول خدا که زن عثمان‌بن
عفان بود فوت کرد ٠ ٠ یه ٥٤ د کط

تا زمانی که علی‌بن ابیطالب با فاطمه زفاف کرد ٠ ٠ یو ٥٤ و یه

تا به غزوه‌بن سلیم به کدر رفت ٠ ا ه ٥٤ ز ک

تا به‌غزوه‌ی غطفان رفت که به غزوه‌ی‌ذی‌امر معروف
است ٠ ب ٠ ٥٤ ط ک

تا زمانی که عثمان دختر پیغمبر را که ام کلثوم بود
گرفت و با او زفاف کرد ٠ ج و ٥٥ ب کو

تا زمانی که حفصه دختر عمر‌بن خطاب را گرفت ٠ ب ح ٥٥ ب کط

تا زمانی که دختر خدیجه‌ی هلالیه را گرفت و او ام‌المسا-
کین میباشد ٠ ٠ ک ٥٥ ح یط

تا زمانی که حسن‌بن علی‌ع متولد شد ٠ ٠ د ٥٥ ح کد

تا زمانی که به‌جنگ احد رفت ودر آنجا بود که روی
او مجروح گشت ٠ ٠ کب ٥٥ د و

تا زمانی که به غزوه‌ی بنی‌النضیر رفت ٠ د ی ٥٥ ح کو

تا زمانی که حسین‌بن علی سیدالشهداء متولد شد ٠ ه ك ٥٦ ب يو

تا زمانی که با ام‌سلمه دختر ابی‌امیة ازدواج کرد ٠ ب يا ٥٦ ز كز

تا به غزوه ذات‌الرقاع رفت و در آنجا نماز خوف و ترس خواند ٠ ب ك ٥٦ ز يز

تا به غزوی دومة‌الجندل رفت و رنجی ندید ٠ ب د ٥٦ ط كا

تا به جنگ بنی‌المصطلق بیرون‌شد وآنان ازخزاعه بودند و اسیرشان کرد ودراین‌حادثه بود که به‌عایشه تهمت و افترا زدند ٠ ه ج ٥٧ ی كد

تا زمانی که غزوه‌ی خندق روی داد و با ابوسفیان رئیس کافران جنگید ٠ ب ك ٥٧ ه يد

تا به‌غزوه‌ی بنی قریظه رفت ٠ ٠ ح ٥٧ ه كب

تا زمانی که با زینب دختر جحش ازدواج کرد ٠ ٠ ك ٥٧ و يب

تا زمانی که با عسفان وبا بنی‌لحی از هزیل جنگید ٠ ج ٠ ٥٧ ط يب

تا زمان‌جنگ ذی‌قرد که‌یکی‌ازآبهای بنی‌فزاره است

تا زمانی که‌یکی‌درندگان‌نزد او آمده وخواست طعمه را بآنان فرض گرداند ٠ ٠ يد ٥٧ يا ه

تا زمانی که شیرویه به‌پدرش انوشیروان حمله کرده و او را کشت ٠ ٠ و ٥٧ يا يا

تا زمانی که خشکسالی شد و به استسقاء رفت ٠ د ٠ ٥٨ ج يا

تا زمانی که به‌عمره‌ی حدیبیه رفت وبا مشرکان برای دهسال صلح کرد ٠ ا كا ٥٨ ه ب

تا زمانی که نمایندگانی به سوی قیصر و کسری و مقوقس فرستاد ٠ ا يد ٥٨ و يو

تا زمانی که به جنگ خیبر رفت ٠ د و ٥٨ ی كب

تازمانی که برای قضاء عمره حدیبیه عمرهٔی قضیه را بجای آورد	۰	و	ی	۵۹	۰	ب
تازمانی که میمونه‌دختر حارث رادرحال‌احرام گرفت	۰	۰	کب	۵۹	۰	کد
تا زمانی که زینب دختر جحش فوت کرد	۰	ج	۰	۵۹	ح	کد
تا زمانی که با مکیان جنگید و به زور مکه را گشود	۰	و	یح	۶۰	ح	یب
تا زمانی که بتها را شکست و بتخانه آنان را ویران ساخت	۰	۰	ید	۶۰	ج	کز
تا زمانی که به‌جنگ حنین‌رفت ودژهای آنرا گشود و اهلش را اسیر کرده و اموالشان را گرفت	۰	۰	ا	۶۰	د	ید
تازمانی که به‌جنگ‌طائف‌رفت ومردم آنجارامحاصره کرد	۰	۰	یز	۶۰	د	ید
تازمان‌ازدواجش‌باملیکه‌بنت‌داود وپناه‌بردن‌اوازپیغمبر	۰	۰	یه	۶۰	د	کط
تا زمانی که بافاطمه دخترضحاك ازدواج کرد واو از پیغمبر بخداوند پناه‌برد	۰	۰	یه	۶۰	۰	ید
تا زمانی که ماریهٔی قبطی پسر او ابراهیم را زایید	۰	ا	ی	۶۰	و	کد
تا زمانی که به جنگ تبوك رفت	۰	و	ك	۶۱	ا	ید
تا زمانی که نجاشی در حبشه مرد و پیغمبر درمدینه بر او نماز خواند	۰	۰	یه	۶۱	ا	کط
تا زمانی که دخترش ام کلثوم زن عثمان وفات کرد	۰	۰	که	۶۱	ب	کد
تا زمانی که ابوبکرمسلمانانرا به‌حج برد وسورهٔی برائت نازل شد و علی‌ع آنرا برمردم خواند	۰	ج	که	۶۱	و	یط
تا زمانی که پسرش ابراهیم مرد و آفتاب گرفت	۰	ی	یح	۶۲	۰	ز
تا زمانی که به‌حجة‌الوداع رفت ونسئی‌را حرام کرد	۰	ا	یب	۶۲	و	یط
تا زمانی که مریض شد ودرهمان مرض رحلت فرمود	۰	ب	و	۶۳	ح	که

زمانی که مریض بود تاجانرا تسلیم جان آفرین کرد	۰	۰	ید	٦٢	ط	ط
تا زمانی که در خانه‌ی عایشه به خاك سپرده شد	۰	۰	ب	٦٢	ط	یا

پس ازاین جداول، جداول دیگری است که ازهجرت پیغمبرع آغازمیشود که جداول مدت خلافت خلفا و فتوحی را که در ایام آنان شد به دنبال دارد و پس از آن نوبت ۲ جدول امرا و ملوك می‌رسد و بعداً جدول امامان بنی‌عباس است و کنیه‌های آنانرا نیز باین جدول ملحق ساختیم زیرا کنیه از اختصاصهای قوم عرب است که مقام و منزلت کوچکانرا با ذکر آن بزرگ می‌سازند و با ذکر کنیه از نسبت بزرگان بی‌نیاز میشوند و القاب بنی‌عباس را نیز مذکور داشتیم چه ، بنی مروان را لقب پسندیده‌ای نبود وجز ناقص وحمار و مانند آن لقبی دیگر نداشتند و یزیدبن ولید را ناقص لقب دادند برای‌اینکه عطاهای مردم‌را نقص کرد ومروان را حمار لقب دادند بدین سبب کـه در جنگ مانند خرصبر و پافشاری داشت و گفته‌اند سبب این لقب آنست که در سال تولد او بازار خرید و فروش خر رواج داشت وبرخی دیگر گفته‌اند علت این‌است که داعیان به بنی عباس در ایام بنی‌امیه می گفتند خداوند با مروان عده افرادی را ، که صاحب حمار مذکور پس از صد سال زنده شد[1] ، باین اندازه تکمیل خواهد کرد و چون او به سلطنت رسید داعیان بنی‌عباس گفتند اکنون درست صد سال شده و دعوت پنهان را آشکارساختند جداول موعود بشرح ذیل است :

۱ـ در این قسمت به تفسیر این آیات رجوع فرمایید اوکالذی مرعلی قریة الخ

نامهای خلفا و فتوحی که درعهد آنهان شده	کنیه‌های آنان	فاصله میان خلفاوفتوح آنان: سالها	ماهها	روزها	مجموعه‌سالها وآن تاریخ هجرت‌است: سالها	ماهها	روزها
هجرت پیغمبر علیه‌السلام از مکه به مدینه	ابوالقاسم	٠	ب	ح	٠	ب	ح
درمدینه‌به‌وصف‌مهاجر ماندتادر آنجارحلت‌فرمود	ابوالقاسم	ط	یا	ك	ی	ب	٠
صدّیق عبدالله بن ابی‌قحافه از بنی‌تیم بن مره بود و نامش در جاهلیت عبدالکعبه بود	ابوبکر	٠	٠	ی	ی	ب	ی
تازمانی که‌اعراب مرتدشدندوطلیحة بن‌خویلد دعوی نبوت کرد	ابوبکر						
تا آغاز پادشاهی یزدگرد پسر شهریار	ابوبکر	٠	٠	ح	ی	ب	یح
تا زمانی که فاطمه علیهاالسلام فوت فرمود	ابوبکر	٠	ه	یا	ی	ز	کط
تا زمانی که خالدبن ولید پس‌ازجنگی‌خونین با صلح یمامه را گشود	ابوبکر	٠	و	ح	یا	ب	ز
تا زمانی که ابوبکر امرای لشگر را برای جنگ با شامیان فرستاد	ابوبکر	٠	ا	یه	یا	ج	کب
تا ورود خالدبن ولید به‌عراق وصلح او باابن طلوبا درقربات	ابوبکر	٠	ب	ید	یا	و	و
تا روبروشدن مسلمانان با رومیان و شکست رومیان در فحل	ابوبکر	٠	ه	د	یا	یا	ی
تا جنگ اجنادین‌درفلسطین وهزیمت رومیان	ابوبکر	٠	٠	کج	یب	٠	ج
تا فوت ابوبکر و بیعت عمر فاروق رضی‌الله عنهما	ابوبکر	٠	ا	ی	یب	و	یج

تا ابوعبید کشته شد	٠	ج	ك	يب	ى	ج
تا زمانی که با جریر بن عبدالله بن مرزبان مذار جنگ کرده و او را شکست داد	٠	٠	ج	يج	ج	و
تا زمانی که در نخیله با جریر مهران جنگ کرده و او را کشت و قومش را فرار داد	٠	ب	ا	يج	٠	ز
تا زمانی که پس از شش ماه محاصره با صلح دمشق را گشود	٠	ب	يه	يج	ز	كب
تا زمانی که عمر به بلاد نوشت که شبهای ماه رمضان را برخیزند	٠	٠	ح	يج	ح	٠
تا زمانی که حمص را پس از دو ماه محاصره با صلح گشود	٠	ج	كه	يج	يا	كه
تا زمانی که بعلبك را با صلح گشود	٠	٠	يا	يد	٠	و
تاجنگ یرموك که سپاهیان روم دویست‌هزار تن بود و خداوند آنانرا شکست داد	٠	ز	ط	يد	ز	يه
تا فرار هرقل‌ازانطاکیه‌به‌قسطنطنیه‌وازرومیان درجنگ چهل‌هزارتن کشته‌شدند وچهل‌هزار تن‌هم‌دررودخانه‌هاو گردنه‌ها به‌هلاکت‌رسیدند	٠	ا	ى	يد	ح	كه
تا زمانی که ماریه قبطیه فوت کرد	٠	د	كه	يه	ا	ك
تازمانی که‌در نوشته‌ها‌ازاول‌هجرت‌تاریخ گذاشتند	٠	ب	٠	يه	ج	كه
تا زمانی که سعدبن ابی‌وقاص قادسیه را گشود و رستم را کشت	٠	ا	ك	يه	٠	يه
تازمانی که سعد پس‌ازیك ماه محاصره مدائن را گشود	٠	ا	يه	يه	ز	٠
تا زمان‌ورود اولین‌سپاه‌عرب درروم به‌سرداری میسرة‌بن مسروق	٠	ا	٠	يه	ح	٠

تا ابوعبیده جرّاح جابیه را گشود	٠ ب ٠ یه ط یه
تا عمر بیت‌المقدس را از راه صلح گشود	٠ ب ٠ یه یا یه
تا زمانی که عیاض بن غنم با صلح سروج و رهاء را گشود	٠ ا ج یو ٠ یح
تا زمانی که سعد کوفه را شهر گردانید ومردم را درآنجا سکنی داد	٠ ٠ ه یو ٠ کج
تا زمانی که عیاض رقه‌و آمـد وتل موزن را با صلح گشود	ا د ٠ یز د کج
تا زمانی که عمیر بن سعد عین‌الورده را گشود	٠ ا ی یز و ج
تا زمانی که عمر مقام کنار دیوار کعبه را تـا جای امروزی آن به عقب بر گردانید	٠ و یب یح ٠ یه
تا زمانی که معاویة قیساریه را گشود وقریب صد هزار تن را در آنجا کشت	٠ ج ٠ یح ج یه
تا وقعه جلولا به دست سعد	٠ ب یب یح ٠ کز
تا زمانی که عیاض‌بن غنم نصیبین وطورعبدین وقروی را با صلح گشود و در این سال هرقل مرد	٠ ا ی یح ز ز
تا زمانی که عمر دواوین را تدویـن و تهیه کرد	٠ و ی یط ا یز
تا زمانی که عمرو بن عاص مصر و اسکندریه را گشود	٠ ج یح یط ٠ ٠
تازمانی که عمریهودحجازرا ازنجران‌به کوفه بیرون کرد. ظاهراًنصارای‌حجازاست مترجم	٠ ب ه یط ز ه

تازمانی که‌عتبة‌بن‌غزوان‌میسان وفرات‌را گشود		٠	ا	ی	یط	ح	یه
تا جنگ اول نهاوند و فرمانده لشگر نعمان بن مقرن بود که کشته شد		٠	٠	٠	ك	ا	یه
تا زمانی که یزدگرد به مرو گریخت	ابوحفص عمر	٠	ج	یب	ك	د	كز
تازمانی که عمروبن‌عاص برقه‌را باصلح گشود		٠	ب	و	ك	ز	ج
تا زمانی که ابوموسی‌اشعری کور اهـواز را گشود و مغیرة‌بن شعبه آذربایگانرا		ا	٠	ی	كا	ز	یج
تا زمانی که ابوموسی اشعری با عمروبن‌عاص اصطخر را گشودند		٠	و	ح	كب	ا	كا
تا زمانی که عبدالله‌بن بدیل خزاعی همدان و اصفهان را گشودند		٠	ب	د	كب	ج	كه
تا زمانی که‌قرظة‌بن کعب‌انصاری ری‌را گشود		٠	ج	ب	كب	و	كز
تا زمانی که معاویه‌ازراه صلح‌عسقلان‌را گشود		٠	ا	ح	كب	ح	٠
تا زمانی که عمر کشته شد		٠	ج	ك	كب	یا	كه
سپس نوبت شوری رسید	ابوعمرو	٠	٠	ج	كب	یا	كح
عثمان‌بن عفان تا زمانی که عبدالله‌بن ابی‌سرح افریقا را گشود		٠	د	٠	كج	ج	كح
تا زمانی که اسکندریه گشوده شد وآن عام‌ـ الحصون‌بود و یزید ملعون در آنسال‌متولدشد		ا	٠	٠	كد	ج	كح
تا جنگ شاپور		ا	٠	٠	كه	ج	كح
تا غزوه افریقا وقنسرین		ا	٠	٠	كو	ج	كح
تا زمانی که‌عثمان‌مسجد رسول‌الله‌را وسعت‌داد		ا	ی	یه	كح	ب	یج
تا زمانی که برای دومین‌بار عبدالله بن عامر فارس را گشود		٠	ب	ه	كح	د	یح

تا زمانی که معاویه ابوالاعور سلمی را برای مصالحه با اهل قبرس فرستاد	٠ ج ه كح ز يح
تا زمانی که سعیدبن عاص با صلح طبرستان‌را گشود	٠ ٠ يد كط ج ب
تا زمانی که عبدالله بن عامر همه فارس را به استثنای شاپور گشود	٠ ج ى كط و يب
تا زمانی که ربیع بن زیاد حارثی زرنج وزالق وکابل را گشود	٠ ب ٠ كط ح يب
تا زمانی که حبیب بن مسلمه فهری ارمینیه چهارم را گشود	٠ ح ز ل د يط
تا آنکه عبدالله بن عامر نیشابور و دوطبس و کوهستان و مرو را گشود	ا ٠ ٠ لا د يط
تا زمانی که احنف بن قیس هراة و مرو رود و شاهجان و هیاکله را با صلح گشود	٠ ج يد لا ح ج
تا زمانی که عبدالله بن خازم با صلح سرخس را گشود و پادشاه آنجا را کشت	٠ ب د لا ى ز
تا زمانی که معاویه آنکارا را که از خاك روم محسوب میشود گشود	٠ د ع لب ب يه

تا زمانی که عبدالله بن سعدبن ابی‌سرح برای دفعه دوم افریقا را گشود	ابوعمرو	•	ج	ز	لب	ه	كب
تا زمانی که جریر بن‌عبدالله باارمنستان‌جنگ کرد		ه	ط	•	لج	ب	كب
تا زمانی که رومیان به پادشاه خود قسطنطین خروج کرده او را کشتند	ابوالحسن	ا	ب	ى	لد	ه	ب
تا زمانی که عثمان رضی‌الله عنه محاصره شد		•	د	كه	لد	ط	كز
مدتی که در محاصره بود تا کشته شد		•		ك	لد	يا	يز
سپس علی‌بن ابی‌طالب به‌خلافت‌رسید تاجنگ جمل در بصره		•	•	كا	له	•	ح
تا زمانی که به کوفه داخل شد		•		•	كه	و	ح
تا زمانی که در صفین با معاویه روبرو شد		•	و	يح	لو	•	ك
تا زمانی که این دوتن در جنگ بودند		•	ز	كح	لو	ح	يط
تا زمانی که حکمین نشستند و علی را از خلافت خلع کردند		•	•	كد	لز	ب	يح
تا زمانی که علی‌بن ابی‌طالب در نهروان با خوارج روبروشد		ا	ب	•	لح	د	يح
تا زمانی که عبدالرحمن بن ملجم ضربتی به سر علی زده و علی علیه‌السلام را کشت		ا	د	د	لط	ح	يز
حسن‌بن علی تازمانی که خلافت را به معاویه داد و از او پیروی کرد	ابومحمد	•	و	ج	م	ب	ك
سپس خلافت به حکومت و امارت بلکه به فرعونیت تبدیل یافت							

نامهای پادشاهان بنی‌امیه	کنیه‌های آنان	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
معاویة بن ابی سفیان از بنی امیه تا آنکه مرد	ابوعبدالله	یط	ج	که	نط	و	یه
یزید بن معاویه تا حسین بن علی را در کربلا کشت	ابوخالد	۰	۰	که	س	۰	ی
پس از آن تا مرد		ج	ب	۰	سج	ب	یه
معاویة بن یزید بن معاویه تا آنکه متواری شد	ابولیلی	۰	ج	کب	سج	و	ز
عبدالله بن زبیر مدتی که در مکه بود و مروان حکم در شام	ابوالحکم و	۰	د	۰	سج	ی	ز
عبدالله بن زبیر که از بنی اسد بن عبدالعزی بود	گفته‌اند ابوعبدالملک	ح	۰	۰	عب	ح	ز
عبدالملک بن مروان تا آنکه عبدالله زبیر را کشت	ابوبکر	ا	ب	ج	عج	ه	ی
پس از آن تا آنکه مرد	ابوالولید	یب	د	ه	نه	ط	یه
ولید بن عبدالملک	ابوالعباس	ط	ز	کط	صه	ه	ید
سلیمان بن عبدالملک	ابوایوب	ب	ز	کط	صح	ا	یج
عمر بن عبدالعزیز	ابوحفص	ب	۰	یح	ق	و	کو
یزید بن عبدالملک	ابوخالد	د	۰	ا	قد	و	کز
هشام بن عبدالملک	ابوالولید	یط	ح	ط	قکد	ج	و
ولید بن یزید بن عبدالملک تا آنکه کشته شد	ابوالعباس	ا	ب	کا	قکه	۰	کز
سپس فتنه روی داد		۰	ب	که	قکه	ح	کب

یزید بن ولید بن یزید ناقص

چونکه عطایارا نقص و کم کرد ابوخالد ب ط قکه یا ا

ابراهیم بن ولید بن عبدالملک تا

آنکه مخلوع شد ابواسحاق ۰ ب یا قکو ا یب

مروان بن محمد بن مروان حکم تا

آنکه سیاهپوشان (مسوده) ظهور

کردند ابوعبدالملک ه ب ۰ قلا ج یب

نامهای ائمه از بنی عباس

سفاح عبدالله بن محمد تا آنکه مروان

را در عین الشمس کشت ابوالعباس ۰ ح ب قلا یا ید

پس از آن تا آنکه مرد د ۰ قله یا ید

منصور تا آنکه با برادرش عبدالله بیعت

کردند ابوجعفر ۰ ۰ ید قله یا کح

عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله

بن عباس تا آنکه مرد کا یا ح قز یا و

مهدی تا آنکه مردم با پسرش محمد بیعت

کردند ابوعبدالله ۰ ۰ یب قز یا یح

محمد بن عبدالله بن محمد ی ا ه قسح ۰ کج

هادی تا زمانی که با پسرش موسی بن

محمد بیعت کردند ابومحمد ۰ ۰ ح قسح ا ا

موسی بن محمد تا آنکه مرد ا ا یه قسط ب یو

رشید برادرش هارون بن محمد تا

در طوس مرد ابوجعفر کح ب یو قصب ه ب

تا زمانی که با پسرش محمد

بیعت کردند ابوجعفر ۰ ۰ یب قصب ه ید

امین محمد بن هارون تا آنکه از گفته‌شده ح ۰ که قصه و ط
خلافت‌خلع‌شده‌وحبس گردید ابوعبدالله ۰ ۰ ب قصد و یا
عیسی بن ماهان
مأمون برادرش‌امین‌درمرو بودتا آنکه
باابراهیم‌بن‌مهدی‌بیعت کردند ابوالعباس ح یا یا را ۰ ه
مبارك ابراهیم‌بن‌مهدی‌دربغدادتاخلع
شد و از دیده‌ها پنهان گردید ابواسحاق ا یا یا رب یا یو
مأمون عبدالله‌بن‌هارون‌الرشید تا در
روم مرد ابوالعباس ید ز ا رنو و یز
المعتصم‌بالله برادر مأمون محمد بن
هارون تا آنکه مرد ابواسحاق ح ح ب رکو ب یط
الواثق‌بالله پسر معتصم هارون‌بن‌محمد تا
آنکه مرد ابوجعفر ۰ ط د رلا یا کج
المتوکل. پسراوجعفربن‌هارون‌تا آنکه
علی‌الله کشته شد ابوالفضل ید ط ط رمو ط ب
المنتصر بالله پسراومحمدبن جعفر تا آنکه
مرد ابوجعفر ۰ و ا رمز ج ج
المستعین. احمدبن‌محمدبن‌هارون‌الرشید
بالله درسرمن‌رای بود تـا آنکه به
بغداد آمد ابوالعباس ب ط رن ۰ ج
تازمانی‌بازبیربن‌جعفر بیعت‌شد ۰ ۰ ح رن ۰ یا
المعتز بالله تازمانی که‌مستعین‌خودراخلع
کرده و پس از آن کشته شد ابوعبدالله ۰۰ یا کب رنا ۰ ج
زبیربن جعفر تا خودرا خلع
کرده وسپس کشته شد ج و کج رند و کو

المهتدی بالله تازمانی که با محمد بن واثق
بیعت شد ابوعبدالله ۰ ۰ ب رند و کح
محمد بن هارون تا زمانی که
برقعی خروج کرد ۰ ا کح رند ح کو
پس از آن کشته شد ه ط کا رنه و یز

المعتمد علی الله احمدبن جعفر تازمانی که
برقعی را کشت ابوالعباس یح و یه رسط ا ب
پس از آن تا آنکه مرد ط ۰ ط رعح و یح

المعتضد علی الله احمد بن طلحه و ابواحمد
الموفق خوانده میشد تا آنکه
مرد ابوالعباس ط ح که رفح ج یج

المکتفی بالله علی بن احمد بن طلحه تا
آنکه مرد ابومحمد و و کط رصه ی یب

المقتدربالله جعفر بن معتضد تا آنکه با
عبدالله بن معتز بیعت کردند و به
منتصف بالله نامیده شد ابوالفضل ۰ د ط رصه ب کا
پس از آن تامدتی که محبوس
ماند وبا برادرش محمد بیعت
کردند ك ط کب شو ۰ یذ

القاهر بالله محمد بن معتضد تا آنکه از
شیرازهٔ امور کشور ازهم گسیخت ابومنصور ۰ ۰ ج شیو ۰ یز

المقتدر بالله جعفر بن معتضد برای دفعه دوم
به خلافت رسید تا آنکه کشته شد ابوالفضل ج ط یا شیط ط کح

القاهر بالله	محمد بن معتضد برای دفعه دوم خلیفه شد تا خلع شد و به‌چشمان او میل کشیدند	ابومنصور	ا	و	ز	شکا	د	ه
الراضی بالله	محمد بن جعفر تا آنکه مرد	ابوالعباس	و	ی	یا	شکح	ب	یو
المتقی بالله	تا زمان بیعت ابراهیم بن مقتدر ابراهیم بن جعفر تا آنکه خلع شد و به‌چشمانش میل کشیدند	ابواسحاق	• ج	• ی	د کط	شکح شلب	ب ا	ك یط
المستکفی بالله	عبدالله بن مکتفی تا آنکه خلع شد و به‌چشمانش میل کشیدند	ابوالقاسم	ا	د	ح	شلح	ه	کب
المطیع لله	فضل بن جعفر تا خود را از خلافت خلع کرد و پسرش را بجای خود منصوب کرد	ابوالقاسم	کط	د	کا	شسب	و	یح
الطائع بالله	عبدالکریم بن الفضل تا خلع شد وبینی او را بریدند	ابوبکر	یط	ط	یب	شفب	ز	که
القادر بالله	احمد بن اسحاق بن جعفر مقتدر	ابوالعباس						

بنابر رأی منجمین هیچ یك از خلفای اسلام و ملوك این ملت نمی‌تواند بیشتر از بیست وچهار سال سلطنت کند، اما علت اینکه مطیع عباسی بقریب سی‌سال خلافت نمود این‌است که سلطنت در آخر ایام متقی و آغاز ایام مکتفی از آل‌عباس به آل‌بویه انتقال یافت وتنها ریاستی که دردست بنی‌عباس ماند امری دینی‌واعتقادی بود نه آنکه سلطنت دنیوی باشد چنانکه رأس‌الجالوت در نزد یهود فقط ریاست دینی دارد بدون اینکه ملك و سلطنتی دارا باشد و در زمان ما اشخاصی که از بنی‌عباس بخلافت قائمند بنابر رأی اهل نجوم رئیس‌اسلام‌اند نه آنکه پادشاه باشند ومنجمان از زمانهای خیلی دور براین رأی بودند که خلافت و سلطنت از دست پسران عباس بیرون خواهد رفت چنانکه در کتاب احمد بن طیب سرخسی در قران نحسین در

برج سرطان این مطلب بطور آشکار گفته شده ، کنگهٔ هندی منجم رشید تصریح نموده که سلطنت ازدست بنی‌عباس خارج می گردد وبه مردی که از اصفهان خروج خواهد کرد منتقل می‌شود و این خبر بوقتی که علی بن بویه ملقب به عمادالدوله در اصفهان خروج کرد منطبق می‌شود .

ذکر القابی که بنی‌عباس به طرفداران خود داده‌اند

بنی‌عباس پس از آنکه اعوان خودرا بالقاب دروغین ملقب ساختند و فرقی میان دوست و دشمن خود نگذاشتند دولت و سلطنت آنان ضایع گشت و چون در دادن القاب افراط کردند احتیاج یافتند که برای حاضران در خدمت و در دربار خود فرقی و تمیزی قائل شوند این بود که به آنها دولقب دادند وچون این خبرشهرت یافت آنانکه ازحضور غائب بودند مایل‌شدند که مانند دستهٔ پیشین دولقب داشته‌باشند و آوردن واسطه‌ها و بذل مال یك لقب دیگر از خلیفه گرفته و این دسته هم دارای دو لقب شدند ، باز بنی‌عباس نیازمند شدند که ازنو فرقی میان این گروه و گروهی که به حضورخلیفه اختصاص دارند بگذارند، این بود که یك‌لقب دیگر بایشان دادند تا دارای سه‌لقب شوند ولقب شاهنشاهی‌را بالقاب این‌دسته افزودند تا آنکه‌باندازه‌ای تکلف وثقالت در این اسما پیدا شد که شخص پیش از تلفظ و ذکر این نامها از طول آن خسته می‌شود و نویسنده مدتی از عمر و مقداری از کاغذ خود را برای نوشتن این نامها باید ضایع و تفریط کند و شخص مخاطب هم از شنیدن آنها باین فکراست که وقت فوت نشود و نماز قضا گردد و تصور نمی کنم که اگر مقداری از القاب صادره از حضرت خلافت را در جدولی حصر کنیم و بخوانندگان ارائه دهیم گناهی مرتکب شده باشیم .

نامهای ملقبین	القاب صادره از حضرت خلیفه
قاسم بن عبدالله	ولی‌الدوله
پسرش	عمیدالدوله
ابومحمد پسر حمدان	ناصرالدوله

پسرش	سعدالدوله
ابوالحسن علی بن حمدان	سیف‌الدوله
علی بن بویه	عمادالدوله
ابوالحسن احمدبن بویه	معزالدوله
حسن بن بویه	رکن‌الدوله
ابومنصور بختیاربن ابی‌الحسن	عزالدوله
ابواسحق بن حسین	عمدة‌الدوله
ابوحرب حبشی پسر ابوالحسین	سندالدوله
ابومنصور بیستون بن وشمگیر	ظهیرالدوله
ابومنصور بویه بن حسن	مؤیدالدوله
مرزبان بن بختیار	اعزازالدوله
قابوس بن وشمگیر	شمس‌المعالی
ابواحمد حارث بن احمد	ولی‌الدوله
ابوشجاع فناخسره بن حسن	عضدالدوله وتاج‌الملة
ابوکالنجربن فناخسره	فخرالدوله وفلك‌الامة
ابوالفوارس بن فناخسره،	شرف‌الدوله و زمن‌الملة
ابوطالب رستم بن علی	مجدالدولة و کهف‌الامة
ابوالقاسم محمودبن سبکتکین	عین‌الدولة وامین‌الملة
ابونصر خره فیروزبن فعاخطره	بهاءالدولة وضیاءالملة وغیاث‌الامة
ابوالحسن محمدبن ابراهیم	ناصرالدوله
ابوالعباس تاش حاجب	حسام‌الدوله
ابوالحسن فائق خاصة	عمیدالدوله
ابوعلی محمدبن محمدبن ابراهیم	ناصرالدوله
سبکتکین اولا	معین‌الدوله

و پس از آن ملقب شد بناصرالدین والدوله
محمود پسر سبکتین سیف‌الدوله
ابوالفوارس بکتوزون حاجب سنان‌الدوله
ابوالقاسم محمدبن ابراهیم نصیرالدوله
ابومنصور الب ارسلان البالوی معین‌الدوله

همچنین وزراء خلافت باذواء نامیده‌شدند مانند ذی‌الیمینین و ذی‌الریاستین و ذی‌الکفایتین و ذی‌السیفین و ذی‌القلمین و پس از آنکه سلطنت به‌آل‌بویه منتقل شد بخلفاء تشبه جستند و در نام گذاری مبالغه کردند و سراپا در دروغ غرق شدند و وزرای خود را بکافی‌الکفات وکافی اوحد و اوحدالکفات نامیدند.

ولی سامانیان که ولات خراسان بودند در این القاب رغبت نکردنــد و تنها بکنیه اکتفا کردند و در زمان سلطنت خود باین قبیل نامها خوانده می‌شدند: ملك مؤید، موفق، منصور، معظم، منتصر و پس از مرگ اینطور نامیده شدند: حمید، شهید، سدید، رضی و مانندهٔ این نامها.

ولیکن سامانیان سپاهیان خود را از راه اقتدای بکارهای خلفا بناصرالدوله و عمادالدوله وحسام‌الدوله و عمیدالدوله و سیف‌الدوله و سنان‌الدوله و معین‌الدوله و نصیرالدوله ملقب ساختند.

بغراخان هم که در سیصد و هشتاد و دو خروج کرد خود را شهاب‌الدوله نام گذاشت ولی برخی از سامانیان از این حد تجاوز کردند و خود را بامیرالعالم و سیدالامراء خواندند و خداوند ذلت دنیوی را بایشان چشانید و ناتوانی ایشان را بجهانیان ارائه داد.

اما امیر سید اجل، ادام‌الله سلطانه، از حضرت خلافت مکاتبه شد و از القاب منسوب بدولت مانند نامهای پیش براوعرضه گشت ولی برای اینکه تشبه باشخاصی که لقبهای مجازی یافته‌اند پیدا نکند این القاب را نپذیرفت و بـرای خود لقبی انتخاب کرد که از حق وحقیقت تجاوز ننمود و خداوند توانایی او را ادامه دهد و

مخدوم مکرم ما در میان پادشاهان جهان مانند آفتابی است که تاریکی ایشان را بفروغ معالی خود روشن می‌سازد وخلفاء رضایت دادند که اورا امیرالمؤمنین لقب دهند وباز خواستند که این لقب را دوبرابر سازند و زیادت دهند ولی مخدوم مطاع ما برای علو همتی که داشت از این کار ابا نمود. خداوند بقای او را امتداد دهد و بعدل و داد او آفاق عالم را روشن سازد و اقطار جهان را بنظر او آباد نماید و اسباب ترقی او و بندگان خود را در سایه خویش بکمال منتظره برساند وخداوند براین کار قادر است و بمصالح بندگان خود خبیر و بصیر است.

ترسیم طیلسان و تطبیق تواریخ به سه طریق برای برای اینکه‌اشتباهی پیش نیاید

اکنون ما بهمان راهی که در پیش می‌رفتیم برگردیم و گوییم: چون مقدار تواریخی را که از جداول سابق بدست می‌آید دانستیم باید به وعده‌ی خود که راهنمایی به شناسایی کیفیت استخراج تواریخ، که در زیجها و ارصاد و شروط و معاملات به‌کار بسته می‌شود، وفا کنیم و برای اینکار یك طیلسان تضعیف شده‌ای که ابعاد میان هریك از اینها را با دیگری که قابل اختلاف‌نیست تقدیم خوانندگان می کنیم وطیلسان دوری میان هریك را از دیگری به روزها که قابل اختلاف نیست متضمن است و آنچه درنصف اسفل از قطر اخیر میباشد ایام ابعاد است که به ارقام هندی مکتوب است و آنچه در نصف اعلی می‌باشد دو قسم است یکی بعینه ایام مذکور است که شصت شصت بآنچه قابل رفع است رفع شده و آنچه درنصف اسفل است بعینه همین ایام است که بارقام هند و به حروف جمل نقل شده.

تنظیم حساب شطرنج برای فهم این طیلسان

مثال ایـن مطلب را بچیز معلومی میزنیم که هروقت شانزده راشانزده‌مرتبه در خود ضرب کنیم و عدد یك را از مجموع اسقاط نماییم هنگامی که از خانه اول به یك شروع کنیم آنچه در جمیع بیوت صفحه‌ی شطرنج از تضاعیف جمع می‌شود، خواهد شد و بارقام هند این عدد می‌شود :

۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۵

که چون به شصت رفع شود این می گردد ل ل کز ط ه ج ن م لا ۰ یه و به حرف جمل منقول گردد این خواهد شد (ها و ا ه هطع جز مد ز و د د•حا) و چون این حروف را به ترتیب بارقام هند نقل کردیم عدد مذکور حاصل می گردد و طیلسان را باید اینطور فهمید.

از این جهت ما تواریخ را بسه طریق فوق نقل نمودیم که اگر در یکی از این سه، شکی روی دهد در برخی حروف اعداد و ارقام یکی از این سه برای دیگری شاهد باشد و ما این عمل را بطرز غیرمشروح ذکر می کنیم زیرا کسی که این کتاب را می‌خواند باید مرتبه‌اش از مرتبه مبتدیان در حساب بالاتر باشد.

گوییم اگر کسی معرفت تواریخ را از واحدی که نزد اومعلوم‌است بخواهد باید معلوم خود را مبدل بایام کند و مجموع را اصل نام بگذارد و میان مبداء دو تاریخ را یعنی معلوم و مطلوب را بدست آورد و ما این‌کار تعدیل نام می گذاریم و اگر تاریخ معلوم به تاریخ مطلوب مقدم باشد تعدیل را از اصل باید نقص نمود و و اگر تاریخ معلوم از تاریخ مطلوب متأخر باشد تعدیل را باید بر آن بیفزاید و آنچه جمع می‌شود ایام تاریخ مطلوب است که بایدآنرا به‌مقدار سال منسوب باین تاریخ تقسیم کند و آنچه خارج قسمت شود سالیان تامه خواهد بود و آنچه باقی ماند ایام است که برحسب استحقاق خود بشهور نقل می‌شود به مقادیری که برای هریك از اجناس شهور ذکر کردیم و ایام مابین تواریخ درطیلسان مضعف باین‌قرار است:

قواعدی برای دانستن حساب خانه‌های شطرنج

برای دانستن دو برابرساختن عدد خانه‌های شطرنج دو قضیه زیر را باید دانست.

قضیه اول ـ هرگاه عددی را که در یکی از خانه‌های شطرنج است مجذور کنیم فاصله این مجذور از عدد این خانه مساویست با فاصله آن از خانه اول.

مثلا: هرگاه بخواهیم مجذور عددی را که در خانه پنجم است بدست‌آوریم

عدد این خانه را که ۱۶ باشد مربع می کنیم ۲۵۶ می‌شود که عدد نهمین‌خانه است و دوری خانه نهم از خانه پنجم مانند دوری خانه پنجم از خانه اول است .

قضیه دوم ـ عدد هرخانه مساویست با مجموع اعداد خانه‌های پیشین منهای یك واحد .

مثلا: هروقت عدد خانه ششم‌را که ۳۲ می‌باشد یکی از آن کم کنیم بامجموع اعداد خانه‌های پیشین یعنی ۱ ، ۲ ، ٤ ، ۸ ، ۱٦ مساوی می گردد .

معنای $۱٦^{۸}$ این است که عدد خانه سی وسوم را در خود ضرب کنیم تا عدد خانه شصت و پنجم بدست آید و چون یك واحد از آن کم کنیم مجموع اعداد در خانه شصت و چهارم بدست می آید .

توضیح اینکه اگر عدد خانه پنجم را که ۱٦ می‌باشد در خود ضرب کنیم عدد خانه نهم بدست می‌آید و اگر عدد این خانه را در خود ضرب کنیم عدد خانه هفدهم بدست می‌آید و چون این عدد در خود ضرب شود عدد خانه سی و سوم بدست می آید که از ضرب آن در خود ، عدد خانه شصت و پنجم بدست‌آمده .

«توضیح ساده‌ی‌این‌دوقضیه و نتیجه‌های، بعدی چنین دانسته می‌شود که بدانیم عدد هرخانه‌ی شطرنج برابر است با ۲ بتوان عدد آن خانه منهای یك پس عدد خانه پنجم برابر است با $۱٦ = ۲^{۴}$ و چون این عدد مجذور شود $۲^{۸}$ می‌شود که عدد خانه نهم است :

خانه نهم	$(۱٦^{۲})$
خانه هفدهم	$(۱٦^{۲})^{۲} = ۱٦^{۴}$
خانه سی وسوم	$(۱٦^{۴})^{۲} = ۱٦^{۸}$
خانه شصت و پنجم	$(۱٦^{۸})^{۲} = ۱٦^{۱٦}$
که عبارتست از	$۲^{۳۲} \times ۲^{۳۲} = ۲^{٦۴}$»

این بیان از مترجم است»

ابوریحان در کتاب ارقام[۱] می گوید که می‌خواهیم طریقه یاد گرفتن حساب شطرنج را بیان کنیم و مقدمه‌ای که دانستن آن واجب است این است :

تضاعیف زوج‌الزوج[۲] یکرشته اعدادی است دارای نسبت هندسی حال اگر تعداد جمله‌ها فرد باشد هردو جمله را که بیك فاصله از آن باشند در خود ضرب می کنیم مساوی با مجذور جمله وسط است و اگر اعداد جمله‌ها زوج باشد دوجمله را که در وسط واقع شده چون در خود ضرب کنیم حاصل با ضرب هردو جمله که در طرفین آن واقع شده‌اند مساوی می گردد.[۳]

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد گوییم : اگر برخانه‌های شطرنج یك خانه دیگر بیفزاییم تا در نتیجه شصت و پنج خانه شود بموجب قضیه دوم مجموع مطلوب مساوی فضل جملهٔ شصت و پنجم بر واحد خواهد بود و چون این خانه و خانه اول را دو طرف قرار دهیم خانه سی و سوم واسطه خواهد شد و این خانه اولین واسطه خواهد بود و چون این خانه را با خانه اول از نو، دو طرف قرار

۱ـ این قسمت مانند حاشیه محسوب است که از قرون پیشین جزء متن شده و کتاب ارقام مانند بیشتر نوشته‌های بیرونی در دست نیست و از ۸ کتاب که بیرونی درعلم حساب نوشته فقط رساله راشیکات در حساب هندی موجود است که در هند بچاپ رسیده .

۲ـ زوج‌الزوج کدام است ؟ این آنست که بدو نیم شود و نیمه او بدو نیم شود و همچنین همیشه تا بیکی رسد چون هشت .

زوج‌الفرد کدام است ؟ این آنست که یکی بدونیم شود و بس و بیکی نرسد چون ده

نقل از کتاب تفهیم

۳ ـ برای فهم مقصود باین اعداد بنگرید ۱ ، ۲ ، ۴ ، ۸ ، ۱۶ ، ۳۲

چون مقدار این جمله‌ها زوج است $۸ \times ۴ = ۱۶ \times ۲ = ۳۲ \times ۱$

اما در سلسله اعداد زیر که عدد جمله‌ها فرد است

۱ ، ۲ ، ۴ ، ۸ ، ۱۶ ، ۳۲ ، ۶۴

جمله میانگین را که مجذور می کنیم با ضرب هردو عدد واقع در طرفین آن مساویست $۸^۲ = ۱۶ \times ۴ = ۳۲ \times ۲ = ۶۴ = ۶۴ \times ۱ = ۶۴$

دهیم خانه هفدهم واسطه می‌شود و این دومین واسطه خواهد و چون خانه هفدهم و خانهٔ اول را باز از نو دو طرف و دو حاشیه قرار دهیم خانهٔ نهم واسطه می گردد که سومین واسطه باشد و چون خانه نهم و اول را مجدداً دو حاشیه قرار دهیم خانه پنجم واسطه می‌شود که واسطه چهارم باشد و چون خانه پنجم و خانه اول را دو حاشیه گردانیم خانهٔ سوم واسطه می‌شود که پنجمین واسطه باشد و چون خانه سوم و خانه‌ی اول را دو حاشیه و کنار قرار دهیم خانه دوم واسطه می‌شود که عدد آنخانه ۲ می‌باشد وخودآن خانه واسطه ششم است و چون عدد دو را درخود ضرب کنیم مضروب خانهٔ اول در خانه سوم خواهد شد و چون خانه اول واحد است پس حاصل‌ضرب واسطه پنجم است که در خانه سوم قرار دارد و آن چهار است و چون چهار را در خود ضرب کنیم شانزده می‌شود که واسطه چهارم است و در خانه پنجم و چون آن را باز در خود ضرب کنیم دویست و پنجاه وشش می‌شود که واسطهٔ سوم و درخانه نهم است و چون آن را نیز در خود ضرب کنیم شصت و پنج هزار وپانصد و سی و شش می‌شود که دومین واسطه و در خانه‌ی هفدهم است و چون آنرا نیز در خود ضرب نمایيم این عدد بدست می آید ۴۲۹۴۹۶۷۲۹۶ که واسطه اولی در خانه سی و سوم باشد و چون عدد مذکور را در مثل خود ضرب کنیم این عدد بدست می‌آید ۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۶ که چون یکی از آن اسقاط کنیم ، یعنی خانه اول ، برای ما جمیع خانه‌های شطرنج باقی می‌ماند که عبارت از عددی‌باشد که در ابتدای کار مثل زدیم و این عدد را نمی‌شود برای زیادتی که داراست ضبط نمود مگرآنکه آن را بر ده هزار تقسیم کنیم تا بدره شود.وبدره‌ها برهشت تقسیم کنیم تا بارگردد و این بارها بر ده هزار تقسیم کنیم تا استرهایی شود که این بارها را می کشند بطور دسته‌ای که هردسته ده هزار استر خواهد بود .و چون این دسته استرها را بر هزار تقسیم کنیم که تا کنار شطوط این دشت‌ها بچرند ، بر کنار هرشطی هزار استر و عدد این دشت‌ها را بر ده هزار تقسیم کنیم که تا از هر ده هزار دشت ده هزار کوه بیرون آید با آنکه در این تقسیم مسامحه کرده‌ایم

حاصل تقسیم دو هزار و سیصد و پنج کوه می‌شود که در همه روی زمین این اندازه کوه نیست .

چون در این مطلب تفصیلی لازم است ما نیز از تفصیل کوتاهی نمی کنیم و گفتگوی در استخراج تاریخ آدم و طوفان را بنابر رای اهل کتاب بـه تأخیر می‌اندازیم زیرا این دو وابستگی به سالهای یهود و ماههای دارد و ایـن امر هم بسیار پیچیده است و دشواری دارد که قدری از آنرا در پیش گفتیم پس بدین سبب از عنایتی جداگانه به سالها و ماههای یهود و ترتیب فصل جداگانه نیاز نیست .

طریقه‌ی بدست‌آوردن برخی تواریخ از هم

اکنون به تفصیل قول در تواریخ آغاز کنیم با این فرض که میان اوایل آنها و روزی را که از ایام می‌خواهیم معلوم باشد و ما آنرا ایام محصلة تام می گذاریم .

گوییم : اگر بخواهیم تاریخ طوفان را بنابر گفتهٔ ابومعشر که در زیج خود بکار بسته بدست آوریم ایام محصلة آنرا بر ۳۶۵ تقسیم می کنیم و حاصل تقسیم ، سالهای تام خواهد شد و آنچه را که از ایام باقی بماند بهشهور قبطی بدل می‌نماییم وگاه چنین اتفاق می‌افتد که شهر توت از این تاریخ با روز هیجدهم بهمن ماه تاریخ یزدگردی غیرمکبوس مصادف می‌شود .

اگر بخواهیم تاریخ بختنصر و فیلفس را بدست آوریم ایام محصله آنرا به سیصد وشصت و پنج تقسیم می کنیم در نتیجه سالیان تام بدست می آید و ایامی باقی خواهد ماند که باید بهرشهری مطابق حصه آن تقسیم شود و بشهر توت آغاز کنیم وگاه چنین اتفاق می‌افتد که اول آن با اول دیماه از تاریخ یزدگرد که غیرمکبوس است موافق می‌شود.

اگر تاریخ اسکندر را بخواهیم ایام محصله آنرا بر سیصد و شصت و پنج و ربع روز تقسیم میکنیم و باید این ایام را در چهار ضرب کرد تا آنکه ارباع گردد و مجموع را بر هزار و چهار صد و شصت و یك که ارباع سال است تقسیم کنیم و

و درنتیجه سالیان تام بدست خواهد آمد و آنچه که از ارباع باقی مانده بر چهار تقسیم می کنیم تا آنکه روز بدست آید و برای هرماهی عدد ایامی را که داراست کنار می گذاریم و از تشرین اول شروع می کنیم و هرمقدار روز که باقـی ماند که وفای بماه شدن نمی کند مقداری است که از آن گذشته و بـرای شباط در سالهای کبیسه بیست و نه روز و در سالهـای غیر کبیسه بیست و هشت روز کنار می گذاریم .

کبیسه را اینطور بـاید شناخت که بباقی مانده قسمت ارباع بر چهار نظر می کنیم اگر دو باقی ماند سال منکسره کبیسه است و اگر کمتر یـا بیشتر باقی ماند کبیسه نیست و سبب این کار این است که کبیسه دوسال باول تاریخ مقدم است و از چهار یکها در اول تاریخ دو ربع روز جمع می‌شود و چون پس از تاریخ دو ربع روز باقی ماند چون آن دو را با دو ربع پیشین روی هم گذاریم یك روز تمام بدست می آید و سال کبیسه می‌شود .

اگر کار ما در این تاریخ بنابر مذهب روم باشد از جمله ایام محصله به سبب تفاوت آغاز سال نـزد روم و سریانیان نود روز القاء می کنیم و آنچه را که از چهار یكها باقی ماند بدل بایام می‌نماییم و برای هرماهی عدد روزهای آنرا القاء می کنیم و ازینوراریوس یعنی کانون آخر ابتدا می‌نماییم و کبیسه را مطابق مثال متقدم باید دانست .

اگر تاریخ اغسطس را بخواهیم آنچه که در تاریخ اسکندر نمودیم بـا ایام محصله آن می‌نماییم تا آنکه سالیان تام بدست آید و ارباع باقی بماند و ارباع را بدل بایام می کنیم وبرای هرماهی از شهور قبط عدد روزهای آنرا ملحق می‌نماییم و از شهر توت آغاز می کنیم و اگر سال کبیسه باشد برای ابوغمنا که ماه کوچك است شش روز القاء می کنیم و اگـر کبیسه نباشد برای آن پنج روز ملاحظه می‌نماییم .

سال کبیسه را بدینطور باید شناخت که اگر چهار یك‌ها را بدل بروز کنیم

چیزی باقی نماند و علت این کار این است که کبیسه باول تاریخ متقدم اسب و زیاد هم مشتبه نمی‌شود چه در آخر سال جای دارد و اول توت همواره با روز بیست و نهم از آب سریانی منفق می گردد.

درتاریخ انطینس باید سالیان تام آنرا چنانکه درتاریخ اغسطس گذشت بدست آورد و باقی را بر چهار تقسیم نماییم و از چهار قسمت حصه هرماهی را ملاحظه کنیم و از توت شروع می کنیم و درسال کبیسه برای ابوغمنا شش‌روز القا می کنیم و کبیسه را اینطور بایدشناخت که از ارباع ربع یك روز باقی بماند.

در تاریخ دقلطیانوس چنانکه در تاریخ اغسطس و غیره نمودیم با ایام محصله آن می‌نماییم تا آنکه سالیان تامه بدست آید و ارباع آن باایام صحاح عود یابد و بشهور حصه‌هایی را که سزاوار است تقسیم می کنیم و از ینواریوس که کانون آخر باشد ابتدا می‌نماییم و اگر سال کبیسه باشد برای فبراریوس که شباط است بیست و نه روز القا می کنیم و در غیر آن بیست و هشت روز و کبیسه را باید اینطور شناخت که از ارباع دو ربع باقی بماند چنانکه در تاریخ اسکندر بود.

اما تواریخ عرب و ماههای ایشان و موقع نسئی در آنها و ترتیبی که به‌نسئی در جاهلیت داده بودند امری است که مجهول مانده زیرا تازیان امی و بیسواد بودند و در تخلید آثار جز به حفظ و اشعاری که گفته شده بر چیز دیگر تکیه نداشتند و چون اشخاصی که نسئی را بکار می‌بستند منقرض شدند نام آن منقطع شد و راهی برای دانستن این حقیقت در پیش نیست.

اما اگر بخواهیم تاریخ هجرت در اسلام را بدست آوریم ایام محصله آن را برسال قمری وسطی که سیصد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس است تقسیم می کنیم بدینطریق که در سی ضرب می‌نماییم چونکه عدد سی کمترین عددی است که دارای خمس و سدس است و مجموع را بر ده هزار و ششصد و سی یك تقسیم می کنیم که مضروب سیصد و پنجاه و چهار است در سی باضافه یازده‌ای که مجموع خمس و سدس آن است پس آنچه بدست آید سالهای تام قمری است و آنچه باقی

ماند ایام است که در سی مضروب شده و چون آن را بر سی تقسیم کنیم باز باز بایام باز گشت می کند و برای یك ماه سی روز و برای ماه دیگر بیست و نه روز می گیریم و از محرم آغاز می کنیم و آنچه که باقی ماند که نمی‌تواند یك ماه شود مقداری است که از آن ماه گذشته .

دراستخراج تواریخ در زیجها بدینطور عمل می کنند و اگر راههای مختلفی بروند تمام به معنای واحدی راجع است و اما بنابر رؤیت هلال ممکن‌است که دو ماه از پشت سر هم باشند و هردو ناقص و سه ماه هم از پی یکدیگر باشند و تام و نیز ممکن‌است که سال‌قمری برمقدار مذکور زائدباشد ویا بسبب‌اختلاف حرکت در بعض اوقات کمتر از آن باشد[1] .

اما تاریخ یزدگرد ایام محصله آن را برسیصد و شصت و پنج تقسیم می کنیم و حاصل تقسیم سالیان تمام است و آنچه که باقی ماند بهر ماهی مقداری را که مستحق است عطا می کنم و از فروردین ماه در این کار آغاز می‌نماییم و از این کار بر آغاز تاریخ سلطنت یزدگرد که در زیجها مستعمل است وقوف می‌یابیم .

اگر تاریخ زردشتیان را بخواهیم بدانیم از تاریخ سلطنت یزدگرد بیست سال کم می کنیم وباقی‌مانده تاریخ ایشان خواهدبود زیرا مجوس از سال قتل یزدگرد و انقراض سلطنت و استقلال ایرانیان تاریخ گذاشته‌اند نه آنکه از آغاز پادشاهی یزدگرد تاریخ گرفته باشند ،

اما در تاریخ معتضدبالله باید عملی را که در تاریخ اسکندر نمودیم تکرار کنیم و بهرماهی نصیبی‌را که سزاوار است مانند ماههای فارسی بدهیم واز فروردین ماه آغاز کنیم تا آنکه بآذر ماه برسیم و اگر سال کبیسه باشد یعنی دو ربع از چهار یك‌ها مانده باشد چنانکه در تاریخ اسکندر بود شش روز از آن القا می کنیم. اگر کبیسه نباشد پنج روز برای آن القا می کنیم و در این تاریخ نیروز

---

۱ ـ سابق براین در رد قول اسماعیلیه که برای استخراج هلال به حساب متوسل شده‌اند نه رؤیت، بیرونی نیز گفت که ممکن است دوماه پشت هم ناقص و سه ماه از پی هم تام باشند .

همواره با روز یازدهم حزیران برای عللی که در پیش گفته شد موافق می‌شود.

طریق پاسخ دادن به برخی از سؤالات ماه‌شناسی

خوب است مبحثی را که زیجها فاقد است و جز ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی در تفسیر مجسطی نگفته ما در اینجا بیان کنیم چه ، این کار عام‌البلوی است و اشخاصی که عمل بآن می‌نمایند همواره به حیرت دچار می‌شوند آن مسئله این است که از ما تاریخی را سؤال می کنند که در چه وقت بوده‌ومعلوماتی‌را که بما برای استخراج مجهول می‌دهند از انواع مختلف است مانند اینکه از ما می‌پرسند که فلان روز که چندم شهر رومی و یا عربی و یا فارسی بوده که خودآن ماه برما مجهول است ولی نام ماهی دیگر را که بآن بوده و یا ماهی را که این روز در آن بوده ولی نامش را فراموش کرده‌ایم چه بود .

مثلا از ما می‌پرسند که روز هرمز در ماه تموز سال ۳۹۱ هجری چندم ماه بوده و برای حل ایـن مسئله باید که تاریخ اسکندر را در اول محرم سال ۳۹۱ هجری استخراج کنیم و چون این مطلب بدست آمد برما پوشیده نخواهد ماند که اول تموز با چه ماه و کدام روز از ماههای عرب متفق بوده و تاریخ یزدگرد را در اول تموز استخراج می‌نماییم و چون باین‌کار نیز موفق شدیم دانسته می گردد که هرمز در کدامین روز این ماه بوده وهرسه تاریخ با انواع و اجناسی که دارد معلوم می‌شود .

و اگر علاوه‌بر این معلوم نام روز را که در کدام هفته واقع است بدانیم بدرك حقیقت ما را بیشتر یاری می کند مثلا بدانیم که روز جمعه غره ماه رمضان سال سیصد و هفتاد یزدگردی چندم ماه بوده و طریق دانستن این مطلب آن است که تاریخ عربی را دراول نوروز این تاریخ استخراج می کنیم و از این معلوم غره ماه رمضان را حساب می کنیم و بعداً ملاحظه می کنیم که آغاز ماهها از روزهای هفت گانه کدام بوده و حساب ما در این وقت بدست می آید .

همچنین اگر بدانیم که یك روز از ایام هفته در چندمین روز ماهی نا معین

قرار دارد که با تاریخ نامعینی دیگر موافق است و نام ماه را هم بدانیم این سؤال را نیز بطریق مقدم می‌توانیم پاسخ بگوییم.

شخصی که مسایل فوق را بفهمد کیفیت سؤالها براو مجهول نخواهد ماند و اگر معلومات ما که دارای چندین مرتبه عدد است مراتب آن از آحاد و عشرات و مئات مختلف و متباین با یکدیگر باشند مثل اینکه بگویند فلان روز ۲۵ ولی ۵ آن از ماه فارسی باشد و بیست آن از ماه رومی که هردو برما معلوم نباشد و یا یکی از آن معلوم باشد و یا آنکه بگویند سال ۳۴۵ پنج آن از تاریخ رومی و چهل آن از تاریخ عربی و سیصد آن از تاریخ فارسی باشد شکی نیست که پاسخ باین پرسشها هرچند که حساب آن هم طولانی باشد ممکن است و با تأمل زیاد می‌توان مجهول را بدل بمعلوم کرد و خداوند ما را براه راست توفیق‌دهنده است.

فصل هفتم

در ادوار و تقوفات و میلاد سالهای یهود و میلاد ماهها و کیفیت و طریقه کبیسه آن در سالهای یهود و دیگر سالها گفتگو می‌کند

در فصل پیش بیان کردیم کـه چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و جز تاریخ آدم ابوالبشر و تاریخ طوفان بنابه گفتهٔ اهل کتاب برای ما نماند اکنون بـاید دید که بچه طریق این دو تاریخ را می‌توان شناخت برای دانستن مطلب ناگزیریم که سالها و ماههای یهود و ادوار آنها و آغاز سالهای ایشان را بشناسیم و پس از اینکه این مقدمه برای ما مسلم گشت شناسایـی اوایل سالهای غیراز یهود را نیز بیان می کنیم و پاره‌ای از مسایل را که باعث تسهیل این مقصود می گرد بدان ملحق کنیم .

گوییم : تاریخ آدم آنست که یهود استعمال می کنند و تاریخ اسکندر آن است که نصاری آن را بکار می‌بندند و اگر آغاز تشری همواره با آغاز تشرین اول موافق بود تاریخ آدم بـا تاریخ اسکندر یك چیز بود و فقط ۳٤٤۸ سال که بنابه گفته‌ی یهود تفاوت میان آدم و اسکندر است با هم فرق داشت .

ولیك تشری بنابر امرا وسط پیوسته میان روز (۲۷) آب تا روز (۲٤) ایلول واقع می‌شود و درنتیجه تاریخ اسکندر که وقت تحویل یهود ناقص است اگر تفاوت

سالهای میان آدم و اسکندر را بر آن بیفزاییم تاریخ تام آدم خواهد شد .

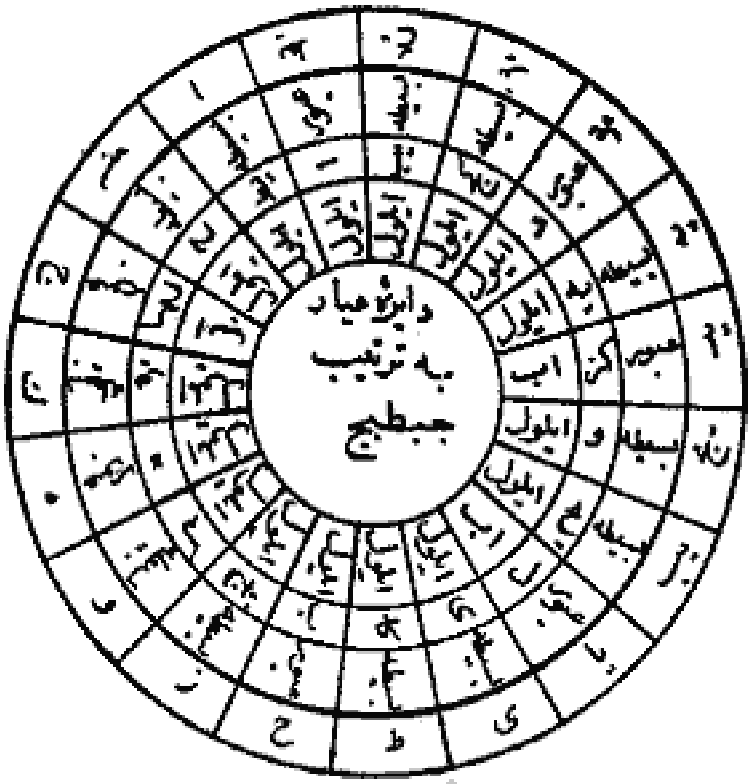
بدین سبب آغاز تشری در این ایام گردش می کند که فصح یهود بنابر امر اوسط پیوسته از روز ۲۸ آزار سریانی تا روز ۱۵ نیسان اتفاق میافتد و این ایام مدت اقامت آفتاب است در برج حمل و استقبالی که در این مدت باشد مقتضی فصح است ولی این مطلب که گفته‌اند بطور تقریب صحیح است زیرا اگر سال خورشیدی با ایام سنه رومی متفق بود آنوقت گفته یهود درست بود ولی ما به صد یافته‌ایم که تفاوت این‌دو ۵ ساعت و ٤٦ دقیقه و ٤٠ ثانیه و ٥٦ ثالثه‌است پس‌رسیدن آفتاب بنقطه‌ای از فلك بروج که مبدء سال است در مدت ۱۵۵ سال یك روز زودتر می‌شود .

طریق بدست‌آوردن آغاز سال یهود

ولی ما مطابق عقیده یهود بیان می کنیم که بچه طریق ممکن است اول سالهای ایشان را فهمید و چگونه می‌توان دانست که آیا این سالها عبور و یا بسیط است و بفرض اینکه یکی از این دو باشد آیا ناقص است یا معتدل و یا تمام .

گوییم : وقتی که بخواهیم این مسئله را بدانیم به تاریخ اسکندر که مطابق تشرین اول سریانی‌است ۳٤٤۸ سال می‌افزاییم تا در نتیجه تاریخ آدم با اول تشری که همواره درآخر آب یا ایلول است (که پیش‌از تشرین اول می باشد و ما تاریخ را از آن ابتدا کردیم) جمع شود .

اگر بخواهیم آغاز سال راکه از این تاریخ بدست می‌آید بدانیم آیا بسیط است یا عبور باید همین تاریخ را بگیریم و دو سال از آن کم کنیم و باقیمانده را به ۱۹ قسمت نماییم و آنچه از این تقسیم بدست می‌آید محازیر صغری است و باقیمانده‌ی تقسیم‌را درطبقه‌ی اول دایره‌ی عیار باید قرار داد و در طبقه‌ی دوم این دایره خواهید یافت که آیا بسیط بوده است یا عبور و درطبقه‌ی سوم معلوم می‌شود که مطابق کدام‌یك از ماههای سریانی است و در طبقه‌ی چهارم نام آن ماه به‌دست می‌آید و دایره‌ی عیار این است .



اگر ما در پیش نگفته بودیم که دور نوزده‌تایی پس از آنکه تمام شد بهمان روزی که از آن آغاز شده بر گشت نمی‌نماید آنوقت برای اینکه بدانیم روز اول این دور مطابق کدام روز هفته است جدولی ترتیب می‌دادیم ولیك این کار ممکن نیست و اگر بخواهیم بدانیم روزی که برای ما در طبقه ثالثه دایره عیار بدست آمد کدام یك از ایام هفته است باید دانست که روز اول آب یا اول در آن سال کدام روز بوده و طریق شناسایی این امر را در آینده خواهیم بیان کرد و چون آغاز آب یا ایلول را شناختیم مطلوب خود را خواهیم به دست آورد و این امر که برای ما از تشری به دست آمد مطابق امر اوسط بود یعنی بدون تعدیل ولی بسیار می‌شود که اول این سالها درایامی اتفاق می‌افتد که یهود جایز نمی‌دانند پس برای رفع این اشکال یا باید یك روز جلوتر رفت و یا یك روز به عقب بر گردیم و چون بخواهیم اینطور تعدیل کنیم نیازمند می‌شویم که بدانیم بنابر مذهب یهود آفتاب و ماه کی در آغاز تشری جمع می‌شوند و این کار هم باید مطابق رفتار یهود باشد نه اصحاب ارصاد زیرا میان این دو مذهب چندین اختلاف است .

انتقاد از روش علمی یهود

اختلاف اول: بـه عقیده‌ی یهود شهر قمری از اجتماع تـا اجتماع بیست و نه روز و دوازده ساعت و هفته ونود و حلق می‌باشد که عبارت است ازچهل و چهار دقیقه و سه‌ثانیه و بیست ثالثه و دوازده خامسه و تفاوت میان این دو مقدار یك ثانیه و دو ثالثه وسی و هشت رابعه و چهل و هشت خامسه است .

اختلاف دوم ـ آنکه سال خورشیدی نزد یهود به‌تدقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت $\frac{۲۷۹۱}{۴۰۰۴}$ ساعت است با آنکه محدثین از اصحاب ارصاد سال را از ایـن مقدار کمتر یافته‌اند .

اختلاف سوم ـ آنکه آنچه از شب و روز بگندد بنابر عرض و طول بلاد تا وقت اجتماع فرق می کند با اینکه یهود در همه‌ی شهرها به‌یك خال عمل می کنند و معلوم نیست که در چه جایی ایـن حساب واقع شده ، جز اینکه اینطور به وهم پیشی می گیرد که این حساب برای بیت‌المقدس و حوالی آن ساخته شده زیـرا مکان اصلی یهود این نقاط بوده .

اختلاف چهارم ـ آنکه یهود این مسئله را مطابق ساعات زمانـی حساب می کنند و بدیهی است که این کار جز در معدل‌النهار روا نیست .

اختلاف پنجم ـ آنکه یهود مطابق حرکت وسطی عمل می کنند نه حرکت مرئی وبسا روی می‌دهد که عید فصح بدینجهت برای تعدیلهایی که کرده‌اند دوروز پس از استقبال حقیقی واقع می‌شود یك روز برای تعادیل و روز دیگر هم برای اینکه اول ماه روزی شده که یهود روا نمی‌دانند آنروز غره شهر باشد .

راه بدست‌آوردن اولین اجتماع نیریـن در هـر محزور (دورهٔ سالها)

ما چون میلاد سال را که عبارت اجتماع نیرین در اول تشری بـاشد بخواهیم بدانیم (و عادت یهود بدین جاری شده که اجتماع هر ماهی را میلاد آن گویند و اجتماعی هم که دراول هرمحزور است میلاد نامند) باید سالهای تام آدم را بدست‌آورد یعنی سالهایی را که تا نهایت سالی که تشری مقصود ما درآن

است و آن را محزور صغری می کنیم وهرچند محزور که بدست آمد در دو روز و ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق ضرب می کنیم و این مقدار باقیمانده‌ی ایـام محزور صغیر است اگر آنرا هفت هفت طرح کنیم و حاصل جمع را محفوظ می‌داریـم سپس به باقیمانده‌ی سالها که کفایت به محزوربودن نمی کند می‌نگریم و باید ببینیم که مطابق حساب بهزیجوح چند عبور و چند محزور در آن موجود است آنوقت عدد بسایط رادر چهار روز و هشت ساعت و ۸۷۸ حلق ضرب می کنیم و این دو حاصل ضرب را هم با حاصل جمع پیش جمع می کنیم و پنج روز و ۱۴ ساعت همواره به باقیمانده می‌افزاییم و این مقدار دوری وقت اجتماع از اول شب یکشنبه اول سال از سالهای آدم است. سپس هر ۱۰۸۰ حلق را به یك ساعت تحویل می کنیم و هر بیست و چهار ساعت را به یك روز و ایام را هم به هفته مبدل می کنیم و هراندازه که از هفته باقی ماند دوری آن است از شب یکشنبه و بهرجایی که ایـن حساب منتهی گشته وقت اجتماع در اول تشری آن خواهد بود.

یك مسئله تمرینی ما برای یکی از سالیان اسکندر به جهت تسهیل عمل و کم کردن زحمت دیگران، حساب می کنیم.

هر کس بخواهد بداند دراول تشری کی اجتماع می‌شود باید سالهای اسکندر را بگیرد همواره ۱۲ سال که باقیمانده محزور اصغر است پیش از اسکندر از آن بکاهد و باقیمانده را بر ۱۹ قسمت کند و حاصل تقسیم محازیر صغری است و اگر هم سالها وفا کردند محازیر عظمی کند و هراندازه که از سالها باقی ماند بنابر حساب صحیح ازمحزور گذشته و اگردراین‌تقسیم محازیرعظمی باشدآنرادرجدولی که مخصوص بدان است داخل می کنیم در مقابل آن ایام و ساعات و حلق به دست می‌آید ومحزورهای صغری را هم درجدولی که برای او ساخته شده داخل کنیم و در مقابل آن ایام و ساعات و حلق‌ها را بدست آوریم و هرجنسی را با جنس خود جمع کنیم و هر ۱۸۵ را بیك ساعت و هر ۲۴ ساعت را بیك روز تحویل باید کرد و ایام را نیز بهفته باید تبدیل نمود و آن اندازه که باقی ماند از اول شب یکشنبه

تا وقت اجتماع بنابر مذهب یهود همان مقدار گذشته است .

از این سبب ما حساب خود را از اول شب شروع کردیم که نزد یهود بنابر آنکه در آغاز کتاب گفته شد مجموع شبانه روز از آغاز غروب آفتاب است و این شکل جدولی است که بنابر حسابهای ما حساب شده .

اعداد محازیر صغری	سالهای محازیر صغری	ایام	ساعات	حلق
ا	یط	ب	یو	۵۹۵[1]
ب	لح	ه	ط	۱۱۰
ج	نز	ا	ا	۷۰۵
د	عو	ج	یح	۲۲۰
ه	صه	و	ی	۸۱۵
و	قید	ب	ج	۳۳۰
ز	قلج	د	یط	۹۲۵
ح	قنب	۰	یب	٤٤۰
ط	قعا	ج	د	۱۰۳۵
ی	قص	ه	کا	۵۵۰
یا	رط	ا	ید	٦۵
یب	رکح	د	و	٦٦۰
یج	رمز	و	کج	۱۷۵
ید	رسو	ب	یه	۷۷۰
یه	رفه	ه	ح	۲۸۵
یو	شد	ا	۰	۸۸۰

۱ـ باقیماندهٔ محزور صغیر را وقتی هفت هفت طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و پانصد و نود و پنج حلق به دست می‌آید .

یز	شکج	ج	یز	۳۹۵
یح	شمب	و	ط	۹۹۰
یط	شسا	ب	ب	۵۰۵
ك	شف	د	یط	۲۰
كا	شصط	٠	یا	٦۱۵
كب	تیح	ج	د	۱۳۰
كج	تلز	ه	ك	۷۲۵
كد	تنو	ا	یج	۲٤۰
كه	تعه	د	ه	۸۳۵
كو	تصد	و	كب	۳۵۰
كز	ثیج	ب	ید	۹٤۵
كح	ثلب	٠	ز	٤٦۰

سالهای مبسوط	روزها	ساعات	حلق	عبور
ا	ه	کا	٥٨٩	
ب	ج	و	٣٨٥	
ج	٠	یه	١٨١	ع
د	و	یب	٧٧٠	
ه	ج	کا	٥٦٦	ع
و	ب	یط	٧٥	
ز	٠	ج	٩٥١	
ح	د	یب	٧٤٧	ع
ط	ج	ی	٢٥٦	
ی	٠	یط	٥٢	
یا	٠	ج	٩٢٨	ع
یب	د	ا	٤٣٧	
یج	ا	ی	٢٣٣	
ید	٠	یط	٢٩	ع
یه	د	یو	٦١٨	
یو	ب	ا	٤١٤	ع
یز	٠	کب	١٠٠٣	
یح	٠	ز	٧٩٩	
یط	ب	یو	٥٩٥	ع

محازیر عظمی

اعداد آن	سالهای آن	روزها	ساعات	حلق
ا	۵۳۲	۰	ز	٤٦۰
ب	١٠٦٤	ج	ید	۹۲۰
ج	١٥٩٦	ا	کب	۳۰۰
د	۲۱۲۸	۰	ه	۷٦۰
ه	۳٦٦۰	ه	یج	١٤٠
و	۳۱۹۲	ج	ك	٦٠٠
ز	۳۷۲٤	ب	ج	١٠٦٠
ح	٤۲٥٦	۰	یا	٤٤۰
ط	٤۷۸۸	ه	یح	۹۰۰
ی	٥۳۲۰	د	ب	۲۸۰
یا	٥٨٥٢	ب	ط	۷٤۰
یب	٦۳۸٤	۰	یز	١٢٠
یج	٦۹۱٦	و	۰	٥٨۰

اولین اجتماع نیرین طبق روش بیرونی در سالهای اسکندری کی بوده است

اگر شخصی ازاهل حساب بخواهد بطورتحقیق وقت اجتماع را مطابق ارصاد، قطع‌نظر ازگفته یهود، بداند باید بجدولی که ما برحسب ارصاد صحیح و تازه بدست آورده‌ایم عمل کند و جدول این است که ما به گفته بطلمیوس در مقدار شهر اوسط قمر؛ و به گفته خالد بن عبدالملك مرو رودی بنابر آنچه این شخص در دمشق این مقدار را بدست‌آورده؛ و به گفته‌ی بنی‌موسی بن شاکر و غیر ایشان نظر کردیم و دیدیم که از تمام این گفته‌ها رأی بنی موسی بن شاکر بهتر و برتراست زیرا ایشان دریافتن حق بذل مجهود کردند و در زمان خود به مهارت در

عمل رصد منفرد بودنـد و علمای فن بصحت رصد ایشان گواهی میدهند و دیگر اینکه رصد بنیموسی بهارصاد قدیمه بسیار دوراست وبما نزدیك و ما مطابق گفتهی ایشان یافتیم که وقت اجتماع نیرین ۱۲ سال پس از اسکندر بوده و این عمل در مدینةالسلام بغداد بـوده پس از آنکه ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه و ۵۰ ثانیه و چهارده ثالثه و ۳۹ رابعه از آغاز نصف‌النهار روز سه شنبه گذشت انجام یافت و چون مدار نصف‌النهار بیت‌المقدس از مدار نصف‌النهار بغداد ۱٤ متأخر است مـا هم حصهی آن را که ٥٦ دقیقه باشد از دقایق ساعات از وقت این اجتماع کم کردیم پس‌برای بیت‌المقدس ۲۰ ساعت و ۲۳ دقیقه و ۵۰ ثانیه و ۱٤ ثالثه و ۲۹ رابعه باقی ماند که مقدار از بعد نصف‌النهار آنجا می گذرد و شخصی که بخواهد باین رصد عمل کند باید که از سالهای ناقص اسکندر پیوسته ۱۲ سال کم کند و باقیمانده این سالها را محازیرعظمی وصغری کند. حصه هریك را بگیرد و آنچهازسالها باقی‌ماند درجدول سال‌های مبسوط داخل کند و مقابل آنرا بگیرد و جمع بزند و براصل بیفزاید و ساعات و کسور را بآنچه قابل رفع است مرفوع سازد و ایام را هفته کند و آنچه باقی ماند از نصف‌النهار روز یکشنبه بیت‌المقدس تـا وقت اجتماع در اول تشری گذشته است و جدول مبنی بر ارصاد این است .

اعداد محازیر صغری	سالهای محازیر صغری	ایام	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
اصل	یب	ب	ك	کد	ن	ید	کط
ا	یط	ب	یو	کح	نز	نز	نج
ب	لح	ه	ح	نز	نه	نه	مو
ج	نز	ا	ا	کو	نج	نج	لط
د	عو	ج	یز	نه	نا	نا	لب
ه	صه	و	ی	کط	مط	مط	که
و	قید	ب	ب	نج	مز	مز	یح

ز	قلج	د	يط	كب	مه	مه	يا
ح	قنب	۰	يا	نا	مج	مج	ند
ط	قما	ج	د	ك	ما	م	نز
ی	قص	ه	ك	مط	لط	لح	ن
يا	رط	ا	يج	يح	لز	لو	مج
يب	ركح	د	ه	مز	له	لد	لو
يج	رمز	و	كب	يو	لج	لب	كط
يد	رسو	ب	يد	مه	لا	ل	كب
يه	رفه	ه	ز	يد	كط	كح	يه
يو	شد	۰	كج	مج	كز	كو	ح
يز	شكج	ج	يو	يب	كه	كد	ا
يح	شمب	د	ح	ما	كج	كا	ند
يط	شسا	ب	ا	ی	كا	يط	مز
ك	شف	د	يز	لط	يط	يز	م
كا	شصط	۰	ی	ح	يز	يه	لج
كب	تبح	ج	ب	لز	يه	يج	كو
كج	تلز	ه	يط	و	يج	يا	يط
كد	تنو	ا	يا	له	يا	ط	يب
كه	ثمه	د	د	د	ط	ز	۰
كو	تصد	و	ك	لج	ز	د	نح
كز	ثيج	ب	يج	ب	ه	ب	نا
كح	ثلب	۰	ه	لا	ج	۰	مد

سالهای بسیط	روزها	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	•	کا	لب	کط	مه	له
ب	ج	و	ك	نز	یج	مط
جع	•	یه	ط	کد	مب	ج
د	و	یب	ما	ند	کز	لح
•ع	ج	کا	ل	کا	نه	نب
و	ب	یط	ب	نا	ما	کز
ز	•	ج	نا	یط	ط	ما
حع	د	یب	لط	مو	لز	نه
ط	ج	ی	یب	یو	کج	ل
ی	•	یط	•	مج	نا	مد
یاع	•	ج	مط	یا	یط	نج
یب	د	ا	کا	ما	•	لج
یج	ا	ی	ی	ح	لج	مز
یدع	•	یح	نح	لو	ب	ا
یه	د	یو	لا	•	مز	لو
یوع	ب	ا	یط	لج	یه	ن
یز	•	کب	نب	ج	ا	که
یح	•	ز	م	ل	کط	لط
یط	ب	یو	کح	نز	نز	نج

محازیر عظمی

اعدادآن	سالهای آن	ایام	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	۵۳۲	۰	۰	لا	ج	۰	مد
ب	۱۰۶۴	ج	یا	ب	و	ا	کح
ج	۱۵۹۵	ا	یو	لج	ط	ب	یب
د	۲۱۲۸	و	کب	د	یب	ب	نو
ه	۲۶۶۰	۰	ج	له	یه	ج	م
و	۳۱۹۲	ج	ط	و	یح	د	کد
ز	۳۷۲۴	ا	ید	لز	کا	۰	ح
ح	۴۲۵۶	و	ک	ح	کد	۰	نب
ط	۴۷۸۸	۰	ا	لط	کز	و	لو
ی	۵۳۲۰	ج	ز	ی	ل	ز	ک
یا	۵۸۵۲	ا	یب	ما	لج	ح	د
یب	۶۳۸۴	و	یح	یب	لو	ح	مح
یج	۶۹۱۶	د	کج	مج	لط	ط	لب

از این سبب مبداء بعد را از نصف‌النهار گرفتیم که تعدیل میلاد به نصف‌النهار از عمل بآفاق آسانتر است و ساعات نهار اطول برای عرض بیت‌المقدس ۱۴ ساعت و قدری است پس، اینکه یهود مطابق ساعات زمانی عمل می‌کنند صحیح نیست مگر اینکه اجتماعی که در غره‌ی تشری واقع شود در اعتدال خریفی باشد این امر هم هرگز صورت امکان نمی‌پذیرد بلکه همواره مقدار زیادی بر آن مقدم و یا مؤخر خواهد بود چنانکه در مباحث گذشته بیان کردیم.

چون برای ما وقت اجتماع را مطابق حسابی که یهودیان می کنند یا برطبق جدولی که ما بنابر رای ایشان بدست آوردیم دانسته شد آنوقت می‌توانیم که اول سال را و معرفت کیفیت سنین را که آیا ناقصه و یا معتدله و یا تمام است فهمید ودر پیش‌هم دانستیم که چگونه می‌شود دانست که سال بسیط است یا عبورسپس درجدول حدود مدتی که از ایام هفته که متضمن دوحدود دو طرف وقتی است که اجتماع در آن وقت واقع می‌شود در جانب عبور اگر سال عبور باشد و در بسایط اگر بسیط باشد طلب می کنیم .

چون این مطلب را هم یافتیم مطابق آن اول سال را از ایام هفته و کیفیت آنرا خواهیم یافت وچون اول‌سال و کیفیت آنرا شناختیم واین کیفیت را با بساطت و یا عبور بودن سال ترکیب کردیم از این کار آغاز سال آینده را خواهیم دانست و جدول حدود این است .

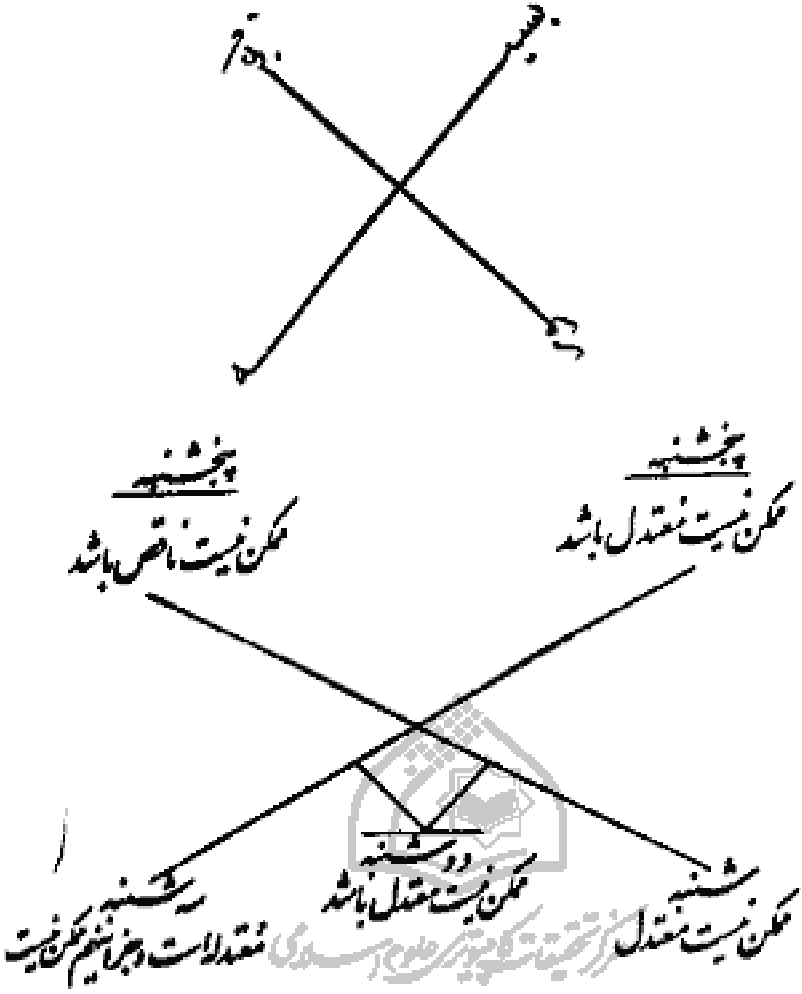
اطراف حدود مقسومه هفته در سالهای بسیط	کیفیات	اول‌سال
از نصف نهار روز شنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب یکشنبه	ناقصه	ز.
از دویست و چهار حلق از ساعت دهم از شب یکشنبه تا پانصد وهشتاد ونه حلق‌ساعت‌چهارم از روز دوشنبه اگر سالی که پیش از آن است عبور باشد وتا نصف روز دوشنبه اگر سالی که بر آن مقدم است بسیط باشد .	تامه	ز.
از پانصد وهشتاد ونه حلق‌ازساعت چهارم روز		

دوشنبه یا از نصف‌النهار روز دوشنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه .	معتدله	ج
از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه تــا دویست و چهار حلق ساعت دهم شب پنجشنبه .	معتدله	•
از دویست و چهار حلق از ساعت دهــم شب پنجشنبه تا نصف‌النهار روز پنجشنبه .	تامه	ه
از نصف‌النهار روز پنجشنبه تا دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه اگــر سالی که دنبال آن است بسیط باشد و تا دویست وچهار حلق از ساعت دهم شب جمعه اگر سالی که در پی آن است عبور باشد .	ناقصه	ز
از دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه یا از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه تا نصف‌النهار روز شنبه .	تامه	ز
اطراف حدود مقسومه درهفته در سالهای عبور	اول سال	کیفیات
از نصف‌النهار روز شنبه تا چهارصد ونود و یك حلق از ساعت نهم روز یکشنبه .	ب	ناقصه

از چهارصد ونود ویك حلق از ساعت نهم روز یکشنبه تا نصف‌النهار روز دو شنبه .	·(	تامه
از نصف‌النهار روز دو شنبه تا نصف‌النهار روز سه شنبه .	(·)	معتدله
از نصف‌النهار روز سه شنبه تاششصد ونود وپنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهارشنبه .	•	معتدله
از ششصد و نود و پنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهار شنبه تا نصف‌النهار روز پنجشنبه .	•	تامه
از نصف‌النهار روز پنجشنبه تا چهارصد ونود و یك حلق از ساعت نهم روز جمعه .	·ↄ	ناقصه
از چهار صد نود و یك حلق از ساعت نهم روز جمعه تا نصف‌النهار روز شنبه .	·ↄ	تامه

برخی از این احوال و کیفیات که اختصاص به سال دارد چون اول سال در روزی از روزهـای هفته واقع شود غیر آن ممکن نیست و پاره‌ای از این احوال طوری است که وقوع آن امکان پذیر نیست، وچون این مطالب هم دانسته شود بر یافتن مطلوب شخص را کمك می کند و صورت این احوال به طور تقسیم و شاخه‌بندی بداین‌قرار است .

سال یا



نیز برخی ازاین احوال ممکن است که در دو سال بدنبال هم واقع شوند و چون ما آنها را طیلسانی قرار دهیم[1] شخص را در یافتن مطلوب خود کمك می کند وکار را براو آسان می‌نماید و باید به خانه‌ی مشترك برای کیفیت دوسال نظر کرد چه، گاهی ممکن است که دو سال که دارای یك کیفیت‌اند از دنبال هم درآیند و گاهی هم ممتنع .

از این جهت ممتنع است که دو سال معتدل از پی هم درآیند که بنابرجدول تعدیل درآخر کتاب اواخر و اوایل این سالها با یکدیگر تنافر دارد .

اما علت امتناع از پی درآمدن دوسال ناقصه این‌است که در ماههای مجزور

۱ــ طیلسان معرب تالسان نوعی از ردا که عربان بردوش اندازند، (غیاث‌اللغه) اکنون کشیشان روی لباس می‌پوشند .

تمام بودن شهور بر نقصان غلبه دارد و بیان مطلب آن است محزور صغیر مشتمل بر ۶۹۴۰ روز است که صد و پانزده ماه تام و صد و ده ماه ناقص است و بدین علت سه ماه تام به رؤیت متوالی یکدیگر خواهند بود و جز دو ماه ناقص از پی هم نخواهند آمد و علت توالی این دو ماه اختلاف حرکات نیرین و اختلاف غروب بروج است .

کیفیات	ناقصه			
ناقصه	ممتنع است در توالی آنها	معتدله		
معتدله	ممکن است در توالی آنها	ممتنع است در توالی آنها	تامه	
تامه	ممکن است در توالی آنها	ممتنع است در توالی آنها	ممکن است در توالی آنها	

اگر اجتماع دو رأس دو محزور کبیر متفق و متوالی بود برای ما امکان داشت که به جهت استخراج کیفیات سالهای یهود جدولی تشکیل دهیم که سالهای محزور کبیر را مشتمل باشد مانند هیئت خرانیقون نصاری ولیکن میلادهای محازیر جز در مدت ۶۸۹۴۷۲ سال بهمان روزی که بوده اصابت نمی کند چه ، باقیمانده محزور صغیر را وقتی که هفته هفته طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و ۵۹۵ حلق می‌شود و این جمله اخیر یعنی ۵۹۵ حلق جز در محازیری که شماره آن مساوی با حلق‌های یك شبانه روزاست که ۲۵۹۲۰ حلق باشد نخواهد یك روز تمام شد بدلیل اینکه کسر وقتی تام می‌شود که عدد صورت مساوی عدد مخرج شود واز آنجایی که حلق‌های یك شبانه روز با حلق‌های کسور باز مانده ازمحزور درعدد ۵ متوافق‌است

پس در ۵۱۸٤ سال این مقصود انجام خواهد یافت .

این اعمال که تا اینجا کردیم فقط بما می‌فهمانید که آغاز محزور بیك روز از ماه میافتد و برای اینکه دانسته شود به کدام روز از هفته اصابت می کند بـاید عدد مذکور را در هفت ضرب کرد که ٦٣٢٨٤ بشود و ایـن مقدار محازیری است که سالهای آن سابقاً ذکر یافت .

اما اجتماع واستقبال مطلق بهمان روزی که بود در ۱۸۱٤٤۰ ماه برمی گردد که حاصل‌ضرب حلق‌های شبانه روز درهفت باشد. وچون این مسئله امکان‌نخواهد یافت پسندیده نیست که به‌یك فرضهای دور سر گرم شویم واز متعارف بشر پابیرون گذاریم و همین اندازه که آغاز سالیان و کیفیات آنها را با جایگاه آن سالها در ماههای سریانی مطابق سالهایی که بیشتر مورد احتیاج بوده است دانستیم برای ما کفایت می کند و ما این سه امر را در سه جدول قرار دادیم : جدول اول برای اوایل سالهایی‌است که جدول‌علامات نام‌دارد، جدول‌دوم برای کیفیات سالهایی‌است که حروف حاء در آن که علامت اختصاری کلمه حسارین باشد ، دلالت بر نقصان می کند ونقصان را به زبان عبری حسارین گویند؛ حرف کاف در آن علامت اعتدال است که یهود این معنی را کسدران خوانند و حرف شین در آن علامت تمام است که به زبان عبرانی شلامیم می گویند .

جدول سوم جدول کمالات و کمیات است که اگر به قرمز نوشته شده باشد موقع آغاز سال را در ماه آب و اگر سیاه باشد در ایلول بما نشان می‌دهد .

شخصی که می‌خواهد باین سه جدول عمل کند باید درتشرین اول که در پی تشری می‌باشد تاریخ ناقصه‌ی اسکندر را بدست آورد و مجموع آنرا در طول و مبسوط آنرا در عرض داخل کند و مطلوب خود را در خانه مشترك این دو خواهد یافت . باذن الله عزوجل وهوحسبنا کافیا .

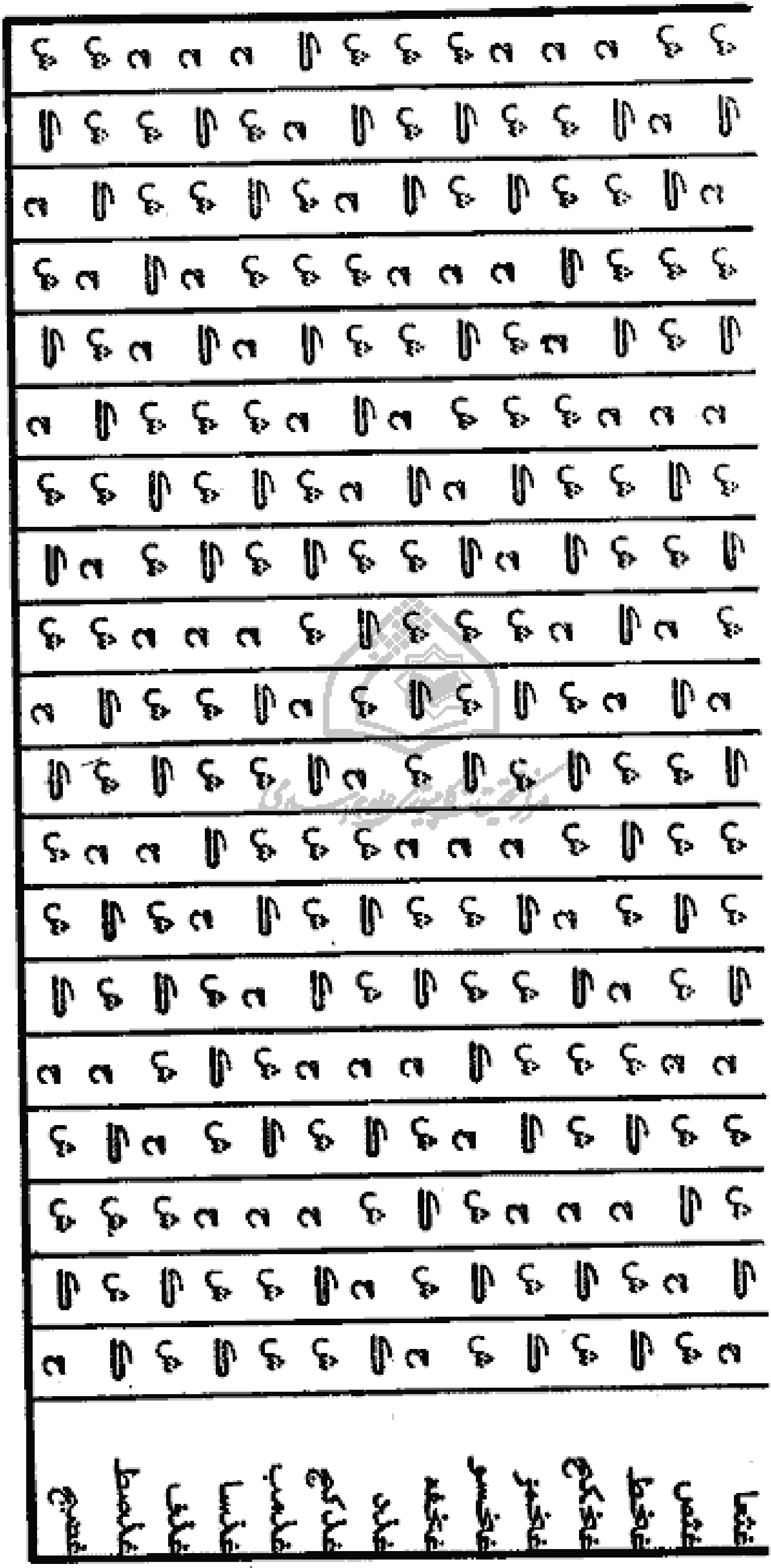
جدول علامات

سطر العرض للمبسوطة	.	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح
سطر الطول للمجموعة			عبور		عبور			عبور			عبور			عبور		عبور			عبور
غشه	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ب	ز
غشکد	ز	ج	ز	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب
غشمج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه
غشسب	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب
غشفا	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غشت	ج	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب	ب	ز	ه	ب	ز
غتیط	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غتلج	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه
غتنز	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ز	ج	ز
غتعو	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ز	ج
غتصه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز
غثید	ه	ب	ز	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غثلج	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غثنب	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز

غثع	ز	ج	ز	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب
غثس	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه
غخط	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب
غخكح	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غخمز	ج	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب	ب	ز	ه	ب	ز
غخسو	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غخفه	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه
غذد	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ز	ج	ز
غذكج	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ز	ج
غذمب	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز
غذسا	ه	ب	ز	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غذف	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غذصط	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز
غضح	ز	ج	ز	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب

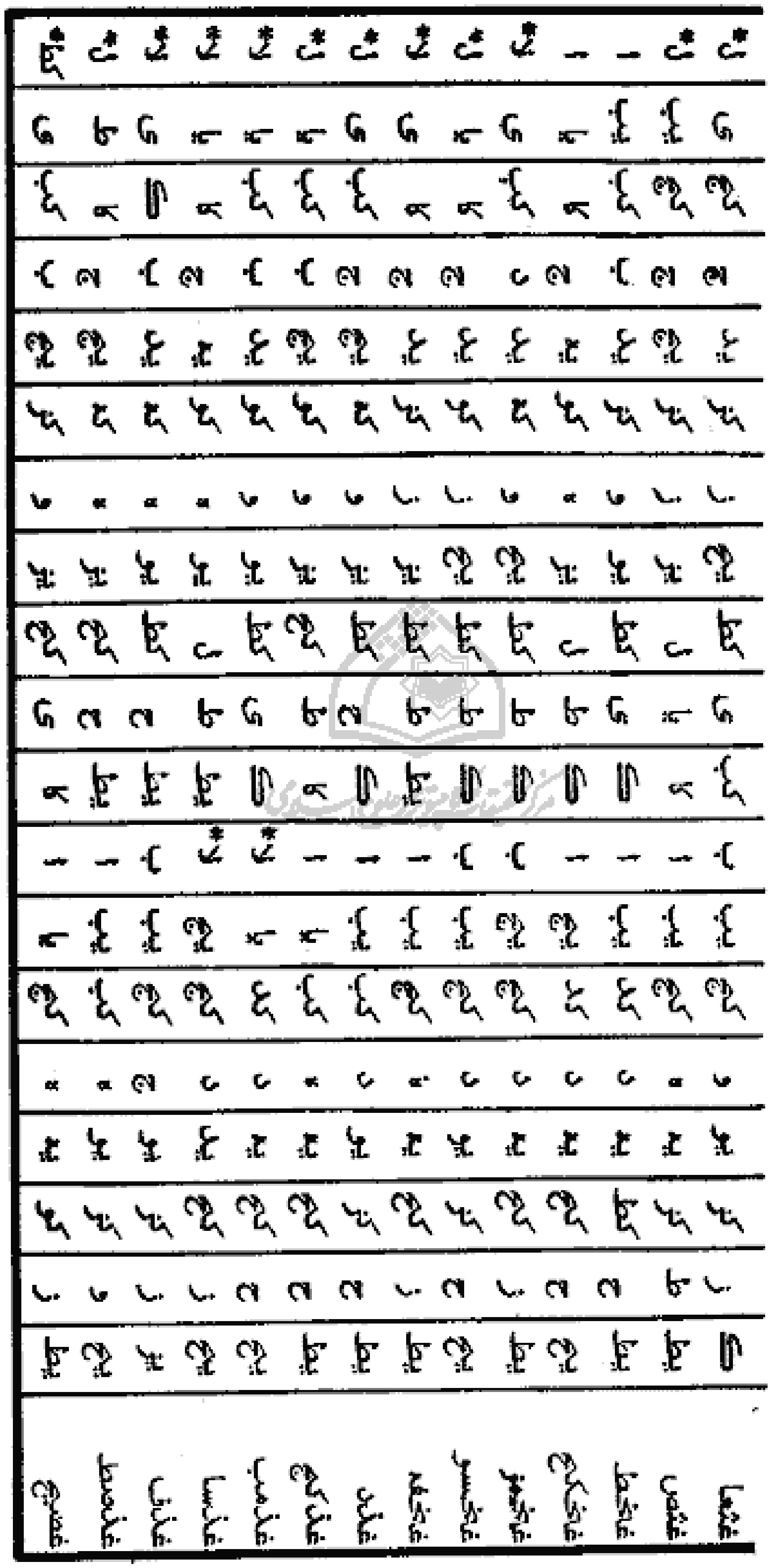
جدول کیفیات

سطر العرض المبسوطة	٠	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح
سطر الطول المجموعة			عبور		عبور			عبور			عبور			عبور		عبور			عبور
غشه	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش
غشکد	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش
غشمج	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح	ش
غشسب	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح
غشفا	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ح
غت	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ح
غتیط	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش
غتلح	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ش
غتنز	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش
غتعو	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک
غتصه	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح
غثید	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح
غثلج	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح
غثنب	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش



جدول کمیات

سطر العرض للمبسوطة	۰	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح
سطر الطول للمجموعة	ایلول	ایلول	آب	ایلول	ایلول	ایلول	ایلول	ایلول	ایلول	ایلول	آب	ایلول	ایلول	آب	ایلول	ایلول	ایلول	ایلول	ایلول
غشه	یط*	ح	کط	یز	و	کد	ید	ب	کب	ی	ل	یح	ح	کز	یه	د	کب	یا	ا
غشکد	ک	ح	کح	یز	و	کد	یح	ج	کب	یا	ل	یط	ز	کح	یه	د	کح	یا	لا*
غشمح	ک	ط	کح	یو	و	کح	یح	ب	کب	یا	لا	یح	ح	کز	ید	د	کد	یب	لا*
غشسب	ک	ط	کط	یو	ه	که	یب	ب	کا	یا	کط	یز	ز	کح	ید	ج	کح	یح	ا
غشفا	یط	ط	کط	یه	ه	که	ید	ا	کا	ی	لا	یز	و	کز	یو	ج	کب	یب	ب
غت	یط	ح	کط	یو	د	کد	ید	ج	ک	ی	ل	یط	و	کو	یه	ه	کب	یا	ا
غتیط	یط	ح	کح	یز	ه	کح	یح	ج	کا	ط	ل	یط	ح	کو	یه	د	کب	یا	لا*
غتلح	ک	ح	کح	یو	و	کد	یب	ب	ک	ی	کط	یح	ح	کح	ید	د	کب	یا	لا*
غتنز	ک	ط	کح	یو	ه	کح	یح	ا	کا	ط	ل	یز	ز	کو	ید	ج	کح	یا	لا*
غتعو	یط	ط	کط	یو	ه	کح	یب	ب	کا	ی	کط	یح	و	کز	ید	ج	کب	یب	لا*
غتصه	یط	ح	کط	یو	ه	کد	ید	ج	کا	ی	ل	یز	ز	کو	یه	ج	کح	یا	ا
غتید	یط	ح	کح	یه	ه	کد	یح	ا	ک	ی	ل	یز	و	کز	یه	د	کب	یب	لا*
غثلج	یح	ح	کح	یو	د	کد	یح	ب	ک	ط	ل	یو	و	کو	یه	ب	کا	یا	ا
غثنب	یح	ز	کح	یز	د	کح	یح	ب	یط	ط	کط	یح	ه	کو	ید	د	کا	ی	لا*



از چه راه می توان غره ماههای یهود را شناخت اگر ندانیم که آغاز حقیقی سال در چه روز از آب و یا ایلول است و نتوانیم این مطلوب را از جدول کمیات بدست آورد و تنها ازجدول علامات جایگاه روز آغاز سال را درهفته بدانیم و سابق بر ایـن از دایره‌ی عیار دانسته باشیم که در آب و یـا ایلول است می‌توان سرسال را در شهر سریانی یك روز جلوتر و یا عقب‌تر بیابیم بخصوص که اعیاد سه گانه که جداول پیش بیان شد مارا به‌شناسایی تاریخ یهود و آغاز سال آنان و کیفیت مرکبه‌ی آن راهنمایی می کند و می‌توان که از روی همین اعمال غره ماههای یهود را از دو طریق شناخت.

یکی آنکه برحسب دو کیفیت منسوب به آن سال، بهره و قسمت هرماهی را از راه تقسیم بر آن بدست آورد.

دیگر آنکه از راه جدول اول ماهها باین مطلب پی برد از این راه که آغاز سال را در جدول علامت تشری اگر بسیط باشد در جدول بسایط واگر عبور باشد در جدول عبور داخل کنیم و در مقابل کیفیت سه گانه سال را از نقصان و اعتدال و تمام خواهیم یافت و چون این کیفیت بدست آمد مقابل آن آغاز هرماهی که تام است و دو غره ماهی که ناقص است خواهیم دید و عادت قوم یهود بر این جاری شده که برای هرماهی که شهر تام بر آن مقدم باشد دو اول ماه قایل می‌شوند یکی روزی که حقیقتاً آغاز ماه است و دیگری روزی که پیش از آن است که سی‌ام از شهر تامی باشد که مدت آن منقضی گشته و بسیار ایـن مطلب شگفت‌آور است و خوانندگان را به حیرت می‌اندازد و جدول آغاز ماهها در سالهای بسیط و یا عبور این است.

جدول روزهای اوایل رؤس شهور در صورتی که سال بسیط باشد

علامت آغاز تشری	کیفیت سال	مرحشوان	کسلیو	طیبث	شفط	اذار	نیسن	ایر	سیون	تمز	اوب	ایلل
ز	تمام	ا ب	ج د	ه و	ز	ا ب	ج	د ه	و	ز ا	ب	ج د
ز	ناقص	ا ب	ج	د	ه	و ز	ا	ب ج	د	و ه	ز	ا ب
ب	تمام	ج د	ه و	ز ا	ب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و
ب	ناقص	ج د	ه	و	ز	ا ب	ج	د ه	و	ز ا	ب	ج د
ج	معتدل	د ه	و	ز ا	ب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و
ه	تمام	و ز	ا ب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و	ز	ا ب
ه	معتدل	و ز	ا	ب ج	د	ه و	ز	ا ب	ج	د ه	و	ز ا

علامات متعدد ازقبیل ا ب وغیره نشانه دوغره ماه است مثلا اوب روز یکشنبه و دوشنبه و ج یعنی سه شنبه و د چهارشنبه تاز که شنبه است

جدول عبور

علامت آغاز تشری	کیفیت سال	مرحشوان	کسیلو	طبیث	شفط	اذار اول	اذار ثانی	نیسن	ایر	سیون	تمز	اوب	ایلل
ز	تمام	اب	جد	هو	ز	اب	جد	ه	وز	ا	بج	د	هو
ز	ناقص	اب	ج	د	ه	وز	اب	ج	ده	و	زا	ب	جد
ب	تمام	جد	هو	زا	ب	جد	هو	ز	اب	ج	ده	و	زا
ب	ناقص	جد	ه	و	ز	اب	جد	ه	وز	ا	بج	د	هو
ج	معتدل	ده	و	زا	ب	جد	هو	ز	اب	ج	ده	و	زا
ه	تمام	وز	اب	جد	ه	وز	اب	ج	ده	و	زا	ب	جد
ه	ناقص	وز	ا	ب	ج	ده	از	ا	بج	د	هو	ز	اب

بگمان من چیزی که یهود را بر این فکر عجیب تحریک کرد این بود که ایشان ماه تام را بیست و نه روز صحیح دانستند که فاصله‌ی اجتماع تا اجتماع دیگر باشد وچون کسور را هم بر آن افزودند سی‌روز محسوب کردند پس اگر به اعتبار عدد صحیح باشد ماه فقط بیست و نه روز است و اگر با کسور حساب شود سی‌روز و اگر کسی بخواهد هنگام اجتماع را برای اوایل شهور و یا موقع استقبال را در نیمه‌ی شهورمطابق رأی یهود بدست آورد باید ازجدول موالید وار با عشرات چنانکه اجتماع مطلوب اوست میلاد آن ماه را بگیرد و اگر استقبال رامی‌خواهد اربا عشر [1] آن ماه را بدست آورد و برای این کار دو جدول تهیه شده اگر سال بسیط باشد از جدول بسیط و اگر عبور باشد از جدول عبور و آن را بر میلاد تشری بیفزاید که اجتماعی باشد که در اول آن اتفاق افتاده و کسور را بهرچه قابل باشد رفع نماید و و روزها را هفت هفت طرح کند و بالنتیجه بمطلوب خود خواهد رسید

اگر بنابر رأی اصحاب ارصاد بخواهیم عمل مذکوررا از جدول اجتماعات و امتلاآت در صورتی که سال بسیط باشد ازجدول خود وچنانکه عبور باشد بازاز جدول مخصوص بـه عبور انجام می‌دهیم واجتماع رأس تشری را بنابـر رأی یهود می‌گیریم و درنتیجه به آن اجتماع و استقبال که مراد ماست خواهیم رسید وجدول این است که از نظر خوانندگان می‌گذرد .

۱ـ ارباعشر به عبری همان اربع عشر عربی است که مقصود شب چهاردهم و حالت بدر ماه می‌باشد .

جدول موالید و ارباعشرات

موالید شهور و ارباعشرهای آنها	سال بسیطه			
	ایام	ساعات	حلق	
میلاد تشری	۰	۰	۰	
ارباعشر آن	۰	یح	۳۹۶	و نصف
میلاد مرحشوان	ا	یب	۷۹۳	
ارباعشر آن	ب	ز	۱۰۹	و نصف
میلاد کسلیو	ج	ا	۵۰۶	
ارباعشر آن	ج	یط	۹۰۲	و نصف
میلاد طیبث	د	ید	۲۱۹	
ارباعشر آن	ه	ح	۶۱۵	و نصف
میلاد شفط	و	ب	۱۰۱۲	
ارباعشر آن	و	کا	۳۲۸	و نصف
میلاد اذر	۰	یه	۷۲۵	
ارباعشر آن	ا	ی	۴۱	و نصف
میلاد نیسن	ب	د	۴۳۸	
ارباعشر آن	ب	کب	۸۳۴	و نصف
میلاد ایر	ج	یز	۱۵۱	
ارباعشر آن	د	یا	۵۴۷	و نصف
میلاد سیون	ه	ه	۹۴۴	
ارباعشر آن	و	۰	۲۶۰	و نصف
میلاد تمز	و	یح	۶۵۷	
ارباعشر آن	۰	یب	۱۰۵۳	و نصف
میلاد اوب	ا	ز	۳۷۰	
ارباعشر آن	ب	ا	۷۶۶	و نصف
میلاد ایلل	ب	ک	۸۳	
ارباعشر آن	ج	ید	۴۷۹	و نصف

جدول موالید و ارباعشرات

موالید شهور و ارباعشراهای آن	سال عبور			
	ایام	ساعات	حلق	
میلاد تشری	۰	۰	۰	
ارباعشر آن	۰	یح	۳۹۶	و نصف
میلاد مرحشوان	۱	یب	۷۹۳	
ارباعشر آن	ب	ز	۱۰۹	و نصف
میلاد کسلیو	ج	ا	۵۰۶	
ارباعشر آن	ج	یط	۹۰۲	و نصف
میلاد طیبث	د	ید	۲۱۹	
ارباعشر آن	ه	ح	۶۱۵	و نصف
میلاد شفط	و	ب	۱۰۱۲	
ارباعشر آن	و	کا	۳۲۸	و نصف
میلاد آذر اول	۰	یه	۷۲۵	
ارباعشر آن	۱	ی	۴۱	و نصف
میلاد آذر ثانی	ب	د	۴۳۸	
ارباعشر آن	ب	کب	۸۳۴	و نصف
میلاد نیسن	ج	یز	۱۵۱	
ارباعشر آن	د	یا	۵۴۷	و نصف
میلاد ایر	ه	۰	۹۴۴	
ارباعشر آن	و	۰	۲۶۰	و نصف
میلاد سیون	و	یح	۶۵۷	
ارباعشر آن	۰	یب	۱۰۵۳	و نصف
میلاد تمز	۱	ز	۳۷۰	
ارباعشر آن	ب	ا	۷۶۶	و نصف
میلاد اوب	ب	ک	۸۳	
ارباعشر آن	ج	ید	۴۷۹	و نصف
میلاد ایلل	د	ح	۸۷۶	
ارباعشر آن	ه	ج	۱۹۲	و نصف

جدول اجتماعات و امتلاآت

اجتماعات شهور و امتلاآت آنها [۱]	سال بسیط					
	ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
اجتماع تشری	•	•	•	•	•	•
امتلاء آن	•	یح	کب	ا	ح	م
اجتماع مرحشوان	ا	یب	مد	ب	یز	کا
امتلاء آن	ب	ز	و	ج	کو	ا
اجتماع کسلیو	ج	ا	کح	د	لد	مب
امتلاء آن	ج	یط	ن	•	مج	کج
اجتماع طیبث	د	ید	یب	و	نب	ج
امتلاء آن	•	ح	لد	ح	•	مد
اجتماع شفط	و	ب	نو	ط	ط	کد
امتلاء آن	و	کا	یح	ی	یح	•
اجتماع آذر	•	یه	م	یا	کو	مو
امتلاء آن	ا	ی	ب	یب	له	کو
اجتماع نیسن	ب	د	کد	یج	مد	ز
امتلاء آن	ب	کب	مو	ید	نب	مز
اجتماع ایر	ج	یز	ح	یو	ا	کح
امتلاء آن	د	یا	ل	یز	ی	ط
اجتماع سیون	•	•	نب	یح	یح	مط
امتلاء آن	و	•	ید	یط	کز	ل
اجتماع تمّز	و	یح	لو	ک	لو	ی
امتلاء آن	•	یب	نح	کا	مد	نا
اجتماع اوب	ا	ز	ک	کب	نج	لب
امتلاء آن	ب	ا	مب	کد	ب	یب
اجتماع ایلل	ب	ک	د	که	ی	نج
امتلاء آن	ج	ید	کو	کو	یط	لج

۱ـ امتلاء یعنی ماه پری و حالت بدر .

جدول اجتماعات و امتلاآت

جدول اجتماعات شهور و امتلاآت آنها	سال عبور					
	ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
اجتماع تشری	٠	٠	٠	٠	٠	٠
امتلاء آن	٠	یح	کب	ا	ح	م
اجتماع مرحشوان	ا	یب	مد	ب	یز	کا
امتلاء آن	ب	ز	و	ج	کو	ا
اجتماع کسلیو	ج	ا	کح	د	لد	مح
امتلاء آن	ج	یط	ن	٠	مج	کج
اجتماع طیبث	د	ید	یب	و	نب	ج
امتلاء آن	٠	ح	لد	ح	٠	مد
امتلاء شفط	و	ب	نو	ط	ط	کد
امتلاء آن	و	کا	یح	ی	یح	ه
اجتماع آذر اول	٠	یه	م	یا	کو	مو
امتلاء آن	ا	ی	ب	یب	له	کو
اجتماع آذر دوم	ب	د	کد	یج	مد	ز
امتلاء آن	ب	کب	مو	ید	نب	مز
اجتماع نیسن	ج	یز	ح	یو	ا	کح
امتلاء آن	د	یا	ل	یز	ی	ط
اجتماع ایر	٠	٠	نب	یح	یح	مط
امتلاء آن	و	٠	ید	یط	کز	ل
اجتماع سیون	و	یح	لو	ك	لو	ی
امتلاء آن	٠	یب	نح	کا	مد	نا
اجتماع تمز	ا	ز	ك	کج	نج	لب
امتلاء آن	ب	ا	مب	کد	ب	یب
اجتماع اوب	ب	ك	د	که	ی	نج
امتلاء آن	ج	ید	کو	کو	یط	لج
امتلاء ایلل	د	ح	مح	کز	کح	ید
امتلاء آن	٠	ج	ی	کح	لو	نه

تقدیم و تأخیر فصح چگونه انجام می‌یابد برای دانستن سالهای یهود اینطور باید عمل کنیم: استقبال پس از اعتدال ربیعی را در حدی که فصح میان آن دو طرف دور می‌زند حساب کنیم و بعداً ببینیم که چه روزی از این حد مابین طلوع آفتاب در آن تا طلوع آفتاب از فردا واقع می‌شود پس اگر یکی از روزهایی شد که فصح را در آن جایز می‌دانند که مطلوب بدست آمده و اگر در روزهایی شد که جایز نمی‌دانند یعنی روزهای منسوب بکواکب سه گانه سفلی فصح را یکروز بتأخیر می‌اندازیم وتأخیر فصح را به لغت عبری دحی می گویند وهمین کار را بعینه برای فصح مقدم می کنند که تا وقوف بر آن یابند و برعلامت آن دو می‌افزایند پس اول تشری که برای دو فصح متوسط است جمع می‌شود و مابین‌این دو فصح را از ایام بدست می آوریم و اگر از ایام سال خورشیدی زیادتر باشد سالی که در آن فصح اخیر است عبور است و اگر کمتر باشد عبور نیست و باین طریق معرفت این کیفیت اولی دون کیفیات ثوانی امکان می‌پذیرد چه ، فصح بسا تأخیر می‌افتد با آنکه در نزد یهود تقدیم آن است و یا پیش می‌افتد و واجب نزد یهود تأخیر آن است و باین جهت حال فصح در نقصان و اعتدال و تمام حقیقتاً معلوم نمی‌شود و بلکه استقبال در یکی ازدو طرف حدی که فصح در آن دور می‌زندواقع می‌شود و هریك از نیرین در رؤیت موضع اوسط خود را در تقدم و تأخر بمقدار مجموع تعادیل کلی خود مخالفت می کنند و این چنین استقبال برای استعمال صلاحیت نخواهد داشت و استقبالی را که پیش از آن ویا بعد از آن است می گیرند و از این سبب میان حساب یهود و این عمل خلاف واقع می‌شود حتی اینکه سال نسانزد یهودان عبور است واین حساب ناطق خواهد بود که بسیط است و یابعکس.

همچنین میان یهود و نصاری درعبور خلاف‌است چنانکه درباب روزه‌ی ایشان بخواست خدا بیان خواهیم کرد و چون خلاف میان این دو گروه دست دهد و بسه حکم ما رضایت دهند باید به دو استقبال فصح ایشان نظر کنیم و آن استقبالی که ماه در آن در اواسط سنبله و یا اواسط عقرب واقع است و یا اینکه آفتاب در آن از برج حمل خارج میشود بنا بهر دو قول مرذول و ناپسندیده است و خلاف آن

مقبول است و شخصی که شرایط مذکوره در کتاب را مراعات کند ، حقیقت بر او مخفی نخواهد ماند.

بیان ادوار یوبیل و دور شابوع

یهود را ادوار دیگری است که یکی از آن ادوار دور یوبیل است که هر دوری پنجاه سال است و دیگر دور شابوع است که هفت سال است و سال اول دور شابوع را سال رجعت و بازگشت گویند ، زیرا خداوند در سفر سوم از تورات می گوید : «چون در زمین کنعان داخل شدید زراعت کنید و زراعت خود را درو نمایید و شش سال انگور درختان موی خودرا بخورید ودرسال هفتم زراعت مکنید و انگورهای درختان مو را مچینید و حاصل آنرا برای غلامان و کنیزان وکارگران خود و دواب و مرغان پرنده بگذارید» ونیز ایزد تعالی در سفر ثانی‌تورات تکرار کرده ومیگوید «زمین خودرا زراعت کن وغله آنرا جمع نما وسال هفتم غله زمین خودرا برای بیچارگان و دواب بگذار».

و نیز در کیش یهود جایز است که مستمندان اولاد خودرا تنها برای خدمت نه ازبرای وطی بمالداران بفروشند و اگر مقصود وطی باشد جز بمهر و عقد جایز نیست و چون این طفل خریداری شده هفت سال بخدمت پرداخت سال هفتم آزاد خواهد شد مگر آنکه خود او ابا کند چنانکه باز خداوند در سفر سوم تورات می گوید : «هروقت یکی ازشما بنده‌ای اسرائیلی خرید شش سال برای او بایدکار کند و سال هفتم از ملك اوخارج می‌شود و آزاد می گردد ومی‌تواند بطوع ورغبت خود هر کجا که خواهد برود و زن خود را باخود ببرد و اگر بنده بگوید که‌من آقای خود را دوست دارم و از یوغ بندگی او خارج نخواهم شد آقا باید این‌بنده را به درگاه ببرد و گوش او را سوراخ کند و تا هروقت که میخواهد این بنده را نگهدارد[1]».

احتیاج یهود به دور یوبیل برای این است که خداوند در سفر ثالث تورات

۱ـ گوش بردگان‌را سوراخ می کردند و حلقه‌ای بآن می‌آویختند وغلام حلقه بگوش باین‌مناسبت است

می گوید : «هفت هفت سال که چهل و نه سال می گردد زمین خودرا بکار سپس در سال چهل و نهم در زمین خود با بوق بدمید و برای سال پنجاهم آنرا پاك کنید و در آن سال چیزی مکارید و سال پنجاهم زمین بمالك اولی خود برمیگردد و مبادا کسی زمینی را ابدالدهر و برای همیشه بفروشد چه، شما همگی در دنیا مهمان من هستید و فقط چهل و نه سال ملك خود را بفروش ونیز خداوند در همین سفر میگوید اگر دیدی که برادر تو فقیر شده اورا بخر و با او عملی که با بندگان میکنی مکن و تا سال بازگشت بآزادی[1] نزد تو مانند اجیر و مهمان باشد.»

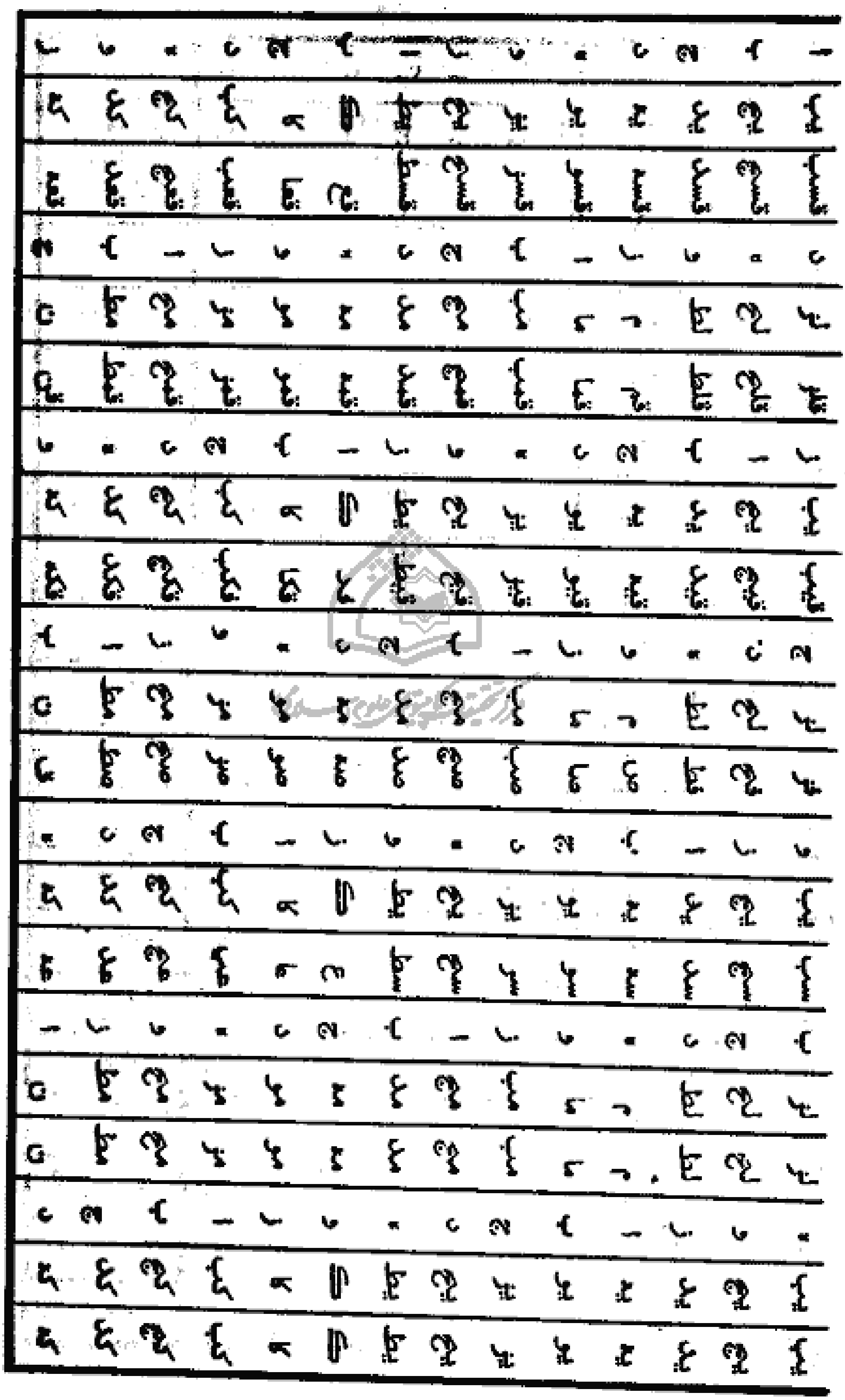
طرز شناسایی دو دور مذکور بدین سبب یهودیان بشناسایی این دو دور احتیاج یافتند که احکام دینی ایشان بر آن مبتنی است مثل اینکه قلت و کثرت ثمن به اندازهٔ باقیمانده از دور می‌شود واگر ازحرّیت ابا کرد و همه‌ی مدت دور یوبیل را مملوك ماند دیگر نباید اورا نگاهداشت و چون کسی بخواهد سالهای این دور را بشناسد که ازهریك از دو دور چه مقدار باقیمانده است باید سالهای ناقصه‌ی آدم را بگیرد و یکی از دوکار کند یا هزار و ده از آن کم کند و یا هفتصد و چهل بر آن بیفزاید و حاصل را به ۳۵۰ تقسیم کند و خارج قسمت‌ها را کنار بگذارد و باقیمانده را در سطر عدد از جدول احکام داخل کند و خواهد یافت که ازهریك از دو دور چندسال باقیمانده وجدول احکام این است.

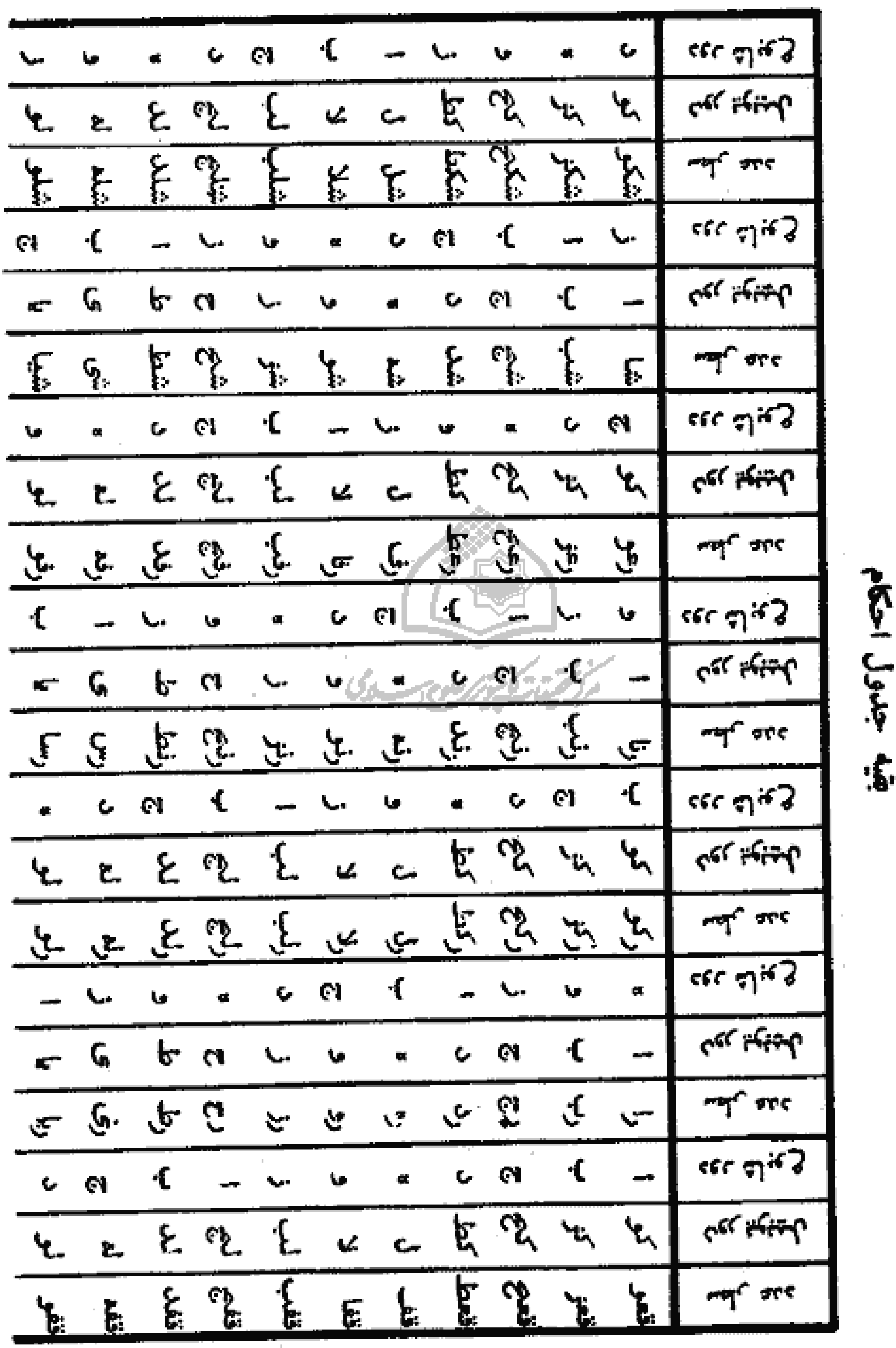
---

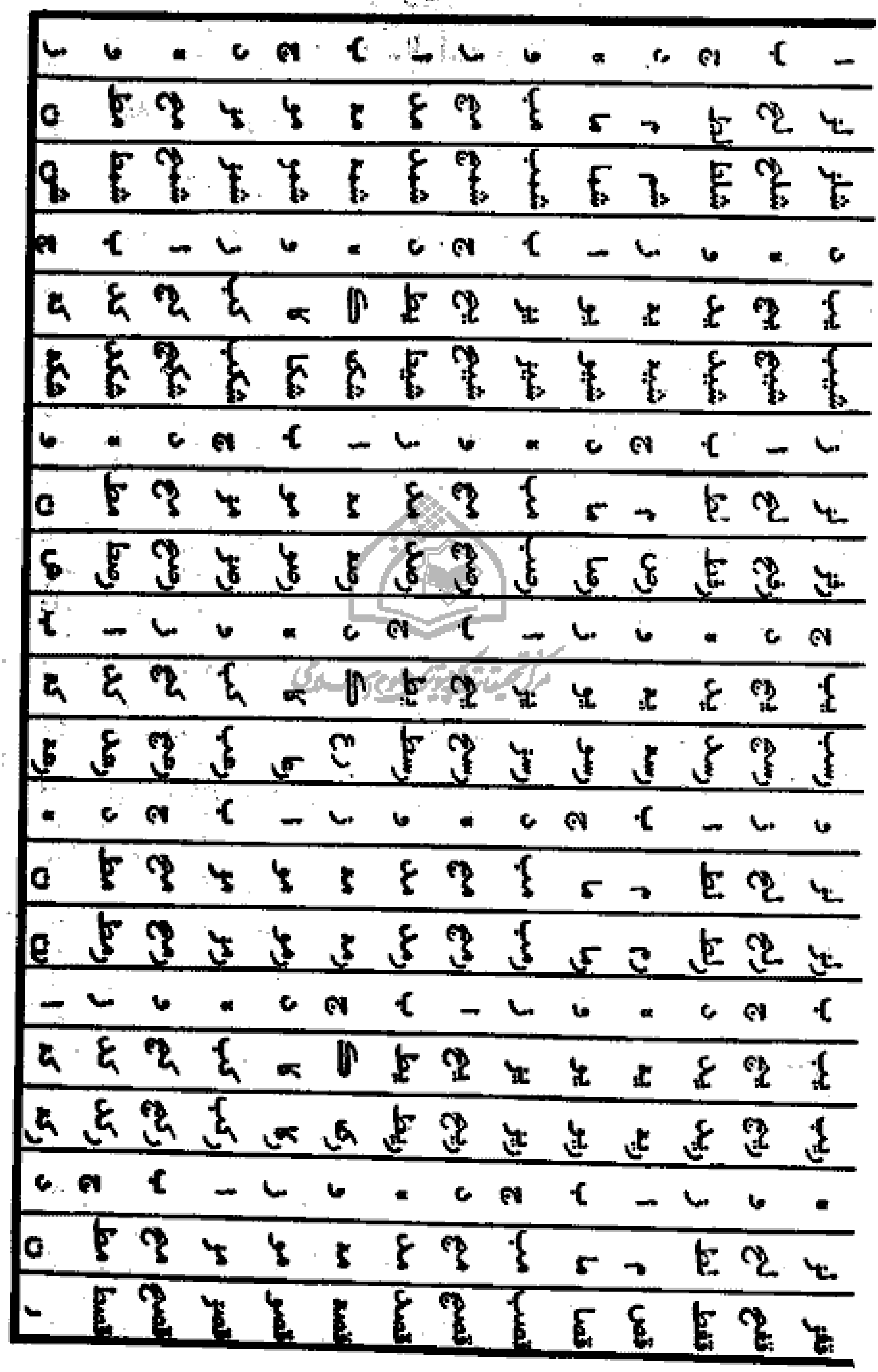
[1] ــ سابق گفته شد که دورهٔ بردگی یك اسرائیلی هفت سال‌است وآنرا دورشابوع که همان سابوع عربی است می گفتند.

جدول احکام

سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع
ا	ا	ا	کو	کو	ه	نا	ا	ب	عو	کو	و	قا	ا	ج	قکو	کو	ز	قنا	ا	د
ب	ب	ب	کز	کز	و	نب	ب	ج	عز	کز	ز	قب	ب	د	قکز	کز	ا	قنب	ب	ه
ج	ج	ج	کح	کح	ز	نج	ج	د	عح	کح	ا	قج	ج	ه	قکح	کح	ب	قنج	ج	و
د	د	د	کط	کط	ا	ند	د	ه	عط	کط	ب	قد	د	و	قلط	کط	ج	قند	د	ز
ه	ه	ه	ل	ل	ب	نه	ه	و	ف	ل	ج	قه	ه	ز	قل	ل	د	قنه	ه	ا
و	و	و	لا	لا	ج	نو	و	ز	فا	لا	د	قو	و	ا	قلا	لا	ه	قنو	و	ب
ز	ز	ز	لب	لب	د	نز	ز	ا	فب	لب	ه	قز	ز	ب	قلب	لب	و	قنز	ز	ج
ح	ح	ا	لج	لج	ه	نح	ح	ب	فج	لج	و	قح	ح	ج	قلج	نج	ز	قنح	ح	د
ط	ط	ب	لد	لد	و	نط	ط	ج	فد	لد	ز	قط	ط	د	قلد	لد	ا	قنط	ط	ه
ی	ی	ج	له	له	ز	س	ی	د	فه	له	ا	قی	ی	ه	قله	له	ب	قس	ی	و
یا	یا	د	لو	لو	ا	سا	یا	ه	فو	لو	ب	قیا	یا	و	قلو	لو	ج	قسا	یا	ز







بیان تقوفات درکیش یهود که عبارت از فصول است یهودرا بجزاین‌ادوار که تا کنون گفته شد ادوار دیگری است که آنرا تقوفات نامند و تقوفه به لغت عبری اول هریك از چهار قسمت سال است و تقوفه‌ی نیسن اعتدال بهاری‌است و تقوفه تمز انقلاب صیفی و تقوفه‌ی تشری اعتدال پائیزی است و تقوفه‌ی طیبث انقلاب زمستانی است.

به عقیده‌ی یهود از هر تقوفه تا تقوفه‌ی دیگری که در دنبال آن است چهار یك ایام سال خورشیدی است و همه‌ی این تقوفات با هم برابر است و هریك نود و یك روز وهفت ساعت ونصف ساعت است وعلمای یهود حسابهای خودرا دراستخراج تقوفات مبنی بر همین قرار داده‌اند وکاهنان یهود توده‌ی عـوام را در ساعت تقوفه از خوردن و آشامیدن نهی کرده‌اند و این کار را برای بدن مضر تشخیص داده‌اند ولی معلوم است که برای بدام آوردن عوام و تسخیر ایشان این سخن‌را گفته‌اند:

علمای یهود گفته‌اند که آب در ساعت میلادهای شهور کدورت می‌یابد ویکی از ایشان که به علم و دانش شهرتی بسزا داشت برای من حکایت کرد کـه خود او این را مشاهده کرده است و اگر راست گفته باشد مربوط به نتیجه‌ی ارصاد است‌و ربطی به حسابهای ایشان نخواهد داشت و نمی‌شود ایـن مطلب را انکار کرد چه، طبیعی‌دانان گفته‌اند که مخ ومغز قلم وسفیدی تخم مرغ وبیشتر از اشیاء پررطوبت هنگام زیادتی‌نور ماه زیاد می‌شود و به نقصان فروغ قمر روبکمی می گذراند ونیز شراب درخم و در ظروف از افزو گشتن نور قمر مکدر وبا درد خود آلوده می‌شود و خون از درون جسم بظواهر بدن رو می آورد وچون ضوء ماه کم شد بدرون جسم اقبال می کند.

خاصیتی که درسنگ قمرمطبوع است‌ازهمه‌ی اینها که گفته شد شگفت‌انگیز تر است وچنانکه ارسطو گفته است در این سنگ نقطه زردی است که چون نورماه فزون گشت این نقطه برهمه جسم سنگ پهن می‌شود وآنرا می گیرد وهنگام‌نقصان ضوء قمر کم کم جمع می‌شود تا اینکه در یك نقطه منحصر گردد و چون ارسطو

مردی است که به گفته‌ی او اطمینان دارم البته این امر هم که دانشمند یهودی نقل کرده ممکن است و درشمار ممتنعات نیست .

نزد اهل تحصیل مدتهای میان تقوفات مانند بطلمیوس است . یعنی از تقوفهٔ تشری تا تقوفه طیبث هشتاد و هشت روز و یك هشتم یك روز است و از تقوفه طیبث تا تقوفه نیسن نود روز و هشت یك روز است و از تقوفه نیسن تا تقوفه تمز نود و چهار روز و نصف روز است و از تقوفه تمز تا تقوفه تشری نود و دو روز و نصف روز است، پس رویهمرفته مجموع این مدتها سیصد وشصت و پنج روز و ربع خواهد شد .

در پیش گفتیم که یهود در عمل تقوفات در کمیت سال دقت نمی کنند وچون دقت کنند سال خورشیدی ۳۶۵ روز و پنج ساعت و سه هزار و هفتصد و نود و یك جزء از چهار هزار و صد و چهار جزء ساعت است .

طریقه بدست‌آوردن جای اوج شمس

هروقت که ایام چهار یك‌های سال معلوم باشد موضع اوج فلك آفتاب معلوم خواهدبود وچون بخواهیم کـه در زمان ارصاد یهود اوج آفتاب را بدانیم که در کجا بوده نیازمند می‌شویم که در یك روز، حرکت وسطی آفتاب را بدانیم که چه اندازه‌است واجزای روز و شب را که (۹۸۴۹۶) [۱] می‌باشد که آنرا دور شمس گویند در سیصد و شصت ضرب کنیم و حاصل ضرب را پس از تجنیس بـر مقدار سال خورشیدی کـه (۳۵۹۷۵۳۵۱) [۲] باشد و آنرا اصل گویند تقسیم کنیم ، در نتیجه بنابر رأی یهود

۱ـ عدد مذکور حاصلضرب ۴۱۰۴ اجزای شبانه روز در ۲۴ ساعت است .

۲ـ عدد مذکور عبارتست از حاصلضرب ۹۸۴۹۶ اجـزای شبانه روز در ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و $\frac{۳۷۹۱}{۴۱۰۴}$ جزء شبانه روز .

حرکت وسطی آفتاب در شبانه روز بدین مقدار (۰ نط ح یز زمو)[1] بطور تقریب بدست خواهد آمد چه، نسبت یکروز به ایام سال خورشیدی مانند نسبت حصه یك روز از درجات فلك است به تمام محیط فلك[2].

سپس، دایره ابجد را برای نمایاندن فلك ممثل آفتاب برمرکزه می گذرانیم وفرض می کنیم که نقطهٔ ا اول حمل باشد و نقطه ب اول سرطان و ج اول میزان و د اول جدی و دو قطر ا ه ج ب ه د را هم اخراج می کنیم و در پیش گفته شد که آفتاب ربع اب را در زمانی بیشتر از دیگر چهاریك‌ها قطع می کند و از این گفتار لازم می آید که مرکز فلك خارج مرکز در این ربع و نقطه ح باشد و ما بدین مرکز دایره‌ای مماس با فلك ممثل می گذرانیم که تا مانند فلك خارج مرکز باشد و این دایره صطقن است و نقطه تماس ط است و طح را بهم وصل می کنیم و بر نقطه ح قطر ر ح م ك را بتوازی قطر ا ه ج و نصف قطر لح را نیز بتوازی قطر ب ه د می گذرانیم و بطور مستقیم آنرا تـا نقطه س امتداد می‌دهیم و چون آفتاب با سیر وسطی خود نصف دایره ابج را که مجموع ربع بهاری و تابستانی است در ۱۸۷ روز طی می کند قطعه صفن از فلك خارج مرکز قفد یح نب مج یب[3] می‌شود که چون نصف دایره ر ط فك را که ۱۸۰ درجه است از آن کم کنیم مجموع صر کن باقی می‌ماند که دیح نب مب یب[4] باشد و چون این دو قسمت برای متوازی‌بودن

۱ـ صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه وهشت ثانیه و هفده ثالثه و هفت رابعه و چهل و شش خامسه است و به عقیده بطلمیوس صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هفده ثالثه و ۱۳ رابعه و ۱۲ خامسه و ۳۱ سادسه است بتقریب و چنانکه می‌بینید در چهار رقم اول این‌دونوع حرکت وسطی باهم متحدند واختلاف در ارقام بعدی برای اختلاف درمقدار شبانه روز است .

۲ـ چون هر ۱۵ درجه فلکی یك ساعت زمانی‌است برای دانستن تفاوت طول بلاد باید تفاوت ساعات را در ۱۵ ضرب کرد تا درجات بدست آید .

۳ـ ۱۸۴ جه و ۱۸ قه و ۵۲ نیه و ۴۳ لثه و ۱۲ بعه .

۴ـ ۴ جه ۱۸ قه ۵۲ نیه و ۴۲ لثه و ۱۲ بعه که این‌مقدار زیادی بر نصف دوراست.

دو قطر متساوی هستند بدین سبب هریك از صر کن (ب ط کو کا لو)[1] می‌باشد که سینوس آن خط حس است و به مقداری که به‌آن مقدار نصف قطر لح درجه واحد است (۰ ب یه ل نز)[2] می‌شود و چون شمس ربع اب را در نود وچهار روز ونیم طی می کند قطعه صطف از فلك خـارج مرکز (صج ح لد لح مد)[3] می گردد و صل مجموع صر معلوم ورل ربع دایره‌است که چول صل را از صف کم کنیم لف (۰ نط ح یز ح)[4] باقی‌خواهد ماند که این مقدار (۰ ا ا نه له)[5] سینوس‌آن است یعنی خط ح م که با سه مساوی است و در مثلث قائم‌الزاویه دو ضلع ح س و س ه معلوم است و ضلع اطول مجهول و برای یافتن آن باید هریك از دو ضلع ح س س ه را در مثل خود ضرب نموده تا مربع آن بدست آید و این مقدار مجموع دو مربع آن است ۲۸۷۷۰٤٤٤٦٦٦٧٤ وجذر آنرا بدست می‌آوریم که مقدار (۰ ب کح نط م)[6] می‌شود و دوری میان دو مرکزهمین قدراست که مساوی با جیب تعدیل اعظم است و آنرا در جداول جیوب بدل به قوس کنیم (ب کب یط یب یو)[7] قوس آن می‌شود که تعدیل اعظم است و درجه واحده پس اگر مقدار خط ح ه را بخواهیم باین فرض که ه ح ط یکدرجه باشد ه ح را در یك درجه ضرب کنیم و حاصل را بر مجموع ه ح و یك درجه تقسیم می کنیم مقدار ح ه بدست می‌آید بفرض‌آنکه ط ه

۱ـ ازتقسیم‌عدد حاشیه۴ صفحه قبل‌بر۲ این‌عدد بدست می‌آیدکه عبارت‌است از ۲جه و ۹ قه و ۲۶ نیه و ۲۱ لثه و ۳۶ بعه وخط ح س سینوس‌آن می‌شودو چون نیم‌قطررا واحد دانستن چنانکه امروز ما در مثلثات بکار می‌بندیم از اختراعات بوزجانی است (وبطلمیوس نیم قطررا به شصت تقسیم می‌کرد چنانکه درکتبی بسیار در دوره اسلام از او پیروی‌کرده حتی محمدشاه هندی تقسیم اعشار را درخطوط مثلثاتی بدل به ستینی‌کرده) از اینرو برای اینکه تصور نشود مقدار نیم قطر شصت متداول در زمان بیرونی بوده تاکیدکرده که باید نیم قطر واحد محسوب گردد .

۲ـ صفر درجه ، ۲ قه و پانزده نیه و ۳۰ لثه و ۵۷ بعه .

۳ـ ۹۳ جه و ۸ قه و ۳۴ نیه و ۳۸ لثه و ۴۴ بعه .

۴ـ صفر درجه و ۵۹ قه و ۸ نیه و ۱۷ لثه و ۸ بعه .

۵ـ صفر درجه و ۱ قه و ۱ نیه ۵۵ لثه و ۳۵ بعه .

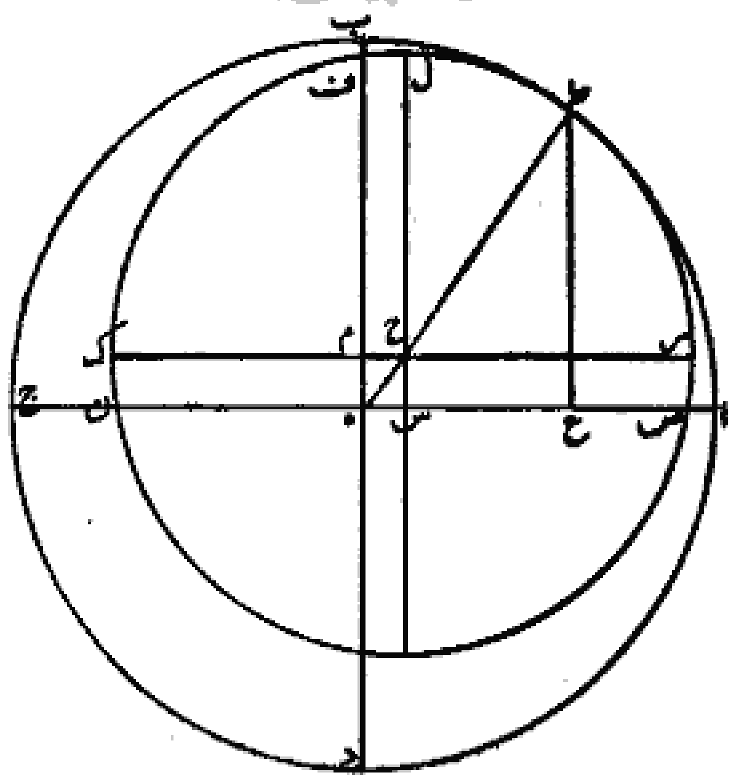
۶ـ صفر درجه و ۲ قه و ۲۸ نیه و ۵۹ لثه و ۴۰ بعه .

۷ـ ۲ جه و ۲۲ قه و ۱۹ نیه و ۱۲ لثه و ۱۶ بعه .

یك درجه باشد .

دلیل این مطلب آنست که نسبت ه ح بمقداری که بآن مقدار ه ط یك درجه باشد به ح ط مثل نسبت ه ح است به مقداری که بآن ه ط یك درجه باشد به مجموع ه ح و یك درجه یعنی ح ط و از اینجا بعد میان دو مرکز بهر یك از دو قطر فلك ممثل و خارج مرکز دارای نسبتی معلوم خواهد شد .

سپس عمود طع را بر قطر اهج اخراج می کنیم و دو مثلث طع ه و ح س ه متشابه می‌شوند و اضلاع آنها با یکدیگر متناسب و چون در هندسه ثابت شده که نسبت اضلاع مثلث بهم مانند نسبت سینوس‌های زوایـای متقابل بآن اضلاع است بنابراین نسبت ه ح معلوم به ح س معلوم مانند نسبت سینوس زاویه ح س ه قائمه ه ط که بزرگترین سینوس است به سینوس س ه ح که طع مطلوب است و بطریق اربعه متناسب آنرا استخراج می کنیم و (۰ ند لد یط مح ل)[1] می‌شود کـه قوس (سه کو کط لب)[2] است و ا ط و آن دوری اوج از اعتدال ربیعی است و مقصود از طرح این مقدمات همین مطلب بود و شکل این است .



۱ـ صفر درجه و ۵۴ قه و ۳۴ نیه و ۱۹ لثه و ۴۸ بعه و ۳۰ لثه .

۲ـ ۳۵ درجه و ۲۶ قه و ۲۹ نیه و ۳۲ لثه .

روش قدما در استخراج اوج چنین بود که گفته شد اما ریاضیدانان جدید چون دانستند که آگاهی از اوقات انقلابین سخت و دشوار است و تقریباً مانند ممتنع، این بود که در ارصاد خود برای نقطه‌های ا ب ج د اوساط ارباع را که نیمه‌های بروج ثوابت است برگزیدند.

استاد من ابو نصر منصور بن علی بن عراق که او نیز از موالی امیرالمؤمنین[۱] است در استخراج مطلوب فوق باین کار نیازمند می‌شود که سه نقطه از فلك‌البروج را پس از تحصیل اندازه سال خورشیدی رصد کند و من در کتاب الاستشهاد فی‌اختلاف الارصاد اثبات کرده‌ام که روش استاد من بر طریقهٔ محدثون از ریاضیون مانند فضل طریقه ایشان است بر قدمای از اصحاب ریاضی و سبب اینکه من گاهگاهی از مطلب خارج می‌شوم این است که خواننده را بواسطه این ابحاث از کسالت و ملالت بیرون آورم و مثل این باشد که درباغهای حکمت و دانش مشغول تماشاست و امید است که این عذر مقبول افتد.

روش یهود در استخراج چهاریك‌های سال

اکنون به مطلب خود برگردیم و گوییم: وقتی که یهود بخواهند چهاریك‌های سال‌را که تقوفه نام نهاده‌اند بشناسند سالیان ناقص آدم را بدل به محزور شمسی کرده و آنچه باقی ماند از برای هرسالی یك روز و ربع که سی ساعت باشد کنار می گذارند و هرچه هفته که بدست آید کنار می‌نهند تا آنکه کمتر از یك هفته بماند و این باقیمانده را از اول شب چهار شنبه می‌شمارند و یا آنکه سه روز بر آن افزوده و مجموع را از آغاز شب یکشنبه می‌شمارند و در نتیجه به تقوفهٔ نیسن که اعتدال بهاری باشد خواهند رسید.

ما در مباحث گذشته ابعاد میان تقوفات را بنابر رأی عامی و محصل بیان

۱ـ مقصود از امیرالمؤمنین شمس‌المعالی‌است‌که این‌کتاب باو اهدا شده و چنانکه در مبحث القاب گذشت خلفای عباسی این لقب را برای او فرستاده بودند.

کردیم و چون یکی از تقوفات شناخته شد دیگر تقوفه‌ها از روی آن شناخته می گردد .

از این جهت در شمارش از اول شب چهار شنبه آغاز کردند که به گمان برخی از یهود آفتاب روز چهار شنبه‌ی بیست وهفتم ایلل آفریده شده و تقوفه‌ی تشری در آخرین ساعت سوم از روز چهار شنبه‌ی پنجم تشری روی داده بود و بنابه عقیده یهود آفتاب دو ربع بهار و تابستان را در ۱۸۲ روز و ۱۵ ساعت طی می کند و این رأی بنابر مسامحه و عدم تدقیق است و رأی تحقیقی آنها رأی دیگری است که گفته شد و چون این مدت را هفته هفته طرح کنیم روزها تمام می‌شود و ساعات ۱۵ گانه باقی می‌ماند و چون ما از وقت تقوفه‌ی تشری به عقب بر گردیم و این ساعات را بشماریم به ساعت اول از شب چهارشنبه می‌رسیم و در یافتن تقوفات از این ساعت ابتدا می کنیم .

طایفه‌ای از یهود بر این گمانند که آفتاب در ساعت اول از شب چهار شنبه که حساب تقوفات از آن آغاز می‌شود و در اول حمل بود آفریده شده و آفتاب با ماه نه ساعت و ششصد و چهل و دو حلق از میلاد نیسن گذشته پس از آفریده شدن جمع گشت و سال خورشیدی هنگامی که در کمیت آن تدقیق نکنند سیصد و شصت و پنج روز و یك چهاریك روز است که چون آن را هفت هفت طرح کنیم یك روز و یك چهاریك روز باقی خواهد ماند که این مقدار زیاده هر تقوفه می‌باشد بر تقوفه‌ی مانند خود در سالی که در آن مقدم است و به همین سبب ما آن را برای سالهای باقیمانده می گیریم و چون در اول محزور شمسی از اول روز و یا از اول شب آغاز کنیم هنگامی که محزور تمام شد حساب بعینه عود می کند .

ما بر روی این حساب تقوفات یك محزور شمسی را از نزد خود حساب کردیم و چون سالهای ناقصه‌ی آدم را گرفته و محازیر شمسی کنیم و این

محازیر را القا نمایم و باقی‌مانده را که سطر محزور داخل کنیم در مقابل آن دوری تقوفه‌ی نیسن را از اول شب یکشنبه آن سال ناقص بـا دیگر تقوفات سه گانه را که پس از آن است و ربع ساعتی را که این تقوفه در آن می‌باشد خواهد یافت و یهود رب ساعتی را که نزد آن ذکر می کنند آنرا طوالع طاعات می‌نامند و اگر ساعات از دوازده کمتر باشد تقوفه در شب است و اگر زیادتر باشد در روز است و باید که دوازده ساعت از آن کم کرد و باقیمانده مدتی است که از روز گذشته .

ابعاد تقوفات از شب یکشنبه

سطر محزور خورشیدی	ماههای تقوفات چهارگانه	ایام	ساعات	حلق	ارباب ساعاتی که تقوفات در آن اتفاق می‌افتند
اول	نیسن	د	یح	۰	شبثی
	تمز	۰	ا	۵۴۰	شبثی
	تشری	۰	ط	۰	صیدق
	طیبث	۰	یو	۵۴۰	صیدق
دوم	»	و	۰	»	ماذیم
	»	و	ز	»	ماذیم
	»	و	یه	»	حمو
	»	و	کب	»	حمو
سوم	»	۰	و	»	نوغه
	»	۰	یح	»	نوغه
	»	۰	کا	»	کیخوحمو
	»	ا	د	»	کیخوحمو
چهارم	»	ا	یب	»	لفانه
	»	ا	یط	»	لفانه
	»	ب	ج	»	شبثی
	»	ب	ی	»	شبثی
پنجم	»	ب	یح	»	صیدق
	»	ج	ا	»	صیدق
	»	ج	ط	»	ماذیم
	»	ج	یو	»	ماذیم

ششم	نیسن	د	ن	۰	حمو
	تمز	د	ز	۵۴۰	حمو
	تشری	د	یو	۰	نوغه
	طیبث	د	کب	۵۴۰	نوغه
هفتم	د	۰	و	د	کیخوحمو
	د	۰	یج	د	کیخوحمو
	د	۰	کا	د	لفانه
	د	و	د	د	لفانه
هشتم	د	و	یب	د	شبثی
	د	و	یط	د	شبثی
	د	۰	ج	د	صیدق
	د	۰	ی	د	صیدق
نهم	د	۰	یج	د	ماذیم
	د	ا	ا	د	ماذیم
	د	ا	ط	د	حمو
	د	ا	یو	د	حمو
دهم	د	ب	۰	د	نوغه
	د	ب	ز	د	نوغه
	د	ب	یه	د	کیخوحمو
	د	ب	کب	د	کیخوحمو
یازدهم	د	ج	و	د	لفانه
	د	ج	یج	د	لفانه
	د	ج	کا	د	شبثی
	د	د	د	د	شبثی

دوازدهم	نیسن	د	یب	۰	صیدق
	تمز	د	یط	۵۴۰	صیدق
	تشری	۰	ج	۰	ماذیم
	طیبث	۰	ی	۵۴۰	ماذیم
سیزدهم	»	۰	یج	»	جمو
	»	و	ا	»	حمو
	»	و	ط	»	نوغه
	»	و	یو	»	نوغه
چهاردهم	»	۰	۰	»	کیخوحمو
	»	۰	ز	»	کیخوحمو
	»	۰	یه	»	لغانه
	»	۰	کب	»	لغانه
پانزدهم	»	ا	و	»	شبثی
	»	ا	یج	»	شبثی
	»	ا	کا	»	صیدق
	»	ب	د	»	صیدق
شانزدهم	»	ب	یب	»	ماذیم
	»	ب	یط	»	ماذیم
	»	ج	ج	»	حمو
	»	ج	ی	»	حمو
هفدهم	»	ج	یج	»	نوغه
	»	د	ا	»	نوغه
	»	د	ط	»	کیخوحمو
	»	د	یو	»	کیخوحمو

هجدهم	نیسن	•	•	•	شبثی
	تمز	•	ز	۵۴۰	شبثی
	تشری	•	یه	•	لفانه
	طیبث	•	کهب	۵۴۰	لفانه
نوزدهم	»	و	و	»	صیدق
	»	و	یج	»	صیدق
	»	و	کا	»	ماذیم
	»	•	د	»	ماذیم
بیستم	»	•	یب	»	حمو
	»	•	یط	»	حمو
	»		ج	»	نوغه
	»	ا	ی	»	نوغه
بیست‌ویکم	»	ا	یج	»	کیخوحمو
	»	ب	ا	»	کیخوحمو
	»	ب	ط	»	لفانه
	»	ب	یو	»	لفانه
بیست‌ودوم	»	ج	•	»	شبثی
	»	ج	ز	»	شبثی
	»	ج	یه	»	صیدق
	»	ج	کب	»	صیدق
بیست‌وسوم	»	د	و	»	ماذیم
	»	د	یج	»	ماذیم
	»	د	کا	»	حمو
	»	•	د	»	حمو

بیست‌وچهارم	نیسن	•	یب	•	نوغه
	تمز	•	یط	۵۴۰	نوغه
	تشری	و	ج	•	کیخوحمو
	طیبث	و	ی	۵۴۰	کیخوحمو
بیست‌وپنجم	»	و	یح	»	لفانه
	»	•	ا	»	لفانه
	»	•	ط	»	شبثی
	»	•	یو	»	شبثی
بیست‌وششم	»	ا	•	»	صیدق
	»	ا	ز	»	صیدق
	»	ا	یه	»	ماذیم
	»	ا	کب	»	ماذیم
بیست‌وهفتم	»	ب	و	»	حمو
	»	ب	یج	»	حمو
	»	ب	کا	»	نوغه
	»	ج	د	»	نوغه
بیست‌وهشتم	»	ج	یب	»	کیخوحمو
	»	ج	یط	»	کیخوحمو
	»	د	ج	»	لفانه
	»	د	ی	»	لفانه

نامهای کواکبی را که در جدول تقوفات ثبت کردیم به عبرانی بود زیرا یهود همین نامها را بکار می‌بندند و البته هر امتی چون نیازمند به ذکر کواکب شد به لغت خود آنها را نام می‌برد وجدول زیر نامهای ستارگان را به لغات مختلفه ناطق است و کسی که در آن نظر کند نامهای عبری و غیرعبری کواکب را خواهد یافت .

تازی	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
رومی	قرونس	ذاوس	اارس	ایلیوس	افرودیطی	هرمس	سیلینس
فارسی	کیوان	هرمزد	بهرام	مهر خورشید	ناهید	تیر	ماه
سریانی	کادن	بیل	نرغال	شمشا	استرابلتی	نفو	سهرا
عبرانی	شبثی	صیدق	ماذیم	حمو	نوغه	کیخوحمو	لفانه
هندی	سنسچر	برهسپتی	منگل	ادیه	شرك	بد	سوم
خوارزمی	.	ریمژد	ادینز	اخیر	ناهیج	چیری	ماه

اکنون که برای کواکب نامهای آنرا در زبانهای مختلفه ذکر کردم هرچند که از مورد بحث خارج است خوب است جدولی برای نامهای بروج در لغات گوناگون ترتیب دهم که تا اهل نجوم را مورد استفاده باشد و جدول این است .

عربی	رومی	فارسی	سریانی	عبرانی	هندی	خوارزمی
حمل کبش	قریوس	بره	امرا	طوله	میش	ورن
ثور	طورس	گاو	تورا	شور	برش	غاو
جوزاء توء مان	دودیمو	دوپیکر	تامی	تومیم	مثون	اذوبجرکریك
سرطان	قرقانس	کرژنك	سرطان	سرطون	کرکر	خرچنك
اسد	لاان	شیر	اریا	اری	سنك	سرغ
سنبله عذراء	برثانس	خوشه	شبلثا بتلثا	بثولو	کن	ووفیك
میزان	زوغاس	ترازو	ماساثا	موزنائیم	تل	تراژك
عقرب	اسقربیس	کژدم	عقربا	عقروب	وشجك	درمچیك
قوس رامی	طلکسوطس	نیماسب	قشثا سلماربا	قیشت	دهن	ذنیك
جدی	اغوقروس	بهی	کذیا	کذی	مکر	ثارنیك
دلو	ادریخوس	دول	دولا	دیلو	کم	دور
حوت سمکه	اکثییس	ماهی.	نونا	دوغ	مین	کبب

پیدا کردن روزی را که از شهور سریانی آغاز تقوفه باشد خالی از اشکال نیست

باز به‌مطلب خود بر گردیم و گوییم: حساب وجداولی را که ما در پیش بیان کردیم بما می‌فهمانید که اول تقوفه در چه روز از ایام هفته است ولی روزی را که در ماه سریانی اول تقوفه می‌شد به مقداری غیرقابل اغماض از حقیقت دور بود.

مثال آن ـ چون تاریخ آدم را در اول تشری که میلاد آن روز یکشنبه غره اول ایلول ۱۳۱۱ اسکندری باشد بدست آوریم سالهای تام آدم ۴۷۵۹ سال خواهد بود که هشت محزور کبیر و بیست و شش محزور صغیر و نه سال تام می‌شود که شش سال از این نه سال بنابر حساب (بهز یجوح) بسیط و سه سال عبور می‌شود و چون هریك از بسیط و عبور را در ایام خود ضرب کنیم ۱۷۳۸۲۰۰ روز و هفت ساعت و دویست و پنجاه و سه حلق می‌شود که فاصله‌ی میان اول سال از سالهای آدم و میلاد سالی باشد که برای مثال ذکر گشت.

نیز در پیش گفته شد که علمای یهود قبول نموده‌اند که تقوفه‌ی تشری که اعتدال خریفی باشد، در سال اول از تاریخ آدم پنج روز و یك ساعت پس از میلاد سال بود و چون این مقدار را از آنچه بدست آورده‌ایم کم کنیم باقیمانده‌ی فاصله‌ی میان تقوفه‌ی تشری و میلاد سال خواهدبود و چون این مقدار را بر ۳۶۵ روز و ربع روز تقسیم کنیم ۴۷۵۸ سال می‌شود باضافهٔ ۳۳۵ روز و سه ربع روز و تا زمانی که سال شمسی تمام گردد وشب و روز معتدل شوند

حلق عت روز

۲۹/۱۱/۸۲۸ باقی‌خواهد ماند و چون این مقدار را برمیلاد سال خود، که یکشنبه باشد پس از گذشتن هفت ساعت دویست و پنجاه و سه حلق، بیفزاییم به ساعت نهم از شب سه شنبه روز اول تشرین اول خواهیم رسید که از اعتدالی که از راه رصد بدست آمده چهارده روز متأخر است.

چون این مدت را که میان اول تقوفات و میلاد سال ما که (۱۷۳۸۱۹۵)

روز و ۲۵۳ حلق و شش ساعت است بدست آوردیم و در (۹۸٤۹٦) که آن اجزای تدقیقی روز است به عقیده یهود ، در سال خورشیدی ضرب کنیم ۱۷۲۲۸۰۳۰۵ و دو پنجم جزء بدست خواهد آمد و سپس آنرا قسمت کرده و علامات کبایس را ملاحظه می کنیم و جدول ماههای سریانی و رومی این است :

جدول اوایل ماههای سریانی و رومی

سطر محزود شمسی	تشرین اول	تشرین ثانی	کانون اول	کانون ثانی	شباط	آذار	نیسان	ایار	حزیران	تموز	اب	ایلول	کبائس سالها
	طمریوس	نوامبریوس	دمبریوس	ینواریوس	فبراریوس	مرطیوس	افلیریوس	مائیوس	یونیوس	یولیوس	اغسطس	سطمبریوس	
	ب	ه	ز	ج	و	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	
ب	ج	و	ا	د	ز	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	
ج	د	ز	ب	ه	ا	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	ک
د	و	ب	د	ز	ج	ج	و	ا	د	و	ب	ه	
ه	ز	ج	ه	ا	د	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	
و	ا	د	و	ب	ه	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	
ز	ب	ه	ز	ج	و	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	ک
ح	د	ز	ب	ه	ا	ا	د	و	ب	د	ز	ج	
ط	ه		ج	و	ب	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	
ی	و	ب	د	ز	ج	ج	و	ا	د	و	ب	ه	
یا	ز	ج	ه	ا	د	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	ک
یب	ب	ه	ز	ج	و	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	
یج	ج	و	ا	د	ز	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	
ید	د	ز	ب	ه	ا	ا	د	و	ب	د	ز	ج	
یه	ه	ا	ج	و	ب	ج	و	ا	د	و	ب	ه	ک
یو	ز	ج	ه	ا	د	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	
یز	ا	د	و	ب	ه	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	
یح	ب	ه	ز	ج	و	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	
یط	ج	و	ا	د	ز	ا	د	و	ب	د	ز	ج	ک
ک	ه	ا	ج	و	ب	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	
کا	و	ب	د	ز	ج	ج	و	ا	د	و	ب	ه	
کب	ز	ج	ه	ا	د	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	
کج	ا	د	و	ب	ه	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	ک
کد	ج	و	ا	د	ز	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	
که	د	ز	ب	ه	ا	ا	د	و	ب	د	ز	ج	
کو	ه	ا	ج	و	ب	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	
کز	و	ب	د	ز	ج	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	ک
کح	ا	د	و	ب	ه	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	

طرز پیدا کردن سالهای کبیسه در پاره‌ای از تواریخ اگر همین مطلوب را در تاریخ اغسطس بخواهیم باید که سالیان تام آنرا بگیریم و ربع آنرا بر آن بیفزاییم و بر حاصل جمع عدد شش را اضافه کنیم و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و در نتیجه علامت آغاز توت بدست خواهد آمد سپس بر این علامت برای ماهای دیگر بجهت هر شهر تامی که پیش از مطلوب باشد عدد دو را بر آن بیفزاییم و باز مجموع را هفت هفت طرح کنیم وعلامت ماهی که مطلوب است بدست خواهد آمد .

کبیسه را در تاریخ اغسطس باید از اینراه شناخت که پیوسته برسالیان تام آن عدد یك را بیفزاییم و مجموع را چهارچهار طرح کنیم و اگرچیزی باقی ماند سال ما کبیسه نیست و اگر باقی نیاورد کبیسه است .

اگر همین مطلوب را در تاریخ انطینس بخواهیم چهاریك آنرا بر سالهای تام آن می‌افزاییم و برمجموع عدد چهار و سه چهارم همین سالها را اضافه می کنیم و اعمال پیشین خود را از نو تکرار می کنیم و طریقه شناسایی کبیسه در این‌تاریخ این‌است که همواره برسالهای تام عدد سه را بیفزاییم و مجموع را چهارچهار طرح کنیم و اگر چیزی نماند سال کبیسه است و اگر چیزی ماند کبیسه نیست .

درتاریخ دقلطیانوس باید برسالهای تام‌آن چهاریك آنرا افزود و برمجموع همواره عدد چهار و چهاریك آنرا اضافه کرد و همان کارهایی را که در پیش می کردیم در اینجا نیز از نو بنماییم و در معرفت اوایل ماهها آنچه راکه درتاریخ اسکندر بنابرمذهب روم انجام دادیم در همین‌جا تکرار کرد و در این تاریخ کبیسه را باید از این راه شناخت که همواره بر سالهای تام عدد دو را افزود و مجموع را چهارچهار طرح کرد و اگر چیزی باقی نیاورد سال کبیسه است و اگر باقی ما کبیسه نیست .

در تاریخ هجری اگر شناسایی آغاز سالها و ماهها را بحساب تواریخ خواسته باشیم باید سالهای تامه هجری را گرفت و در سه جا قرار داد و یکی را در ۳٥٤

روز و دیگری را در بیست و دو دقیقه و سومی را دریك ثانیه ضرب کرد و بردقایق همواره سی و چهار دقیقه افزود سپس هریك از این حاصل ضربها را بچیزی که قابل رفع است نمود و اگر دقایق بیشتر از پانزده باشد آنرا یك ساعت دانست و اگر کمتر باشد بکلی از آن صرفنظر کرد و مجموع حاصله روزهایی است که از سال اول هجری تا اول این سال گذشته و بر آن عدد پنج را افزود و هفت هفت طرح کرد آنچه کمتر از هفته ماند علامت محرم است و اگر ماهی دیگر را خواسته باشیم برای شهور تامه‌ای که از مطلوب ما گذشته باشد برای یك ماه دو روز و برای یك ماه دیگر یك روز منظور می‌داریم و مجموع را برعلامت محرم افزوده و همه این مبلغ را هفت هفت طرح می کنیم و در نتیجه علامت این ماه برحسب تواریخی که از مسیر اوسط بدست آمده است باقی می‌ماند .

اما در رؤیت هلال که چه روزی روی خواهد دادکاری است که بسیار دشوار است و به جداول بسیاری برای دانستن این کار نیازمندی است و بآن اندازه که در زیج محمدبن جابر بتانی و زیج حبش حاسب‌است برای‌جویندگان کفایت می کند و به این دوجا رجوع شود .

بیان حساب اسماعیلیه که برای پیداکردن‌اول رمضان ساخته‌اند وگمان کرده‌اند که یکی‌ازاسرار نبوت است

بهمین طریق که گفته شد فرقه‌ای که مدعی هستند از بواطن باخبرند و تشیع آل عصمت را انتحال کرده‌اند حسابی ساخته که بزعم ایشان این حساب یکی از اسرار نبوت است و آن این است .

هروقت خواستیم اول رمضان را بدانیم که چه روزی‌است سالهای تام هجرت را می گیریم[1] و در چهار ضرب می کنیم و به حاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالها را می‌افزاییم. و اگردراین‌تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی‌ازاین‌دو

۱ــ سال تام یعنی سالی‌که تمام‌گشته مانند سال‌گذشته نسبت به امسال و سال ناقص یعنی سالی‌که هنوز تمام نگشته و ما در او هستیم مانند سال فعلی .

باقیمانده و یا هردو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد . سپس باید به حاصل جمع عدد چهار را افزود و مابقی را هفت هفت طرح کرد هرچه کمتر از یك هفته ماند علامت غره شهر رمضان است.

این حساب بر گفته‌های سابق ما مبتنی است که سال قمری ۳۵۴ روز است و چون هفت هفت طرح شود چهار باقی میماند . و چون سالهای هجرت را در چهار ضرب کنیم مثل این است که ایام هرسالی را هفت هفت طرح کرده باقیمانده آنرا نگاهداشته‌اند وچون پنج یك سالهای عرب و شش یك آنرا بگیریم مثل این میماند که از هریك از این سالها پنج یك و شش یك روز را گرفته‌ایم و این کار ما را از ضرب سالها در پنج یك و شش یك روز و قسمت آن براین دومخرج کفایت می کند. و چون همهٔ این اعداد را هفت هفت طرح کنیم و باقیمانده را از روز جمعه‌ای که اول هجرت است بشماریم بـه علامت محرم میرسیم و چون عدد شش را هم بر آن بیفزاییم ومجموع را از روز یکشنبه بشماریم هردو بیك مقصود می‌رسد وازاین‌جهت این گروه چهار را زیاد کرده‌اند که شخصی برای یك ماه دو روز و برای یك ماه یك روز بگیرد آنچه بدست او آمده تـا آغاز ماه رمضان پنج می‌شود و چون این پنج را برعلامت محرم بیفزاید بعلامت شهر رمضان میرسد وحال اینکه باید برای خود محرم هم عدد شش را زیاد نمود. پس رویهمرفته این عدد یازده می‌شود وچون هفت‌تای از آن انداخته شود چهار باقی می‌ماند و این مقدار باقیمانده از مجموع زیادتین است[1].

۱ــ چون حسابی را که اسماعیلیه ساخته‌اند تحلیل کنیم خواهیم دید که به چهار جزء منحل میگردد .

جزء اول آن است که باید سالهای تام هجرت را در چهار ضرب کرد .

جزء دوم آن است که باید به حاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالیان را افزود و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو باقیمانده و یا هردو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد .

جزء سوم آن است که باید به حاصل جمع چهار افزود .

جزء چهارم آن است که باید مابقی را هفت هفت طرح کرد و آنچه کمتر از یك هفته ماند علامت شهر رمضان است .

بدین جهت حسابی که از روز جمعه ملقی شده و حسابی را که ما قبلا بیان کردیم یعنی از روز پنجشنبه باهم متفق می‌شوند که سی و چهار دقیقه در اینجا یك روز حساب می‌شود با آنکه در آن حساب ملاحظه نمی‌شود .

بیان جدولی که اسماعیلیه برای رؤیت هلال ساخته‌اند و اینکه عمل مزبور یك سرقت علمی از زیج حبش حاسب است

بازگشت اصحاب رای مستحدثی دراین‌مذهب که در خوارزم معروف به بغدادی است بدین حساب و مانندهای آن است و از این جهت این رأی به بغدادی معروف شد که به داعی ایشان که شیخی است و در بغداد سکنی دارد منصوب است .

من برخی از روسای این دسته را دیدم که جدول مجردی را که حبش[1] در زیج خود برای تصحیح تاریخی که درحساب کواکب مستعمل‌است گرفته وبرهریك از آن که علامت محرم باشد به علتی که در پیش ذکر کردیم پنج را افزوده[2] و صورت جدول‌را تغییر داده و استقامتی را که در آن جدول‌است به انحنا مبدل کرده و جدول را مانند ماری که بخود پیچیده گردانیده چنانکه برخی از اهل طبرستان همان جدول را دایره‌ای ساخته که عدد در آن در هنگام استقامت به مبداء خود برمی‌گردد[3] سپس در پیروی اسماعیلیه کتابی تألیف کرده که در آن کتاب بر جویندگان هلال از راه رؤیت و دیدار ، طعن زده و ایشان را دشنام داده و اینطور

۱ــ جدول مجرد یعنی حسابها و دلایل ریاضی‌آن را حذف نموده و تنها نتیجه عمل را نوشته است .

۲ــ یعنی مقصود از جدولی‌که حبش ساخته شناسایی اول سال است که محرم باشد نه شناسایی رمضان و این شخص‌که از اهل طبرستان است چون مقصودش اول رمضان است بدین سبب عدد پنج را برآن افزوده .

۳ــ یعنی وقتی‌که در این جدول عدد تمام شود باز باید از سر گرفته شود و ددهر دویست و ده سالی عــدد تمام می‌شود و سبب اینکه به دویست و ده کــه رسید عدد تمام می‌شود این است‌که چون ۷ را که عدد هفته است در عدد سی‌که در پیش گفتیم در هر سی سال بمناسبت اینکه سال عربی یازده روز کبیسه می‌شود ، ضرب‌کنیم دویست و ده خواهد شد .

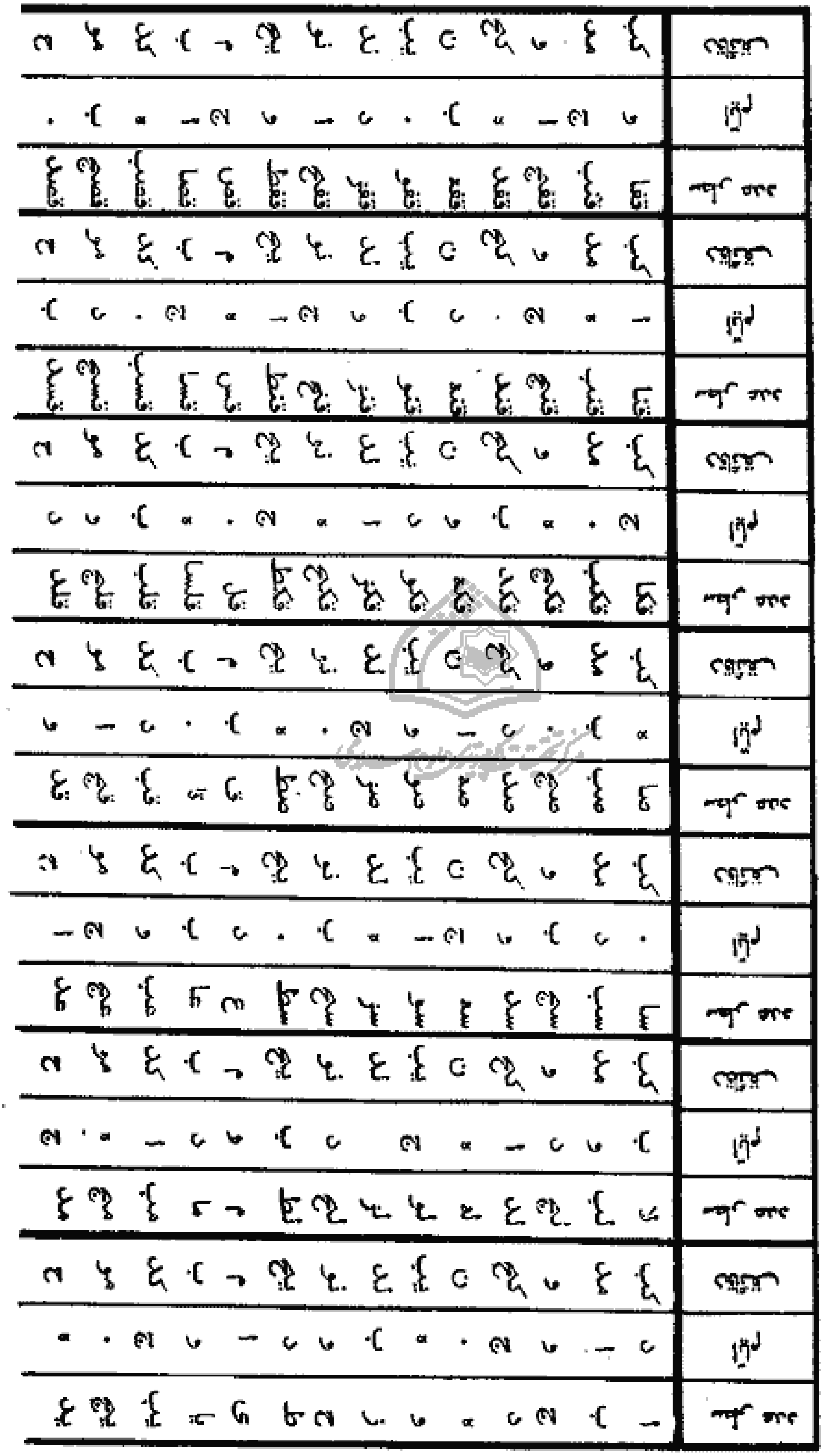
سرزنش کرده که یهود و نصاری ازطلب هلال برای روزی‌خود و اوایل شهور بیاری جداولی که ساخته‌اند بی‌نیازهستند ولی مسلمانان به‌احوالی‌مشتبه مشغول وسر گرم شده‌اند .

اگر این نویسنده از موضع جدول مجرد از زیج حبش تجاوز می کرد و از اعمال اصحاب هیئت در رؤیت هلال آگاهی می‌یافت و از کیفیات آن واقف می‌شد و حقایق امر یهود و نصاری را هم می‌دانست آن وقت تصدیق می‌نمود که آن راهی را که یهود و نصاری رفته‌اند بعینه همین شبهه‌ها و اشکالات در آن موجود است .

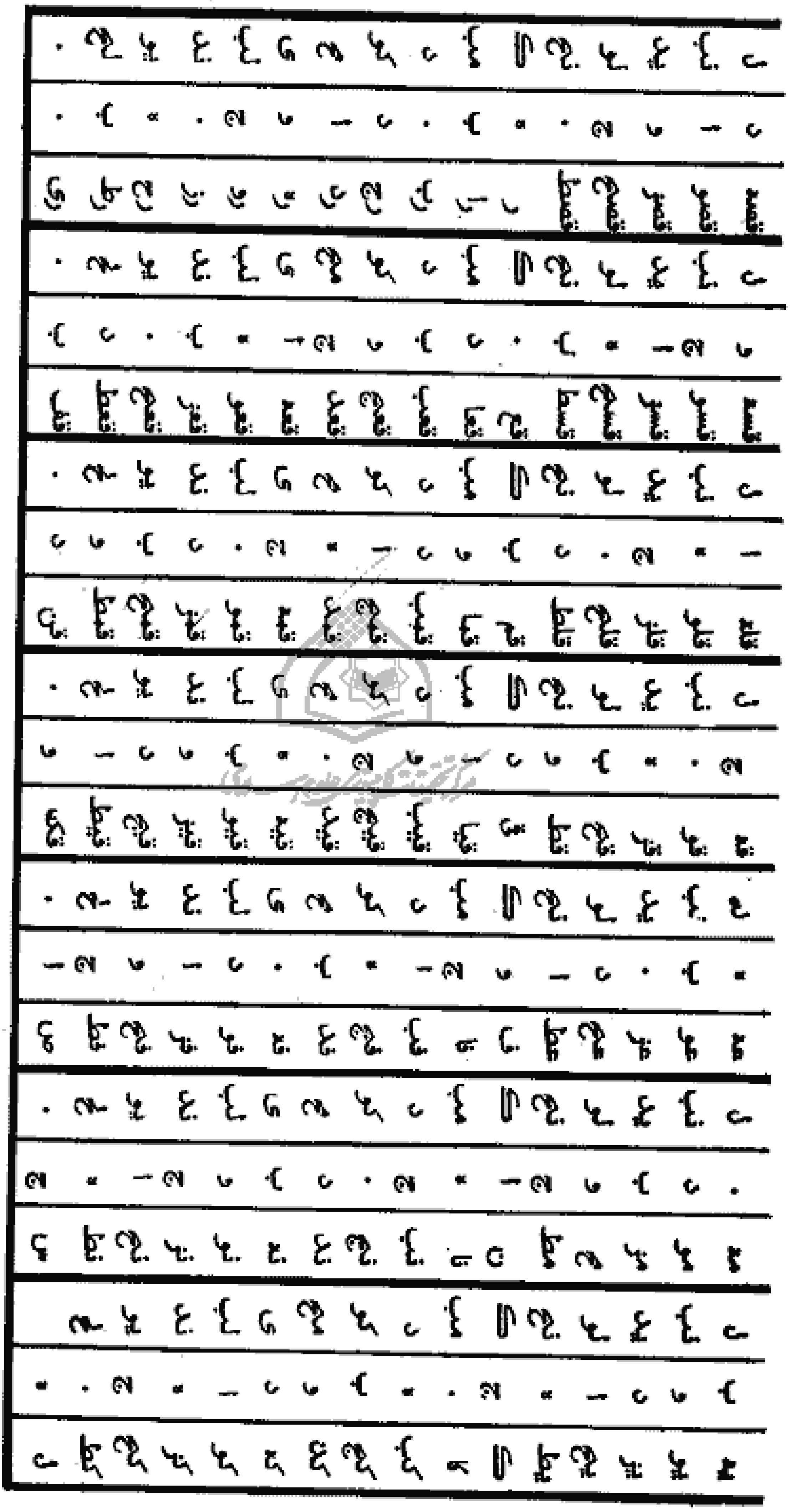
هر کس که از گفته‌های سابق ما آگاه شده باشد این مسئله را که اجماعی و محل اتفاق علماء هیئت است خواهد دانست که مقادیر مفروضه در اواخر اعمال رؤیت هلال ابعادی است که به تجربه نمی‌شود بر آن واقف شد و مناظر را احوالی است هندسی که بدان سبب محسوس بصری در بزرگی و کوچکی تفاوت می کند و هنگامی که شخص در احوال فلکی از روی انصاف تأمل کند نمی‌تواند بطور قطع حکم نماید که آیا رؤیت هلال کدام وقت واجب خواهد شد و کدام وقت ممتنع ، بویژه وقتی که ماه درنهایت این بعد مفروض واقع شود و شکل لولب که از جدول مجرد نقل شد این است:

با آنکه در جدول مجردی که حکیم حبش در زیج خود که معروف بممتحن است قرار داده و این شخص مذکور بر آنچه در لولب است در برخی مواضع عدد پنج را افزوده که حبش در اینجایها کسور را بصحاح جبران می‌نموده و شخص نامبرده باین‌نکته توجه نیافته وحبش در جداول اوساط نیز برای‌اینکه بغلط نیفتد نیز این نکته را مراعات کرده و هر کسی بخواهد بصحت آنچه ما گفتیم اطمینان نماید میان این لولب که بعینه همان جدول مجرد است که فقط یك پنج‌تایی بر آن برای آنکه برای رمضان‌باشد افزوده‌شده ومیان جدول مصححی که ما برای علامت محرم حساب کردیم و کسوری که با اعداد صحاح بود ثابت کردیم که در زیر چشم بیاید و بطور عیان درك گردد تا در نتیجه برای فهم مسایل دیگری نیز کمك باشد

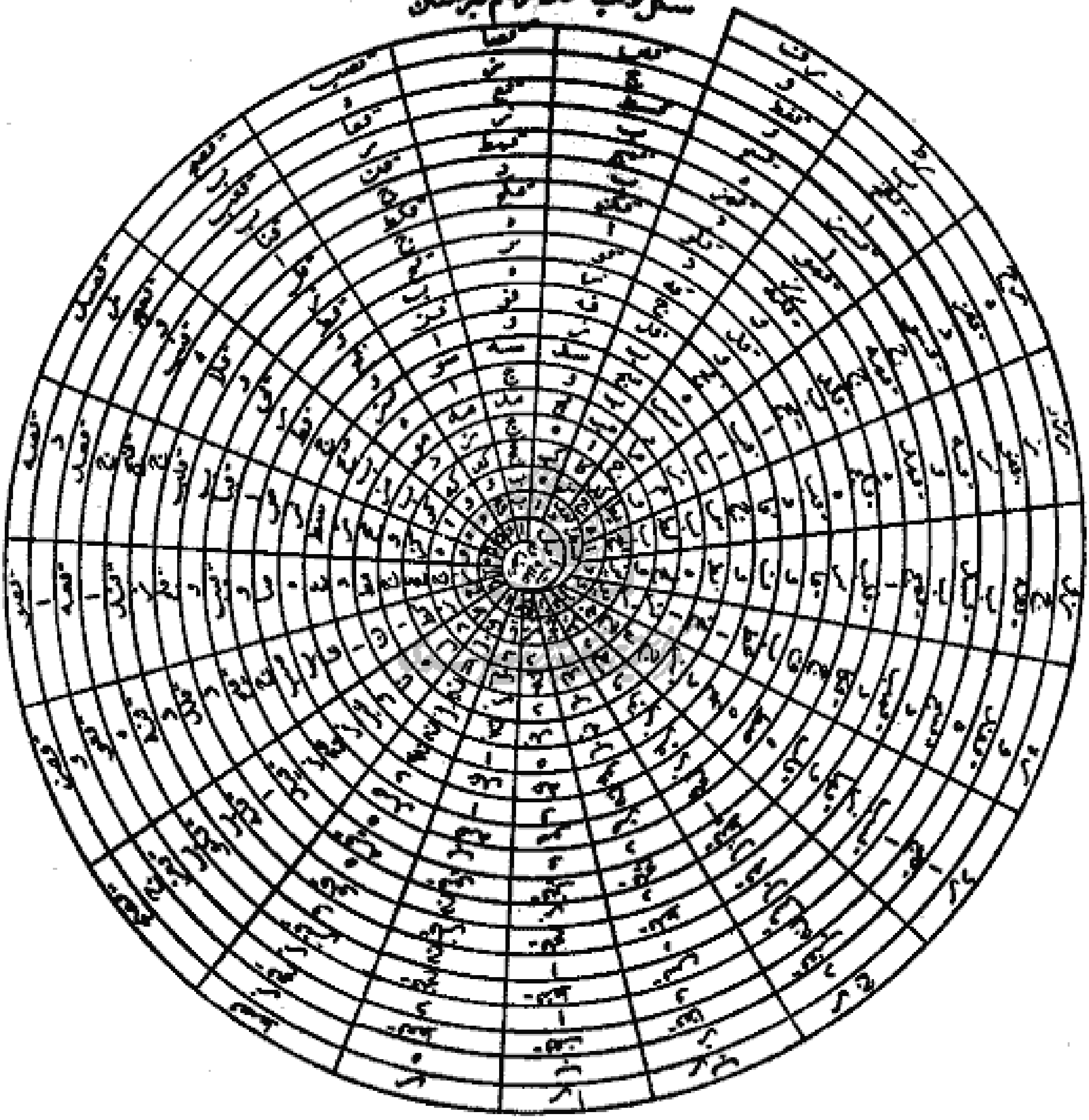
بسنجد و شخصی که خواهد چنین کاری را انجام دهد باید از سالهای هجرت با سال ناقصه ۲۱۰ اسقاط کند اگر زیادتر باشد و باقیمانده را در سطر عدد بیاورد و در ازاء آن ایام و دقایق را بگیرد و بر دقایق همواره پنج روز و ۳٤ دقیقه زیادتر کند و آنچه از آن را که بروزها قابل دفع است در این کار کوتاهی نکند و هفت‌تای از آن را القا کند اگر در آن باشد در نتیجه علامت اول محرم جمع می‌شود و چون پنج را بر آن بیفزاییم علامت رمضان حاصل می‌شود و باید جدول را با شکل لوله‌ای که در کتاب است مقایسه نمود زیرا در برخی مواضع اختلاف موجود است بدین سبب که دقایق که بشصت نرسیده بیك روز جبران شده و بطور عیان آشکار می‌شود که چرا برای (۲۱۰) سال این جدول ترکیب شده نه برای کمتر و نه زیادتر از آن.



جدول مصحح ایرانیات



شكل دولاب منقول از عالم طبرستان



جدول احمد بن شهاب برای تعیین آغاز ماهها که از آنجمله اول رمضان است نیز سرقت علمی است

من پیش احمدبن محمدبن شهاب که یکی از دعات بزرگ ایشان بود جدولی یافتم و او طریق بکار بردن آنرا بمن آموخت که باید سالهای تام هجری را گرفت و بر آن چهار افزود و مجموع را هشت هشت طرح کرد و هراندازه کمتر ماند آنرا در سطر عدد داخل نمود و دید که در هرماهی اول آن چه روز است و جدول این است .

عدد	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاولی	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذیقعده	ذیحجه
ا	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و
ب	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج
ج	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا
د	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه
ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب
و	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز
ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د
ح	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب

این جدول نیز از جدول مجرد حبش استخراج شده و هر کس که به دور هشت‌تایی که در این جدول بآن عمل شده نظر کند خواهد دید که آغاز سالها بهمان روزی که از هفته بوده برمی‌گردد و چهار دقیقه کسور آن کمتر می‌شود و این جدول باجدول مجرد که تصحیح شده مخالفت ندارد مگر اینکه زمان طولانی شود آنوقت اضطراب فاحشی در آن پیدا می‌شود و این داعی مدلس و مردم فریب می‌گفت که جدول مذکور را حضرت جعفر بن محمد صادق ساخته که

چون آنجناب دیـد مردم در آغاز رمضان در شك و اختلاف افتاده‌اند فرمود : بخداوندی که محمد را به پیامبری فرستاد سوگند یاد می کنم که محمد از امت خود مفارقت نجست تـا اینکه آنچه در دنیا بـوده و خواهد شد بما بیاموخت و کمترین ایـن علوم علم روزه است که در هرسال در چه روزی واقع می‌شود و فرمود که هیچگاه شعبان تمام نمی‌شود و رمضان هم هیچوقت از سی روز کمتر نمی‌باشد .

این داعی ستمکار بر چنین سیدی عالم که افضل اشراف و اعلم امامان است (صلوات‌الله علی ذکرهم) افتراء زده چه ، امری را بدو نسبت داده که در دین جد او نیست و برضد آن برهان قائم است و این امام زاهد و پارسا بالاتر از آن است که دامنش به گفته‌های امثال این داعی و به نسبت‌های اسماعیلیه آلوده گردد .

دو راه برای بدست‌آوردن روز آغاز سال هجری که از کتاب مدخل کبیر ابوجعفر خازن نقل شده

از برای دانستن علامت محرم دو راه است و ابوجعفر خازن در مدخل کبیر که بعلم نجوم نوشته ذکر کرده :

یکی این است که از برای هر سی‌سال تامی که از هجرت گذشته پنج روز بگیریم و آنچه که کمتر از سی ماند برای هرده سالی یك روز و دو سوم روز یعنی شانزده ساعت و آنچه از ده سال کمتر است برای هر پنج سالی از آن بیست ساعت و برای هرسالی تام چهار روز وهشت ساعت وچهار پنجم ساعت و برمجموع یـا اینکه پنج روز بیفزاییم و یا اینکه دو روز از آن کم کنیم وحاصل‌را هفت‌هفت طرح کنیم‌سپس‌ازاینکار روزی که باقی‌ماند علامت محرم است .

این کار را که ابوجعفر خازن پیشنهاد کرده صحیح است وبهمان طریقه سابقه که ذکر شد راجع است و اینکه از ایـام و کسور کـه برای شماره سالها کنار می گذاریم علت این است که این کسور باقی همین عدد است که مبدل بایام شده‌و هفت هفت طرح گشته و در جدول مصحح این مطلب آشکار است و از این جهت به

مجموع عدد پنج را می‌افزاییم که مبدأ آن از روز یکشنبه بود چنانکه این مسئله را هم در پیش گفتیم وچون ما هفت هفت طرح می‌کنیم چه عدد پنج افزوده شود چه پنج از هفت کم شود هردو مساوی خواهد بود و این کار لازم است و در غیر از محرم برای اصل سال به جهت هرماه فردی دو روز و برای هر ماهی که زوج است یك روز باید برعدد افزود ومجموع را هفت هفت طرح کنیم وآنچه باقی‌ماند اول آن ماه است .

طریقه‌ی دوم را که ابوجعفر ذکر کرده این است که نصف سالهای تام را اگر زوج باشد می‌گیریم و اگر فرد باشد یك عدد ازآن کم می‌کنیم وچهار روز و بیست و دو دقیقه بـرای آن محفوظ می‌داریم و نصف دیگر باقیمانده سالها را هم می‌گیریم و در دو موضع ایـن اعداد را می‌گذاریـم و یکی از آن دو را در سه ضرب می‌کنیم و برچهار تقسیم می‌نماییم و خارج قسمت ایام می‌شود و دیگری را درهشت ضرب می‌کنیم ومجموع را باضافه پنج براین ایام می‌افزاییم سپس ازجمله اعداد به اندازه شماره نصف سالها دقایق ایام را کم می‌کنیم و آنچه را که سابقاً محفوظ داشته بودیم اگر سالها فرد باشد برآن اضافه می‌کنیم و اگر کسری ماند درصورتی که بیشتر از سی دقیقه باشد آنرا یك ساعت محسوب نموده و اگر کمتر باشد صرفنظر می‌کنیم سپس مجموع را هفت هفت طرح کرده آنچه باقی‌ماند علامت محرم است .

این کار نیز صحیح است و مبتنی براحوال مذکور است زیرا آنچه را که ما داشته‌ایم حصه سالهایی است که پس از هفت هفت طرح شدن باقیمانده و چون نصف سالهای باقیه را در هشت ضرب کنیم مثل این است که همه آنهـا را در چهار ضرب کرده‌ایم که ایام صحاح باقیمانده از سالهای قمری باشد پس از آنکه هفت هفت طرح شده وبرای ابوجعفر باقی‌ماند که بجهت هرسال سدس‌وخمس یك‌روز را بگیرد وچون زیادتی سه ربع‌نصف هرعددی برمجموع خمس وسدس آن‌بواحد مثل

نسبت نصف این‌عدد است به شصت بنابراین چون ابوجعفر نصف عدد سالها را درسه ضرب کند و برچهار تقسیم نماید سه ربع همه عدد را گرفته واین مقدار بر پنج یك و شش یك جمیع سالیان باندازه نسبت نصف این سالها بشصت زائد است وچون با این میزان اجزای شصت گانه ساعت را که دقایق باشد حساب کند و از مجموع کم نماید پنج یك و شش یك سالها را بدست آورده و بقیه اعمال مطابق قواعدی است که در پیش گفته شد .

طرز شناسایی اول سالهای یزدگردی و چند نوع سال دیگر

هرگاه بخواهیم آغاز سالی‌ازسالهای یزدگردی را بشناسیم باید سالهای تام آنرا گرفت و عدد سه را بر آن افزود ومجموع را هفت هفت طرح کرد ودرنتیجه علامت آغاز فروردین بدست خواهد آمد و اگر ماهی دیگر غیراز فروردین را بخواهیم برای سالهای تامی که از آن تاریخ گذشته بغیر از آبان ماه که نباید برای آن چیزی گرفت ، برای هرماهی دو روز می گیریم و برروزی که آغاز فروردین است میافزاییم و مجموع را هفت هفت طرح می کنیم وآنچه باقی ماند علامت آغاز آن ماهی است که مطلوب ما بود .

در تاریخ مجوس که از هنگام کشته شدن یزدگرد آغاز شده باید برسالهای تام آن همواره عدد پنج را بیفزود و اعمال سابقه خود را تکرار کرد اگر ماههای فارسی را درآن بکار برده باشیم .

اگر ماههای اهل سغد و یا خوارزم را بکار بسته باشیم همواره برسالهای تام عدد سه را می‌افزاییم و مجموع را هفت هفت طرح کرده و در نتیجه علامت آغاز نوسرد و یا ناوسارجی بدست خواهد آمد سپس برای هرماهی که منقضی شده بر علامت نوسرد دو روز می‌افزاییم و بعلامت آن ماه خواهم رسید .

اگر بخواهیم کبیسه‌ای را که فارسیان پیش از زوال استقلال خود بکار می‌بستند بشناسیم سالهای فارسی را از آغاز زوال سلطنت یزدگرد که مبنای تاریخ

زردشتیان است می گیریم و بعلتی که در صدر دفتر گفته شد عدد هفتاد را بر آن می‌افزاییم و مجموع را برصد و بیست تقسیم می کنیم خارج قسمت عدد ماههای کبیسه است که از موقع اهمال آن بدست می‌آید سپس از مجموع تاریخ مطابق شماره ماههای کبیسه کم می کنیم و اگر سالها تمام شد و باقیمانده نیاورد سال تقریباً کبیسه است برای اضطراب تواریخ اگر باقی آورد کبیسه نیست سپس آنچه از ماههای کبیسه بدست شده آنرا بر آغاز سال خود میافزاییم وعید روز را به‌جایی که سزاوار است قرار می‌دهیم و نوروز در موضعی که اتفاق افتاد همان است که ساسانیان بکار می‌بستند و مطابق زیجهای ایشان در آنوقت درانقلاب صیفی بوده است.

اما در تاریخ معتضد شناسایی علامت فروردین ماه باین طریق است که ربع آنرا برسالهای تام آن می‌افزاییم و همواره بر مجموع یك چهار و یك چهار یك افزوده و مجموع را هفت طرح می کنیم و در نتیجه علامت فروردین ماه بدست خواهد آمد .

چون اول سال بدست آمد و بخواهیم که آغاز دیگر ماهها را بشناسیم برای هرماهی که پیش از ماه مطلوب ما گذشته باشد ، دو روز می‌افزاییم بغیر از آبانماه که در سال کبیسه برای آن یك روز ملاحظه می‌شود و در سالهای غیر کبیسه هیچ. سپس مجموع را هفت هفت طرح می کنیم علامت آغاز آنماه بدست خواهد آمد .

طریقه شناسایی کبیسه درسالهای معتضدی بدینطریناست که سالیان تام آن‌را چهار چهار طرح کرده و ببقیه نظر می کنیم چنانچه چیزی باقی نماند سال کبیسه است و اگر باقی ماند کبیسه نیست .

گمان می کنم این مبحث که بطول انجامید خوانندگان کتاب را کافی باشد والحمدلله حمده حمداً کثیرا .

فصل هشتم

در تواریخ کسانی است که پیمبری را بخود بستند (متنبئین) و اممی که فریب ایشان را خورده‌اند

میان انبیا و ملوك جماعتی از متنبّئین ظاهر شدند که کتاب از شمار آنان قاصر است . برخی هلاك شدند بدون آنکه کسی از آنان پیروی کند و جز نامی در صفحه روزگار نگذاشته . برخی دیگر را امتی متابعت کردند و قوانین ایشان در نزد این امت باقی و پاینده ماند ؛ و این امم تاریخ ایشان را ذکر می کنند . پس ما باید که تواریخ مشهورترین ایشان را ذکر کنیم .

نخستین شخصی که ازاین دسته ذکرمی‌شود بوذاسف است[۱] که چون یك سال از پادشاهی تهمورث گذشت در هند ظاهر شد و کتابی بپارسی بیاورد و بملت صابئین دعوت کرد و خلقی زیاد او را پیروی کردند .

پرستندگان وستارگان و ماه و خورشید کدامند؟

پادشاهان پیشدادی و برخی از کیان که بلخ را جایگاه خود قرار داده بودند نیرین و کواکب و کلیات عناصر را تا زمان پیدایش زردشت ، در سال سی‌ام از سلطنت

۱ــ بوذاسف همان بودای معروف‌است ولی بقیه عبارت سراپا نادرست‌است وبااطلاع کامل بیرونی از براهمه، از بودا کاملا بی‌خبربوده فقط درکتاب الهند یکجا گفته (صاحب البدالمحمرة) وکلمه بت فارسی همان بد و بوداست .

گشتاسب ، تقدیس می کردند .

باقیماندههای این طایفه در حران سکنی دارند و بدیشان حرانیه گفته می‌شود و این اسم منسوب به موضع و مسکن ایشان است و برخی گفته‌اند که این نام منسوب به هاران‌بن ترح می‌باشد که برادر ابراهیم است و او از دیگر رؤسای ایشان در دین پابرجاتر و متمسک‌تر بود و از این قوم ابن سنکلای نصرانی در کتابی که نقض نحله ایشان را نموده است و پراز دروغ و اباطیل کرده چنین نقل می کند که ابراهیم از جمله هم کیشان این گروه بود ولی از این مسلك خارج شد زیرا که در قلفه او برصی پیدا شد و هر کسی که این مرض را بگیرد نجس است و ایشان با او مخالطه وآمیزش نمی کنند پس بدین‌سبب ابراهیم قلفه خود را برید یعنی ختنه کرد سپس داخل یکی از بیوت اصنام گردید آوازی شنید که بت با او می گفت ای ابراهیم تو از نزد ما با یك عیب خارج شدی و اکنون با دو عیب باز گشتی بیرون شو و دوباره بدین مکان مراجعت مکن. پس ابراهیم درخشم شده بتان را در هم شکست و از زمره صابئین خارج گشت سپس از کرده پشیمان شد و خواست بنابرعادتی که ایشان در ذبح اولاد داشتند پسرخود را برای ستاره مشتری ذبح کند پس از اینکه کوکب مشتری صدق‌انابت اورا دانست پسرش‌را به‌یك قوچ فدا گرفت .

عبدالمسیح‌بن اسحق کندی در جوابی که از کتاب عبدالله‌بن اسمعیل هاشمی نوشته اینطور نقل می کند که این دسته به ذبح بشر معروف‌اند لیکن امروز ایشان را آشکارا میسر نمی‌شود .

ما از ایشان بیش از این نمی‌دانیم که مردمی هستند که خداوند را یگانه می‌دانند و از قبایح تنزیه می کنند و او را به سلوب متصف می کنند نه به ایجاب مثل اینکه می گویند محدود نمی‌شود و دیده نمی گردد و ستم نمی کند و جور نمی‌نماید و حق تعالی را به اسماء حسنی می‌خوانند ولی بطریق مجاز زیرا که نزد

آنها صفتی حقیقتاً وجود ندارد[۱] و تدبیر عالم را بفلك و اجرام آن نسبت می‌دهند و به حیات و نطق و سمع و بصر افلاك قائلند و انوار را تنظیم می‌نمایند و از آثار ایشان قبه‌ای است که در بالای محراب جامع دمشق است که درایامی که یونانیان و روم بردین آنها بودند نمازخانه ایشان بود بعد بدست یهود افتاد و از برای خود کنیسه گردانیدند سپس نصاری بر آنها غلبه یافتند واز برای خویش کلیسا گردانیدند تا آنکه زمان اسلام شد و مسلمانان آن مکان را مسجد کردند .

از بـرای صابئین هیاکل و اصنام به اسماء شمس بـا اشکال معلومه بوده چنانکه ابومعشر بلخی در کتابش که به بیوت عبادات موسوم است ذکر کرده مثل هیکل بعلبك که از برای صنم شمس بوده و هیکل حرّان[۲] که منسوب به قمر بوده و بنایش به صورت طیلسان است و در نزدیکی آن قریهٔ ایست که سلمسین نام دارد و نام قدیم آن صنم‌سین بوده یعنی صنم قمر و قریه دیگری که ترع‌عوزای موسوم است یعنی در زهره و می گویند که کعبه و بنهای کعبه از ایشان بوده و پرستندگان این اصنام هم از زمره صابئین بوده‌اند و بت (لات) باسم زحل بوده و (عزی) باسم زهره و از برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان‌اند مانند هرمس مصری ، آغاثاذیمون ، والیس ، فیثاغورث، با ما سوار جد مادری افلاطون و امثال آنها و بعضی از ایشان برخود ماهی‌را حرام کرده و جوجه را حرام نموده زیرا همیشه درحال تب‌است و سیر را نیز حرام کرده چون دردسر می‌آورد وخون یا منی را کـه قوام جهان از او است می‌سوزاند و باقلا را نیز حرام نموده چون ذهن را غلیظ و فاسد می کند و این گیاه در اول امر در جمجمه انسان سبز شده .

۱ــ این مبحث نزد اشاعره و معتزله مقامی در بحث دارد که آیـا صفات در ذات خداوند حقیقتاً موجودند یا نه وکتب کلام متکفل این گفتگوهای خارج از عقل بشری است و فرقه‌ی صفاتیه از اینجا ناشی شده .

۲ــ تولی خاقانیا طفلی که استاد تو دین بهتر
چه جای زند واستابست یـا زردشت وحرانش

چنانکه در شرح حال زردشت خواهید دید او به حران رفت و آمد می کرده.

از برای این طایفه سه نماز واجب است : نخست هنگام طلوع شمس هشت رکعت ، دوم قبل از زوال شمس از وسط‌السماء پنج رکعت ، سوم هنگام غروب آفتاب پنج رکعت و در هر رکعت از نمازشان سه سجده است و در ساعت دوم روز یك نماز نافله می‌خوانند و یکی دیگر را در ساعت نه روز و سومی‌را در ساعت سوم از شب و از برای نماز طهارت و وضوء بجا می‌آورند و از جنابت هم غسل می کنند ولی ختنه نمی‌نمایند چون چنین گمان کرده‌اند که بدین امر مأمور نشده‌اند واکثر احکام ایشان در مناکح و حدود مثل احکام مسلمین است و درتنجس ازمس موتی و امثال این امر شبیه به تورات و از برای این قوم قربانیهایی است که به کواکب و اصنام و هیاکل آنهـا متعلق است و ذبایحی هم دارند که کهنه ایشان و آنان که فریبشان داده‌اند متولی آن هستند وبعضی‌ازاین‌جماعت بوذاسف را هرمس می‌دانند وگفته شده که صابئین حقیقی آنهایی هستند که در بابل از جمله اسباطی که کورش و ارطخشاست به بیت‌المقدس حرکت دادند بازماندند و بیشترشان در واسط وسواد عراق در ناحیه جعفر و جامده و دو نهر صله ساکن‌اند و خود را بـا نوش‌بن شیث نسبت می‌دهند وبا حرّانیه مخالفند و مذاهب ایشان را عیب می کنند و جز دراشیاء معدودی با ایشان موافق نیستند حتی اینکه در نمازشان به قطب شمال متوجه‌اند و حرانیه به جنوبی. گمان می کنم که مانوی ها نیز باین قطب توجه کنند زیرا این قطب نزد ایشان وسط قبة‌السماء است و رفیع‌ترین موضعی‌درآن، ولیك صاحب کتاب الباء که از مانویه و دعات ایشان است اهل ادیان ثلثه را درعداد اموری که برایشان عیب می گیرد یکی‌این‌است که به سمت خاصی توجه می کنند ومی‌خواهد براین امر اشاره کند که شخصی که برای خدا نماز می‌خواند از توجه بقبله خاصی بی‌نیاز است[1] .

۱ــ قرآن هم‌می گوید اینما تولوفثم‌وجه‌الله،هرکجا وهرسو بگردید روی‌خداآنجاست و مقصود ازتوجه بجهتی، خدا را ذیجهت دانستن نیست واین‌آیه برخلاف عقیده حاج‌میرزا حسن مازندرانی ناسخ آیه فولوا وجوهکم شطرالمسجدالحرام نیست زیرا یکی از این دو آیه احاطه ذاتی را می‌خواهد بما بفهماند و یکی دیگر حکم تکلیفی را .

(از افادات سید اسدالله خارقانی)

برخی از اهل کتاب براین گمانند کـه متو شالح را غیراز لمك پسری بود که صابی نام داشت و صابئه بدو منسوب‌اند.

مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت‌پرست بودنـد و در جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده‌های ایشان اکنون در هندوچین و تغزغز موجودند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهارهای اصنام و فرخارها[1] و دیگر آثـار ایشان در ثغور خراسان که به هند متصل است ظاهر و هویداست و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند ومی گفتند که فلك در یك خلاء نامتناهی پرتاب شده و از اینجاست که حرکت دورانی دارد زیرا چون چیزی مدور ازمحل خود زایل شود بحالت دورانی فرود می‌آیـد وگروهی از ایشان به حدوث عالم گراییده و این عقیده را قبول کرده‌اند که عمر عالم هزار هزار سال است که به چهار قسمت تقسیم می‌شود : چهارصد هزار سال آن زمان صلاح وخیر است[2].

«چهار قسمت تقسیم می‌شود چهارصد هزار سال آن زمان صلاح و خیراست» و قسمت دوم سیصد هزار سال است که از نخستین قسمت کمی خوبتراست و قسمت سوم دویست هزار سال است که از دوقسمت گذشته کمتر خوب است و قسمت چهارم صد هزار سال است که زمان شر و فساد میباشد و ما در این بخش اخیر هستیم و در کتبی که نزدیك سیصد هجری تألیف گشته چنین‌آمده که از این بخش ده هزار و

۱ـ بهار وفرخار هردو بمعنای بتخانه‌است ونوبهاربلخ معروف است وشمن‌هم‌به‌معنای بت‌پرست آمده و معزی می گوید :

کاخی که دیدم چون ارم خرم ز روی آن صنم
اکنون همـی بینم بخم مانند پشت شمن

فردوسی گوید : چمن شدگل وگشت بلبل شمن

انوری گوید :

خاك درت ازسجده‌ی احرارمجدد تاسجده برد هیچ شمن هیچ صنم‌را

۲ـ پس از این عبارات در اصل کتاب دوازده سطر عبارت است که مربوط بماقبل نیست و در اصلاحات کتاب راجع باین سطور گفتگو شده .

دویست و چهل سال گذشته است .

برخی از آنان به ابوت آدم اقرار دارند و برخی منکر این امرند و برای هردسته‌ای از بشر یك پدر جداگانه قائلند واین قوم می گویند که اگر همه افراد بشر یك پدر داشتند اجسام و اشکال و زبان همه یکی بود .

من این استدلال را نمی‌فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر در رنگها و چهره‌ها و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست بلکه اختلاف اقالیم و اهویه در آن مدخلیت دارد و اختلاف لغات ازاینجا پیش آمد که بشر به اقوامی و فرقه‌هایی تقسیم شده و از هم دور افتادند و هرقومی برای رفع نیازمندی خود به وضع لغاتی نیازمند گشتند که مقاصد آنانرا برساند و چون زمان طول کشید اینگونه عبارات رو به فزونی گذشت و در یادها بماند و از ترکیب آنها نیز مواضعاتی پیدا شد و تحت نظم و قاعده‌ای قرار گرفت .

مردم شمنی وهندیان را در اخبار بودای اول و بودایی که پس از او آمد که از پنج سوی وجودش نور می‌درخشید و در هوا راه میرفت که همواره یك وجب تا زمین فاصله داشت و دیگر اخبار عجیب و اینکه آدمی چگونه بوذاسفی وبودایی[1] می‌شود که از ولادت ومرگ، که مقصود آنان تناسخ‌است، رهایی یابد آرا واحوالی است که شنونده را مبهوت می کند.

به گمان یونانیان زاوس که نسب آنان بدو میرسد واضع قوانین و نوامیس بوده وآن دسته ازاین‌قوم که به‌حدوث عالم گراییده بودند عقیده داشتند که زاوس پدر همه بشراست وآن گروه از یونانیان که به قدم جهان معتقد بودند وحدوث را منکر، براین‌رأی گراییدند که هردفعه که‌نوع‌بشر روبه‌فزونی گذاشتند وزیادشوند توفان می آید و آنانرا نابود میسازد و سپس باز رو به نشوء می گذارند و یکدیگر

۱ــ باید دانست که این دو لفظ متباین نیستند و بوذاسف همان بوداست و کتاب بوذاسف و بلوهر در فارسی معروف است ولی تاکنون موفق نشده‌ام که درآن کتاب دقت کنم و به‌بینم چگونه است .

را دوست میدارند و باز از راه تناسل کثرت و فزونی می‌یابند و چون زیاد شدند در آنان بغض وحسد و پیش افتادن در مناصب راه می‌یابد تا آنکه این کارها سبب بروز فتنه وجنگ و دیگر امور ناخوش آیند میشود وچون ظلم وستم به برترین حد خود رسید باز توفان پیدا میشود و اوضاع پیشین تجدید می گردد و یونانیان براین رأی بوده‌اند که زاوس که وضع نوامیس وقوانین را بدو نسبت می‌دهند در آخرین توفان پیش از ما، پدر همه بشر است ودر کتاب نوامیس افلاطون عباراتی شبیه بلکه مطابق با این عقائد یافت میشود .

زردشت سپس زردشت[۱] پسر سفیدتومان[۲] ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود . و از تخمه منوچهر و در شمار اعیان و اشراف خانواده‌های موقان[۳] ظهور او در سال سی‌ام از پادشاهی گشتاسب بود و او قبایی پوشیده بود که از جلو وعقب چاك داشت و برخود زناری از لیف بسته بود و نمدی منقوش در بر داشت و کاغذی کهنه با خود داشت که برسینه خویش گذاشته بود .

عقیده زردشتی‌ها این است زردشت از سقف ایوان در بلخ هنگام نیمروز از آسمان بزمین آمد و سقف براو بشکافت و بر گشتاسب که در خواب نیمروز بود زردشت وارد شد واورا به کیش خود وبایمان بخداوند و تسبیح وتقدیس او وبه کفر به‌پرستش واطاعت شیطان وبفرمانبرداری از پادشاهان واصلاح طبیعت ونکاح انساب نزدیك دعوت کرد .

درباره نکاح مادر که به زردشتی‌ها نسبت میدهند از سپهبد مرزبان بن رستم شنیدم که زرتشت این عمل را تشریع نکرده. و چون گشتاسب خردمندان و سالخوردگان وبزرگان کشور خودرا برای گفتگو با زردشت درمجلسی گردآورد

۱ـ در همه جای کتاب زرادشت وگاهی هم زرادشت است .

۲ـ این کلمه برطبق اوستا تصحیف واژه اسپنتمان است .

۳ـ این کلمه نیز تصحیف مغان است که مفردآن مغ باشد و درهندمگ گویند چنانکه بیرونی درکتاب الهند گوید ویسمون بهامك و مجوس همین کلمه است .

یکی از پرسشهایی که از زردشت کردند این بود که اگر مردی با مادرخود ازمیان توده و جامعه دور افتاده باشد و دسترسی بزن دیگر نداشته باشد و از انقطاع نسل بهراسد چه باید بکند زردشت پاسخ داد در چنین حال رواست که با مادر خود نزدیکی کند .

زردشت کتابی آورد که آنرا اوستا ن ب ابستا نامند و لغت این کتاب بالغات همه کتب عالم مخالف است و از ریشه لغات دیگر نیست و برای خود لغتی اصیل است و حروف آن از حروف همه لغات زیادتر است و علت اینکه بچنین لغتی این پیغمبر کتاب خود را اختصاص داد این است که علم آن اختصاص باهل یك زبان پیدا نکند .

این کتاب را زردشت در پیشگاه گشتاسب گذاشت و گشتاسب علمای کشور را دعوت کرده بود و زردشت دستور داد که مقداری مس آب کنند سپس روی خود را بآسمان کرده و گفت: خداوندا اگر این کتاب ازتست ومن بفرمان تو آنرا برای این پادشاه آورده‌ام زیان این مس گداخته را از من دور کن و حاضران را گفت که این مس گداخته را برمن بریزید و آنان چنین کردند زردشت گفته‌بود و مس مذاب را برروی شکم و سینه زرتشت ریختند و همه بدن او را فراگرفت و گلوله‌ـ های چند برموهای زردشت از این مس گداخته آویخته گشت و شنیدم که تا هنگامی که ایرانیان پادشاهی‌داشتند گلوهای‌نامبرده در گنجینه ملوك ایران وجود داشت .

چون گشتاسب این قضیه را مشاهده کرد به زردشت ایمان آورد و گشتاسب براین گمان بود که فرشتگان چندی از سوی خدا آمدند و هنگامی که زردشت مشغول دعوت او بود گشتاسب را امر کردند که باین پیغمبر ایمان آر و هفتاد سال گشتاسب مردم را به کیش زردشت دعوت کرد و بقول دیگر چهل و شش سال .

عبرانیان براین عقیده‌اند که زردشت از شاگردان الیاس نبی بود وخود او درکتاب موالید گفته که در جوانی در شهر حران نزد البوس حکیم درس میخواند

و رومیان گویند که زردشت از اهل موصل بود و مقصد ایشان از کلمه موصل از حدود آذربایجان تا حدود موصل بود .

چنانکه آمونیوس در کتابی که در آراء فلاسفه نوشته می گوید یونانیان درباره زردشت بر این عقیده‌اند که فیثاغورث را دو شاگرد بود که یکی فلایوس و دیگری را فیلوکوس می گفتند وفلایوس ببلاد هند رهسپار شد و برهمن که براهمه بدو منسوبند هفت سال شاگرد وی بود و برهمن آراء فیثاغورث را بیاموخت وچون فلایوس مرد برهمن عقاید خود را بروفق آراء فیثارغوس ترتیب داد و فیلوکوس ببابل رفت و وارتوش که به زردشت پسر پورگشسب و مشهور به سفید تومان است نزد او شاگردی کرد و زردشت عقاید خـود را از فیلوکوس یاد گرفت و پس از مرگ فیلوکوس زردشت به کوه سبلان رفت وچندین سال در آنجا بماند و اوستا را در آن کوه تکمیل کرد .

حق این است که زردشت آذربایجانی بود زیرا در کتاب موالید می گوید که با پدرخود به‌حران آمد و شد می کرد و آلبوس حکیم‌را ملاقات کرد و از اواستفاده نمود .

در کتابهای تاریخ ذکر کرده‌اند که در آخر پادشاهی شاپور ذی‌الاکتاف گروهی بوجود آمدند که با کیش زردشتی مخالفت نمودند وآذرباد مارسپند که از خاندان‌دوسر پسرمنوچهر بود با آن گروه بحث کرده وبر آنان‌چیره‌شد وخواست که آیتی بآنان نشان دهد این بود که امر کرد مس را بگدازند و برسینه او ریزند و چون مس گداخته براو ریختند زیان ازاین کار ندهد و شاپور از آن‌وقت اولاد اورا بااولاد زردشت موبد موبدان گردانید وزردشتیان‌جز به کسی که بایمان ودین‌اومطمئن باشند اجازه نمی‌دهند که کتاب اوستا را بخواند وشخصی که در مذهب زردشت عالم به اوستا شود باید علمای دین کاغذی بنویسند و بدست او بدهند که چنین اجازه‌ای بدو داده شده که اگر کسی براو ایراد کرد کاغذ را بجهت احتجاج ارائه دهد .

اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه‌ای بود طلاکاری شده که

در دوازده جلد گاو نوشته شده بود و چون اسکندر آتشکده فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید و هربدان را از دم شمشیر گذرانید و از آنوقت اوستا معدوم شد و باندازه سه خمس آن بکلی از دست رفت و در اصل سی نسك بـود و باقیمانده آن اکنون در دست زردشتیان است کـه باندازه دوازه نسك است و نسك پاره‌ای از قطعات اوستا را گویند چنانکه پاره‌ای از قرآن را اسباع گوییم .

برخی از پیروان علم نجوم به بطلان پیغمبری زردشت و پاره‌ای از افرادی که پس از او آمدند استدلال می کنند باین بیان که هرموضع که عرض آن بیش از سی و سه درجه باشد نمی‌تواند از آنجا پیغمبری بیرون آید زیرا کواکب سیار هرگز مسامت رأس ساکنان این موضع نیست چه ، این عدد مجموع میل کلی با عرض زهره است که از همه سیارات عرضش بیشتر است و این استدلال هرچند با واقع و حقیقت مطابق باشد ضعیف است .

بشتاسب را وزیری بود که به زردشت ایمان آورده اورا پیروی کرد وجاماسب کتابی دارد که درآن آمده پس از هزار و پانصد سال که از تاریخ زردشت گذشت دوباره سلطنت به ایرانیان میرسد و به رأی آنان که در تواریخ دقت نظر دارند در هزار و دویست و چهل ودو سال از قیام اسکندر منقضی‌شد وجز آنچه را که ما بعداً خواهیم گفت به ظهور نه‌پیوست ولی این‌مدت بنابررأی زردشتیان به انقضا نرسیده چه اقوال و آراء آنان در مدت سلطنت اشکانیان کاملا با هم مختلف است و بنابر عقیده ایشان بـاید زمانی را که جاماسب گفته پانصد سال پس از زوال سلطنت از ایرانیان و کشته شدن یزدگرد پسر شهریار باشد .

[1] اگر این‌وقت که ذکرشد همان‌باشد که جاماسب و زردشت‌قصد کرده‌بودند

۱ــ درنسخه چاپی ونسخه مدرسه سپهسالار در فصلی که از متنبئین دربارهٔ ابی زکریاء طمامی گفتگو می کند پس از اینکه می گوید: (تا آنکه خداوند یکی از اتباع ظاهری این شخص را براو مسلط کرد) ناگهان سخن قطع می‌شود و قسمت فوق بنظر میرسد و بعداً باز نویسنده سربحث قرامطه میرود و این جانب نیز در چاپ اول به عدم ارتباط مطالب توجه نداشتم.

البته درتعیین این‌وقت مصاب بوده‌اند زیرا این قضیه درآخر سال هزار و دویست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زردشت می‌ـ گذشت ولی دراین‌خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز به مجوس بر گردد و چنانکه ابوعبدالله عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و درآخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمدص با الف عاشر موافق است که به مشتری و قوس تعلق دارد و ازینرو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که‌دولت مجوسیت را باز گشت دهد و بهمه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد وملك عرب ودیگر امم را از میان خواهد برد ومردم را به‌یك دین ویك مسلك جمع آوری خواهدنمود و شر را از روی زمین برخواهد داشت و به اندازه هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد وتصریح‌نمود که ازاعراب‌پس‌ازآنکه درقران‌هفدهم‌شاهی‌جلوس‌می کند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتیکه او تعیین نموده جز زمان مکتفی و مقتدر را اقتضا نمی کند و به وعده خود پس از این دو تن نمی‌توانست وفا کند و گفته‌اند که دولت ساسانیه در قرانهای آتشی بوده و دولت دیلم برای علی‌بن بویه که ملقب عمادالدوله است در قرانهای ناری اتفاق افتاد و این وقتی است که امیدوار بودند سلطنت به‌پارسیان بر گردد اگرچه دین وسیرت ایشان چون پارسیان قدیم‌نباشد.

نمی‌دانم چرا دولت دیلم‌رابر گزیدندباآنکه دلالت‌انتقال ممر به‌مثلثه آتشی بردولت بنی‌عباس که دولت خراسانی وشرقی‌است ظاهرتراست وبعلاوه‌چه‌بنی‌عباس و چه آل‌بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان خیلی دور بودند.

هر پیغمبری با رمز ظهور کسی راکه پس از اوست اعلام کرده و ما در پیش برخی از این رموز منقول از موسی و مسیح علیهما السلام و دیگر پیغمبرانی که میان ایـن دو بودند بیان کردیم و گفتیم تأویل پنهانی ایـن رموز به پیغمبر ما برمی گردد.

آنانکه دعوی پیغمبری‌را برخود بسته‌اند از راه تشبه به‌انبیاء صادق رموزی گفته و برخی با این رموز بر گشت دوباره خـود را اعلام کردند و برخی دیگر

به آمدن کسی که دعاوی آنانرا تقویت کند و دینشان را نصرت دهد اشاره کردند و کمتر قومی یافت می‌شود که دارای رموزی نباشند وخود را با برگشت سلطنت و حکومت دلخوش نسازند چنانکه حمیر بااین اشعار که به سردر شهر ظفار مکتوب است چنین کرده‌اند .

لمن ملك ظفار؟	لحمير الاخيار	لمن ملك ظفار؟	لحبشةالاشرار
لمن ملك ظفار؟	لفارس‌الاحرار	لمن ملك ظفار؟	لقريش‌التجار
	لمن ملك ظفار؟	لحمير البحار .	

جمعی از دشمنان اسلام چون نتوانستند صریحاً و آشکارا به مخالفت بااین دین برخیزند پیامبران را درظاهر تصدیق کرده ولی درباطن منکر شدند و زمانی که به اصلاح دین می کوشیدند در حقیقت، پی افساد وتخریب آن بوده‌اند مانند احمدبن‌طیب سرخسی که مشهورترین افراد زمان‌خویش‌در کفروالحادبود و کتابی در قران نحسین در برجی که جای نحسی آنانست نگاشت و آن برج سرطانست[۱] و قران نحسین را در ساعت آخر پنجم روز یکشنبه سوم رمضان شش ماه پیش از اسلام دانست و با دلائلی مربوط به علم احکام نجوم برمبتز[۲] بودن زهره به دولت

۱ـ منجمان آنجاکه ازاحوال کواکب بحث می کنند زحل ومریخ را نحس‌دانسته‌اند و زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر خوانده‌اند و در آنجا که از خانه و بال ستارگان گفتگو می‌کنند جدی و دلو را خانه‌های زحل وحمل و عقرب را خانه‌های مریخ شمرده‌اند وسرطان‌را خانه ماه واسد را خانه‌آفتاب‌دانسته‌اند وچون مقابل‌هرکوکبی‌خانه‌ی و بال آنست جدی و دلو و بال خانه‌های نیرین است و براین قیاس سرطان که خانه آفتابست برای زحل و مریخ جای نحسی است .

۲ـ عین عبارت کتاب این است: واستشهد بالدلائل‌الاحکامیه علی‌ابتزازیة الزهرة بالدولةالمنقولة الی‌العرب» و اگر بخواهیم ازنظر لغوی ابتزاز را معنی‌کنیم ترجمه چنین می‌شود « با دلائل مربوط به علم احکام نجوم گواه آورد که زهره بردولت منقوله برعرب چیره می‌شود» ولی باآنکه متبتر خود جزء اصطلاحات علم احکام نجوم است آنچه در متن کتاب‌نوشته‌ام‌صحیحتراست اکنون برای‌دانستن‌این‌اصطلاح بگفتهٔ‌بیرونی‌در کتاب‌تفهیم‌به‌قسمت ←

منتقل برعرب گواه آورد و بنا برحساب او هیجدهمین درجه وبیست و هفتمین‌دقیقه برج حوت که تا پایان برج یازده درجه و سی دقیقه کم دارد و چون حساب شود ششصد و نود وسه دقیقه میشود وازاینروحکم کرد که به‌اندازه دقائق‌درجات مذکور دولت اسلام پایدار است و از قرآن جمیع حروف مقطعه را که درآغاز سور است مانند الم ، المص، الر را بیرون آورده مکررات این حروف را حذف کرد و بقیه را باحساب جمل حساب کرده نیزششصد ونود وسه سال شد و آنان که امید داشتند دولت و حکومت از عرب بر گردد و کیش اسلام مبدل شود از او پیروی کردند و این مرد در دل و جان مردمان ضعیف‌النفس و ساده‌لوح، اوهام با طله‌ای کاشت و اینگونه مردم نیندیشیدند که عقیده احمدبن طیب عقیده همه منجمان نیست واگر کار او را درست می‌دانستند ارصاد را ترک کرده یکسره پی کشف رموزی میرفتند که انبیا گفته‌اند تا جای درجات و دقایق مواضع کواکب را بشناسند و پیغمبر ما مردم را از قیام قیامت ترسانیده و گفته است دین او برهمه دینها چیره می‌شود و حکومت در عرب تا صبح روز واپسین متصل خواهد ماند[1] ونیز فرموده که اوخاتم

۱- کام نجوم بنگرید :

«مبتز چیست ــ مبتز چیره بود و بردوگونه آید یکی مطلق و این‌آنست‌که قویترین کوکبی باشد اندر وقت وبسیادترین شهادتها اندر جای خویش بفلك وستارگان وحالهایی که از افق اوفتد و دیگر گونه مقید بود واین‌آنست‌که هم قوی وخوب حال‌بود وشهادتهای او بریك چیزی باشد از آن چیزها که اندر دوازده‌خانه‌اند» .

مجدداً بیرونی می‌گوید :

« و اما مبتز هرخانه‌ئی کوکبی باشد کی‌شهادتش اندر آن خانه بسیادتر بوذ پس مبتزی او را غلبه بوذفاما مبتز مطلق آنست که اندر مولد یا تحویل سالش مستولی باشد به‌بسیاری شهادتش اندر طالع و خداوندش واندر پنج هیلاج» .

این اصطلاحات همه مربوط باحکام نجوم‌است‌که نزد خود بیرونی جزء خرافات‌بوده و می‌توانید به بیست باب ملامظفر و بیست فصل خواجه وکتب دیگرمراجعه فرمایید باآنکه در این‌کارها سودی نیست و مرا امانت درترجمه به نقل این سخنان واداشته است .

۱ــ از اینجا دانسته می‌شود که مردم ایران مانند مسلمانان دیگر عقیده داشته‌اند خلافت در عرب همواره باقی خواهد ماند و باور نمی‌کردند روزی این دستگاه برچیده ←

پیغمبران است .

اگر مقصود از حروف مقطعه این باشد که احمد بن طیب گفته مکرر بودن برخی از این حروف کاری لغو بوده و پیغمبر هنگامی که با احبار و کاهنان یهود مانند کعب بن اشرف، حیی بن اخطب، ابن یاسر، ابن ابی الحقیق، کنانة بن ربیع، رفاعة بن زید بن تابوت، ابن صوریا مواجه شد و از او می‌پرسیدند که بر تو چه آیه‌ای نازل شده و اوالم را می‌خواند باید بگویند مدت دین تو هفتاد و یکسال است و در این هنگام پیغمبر باید بگوید جز این چیز دیگر هم برمن نازل شده و حروف مقطعه دیگر را بخواند و در این موقع علمای یهود از نزد او برخیزند و بروند و بگویند کار تو برما مشکل است. وهیچگاه پیغمبر حروف مکرر از حروف مقطعه را حذف نکرد.

کاش می‌دانستم سرخسی که کتب و مقالاتی در باز کردن مشت حیله گران نوشته و مقصودش پیغمبران است چگونه به آیات قرآن استشهاد می کند و او در نوشته‌های خود انبیا را مسخره کرده و به اوصافی آنانرا توصیف کرده که بری از آنند ولایحیق المکر السئی الاباهله.

اگر برخی از یاوران وناصران سرخسی که مدافعان اویند، می گویند مقصود این نبوده که دین اسلام سپری می‌شود بلکه سرخسی می خواسته مارا ازقیام قیامت وآمدن ساعت بیاگاهاند این دسته باید بدانند که سخنی می گویند که قرآن خلافش را فرموده آنجا که می گوید «یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها فیم انت عن ذکراها قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الاهو ثقلت فی السموات والارض لایاتیکم الابغتته یسئلونك کانك حفی عنها قل انما علمها عندالله ولکن اکثر الناس لایعلمون» و نیز پیغمبر فرموده این موضوع را کسی که ازاو می‌پرسند از پرسنده عالمتر نیست

← شود ولی نسبت این سخن به پیغمبر قطعاً اشتباه است وگویا از ناحیه خود خلفا این مطلب تراوش کرده و بقای اسلام غیر از بقای حکومت و سلطنت عرب است و حساب اسلام غیر از حساب عرب است .

پس دیگر کدام نص از اینها که گفته شد برای قطع اطماع باحثان ایـن مطلب بلیغتر و فصیحتر است .

با آنکه به عقیده منجمان تدابیر ستارگان با رسیدن به آخر حوت منقطع نمی‌شود چنانکه غلبه اسکندر برایران هنگامی‌بود که قسمت به اول حوت که حد زهره است رسیده بـود و برای هر برجی هزار سال است و نیز اردشیر پسر بابك وقتی قیام کرد که قسمت ازحد زهره به حد مشتری رسیده‌بود و این کوکب دلیل عراق و مشرق است و نیز غلبه عرب برعجم هنگامی بود که قسمت به شرف زهره رسیده بود که بیست و هفتمین درجه حوت بود و حکومت در آنان به اندازه مدت تدبیر این ستاره در برج خود بود و چون قسمت به حد مشتری از برج حمل‌رسید ابومسلم با سیاهپوشان از مردم خراسان ظهور کرد سپس چون ابتزاز به حد زهره منتقل شد آغاز دولت دیالمه و سلطنت آل‌بویه رسید و تدابیر بـه رسیدن زهره به آخر برج حوت منتقل‌نشد. این‌بود عقیده منجمان ولی‌این‌مرد نادان‌احمدبن طیب سرخسی از شنیدن‌آواز خود، خویش را به کری زده و هرچه دلش خواسته گفته و گفته‌اند وقتی که شرم و حیا نداری هرچه میخواهی بگوی .

شگفتتر ازهمه آنکه دقایق را سرخسی دلیل شماره سالها دانسته وحال‌آنکه منجمان درجاترا دلیل براین میدانند و نیز این اعداد با مواضعه و قرارداد به هر کسری که برسند رسیده‌اند[1] واگر به تجنیس اعداد صحاح باکسور آن اکتفا کند چه فرقی است میان‌او وآنکس که دقایق را از راه تقسیم باقیمانده کسور همینطور علی‌التوالی پایین‌تر میبرد تـا بلانهایه برسد تا عدد مقصود را بزرگ جلوه دهد یا چه فرقی‌است میان او و کسی که همان حروف مقطعه را حساب می کند و مکررات آنرا حذف نمی کند .

۱ــ مقصود این است که تقسیم دایره به سیصد و شصت درجه و بعداً درجات به دقایق الخ امری الزامی‌نیست چنانکه امروز در مثلثات علاوه‌بر تقسیم فوق محیط دایره را دوپی رادیان و چهارصد گراد می‌خوانند و برای تبدیل هریك بدیگری فرمولی مذکور است .

مانی نقاش و سرانجام کار او مانی شاگرد فادرون است و مذاهب ثنویه و مجوس و نصاری‌را می‌شناخت سپس ادعای نبوت کرد و در آغاز کتاب خود که به شاپورگان معروف است و آن کتاب را برای شاپور پسر اردشیر تألیف کرده چنین می گوید : اصول عقاید و اعمال همان است که پیغمبران خدا در هرزمان آورده‌اند و در بعضی از قرون بدست (بد) ببلاد هند فرستاده شده[۱] و دربعضی دیگر بدست زرتشت به ایران و در پاره‌ای دیگر از قرنها بدست عیسی به مغرب زمین سپس دوره این نبوت شد و بدست من که مانی هستم در این‌قرن اخیر به زمین بابل این دین و این شریعت بیامد ودر انجیلش که بیست و دو باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته فارقلیط که مسیح بدو مژده می‌دهد اوست و او خاتم پیغمبران است و مطالبی که مانی در هستی عالم و هیئت جهان گفته با براهین مخالف است و مردم را به عالم نور و انسان قدیم و روح‌الحیوة دعوت کرده و به‌قدم نور و ظلمت و ازلیت این‌دو اصل قایل شده وذبح حیوانات و ایذاء آتش و آب و نباتات را حرام نموده و قواعـد و نوامیسی وضع کرده که صدیقون که ابرار و زهاد مانویه‌اند برخود فرض و واجب می‌دانند واین نوامیس و قوانین از این قبیل است :

ایثار درویشی و قلع و قمع حرص و شهوت و کناره گیری از دنیا و زهد در جهان و اتصال روزه به روزه دیگر و صدقه در حدود توانایی و جز قوت یك روز نگذاشتن، پس‌انداختن چیزی حرام است و ترك مجامعت و پیوسته در طوف جهان گردیدن و رسوم دیگری که برسماعین[۲] یعنی اتباع و پیروان خود واجب کرده است از قبیل تصدق به ده یك دارایی و روزه‌ی هفت یك عمر و اقتصار بر یك زن و

۱ــ مقصود از بد بودا می‌باشد و بد درکلمات عرب هم به معنای بت هم‌آمده چنانکه ابوالعلاء معری در ذم دنیا می گوید .

والقلب من اهوائه عابد ما یعبد الکافر من بده

۲ــ سماع یعنی بسیار شنوا و نیوشا که در تازی نغوشا شده .

مواسات با زهاد و ابرار و رفع پریشانی و بیچارگی آنان .

از مانی چنین نقل می کنند که اگر شهوت زیاد هیجان پیدا کند دفع آن در کودکان رواست و براین مطلب می‌شود چنین گواه آورد که هریك از مانویان خادمی امرد و خوشرو دارند ولی من تا آنجا که از کتب مانی دریافته‌ام بچنین چیزی برنخورده‌ام بلکه سیرت مانی با این عقیده مخالفت دارد .

تولد مانی در بابل بوده در قریه‌ای که نام آن مردینو می‌باشد و این قریه در نزدیکی نهر کوثی[۱] اعلی واقع است[۲] چنانکه در کتاب شاپورگان درباب آمدن رسول حکایت می کند که درسال ۵۳۷ از سالهای منجمین بابل یعنی تاریخ اسکندر در سال چهارم از پادشاهی آذربان[۳] تولد او واقع شده و در سیزده سالگی در سال دوم از سلطنت اردشیر بدو وحی رسید .

اسم مانی نزد نصاری بنابرآنچه یحیی‌بن نعمان نصرانی در کتاب که رد بر مجوس نوشته ذکر می کند قوربیقوس‌بن فتق است و چون مانی ظهور کرد بزودی پیروان زیادی یافت و کتب بسیاری از قبیل انجیل مخصوص خویش ، شاپورگان، کنزالاحیاء، سفرالجبابرة[۴]، ومقالات زیادی تألیف کرد وبنابرزعم‌خود آنچه را که

۱- روایتی از زبان علی‌بن ابیطالب ساخته‌اند که اصل ما ازکوثی است و مقصود این است که ابراهیم نبطی بوده و او اصل ما می‌باشد .

۲- بهمین جهت است که باید خلیفه مانی بگفته ابن‌ندیم همواره در بابل باشد ولی پس از آنکه منصور عباسی جمعی از ایشان را دار زد و جمع مانویه را پراکنده گردانید از بابل‌رخت بربستند وبسوی ترکستان رفتند و منصور یکی از شعرای بزرگ ایشانرا که صالح‌بن عبدالقدوس نام داشت طلب کرد وگفت این شعر را که گفته :

الشیخ لایترك اخلاقه حتی یواری فی‌ثری رمسه

(یعنی پیرمرد تا بمیرد اخلاق خود را تغییر نمی‌دهد) گفت من گفته‌ام منصور گفت تو هم نمی‌توانی اخلاق خود را تغییر دهی سپس امرکرد تا او را کشتند .

۳- این قسمت را اگر در خاطر داشته باشید در بحث از تاریخ اشکانیان بیرونی نیز نقل‌کرد.

۴- یکی دیگر از کتب مانی کفالایا می‌باشد که در مصر پیدا شده .

مسیح بطور رمز گفته او بیان کرده است و کار او پیوسته رو بفزونی بود و در زمان شاپور پسر اردشیر و هرمز پسر شاپور بسیار شهرت یافت تا آنکه پادشاهی به بهرام بن هرمز رسید و مانی را خواست ودرحضور او چنین گفت : این مرد برای دعوت به ویرانی جهان آمده پس ما باید پیش از آنکه بمراد خویش رسد و جهان را خراب کند او را از میان برداریم .

مشهور از حال مانی این است که بهرام او را بکشت و پوستش را بکند و پر از کاه کرد .

جبرائیل‌بن نوح نصرانی درجوابی که از رد نصاری یزدانبخت نوشته چنین متعرض است که مانی را کتابی بوده که در آن از مرگ خود خبر داده و برای خویشاوندی که با پادشاه داشت زندانی گشت چون گفته بود که در پادشاه شیطانی است و وعده داده بود که شاه را شفا دهد و نتوانست بوعده خویش وفا کند پس پادشاه بردست و پای او بند نهاد و بزندانش گسیل داشت و مانی در همانجا بمرد و آنگاه سرش را از تن جدا کرد و بدر بارگاه بیاویخت و بدنش را در گذرگاه مردمان بینداخت .

از اشخاصی که دعوت او را پذیرفته‌اند جمعی باقی مانده‌اند که در شهرها پراکنده‌اند و جز فرقه‌ای که در سمرقند هستند و بصابئین معروفند جایگاه معینی ندارند و اما ازخاك اسلام چون بیرون رویم بیشتر اتراك شرقی و اهل چین وتبت و بعضی از اهل هند بر کیش او هستند[1] وآنان در امر مانی بر دو قول‌اند دسته‌ای برآنند که مانی را معجزه نبود و خود مانی خبر داده که پس از اینکه مسیح و اصحابش درگذشتند دیگر اعجاز واقع نمی‌شود . دسته‌ای دیگر قائلند که مانی

۱ــ دایرةالمعارف فرانسه در لغت مانی از گفتار ابوریحان گواهی آورده که جمعی زیاد از مانویه در خاك ترکستان هستند وصدق گفته ابوریحان راکشفیات اتفاقی درتورفان که چندی پیش روی داد وکتابخانه‌ای از مانویه بدست آمد تأیید می‌کند .

دارای معجزات و صاحب آیات بوده و شاپور را وقتی که با خود بسوی آسمان بلند کرد و میان آسمان و زمین نگاه داشت بدو ایمان آورد و از مرزبان بن رستم شنیدم که شاپور مانی‌را بنابر قانونی که زردتشت وضع کرده که باید متنبئین را نفی بلد نمود تبعید کرد و چـون بر گشت بهرام او را بگرفت و پاداشش را در کنارش گذاشت .

خروج مزدك

وپس از اینها که گفته شد مردی خروج کرد که مزدك بن همدادان نام داشت[۱] و از اهل نسا بود و مؤبد مؤبدان یعنی قاضی‌القضات و در ایام قبادبن فیروز ظهور نمود و مردم را به دین ثنویت خواند و با زردشت در بسیاری از آراء مخالفت کرد و به اشتراك درمال وزن قائل گشت و جمعی زیـاد او را پیروی کردند و قباد نیز بدو ایمان آورد و برخی از ایرانیان براین‌عقیده‌اند که قباد درایمان‌به مزدك ناچار و مضطر بود چه، از کثرت پیروان او بر پادشاهی خـود می‌ترسید و برخی دیگر از ایشان بر این عقیده‌اند که مزدك جزو دهات‌بود و چون می‌دانست که قباد به‌زن پسر عموی خود علاقه دارد این‌بود که از موقع استفاده کرد و قباد هم فی‌الفور این مذهب را قبول نمود و قباد را امر کرد که بهایم را نکشند تا اینکه به مرگ خود بمیرند و به قباد گفت اگر تو وصال زن پسر عموی خودرا می‌خواهی این‌کار منوط به این‌است که مرا هم برمادر انوشیروان متمکن‌سازی وقباد این‌شرط را پذیرفت ومادرانوشیروان را در اختیار مزدك گذاشت[۲].

۱ــ بیامد یکی مرد مزدك بنام — سخنگوی و با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش — قبـاد دلاور بـد و دادگوش
بنـزد شهنشاه دستور گشت — نگهدار آن گنج و گنجور گشت
بقیه اشعار را در شاهنامه بخوانید .

۲ــ پس از این عبارت مقطوع است .

انوشیروان نزد مزدك رفت و با او سخن گفت و بسیار زاری کرد و پایش را بوسید تا منتی بر او گذاشته دست از مادرش کشید .

پس از اینکه انوشیروان بـه شاهی رسید نخست کارش آن بود که مزدك و مزدکیانرا هرچه توانست گرفت و آنانرا در گودالهایی چال کرده و در حالی که سرهاشان افتاده‌بود وبه‌پشت خوابیده بودند مردند. ودیگر پیروان اورا ازبزرگان وخانواده‌ها امر کرد که از کیش مزدك دست‌بکشید وهر کس که چنین کرد رهایی یافت وگرنه کشته شد و انوشیروان همواره می گفت هنوز بوی گند جوراب مزدك که پایش را بوسیدم در بینی‌ام مانده است .

ازپیروان مزدك جمعی‌مانده‌اند که‌بمزدکیه وخرمدینیه‌معروفندبرای‌نسبتی که به دین خود دارند و نیز آنانرا برای پیروی از زند که به معنای تفسیر نـزد آنان است زنادقه نیز گویند و پازند فرقش بازند آن است که زند تفسیر و پازند به معنای تأویل است .

مانویان را نیز مجازاً زنادقه می گویند و فرقه باطنیه را در اسلام نیز چنین می‌نامند زیرا این‌دو دسته درتوصیف خداوند به‌صفاتی ودرتأویل ظواهر به مزدکیه شبیه و مانند می‌باشند.

برای تمام نامهایی که اقوامی بدان نامیده شده‌اند معانی‌یی موجود است که این نامها از آن بیرون‌آمده هرچند بطور کمال و تمام ما آنرا ندانیم . مانند یهود که می گویند ایـن اسم از « اناهدنا الیك » یعنی مـا راهنمایی و هدایت تـرا پیروی کردیم، مشتق‌است که بعداً کلمه صرف شد ونیز گفتند فرموده دیگرخداوند « کونواهوداً » دلیل است که یهود از هاد یهود فهوهائد وهود مشتق است ولی این سخنان باطل‌است واین رسم منسوب به یهوذابن یعقوب علیه‌السلام‌است زیرا سلطنت یهود در خانواده او ماند و ذال غیرمعجمه به دال مبدل شد .

نیز مانند نصاری که گفته‌اند از نصر مشتق است چنانکه در قرآن آمـده «من‌انصاری الی‌الله قال‌الحواریون نحن‌انصارالله » این اشتقاق هم نادرست میباشد

و نصاری منسوب به قریه ناصره هستند که مسیح در آنجا اقامت گزید و بدانجا منسوب می‌شد چنانکه می گفتند ایشوع ناصری .

نیز مانند مجوس که گفته‌اند از نجاست مشتق است و مثل این است که کلمه نجوس بوده و نون چنانکه در غیم وغین وابم‌وابن به میم تبدیل میشود در اینجا نیز تبدیل شده .

حمزة‌بن حسن‌اصفهانی منکر این‌سخن‌است و گفته‌است نجوس‌کلمه‌ای معرب است ازاسم سریانی که مکوش‌باشد و نبطی‌ها پادشان ایران را مکوش می‌خواندند و معنی کلمه این است که آنان از احوال مملکت‌ها و کشورهای خود در جستجو بودند چنانکه کاکوش درسریانی به معنای جاسوس است .

نیز مانند فرس که در نسبت به فارس‌بن یهوذا بن یعقوب چنین گفته شده و برخی دیگر گفتند وجه این نامگذاری آنست که آنان به‌بلاد فارس آمده ودر آنجا ساکن شدند .

نیزمانند سریانیان که به سورستان که سواد عراق وبلاد شام باشد منسوبند و برخی گفته‌اند که سورستان بلد و شهری وقسمتی ازخوزستان است و این سخن‌دور از صواب نیست ولی هنگامی که هرقل امپراطور رم هنگامی که از انطاکیه به قسطنطنیه می گریخت روی خود را به شام کرده و گفت سلام بر تو ای سوریه واین سلام ، تودیع و خداحافظی کسی با تست که دیگر به تو باز نمی گردد پس گفتار قیصر رم دلیل بر آن است که سورستان شام است .

نیزمانند عبرانیان که به‌شطی که به‌دریامیریزد وعبر نام‌داردمنسوبند[1] وجمیع نامهایی که اقوام و فرق مختلف بدان موسومند چنین است .

به عقیده مزدکیه هیچ زمانی از پیغمبری تهی نیست و پیامبران پشت سرهم مبعوث می گردند .

---

۱ ــ اشتقاق عبرانی برای عبور از نهر فرات است و عبر نام شطی دیده نشده .

شرح حال مسیلمه

سپس در آخر سال دهم هجری مسیلمة بن حبیب در خاك یمامه ظهور کرد و در بنی حنیفه دعوی پیغمبری کرد و سخنانی احمقانه می گفت بدین گمان که وحی است و نامه‌ای به پیغمبر ما ص نوشت بدین مضمون ازمسیلمة رسول‌الله به محمد .

بهافرید بن ماه‌فرودین

سپس در ایام ابومسلم صاحب دولت عباسی مردی داعیه نبوت پیدا کرد که نام او بهافرید بن ماه فرودین است و او در روستای خواف که از دهمای اطراف نیشابور است در قصبه‌ای بنام سیراوند پیدا شد و خود او از اهل زوزن بود و در ابتدای امر پنهان گردید و بسوی چین رفت و هفت سال در آنجا زیست و در بازگشت پراهنی از حریر سبز با خود بیاورد که چون آن را جمع می کردی در مشت جای می گرفت و شبانگاه به بالای بامی شد و بامدادان به زیر آمد و مردی که مشغول کشت بود او را بدید آن مرد را گفت : این مدت که غیبت کرده بودم به آسمان رفتم و بهشت و دوزخ برمن ارائه شد و خداوند بمن وحی فرستاد و این پیراهن را بر اندامم کرد و در این ساعت به زمین نزول کردم . پس آن مرد برزگر او را تصدیق کرده مردم را گفت که من خود دیدم که او از آسمان فرود آمد در نتیجه جمعی از مجوس به پیروی او گرد آمدند و او با مجوس در اکثر امور مخالفت کرد زرتشت را تصدیق نمود و بر اهل نحله خود گفت که آنچه زرتشت بیاورده است من تصدیق می کنم و من بودم که در نهان به زرتشت وحی فرستادم و بر امت خود هفت نماز واجب گردانید یکی در یگانگی خدا و یکی در آفرینش آسمانها و زمین و یکی در خلق حیوان و روزیهای آنها و یکی دیگر در مرگ و یکی هم در بعث و حساب و یك نماز هم راجع به اهل بهشت و دوزخ و چیزهایی که برای ایشان آماده شده و یك نمازهم درستایش اهل جنت و کتابی به‌فارسی برای امت خود ترتیب داد و امرشان نمود که بریك زانوی بسوی چشمه خورشید نماز بخوانند و در هرجایی که باشند توجه بسوی آفتاب کنند و موهای خود را رها نمایند و در موقع طعام زمزمه نکنند

و چهار پایان را نکشند مگر آنچه را پیر شده باشد ولی شرب خمر وخوردن مردار و زناشویی بـا مادر و خواهر و دختر و برادرزاده را حلال ندانست و در مهر بر چهارصد درهم اقتصار کرد و پیروان خود را امر کرد که راهها را تعمیر کنند و پل‌ها را اصلاح نمایند و این هزینه‌ها باید از هفت یك اموال و کسب اعمال باشد و چون ابومسلم به نیشابور آمد موبذان و هربذان به پیرامون وی گرد آمدند و گفتند این مرد اسلام و دین ما را تباه کرده پس ابومسلم عبدالله بن شعبه را برای گرفتن او بفرستاد و او را در جبال بادغیس بیافتند و ابومسلم وی را با هر که از پیروانش یافت بکشت و اتباع او بهافریدیه معروفند و بآنچه او بیاورده معتقد و بازمانده‌ی از مجوس دشمن‌اند و چنین گمان کرده‌اند که خادم بهافرید ایشان را اعلام کرده که درحالی که بهافرید بر یابویی سوار بود بآسمان صعود کرد و زود باشد که بسوی اصحاب خود نزول کرده از دشمنان خود انتقام کشد .

پیدایش ابن‌مقنع و سرانجام کار او بعد از او هاشم‌بن حکیم که معروف به مقنع است در قریه‌ای که کاوه کیمردان نام دارد ظاهر شد و چون یك چشم او کور بـود حریر سبزی را برقع بینداخت و ادعای خدایی کرد و گفت برای آن بـه جسم درآمدم که پیش از آن کسی نمی‌توانست بمن بنگرد و از نهر جیحون بگذشت و بنواحی کش و کشف[1] وارد شد و به خاقان کاغذی نوشت و او را به کمك خواست و مبیضه و اتراك بدور او گرد آمدند و بر ایشان اموال وفروج را حلال گردانید وهر کس که با وی مخالفت می کرد بکشت

۱ــ کشف همان نخشب است

افق انما البدرالمقنع رأسه ضلال وغی مثل بدرالمقنع

(از ابوالعلاء)

یعنی بهوش ای که آن زن که قناع برسر دارد مانند بدر مقنع سبب گمراهی است .

خواجو گوید :

برآمد خرامان تذروی ز گلشن چو طاوس شرقی بریسن سبز برقع

گمانم چنان بود کز چاه نخشب برآمـد شب تیـره مـاه مقنع

وآنچه را که مزدك تشریع کرده بود اوهم امضا کرد و لشکریان مهدی را شکست داد و چهارده سال استیلا داشت تا آنکه در سال ۱۶۹ هجری محاصره شد و چون یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد خویش را به تنور انداخت که از هم پراکنده شود تا آنکه گفته بود من زمانی بی‌جسد بودم راست آید ولیك نشد که ازهم متلاشی شود و او را در تنور بیافتند و سرش را بریدند و به نزد مهدی فرستادند و در آن روزگار مهدی در حلب بود .

ابن‌مقنّع را پیروان بسیاری‌است که در ماوراءالنهر هستند و از مردم، خویش را پنهان می‌دارند و در ظاهر اسلام را بخود بسته‌اند و من این اخبار را از فارسی به عربی ترجمه کرده‌ام ودر کتاب دیگری که دراخبار مبیضّه وقرامطه‌است بطریق استقصاء ذکر کرده‌ام .

شرح حال مسیلمه

سپس در یمامه مردی پیدا شد که مسیلمه نام داشت و این نامه را به پیغمبر نوشت[1] الی‌محمد رسول‌الله سلام‌الله علیك‌اما بعد فانی‌اشر کت‌فی‌الامر معك وان‌لنا نصف‌الارض ولقریش نصف‌الارض ولکن قریش‌قوم یعتدون، یعنی این‌نامه به محمد رسول‌الله نگاشته شده که سلام خداوند برتو باد و من درحکومت وفرمانروایی با تو شریك شدم ونصفی از زمین از من و نیم دیگر آن از تو ولی می‌دانم که قریش باین قسمت رضایت نمی‌دهند و قومی متعدّی هستند و این‌نامه را به توسط دو رسول نزد پیغمبر فرستاد. پیغمبر بآن دو گفت شماچه می گویید گفتند آنچه که مسیلمه گفته ما نیزمی گوییم پیغمبر فرمود اگر رسول را نمی کشتند گردن شما را می‌زدم سپس این نامه را در پاسخ نوشت من محمد رسول‌الله الی مسیلمة‌الکذاب سلام علی‌من اتبع‌الهدی اما بعد فان‌الارض‌الله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین ، و می گویند که چون تخم مرغ در سر که گذاشته شده را در شیشه داخل می کرد و درجای بالهای کنده

---

۱ ـ کتاب از الی محمد الخ آغاز می‌شود من از نزد خود برای اتصال عبارت قسمت پیش از آنرا نوشتم .

شده مرغها بالهای مناسبی می گذاشت ودیگر تمویهات انجام میداد اهل یمامه بدور او گرد آمدند و بنوحنیفه بدو ایمان آوردند تا آنکه خالدبن ولید در سالی که ابوبکر صدیق بخلافت نشست اورا کشت. مسیلمه را به اشعاری برخی‌از بنی‌حنیفه رثا گفتند که یکی این است :

لهفی‌علیك ابا ثمامه لهفی‌علی‌ر کنی‌یمامه
که آیة لك فیهم کالشمس تطلع‌من‌غمامه

بنوحنیفه پیش از مسیلمه در جاهلیت بتی از حلیس ساخته بودند وروزگار درازی آن را می‌پرستیدند سپس قحط در آفاق افتاد و آن بت را خوردند ومردی از بنی تمیم این شعر را گفت :

اکلت ربها حنیفة من جوع قدیم بها و من اعواز

و دیگری سروده :

اکلت حنیفة ربها زمن التقحم والمجاعه
لم یحذرو امن ربهم سوءالعواقب والتباعه

خروج حلاج

سپس مردی متصوف از اهل‌فارس بنام حسین‌بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را به مهدی دعوت نمود و گفت که او از طالقان دیلم ظهور خواهد کرد و از اینرو حلاج را گرفتند وبه مدینةالسلام بردند ودر زندانش بیفکندند ولی حیله‌ای کرده چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت .

این شخص مردی شعبده‌باز بود و با هر کس که روبرو می‌شد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را به لطایف حیل بدو می‌چسبانید سپس ، ادعایش این شد که روح‌القدس در او حلول کرده و خود را خدا دانست و به اصحاب و پیروان خویش نامه‌هایی که معنون بدین عنوان بود بنگاشت : از هوهوی ازلی اول ، فروغ درخشان لامع و اصل اصیل و حجت تمام حجتها و رب ارباب و آفریننده سحاب و مشکات نور ورب طور که در هر صورتی متصور می‌شود به بنده خود

فلانکس[1].

پیروان او نامه‌هایی را که باو می‌نوشتند چنین افتتاح می کردند : خداوندا از هرعیبی پاك و منزه هستی، ای ذات هرذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی می‌دهیم که آفریدگار قدیم و منیرهستی و در هرزمان و اوانی به صورتی جلوه کرده‌ای و در زمان ما بصورت حسین بن منصور جلوه گرشده‌ای بنده کوچك تو که نیازمند و محتاج تست وبتو پناه‌آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایشت را امیدوار است ای داننده غیبها ، چنین می گوید ...

حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف کرد مانند کتاب نوراصلا کتاب جم اکبر ، کتاب جم اصغر[2] و مقتدر بالله در سال سیصد و یك هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه‌اش زد و دست و پای او را برید و با نفت اورا آتش زد تا آنکه لاشه‌اش بسوخت و خاکسترش‌را به دجله ریختند، وهرعذابی که بدین مرد کردند سخنی نگفت و روی خود را ترش ننمود و لب نجنبانید .

طایفه‌ای از پیروان او باقی ماندند که بدو منسوبند و مردم را به مهدی می‌خوانند و می گویند که از طالقان ظهور خواهد کرد و این مهدی همان است که در کتاب ملاحم ذکر شده که زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر از جور و ظلم شده بود و در برخی از این اخبار ملاحم گفته شده که مهدی محمد بن علی است حتی اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی چون مردم را بـه محمد بن حنیفه دعوت کرد باین خبر استشهاد نموده گفت که مهدی مذکور اوست و تا زمان مـا برخی از مردم منتظر او هستند و می گویند که زنده است ودر جبل رضوی پنهان چنانکه بنی‌امیه خروج سفیانی‌را که در ملاحم ذکرشده منتظرند و همچنین در آن اخبار گفته شده که دجّال مضل از اصفهان می آید ولی اصحاب نجوم گفته‌اند که از جزیره رطائل پس از گذشتن چهار صد و شصت و شش سال از سالهای یزدگردی

۱ــ ابن ندیم که از بیرونی بزبان‌منصور نزدیکتراست بابیرونی‌همداستان‌است که منصور ملحد بوده صوفیه دیگر چه می گویند .

۲ــ طاسین ازل از آثار او به چاپ رسیده و خواندن آن خالی از تفریح نیست .

بیرون خواهد آمد و در انجیل علاماتی که مردم را از خروج او انذار می کند ذکر شده و در کتب نصرانیها دجال را به‌یونانی انطخریوس[1] گویند چنانکه مارثاذورس اسقف مصیصه درتفسیر انجیل ذکر کرده واصحاب سیره روایت‌نموده‌اند که چون عمر بن خطاب وارد شام شد یهود دمشق او را ملاقات کردند و گفتند که سلام برتو ای فاروق ، تویی که رفیق و مصاحب ایلیاء هستی بخدا سوگند یاد می کنیم که نخواهی برگشت تاآنکه شام را بگشایی ودر این هنگام عمر ازایشان پرسید که دجال کیست گفتند که او از سبط بینامین است و شما عربها بخداوند قسم که در چند ذراع به باب لد مانده او را خواهید کشت .

ظهور ابن ابی‌زکریای طمامی

در آغاز ماه رمضان سال سیصد و نوزده ابن ذکریای طمّامی[2] ظهور کرد و او غلامی فاجر و فاسق بود و مردم را بپرستش خود دعوت می کرد عده‌ای نیز او را پیروی کردند و چنین سنت گذاشت که شکم مردگان را بشکافند و پر از شراب کنند و هر کس که آتش را با دست خود خاموش کند دست او را ببرند و هر که با دمیدن آتش را خاموش نماید زبانش را ببرند و گفت با کودکان فسق رواست بشرط آنکه افراط در ایلاج نکنند و هر کس که ادخال کامل کند سزایش این است که چهل ذراع او را بروی خاك کشند و اگر طفلی از این کار ابا کرد وسر تسلیم فرونیاورد باید او را در دکان قصابی ذبح کرد و به پیروان خود امر نمود که آتش بپرستند و آتش را گرامی دارند و پیغمبران گذشته را لعنت نمود بدین سبب که ایشان را مردمی حیله گر و گمراه می‌دانست و سنن دیگری آورد که من در کتاب مبیضه و قرامطه بطور کمال شرح داده‌ام و او با اصحاب خود هشتاد روز مکث کردند تا آنکه خداوندیکی از پیروان ظاهری این‌شخص‌را براومسلط نموده‌اورا کشت ودامی را که این گروه گسترده بودند بدست این مرد برچیده شد .

۱- Antichriste

۲- طمام شهری است نزدیك حضرموت و دارای کوه بلندیست (یاقوت) .

پیش از اینکه این غلام ظهور کند قرامطه نیز پاره‌ای از مذاهب باطنیه را معتقد شده بودند و خود را به تشیع اهل بیت علیه‌السلام منسوب میداشتند وخروج منتظر را درقران هفتم که درمثلثه ناری باشد به یکدیگر وعده می‌دادند حتی‌اینکه ابوطاهر سلیمان حسن در این معنی چنین گفته :

اغرکم منی رجوعی الی هجر	فعما قلیل سوف تاتیکم الخبر
اذا طلع المریخ من ارض بابل	وقارنه‌النجمان فالحذر الحذر
الست اناالمذکورفی‌الکتب کلها	الست اناالمنعوت فی‌سورةالزمر
ساملك اهل‌الارض شرقاً ومغرباً	الی‌قیروان‌الروم‌والترك والخزر
واعمر حتی یات عیسی‌بن مریم	فیحمد آثاری و یرضی بما امر
ففی جنةالفردوس لاشك مربعی	وغیری یصلی‌فی‌الجحیم وفی‌سقر

پس از این مدت گفته شد امر قرامطه بسیار قوت یافت وابوطاهر سلیمان‌بن ابی‌سعید حسن بن بهرام بن جنابی[۱] حرکت کرده در سال سیصد و هشت هجری به مکه رسید و مردم را با قتل فجیع در مکه کشتار نمود و لاشه‌ی آنان را در چاه زمزم ریخت و پیراهن کعبه و زرهایی را که در آنجا جمع شده بود به یغما برد و ناودان کعبه وحجرالاسود را کند و پس‌از آن در مسجد کوفه این سنگ را آویزان کرد و به شهر خود بر گشت .

ظهور ابی‌العزاقر

پس از این اشخاص که گفته شد مردی به ظهور رسید که به ابن ابی‌العزاقر معروف‌بود و محمد بن علی‌بن شلمغانی نام داشت و ادعا کرد که روح‌القدس در اوحلول کرده و کتابی در ابطال مذاهب نگاشت که نام آن حاسه سادسه است[۲].

۱ـ منسوب به گناوه فارس .

۲ـ شهید اول در متن لمعه آخر فصل اول کتاب شهادت می‌گوید : « من نقل من‌الشیعة جوازالشهادة بقول‌المدعی اذاکان اخافی‌الله معهودالصدق فقد اخطا، نعم هو مذهب محمدبن علی‌الشلمغانی العراقری » یعنی مدعی‌نمی‌تواند که خود اوگواه هم باشد فقط محمد ـــ

ابن ابی‌العزاقر

پس از ایـن دسته ، مردی که ابن ابی‌العزاقر نامیـده شده ظهـور کرد و او محمدبن علی شلمغانی‌است و ادعا کرد که روح‌المقدس در او حلول کرده و کتابی بنام حاسه سادسه دربطلان شرایع ومذاهب نگاشت و روا دانست که هرفاضلی نسبت به مفضول برخویشتن عملی زشت انجام‌دهد از اینرو جمعی‌از اوباش به گرد او جمع آمدند و پرده‌نشینان خود را براو مباح گردانیدند تا از راه نزدیك شدن به آنان ، زنان را متبرك گرداند .

امیرالمؤمنین‌الراضی‌بالله به‌جستجوی او پرداخته ودر سال سیصد وبیست ودو باو و جمعی از سران این فرقه مانند حسین‌بن قاسم‌بن عبیدالله‌بن سلیمان بن وهب و ابی‌عون ابراهیم بن محمد بن احمد ابن ابی‌النجم دست یافت با نامه‌هایی که باو نوشته می‌شد و در آن ابی ابی‌العزاقر را رب و مولی خطاب می کردند و در ایـن نامه‌ها او را به توانایی برهرچه بخواهد توصیف کرده بودند و از پیشگاه او طلب رحمت و اصلاح کارهای خود را می‌خواستند و حسین مذکور به مرزوق‌الثلاج و اباعون پیش گفته شده به بشری نامیده شده بودنـد و اینان به صحت ایـن نامه‌ها اقرار و اعتراف کردند و ابن ابی‌العزاقر ادعا کرد که پیروان خـود را از این

بن علی‌الشلمغانی عزاقری این‌امررا بشرط‌آنکه مدعی‌عادل و راستگوباشد روادانسته‌است.

شهید ثانی در شرح این عبارت می‌گوید : این مرد در شمار شیعیان بود و کتابی نگاشت که به کتاب تکلیف موسوم است واین مسئله را در آنجا متذکرشده سپس دردین‌غلو نمود و شیعیان از او برائت جستند و از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه‌السلام بدست ابی‌القاسم‌بن روح توقیعاتی در ذم او صادر شد و سلطان او را گرفت و کشت و شیخ مفید گوید که درکتاب تکلیف جز این مسئله چیز دیگری برخلاف فتوای امامیه نیست» آنچه از این عبارات استفاده می‌شود این‌است که‌کتاب تکلیف غیرازحاسه سادسه است زیراکتاب تکلیف در فقه بوده و ظاهراً فقهای شیعه کتاب حاسه سادسه را ندیده بودند تا این ملحد را در شمار فقها نیاورند و به رای او استناد نکنند و اگر بیرونی یقین نداشت ویا بطور قطع کتاب حاسه سادسه را ندیده بود از او نام نمی‌آورد.

دعاها و نیایش‌ها منع می کرد و حسین‌بن قاسم را خلیفه امر کرد که از پیشروخود تبری جوید و اورا تحقیر کند وشخص مذکور دوان دوان به‌سوی ابن ابی‌العزاقر رفت و چند سیلی به گونه‌های او نواخت ولی اباعون را که خلیفه نیز چنین امر کرده بود از فرمانبرداری سرپیچید و چون دیگر چاره‌ای نیافت دست خود را به سوی ریش ابی‌العزاقر ازراه تعظیم وتوقیر گرفتن وخار وخاشاك از آن‌دراز کرده و دستش به‌لرزه درآمد و گفت مولای من مولای من ! درحالی که رهبر و رهنمای او از او بیزاری می‌جست و گفته‌هایش را تکذیب می کرد .

سپس ابن‌ابی‌العزاقر خواستار مباهله شد[1] که اگر تا سه روز به‌دشمنان‌خود بلایی از آسمان نازل نشود خونش حلال باشد .

الراضی‌بالله از فقیهان و قاضیان چگونگی رفتاری را که باید با او بشود پرسید و آنان رأی دادند که باید او را کشت و روی زمین را از این لوث و پلیدی پاك کرد این بود که ابن ابی‌العزاقر را با ابوعون در کنار بغداد نخست بدار آویختند سپس پایین آورده سرشان را بریده و برنیزه کردند و کالبد ایشانرا سوزاندند و بحمدالله و منته دعاوی آنان به رسوایی کشید .

طیلسان ذیل دوری میان تواریخ متنبئین را با سالهای خورشیدی به طریق تصحیح شده از روی کتاب شاپورگان و غیره دربر دارد و چون یك کدام شناخته شود دیگران نیز شناخته می گردند و به تفصیل آنان را یادآور شدیم و جز افراد مشهور از این دسته را که دارای آثاری بودند و امتی باقی گذاشته که به ایشان تاریخ می گذارند ذکر نکردیم وما به خواست خدا مطلب را استیفا کرده وتاحدی که کافی باشد رسیدیم و طیلسان این است .

---

۱ ـ نخست مرتبه کلمه مباهله را در قرآن می‌بینیم که پیغمبر گرامی ما با مسیحیان حاضر شد که مباهله کنند یعنی هر کدام دیگری را نفرین کنند واز درگاه خداوند خصم‌خودرا چاره‌جویی کند ولی ترسایان نپذیرفتند.

فصل نهم

درباره اعیادی که در ماههای پارسیان است گفتگو می‌کند

ما چون اموری را که به ماهها و سالها پیوست می‌گردد بیان کردیم اکنون باید برگردیم و پرسشی را که از ما شده پاسخ گوییم تا با رسیدن به جواب و بدست آوردن مطلوب تشنگی پرسنده فرونشیند. این است که به روزهای معروف و معلومی که در ماههای پارسی است آغاز کرده ویکسره آنچه‌را که در زیج‌ها نگاشته‌اند کنار می‌گذاریم زیرا نویسندگان این دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این کتب به نقل از نسخی فاسد که بیشتر آنها ساختگی است کفایت شده ولی ما آنچه‌را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده‌ایم که برای اعتقاد دینی توجهی خاص و عنایتی مخصوص بدین روزها داشته‌اند در اینجا نقل می‌کنیم.

در کتب رادویه‌بن شاهویه و خورشیدبن زیار موبد اصفهان و محمدبن بهرام بن مطیار مطالبی در این بحث یافتم که مرا از دیگر مراجع بی‌نیاز کرده و آنهارا در اینجا بازگومی کنم و باهم آنها را بهم می‌آمیزم و بیاری خداوند می‌گویم :

ایرانیان وقتی که سالهای خود را کبیسه می‌کردند فصول چهارگانه را با ماههای خود علامت می‌گذاشتند زیرا این دو بهم نزدیك بودند و فروردین‌ماه اول تابستان و تیرماه اول پاییز و مهرماه اول زمستان و دی‌ماه اول بهار بود وروزهایی

خاص دراین فصول داشتند که برحسب فصول چهارگانه بکار می بستند وچون کبیسه اهمال شد اوقات آنها بهم خورد .

برخی ازاین ایام مربوط به امور دنیوی است و پاره‌یی مربوط به امور دینی اما امور دنیوی اعیاد مقدسی است و روزهایی بزرگ که پادشاهان و بزرگان دین آنها را وضع کرده تا موجب شادمانی و فرح به وسیله کسب حمد و ثنا و دوستی و دعای خیرمردم شوند وبرای توده مردم رسومی قرار دادند که آنان نیز بتوانند در در چنین سروری شرکت کنند و طاعت و خدمتگزاری خود را نسبت به پادشاهان اظهار کنند و این عیدها یکی ازاسبابی‌است که تنگی روزی فقرا را بیك زندگانی فراخ مبدل میسازد و آرزوهای نیازمندان‌را برمی‌آورد وآنانرا که نزدیك به هلاك رسیده و در گرداب بلا افتاده‌اند رهایی می‌بخشد و سنت‌ها و آیین‌هایی برای این ایام وضع کرده بودند که به‌خلف از سلف ارث رسیده‌بود و بدان تبرك و تیمن می‌جستند .

اما ایام دینی را دین‌آوران و شارعان آنان از پیشوایان مذهبی و فقیهان و دینداران برای آنان وضع کردند و مقصود از وضع این ایام و انجام سنن آن نیز مانند مقصود و غایت از وضع روزهای مربوط به امور دنیوی بود جز اینکه دراین روزها اجر وثواب اخروی نیز ملحوظ بود .

ما آنچه را که از هردو نوع در شهور ایشان است در اینجا می‌آوریم و به اولین ماه پارسیان آغاز می‌کنیم که فروردین ماه است .

فروردین‌ماه نخستین روز آن روز نوروز است که اولین روز سال نو است و نام پارسی آن بیان کننده این معنی‌است و این روز با دخول آفتاب به‌برج سرطان طبق زیجهای آنان هنگامی که سالها را کبیسه می‌کردند مطابق بود سپس در ایام بهار این روز پس از تأخیر از موضع خود سرگردان شد و در مکانی قرار گرفت که سال همه این احوال‌را از نزول باران و برآمدن شکوفه‌ها و برگ آوردن درختان تا هنگام رسیدن میوه‌ها

و تمایل حیوانات به تناسل و آغاز نو تا تکامل و ذبول طی کند این بود که نوروز را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و گفته‌اند در این روز بود که خداوند افلاك را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش درآورد و ستارگان را پس از چندی توقف گردانید و آفتاب را برای آنکه اجزای زمان از سال و ماه و روز بآن شناخته شود آفرید پس از آنکه این امر پنهان بود و آغاز شمارش از این روز شد و گفته‌اند خداوند عالم سفلی را دراین روز آفرید و کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست و نیز گفته‌اند خداوند دراین روز خلق را آفرید و این روز و مهرگان تعیین کننده زمان هستند چنانکه ماه و آفتاب فلك را تعیین می کنند .

عبدالصمدبن علی در روایتی که به جد خود ابن‌عباس آنـرا میرساند نقل می کند که در نوروز جامی سیمین که پراز حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست ؟ گفتند امروز روز نوروز است پرسید که نوروز چیست ؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد پرسیدند عسکره چیست فرمود عسکره هزاران مردمی‌بودند که از ترس مرگ ترك دیار کرده و سر بـه بیابان نهادند و خداوند بآنان گفت بمیرید و مردند سپس آنانرا زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به‌آنان ببارد از اینروست که پاشیدن‌آب دراین‌روز رسم شده سپس‌ازآن حلوا تناول کرد وجام‌را .

بحثی راجع به نوروز و علت پیدایش آن

وجام‌را میان‌اصحاب خود قسمت کرده و گفت کاش هرروزی برای ما نوروز بود و برخی از حشویه می گویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت از دست او بیرون رفت ولی پس از چهل روز بـار دیگر انگشتر خود را بیافت و پادشاهی و فرماندهی براو برگشت و مرغان بردور او گرد آمدند ایرانیان گفتند نوروز آمد یعنی روزی تازه بیامد و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند و پرستویی در پیش روی او پیدا شد کـه می گفت : ای پادشاه مرا آشیانه‌ایست که

چند تخم در آن است از آنسوتر رو که آشیان مرا در هم مشکنی پس سلیمان راه خود را کج کرد و چون از تخت خود که بر باد حرکت می کرد فرود آمد پرستو با منقار خویش قدری آب آورد و برروی سلیمان پاشید و یك ران ملخ نیز هدیه آورد و از اینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب می‌پاشند و پیشکشی‌ها بنزد هم می‌فرستند و علمای ایران می گویند که دراین روز ساعتی است که فیروز فرشته ارواح را برای انشاء خلق می‌راند و فرخنده‌ترین ساعات آن ساعات آفتاب است و در صبح نوروز فجر و سپیده بمنتها نزدیکی‌خود بزمین می‌رسد و مردم بنظر کردن بر آن تبرك می‌جویند و این روز روز مختاری است زیرا که نام این روز هرمزد است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آن است و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزای نعمت‌های او را توصیف کنند .

سعید ابن فضل می گوید کوه دما که در فارس است هرشب نوروز بر آن برقهایی میدرخشد خواه هوا صاف باشد و یا ابر و شگفت‌تر از این آتش کلواذا است هرچند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکند اطمینان نمی‌یابد و ابوالفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده‌ام درسالی که عضدالدوله به‌بغداد آمد ما بقصد کلواذا بیرون شدیم و آن آتشی است وشمعهایی که از کثرت بشمار درنمی آید و در سمت غربی دجله که روبروی کلواذا است در شب نوروز دیده می‌شود وعضدالدوله نگهبانان خودرا در آنجا گذاشت که ازحقیقت امر جستجو کنند مبادا که این کار ازنیرنگهای مجوس باشد ونگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هراندازه که بآتش نزدیك میشدند آتش بآنان دورتر می‌شد و هرچه دورتر می‌شدند آتش نزدیکتر می‌شد .

چون ابوالفرج از نقل این قصه فارغ شد من باو گفتم که نوروز از وضع و حالت نخستین خود زایل شده زیرا ایرانیان کبیسه سالها را اهمال کردند پس‌چرا این آتش از موقع خود تأخیر نمی‌یابد که در شب نوروز حقیقی اتفاق افتد و اگر

لازم نباشد که تأخیر یابد آیا آنوقت که ایرانیان سالهای خود را کبیسه می‌نمودند این آتش از وقت فعلی خود پیشی می‌گرفته است؟

ابوالفرج را در مقابل این اشکال پاسخی نبود که مرا اقناع کند.

دانندگان نیرنگ‌ها می‌گویند هر کس بامداد نوروز پیش از آنکه سخن گوید سه مرتبه عسل بچشد و سه پاره موم دود کند از هر دردی شفا می‌یابد.

برخی از علمای ایران می‌گویند سبب اینکه این روز را نوروز مینامند این است که در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و چون جمشید بپادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود.

باز عیدبودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود گردونه بساخت دراین‌روز بر آن سوار شد وجن وشیاطین‌اورا درهواحمل کردند وبیك روز از کوه دماوند ببابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند و برای یادبود آنروز در تاب می‌نشینند وتاب می‌خورند.

دسته دیگر از ایرانیان می‌گویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می‌نمود وچون خواست به‌آذربایجان داخل‌شود بر سریری از زر نشست و مردم بدوش‌خود آن تخت را میبردند و چون پرتو آفتاب برآن تخت بتابید و مردم آنرا دیدند این روز را عید گرفتند.

در این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه میفرستند و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر در کشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چیست و خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آبهای درون آن به‌بیرون تراوش کرده بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و ازآن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تبرك بآن، مردم برای یکدیگر شکرهدیه فرستادند ودر مهرگان نیز این کار را بهمین

طيلسان المتنبئين

يوداسف	زرادشت	مانى	مزدك	مسيلمة	عبهلة	المقنع	الحلاج	ابن ابى زكرياء الطامى	ابن ابى القراقر	مسيح اليهود المنتظر	الدجال
۲۸۴۲											
۳۶۲۶	۷۹۴										
۳۹۲۴	۱۰۸۲	۲۸۸									
۴۰۴۰	۱۱۹۸	۴۰۴	۱۱۶								
۴۱۵۶	۱۲۱۴	۵۲۰	۲۳۲	۱۱۶							
۴۱۹۲	۱۲۵۱	۵۵۷	۲۶۹	۱۵۲	۳۷						
۴۲۲۲	۱۴۸۰	۶۸۶	۲۹۸	۲۸۲	۱۶۶	۱۲۹					
۴۲۴۰	۱۴۹۸	۷۰۴	۴۱۶	۳۰۰	۱۸۴	۱۴۷	۱۸				
۴۲۴۲ (2)	۱۵۰۰	۷۰۶	۴۱۸	۳۰۲	۱۸۶	۱۴۹	۲۰	۲			
۴۴۲۰	۱۵۹۲	۷۹۹	۵۱۱	۲۹۰	۲۷۹	۲۴۲	۱۱۲	۹۵	۹۳		
۴۵۰۷	۱۶۶۰	۸۷۱	۵۸۲	۴۶۲	۳۵۱ (6)	۳۱۴ (5)	۱۸۰ (4)	۱۶۷ (3)	۱۶۰	۷۲	

میزان تکرار کردند و بدین‌جهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را انتخاب کردند که انقلابین را از اعتدالین بهتر می‌شود بیاری آلت و چشم اطلاع یسافت زیرا انقلابین اول اقبال خورشید است بیکی از دو قطب کل و همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کل و چون ظل منتصب را در انقلاب صیفی و ظل بسیط را در انقلاب شتوی در هرموضعی از زمین رصد کنند روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند و اگرچه خیلی از علم هیئت و هندسه دور باشد .

اما اعتدالین را نمی‌شود شناخت مگر پس از اینکه انسان درآغاز کار عرض بلد و میل کلی را بداند پس انقلابین به سببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای سال بهتر است و چون انقلاب صیفی بسمت‌الرأس مردم شمالی نزدیك‌تر است از اینرو ایرانیان آنرا بر گزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند .

نیزهنگام انقلاب صیفی غلات بدست می آید پس برای‌اینکه خراج از رعیت بگیرند از انقلاب شتوی بهتر است .

بسیاری از علما و حکمای یونانـی هنگام طلوع کلب‌الجبار را طالع سال گرفتند و سال را افتتاح بآن نمودند و باعتدال بهاری توجهی نکردند چه ، در زمانهای گذشته طلوع این ستاره موافق با این انقلاب و یا نزدیك بآن بوده و عید نوروز از جایگاه اصلی خود زائل شده و در زمان ما با دخول آفتاب در برج بره موافق گشته که آغاز بهار باشد و رسم ملوك خراسان این است که در ایـن موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می‌دهند .

نوروز بزرگ در روز ششم این ماه نوروز بزرگ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند در این روز ازآفرینش جهان‌آسوده شد زیرا این روزآخر روزهای شش گانه است و در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده‌ترین ساعتهای آن روز ساعات مشتری است زرتشتیان می گویند که دراین روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو برهوا در این روز عروج کرد و دراین روز برای ساکنان

کرهٔ زمین سعادت را قسمت می کنند و از اینجاست که ایرانیان این روز را روز امید نام نهادند و اصحاب نیرنگها گفته‌اند هر کس در بامداد این روز پیش‌از آنکه سخن گوید شکر بچشد و با روغن زیتون تن‌خود را چرب کند درهمه سال ازانواع بلاها سالم‌خواهد ماند و ایرانیان می گویند که دربامداد این روز بر کوه پوشنگ شخصی صامت و خاموش دیده می‌شود که یك طاقه مرو در دست دارد و باندازه یك ساعت پیداست سپس از چشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر این وقت آشکار نمی گردد .

زادویه در کتاب خود گفته که سبب این است که آفتاب از ناحیه جنوبی که افاهتر است طلوع می کند .

بیان مطلب آن‌است که ابلیس لعین برکت را ازمردم زایل کرده‌بود بقسمی که هراندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می کردند از طعام وشراب سیر نمی‌شدند و نیز باد را نمی گذاشت بوزد که سبب روئیدن اشجار شود و نزدیك شد که دنیا نابود گردد پس جم بامر خداوند و راهنمایی او بقصد منزل ابلیس و پیروان او بسوی جنوب شد و دیر گاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را برطرف نمود آنگاه مردم ازنو بحالت اعتدال وبرکت و فراوانی رسیدند و از بلا رهایی یافتند و جم در این هنگام بدنیا بازگشت و در چنین روزی مانند آفتاب طالع شد و نور از او می‌تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یك روز شگفت نمودند و در این روز هرچوبی که خشگ شده‌بود سبز شد و مردم گفتند (روز نو) یعنی روزی نوین وهر شخص از راه تبرك باین روز در طشتی جو کاشت سپس، این رسم درایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات در هفت اسطوانه بکارند و از روییدن این غلات بخوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند .

در این روز بود که جمشید باشخاصی که حاضر بودند امر نمود و به آنانکه غائب بودند نوشت که گورستانهای کهنه را خراب کنند و گورستان تازه‌ای مسازند و این کار در ایرانیان باقی ماند و خداوند آنرا پسندید و پاداشی که ایزد تعالی

جمشید را برای این کار داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فنا و غم و مصائب دیگر حفظ نمود و هیچ جانوری در مدت پادشاهی جم نمرد تا آنکه خواهرزاده او پیدا شد و جم را بکشت و بکشور او چیره گشت .

چون در عهد پادشاهی جم هیچ جانوری نمرد و بطوری رو بفزونی گذاشتند که فراخنای زمین با همه پهنایی که داشت بدل به تنگنا شد خداوند آنوقت زمین را سه برابر کرد و ایشان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از هر گناهی پاك شوند و در هرسال برای اینکه آفات را از ایشان دور کند این کار را تکرار نمایند .

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان دراین روز غسل می کنند این‌است که این روز بهروذا که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است واز اینجاست که مردم دراین روز هنگام سپیده دم از خواب برمی‌خیزند و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی نیز آب جاری برخود از راه تبرك و دفع آفات می‌ریزند .

در این روز مردم بیکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است و برخی گفته‌اند که علت این‌است که در کشور ایران دیرگاهی باران نبارید ناگهان بایران سخت ببارید ومردم باین باران تبرك جستند و ازاین آب بیکدیگر پاشیدند و این کار همین‌طور در ایران مرسوم بماند .

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز آب بهم می‌پاشند این است که چون در زمستان تن انسانی بکثافات آتش از قبیل دود و خاکستر آلوده می‌شود این آب را برای تطهیر از آن کثافات بهم می‌ریزند و دیگر اینکه هوا را لطیف و تازه می کند و نمی گذارد که در هوا تولید وبا و بیماری شود .

در این روز بود که جم مقادیر اشیا را استخراج کرد و پادشاهان پس از او این روز را میمون و فرخنده داشتند و هرچه کاغذ و پوست که مکتوب می‌شد و باید باطراف فرستاد در این روز فراهم می‌آوردند و هرکاغذ و نامه را که باید در آخر

آن مهر زد این کار را در این روز انجام می‌دادند و این روز را به پارسی اسپیدا-
نوشت می گفتند وچون جم در گذشت پادشاهان همه روزهای این‌ماه را عید گرفتند
و این اعیاد را شش بخش نمودند پنج روز نخست را به پادشاهان اختصاص دادند و
پنجه دوم را باشراف و پنجه سوم را به‌خدم و کار کنان پادشاهان و چهارم را برای
ندیمان و درباریان و پنجه پنجم را بـرای توده مردم و پنجه ششمین را برای
برزیگران .

گویند کسی که دو نوروز را بهم متصل نمود هرمز پسر شاپور پهلوان است
که او هم ایامی را که میان این دو عید بود عید گرفت و آتش را برای تیمن بآن
بجاهای بلند قرار داد که جورا حرارت آن تصفیه کند و چیزهای پلید را بسوزاند
و عفونات مولد فساد را این حرارت نابود نماید .

آئین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه بروز نوروز شروع می کرد
و مردم را اعلام می‌نمود که برای ایشان جلوس کرده که بایشان نیکی کند و روز
دوم را بـرای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بـود جلوس می کرد و
خانواده‌ها نیز در این قسمت داخل بودند و روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان
موبدان جلوس می کرد و روز چهارم را برای اهل‌بیت و نزدیکان وخاصان خود و
در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و بهر کدام آنچه را مستحق رتبه و اکرام
بودند ایصال می کرد و آنچه مستوجب و سزاوار مبرت و انعام بودند میرساند و
چون روز ششم می‌شد از قضای حقوق مردمان فارغ وآسوده شده بود و برای خود
نوروز می گرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت‌اند کسی دیگر را
نمی‌پذیرفت و در ایـن روز آنچه را که روزهای گذشته بـرای شاه هدیه آورده
بودند امر باحضار می کرد و آنچه می‌خواست تفریق می کرد و می‌بخشید وهرچه
که قابل خزانه و تودیع بود نگه می‌داشت .

سروش روز در روز هفدهم سروش‌روز است وسروش نخستین
کسی‌است که مردم‌را بزمزمه امر کرد و زمزمه

آن است که شخص آهسته آوازهایی بخواند بدون آنکه دانسته شود چه می‌خواند و بدین جهت زمزمه می کردند که در هنگام نماز و ستایش خداوند و تقدیس آن طعام تناول می کردند و دیگر ایشان را ممکن نمی‌شد که وسط نماز تکلم کند این بود که همهمه می کردند و اشاره می‌نمودند و سخن نمی گفتند و این مطلب را آذر خورای مهندس بمن خبر داد ولی غیر از او اشخاصی دیگر می گویند سبب زمزمه آن است که بخار دهان بطعام نرسد و این‌روز روز فرخنده است که در هرماه است زیرا سروش نام آن فرشته‌ایست که شب‌ها مراقبت می کند و برخی گفتند او جبرئیل است و سروش از تمام فرشتگان با جن و ساحران دشمن تراست و هنگامی که مردم در شب خوابند سه مرتبه این فرشته رو می‌آورد و جن را قلع و قمع می کند و ساحران را عذاب می‌دهد و شب برای طلوع پیدایش‌او روشن می‌شود و جو خنك و سرد می‌شود و آبها گوارا می گردد و خروسان برای طلوع او بانگ برمی‌آورند و شهوت نکاح در حیوان مشتعل می‌شود و یکی ازاین سه مرتبه طلوع فجر است که نباتات درآن باهتزاز می‌آیند و شکوفه نمو می کند و مرغ بآواز می‌آید و شخص علیل روحی تازه می‌یابد وشخص مهموم و مغموم رفع غم می کند و مسافر به مأمنی می‌رسد و زمان خوش و خرم می‌شود و رؤیا راست می‌آید و فرشتگان و جن فرح می کنند روز نوزدهم فروردین‌ماه است که آنرا برای اتفاق هردو نام فروردگان گویند بدین جهت که نام آن و نام شهری که در آن است یکی است و در هرشهر آنچه جاری مجرای این باشد مثل آن است .

عید اردیبهشت‌گان و عید اشتاد روز

اردیبهشت‌ماه روز سوم آن روز اردیبهشت است و آن عیدی است که اردیبهشت گان نام دارد برای آنکه هردو نام با هم متفق شده‌اند و معنای این نام آن است (راستی بهتر است) و برخی گفته‌اند که منتهای خیر است و اردیبهشت ملك آتش و نور است و این دو با او مناسبت دارد وخداوند اورا باین کار موکل کرده که نیزعلل وامراض را بیاری ادویه و اغذیه ازاله کند وصدق را از کذب ظاهر کند و محق را از مبطل

به سوگندهایی که گفته‌اند در اوستا مبین است تمیز دهد .

روز بیست و ششم این ماه اشتاذ روز است که اول گهنبار سوم باشد و آن سه روز است که آخر آن آخر ماه است و خداوند زمین را در این وقت بیافرید و نام گهنبار فیشهیم گاه‌است و گهنبارات شش‌عدد هستند که هریك از آنها پنج روز است و واضع آن زردشت است .

عید خردادگان وعید اشتاد روز

خردادماه روز ششم آن روز خرداد است و آن عیدی‌است که بواسطهٔ اتفاق‌دو‌نام خردادگان نام دارد و معنای این نام ثبات خلق است و خرداد ملکی است که بتربیت خلق و اشجار و نبات و ازاله پلیدی از آبها موکل است .

روز بیست و ششم آن اشتاد روز است که اول گهنبار چهارم است و آخر آن آخر ماه است و خداوند اشجار و نبات را در آن روز بیافرید و نام آن ایاثرم گاه است .

جشن نیلوفر در خردادماه و عید تیرگان

تیرماه روز ششم آن خرداد است و عیدی است که جشن نیلوفر نام دارد و ایـن عید مستحدث است .

روز سیزدهم آن روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام ، وبرای این عید دو سبب است یکی آن است که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران باندازه پرتاب یك تیر در خود باو بدهد و یکی‌از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد باندازه‌ای که بسازنده آن‌نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکرشده و(ارش) را که مردی بادیانت‌بود حاضر کردند[1] گفت که تو باید این‌تیر و کمان رابگیری

۱ــ جوان بی‌هنر نخست ناخوش‌بود اگر چند فرزند آرش بود

فردوسی

و پرتاب کنی و ارش برپاخواست و برهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هرزخمی و جراحتی و علتی سالم‌است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را بیندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم سپس برهنه شد و بقوت و نیرویی که خداوند باو داده‌بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند واین تیر درموقع فرودآمدن به درخت گردوی‌بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب بهمین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند .

منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود بقسمی که دیگر بآرد کردن گندم وپختن نان نمی‌رسیدند زیرا طول می کشید و گندم ومیوه-های کال را که هنوز نرسیده بود می‌پختند و بدین‌جهت پختن میوه وگندم در این روز رسم شده و برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می‌باشد که تیرگان کوچك است و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در این روز خبر آوردند که تیر بکجا افتاده و در این روز مردم آلات طبخ و تنورها را می‌شکنند زیرا در این روز بوده که از افراسیاب رهایی یافتند و هریك بکار خود مشغول شدند .

سبب دوم آنست (دهوفذیه) که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی درآن و (دهقنه) که معنای آن عمارت دنیا و زراعت و قسمت‌آن است باهم توأم‌اند که عمران دنیا و قوام عالم بدانهاست و فساد عالم بااین‌دو اصلاح می‌پذیرد و کتابت در تلو آن ومقترن باین‌دو می‌باشد اما دهوفذیه ازهوشنگ صادر شده و دهقنه را برادر دیگر او رسم نموده و نام این روز تیر است که عطارد باشد که ستاره نویسندگان است و دراین روز بود که هوشنگ نام برادر خودرا بزرگ

گردانید و دهقنه را باو داد و دهقنه و کتابت یك چیز است و این روز را از راه اجلال و اعظام عید گردانیدند و در ایـن روز هوشنگ مردم دنیا را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نیز بر همین کار امر کرد و از این روز ملوك و دهقانان ومؤبدان وغیر ایشان این لباس را پوشیدند وتا روزگار گشتاسپ ازراه اجلال کتابت و اعظام دهقنه این رسم باقی بود و در این روز ایرانیان غسل می کنند و سبب آن این است که چون کیخسرو از جنگ با افراسیاب برگشت در این روز بناحیه ساوه عبور نمود و بکوهی که به ساوه مشرف است بالا رفت و تنها خود او بدون هیچ یك از لشکریان بچشمه‌ای وارد شد و فرشته را دید و فی‌الفور مدهوش شد ولی این کار بارسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد و قدری از آب چشمه بر روی کیخسرو ریخت و او را بسنگی تکیه داد و گفت ای پادشاه (ماندیش) و قریةالعین را در آنجا ساخت و نام آنرا ماندیش گذاردند و کم کم تخفیف یافت و اندیش‌شد و رسم اغتسال وشست وشوی باین آب ودیگر آبهای چشمه‌سارها باقی وپایدار ماندند از راه تبرك ، و اهل آمل در این روز بدریای خزر می‌روند و همه روز را آب بـازی میکنند.

عید مردادگان مرداد ماه روز هفتم آن روز مرداد است و آن روز را عید میگیرند و بواسطه توافق دو نام مردادگان گویند و معنای مرداد آن است که مرك و نیستی نداشته باشد و مرداد فرشته ایست که بحفظ گیتی و اقامه غذاها و دواهایی که اصل آن نبات است ومزیل جوع وضرر و امراض هستند موکل است.

عید شهریورگان یا آذرجشن شهریورماه ـ روز چهارم آن روز شهریور است و این روز عید است و چون باز دو نام بـاهم توافق کرده آن‌را شهریور نامند ومعنای این لفظ دوستی و آرزو است و شهریورفرشته ایست که بجواهر هفتگانه که طلا و نقره و دیگر فلزات کـه قوام صنعت و دنیا و مردم بدان است موکل است.

زادویه گفته است که این روز را آذرجشن می گویند واین روز برای آتشهایی که در خانه‌های مردم است عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتشهای بزرگ در خانه‌ها می‌افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می‌نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانیها بگردهم جمع می‌آمدند و این آتش را برای رفع سرما و خشکی که در زمستان حادث می‌شود می‌افروختند و می گفتند انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان‌آور باشد دفع میکند.

خورشید موبد گفته است که آذرجشن روز اول این ماه بود و این‌عیدبرای خاصه بوده وازروزهای معروف ایرانیان محسوب می‌شود اگرچه درماههای‌فارسی است و این عید از روزهایی است که مردم تخارستان آنرا معمول میداشتند و این آتش را برای تغییری که در هوا پیدا شده که اول زمستان است می‌افروختند ولی درزمان ما اهل‌خراسان این عید را در آغازپاییز میگیرند و این روز روز مهراست که اول گهنبار پنجم است وآخر آن روز بهرام است و در این روز خداوند بهائم‌را آفرید ونام آن مدیامیریم گاه‌است.

عید مهرگان

مهرماه روز اول آن هرمزد روز است و روز شانزدهم مهراست که عید بزرگی است و بمهرگان معروف است که خزان دوم باشد واین عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است و تفسیر آن دوستی‌جان است و گویند که مهر نام‌آفتاب است و چون در این روزآفتاب برای اهل‌عالم پیدا شد این است که این روز را مهرگان گویند و دلیل براین گفتار آن است که ازآیین ساسانیان در این روز این‌بود که تاجی‌را که صورت‌آفتاب براو بود بسرمیگذاشتند وآفتاب برچرخ خود در آن تاج سواربود و در این‌روز بران ایرانیان بازاری بپا میشود.

میگویند سبب‌اینکه‌این‌روزرا ایرانیان بزرگ‌داشته‌اند آن‌شادمانی‌وخوشی‌است که‌مردم‌شنیدندفریدون‌خروج کرده‌پس از آنکه‌کاوه برضحاك بیوراسب خروج‌نموده

بود واو را مغلوب و منکوب ساخته بود ؛ مردم را بفریدون خواند و کاوه کسی‌است که پادشاهان ایران به‌رایت اوتیمن می‌جستند و علم کاویانی از پوست خرس بود و برخی‌هم گفته‌اند ازپوست شیر بوده‌و آنرا درفش کاویان نامیدند که پس‌ازاو بجواهر وطلا زیب وزیور کردند.

نیز گفته‌اند در این‌روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه‌های پادشاهان اینطور در این‌ماه رسم شده که در صحن خانه مرد دلاوری هنگام طلوع آفتاب می‌ایستد و بآوازی بلند می گوید «ای فرشتگان بدنیا پایین آیید و شیاطین و اشرار را قلع و قمع کنید و از دنیا آنانرا دفع نمایید» و می گویند در این روز خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای آنانکه محل ارواح باشد آفرید و درساعتی از این‌روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه و بی‌فروغ بود بها وجلا بخشید و بدین سبب گفته‌اند که ماه درمهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات آن ماه است.

سلمان فارسی میگوید ما درعهد زردشتی بودن می گفتیم خداوند برای‌زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز وزبرجد را درمهرگان بیرون‌آورد و فضل‌این‌دو برایام مانند فضل یاقوت وزبرجد است بجواهر دیگر.

ایرانشهری میگوید که خداوند از نور وظلمت بین نوروز و مهرگان پیمان گرفت.

سعیدبن فضل می گوید علمای ایران گفته‌اند که قله کوه شاهین درهمه ایام تابستان همواره سیاه دیده میشود و در بامداد مهرگان سپیده دیده میگردد وچنین بنظرمی‌آید که برآن برفی است و این‌مطلب چه هوا صاف باشد وچه ابر هردو یکسان است ودرهرزمان یکنواخت است.

کسروی میگوید که من از موبد متوکلی شنیدم که میگفت در روزمهرگان آفتاب میان نور وظلمت طلوع می کند و ارواح را در اجساد می‌میراند وبدینجهت ایرانیان اینروز را میرگان گفته‌اند.

اصحاب نیرنك گفته‌اند که هر کسی بامداد مهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید آفات بسیاری از او دفع خواهد شد.

اما آن دسته ایرانیان که بتأویل قائلند برای این قبیل مطالب تأویل قائل می‌شوند و مهرگان را دلیل بر قیامت و آخر عالم میدانند باین دلیل که هرچیزی که دارای نمو باشد در اینروز بمنتهای نمو خود میرسد و مواد نمواز آن منقطع میشود وحیوان در این روز از تناسل باز می‌ماند چنانکه نوروز را آنچه درمهرگان گفته شد بعکس است و آنرا آغاز عالم میدانند و برخی مهرگان را بر نوروز تفضیل داده‌اند چنانکه پاییز را بر بهار برتری داده‌اند و تکیه‌گاه ایشان این است که اسکندر از ارسطو پرسید که کدام یك این دو فصل بهتر است ارسطو گفت : پادشاها دربهارحشرات وهوام آغاز میکنند که نشوء یابند و در پاییز آغاز ذهاب آنهاست پس پاییز از بهار بهتر است.

این روز در ایام گذشته با اول زمستان موافق بود وچون کبیسه را اهمال کردند پیش افتاد و در ملوك خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی می‌دهند.

رام روز یا مهرگان بزرگ

روز بیست و یکم رام‌روز است که مهرگان بزرك باشد وسبب این‌عید آن است که‌فریدون بضحاك ظفر یافت و او را بقید اسارت درآورد و چون ضحاك را به پیش فریدون آوردند ضحاك گفت مرا بخون جدّت مکش و فریدون از راه انکار این قول گفت آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر و بجهان در قصاص همسر و قرین باشی بلکه من تورا بخون گاونری که در خانه جدم بود میکشم سپس بفرمود تا او را بند کردند و در کوه دماوند حبس نمودند و مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند و فریدون مردم را امر کرد که (گشتی) بکمر بندند و زمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند برای سپاس گذاری خداوندی که ایشان را پس از هزارسال ترس باردیگر در ملك خود تصرف داد و این کار در ایشان سنت و

عادت ماند.

همه ایرانیان براین قول‌همدل وهمداستانند که بیوراسب هزار سال زندگی کرد و اگرچه برخی می گویند بیشتر از هزار سال زندگی نمود و این هزارسال مدت پادشاهی وغلبه او بود و گفته‌اند اینکه ایرانیان بیکدیگر اینطور دعا میکنند (که هزار سال‌بزی) از آنروز رسم شده زیرا چون دیدند که ضحاك توانست هزار سال عمر کند و این کار در حد امکان است هزار سال زندگی را تجویز نمودند.

زردشت ایرانیان‌را امر کرد که باید مهرجان و رام روز را بیك اندازه‌بزرك بدارید وباهم این‌دو را عید بدارید تاآنکه هرمز پسرشاپور پهلوان میان این‌دو را بهم پیوست چنانکه میان دو نوروز را هم بهم‌پیوست و سپس ملوك ایران و ایرانیان ازآغاز مهرجان تا سی روز تمام برای طبقات مردم مانندآنکـه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هرطبقه‌ای پنج روز عید دانستند.

عیدآبانگان آبانماه روزدهم آن روز آبان ماه است و آن عیدی است که برای توافق دو نام آبانگان گویند و در این روز زو پسر تهماسب بشاهی رسید و مردمانرا بحفر انهار و تعمیر آن امر کرد و در این‌روز بکشورهای هفت گانه خبررسید که فریدون بیوراسب را اسیر کرده و بسلطنت رسیده و مردم را امر کرده که دوباره خانه‌ها و اهل خود را مالك شوند و خود را کدخدا بنامند یعنی صاحب خانه و خود او نیز بخانه و خانواده خود فرمانروا شد و شروع بامر و نهی و گیر ودار نمود پس‌ازآنکه همه‌ـ ایرانیان درعهد بیوراسب بی‌خانه و زندگی بودند و سلب مـالکیت از ایشان شده بود وشیاطین و شرّیران بخانه‌های ایشان می آمدند و توانا نبودند که از خانه خود آنانرا دفع کنند و ناصراطروش این رسم را برطرف کرده و اشتراك ماردان را با مردم در کدخدایی اعاده داد و پنج روزآخر این ماه اول آن روز اشتاد است که فروردگان نام دارد ودراین روز در نواویس مردگان طعام و شراب در پشت‌خانه‌ها می گذاشتند و چنین گمان میکردند که ارواح مردگان از جایگاه ثواب و عقاب

خود بیرون می‌آیند و از آن طعام و شراب میخورند و درخانه‌های خود را سن‌دود میکردند تا آنکه مردگان از بوی آن بهره‌مند شوند و می‌گفتند ارواح ابرار گذشته بخانواده و اولاد واقارب در این روز توجهی میکنند و مباشر امور آنها می‌شوند اگر چه آن ارواح را نبینند.»

در این روز ایرانیان با یکدیگر اختلاف دارند برخی گویند پنج روز آخر آبانماه است و برخی میگویند که آن اندرگاه است که خمسه لواحق آبانماه و آذرماه باشد و چون اختلاف در آن زیاد شد و تنازع در آن نمودند برای احتیاط هردو را عید گرفتند زیرا یکی از ارکان دین ایشان مـی‌باشد و پنج روز اول را فروردگان اول گفتند و پنج روز آخر را فروردگان دوم و این فروردگان از اول بهتراست.

اول لواحق زائده اول گهنبار ششم است و در اینروز بود که خداوند مردم‌را آفرید و نام آن همشفشمینمگاه است.

گفته‌اند سبب فروردگان این است که قابیل چون هابیل را کشت و پدر و مادرهابیل بسیارجزع براونمودند از خداوند خواستند که روح اورا بار دیگر بکالبد پسرشان بر گردانید ودر روز اشتاد آبان ماه خدا روح او را اعاده داد و ده روز در بدن او بود و هابیل نشست و با پدر و مادر خود حرف نمی‌زد و فقط ایشان را نظر می‌کرد.

[جمیع آنچه را که در آن عصر از خوردنی و آشامیدنی و بوییدنی خوب بود گرد ایشان فراهم آوردند و علما و ملوك این سنت را حفظ کردند و آن را بزرگترین اعیاد سال دانستند و برای اینکه بندگی و چاکری خویش را اظهار کرده باشند سه روز هم بر آن افزودند و از روز دیبدین آغاز کردند و پادشاهان در این روزها تاج خویش را از سر می‌گرفتند و ازتخت به زیر آمده در صف مردم می‌نشستند وجامه‌ی سپید برتن کرده و کشتیج بر کمرمی‌بستند و به دادخواهی‌مردم می‌رسیدند و به مصالح کشور می‌پرداختند.

آذرماه اولین‌روز آن روز هرمزاست و این روز سواری کوسه است[1] و آن سنتی است مرسوم که مردی کوسه و خنده‌آور در این روز برخری سوار شود و این‌سنت منحصر به مردم فارس است و چون این روز به‌علت اهمال کبیسه اشتداد سرماست این کوسه پارچه‌هایی برخود پیچیده و جامه‌های کهنه می‌پوشد تا برای شناخته‌شدن ازجمع مردم علامتی باشد و غذاهای گرم ومسخن خورده و آشامیدنی‌های تسخین‌آور می‌نوشد و تن خویش‌را با روغن‌هایی که جلوی سرمارا بگیرد چرب کرده سپس بادبیزنی به‌دست می‌گیرد و خود را باد می‌زند و مردم باو می‌خندند و براو آب می‌پاشند وبرف ویخ به سوی او پرتاب می کنند واواز اعیان واشراف عطایائی دریافت می کند و درعصر ما این رسم درشیراز و برخی دیگر ازشهرهای فارس معمول‌است و او برای این‌کار باجی هم به حکومت می‌پردازد .

ابوسعید احمدبن محمدبن عبدالجلیل مهندس برای من حکایت کرد که در شیراز دیده است مردی از نگهبانان دولت را که دارای ریش بلندی بود و به دنبال آن کوسه خرسوار روان بود ومقداری گل قرمز با خود داشت که به درهرخانه که چیزی نمی‌دادند از این گل پرتاب می کرد این روز را نیز اسال و هاروگان نیز گویند و پادشاهان کیانی آنرا بهار جشن می‌نامیدند و در این روز بود کـه خبر شابحیره رسید وآنها روباهانی بودند بالدار که در عصر پادشاهان کیانی می‌زیستند و سعادت و خوشی روزگار آنان به این روباهان بود که پس ازایشان منقرض شدند

۱ـ ابوریحان در کتاب تفهیم گوید : « برنشستن کوسه چیست ؛ آذرماه بروزگار خسروان اول بهار بوذست وبه‌نخستین روز از دی از بهرفال مردی بیامذی‌کوسه برنشسته برخری (روی یاء درآن زمان دونقطه می گذاشتند که چنین‌حرفی امروز درمطابع مانیست) و بدست کلاغی گرفته و بباذبیزن بر خویشتن باذ همی‌زدی و زمستان را وداع همی‌کرد و زمردمان بذان چیزی یافتی و بزمانه ما به شیراز همین‌کرده‌اند بضریبت پذرفته از عامل تا هرج ستاند از بام داذ تا نیم روز بضریبت دهذ و تا نماز دیگر زبهرخویشتن ستاند و اگر از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورذ از هرکس .

نقل از تفهیم نسخه موجود درکتابخانه مجلس

و از اینجاست که در این روز نگاه بر روباه را مبارك و فرخنده می‌شمارند .

ممکن‌است که خواننده شگفت‌نماید که چگونه روباه‌بال دارد ولی‌مرا کسی که به گفته‌های او اطمینان دارم و او ابوالقاسم علی بن احمد طاهری است حکایت کرد که فرماندار اسبیجاب درسال سیصدوهفتاد ونه‌برای نوح‌بن منصورفرمانروای خراسان اسبی شاخدار و روباهی بالدار پیشکش فرستاد واین روباه در پهلوی خود بالی داشت که پرهایی بر آن روییده بود و تا آدمی نزدیك او می‌رفت بالهای خود را بازمی کرد و همینکه ازاو دور می‌شد بالهای خویش‌را جمع می کرد و به‌پهلوی خویش می‌چسبانید و ابوالقاسم نامبرده گفت که او خود این روباه را در قفس‌دیده است .

این روز نخستین روزی بود که جمشید مروارید را از دریا بیرون آورد و پیش از او کسی مروارید را نمی‌شناخت و این روز به دخول آفتاب در برج حمل نزدیك‌بوده و مردم آنرا عید می گرفتند وشادمانی می کردند. برای اینکه زمستان منقضی‌شده و زمان‌بدبختی وسختی سپری گشته وبهار با روائح جان‌فزا ونسیم بهاری روی آورده و نیز برای اینکه زمان همچون مرده‌ای بود که از نو زنده گشته ودر این روز به صحرا بیرون می‌رفتند و به گیاهان نظر می‌افکندند و برای پادشاهان در چنین روزی پیش از غـذا روبـاهی و پس از صرف غذا هدهدی (پوپك) وجوجه‌ای و کره خری و میوه‌هایی که درشاخ گل پدیدآمده‌بود هدیه می‌آوردند.

گفته‌اند این روز اولین روزی بود که خداوند خیر و شر را قضای خویش گردانید و بروج را ترتیب داده و آنها را میان کواکب این بروج تقسیم کرد].

و اسعد ساعات آن ساعتی است که برج بره در آن طالع باشد و اصحاب نیرنگها بساعت سحر تبرك میجویند و بر این گمانند که خاصیتی که در آن ذکر شده در هرحال موجود است و می گویند هر کس صبح این‌روز پیش‌ازآنکه لب بگفتار گشاید یك به بخورد و اترج ببوید همهٔ سال را خوشبخت خواهد بود.

طاهربن طاهر می گوید که ایرانیان در ایام قدیم اگـر ماه در منزل آتشی بود عسل می‌خوردند و اگر در منزل آبی بود آب می‌نوشیدند بر طبق متابعت از

منازل قمر.

ایرانشهری می گوید که من از جمعی از علمای ارمنیه شنیدم که می گفتند که چون صبح روز ثعلب شود بر کوه بزرگی که میان زمین داخل و زمین‌خارج است قوچ سفیدی دیده میشود که در همه‌سال جز در این وقت دیده نمیگردد و مردم این ناحیه اگر این قوچ فریاد کند می گویند سال پرنعمت است و خوش خواهد گذشت و اگر فریاد نکند بخشگسالی فال بد می‌زنند.

ایرانیان صبح یوم‌الثعلب بنگاه کردن به ابرتیمن مـی‌جستند و از صفا و کدورت ولطافت و کثافت آن بسعادت و نحوست زمان وخشگسالی و فراوانی سال استدلال می کردند.

آذر عید یا آذرجشن روز نهم روز آذر عیدی است که آنرا بـرای توافق دونام آذرجشن می‌نامند و در این روز بافروختن آتش احتیاج می‌یابند و این روز عیدآتش است و به نام فرشته‌ای که که بهمه آتشها موکل است موسوم است و زردشت امر کرده کـه در این روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و قربانیها بآتش نزدیك کنند و در امور عالم مشاوره کنند.

اعیاد دیماه ازخرم‌روز ودیگر اعیاد مانند دیبگان و غیره دی‌ماه وآنرا خورماه نیز می گویند نخستین روزآن خرم‌روز است و این روز و این ماه هردو بنام خدایتعالی که هرمزد است نامیده شده یعنی پادشاهی‌حکیم وصاحب‌رایی آفریدگار و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بزیر می‌آمد و جامه سپید می‌پوشید و در بیابان برفرشهای سپید می‌نشست و دربانها و یساولان و قراولان را که هیبت ملك بدانهاست بکنار می‌راند و در امـور دنیا فارغ‌البال نظر می‌نمود وهر کس که نیازمند می‌شد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دارا وشریف باشد یا وضیع‌بدون هیچ حاجب و دربانی بنزدپادشاه می‌رفت و بدون هیچ مانعی با او گفتگو می کرد و در این روز پادشاه با دهقانان و

برزیگران مجالست می کرد و در یك سفره با ایشان غذا میخورد و می گفت : من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم‌زیرا قوام دنیا بکارهایی‌است که بدست شمامیشود وقوام عمارت آن‌هم بپادشاه است و نه پادشاه را ازرعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه وچون حقیقت امرچنین شد پس‌من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود ومانند دو برادر مهربان خواهیم بود بخصوص که دو برادر مهربان هوشنك و ویکرد چنین بودند.

گاهی این روز را نود روز می گویند وآنرا عید میگیرند زیرا میان آن و نوروز نود روز تمام است .

روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم این ماه برای اینکه نامهای آنها با نام ماه موافق شده اعیاد است .

روز یازدهم روز خور است که اولین گهنبار اول‌است وآخر آن روز پانزدهم است که روز دیبمهر باشد و این گهنبار مدیو زرم گاه نام دارد و خداوند آسمان را در این روز آفرید .

روز چهاردهم روز گوش است که آنرا سیرسور نیز می‌نامند و در این روز ایرانیان سیر وشراب میخورند و سبزیها را با گوشتهایی که استعاذه ازشیطان بر آن خوانده‌اند می‌پزند وسبب‌این‌است که شیاطین پس‌از قتل جمشید چیره شدند ومردم برای دفع آزار آنان چنین کردند وچون ازقتل جمشید حزین گشتند سوگند یاد کردند که به چربی نزدیك نشوند و این‌کار در ایشان سنت ماند و بخوردن طعام مذکور از مرض‌هایی که منسوب به ارواح سوء است تداوی می کنند .

روز پانزدهم این ماه روز دیبمهر است که آنرا دیبگان گویند و از خمیر یا از گل شخصی‌را بهیکل انسان می‌سازند و در راهرو و دالان خانه‌ها می گذارند ولی این‌کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمی‌شده و در زمان ما اینکار برای اینکه مانندکارهای مشرکان و اهل ضلال است متروك شده .

شب شانزدهم روز مهر است که آنرا درامزینان گویند و کاکثل نیز نامیده

می‌شود و سبب اینکه این روز را عید میگیرند این است که مملکت ایران در این روز از ترکستان جدا شد و گاوهایی‌را که ترکستانیان ازایشان به‌یغما برده بودند از تورانیان پس گرفتند .

نیز سبب دیگر آن است که چون فریدون ضحاك بیوراسب را از میان برد گاوهای اثفیان را که ضحاك در موقعی که او را محاصره کرده بود و نمی گذاشت اثفیان بآنها دسترسی داشته باشد رها کرد وبخانه او برگردانید و اثفیان مردی‌بود جلیل‌القدر دارای همتی‌رفیع که همواره بفقرا نعمت می‌بخشید وازاحوال گرفتاران و بیچارگان جستجو میکرد و آنانکه باو امیدوار بودند امید ایشان را بدل بیأس نمی‌کرد و چون فریدون از اموال او رفع توقیف کرد مردم برای اینکه بعطایای اثفیان چشم داشتند آنرا عید گرفتند .

در این روز بود که فریدون را از شیر گرفته بودند و در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخهای او از طلا و پایهای او از نقره است و چرخ قمررا می کشد ساعتی آشکار می‌شود سپس غایب و پنهان میگردد و هر کس که موفق بدیدار او شود در ساعتی که نظر باو می‌افکند دعایش مستجاب خواهد شد .

در این شب بر کوه اعظم شبح گاوی سفید دیده می‌شود و اگر این گاو دومرتبه صدابرآورد سال، فراوانی‌است واگریك مرتبه صدا کندخشکسالی‌خواهد شد سپس این گاو نر از چشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر همانوقت دیده نمی‌گردد و در این روز با نوشیدن شیر گاو تبرك می‌جویند و اصحاب نیرنگ گویند هر کسی صبحگاه این‌روز پیش از آنکه سخن گوید یك به چاشت بخورد وترنجی ببوید آن سال را بـه خوشی و فراوانی خواهد گذراند و از قحط و بیچارگی و بدبختی در امان خواهد ماند .

بابلی گوید : برخی از ایرانیان این روز را شوم می‌دانند و می گویند این روز را جنیان عید می گیرند زیرا که از مرگ جم به دست بیوراسب و چیره گشتن

شیاطین برمردم و خانه آنان و انزال بلا به آدمیان شاد گشتند و مردم کوشیدند که خود را ازشیاطین درامان نگاه دارند این بود دسته‌هایی از خویش‌را مأمور ساختند که خداوند را یاد کرده و برصاحبان این خانه‌ها ثنا بخوانند و آن شب را خواب نرفتند ازاینجاست که زدن در خانه‌ها و آوازخواندن برای صاحبان خانه‌ها ازآن عهد یادگار مانده است .

بابلی گوید : علمای ایران گفته‌اند که جم کالیلی؟ را به صورت انسان دید که رنگارنگ بوده بـا زیباترین چهره و بر گاو سپیدی سوار و در دست دسته‌ای سوسن داشت که می‌بویید و گاو او از هفت گوهر کـه عبارتند از زر ، سیم ، مس ، قلع ، آهن ، سرب مرکب بوده آن سوار نام مردم را آورده و صفات آنان را یاد کرده واز فروغ خویش برصاحبان آن نامها تقسیم می کرد ونور وروشنی او رو به کاهش می گذاشت. جم اورا گفت ای زیباروی رنگارنگ و رنگ‌آمیز تو کیستی؟ آن سوار گفت من بخت هستم. جم گفت از اینکه میروی ومی آیی وسخن می گویی چه مقصود داری گفت مـن در این کار بخت و اقبال را میان مردم تقسیم می کنم جم گفت این سیم و زر را به کدام شخص می‌دهی گفت بهر کس که خـودسیم و زر دارد ! جم گفت در چه وقت بیش از هرزمان در جهان خواستگاری روی دهد گفت هنگامی کـه برج ثـور میان آسمـان باشـد سپس ایـن سـوار از نظـر پنهان گشت .

من براین سر بودم که تا هنگامی کـه در نقل ماههای پارسی هستم تنها به حکایت آن بپردازم و از نزد خویش چیزی بر آن نیفزایم و چون کذب و محالات و آراء رکیك بسیار در آنها یافته اگر در جای خود دم از تصحیح این اقوال فروبندم ترك نصیحت کرده‌ام از اینرو می گویم بخت و اقبال را در جهان اوقاتی خاص است که شخص بآن نائل می گردد و امید میرود که دعاها در آن هنگام به اجابت رسد و دعا با عزمی صحیح و اعتقادی قوی و توکلی راست مستجاب می‌شود چنانکه درانجیل آمده بحق با شما می گویم اگر درشما ایمان باشد شك مکنید که

اگر باین کوه بگویید پیش آ او نیاید[1].

تردیدنیست که خداوند وآنانکه ازملائکه و ارواح پاك وکواکب مسخره[2] واسطه میان ما و اویند عنایتی به‌اصلاح حال ما دارند ومنتظر توبه و دعای ماهستند و از شگفت‌آورین چیزی که در ایـن مبحث است این میباشد که دریانوردان از بازرگانان نقل می کنند که تیری بر دکل کشتی می‌بندند و پیکان آن تیر باید سر به بالا باشد و چون بادهای طوفانی وزیدن گرفت و باران و امواج زیاد شد، به‌قسمی که کشتی در ورطه هلاك افتاد دست به دعا برداشته واشك می‌ریزند ومی‌خواهند بارهای خود را برای سبك گشتن کشتی به دریا بریزند و درچنین حالی غم‌انگیز می‌نگرند که از دور اشیایی همچون کواکب درخشان به چشم می‌خورد که هریك به اندازه‌ی فیلی است و با دیدن این موجودات خود را از غرق شدن ایمن می‌یابند و یکدیگررا به سلامتی مژده می‌دهند.

هرچند دریا بحرانی و موج‌دار باشد و بسا روی می‌دهد که در یك شب سه تا چهار مرتبه آنها را می‌بینند و در آسمان ابر از آسمان صاف و در پاره‌ای از دریا از پاره‌های دیگر بیشتر به چشم می‌خورد وجالینوس فاضل و جمعی دیگر از مردم متفحص این‌حکایات‌را تصدیق می کنند و اگرهنگام دعا به‌اشکال کواکب استعانت جسته شود و به صحرا رفته شود و آوازها بلند گردد و قلوب از هموم دنیوی فارغ شود استجابت دعا قویتر می گردد و قدمای یونانیان وقتی می‌خواستند دعا کنند

۱ـ «بشما می گویم اگر ایمان بقدر دانه خردلی میداشتید بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو البته منتقل میشد و هیچ امری برشما محال نبود» مجدداً درانجیل دیگرآمده «زیرا که هرآینه بشما می گویم هرکه بدین‌کوه گوید منتقل شو بدریا افکنده شو و در دل خود شك نداشته باشد یقین دارد آنچه گوید می‌شود هرآینه هرآنچه گوید بدو عطا می‌شود».

۲ـ این‌عقیده که‌کواکب مسخره واسطه میان ما و خداوند میباشند عقیده‌ای خرافی از علم تنجیم است و یادگار ستاره‌پرستان (صابئین) وباآنکه بیرونی مردی عالم‌است گاهی ازتأثیر عصرخویش خالی نیست.

وقتی می‌را می گزیدند که مشتری در وسط السماء باشد باراس آن و زهره درطالع باشد و برخی از آنان هنگامی را انتخاب می کردند که یکی از دو کوکب سعد در طالع و دیگری در رابع باشد زیرا یکی از این دو کوکب دلیل عافیت است و دسته‌ای دیگر یونانیان وقتی را انتخاب می کردند که یکی از این دو کوکب در تاسع باشد زیرا این کار مربوط به دین میباشد و دیگری در رابع پس از آنکه موضعی از فلك با شکلی از خورشید آنرا موافق درآید. دو کوکب نحس با آن دو به معادات برنخاسته باشد و ماه هم باین دوسعادت بخشد.

اتصال آنرا به کواکبی که دعا از جنس آنست اتصالی محمود و قوی و مقبول گرداند.

یعقوب‌بن اسحاق کندی در رساله‌ای که براوقات دعا مقصور کرده گوید: هروقت قمروعطارد با کوکب کف‌الخضیب درمقارنه‌باشند و آن‌سال‌هزار وسیصدوده اسکندری دربیست ویك درجه ونصف عشردرجه برج حمل‌است دعای شخص درباره بدن و صلاح کالبد شخص مستجاب می گردد و هروقت که شمس با آنها در حال اقتران درآید دعا برای غنا و طلب شجاعت به اجابت میرسد ولی این دعا در نیمه عمر او قبول درگاه خداوند می گردد اما اگر زحل در اقتران با آنها باشد در حالتی که سعد است دعای داعی از نیمه عمر تا آخر عمر قرین به اجابت است و داعی مسعود و خوشبخت می‌شود ولی اگر در حالی باشد که زحل منحوس است او فقیر و ناتوان می گردد زیرا برخی از ادعیه معکوس آنچه را خواسته‌اند می‌شود و ضدامید و خواهش آنان تحقق می‌یابد مانند دعای اهل طبرستان که در ایام حسن‌بن زید علوی که دچار خشکسالی شده بودند.

گروهی سوی کوهساران شدند　　　به فریاد خواهان باران شدند

هنوز دعا به‌پایان نرسیده بود که در شهر آتش‌سوزی افتاد و زبانه‌های آتش به هوا رفت و ابوالعمر در این‌باره گفته است:

خرجوایستلون صوب غمام　　　فاجیبوا بصیب من حریق

جائهم ضد ماتمنوه اذجائت قلـوب محشـوة بفسوق

واگر مشتری مقارن آن شود دعای مظلوم دراغاثه ازستم وظلم ظالم‌مستجاب می‌شود واگر زهره مقارن آن شود دعای داعی درباره خواستن‌مال مستجاب می‌شود لکن عمرش کم میشود و اگر مریخ مقارن گردد داعی درچنین موقعی بر کسی که درباره او دعا می کند ظالم بوده و از اجابت محروم می‌شود و درباره دیگر عزائم و افسون‌ها و ساختن طلسمات همین دستورها نیز صادق است هرچند همه را نمی‌توان در این باب بیان کرد.

بهمن‌ماه روز دوم آن روز بهمن‌عیداست که برای توافق دونام آنرا بهمنجنه نامیده‌اند و بهمن نام فرشته موکل بربهائم است که بشربآنهابرای عمارت‌زمین ورفع‌حوائج نیازمندندو مردم فارس در دیگ‌هایی از جمیع دانه‌های‌ماکول باگوشت غذایی می‌پزند و آنرا با شیر خالص می‌خورند و می گویند که حافظه را این غذا زیادمی کند واین‌روز را درچیدن گیاهها و کنار رودخانه‌هاو جویهاو روغن گرفتن وتهیه بخور وسوزاندنیها خاصیتی‌مخصوص بدین روزاست وبراین گمانند که جاماسب وزیر گشتاسب این کارها را در این روز انجام می‌داد و سود این اشیاء در این روز بیشتر از دیگر روزهاست .

روز پنجم‌روز اسفندارمذ است که نوسره یعنی سره جدید یا برسره یعنی‌فوق سره گفته میشود زیرا پنج روز پیش از سده است وآن از بیوراسب به یادگار مانده و روز دهم این برج روز آبان عید است که‌آنرا سده گویند یعنی صد وآن یادگار اردشیر پسر بابکان است و در علت و سبب ایـن جشن گفته‌اند که هرگاه روزها و شبها را جداگانه بشمارند میان آن و آخر سال عدد صد بدست می‌آیـد و برخی گویند سبب این‌است که دراین‌روز زادگان کیومرث، پدربشر ، درست صدتن‌شدند و یکی ازخود را برهمه پادشاه گردانیدند وجمعی برآنند که اینروز عید هوشنگ پیشدادی است که تاج عالم را بدست آورد و دسته‌ای هم گفته‌اند در این روز جهنم از زمستان به دنیا بیرون می‌آید ازاینرو آتش می‌افروزند تا شرآن برطرف گردد

و تبخیر می کنند. که تا مضرت آنرا برطرف کنند تا اینکه در خانه ملوك دراین شب رسم شده که آتش بیفروزند وچون شعله‌ور گردد وحوش را بآتش می‌اندازند و مرغها را در شعله آن می‌پرانند و در کنار این آتش می‌نشینند و بلهب ولعب مشغول می‌شوند (خداوند از هر کس که از ایلام و ایذای حیوانات غیرموذی لذت می‌برد انتقام بکشد.)

ایرانیان پس‌ازآنکه کبس از ماههای ایشان برطرف شد در این وقت منتظر بودند که سرما از ایشان برطرف شود و دورهٔ آن منقضی گردد زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روز که از آبان ماه بگذرد میشمردند وآخر زمستان ده روز که ازبهمن‌ماه میگذشت میشد و اهل کرج این‌شب را شب گزنه میگویند یعنی شبی که درآن گزیدن زیاد است و مقصودشان این‌است که سرما شخص‌را دراین‌شب می گزد وگفته‌اند سبب اینکه در این شب آتش روشن میشود این است که چون ضحاك قرار گذاشته بود هرروز دونفر بیاورند وبرای ماری که بدوش او بود دماغ آنهارا غذا قرار دهند و شخصی که موکل باین کار بود پس از آمدن ضحاك به ایران ازمائیل نام داشت و این شخص موکل یکی از این دو را آزاد میکرد و توشه‌ای می‌بخشید و او را امر میکرد که بجبل غربی دماوند ساکن شود و به‌آنجا برود و برای خود خانه‌ای بسازد و در عوض این شخص که آزاد شده بدو مار دماغ قوچی میخورانید واین دماغ را با دماغ یك‌نفردیگر که کشته شود مخلوط میکرد وچون فریدون ضحاك را گرفت ازمائیل را حاضر کرد و خواست که او را پاداش بخشد ازمائیل اشخاصی راکه از قتل بازداشته بود فریدون را اخبار کرد و یك رسول از فریدون خواست که بکوه دماوند برود که تاحقیقت قضیه را بفریدون ارائه دهد و چون ازمائیل بکوه دماوند رسید آزادشدگان را امر کرد که برپشت بام‌های خود هریك آتشی بیفروزند تا شماره ایشان زیاد بنظر آید و این واقعه در شب دهم بهمن‌ماه بود و فرستاده فریدون گفت : چه قدر خانواده‌ها که تو آزاد کردی و از آنجا برگشت و فریدون را بآنچه دیده بود اخبار کرد و فریدون از شنیدن این

واقعه خیلی مسرور شد خود او بدماوند رفت و آزاد شدگان را دید سپس، ازمائیل را جزو نزدیکان خود گردانید و دماوند را تیول او کرد و او را بتختی زرین نشانید و نامش را مسمغان (مه‌مغان) گذاشت .

نیز در دو مار ضحاك بیوراسپ گفته‌اند که ایـن دو مار درشانهٔ ضحاك ظاهر بودند و خوراك آنها مغز دماغ مردم بود و نیز گفته‌اند که دو زخم بود که بسیار درد می گرفت و برای اینکه دردآنها آرامش و تخفیف یابد دماغ آدمی‌را باید بدان زخمها مالید .

اما عقیده ما درباره این دو مار این است که بسیار چیز شگفت‌آوری بود و اگرچه امکان دارد ولی خیلی دور است زیرا برخی از حیوانات از گوشت عمل می‌آیند و شپش نیز از گوشت تولید می‌شود و همچنین حیوانات دیگری، وبرخی حیوانات هستند که با آنکه بکمال موعود خود رسیده‌اند از جایگاه اولی خویش بیرون نمی آیند چنانکه حکایت شده در بلاد هند حیوانی است که از فرج مادرش سر خود را بیرون می آورد و بچریدن علف مشغول می‌شود و باز بشکم مادر خود فرو میرود و تا هنگامی که نیرومند نشده و از خود اطمینان نیافته که در پس‌روی و پیش روی مادر خود بدود ازشکم‌او کاملا بیرون نمی‌آید و گفته‌اند سبب اینکه تا این حیوان از شکم مادر خود بیرون آید فرار میکند این است که زبان مادرش خیلی خشن است و از این زبان میترسد و عادت مادرش این است که چون نوزاد خود را دید شروع میکند که آنرا بلیسد تا آنکه گوشت آنرا از استخوانش جدا کند و نمیشود این‌مطلب را انکارنمود زیرا مشاهده شده است که حیوانات از اشیاء دیگری نیز متولد می‌شوند چنانکه ابوعثمان جاحظ حکایت میکند که در عکبرا گلی را دیدم که نیمی از آن جرد شده‌بود و نیم دیگر همانطور که باقی مانده بود و هنوز حیوان نشده بود .

نیز از موهایی که با پیاز خود از گوشت بیرون می آید چون آنرا در آب

و یا جاهای نمناکی در فصل تابستان بگذاریم و سه هفته یا کمتر طول بکشد مار از آن تولید می‌شود .

جماعتی در گرگان مرا حکایت نمودند که بعینه همین مطلب را در آنجا دیده‌اند .

جیهانی حکایت می کند که در دریای هند شاخه‌های یك نوع درختی است که در ساحل بحر بروی ریگها گسترده می‌شود و کم کم این برگ کنده می‌شود و زنبور عسل می گردد و می‌پرد وتولد کژدمها از گل و بادروج و تولد زنبورعسل از گوشت گاو و نوع زنبور از گوشت اسب نزد علمای طبیعی معروف است و ما خود حیواناتی دیدیم که از نبات متولد شدند سپس توالد کردند و نوع آنها باقی ماند[1] .

روز بیست و دوم باد رود است و دراین ماه عیدی است که بهمین نام معروف است و در قم و نواحی آن رسومی از شرب و لهو برای این عید قایل می‌شوند که مانند رسوم دیگر اعیاد است چنانکه دراصفهان در ایام نوروز بازاری بپا می‌شود و عید میگیرند و آن را در اصفهان کژین گویند و فقط فرق بادروز و کژین است که آن یك روز است و این یك هفته .

روز سی‌ام. نیران است که آن را در اصفهان آفریجگان گویند و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است و سبب آن است که باران در زمان فیروز جد انوشیروان نبارید و مردم ایران به خشکسالی افتادند و فیروز بدین جهت چندین سال از مردم خراج نگرفت و درهـای خزینه خود را گشود و از مالهایـی که به آتشکده‌ها تعلق داشت هر کس می‌خواست بدو وام می‌داد و آن اموال را تمامی به مردم ایران داد و مانند پدر از پسر خود از همه مردم و رعایا جستجو کرد و

۱ــ تمام این تولدها را که بیرونی به تقلید از حکما گفته تولد فجائی نام دارد و پاستور محال بودن آنرا ثابت‌کرده و از جماد حیوان تولید نمی‌شود .

در همه ایـن چند سال که قحط و غلا بـود کسی از گرسنی نمرد سپس فیروز به آتشکده آذرخورا که در فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست که این بلا را از اهل دنیا برطرف کند سپس به کانون آتش رفت و دید که نگهبانان آتشکده و هرابده برسر کانون ایستاده‌اند و چنانکه باید از پادشاهان تواضع کنند و سلام بدهند نسبت باو ننمودند فیروز بسوی آتش برگشت و دست و بازوی خـود را حوالی آتش گردانید و سه مرتبه شعله را به سینه خود گذاشت مانند دوستی که دوست خودرا بسینه می‌چسباند وشعله آتش بریش او گرفت ولی نسوزانید و فیروز گفت : خداوندا همه نامهای تو فرخ است اگر حبس باران برای من و برای خبث باطن من است بمن بگو تـا من خود را از میان بردارم و اگر علتی دیگر دارد نیز مرا آگاه گردان و اهل دنیا را نیز از واقعه مطلع کن و برخلق باران رحمت بباران .

سپس فیروز از کانون بیرون آمد و از قبه آتشکده بیرون شد و بر (دنبکا) نشست و دنبکا چیزی است که از زر آنرا مانند تخت می‌سازند ولی کوچکتر از آن است و رسم این است که باید در مدخل آتشکده باشد که تا چون پادشاه وارد شود برروی آن بنشیند و هرابده و نگهبانـان آتشکده بر گرد او جمع آیند و براو چنانکه رسم ملوك است سلام کنند و چون فیروز بر دنبکا نشست همه مؤبدان و و نگهبانان در اطراف پادشاه جمع آمدند و فیروز ایشان را گفت : چه اندازه شما دل سخت و مردم جفا کار هستید چرا بمن در کانون سلام ندادید ، ایشان گفتند که چون ما در نزد پادشاهی که ازتو بزرگتراست ایستاده بودیم این بود شرط ادب بجا نیاوردیم .

فیروز ایشان را تصدیق کرد تـا آنکه از شهر آذرخورا به سوی شهر دارا بیرون آمد و چون به موضعی رسید که در زمان ما روستای کامفیروز است و در آنوقت صحرایی بدون آبادانی بـود ابری برآسمان برخاست و چندان بارید

که مانند آن دیده نشده بود تا آنکه آبها در سرادق و خیام شاه راه یافت و فیروز یقین کرد که دعای او مستجاب شده و خداوند را سپاس گذارد در این‌هنگام بود که فیروز به مردم صدقه بسیاری داد و اموال زیادی بخشید و مجالسی تشکیل داد و مشغول خوش گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان بیرون نرفت تا آنکه این ده را که کامفیروز است ساخت یعنی فیروز در اینجا بود که بکام خود رسید و همه مردمان از سروری که پیدا کردند از این آبها بروی هم می‌پاشیدند و این رسم در ایران از آنوقت باقی و پایدار ماند و ایـن عید را همه عید می گیرند زیرا در این روز بود که برای ایشان باران آمـد و در اصفهان نیز در این روز باران آمد .

جشن اسفندارمذماه و دیگر اعیاد ماه اسفند

اسفندارمذ ماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ است و بـرای اتفاق دو نـام آن را چنین نامیده‌اند و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بزمین است و نیز بر زنهای درست کار و عفیف و شوهردوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه بویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان بزنان بخشش می‌نمودند و هنوز ایـن رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهله باقی مانده و به فارسی مردگیران می گویند و در این روز افسون می‌نویسند و عوام مویز را بـا دانه انار می کوبند و می گویند تریاقی خواهد شد که از زیان گزیدن کژدمها دفع می کند و از آغاز سپیده دم تـا طلوع آفتاب ایـن رقیه (افسون) را بر کاغذهای چهارگوش می‌نویسند و آن افسون این است : بسم‌الله الرحمن الرحیم اسفندارمذ ماه و اسفندارمذ روز بیستم دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و فریدون بسم‌الله بآدم و حسبی‌الله وحده و کفی .

در این روز سه تای از این کاغذهارا برسه دیوار خانه می‌چسبانند ودیواری

را که مقابل با صدرخانه است خالی می گذارند و می گویند اگر به دیوار چهارم هم ازاین کاغذها بچسبانیم هوام وحشرات سر گردان می‌شوند و راهی نمی‌یابند که از آن خارج شوند و سرهای خود را بقصد خروج از خانه بلند می کنند وخاصیت این طلسم این بود که ذکر شد.

گاه روی می‌دهد که جایهایی‌دیده می گردد که طلسم شده و عقرب در آنجا کسی‌را نمی گرد مانند دینار رازی جرجان که ده فرسخ بسمت خراسان است ودر زیر هریك سنگ آنجا مشتی کژدم است و مردم آنها را با دست خود مس می کنند و بازی بآنها می‌نمایند و کژدمها نمی گزند ولی چون این کژدمها را از آنجا بیك پلی باندازه پرتاب تیری دور است بیرون ببرند چنان آدمی‌را می گزد که فی‌الفور می کشد.

نیز گفته‌اند که در طوس قریه‌ایست که کژدم آنجا مردم را نمی گزد و ابوالفرج زنجانی مرا گفت که در زنجان جز در مقبره مازندرانیها عقرب دیده نمی‌شود و اگر در شب کسی به قبرستان نامبرده برود و قدری از عقربهای آنجارا جمع کند و ببرد جای دیگر بریزد می‌بیند که بزودی باز به جایگاه نخستین خود برمی گردند.

ولی بعقیده من این افسانه ها که گفته اند بطلانش آشکار است زیرا محال است که قوه‌ی اراده از شخص افسونگر تجاوز کند و بشخص افسون شده برسد و نیز ادوار کواکب با سالهای فارسی مخالف است و شرایط طلسمات در این‌ادوار جمع نیست ولی ما باهمه این اشکالات در کتاب عجائب‌الطبیعه و غرائب‌الصناعیه درباره نیرنگها وطلسمات وعزائم باندازه‌ای که در دلهای عارفان‌نهال حقیقت کشت

کنیم وشبهه را ازقلوب اهل‌شك رفع کنیم اگرخدا بخواهد وعمری بدهد درآینده گفتگو خواهیم کرد انه قدیر علیه .

روز یازدهم روز خوراست که اول گهنبار دوم‌باشد وآخر آن روز دیبمهر است که مدیوشم گاه نام دارد و دراین روز بود که خداوندآب را آفرید و روز شانزدهم روز مهر است که آن را مسك تازه گویند .

روز نوزدهم روز فروردین است که آنرا نوروز انهار گویند ودر آبهای جاری عطر و گلاب میریزند .

مجوس را روزه‌ای نیست و هر کس ازایشان روزه بگیرد گناه کرده و کفاره آن طعام جماعتی از مساکین است و مجوس را در ایام ماههای مذکور بازارهایی است که باختلاف بلاد فرق می کند .

عضدالدوله رادراین‌ماه دوروزاست که هریك‌ازآن دو راجشن کردفنا خسرو گویند یکی از آن دو روز ، سروش از فروردین ماه است و در ایـن روز بوده که عضدالدوله آب را از چهار فرسخ بقصبه‌ای که ساخت و یك فرسخ تا شیراز است و کردفنا خسرو گویند بیاورد و روز دوم روز هرمز است که در آبان ماه است و آن روزی است که عضدالدوله در بنای این شهر شروع نمود و این واقعه در سال ۳۳۳ یزدگردی بود و در هردو روز بازاری که هفت روز طول می کشد برپا می گردد و مردم برای لهو وشرب بدور هم گرد می‌آیند .

ایرانیان را در همه ایام سال روزهای مختار و مسعودی است و نیز روزهای مکروه و ایام منحوسی است و نیز روزهایی است که بنام عمومی خود در هرشهر برای طبقه‌ای خاص عید است و ایرانیان را در رؤیت ماد در ایام ماه احکامی است و ما این عقاید را در جدول اختیارات ذکر می کنیم .

<table dir="rtl">
<tr><th>اسماء نام روزهای ماه</th><th>فروردین ماه</th><th>اردیبهشت ماه</th><th>خرداد ماه</th><th>تیر ماه</th><th>مرداد ماه</th><th>شهریور ماه</th><th>مهر ماه</th><th>آبان ماه</th><th>آذر ماه</th><th>دی ماه</th><th>بهمن ماه</th><th>اسفندارمذ ماه</th><th>احکام مار و دیدن آن در روزهای ماه</th></tr>
<tr><td>هرمزد</td><td colspan="12">مختار
زیرا باسم خداوند است</td><td>پیش از نیمروز غلبه و سلطه است</td></tr>
<tr><td>بهمن</td><td colspan="10">وسط</td><td>نحس</td><td>وسط</td><td>علت و مرض</td></tr>
<tr><td>اردیبهشت</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>سعد</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>نحس</td><td>وسط</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>مرگ‌است یاازدست‌دادن‌یکی‌ازخانواده</td></tr>
<tr><td>شهریور</td><td>وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td>وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td colspan="6">وسط</td><td>سوداست و کمك از همشهریان</td></tr>
<tr><td>اسفندارمذ</td><td>وسط</td><td colspan="3">سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td colspan="2">وسط</td><td>نحس</td><td>ذکر نام شخص است و ستایش او</td></tr>
<tr><td>خرداد</td><td colspan="2">وسط</td><td colspan="3">سعد</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>سفری است پرمنفعت</td></tr>
<tr><td>مرداد</td><td colspan="4">وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>علت و مرض</td></tr>
<tr><td>دیباذر</td><td colspan="12">وسط</td><td>دخول بر پادشاه</td></tr>
<tr><td>آذر</td><td>نحس</td><td>وسط</td><td colspan="4">سعد</td><td colspan="3">وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td>نحس</td><td>مثل روز پیشین است .</td></tr>
<tr><td>آبان</td><td colspan="6">وسط</td><td>نحس</td><td colspan="5">وسط</td><td>زناشویی و نکاح است</td></tr>
<tr><td>خور</td><td colspan="2">وسط</td><td>نحس</td><td colspan="9">وسط</td><td>مال بدون رنج است</td></tr>
<tr><td>ماه</td><td colspan="12">مختار
زیرا باسم ماه است</td><td>پیش از نیمروز خوب‌است و بعداز آن بد</td></tr>
</table>

تیر	سعد وسط نحس وسط	زیادت در مال است
جوش	وسط سعد وسط سعد وسط	رزق شخص تنها ازچارپایان‌خواهدبود
دیبمهر	وسط نحس وسط سعد وسط	مرضی است که صحت دنبال دارد
مهر	وسط سعد وسط سعد وسط سعد	تملك چیزی است که قبلا مالك نبوده
سروش	وسط سعد وسط سعد وسط	سفر و بازگشت از آن
رشن	وسط سعد وسط	سفر و ناخوشی در آن
فروردین	سعد وسط سعد وسط سعد وسط	زیادت در مال
بهرام	وسط نحس وسط نحس وسط سعد	مرگ مردی از اهل خانه
رام	سعد وسط سعد وسط سعد	سفر و غلبه بر دشمنان
باد	نحس وسط سعد وسط سعد نحس وسط	اتهام شخص بدزدی
دیبدین	وسط سعد وسط	علت و ناخوشی
دین	سعد وسط سعد	رسیدن مال
ارد	سعد سعد وسط سعد وسط سعد	بد و ناپسنده است
اشتاد	وسط سعد وسط سعد وسط سعد وسط	ساختن بنای جدید
اسمان	وسط سعد وسط سعد وسط سعد وسط	بدروغ نسبت باو داده میشود
زامیاد	وسط سعد وسط	نکبت در مال و خانواده
مارسفند	وسط	سفر نزدیك
انیران	سعد وسط نحس وسط	بجرم زنا گرفته میشود

از این جهت روز ماه را مختار دانستند که بنام ماه که خداوند آنرا برای قسمت خیر و نعمت در دنیا آفریده موسوم است و بدین سبب است که از شروع بهلال تا آنکه بنقصان خود برسد حیوان و اشجار و نبات شروع بنمو می کنند.

ایرانیان در دو روز اجتماع و استقبال، می گویند که هردو منحوس است اما سبب نحسی اجتماع آن است که جن‌ها و شیاطین حرص می‌یابند که در عالم فساد کنند و جنون و امراض دماغی دراین وقت درجهان زیاد می‌شود ودر اجتماع، دریا جزر می‌یابد و آبها کم می‌شود و آبی که برحم می‌ریزد اولاد متولد از آن ناقص‌ـ الخلقه خواهد شد و اگر در این وقت مویی از جسد خود بکنند در مدت زیادی روییده خواهد گشت و اگر درختی دراین موقع بکارند میوه آن پراکنده خواهد شد بخصوص اگر در اینروز کسوف نیز واقع شود وبه عقیده ایرانیان نمی‌شود که ماه هلال باشد وتخم‌مرغی که که محفوظ است فاسد نشود ونرگس‌نیز دراین‌موقع ذبول و پژمردگی خواهد یافت

کندی[1] می گوید از این جهت اجتماع مکروه است که قمر که دلیل اجساد است متحرق می‌شود و بدین جهت است که از بلا و فنا باید ترسید.

اما سبب نحوست استقبال این است که به عقیده زردتشتیان غولان و ساحران بارواح مکدر ولع می‌یابند و بدین‌جهت بیماری صرع در این ماه زیاد می‌شود ودر این وقت آب دریاها امتداد می‌یابد و آبها زیاد می‌شود و در استقبال هر آبی که به زهدان بریزد طفل متولد از آن زائدالخلقه خواهد شد و مویی که کنده شود زود درمی آید و درختی که در این موقع کاشته شود بخصوص اگر در این روز کسوفی روی دهد کرم آنرا خواهد خورد

۱ــ مراد یعقوب کندی حکیم عرب است.

فصل دهم

در اعیاد ماههای سغدیان گفتگو می‌کند

سغدیان نیز ماههای خود را مطابق چهار قسمت سال تقسیم کرده بودند، اول نوسرد از ماههای سغدی اول تابستان بود و میان ایشان و فارسیان در اوائل سالها و برخی از ماهها اختلافی نبود جز در آن پنج روز که به سال ملحق شده چنانکه در پیش بیان کردیم و از این رهگذر چنین کردند که پادشاهان را بزرگ بدارند و کارهای خویش را با کارهای آنان نسنجند و بازگشت جم پادشاه را که خواهشها را برمی‌آورد، روز اول سال دانستند چنانکه شاهان دیگر هم براین رأی بوده‌اند.

برخی از مردم براین گمان شده‌اند که سبب اختلاف میان آغاز این دو قسم سال، تفاوتی است که در ارصاد یافت شده چه، نیاگان ایرانیان سال خورشیدی را سیصد شصت و پنج روز و قدری زیادتر از چهار یك روز میدانستند که باندازه یك شصتم ساعت باشد و این مقدار را جزو همان ربع روز می‌دانستند و چون زردشت ظهور کرد و کیش مجوسیت را بیاورد و پادشاهان ایران از بلخ بفارس وبابل آمدند و بامور دینی خود اعتنا کردند ارصاد را نیز تجدید نمودند و دیدند که انقلاب صیفی بآغازسال سوم کبیسه باندازه پنج روز مقدم‌است پس حساب اول خودرا ترك

کرده و بآنچه برصد یافته بودند عمل نمودند و اهل ماوراءالنهر بهمان حال پیشین باقی‌ماند و آن سال را که احوال آنرا مراعات ودقت کرده بودند اهمال کردند پس اوایل سالیان ایشان بدین‌جهت اختلاف یافت .

برخی چنین گمان کرده‌اند که آغاز سال فارسیان و آغاز سال سغدیان تاوقت ظهور زردشت یکی بود و چون فارسیان پس از زردشت پنج روز را بآخر هرشهری از شهور کبیسه نقل کردند چنانکه در پیش گفتیم و اهل سغد از همانجا که موضع حقیقی آنها بود نقل ندادند درآخر شهور سالیان ایشان باقی مانده و پنجه زایده در ماههای فارسی پس از اهمال کبیسه درآخر آبان ماه باقی ماند .

اهل سغد را در ماههای خود اعیاد بسیاری در روزهای معلوم و روزهای گرانمقداری است که مانند اعیاد و ایام فارسیان است و آنچه را که ما از آنها اطلاع یافتیم بقرار ذیل است :

نوسرد ـ روز اول آن نوروز سغدیان است که نوروز بزرگ باشد و روز بیست و هشتم آن زردشتیان بخارا را عیدی است که رامش آغام می‌نامند و در آن عید در آتشکده‌ای که نزدیك قریه رامش است جمع می‌شوند و این آغام‌ها نزد آنان عزیزترین اعیاد است و در هر دهی که باشند نزد رئیس خود برای خوردن و آشامیدن جمع می‌شوند و این عید برای ایشان در چندین نوبت است .

جرجن ـ ما از این عید خبری نداریم .

نیسنج ـ روز دوازدهم آن ماخیرج اول است .

بساکنج ـ روز هفتم آن بمکح آغام ـ ن ـ ب ـ نکح آغام‌است واین‌روز برای ایشان دربیکند ـ ن‌ ب‌ بیسکند،عیدی‌است که درآنجاجمع‌می‌شوند وروز دوازدهم ماخیرج دوم است و روز پانزدهم عمس خواره میباشد و در این روز طعام و شراب

را ترك می کنند و از آنچه با آتش پخته شود اجتناب می‌نمایند و خمیر و میوه و نباتات می‌خورند.

اشناخندا ـ روز هیجدهم آن بابه‌خواره است که بامی خواره گفته می‌شود یعنی آشامیدن عصیر خالص و ناب و روز بیست و ششم کرم خواره است.

مژیخندا ـ روز سوم آن عید کشمین است و در این روز در قریه کمجکث بازاری بپا می‌شود ودر روز پانزدهم آن در طواویس بازاری بپا می گردد و بازرگانان از آفاق و اطراف در آنجا جمع می‌شوند و هفت روز این بازار بپاست.

فغکان ـ روز اول آن نیم سرده نام دارد و معنای آن نیمه سال است و روز دوم آنرا من عید خواره می گویند و در آتشکده‌ها جمع می‌شوند و چیزی را که از آرد گاورز و روغن وشکر پخته‌اند درآنجا می‌خورند وبرخی از مردم نیم سرده را پنج روز پیش از موقع می‌دانند که تا بنابر رأی فارسیان اول مهر ماه باشد با آنکه واجب این است که چون شش ماه ودو روز و نیم از سال بگذرد نیمه سال باشد و روز نهم آن را تسیس آغام می گویند و روز بیست و پنجم آن اول کرم‌خواره است.

آبانج ـ روز نهم آن آخر کرم خواره است.

فوغ ـ بکلی ما از آن بی‌خبریم.

مسافوغ ـ سغدیان را دراین روز از پنجم تا پانزدهم آن عیدی است و پس‌از آن مسلمانان را در شرغ بازاری بپا می‌شود که هفت روز بطول می‌انجامد.

ژیمدنج ـ روز بیست و چهارم آن باذامکام است.

خشوم ـ در آخر این ماه اهل سغد بر مردگان پیشین خود گریه می کنند و برآنان نوحه میزنند و رویهای خودرا می‌خراشند وبرای مردگان طعام وشراب می‌برند چنانکه ایرانیان در فرودگان بـه همین طریق رفتار می‌نمایند و سبب

اینکه در آخر این ماه این کار را می کنند این است که پنجه دزدیده شده اهل سغد چنانکه در پیش گفته شد در آخر این ماه است واهل سغد را در دهکده‌ها درایامی که نامهای آن در هرماه یکی است بازارهایی است که در دهکده‌های بخارا و سغد بپا می گردد .

فصل یازدهم

در اعیادی که در ماههای اهل خوارزم است گفتگو میکند

اهل خوارزم بااهل سغد در آغاز سال وماه همراهند و با ایرانیان مخالف‌اند و علت این مخالفت همان است که دربارهٔ اهل سغد گفتیم و رسوم خوارزمیان در این اعیاد مانند رسوم سغدیان است واول تابستان نزد ایشان اول ناوسارجی است و ایشان را در آنوقت اعیادی است که پیش از اسلام معظم میداشتند و براین گمانند که خداوند عزیز ایشانرا امر نموده که این اعیاد را بزرگ دارند و نیز روزهای دیگری را که از آثار پیشینیان خود بود بر این روزها بیفزودند و اکنون از بازماندگان مجوس خوارزم جزمشتی که غلو وتعمق در دین‌خود ندارند و بظواهر اقتصار کرده‌اند واز معانی و حقیقت دین زردشتی غافل‌اند کسی دیگریافت‌نمی‌شود حتی اینکه ایشان اعیاد را تنها بمعرفت ابعاد آنها استعمال می کنند و از مواضعی که در شهور دارند چشم پوشیده‌اند و اما اعیاد و ایام آنان که بدین ایشان ربطی ندارد ازقرار ذیل است :

ناوسارچی ــ روز اول آن عید آغاز سال است وچنانکه گفتیم آن روز جدیدی است.

اردوشت ــ درآن چیزی ذکر نکرده‌اند.

هروداد ــ روز اول آن اریجاسوان نام دارد و این روز پیش از اسلام هنگام

شدت گرما بود واز اینجاست که گفته‌اند دراصل اریجهاس چوزان‌بوده وترجمه‌اش این است که بزودی ازلباس بیرون میشوند یعنی هنگام آن میرسد که برهنه گردند ولی درزمان ما با وقت زراعت کنجد ودیگر چیزهایی که با آن کاشته می‌شودموافق شده ازاینرو این‌عید را درموقع این‌زراعت میدانند.

چیری ـ روز پانزدهم آنرا اجغار گویند که بمعنای آتش افروختن و شعله است و در زمانهای گذشته این عید اولین وقتی بود که بآتش افروختن نیازمند میشدند وهوا در پاییز متغیر میشد ولی این عید در زمان ما بمیان تابستان رسیده و هفتاد روز از اجغار می‌شمارند آنوقت گندم پاییزه میکارند.

همداذ ـ دراین روز چیزی نگفته‌اند.

اخشریوری ـ روز اول آنرا فغبریه مینامند وگویند که در اصل فغربه‌بوده یعنی بیرون آمدن شاه زیرا ملوك خوارزم در چنین وقتی برای اینکه گرما تمام شده‌بود وسرما روی کرده‌بود بجایگاه زمستانی میرفتند و اتراك غزرا ازسرحدات خود بیرون مینمودند و اطراف کشور خویش را از وجود آنان پاك می‌ساختند.

اومری ـ روز اول آن از دا کند خوار میباشد ومعنایش خوردن نان پیه آلود است ودراین روز ازسرما درپناهگاهها می‌رفتند و در کنار آتش‌های افروخته جمع میشدند ونان چرب میخوردند.

روز سیزدهم آن عید چیری روچ‌است و چنانکه ایرانیان مهرگان را بزرك میدارند ایشان این روز را بزرك می‌دانستند و روز بیست ویکم آن عیدی است که رام روچ نام دارد.

یاناخن ـ دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ادو ـ همچنین دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ریمژد ـ روز پانزدهم آن نیمخب نام دارد ومیگویند که دراصل مینچاخیب است وبـرای اینکه زیاد در زبانها دور میزد تصحیف شد ونیمخب گفته شد و معنای آن شب مینه است و مینه نام زنی است که یکی از ملوك و بزرگان خوارزم بود و

شبی در حال مستی با جامه ابریشم از کاخ خود بیرون شد و آنوقت بهار بود و در بیرون کاخ بیفتاد و خوابش برد وشب سرما خورد و مرد و مردم درشگفت شدند که در اینوقت از بهار چطور انسان ازسرما می‌میرد این بود که نام آنرا برای قضیه‌ای خارج از عادت که در غیر وقت خود روی داده تاریخ دانستند و این روز در زمان ما بموقع حقیقی خود پیشی گرفته و عامه آنرا در نیمه زمستان میگیرند ، در این روز و روزهای چسبیده بآن اهل خوارزم بخور و دود و بویهای طعامی‌را که برای رفع غوائل جن و ارواح موذی گذاشته‌اند آشکار میکنند.

این کار از روی حزم و احتیاط واجب است بخصوص که اگر برخی از امور نفسانی‌را مانند عزائم وافسونها و دعاهایی‌را که چون افاضل حکماء چون‌جالینوس تأثیرات ارواح سوء را دراین عالم دیدند جایز دانستند برآن بیفزاییم و نیز اگر برخی از امور وابسته بکواکب را از قبیل اوقات مستعدّه و اختیارات با انواع و اصناف آن براین مطلب افزوده شود.

حزم واحتیاط اقتضا میکند که بر اشخاصی که برای ابطال این‌امور وتکذیب آن جزو ریشخند و سخریه و چانه بالا کشیدن دلیلی دیگر ندارند وقعی نگذاریم وگفته آنانرا گوش ندهیم و جمعی زیاد از فلاسفه بجن و شیاطین معتقد بودند و ارسطو جن و شیاطین را حیوان هوایی وناری توصیف کرده وآنانرا نیز انسان‌نام نهاده و یحیی نحوی بوجود جن وشیاطین اعتراف داشته وفلاسفه دیگر گفته‌اند که جن و شیاطین جانهای پلیدی است که پس از جدایی ازکالبد برای اینکه حیران بوده‌اند و حقیقت‌را نشناخته‌اند بکالبد خود روی میآورند وگمان می کنم که مانی در کتب خود بهمین موضوعات اشاره کرده هرچند که عبارات واشارات اوبا الفاظی رکیك است.

اخمن دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

اسبندار مجی روز چهارم آنرا خیژ نامند یعنی روز قیام و در روز دهم عیدی است که وخشنکام نام‌دارد و وخش‌نام فرشته‌ای‌است که بهمه آبها بویژه بنهرجیحون

موکل است و روز بیستم این ماه اینجه نام دارد که معنای این لفظ گلدان است.

خوارزمیان را پس از این اعیاد که گفته شد اعیاد دیگری است که دراحوال دینی خود بآنها نیازمندند و آن اعیاد منحصر درشش عید است عید اول بنخجاچی رید نام‌دارد که روز یازدهم ازناوسارجی است وعامه خوارزمیان آنرا ناوسارجکانیك نامند باضافه بماهی که این عید در آن است و عید دوم میث سخن رید نام دارد که روز اول از چیری است ونیز آنرا حاور دمینیك می گویند یعنی کدویی ونام دیگر آن اجغار مینیك است که باضافه باجغار نامیده شده چه پانزده روز پیش از اجغار است و عید سوم را مذیان رید نامند و آن روز پانزدهم از همداد است و نام دیگر آن انجمرذکانیك است و روز چهارم را میث زرمی رید گویند که پانزدهمین روز از اومری است و نام دیگر آن خیرروچکانیك است و عید پنجم روز اول ازریمژد است که کجذریکانیك نام دارد و عید ششم ارثمین رید موسوم است که نیز ارثمین دکانیك گویند وآن روز اول از اخمن است.

خوارزمیان در پنج روز آخر از اسبندار مجی و پنج روز دیگری که درپی آن است و ملحق باین ماه مانند اهل فارس در روزهای فروردگان برای ارواح مردگان در گورستانها غذا می گذارند.

استدلال بیرونی بر اینکه خوارزمیان از اعراب بروج را بهترمی‌شناختند

خوارزمیان منازل قمر را در حساب خود بکار می‌بستند و احکام خویش را از آن استنباط میکردند واین منازل‌را درلغت ایشان نامهایی بود که حفظ کرده بودند و اشخاصی که می‌توانستند این کار را انجام دهند و بوجه حسن در این حساب نظر نمایند از میان رخت بر بستند و از دلائل خیلی روشن بر این مدعا آن است که منجم را در لغت خوارزمی اخروینیك گویند یعنی کسی که ناظر بمنازل ماه باشد چه ، اخرو یکی از خانه‌های ماه است و این منازل را خوارزمیان ببروج دوازده گانه قسمت کرده بردند وبروج را در لغت خودبنامهای مفردی می‌خواندند و ایشان از تازیان برجها را بهتر می‌شناختند و شما را بر این

مطلب این قضیه آگاه میکند که نامهایی که خوارزمیان بر بروج گذاشته‌اند موافق نامهایی است که اشخاصی که این برجها را تصویر نموده‌اند بر آنها گذاشته‌اند و با اعراب که نامهایی مخالف صور بروج بر آنها نهاده‌اند مخالفت کرده حتی اینکه جوزاء را درجمله بروج بجای توامین گذاشتند با آنکه جوزاء صورت جبار است و اهل خوارزم گاهی این برج را اذوپچکریك گویند و معنای آن ذوالصنمین است و مقتضای با دو پیکر این معنا میباشد.

نیز اعراب برج اسد را ازعده صوری تصویر کرده‌اند که درطول برسه برج و مقداری استیلاء یافته بغیر از آنچه عرض دارد چه، تازیان دو سر دو پیکر را ذراع مبسوط اسد دانسته‌اند ولخطه‌ای را که در سینه سرطان است یعنی نثره را بینی اسد محسوب داشته‌اند.

تازیان سینه عذراء را که عواء باشد دو ورك اسد محسوب داشته‌اند و دست عذراء را که سماك اعزل است یکی از دو ساق آن دانسته‌اند و رامح را ساق دیگر اسد تصویر نموده‌اند پس بنابر رأی تازیان صورت اسد بر برج سرطان واسد وعذراء و پاره‌ای از برج میزان و عده‌ای از صور شمالی و جنوبی گسترده شده بـا آنکه حقیقت امر غیر از این است.

رد بر کتاب تفضیل عرب بر عجم وانتقاد ازستاره‌شناسی اعراب وتفضیل عجم وعرب

هم چنین اگر در نامهایی که برای ستارگان ثابت نهاده‌اند تأمل کنیم خواهیم‌دید که اعراب از علم بروج و صور خیلی دور بودند هرچند ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه جبلی تهویل می‌نماید و درتمام کتابهای خودسخن را بدرازا کشانیده و بخصوص درکتابی کـه در تفضیل عرب بر عجم نوشته چنین پنداشته که تازیان بستارگان و طلوع و غروب آنها از همه امم داناتر بوده‌اند ومن نمی‌دانم آیا نمی‌دانسته ویاتجاهل کرده که درتمام امکنهٔ زمین برزگران وچوپانان ابتدای اعمال‌خود ومعرفت اوقات را باندازه اعراب میدانند وکسی که جز آسمان سقفی ندارد و طلوع و غـروب کواکب بر آن بیك نظام ادامه دارد مبادی کارهـا و شناسایی‌اوقات خودرا، خواهدبکواکب‌تعلیق‌نمود وتنهااعراب‌را این‌یك خصوصیت

بود که آنچه را امم از حق و باطل حدس می‌زدند و یا می‌شناختند اعراب باشعار و اسجاع و ارجوزه‌ها درمی‌آوردند وحفظ می کردند و از این جهت بیکدیگر امور مذکور بطور ارث می‌رسید و اگر در کتب انواء و بخصوص کتابی را که اینمرد بنام مناظرالنجوم نوشته وبآنچه که ما برخی‌از آنهارا در اواخر کتاب وارد کردیم تأمل کنید خواهید دانست که اعراب از علم هیئت جـز آن اندازه که برزیگران هربقعه می‌دانند چیزی بیشتر ندانسته‌اند ولی اینمرد درهر مبحثی که وارد میشود افراط میکند و ازاخلاق جبلی که استبداد بەرأی‌است خالی نیست و کلام اودراین کتاب بر کینه‌ها و دشمنی‌هایی که با ایرانیان دارد دلالت میکند زیرا باین اندازه هم راضی نشد که اعراب را بر ایرانیان برتری دهد بلکه ایرانیان را ارذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته وازآنچه خداوند درسوره توبه تازیان‌را بکفر ودشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف نموده[1] و امور زشت دیگری را بایرانیان نیز نسبت داده که اگر پیشینیان اعراب را میشناخت بیشتر از گفته‌های خودرا درباره این دو گروه تکذیب می کرد.

نامهای منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است و در آتیه درمبحثی که از طلوع و سقوط منازل قمر بحث می کنیم صور منازل آنها را نیز ذکر خواهیم نمود.

۱ـ آیه‌ای که در سوره توبه در مذمت اعراب است ترجمه‌اش این است : اعراب در کفر ونفاق سخت‌تر هستند و اندیگر امم سزاوارترند که حدود واحکام خدا را ندانند.

جدول منازل قمر

نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم	نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم
ثریا	پروی	پروی	اکلیل	غنوند	اغنوند
دبران	بابرو	بابرو	قلب	بغنوند	نغبوند
هقعه	مرازنه	اخماه	شوله	مغن‌سدویس	ذاریفد
هنعه	رشنوند	خویا	نعائم	بسئم	سرذیو
ذراع	غثف	غوثف	بلدة	وژزیك	مرخشیك
نثره	غنب	جیری	سعد ذابح	وننذ	خچمن
طرف	خمشریش	خمشیش	سعد بلع	یوغ	یوغ
جبهه	مغ	اجیر	سعد سعود	شذمشیر	سد مسیج
زبره	وذه ــ وذ	امغ	سعداخبیه	شوشت	مشتوند
صرفه	ویذو	ویذیو	فرغ مقدم	فرشت باث	فرخشبیث
عواء	فستشت	افست	فرغ مؤخر	برفرشت	وبیر
سماك	شفار	اخشفرن	بطن حوت	ریوند	ژداذ
غفر	سرو	شوشك	شرطان	بشیش	ریوند
زبانیان	فسرو	سرافسریو	بطین	برو	فرنخند

فصل دوازدهم

در مذهب خوارزمشاه در اعیاد اهل خوارزم گفتگو میکند

کبیسه خوارزمشاهی بفرمان ابوسعید خوارزمشاه

ابوسعید احمدبن محمدبن عراق[1] در کبس ماههای خوارزمیان مانند معتضد بالله رفتار کرده و شرح قصه آن است که چون در بخارا از بند رهایی یافت و به پایتخت خود برگشت از دانشمندانی که در دربار او بودند پرسید که روز اجغار چه روزی است دانشمندان این روز را برای او بیان کردند سپس پرسید که اجغار کجای تموز قرار دارد ؟ این پرسش را نیز پاسخ گفتند و ابوسعید این جواب را همچنان در خاطر داشت تا آنکه چون هفت سال گذشت از محاسبان همین پرسش را از نو اعاده کرد و همان پاسخ پیشین را شنید و چون بر کبائس آگاه نبود این حساب را انکار کرد و فرمود تا خراجی و حمدکی و منجمان دیگر را که در آن عصر بودند حاضر کنند وحقیقت حال را ازایشان سؤال کرد وبطور تفصیل مطلب را برای اومشروح ساختند وگفتند که ایرانیان و خوارزمیان با سالها چه میکنند ، ابوسعید گفت روش ایرانیان و اهل خوارزم کهنه و تباه شده و از خاطرها بجهت کهنگی فراموش و زدوده گشته و توده مردم تنها بروز اجغار اعتمادی بسزا دارند و مراکز فصول

۱ـ این شخص پدر شهید محمد خوارزمشاه است که آخر صفحه ۵۸ نام او آورده شده .

چهارگانه‌را بدین روز تحدیدمی کنند. بدین گمان که روز اجغار ثابت است وتغییر ناپذیر و اجغار وسط تابستان است و نیمخب[1] میانهٔ زمستان و رعایا اوقات معلومی را برای زراعت و فلاحت از روی همین روزها معلوم می کنند و مردم نمیتوانند بکبیسه توجه کنند مگر پس از آنکه سالهای زیادی بگذرد و از اینجاست که در اخذ ابعاد از روز اجغاراختلاف میان‌ایشان یافت شده بطوری که جمعی تصورمیکنند چون شصت روز از اجغار بگذرد باید گندم کاشت و برخی میگویند که باید ازشصت روز بیشتر بگذرد و پاره‌ای براین عقیده‌اند که بایست از شصت روز کمتر بگذرد پس بهتر آن است که چاره‌ای بیندیشید کـه روز اجغار همواره بیك حال ثابت و پایدار بماند و دراوقات غیرمختلف سال‌ها بیك طریق باقی‌باشد تا درنتیجه ازمنه‌ای را که از آن روز آغاز میکنند اختلاف نیابد.

منجمان‌نامبرده گفتند که یگانه چاره این کار آن است که باید مبادی ماههای خوارزمی را در روزهای مفروض از ماههای روم و سریانیان قـرار دهیم چنانکه معتضد عباسی نیز بهمین راه رفته و باید که سالها مطابق کبیسه رومیان و سریانیان کبیسه شود ، و باتفاق آراء در سال (۱۲۷۰) اسکندری این کار را انجام دادند ودر این مطلب اجتماع کردند که آغاز ناوسارجی روز سوم نیسان سریانی باشد تااینکه همواره اجغار در نیمه تموز جای گیرد و اوقات فلاحت را منجمان مذکور مطابق این تاریخ قرار دادند مثلا چیدن انگور را برای خشك کردن وقت آن چهل روز است که از اجغار بگذرد تا شصت و پنج روز وچیدن انگور و گلابی برای آویختن که از پنجاه و پنج روز از اجغار گذشته شروع میشود تا شصت و پنج روز همچنین همه اوقات زراعت را ازوقت تلقیح وغرس‌اشجار وپیوند نمودن‌آنها وامور دیگری را براین تاریخ قرار دادند و چون سال نـزد رومیان کبیسه باشد بالتبع روزهایی که پس از اسپندارمجی است تا شش روز کبیسه خواهد بود و اگر ازخوارزمشاه

۱ــ درکتاب تفهیم نیمخت است.

جز این تاریخ که نقل شد تاریخ دیگری بود بگفته‌های دیگر خود ملحق میساختم[۱].

اما شهور قبطیان ـ ماههای قبطی دو قسم است مکبوس و غیرمکبوس.

اگرچه مصریان مانند امم دیگردر ماهها روش خاصی داشته‌اند ولی ما از آن بی‌خبریم و نیز از شهور مکبوسی هم که در عهد ما دارند آگاه نیستیم جز اینکه نقل می کنند که نوروز قبطیان روز اول شهر توت است و در این روز آب نیل بالا میآید و در روز شانزدهم از ماه بوونه زیاد میشود و بگفته دیگر در روز بیستم این ماه آب نیل زیاد می گردد.

دور نیست که مصریان برای‌اینکه میان رومیان وسریانیان واقعند ودرسالهای خود با این دو قوم متفقند در طرز کبیسه نیز از ایشان پیروی کرده باشند بغیر از حالات خاصه‌ای ازقبیل احوال میاه، هواهای مختلف، باد و بارانها، که اختصاص بمسکن ایشان دارد.

کبیسه‌ای را که سریانیان و رومیان بکار می‌بندند دو قسم است: یکی آنست که برای اسباب معیشت دنیوی وحالات مستحدثه در هوا، و امور دیگری از این قبیل بکار میبرند قسم دیگر آن‌است که اختصاص بحالات دینی ایشان دارد که کیش مسیحی باشد و ما تا اندازه‌ای که مطلعیم درجای خود از هردونوع گفتگو خواهیم کرد.

۱ـ ابوریحان درکتاب تفهیم می‌گوید: «خوارزمیان را اندر ماههای خویش روزهاست معروف و نوروزشان ناوسارذی خوانند وزآن اجغار است و تفسیرش آتش افروخته و آن روز شانزدهماست از چهارم ماههای ایشان و اندراو بشب آتشها افروزند بلندبر کردارسده وگرد بر گرد اوسیکی خورند و از این اجغار روزها را شمرند و وقتهاء کشتن و چیدن و فشردن را و مانند آن».

فصل سیزدهم

در روزهایی گفتگو میکند که در شهور رومیان است و نزد خود رومیان و دیگران معلوم است

تمجید از عقیده رومیان در سال‌وماه واینکه نزدیکترین عقیده به حقیقت این نوع سال و ماه است

چون سالهای رومیان با سالهای خورشیدی مطابق و با فصول طبیعی این سالها همواره ثابت است و درست باسال خورشیدی حرکت می‌کند وازمحاذات اجزای آن زایل نمی‌شود، مگر بمقداری که پیش از آنکه حس آنرا دریابد بسال خود ملحق می کنند، این بود که رومیان و سریانیان و پیروان ایشان احوالی را که در سال مشاهده کردند و حالاتی را که در روزها بطول مدت از راه تجربه یافته بودند بنوبتهایی از سال خورشیدی مقید کردند و این احوال همان است که آنرا انواء و بروج می گویند و علما در علت و سبب آن اختلاف کرده‌اند و برخی از این احوال را بطلوع و اختفای کواکب ثابته نسبت داده‌اند واعراب از این صنفند .

اولئك معشری کبنات نعش خوالف لاتنوء مع‌النجوم

یعنی خیری نزد ایشان نیست چنانکه در طلوع کواکب نبات نعش خیری نیست .

دسته‌ای دیگر از دانشمندان میگویند که این احوال خصوصیت‌هایی است که در سرشت خود ایام مطبوع است واسباب دیگر در زیادت و نقصان آن مدخلیت دارد، چنانکه طبیعت فصل‌تابستان گرماست و طبیعت زمستان سرما ولی گاهی‌چنین روی می‌دهد که یکی رو بنقصان میگذارد و دیگری بازدیاد .

جالینوس فاضل گفته : وقتی میشود یکی از این دو قول را ترجیح داد که این مسئله را تجربه و امتحان کرد ، و چون حرکت ثوابت پنهانی‌است و درطلوع و خفای‌آنها در زمانی کم اختلاف بسیار کوتاهی یافت می‌شود، این آزمایش ممکن نیست .

بیان عقاید سنان بن ثابت بن قره در ردبرعقیده‌جالینوس

سنان‌بن ثابت‌بن قره از گفته جالینوس تعجب نموده و در کتابی کـه برای معتضد در انواء تألیف کرده چنین می گوید : نمی‌دانم چطور جالینوس باآنکه درحساب ستارگان قوی و توانا بود از این مطلب غفلت کرد که طلوع و اختفای کواکب در شهرها اختلاف عظیم و آشکاری دارد چنانکه سهیل در بغداد پنج روز از ایلول گذشته طلوع می کند و در واسط دو روز پیش‌تر از بغداد و در بصره پیش از واسط طالع می‌شود واهل‌نجوم نیز گفته‌اند انواء باختلاف بلدان اختلاف می‌یابد بلکه ممکن است چندین‌روز دریك بلد نوئی محفوظ بماند پس این‌خود دلیل‌است که ستارگان طلوع و اختفای آنها را در احوال زمین مدخلیتی نیست .

سپس خویشتن را سنان‌بن ثابت تکذیب کرده و گفته هرچند که قول راجح این است که امر طلوع کواکب و غروب آنها در تأثیرات منسوبه بخود مشروط بشرایطی است و بطور اطلاق صحیح نیست .

پس از اینکه سنان‌بن ثابت از این گفته فارغ شد از نو چنین گفته : بیشتر انواء عرب در حجاز است و یـا نواحی نزدیك بحجاز ، وانواء قبطیان در مصر و سواحل دریا وانواء بطلمیوس دربلاد روم و رشته جبالی که پهلوی آن است و اگر کسی بخواهد که یکی ازاین مواضع سه گانه را قصد کند آنچه جالینوس گفته که

این تجربه و امتحان در زمان کمی میسر نخواهد بود برای او پیش خواهد آمد و جالینوس هر امری را که از راه برهان دریافته ذکر می کند واز مطالبی که آمیخته با شبهات است دوری مینماید .

سنان بن ثابت از پـدر خویش نقل میکند که سی سال تمام در عراق عرب احوال انواء را مراقبت کرد و می‌خواست اصولی از آن بدست آورد که در دیگر بلدان انواء را بدان بسنجد و پیش از آنکه مقصود خـود را دریابد مرگ او را دریافت .

اگر هریك از دو قول یعنی از نسبت انواء بایام سال و یا نسبت آن بطلوع و غروب منازل قمر صواب باشد قول سیم ساقط خواهد بود و آن دو قول هم بشرایطی مشروط خواهد شد که صحت انواء بآن منوط است و آن شرایط ایـن است که نخست باید حال سال و ربع آن و ماه را در یبوست و رطوبت و اینکه خلف خواهد نمود یا بطور ایجاب واقع می گردد و دیگر دلایلی که کتب نجوم را از آنها پر کرده‌اند دانست و چون نوئی با این دلالات مطابق شود راست می‌آید و همه آن وقوع می‌یابد و اگر در پاره‌ای از آن راست آید البته همان بعض راست خواهد آمد .

سنان‌بن ثابت توصیه کرده که باید اتفاق عرب و عجم را بر نوء معتبر دانست که چون این دو گروه با هم اتفاق کردند آن نوء قوی است و ظهور خواهد یافت و اگر نه بعکس خواهد شد .

من در این باب آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء گفته و آنچه در ماههای رومیان از اوقـات احوال دنیوی گفته شده ذکـر می کنم و راجع بطلوع و خفاء انواء در بابی جداگانه که در آخر کتاب خواهد آمد سخن خواهم گفت .

تشرین اول

تشرین اول ـ بنا بگفته اوقطمین و فیلفس در روز اول آن امید باران است و هوا بنابر رأی قبطیان و قاللبس مکدر است و بنابر قول قاللبس و اوقطمین و اوذکسس و مطرودورس در روز دوم آن باران خواهد آمد ودر روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند.

در روزچهارم باران‌است وبادهای مضطرب بنابرقول اوذکسس ونزد قبطیان هوا سرد است ودر روز پنجم بنابرقول ذیموقریطس هوای سردی است وآغاز وقت زراعت و در روز ششم نزد قبط باد شمالی میوزد ودر روز هفتم بنابه رأی ابرخس باد جنوبی خواهد وزید و در روز هشتم چیزی ذکر نکرده‌اند و سنان می گوید که در اینروز هوای سردی‌است ودر روزنهم بنابرقول اوذکسس نوء است وبقیده ابرخس باد صبا خواهد وزید وبرای قبطیان دبور و در روز دهم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر روز یازدهم بنابرای قبط باران است و در روز سیزدهم بنابرای قاللبس بادهایی مضطرب است و رعد وباران وقوع خواهد یافت وبنابرای اوذکس و ذوسیثاوس در اینروز باد شمال یا جنوب است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می‌آید و در این روز ناچار بـاید امواج دریا متحرك شود و در چهاردهم بنابرای اوذکسس نوء است و باد شمال و در پانزدهم بنابرای اذکسس تغییر بادهاست ودر شانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هفدهم بنابر رأی ذوسیثاوس باران است ونوء و بنابعقیده قبطیان بـاد شمال است یـا جنوب و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در نوزدهم نزد ذوسیثاوس باران است و نوء ، ونزد قبطیان باد شمال‌است یاجنوب و در بیستم و بیست و یکم چیزی نگفته‌اند ودر بیست و دوم بنابرای قبطیان بادهای مضطرب و مختلف است و در این روز هوا آغاز می کند که سرد شود و جز از راه حاجت شرب دواء و فصد جایز نیست زیرا آنچه از اختیارات استفاده می‌شود این است که برای حفظ صحت بدن اموری در این روز جایز نباشد ولی پس از آنکه اضطرار یافت شد آنوقت شخص نباید سرما و گرما و روز و شب را منتظر باشد که پیش‌ازآنکه کار او سخت‌تر شود وتلافی آن متعذر گردد و تدارکش امکان‌ناپذیر

باید مبادرت بدان جوید و در روز بیست و سوم بنابرای اوذکسس نوء است و بنا به گفته قاسر باد شمال است یا جنوب و در بیست و چهارم بگفته قاللبس و قبط نوء است و در بیست و پنجم بنابرای مطرذورس نوء است و بنابرای قاللبس و اوقطیمن اختلاف در هوست و در بیست و ششم آن چیزی نگفته‌اند و در روز بیست و هفتم بنابرأی قبط هوای سردی است و در بیست و هشتم چیزی نگفته‌اند و در این روز دخول حمام وخوردن چیزی تند خوب‌است وبرعکس خوردن چیز ترش ونمکدار بد است ودر روز بیست ونهم بنابرأی ذیموقریطیس تگرگ‌است وبعقیده ابرخس بادهای جنوبی‌است که از پی هم در می‌آید و بنابرأی اوقطیمن و فلیفس بادهای عظیم است و در این روز زاغها و لاشخورها و پرستوها بسمت جنوب می‌روند و مورچه در لانه خود پنهان می‌شود و در سی و یکم نزد قاللبس و اوقطمین بادهایی می‌وزد و نزد مطرودورس باد و هوا سرد است و نزد قبطیان باد جنوب است و سرد .

تشرین آخر

تشرین آخر بنابگفته اوذکسس و قونون در روز اول آن بادهای غیرممتزجی است ، و در روز دوم هوایی‌است ناصاف و در این روز باد شمال و جنوب که می‌وزد سرد خواهد بود و در روز سوم بنابرقول بطلمیوس باد جنوبی می‌وزد و بنابر رأی قبطیان باد دبور است و شمال و نزد اوذکسس باد جنوبی است و نزد اوقطیمن و فیلقس و ابرخس باران است و در روز پنجم هوا سرد است و نزد مصریان باران است و در روز ششم نزد قبطیان باد جنوب است یا دبور و نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و سنان گواهی می‌دهد که خود اوتجربه کرده و یافته است که این مطلب راست است و در روز هفتم نزد ماطن باران است و گردباد و نزد ابرخس باد سرد است و این روز اول اوقات باران است و آن هنگامی‌است که آفتاب بدرجه بیست و یکم عقرب رسد و منجمان در این‌وقت طالع میگیرند و استنباط می کنند که آیا در سال باران زیاد است یا کم و اعتماد ایشان برطلوع و غروب زهره است ولی بعقیده من هوای

عراق و شام تنها اختصاص باین امر دارد و بسا روی می‌دهد که مادر خوارزم پیش از ایـن موقع باران دیده‌ایم و ابوالقاسم عبیدالله‌بن عبدالله‌بن خردادبه در کتاب مسالك و ممالك خود گفته است که باران حجاز و یمن در حزیران و تموز و آب و قسمتی از ایلول است و من مدتی از ماههای تابستان را در گرگان اقامت کردم و هیچ وقت نشد که ده روز متوالی هواء آفتاب باشد و ابر پراکنده گردد و باران بند نیاید وحکایت کرده‌اند که یکی از خلفا که بتصور من مأمون‌الرشید باشد چهل روز در گرگان ماند و هرگز اتفاق نیفتاد که باران بند بیاید گفت مـا را از این زمین بواله رشاشه[1] بیرون ببرید.

وهرچه شهری بمازندران نزدیکتر باشد هوای آن رطوبی‌تر است وبارانش بیشتر و جبال مازندران باندازه‌ای رطوبت دارد که گفته‌اند در قله‌های آن اگر سیر بکوبند باران می‌آید وناتب آملی صاحب کتاب غره این مسئله را چنین تعلیل میکند که هوای مازندران مرطوبی وببخارات راکدی که در آن است متکاثف است و چون بوی سیر بمیان آن پراکنده شود از آنجا کـه حاد است تکاثف هوای را فشار می‌دهد وتحلیل‌می کند وباران بدنبال آن می آید.

بیان پاره‌ای ازعجائب طبیعی

ما اینطور تصور کنیم که علت باران آمدن از کوبیدن سیر این بود که ناتب آملی گفت، در چشمه معروف در جبال فرغانه چه سببی است کـه چون چیز پلیدی را در آن بیفکنند باران می آید و در دکان معروف به دکان سلیمان‌بن داود در غاری که در اسبهذان معروف است و واقع در کوه طاق مازندران است چه علت است کـه چون بچیزی پلید و یا بشیر آلوده شدآسمان ابر میشود وباران می آید تا آنرا پاك کند و در کوهی که در زمین ترك است چه می گویند که چون گوسپند بخواهد از آنجا عبور کند باید پایهای گوسپند را با پشم به‌بندند که مبادا با سنگهای آن مصادمت کند و فی‌الفور باران زیادی‌از پی در آید و گاه اتفاق می‌افتد که اتراك از آن کوه

۱- بسیار ادرار کننده وآب پاشنده .

حمله می کنند و چـون دشمنی ایشانرا فرا گرفت در مدافعه او باین حیله متوسل می‌شوند و آنان که برحقیقت امر آگاه نیستند این کار را بسحر نسبت می‌دهند و حوضی که معروف بطاهر است و در مصر پای کوهی نزد کنیسه‌ای واقع است و از چشمه‌ای که در کوه است آب خوشگوار و خوشبویی در آن می آید نیز ازاین‌قبیل است و چون حایضی و یا جنبی آنرا مس کند بو می گیرد تا آنکه باید آب آنرا خالی کرد و تنظیفش نمود که مثل اول خوش بو و خوش طعم شود و نیز کوهی که میان هرات و سجستان است که در وسط ریگستان واقع شده که قدری از راه دور است چون سرگین آدمی و یا بول در آن بیفکنند یك صدای آشکار و آواز شدیدی از آن شنیده می‌شود.

این امور که پاره‌ای از آن گفته شد خاصیاتی است که در موجودات مطبوع است و علل آن بجواهر بسیط و آغاز تألیف و آفرینش‌جهان[1] منتهی می‌شود و آنچه از این قبیل باشد ممکن نیست که شخص آنرا بعلم دریابد.

برخی ازامکنه برخلاف جبال‌مازندران است مانند فسطاط مصرودیارمجاور آن و در این مواضع باران نمی‌آید و این امور مربوط بطبیعت مکان است که در چه محل از جبال و بحار واقع شده و پستی و بلندی آن چه اندازه است و در چه عرض ازعرضهای شمال وجنوبی است وهریك از اینها که گفته شد دارای مدخلیتی تام است.

در روز هشتم بنا بر قول اوقطیمن باران و هوای سردی است و نزد مطرو-دورس طوفان و باد جنوب است یا باد اوروس و آن بعقیده اوقطیمن بادی است میان باد جنوب وصبا ونزد قبطیان خود باد صباست و در روز نهم چیزی ذکرنکرده‌اند و در روز دهم بنا بعقیده اوقطیمن و فیلفس هوا سرد است ونزد ابرخس باران وباد شمال و یا باد جنوبی سرد است و در یازدهم نزد قاللبس و قونون و مطرودورس‌نوع

۱ـ مقصود از جواهر بسیط عقول ومجردات است‌کـه بعقیده حکمای الهی مؤثر در جهان مادی هستند.

است و سنان بن ثابت گواهی می‌دهد که بتجربه صحت آنرا دریافته و در دوازدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس باد سرد است و درسیزدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد ذیموقریطس در بروبحر هوای سردی است و راه دریا بفارس و باسکندریه بسته می‌شود زیرا حال دریا اینست که در ایامی معلوم مضطرب می‌شود و هوای آن مکدر میگردد و امواج آن سخت می‌شود و تاریکی آن زیاد میگردد و بدین سبب سلوك آن ممکن نیست و میگویند که در قعر آن باد می‌افتد و آنرا تهییج میکند واز ظهور نوعی از ماهیها براین کار استدلال میکنند که در قسمتهای بالای دریا در روی آب پیدا میشوند و ظهور آنان مردمرا بحرکت باد مذکور در قعر دریا انذار میکند و برخی می گویند که این ماهیها یکروز زودتر از طغیان و آشفتگی دریا ظاهر می گردند و هریك ازدریاهارا علامتی برای دانستن این امر است ومی گویند که در دریای چین باین طریق می‌شود هیجان دریا را دانست که دامهایی که در دریا می‌اندازند بروی آب می آید و برسکون دریا اینطور استدلال می‌نمایند که مرغی که در روی خار وخاشاك در دریا تخم گذاشته جوجه‌های آن ازتخم بیرون می آیند و این تخم بروی خاك پا نمیگذارد و تنها در دریاست و هنگام تخم آن موقع آرام وسکون دریا است نه در غیر آن موقع و در این روز جمعی گمان کرده‌اند که اگر چوب را ببرند کرم نخواهد آنرا خورد و موریانه نخواهد در آن افتاد وشایداین کار در کیفیت مزاج هوای این‌روز بخصوص خاصیتی باشد و در روز چهاردهم نزد قاسر هوای سردی است و باد جنوب یا اوروس که نزد قبطیان نکباء محسوب است در این روز می‌وزد و در روز پانزدهم چیزی ذکر ننموده‌اند و درشانزدهم نزدقاسر هوای سردی‌است و در روز هفدهم نزد اوذکسس باران است و در نزد قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان در شب و روز باد شمال است و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس هوای بسیار سردی‌است ودر بیستم نزد اوذکسس باد شمال است و نزد قبطیان هوای بسیار سختی است و گفته‌اند که در این روز هرحیوان بدون استخوان میمیرد ولی این مطلب نسبی است و در هر

بلدی صادق نمی‌آید و من در گرگان از پشه که حیوانی بدون استخوان است در تعب بودم و آفتاب هم دربرج جدی بود ودربیست ویکم نزد اوقطمین و ذوسیثاوس هوای سرد و باران است و در بیست و دوم نزد اوذکسس هوای بسیار سختی‌است و در بیست و سوم از آشامیدن آب سرد در شب نهی کرده‌اند که تولید آب زردمیکند و در بیست و سوم نـزد قاللبس باران است و نزد اوذکسش و قونون هوای سردی است و نزد ابرخس و قبط باد جنوب متصل است و در این روز عید چیدن زیتون است و زیتی که برای انفاق باید خرج کنند در این روز فشار می‌دهند و در بیست و چهارم نزد قبط درهوای اندکی نم است و دربیست و پنجم و بیست و ششم چیزی ذکر ننموده‌اند و در بیست و هفتم بنا برأی ذیموقریطس در آن روز چه در دریا و چه در خشکی اضطراب روی می‌دهد و در نـزد ذوسیثاوس نوء است و نزد قبط باد جنوب و باران است و در بیست و هشتم چیزی از آنـان نقل نکرده‌اند و گفته‌اند که امواج دریا دراین‌روزسخت می‌شود وصید در دریا اینروز کمتر امکان می‌پذیرد و دربیست ونهم نزد اوذکسس و قونون هوای سردی‌است با باد دبور و یا جنوب و نزد قبطی‌ها باران است و در روز سی‌ام از علمای مذکور و از غیر ایشان چیزی ذکر نکرده‌اند.

کانون اول

کانون اول ـ بر بگفته قاللبس و اوذکسس و قاسر در روز اول این‌ماه هوای سردی است و در این روز بازاری در دمشق بپا میشود که ببازار قضب الیان معروف است در روز دوم این ماه بنا بررأی اوقطیمن وفیلفس بادهای صاف میوزد ونزد مطرذورس‌هوای سرد و سختی است و در روز سوم نزد قونون و قاسرهوای سردی است ونزد قبطیان هوای‌آنروز نمناك است و در روز پنجم نزد ذیموقریطس و ذوسیثاوس‌هوای سردی است وسنان‌بن ثابت هم براین‌مطلب گواهی داده ودر روز ششم‌نزد اوذکسس هوای سردی است و نزد ابرخس در ایـن روز بـاد شمال می‌وزد و در روز هشتم چیزی نگفته‌اند و در روز نهم بنا برأی قاللبس و اوقطیمن و اوذکسس هوای سردی‌است

و در روز دهم نزد قاللبس و اوقطیمن و مطرذورس هوای سرد و سختی است و نزد ذیموقریطس رعد و برق و باد و باران است و در روز یازدهم نزد قاللبس باد جنوب و نوء است و نزد اوذکسس و قبط هوای سرد و باران است و سنان گواهی می‌دهد که امورمذکور را تجربه کرده‌است و دراینروز جماع زیاد راناپسندیده دانسته‌اند

و من نمی‌توانم که دلیل این مطلب چیست زیرا جماع در اوایل پاییز و زمستان و در موقع وباء بسیار ناپسندیده وبرای بدن مضر است هرچند شروط دیگر ازقبیل سن و زمان و مکان و عادت و مزاج و غذاء وامتلاء و تهی بودن شکم و غیره دراین کار مدخلیت تام دارد روز سیزدهم این ماه بنا بعقیده ابرخس باد جنوب و یا شمال وزیدن خواهد گرفت و در روز چهاردهم نزد اوذکسس هوای سردی است ونزدقبط باران وباد و در روز پانزدهم باد شمال سردی است یا جنوب و در نزد قبطیان باران است و در روز شانزدهم نزد قاسر هوای سردی است و در روز هفدهم از علمای فن چیزی روایت نشده و دراین‌روز از خوردن گوشت گاو واترج و باذروج وآشامیدن آب پس از خـواب و از مالیدن نوره و حجامت کردن ، جز درصورتی کـه خون هیجان یابد ، منع کرده‌اند و علت منع هم بسیار روشن است چه ، اینروز دارای رطوبت و برودت بسیار است ونام این روز میلاد اکبر است ومقصود از آن انقلاب شتوی است.

بیان برخی از عقاید بیرون از دایره عقل درباره میلاد اکبر یعنی انقلاب شتوی

گویند در ایـن روز نـور از حد نقصان بحد زیادت خارج میشود و آدمیان در نشو و نماء آغاز می کنند و پری‌ها بذبول و فناء رو می آورند.

کعب‌الاحبار گفته است : در این روز بریوشع‌بن نـون سه ساعت خورشید برگشت و اینروز در آنموقع ابر بود و ابلهان شیعه هم همینطور حکایت می کنند که برعلی‌بن ابیطالب رد شمس شد و اگر برای این روایت اصلی باشد مقصود این است که از طول مدت سختی کـه آن جناب کشید و یکمرتبه از او برطرف گشت

مثل این شد که آفتاب براو ازنو طالع گشت چنانکه علی‌بن جهم که درجنگ روم زخم برداشت و شب را تا سحر از درد نخفت وچنین گفت :

اسال بالصبح سیل ام زاد فی‌اللیل لیل[1]

و نیز در ماه صیام بسیار اتفاق می‌افتد که چون آخر روز ابر شد و هوا تاریک گشت مردم روزه خود را افطار می کنند سپس ابرها برطرف می‌شود و هوا باز میگردد و آفتابرا ازنو روی افق می‌بینند که هنوز غروب نکرده .

اصحاب نیرنگ می گویند : علم سحر و عیافت این طور اقتضا می کند که باید از بستر بپهلوی راست بلند شد و پیش‌از سخن گفتن‌قدری کندر تبخیر کنند و پسندیده است که درموقع پیدایش آفتاب دوازده قدم بسمت مشرق بروند.

یحیی‌بن علی کاتب نصرانی که از مردم انبار بوده می گوید مشرق آفتاب در موقع انقلاب شتوی مشرق صحیح است و آفتاب از وسط بهشت طالع می گردد ودر اینروز حکما تأسیس مذابح میکنند ، گویا اعتقاد این مرد در بهشت این بوده که بهشت در نواحی جنوب است و از اختلاف سموت هیچ اطلاع نداشته و نیز مذهب اوگفتارش را تکذیب می کند چه ، نصاری باید هنگام نماز رویشان بسوی مشرق باشد و برای ایشان اینطور گفته‌اند که آفتاب در فردوس طلوع می‌نماید و نصاری ازتمام مشارق آفتاب جز بمشرق اعتدال توجه نمی کنند و هیاکل خویش‌را بسوی آن می‌سازند و آنچه یحیی‌بن علی در این‌جا گفته از گفتهٔ دیگر او دربارهٔ آفتاب عجیبتر نیست زیرا عقیده دانشمند مذکور چنین است که آفتاب درجاتی را که در آن ارتفاع و انحطاط می‌یابد مطابق ایام سال سیصد و شصت درجه است و اما آن پنج روز دیگر را که تمام سال است در آن نه آفتاب را ارتفاع است نه انحطاط و این پنج روز دو روز و نیم از حزیران است و دو روز ونیم ازکانون اول ، نظیراین مطلب که او گفته بقلب ابی‌العباس آملی خطور کرده و در کتابی که در دلایل قبله نوشته چنین می گوید : آفتاب را صد و هفتاد و هفت مطلع و مغرب است و اینطور گمان نموده که سال خورشیدی سیصد و پنجاه وچهار روزاست وهر کس که چیزی

۱ــ یعنی‌آیا صبح را سیل برده و یا آنکه شبی دیگر براین‌شب افزوده شده.

را نداند و در آن تکلف کند خواهد رسوا شد و این هوسات کـه گفته شد باضافه هوسهای دیگری است که در تعلیل پنجه زایده در سال خورشیدی و شش روزناقصه سال قمری گفته‌اند و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس وذوسیثاوس وقبط باد جنوب است ودر روز بیستم‌نزد اوذکسس‌هوای سردی است و در روز بیست و یکم نزد قبطیان نوء است و در روز بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده‌اند ؛ روز بیست و چهارم نزد قاسر وقبطیان هوای سردی است و نزد ابرخس و ماطن نوء است باضافه باران و در روز بیست و پنجم نزد ذیموقریطس هوای سردی است متوسط و در روز بیست و هفتم چیزی ذکـر ننموده‌اند و در روز بیست و هشتم نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و روز بیست و نهم نزد قاللبس و اوقطیمن و ذیموقریطس نوء است و در این روز از آشامیدن آب سرد پس‌از خواب نهی کرده‌اند و گویند که جنیان در آب قی می کنند وبدین سبب هر کس این آبرا بنوشد بلغم پیدا می کند و ابله میشود و از اینجهت این سخن را گفته‌اند که عوام را بیشتر می‌ترساند و در روز سی‌ام نزد قبط هوای سردی است و در روز سی ویکم‌نزد اوقطیمن هوای سردی است.

کانون آخر

کانون آخر ـ از اصحاب انواء در روز اول روزهای این‌ماه چیزی منقول نیست و در روز دوم این ماه نزد ذوسیثاوس نوء است و قومی گفته‌اند اگـر در اینروز چوبی را ببرند بزودی خشك نخواهد شد و در روز سوم نزد قبط هوای مختلف‌است و درروز چهارم نزد قبطیان نوء است و نزد ذیموقریطس باد جنوب وسنان گواهی میدهد که این امر واقعیت دارد و در روز پنجم و ششم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته شده که در روز ششم ساعتی است که همه آبهای شور کره زمین گوارا میشود.

رد این عقیده خرافی که آبها همه درساعتی شیرین‌میشوند وبیان طرز شیرین کردن آب شور

اعراض موجوده در آبها برحسب اماکنی‌است که اگر ایـن آب راکد است در آنجا مکان یافته و اگر جاری است در هنگام جریان از آن امکنه میگذرد واعراض مذکوره جزبیاری مراتب استحالات قابل زوال نیست

و اینکه گفته‌اند در اینساعت همه آبها گوارا میشود دلیلی ندارد و تجربه‌ای که در طول سالیان دراز انجام گرفته کذب این مطلب را ظاهر می‌سازد و اگر آبها گوارا شود باید که مدتی به همین حال بماند آری ممکن است که در چاههایی که آب آن شور است چه دراین ساعت وچه در غیر این ساعت با ریختن چندین رطل موم مصفا شوری آب زایل می‌شود واهل تجارب گفته‌اند که اگر ظروف نازك از موم بسازند ودر آب دریا بیندازند بطوری که دهان این ظروف بالای آب بایستد و درآب فرو نرود ترشحی کـه از آب دریا در درون این ظرفها بشود آب شیرین خواهد بود و اگر آبهای شور را آب گوارا وشیرین‌زیادی مخلوط کنند گفته‌ایشان‌راست خواهد آمـد چنانکه دریاچه تنیس در فصل پاییز و زمستان بعلت اینکه آب سیل بـا آن مخلوط میشود شیرین میگردد و دردوفصل دیگر چون این علت وجود نمی‌یابدآب آن شور است.

در روز هفتم نزد اوذکسس و ابرخس هوای سردی است در روز هشتم نـزد قاللبس و اوقطیمن وفیلفس و مطرودورس باد جنوب است و نزد قبط جنوب ودبور است ودر دریا هوای سردی میشود در روز نهم‌باد جنوبی شدیداست ونزد اوذکسس وقبط باران است واصحاب طلسمات گمان کرده‌اند اگر شکل انگور را درسفره‌ای بکشنداز روز نهم‌تاشانزدهم‌این ماه ودروقت غروب سلحفات که ستاره نسرواقع‌باشد بدرخت مو بیاویزند میوه این درخت از هر آفتی سالم خواهد ماند در روز دهم‌باد جنوبی شدید است و نـزد قاسر و قبط نوء است در روز یازدهم نـزد اوذکسس و ذوسیثاوس وابرخس بادهای بادهای ممتزج است و در روز دوازدهم چیزی ذکـر نکرده‌اند در روز سیزدهم نزد ابرخس هوای سردی است و نزد بطلمیوس شمال یا جنوب خواهد ورزید و در روز چهاردهم چیزی ذکر نکرده‌اند در روز پانزدهم‌نزد ابرخس باد صبا میوزد در روز شانزدهم نیز چیزی ذکر نکرده‌اند در روز هفدهم نزد قاسر بادسختی‌میوزد روز هیجدهم نزد اوقطیمن و فیلفس هوای سردی است و نزد مطرودورس اختلاف هواست و روز بیستم نزد اوقطیمن و ذیموقریطس هوای

صافی است و نزد ابرخس باد شمال است و هوا سرد و نزد قبط باران است در روز بیست ویکم نزد اوذکسس هوای سرد متوسطی است روز بیست و دوم نزد ابرخس نوئی است و نزد قبط باران است و روز بیست وسوم از علما چیزی نقل نکرده‌اند و گفته شده کــه جــز از راه ضرورت نباید نوره کشید و حجامت کرد روز بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن هواء صاف است ونزد ذیموقریطس هوای‌سردی‌است است و آنچه در روز پیش درباره نوره و حجامت گفته‌اند در اینروز نیز گفته شده روز بیست و پنجم نزد ابرخس باد صبا می‌وزد روز بیست و ششم نزد اوذکسس و مطرودورس باران است و نزد دوسیثاوس هوای سردی است روز بیست و هفتم نزد قبطیان سرمای خیلی سختی است در بیست وهشتم باد جنوب میوزد و نزد بطلمیوس نوء است و دربیست ونهم چیزی ذکر نکرده‌اند و درسی‌ام نزد ابرخس بادجنوبی است و در سی‌ویکم نیز چیزی نگفته‌اند.

شباط و اینکه این ماه، ماه کبس است

شباط ــ ماه کبس است در تعیین این ماه کــه چرا آنرا بیست و هشت روز قرار دادند نه بیست و نه روز و نه سی و یك روز آنچه بنظر میرسد این است که اگــر رومیان این ماه را بیست و نه روز قرار داده بودند و آنگاه کبس می کردند سی‌روز میشد وبشهور دیگر در سال کبیسه مختلط می‌شد وهمچنین اگر سی روز قرار داده‌بودند از دیگر ماهها تمیز نمی‌یافت خواه که سال کبیسه باشد یا نباشد و همچنین اگر سی‌ویك روز میگرفتند بماههای دیگر درسایر سالها مشتبه میگردید پس بدین‌سبب این ماه را بیست و هشت روز گرفتند که تا از دیگر ماهها در سالیان کبس و غیر سالهای کبس ممیز باشد و بدین علت که گفته شد واجب گردید که در شهور ایشان دو ماه که از سی روز زایدند ازپی‌هم باشند زیرا در آغازکار رومیان ماهها را بەسی روز قسمت کردند و دو روز از شباط کنار گذاردند پس رویهمرفته هفت روز برای ایشان ماند و نیازمند شدند که این هفت روز را میان یازده ماه تفریق کنند (و از این سبب یازده ماه شد که شباط ازمیان شهور ساقط شد) و امکان نداشت که ماههای

سی روزه را در میان دیگر شهور که سی و یك روز است واسطه قرار دهند بجهت اینکه کمتر میشود پس ناچار شدند که ماههایی را که زاید است پشت هم قراردهند و این ایام زواید را بسزاوارترین جایی ملحق ساخته تا آنکه رویهمرفته ایام ربع ربیعی و صیفی از جمله ایام ربع خریفی و شتوی زیادتر شد چنانکه ارصاد کهنه و نو هردو براین مطلب گویاست ونیز ماههای رومیان دربیشتر احوال مانند هماست یعنی مجموع روزهای هر ماه و ایام سابق برآن شصت و یك روز است که با مسیر وسطی آفتاب در دوبرج مساوی است اما آب و شباط مجموع این دو ماه پنجاه ونه روز است و جز اینهم امکان نداشت بهمان دلیل که در شباط هم بیان شد و اگر آب را از سی و یك روز زیادتر می گرفتند ازجمله شهور تمیز می‌یافت و اینطور تو هم می‌شد که کبس بدان اختصاص یافته.

اما تموز وکانون آخر مجموع روزهای آنها شصت و دو روز است و این هم ضرورت دارد زیرا عدد شهور زایده برشهور تامه زیادتر است و این روز زاید را در هر کجابگذارند بهمین محظور برمی گردد وازاین سبب کبس‌را تنها بشباطافزودند که آذار اول‌ماه کبس یهود است که درعبور واطراف آن واقع میشود.

در روز اول اینماه بنا برگفته اوذکسس باران است و در اینماه سرما کمی می‌شکند.

در روز دوم اینماه دبور ویا جنوب است و در میان این دو بنابر رأی قبطیان تگرگ می‌آید وسنان می گوید که دربیشتر اوقات صادق می‌آید.

در روزسوم اینماه هوا صاف است و بنابر قول اوذکسس‌بسیار اتفاق می‌افتد که دبور بوزد.

در روز چهارم این‌ماه هوا صاف است وبنا بگفته اوذکسس‌بسیار روی‌میدهد که دبور بوزد و نزد قبطیان هوای بسیار سردی است و باران و بادی در ایـن روز خواهدآمد که بیکدیگر ممتزج نیستند.

در روز پنجم اینماه چیزی ذکر نکرده‌اند وگفتند بادهای چهارگانه دراین

روز هیجان و اضطراب می‌یابد در روز ششم ایـن ماه بنابر قول قاسر باران است و نزد قبط بادهایی خواهد وزید و وزیدن دبور بنابر قول ذیموقریطس آغاز میشود. در روز هفتم اول وزیدن دبوراست وبساانفاق می‌افتد که بنابگفته اوذکسس و قبط هوا سرد باشد و در این روز جمره اول ساقط میشود که آنرا جمره صغری گویند در روز هشتم بنابرقول قالبس و مطروذورس و ابرخس هنگام وزش باد دبور است و نزد اوذکسس و قبط باران است و سنان از تجارب خویش بر صدق ایـن گفتار گواهی میدهد و در روز نهم و دهم این ماه چیزی از رومیان نقل نشده .

روز یازدهم نزد قالبس و مطروذورس هوای سردی است و نزد اوذکسس و قبط باد جنوب است. روز دوازدهم بنابرأی ابرخس شمال وصبا میوزد و نزد قبطیان تنها باد صبا خواهد وزید . در روز سیزدهم و چهاردهم از حالاتی که تا کنون گفته شد چیزی ذکر نکرده‌اند .

بیان جمره‌های سه‌گانه

جمرهٔ ثانی که آنرا جمره وسطی گویند[1] در روز چهاردهم آن سقوط می‌یابد چنانکه بشعر این مطلب را سروده‌اند :

اذا ما مضی‌المیلاد و الدنح بعده	وعشر وعشر ثـم خمس کوامل
وخمس وست مـن شباط واربع	فان صمیم القـر لاشك زائل
و ذاك سقوط الجمرتین و انما	بقاء الـذی یبقـی لیالٌ قلائل

در روز پانزدهم نزد اوقطیمن و فیلفس و ذوسیثاوس هوای سردی است و نزد قبطیان بادهایی‌است مضطرب ونزد ابرخس باد جنوبی‌است و دراین روز نزد اعراب برودت است و در این روز جمره دمیده می‌شود و اعاجم می گوید که تابستان دست خود را درآب داخل کرد و در این روز آب از اسافل درخت بقسمتهای اعالی آن

۱ـ جمره درلغت یعنی اخگر و انوری شاعر که از نجوم اطلاع داشته در قصیده‌ای که بهار را توصیف کرده راجع بجمره اصطلاحی میگوید :

هم جمره برآورد فرو برده نفس را	هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را

در شاخه‌ها جاری میشود ونیز دراین روز قورباغه‌ها بفریاد آیند و در روز شانزدهم نزد قبط اختلاف ریاح است و نزد قبطیان باران می‌آید و گفته‌اند که در این روز قارچ میروید و هرقارچی که بریشه درخت نزدیك باشد سم مهلك است و نزدیك بصواب این است که این گفتار راست باشد زیرا در طب ثابت شده که شخص بـاید زیاد قارچ نخورد و امراضی که از این جهت روی دهد علاج آن در بیشتر کناشات طبی درباب اثبات سموم از قارچ مذکور است در روز هفدهم اثری مذکور نیست . در روز هیجدهم دبور است و نزد قبط باران و یا سرمایـی روی می‌دهد . در روز دوازدهم نزد ابرخس باد شمال سردی میوزد . در روز بیستم بعقیده قبط بادهایـی خواهد وزید. در روز بیست و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند و دراین روز جمرهٔ سوم کـه آنـرا جمره کبری گویند ساقط میشود و در میان هریك ازجمرات یك‌هفته تمام فاصله است و از این سبب جمره نامیده شد که در این ایـام سرما ، بنابرأی آنانکه باین مسئله قائلند از باطن زمین بظاهر آن آشکار می‌شود و امـا آنانکه بخلاف این رأی قائلند برای ایـن است که هوا بجهت جرم آفتاب سرمایش مبدل بگرما میگردد و شعاعهای شمس نزدیك میگردد که بطور عمودی بتابد و مسئله حرارت آب قنوات در زمستان و برودت آن در تابستان باین بحث متعلق است و میان ابی‌بکر محمدبن زکریاء رازی و ابی‌بکر حسین تمار سؤال و جوابهایی در ایـن موضوع شده که شخص جوینده را اقناع می کند و دو فاضل مذکور بگفته یکدیگر ردهایی نوشته‌اند .

اعراب جمار را درشهور خود استعمال می کردند تا اوقات‌آن اختلاف یافت و چنانکه گفتیم تفاوت پیدا گشت بدین‌جهت ازشهور عربی بماههای رومی که ثابت و غیر زایل است نقل شد و گفته‌اند که در سقوط جمره اول اقلیم اول و دوم سرد میشود .

در سقوط جمرهٔ دوم اقلیم سوم و چهارم سرد میگردد و در سقوط جمره سوم بقیه اقالیم سرد می‌شود ونیز گفته‌اند که درجمرات از زمین بخارهایی بلند می‌شود

که بخار اول زمین را گرم می‌نماید و دومی آب وسومی درختان را و نیز گفته‌اند که جمرات ایامی است که منازل قمر و یا پاره‌ای از آن طلوع مینماید و برخی‌از اهل دقایق گفته‌اند که جمرات غایت و منتهای برودت در فصل زمستان است وچون اوایل سرما و گرما معلوم است که با یکدیگر در بلاد مختلف اختلاف میبابد برخی از اهل تعسف و تکلف از قدما در خوارزم چنین پنداشتند که جمره اول در بیست‌و یکم شباط ساقط می‌شود و جمرهٔ دوم یك هفته پس از اول و جمرهٔ سوم دوهفته پس از جمرهٔ دوم در بیست ودوم نکبای سردی شروع بوزیدن می کند وبنا بقول‌قاللبس و فلیفس در این روز چلچله‌ها ظاهـر می‌شوند چون چلچله‌ها ظاهر گشتند باران میآید و چهار روز نزد اوذکسس و قونون و قاللبس و فیلفس باد نکباء‌میوزد. در روز بیست‌وچهارم باد شمال سردی وباد دبور بنا برای ابرخس میوزد ونزد قبطیان با بادهای دیگر نکباء میوزد و نزد ذیموقریطس این ایام دارای هواهای مختلفی است در روز بیست و پنجم نزد قاسر و ذوسیتاوس هواء سردی است و در بیست‌وششم و بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده‌اند و در بیست و هشتم نزد ابرخس باد شمال سردی است و ایام عجوز در این ماه است وآغاز آن روز بیست و ششم این ماه‌است و آن هفت روز متوالی است وچون سال کبیسه باشد چهار روز ازآن در شباط است و سه روز در آذار و اگـر کبیسه نباشد چهار روز آن از آذار و سه روز از شباط و ایام عجوز را نزد عرب نامهایی است روز اول آن صن است که شدت سرما در این روز است و دوم صنبر است وصنبر آن است که اشیاء را مانند صنبره می گذارد یعنی یك چیز بریده شده وگاهی‌نون آنرا زاید می‌دانند چنانکه درجمع بلصوص‌بلنصی می گویند و روز سوم وبر است زیرا این روز آثار این ایام را می‌برد و چهارم روز آمر است یعنی مردم را بترس از خود امر می کند و پنجم موتمر است یعنی باذیت مردم مشاوره می کند و روز ششم معلل‌نام دارد یعنی‌مردم را فریب می‌دهد که مقدار کمی ازسرمای خودکاسته است و روز هفتم مطفئی‌الجمر نام دارد و سرمای این‌روز ازدیگر روزها سخت‌تر و دراین روز آتش خاموش می‌شود ونیز این روز را مکفئی

القدر می گویند یعنی ازشدت باد سرد خود دیگ را خاموش می کند ویکی‌ازشعرا این ایام را بشعر در آورده وچنین سروده است.

کسع الشتاء بسبعة غبر	ایـام شهلتنا من الشهر
فاذا انقضت ایـام شهلتنا	بالصن و الصنّبر و الوبر
و بآ مـروآخیه مؤتمر	و معلل و بمطفئی الجمر
فهناك ولی البرد منسلخا	واتتك و امدة من البحر

گاهی روز ششم را شیبان وهفتم را ملحان گویند و هیچ نمی‌شود که این ایام از سرما و بادها و کدورت و تلون هوا تهی باشد بلکه سرما در بیشتر اوقات بجهت اینکه تمام می گردد دراین چند روز سخت‌تر می‌شود و باینجهت صرفه نامیده شده که سقوط وبرطرف شدن سرما نزدیك بآن است.

شخص نباید تعجب کند که چرا سرما در آخر مدت سخت‌تر می‌شود و هر موقعی که می‌بایست برطرف شود هیجان پیدا می کند زیرا این علت بعینه در گرما هم موجود است وما این مطلب را بزودی بیان خواهیم کرد و در طبیعیات نظیر آن بسیار است چنانکه چراغ هنگامیکه میخواهد خاموش شود ، برای اینکه روغن آن تمام شده ، روشنی آن زیادتر می‌شود و چندین دفعه کـه شبیه باختلاج باشد روشنی و فروغ آن بتوالی اشتداد می‌یابد و مریض‌ها نیز از این قبیل‌اند بخصوص آنهایی که بسل وبمرض دق ودل درد گرفتارند که هنگام‌نزدیکی‌مرگ نیرویی تازه می‌یابند و آنانکه از این امر بی‌خبرند تصور می کنند که مریض خوب شده ولـی شخص باتجربه از دیدن این امر ازحیات آنان ناامید میشود[1].

بیان ایام عجوز و نقل عقاید علما و کار عبدالله قلم دراین موضوع

من مقاله‌ای دیدم که یعقوب‌بن اسحق کندی در علت ظهور حرارت فوق‌الذکر دراین چند روز نوشته بود وخلاصه تعلیل او این است که آفتاب بتربیع اوج خود میرسد که جایگاه تغییر است و تأثیر آفتاب در هوا از غیر

۱ــ این حال را در اصطلاح خانه روشن کردن گویند.

آن بیشتراست پس مناسب این است که تغییر عارضی برشمس در فلك آن نیز تأثیر کند و هوا نیز گرم شود و این تأثیر در اکثر احوال مدتی را که ماه در ربعی است که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده وشمس نیز درهمان ربعی باشد که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده روی خواهد داد.

شنیدم که عبدالله بن علی حاسب در بخارا پس از آنکه بررساله کندی آگهی یافت ایام عجوز را نقل داد وبرحسب اقتضای حرکت اوج آن را قرار داد وبدین جهت ایام مذکور را ایام عجوز عبدالله قلم نامیدند.

از این جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که بنا بعقیده قدما این ایام‌را خداوند در کتاب خود ذکر نموده و فرموده است سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و اینکه قوم عاد باین باد هلاك شدند و پیر زنی از آنها باقی ماند که بر آنان نوحه‌سرایی میکرد و اخبار آن مشهور است پس بدین سبب ایام عجوز نامیده شده و می گویند آن بادی که قوم عاد را هلاك کرد باد دبور بود و رسول اکرم فرمود نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور یعنی من روز غزوه خندق بباد صبا یاری شدم و قوم عاد با دبور هلاك شدند و شاعری گوید.

واهلکت الدبورحبال عاد[1] قباد و اکالجذوع مطرحینا

می گویند ایام نحسات که در قرآن مذکور است هرچهار روزی است که با چهار درماه موافق‌باشد مثل چهار روز ازماه رفته ویا چهار روز ازماه مانده وچهارده روز ازماه گذشته ویا چهارده روز ازماه مانده .

برخی از اعراب می گویند ازاین جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که درعجز شتا و اواخر آن واقع است.

نزد پاره‌ای از اعراب برای پنجه دزدیده شده که میان آبان ماه و آذر ماه

۱ـ این بیت دراول آن‌کلمه و او ندارد و برای وزن شعر باید با و اوخوانده شود من ازنزد خود و اورا زیاد کردم ولی اشکال دیگر این بیت‌کلمه حبال است‌که بعقیده‌این جانب معنی ندارد وصحیح‌کلمه جبال است‌که جمع جبل ومخفف با اجبال باشد.

است نامهایی است مانند اسامی ایام عجوز و روز اول را هنبر ودومرا هنزبر گویند واین هر دوواژه بمعنای صدمه‌ازسرماست وروز سوم‌این‌ماه را ازشدت سرما قالب‌الفهر می گویند و روز چهارم را حالق‌الظفر می گویند یعنی باندازه‌ای بـاد سرد و سخت می‌وزد که ناخن می‌افتد و روز پنجم را مدحرج‌البعر می گویند یعنی سر گین شتر که درصحرا ریخته ازشدت‌باد برمی گردد و داخل درمنازل‌می‌شود ویکی‌ازشاعران این ایام را بشعر ذکر کرده است.

اولها الهنّبر یوم فارط وبعده الهنزبر یاتی خابط یخبطه حتی یجئی القاسط
و قالب الفهر یسمی حقا وحالق‌الظفر المبین‌الحلقا یفلق بالبرد الصخور فلقا
وبعدها آخرهن‌الخامس مدحرج‌البعر العضوض‌اللاحس و ماله فیما یسمی سادس

آذار

آذار ــ در روز اول آن اصحاب انواء چیزی نکرده‌اند و برخی گفته‌اند کـه در این روز ملخها و خزندگان و حشرات از لانه خود خارج میشوند و نیز حرارت آسمان با حرارت زمین بهم میرسند و شخصی که این سخن را گفته مبالغه نموده و مقصودش این بوده که حرارت آغاز میشود و قوت می‌یابد و چون هوا برای قبول آن آماده میگردد از این روی این حرارت انتشار می‌یابد زیرا از برای حرارت آسمان جز شعاع آفتاب که از جرم خورشید بزمین پراکنده میشود و یا جسم حاری که بـا باطن فلك قمر مماس است که کره آتش نام دارد معنی دیگری نیست.

مباحثی در حقیقت نـور و شعاع و سبب حرارت آفتاب که دراین موضوع با ابن‌سینا گفتگوهایی شده[1]

اما درشعاع آفتاب اقوالی گوناگون گفته‌اند:

الف ــ حقیقت شعاع آفتاب اجزاییست ناری که با ذات شمس مشابه و مانند است وازجرم آن خارج میگردد.

ب ــ هوا بمحاذات خورشید گـرم میشود چنانکه بمحاذات آتش نیز گرم

۱ــ برای اینکه تاریخچه‌ای درست از مبحث نور و رنگ و ابصار بدانید بمقاله سوم ترجمه روانشناسی شفا رجوع کنید که کاملترین چیزی است که در این موضوع نوشته شده.

میگردد واین قول منسوب بجمعی است که طبیعت آفتاب را گرم و آتشین دانسته‌اند.

ج- هوا بواسطه سرعت حرکت شعاع گرم میشود حتی چنین بنظر میرسد که این مسافت در لازمان طی شده است و این رای منسوب باشخاصی است کـه طبیعت شمس را از طبایع اسطقسات و آخشیجها خارج دانسته‌اند.

علما در حرکت شعاع نیز اختلاف کرده‌اند : برخی گفته‌اند که شعاع در زمان حرکت نمی کند زیرا شعاع جسم نیست برخی دیگر می گویند که این حرکت در زمان واقع میشود و لیکن سریعتر از آن چیزی نیست که سرعت بسنجش بآن احساس شود چنانکه حرکت کوبیدن صوت چون از حرکت شعاع سنگینتر است بدین سبب حرکت شعاع را بآن مقیاس میکنند و زمان آنرا درمی یابند.

در سبب حرارت موجود با شعاع آفتاب جمعی از علما گفته‌اند علت اینست که زوایای انعکاس شعاع حاده است ولی حق اینست که شعاع فی نفسه حرارت دارد و اما جسم مماس با باطن فلك کره آتش است (یا کره اثیر در اصطلاح ، مترجم) و برخی براین عقیده‌اند که آن آتش هم مانند زمین و آب و هوا یك چیز اصلی و عنصری اساسی است ومیگویند شکل آن نیز کروی است ولی بعقیده من زیر کره قمر آتش وجـود ندارد و چون فلك سریع الحرکت است از سرعت حرکت آن حرارت یافت میشود وشکل آن نیز بشکل جسمی است که از گرداندن شکل هلالی بر وترخود پیدا شده باشد واین مسئله با عقیده آنان که هیچیك از اجسام موجوده را دارای مکان اصلی نمی‌دانند و می گویند این مکانها برای اجسام قسری است و قسر هم دایمی و ابدی نیست وفق میدهد و من این مسائل را در جای دیگری که ازاین کتاب مناسبتر است ذکر کرده‌ام بخصوص در مشاجراتی که میان من وجوان فاضل ابی علی حسین بن عبدالله سینا در این مطلب روی داده .

وصول این هردو گرما در ازمنه چهارگانه متکافی است و امـا سبب حرارت زمین یا اینست که شعاعهای آفتاب از سطح زمین منعکس گشته و یا برای اینست

که بنابر مذهب جمعی از حکما حرارت پنهانی در زمین بخاراتی از روی زمین بر می‌انگیزاند وبرخی هم میگویند که درباطن‌زمین حرارتی نیست و ازخارج بر آن عارض گشته وحرکت بخار در هوا سبب حرارت میگردد و گمان میکنم که مقصود گوینده این بوده که درزمین حرارتی پنهانی است وازباطن زمین بظاهر آن خارج میگردد.

در روز دوم نزد ابرخس باد شمال سردی است و نزد قبط باد جنوب وتگرگ است و در روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز چهارم نزد اوقطیمن باد شمال سردی است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می‌آید و در روز پنجم نزد قبط هوای سردی است ورياح خطافي بنا بر رأی قاسر ابتدای وزش آن دراین روز است ومدت این وزش‌ده روز است ودر روز ششم در هوا بنا بعقیده قبط اضطراب است وابتدای وزش‌بادهای اوریسا دراین روز است ومدت آن بنابعقیده ذیموقریطس نه روز است و در روز هفتم چیزی از علمای این فن نقل نکرده‌اند واختلاف باد- های وزنده نیز در این روز است و در روز هشتم نوء است و شمال سرد و اوقطیمن و فیلفس ومطروذورس مطلب مذکوررا گفته‌اند وچلچله‌ها و باشه‌ها نزد اوذکسس در این روز ظاهر میشوند وعید بحیره اسکندریه در این روز است و در روز نهم‌نزد اوقطیمن و مطروذورس باد شمال است و نزد ابرخس باد جنوب سختی است و نزد قبطیان بارانهای ریزی دراین‌روز می آید و ذوسیثاوس‌میگوید که باشه‌ها دراین‌روز ظاهر میشوند.

درروز دهم‌چیزی ذکرنکرده‌اند و در روز یازدهم قدما نگفته‌اند که تغییری در آن پیدا می‌شود ولی سنان می گوید که بسیار روی میدهد که هوای این‌روزسرد است و درروز دوازدهم نزد قاللبس‌باد شمال معتدل‌است و می گویند که آثارزمستان در آن روز رو بتخفیف می گذارد و در این روز امسر بحجامت کرده‌اند و در روز سیزدهم‌باد اوریسا شروع میکند که وزیدن گیرد ونزد اوقطیمن‌وفیلفس باشه‌هاظاهر میشوند و در روز چهاردهم بنا بر رأی اوقطیمن و ابرخس شمال سردی است و نزد

قبط باد دبور و جنوب است و باد اوریسا بنا در ایـن روز شروع بوزش می کند و در پانزدهم نزد اوقطیمن و قبط باد شمال سردی‌است و در روز شانزدهم نزد قاللبس باد شمال‌است وسنان از روی‌تجارب‌خود باین‌مطلب گواهی می‌دهد و در روز هفدهم چیزی از علما نقل نکرده‌اند و می گویند که مسافرت دریا در آنروز خوب است و نیز مارها چشم خودرا در امروز باز می کنند زیرا ایام سرما است چنانکه من در خوارزم دیدم که در درون زمین مارها دور هم جمع می‌شوند و بشکل کره‌ای خود را بهم می‌پیچند و تا چنین روزی در سال کبیسه بهمین حالت درنگ می کنند و در روز هیجدهم ایـن ماه در غیر سال کبیسه شب و روز باهم مساوی می‌شوند و آن را استوای اول گویند و آن اول روزی‌است از بهار اقوام غیراز عرب و پاییز چینیها.

اطلاع جغرافیا دانهـای آن عصر از کره زمین و بیان حدود آبادی زمین

تفاوت بهار وپاییز و زمستان وتابستان دروقت واحد جز دربلاد شمال وجنوبی ازخط استوا ممکن‌نیست وبلاد چین با قلت عرض‌های آن از خط استوا جنوبی نیست بلکه در شرق اقصی در شمال خط استوا واقع شده و بالاترازچین آبادانی نیست وآنطرف معدل‌النهار را بسوی جنوب کسی ندانسته که آیا آبادانی دارد ؟ و خود خط استوا محترق است و غیر مسکون و چون ما چند روز از خط استوا پایین‌تر برویم عمارات آن طرف ربع مسکون منقطع می‌شود و آبادی و عمران دیگری نیست و چـون آفتاب بشدت اجزای لطیفه آب را تبخیر می کند آب دریاها در آنجا خیلی غلیظ است حتی اینکه ماهیها و حیوانات بحری ازآن دوری میجویند وعلمای جغرافی و من هنوز اطلاع نیافته‌ایم که کسی ازخط استوا بطرف جنوب رفته باشد.

برخی از مردم از کلمه معدل‌النهار و خط استواء فریب خورده‌اند و گمان کرده‌اند که هوا در آن معتدل می‌شود چنانکه شب و روز در آنجا مساوی می‌گردد وبرای دروغهایی که ساخته‌اند این مطلب‌را اصل قرار داده‌اند و گفته‌اند که خط معدل‌النهار مانند بهشت است و ساکنان آن فرشتگان .

اما پشت‌خط معدّل‌النهار را جمعی غیر مسکون دانسته و گفته‌اند چون آفتاب بحضیض خود از فلك خارج مرکز برسد تقریباً در غایت میل جنوبی خواهد بود و با هر موضعی که مسامت باشد آنجا را خواهد سوزانید و هر بلدی که عرض آن شصت و پنج درجه از جنوب باشد بطبیعت وسط اقلیم شمالی خواهد بود و از آنجا تا نقطه مسامت با قطب امکان عمارت دارد ولی بطور حتم و لزوم نمیشود گفت که این امکان وقوع نیز یافته و عمارت و آبادانی در آنجا موجود است چه ، اسباب و عللی که مانع عمران و آبادی است تنها گرما و سرمای بسیار سخت نیست چنانکه ربع دوم از دو ربع شمال با آنکه اینطور نیست معمور و آبادان می‌باشد.

نیز اینکه علمای هیئت گفته‌اند فلك خارج مرکز اوج وحضیض دارد و آفتاب بآن نزدیك و دور می‌شود فقط اختلاف حرکت خورشید باعث این فرض شده نه آنکه در واقع نیز اوجی و حضیضی باشد و ابوجعفر خازن برای تصحیح حرکت آفتاب فکری کرده که نتیجه آن غیر از خارج مرکز و فلك تدویر آفتاب است بقسمی که ابعاد آفتاب از زمین با اختلاف حرکت مساوی می گردد و بدین سبب دو ناحیه شمال و جنوب در سرما و گرما برابر می‌شوند چون هندیان روز استوا را از روی زیج خود که از راه جهل می گویند ازلی و قدیم است و از روی دیگر زیجهای مستفاد از آن حساب کنند نوروز ایشان عیدی عظیم خواهد شد و درساعت اول آن برای آفتاب سجده می کنند وبرای ارواح بسعادت وخوشی دعا مینمایند و در نیمه آن روز باز بآفتاب سجده می کنند و برای معاد و آخرت دعا می‌خوانند و در آخر روز باز بآفتاب سجده می‌نمایند و دعا می کنند که اجساد سالم و صحیح بماند و در این روز چیزهای عزیز و حیوانات انس پذیر را بهم هدیه می‌نمایند و گویند بادهایی که در این روز می‌وزد بادهای روحانی و دارای نفع عظیمی است و اهل بهشت و دوزخ بنا بعقیده ایشان از راه دوستی بهم در این روز نظر می کنند و نور و ظلمت هردو بیك وزن و اندازه می‌شوند و در ساعتی از این روز در اماکن پاك آتشهایی می‌افروزند و از عیافت این روز آن است که هر کس از خواب

بروی برخیزد وپیش‌ازاینکه سخن بگوید چوب بید را تبخیر کنند ازدردها درامان خواهد ماند و می گویند مردهای عقیم چون در شب آن روز بسها نظر کنند سپس با همسرخود نزدیکی کنند دارای اولادخواهند شد.

«دوپنجم جزء بدست خواهد آمده وچون آنرا به (۳۵۹۷۵۳۵۱) تقسیم کنیم که علمای یهود بـا دقتی آنرا از جنس اجزای سال کرده‌اند خارج قسمت مـا ۲ عت + ۳۵۰ روز + ۴۷۵۸ سال خواهد شد و $\frac{۴۶۳}{۴۱۰۴}$عت + ۲۱ عت + ۳۵۰ روز باقی خواهد داشت که تا حلول تقوفه وتمام سال $\frac{۴۱۶}{۵۱۳}$ عت + ۸ عت + ۱۴روز کمتراست که چون آنرا برمیلاد سال بیفزاییم به شب دوشنبه شانزدهم ایلول‌میرسد و با این حساب پس از گذشتن $\frac{۲۳}{۵۱۳}$ عت + ۶ ساعت تقوفه در آن اتفاق می‌افتد و این کار نزدیك به صواب است هرچند با آنچه ما به رصد یافته‌ایم تقریباً دو روز و نیم تفاوت دارد وهرگز حساب یهود با حساب ارصاد متفق نمی‌شود زیرا در مقدار سال‌شمسی وموضع اوج وحرکت آن واندازه بعد بین‌الامر کزین باهم‌اتفاق‌ندارند.

اگر آنچه را که با ارصاد بدست آمده با آغاز ایام و کسور آن در یکی‌از محازیر متفق میشد ما می‌توانستیم به‌تحقیق تحویل ارباع سال را بدست آریم‌لیکن امر از قراری بود که گفته شد پس ناچار از تقریب خواهیم بود از این رهگذر ما تقوفات را در یکی از محازیر سال خورشیدی که مبنی‌بر وقت انقلاب صیفی است، که به رصد فاضل ابوسهل بیژن‌بن رستم کوهی در سال هـزار و دویست نود و نه[1] اسکندری در آخر ساعت اول از شبی که بامداد آن روز شنبه شانزدهم تموز بدست آورده، قرار دادیم و ابعاد میان تقوفات را از رصد ابی‌حامد صغانی که پس‌ازبیژن کوهی از علمای ریاضی بغداد دربار عضدالدوله اعلم بود پذیرفتیم و درحقیقت این ابعاد ثابت‌نمی‌باشد زیرا کار بدینجا میرسد که نقصان سال‌از روزها درست،یك‌چهارم باشد ولی میتوان گفت مدت مدیدی در حال قریب به حقیقت باقی است و کسی که خواهدبآن‌عمل کندحسابهای ماراچنانکه‌کاریهود را درجداول‌داخل‌می کرد داخل

۱ـ در مقدمه کتاب ثابت کرده‌ایم که نود از این قسمت افتاده بود .

کند مانندکار آنان درحالی که باافق بغداد تصحیح خواهد تقوفات را بدست آورد و ابعاد میان آنها از نصف‌نهار روز یکشنبه با ساعت مستوی قـرار داده‌ایم و جدول چهاریك‌های سال این است :

جدول ارباع

سطر محزور شمس	ماههای تقوفات چهارگانه	دوری تقوفات از نصف نهار یکشنبه	نامهای‌شهورسریانی که تقوفات در آن روی می‌دهد	مدتی که‌از نصف نهار اولین روز آن در بغداد گذشته
		روزها ساعات		روزها ساعات
یب	نیسان تموز تشری طیبث		آذار حزیران ایلول کانون اول	

جدول‌فوق در دو نسخه عکسی اسلامبول بیست و هشت مرتبه تکرار شده و اینکه گردآورنده این ساقطات به‌یك کدام قناعت کرده قطعاً از روی نسخه‌ای‌بوده است که‌کاری صحیح شده و نیازی از نظر هم آهنگ‌بودن بهربیست وهشت نیست ولی نام روزها و تعیین ساعات در آن دو نسخه نیز دیده نمی‌شود شاید ابوریحان می‌خواسته همه آنها را بیابد که توفیق حاصل نگشته .

ما به وعده خود وفا کردیم و آنچه را از شهور یهود و سالیان و ادوار ایـن سالها و شناسایی اوائل و احوال آنها بـود همه را با افزودن ملاحظاتـی بیان کردیم و دیگر جای خلاف نماند و راه شناسایی تاریخ آدم را که تاریخ توفان بر رأی یهود مبنی بر آنست و با کم کردن هزار و ششصد و پنجاه وشش‌سال تام بدست می‌آید نیز آموختیم و اکنون باید دید که این احوال در سالها و ماههای غیر از یهود چگونه است .

گوییم : هر گاه بخواهیم اوائل سالهای مبنی بر تاریخ توفان را برابر رأی ابومعشر بدست آریم سالهای تمام تاریخ توفان را می گیریم و همواره عدد پنج را بر آن افزوده و مجموع را بدل به هفته می‌سازیم و آنچه باقی ماند علامت اول توت است یعنی آن روز از هفته بدست آمده و اگرمقصود بدست آوردن آغاز ماهها باشد بر روز اول سال برای هرماه تام که بیش از مطلوب ما منقضی شده عدد دو را می‌افزاییم و مجموع را بدل به هفته می کنیم و هرچه باقی ماند علامت آغاز آن ماه است .

اگر همین مقصود را در تاریخ فیلفس بخواهیم کار سابق را بعینه تکرار می کنیم جزاینکه برسالهای تام بختنصر همواره باید عدد چهاررا افزود و برسالهای فیلفس عدد یك را .

اگرهمین مقصود را درتاریخ اسکندری بنابر روش سریانیان بخواهیم باندازه ربع آن بر آن می‌افزاییم و همواره برمجموع $۲\frac{۱}{۴}$ می‌افزاییم و اگر از کسور چهار یك‌ها یك روز باقی ماند آنرا به روزها ملحق می‌سازیم و بآنچه روز تام کم آمده توجه نمی کنیم و نیز هرچه که باقی ماند در حساب نمی‌آوریم سپس اعداد صحاح را بدل به هفته می کنیم علامت تشرین اول بدست می‌آید و اگر مقصود دانستن آغاز ماهها باشد برعلامت سال برای هرشهر تامی که پیش از آن گذشته سه روز می‌افزاییم درصورتیکه آن ماه سی ویك روز باشد و گرنه دو روز درحالی که ماه سی روز است و مجموع را بدل به هفته می کنیم علامت آن ماه بدست می‌آید و اگر به ماه شباط رسیدیم و سال کبیسه نبود برای آن چیزی در نظر نمی‌گیریم ولی اگر سال کبیسه بود یك روز باید درنظر گرفت .

سال کبیسه را اینطور می‌توان شناخت که برسالهای تام اسکندر همواره عدد دو را بیفزاییم و مجموع را بدل به هفته کنیم اگر چیزی باقی نماند آن سال کبیسه نیست و اگر نماند سال کبیسه است .

اگر در سالهای اسکندری مانند رومیان عمل کنیم بر سالهای تام آن $۳\frac{۱}{۴}$ می‌افزاییم و اعمال قبلی را انجام می‌دهیم علامت ینواریوس که کانون آخر است

بدست می‌آید و در شناختن آغاز شهور و کبیسه‌بودن سال کارهای پیشین را بعینه تکرار می کنیم و به‌آسانی بمطلوب میرسیم. واگر بخواهیم می‌توانیم سالهای ناقص اسکندری را گرفته و بدل به محازیر خورشیدی کنیم باقیمانده را در سطرعدد از جدول اوائل شهور سریانیان داخل کنیم در مقابل آغاز ماهها و علامات کبائس بدست می‌آید و جدول اوائل ماههای سریانی و رومی این است .

در این روز ازتمساح درنواحی مصر می‌ترسند وگفته‌اند که تمساح سوسمار آبی است که بزرگتر میشود و آن حیوانی موذی است که تنها نیل بدان اختصاص دارد چنانکه بسقنقور اختصاص دارد[1] وگفته‌اند که درجبال فسطاط طلسمی بود که برای تماسیح ساخته بودند و ایـن جانور نمی‌توانست در اطراف آن طلسم بکسی زیان وارد آورد و چون بدان حدود می‌رسید بپشت می‌افتاد و کودکان باآن مشغول بازی می‌شدند تا آنکه از حدود شهر خارج شود سپس برمی‌خواست و بهر کس که چیره می گشت بدرون آب می‌برد ونیز گفته‌اند که این طلسم شکسته شده وخاصیت آن باطل گشته.

در روز هیجدهم هوای سرد و بادهای سردی است و ذیموقریطس و قبط این مطلب را اظهار داشته‌اند و در روز نوزدهم بنابر قول ابرخس باد شمال است و بنا بعقیده قبط در صبح آنروز باد و تگرگ است و در روز بیستم بنا بعقیده قاسر بـاد شمال است ودربیست ویکم بعقیده اوذکسس باد شمال است و در بیست ودوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز بیست وسوم نزد قاسر باد شمال است و نزد ابرخس باران است و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس باران و برف و باد است و بعقیده قبطیان رعد و نوء است و در این روز ختنه کردن اطفال پسندیده است و گفته‌اند که بادهای آبستن کننده درختان در این روز میوزد و در بیست و پنجم بنا

۱ـ سقنقور ماهی نیست و سوسماری است که در ریگ متحرك است و برای قوت باه بسیار مفید است واستادم سید اسدالله خارقانی که در جوانی طبابت می‌کرد برای این‌جانب نقل کرد که یك عرب سه‌سقنقور را ازشن‌متحرك گرفته وآنهارا درجعبه‌ای پر ازشن گذاشته و بجهت طبیبی در نجف آورده بود.

بر قول اوذکسس باد شمال است و بقول ماطن و قونون و قبط نوء است ودر بیست و ششم نزد قاللبس باران و دمه است و نزد قبط باد است و در بیست و هفتم بعقیده اوذکسس و قاللبس وماطن باران است و درباقی ماه چیزی ذکر نکرده‌اند وسنان میگوید که بسیار روی داده که روز سی‌ام این ماه دارای نویی است والله اعلم.

نیسان

نیسان ـ روز اول این ماه بنابر قول قاللبس و اوقطیمن و ماطن و مطروذورس باران است و در دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده اوذکسس باد خواهد وزید و نزد قبط و قونون در این روز باران است و در چهارم باد دبور و یا جنوب است و تگرگ نیز در اینروز میآید و سنان میگوید که در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در پنجم بعقیده ابرخس باد جنوب و بادهای مختلفی است ودر ششم بعقیده ابرخس و ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که این مطلب صحیح است و در هفتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هشتم بعیده اوذکسس باران است و بعقیده قبطیان باد جنوب است و در نهم بنابر رأی ابرخس باران است و نزد قبط بادهای صافی است و در دهم نزد اوقطیمن و فیلفس نیز بادهای صافی‌است و نزد ابرخس و قبط باران است و سنان گواهی می‌دهد که مطابق تجارب اوباران دراین روز میآید ودریازدهم نزد اوذکسس باد دبور است و نم در هوا پیدا میشود و در پانزدهم نزد اوقطیمن و اوذکسس باران و تگرگ است و نزد مطروذورس در این روز تنها تگرگ می آید و در هفدهم نزد اوذکسس و قاسر باد دبور وباران است ونزد قونون وقبط تگرگ خواهد آمد و در هیجدهم نزد قبط باد و حدوث نم در هواست و در روز نوزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیستم باد میآید و معلوم نکرده‌اند که آیا باد جنوب است و یا باد دیگر بعقیده بطلمیوس هوای این روز صاف خواهد بود و در بیست و یکم نزد ابرخس باد جنوب سردی است و سنان میگوید که در اکثر اوقات این مطلب راست می‌آید و در این روز آب رو بزیادت میگذارد و در بیست و دوم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط و قاسر هوای سردی است و در این روز بر کشتیها

از دریا میترسند .

در روز بیست و سوم ایـن ماه نزد قبطیان باد جنوب و باران است و در این روز در دیر ایوب بازاری بپا میگردد و ابویحیی بن کناسه میگوید که چهل روز ثریا زیر شعاع آفتاب غایب است وچون طلوع کرد بازار مذکور بپا میگردد واهل شام برای شتابی که درکارهای مربوطه خود دارند هفت روز زودتر این بازار را بپا میکنند وهفتاد روز پس ازاین بازار بازار بصری را برپا مینمایند وبقیام این اسواق کالاهای مردم آن نواحی بفروش میرسد و در بیست و چهارم بسا اتفاق می‌افتد که بگفته قاللس و مطروذورس تگرگ بیاید ونزد ذیموقریطس نوء است وباد جنوب و یا باد نزدیك بآن و نزد قبطیان باران می آید و فرات در ایـن روز مد و کشش می‌یابد و در بیست و پنجم بنابرقول اوذکسس و قبط باران است و در بیست وششم به رأی قاسر باران خواهدآمد و نزد قبطیان ریاحی متعدد است و در بیست وهشتم نزد قبط باد است ونزد اوذکسس باران و سنان گواهی میدهد که مطابق تجارب او باران خواهدآمد و بگمان جمعی در این‌روز باد جنوب میوزد و رودخانه‌ها ونهرها آبش زیاد میشود .

سبب زیاد و کم شدن آب رودخانه‌هـا و قنوات و چشمه‌سارها

زیاد شدن آبها در جمیع اودیـه و انهار بیك حالت‌نیست بلکه اختلاف بزرگی با هم دارد چنانکه جیحون هنگامی آبش زیاد میشود که دجله و فرات و غیره رو بکمی گذارد و علت این است که هررودخانه‌ای که منبع آن در نواحی سردسیر باشدآب‌آن در تابستان زیادتر و در زمستان کمتراست زیرا بیشتر آبهای اصلی آن از چشمه سارها جمع میگردد و رطوبتهایی که در کوههایی که این رودخانه‌ها ازآن بیرون میآید و یا از آنجا میگذرد سبب زیادت و نقصان آب این رودخانه‌ها می گردد وعلت زیادت این است که رطوبت و برفها و شبنمهای محل عبور این رودخانه‌ها آب می‌شود و در آن میریزد و سبب نقصان این است که آب این رودخانه‌ها در زمین فرو میرود وپوشیده نیست که رطوبات نامبرده در اول

بهار و زمستان از اوقات دیگر زیادتر پیدا می‌شود و بجهت برودت و سرما و یا شمالی بودن این مواضع بحال خود باقی می‌ماند و چون هوا گرم شد برفها آب می گردد و رود جیحون مد می‌یابد و آب آن زیاد می گردد. اما منبع دجله وفرات از مواضعی است که زیاد شمالی نیستند بهمین علت یخها و برفهایی که باید دراوایل بهار منجمد باشند در منابع این دو رود آب می‌شوند و سبب زیادتی آب آنها می‌گردند اما رود نیل زمانی رو بازدیاد می گذارد که آب دجله و فرات کم شود چه، سرچشمه نیل ازجبال قمر است که در نواحی جنوب در پشت اسوان که ازشهرهای حبشه محسوب است واقع است هرچند معلوم نیست که آیا اسوان در معدل‌النهار است و یا در پشت آن زیرا چنانکه در پیش گفته شد حوالی آن غیر مسکون است و بدیهی است که در چنین حال رطوبتها منجمد نمي گردد و اگر زیادتی آب نیل از جهت برف و باران باشد معلوم است که بمجرد بزمین رسیدن آب می‌شوند و سبب فزون و مد آب رود نیل می گردند و اگر از جهت آب سرچشمه‌های آن باشد آب این چشمه‌ها در زمستان زیادتر می گردد و بالنتیجه آب نیل در تابستان مد می‌یابد زیرا چون آفتاب بسمت الرأس ما نزدیك گردد از جایهایی که محل خروج رود نیل‌است دور می گرددو بالطبع برای آن مواضع زمستان خواهد بود.

جهت اینکه آب چشمه‌ها در زمستان زیادتر می گردد این است که غرض ایزد تعالی ازاحداث و پدیدآوردن کوهها این‌بوده که منافعی ببندگان عاید گردد و ثابت‌بن قره در کتابی که در منافع جبال نوشته پاره‌ای از آنهارا ذکر نموده و همینطور که خداوند درآفرینش جبال سودی‌برای بشر درنظر داشته درشور کردن آب دریاها نیز همین منظور را داشته.

بسیار روشن‌است که در‌زمستان بیشتر ازتابستان برف وباران بزمین می آید و در کوهها بیشتر از زمینهای صاف واقع می‌شود وچون برف وباران بزمین‌آمد و آب شد مقداری از آن سیل می گردد و باقی‌مانده آن در مخازن کوهها جمع می‌گردد و از منافذ وسوراخهایی که چشمه نام دارد کم کم خارج می‌شود وچون ماده

آن در زمستان زیادتر است آب این چشمه‌ها نیز زیاد می گردد واگر مجرای عیون پاك باشد آب آن گوارا خواهد بود و گرنه باصناف خصوصیاتی که در ممر و مجرای این چشمه‌ها است آب آن متکیف می‌شود هرچند که برما آن خصوصیتها پوشیده و پنهان باشد

سبب فوران چشمه‌ها و رفتن آب به بالا

اما فوران چشمه‌ها و صعود آب بسمت بالا علتش این است که خزانه آن ازخود چشمه‌ها بالاتر جای دارد مانند فوارات معمولی وگرنه آب هرگز بسوی بالا جز اینکه منبع آن بالاتر باشد، نخواهد رفت.

بسیاری از مردم که چون علت امری طبیعی را ندانند بهمین اندازه کفایت می کنند که بگویند : الله اعلم[1]، مطلبی را که ما گفته‌ایم انکار کرده‌اند و یکی از آنان با من بمنازعه پرداخت و می گفت که من خود دیدم که آب نهرها بسوی بالا میرفت وازمنبع خود دور می‌شد.

سبب اینکه چنین سخنی را بزبان آورده‌اند این است که از علوم طبیعی بی‌خبرند و میان بالا و پایین فرق نمی گذارند مثلا ایشان در میان کوهها رودخانه و نهر دیده‌اند که مثلا باندازه پنجاه و یا صد ذراع بسمت جنوب میرفت و چون زراعتگران جدولی‌ازآن نهرها جدا کنند کم کم از اصل رودخانه و نهر این‌جدول انحراف می‌یابد تا آنکه بالاخره مقدار زیاد برنهری که از آن جدا شده برتری می‌یابد و چون اشخاص کم بصیرت تصور می کنند که مجرای آب در سطح بطور مستقیم میرود و یا کمی مایل می‌شود ، چنان تخیل می کنند که جدول بسوی بالا میرود و این شك را نمی‌شود برطرف ساخت مگر آنکه ابتداء ازآلاتی که زمین‌ها را باآن وزن می کنند ومساوی می‌نمایند شخصی‌اطلاع یابد وچون باآلات مذکور

۱ــ جاحظ درکتاب حیوان نقل می کندکه در حضور عمر از مردی سئوالی شد چون پاسخ آنرا نمی‌دانست گفت الله اعلم عمر گفت ما بسیار رسوا و بی‌آبرو شده‌ایم اگر ندانیم خدا از ما داناتر است و هروقت از شما سئوال شد و پاسخ آنرا ندانستید صریح بگویید . نمی‌دانم و مقصود این است که ازاقرار بجهل این جمع عار و ننگ دارند.

همین زمینهایی‌را که آبهای مذکور در آن جریان دارد وزن کنند و بسنجند خواهند فهمید که حقیقت امر غیر از آن است که گفته‌اند[1].

چارهٔ دیگر برای رفع این شك آن است که این دسته بروند علوم طبیعی بخوانند و بدانند که آب بمرکز و یا قریب بمرکز متمایل است و البته ممکن است که بقلل جبال هم آب برود ولی بشرط اینکه قله کوه از منبع و مخزن آب پایین‌تر باشد و هوا را که چون آب مکانی را تهی کند جاگزین آن می‌شود بیاری خلاء که باید بطور قسری و صناعی انجام یابد بیرون کرد تا آنکه آب بفعل طبیعی خود که جریان باشد توانا گردد ودر نهرهایی که جبال فاصله میان آن شده وبریدن کوه مقدور نیست عمل نامبرده را انجام می‌دهند.

آلتی را که زانو (سارقةالماء) نامند مثال برای اینمطلب است که چون آنرا پر از آب کنیم و دوسر آنرا در دو ظرف که مسطح آب این دو یکی باشد بگذاریم آبی که در درون این آلت است می‌ایستد و اگر زمان زیادی هم بگذرد بهیچ یك از دوظرف نمی‌ریزد چه ، اولیتی در بین نیست و نیز نمی‌شود که یکمرتبه این آب بدوظرف بریزد زیرا از آب‌تهی‌خواهد ماند وخلاء یا آنکه ابداً وجودندارد چنانکه برخی از فلاسفه براین عقیده‌اند و یا اینکه امری است موجود و باعث نگهداشتن اجسام میشود و اگر خلاء ممتنع باشد وجود نخواهد یافت و اگر هم بنا بر رأی دیگر اجسام را نگاه دارد البته آبرا نیز نگه خواهد داشت و نخواهد گذاشت که سیلان یابد مگر پس از آنکه جسم دیگری جای آن بنشیند و مکان آبرا متصرف شود چون زانوی آبرا در ظرفی ومکان دیگر که پایین‌تر باشد بگذاریم آب بظرف می‌ریزد زیرا بمرکز خود نزدیکتر شده و از آنجایی که اجزای آب یکدیگر را

۱ــ مقصود از وزن زمین آنست که با آلت مخصوص که برای اینکار پستی و بلندی زمینی را که میخواهند از آنجا قنات بکنند بدست آورند و چنانکه مساوی با زمینی که می‌خواهند آب قنات در آن مصرف شود گردد و یا بلندتر باشد آب قنات بایین‌زمین سوار میگردد و اگر گودتر باشد آب نخواهد برزمین سوار شد . (به باب هفتم خلاصةالحساب رجوع شود)

جذب می کند سیلان اتصال‌می‌یابد تا آنکه آب ظرف دیگر تمام شود و یا با آبی که از میانه زانویی بآن می‌ریزد سطحش موازی گردد و دراین حال باز مسئله بحالت اولی‌خود بازگشت خواهد کرد ودر کوهها که شتر گلو احداث میکنند باین‌طریق عمل شده .

آری ممکن است که آب از چاهها در فواره صعود کند ولی پس از آنکه‌در چاه آبهای قابل فوران جمع شده باشد چه ، برخی از چاهها اینطور است که آب از اطراف آن بتوسط ترشح جمع می‌شود و مأخذش از آبهای نزدیك بآن است و سطوح زمین‌هایی که آب از آنجا در درون چاه جمع شده با آب داخل چاه کـه ماده آن محسوب می گردد یکی است، و برخی از چاهها آب آن در گودی فوران می‌یابد و این قبیل آبها را می‌توان برروی زمین فوران داد که برسطح ارض‌جاری شود و این امر بیشتر در زمینهای نزدیك بکوه که دریاچه و رودخانه ژرف و عمیق واسطه نباشد اتفاق می‌افتد و چون مأخذ آب از خزانه‌ای که از سطح زمین بالاتر است باشدآب‌را اگر محصور کنند فوران خواهد یافت و اگر خزانه آن پایین‌تر باشد نمی‌شود آبرا فوران و یا جریان داد و گاه اتفاق می‌افتد کـه خزانه آب در منبعی است که هزاران ذرع بالاتر از آنجایی است که می‌خواهیم آبـرا جریان دهیم و این قبیل آبها امکان دارد که در رؤس قلعه‌ها ومناره‌ها صعود کند .

شنیده‌ام دریمن وقتی که زمینی را بکنند وبسنگی برسند که در زیر آن آب باشد با نوك کلنگ بروی سنگ می‌زنند و ازصدایی که از سنگ برمیخیزد مقدار آب را می‌دانند که چه اندازه زیر سنگ جمع شده سپس یك سوراخ کوچکی در این سنگ احداث می کنند و اگر از کثرت آب نترسند بهرجایی که برای فواره بخواهند آنرا می‌برند و اگر دیدند که آب زیاد است فی‌الفور با گچ سوراخ را می گیرند و می‌ترسند که مبادا از آن سوراخ سیلی مانند سیل عرم بوجودآید[1].

۱ــ سیل عرم با فتح عین و کسر راء باغ ارم را از میان برد (و ارسلنا علیهم سیل العرم).

اما آبی که میان ابرشهر وطوس در سر کوه است آن دریاچه‌ای می‌باشد که دور آن یك فرسخ می‌شود و سبزرود موسوم است و البته بدیهی است که ماده این آب یاازخزانه‌ای بالاتر از آن است هر چند که بسیار دور باشد وباندازه‌ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند از آن ماده استمداد بآن میرسد و بدین‌جهت است که دریك‌حال راکد می‌ماند.

یا اینکه سبب این است که از یك خزانه موازی با آن این آب جمع شده و باین جهت است که آب زیاد نمی‌شود ویا سببی مانند سببی که در آب دحج؟ وچراغی که از خود ماده می گیرد موجود است و طریقه این صنعت آن است که کوزه آب ویا ظرف روغن سوختنی را میگیرند و در چندین جای از لب این ظروف سوراخ کوچك میکنند و در نزدیکی دهان این ظرف سوراخی احداث میکنند باندازه‌ای که بخواهند آب در ظرف و یا روغن در چراغ بماند سپس آنرا پر از آب وروغن میکنند و ظرف آبرا در طشت و روغن‌دان را در چراغ برمیگردانند. وآب وروغن از این سوراخ‌های ریز خارج میشود تا آنکه آن یك سوراخ نزدیکی دهان ظرف را فرا گیرد وبعداً این آب بخار میشود ویا روغن میسوزد و چون تمام شد وسوراخ از زیر آب و یا روغن بیرون آمد باز مجدداً آب و روغن بیرون خواهد آمد تا آنکه ظرف و طشت پر شود و این عمل همینطور تکرار میبابد.

مانند این دریاچه که گفته شد در بلاد کیماك چشمه‌ای گواراست که منکور نام‌دارد این‌چشمه باندازه یك سپر بزرگ است که سطح آب آن بااطراف آن مساوی است و اگر یك سپاه از آن چشمه آب بخورند آبش کم نمی‌شود.

در نزد این چشمه اثرپای انسانی است که جای انگشتان و زانوی اوبحالت سجود آنجا باقی است و نیز جای پای طفلی و اثر سمهای دراز گوشی در آنجاست وچون ترکهای غزی این قدمگاه‌ها را ببینند سجده میکنند.

دریاچه‌ای که در جبال بامیان است و در قله کوه واقع شده باندازه یك میل درمیل‌است‌وازاین‌دریاچه که درقله کوه‌است‌آب‌قریه‌ای که‌درزیر آن‌است‌از آنجاست

که از یك سوراخ کوچك که بدریاچه کرده‌اند آنچه آب کـه مورد حاجت آنها باشد بیرون می آید و ایشان را ممکن نمیشود که این سوراخ را گشاد کنند و اگر سوراخ را بزرگتر کنند از کثرت آب میترسند.

گاه اتفاق می‌افتد که آب در زمین نرمی فوران یافته ویك خزانه مرتفعی تشکیل داده ولی در جلو این خزانه مانعی موجود است که نمی گذارد آب بیرون آید و چون این عایق ومانع را برطرف کنندآب فوران می‌یابد مانند قریه‌ای که میان بخارا و قریهٔ نو میباشد چنانکه جیهانی در کتاب مسالك و ممالك خود گفته، و در این قریه تلی است کـه جویندگان گنج و دفینه چون ایـن تل را بشکافند آبهای زیادی بیرون می آید که نمی‌توانند آنرا بجای خود برگردانند و پیوسته جریان می‌یابد.

اگر کسی بخواهد تعجب کند باید از موضعی که فیلان نام دارد و نزدیکی مهرگان می‌باشد در شگفت گردد کـه مانند صفه‌ای است کـه در کوه کنده شده و همواره از سقف آن آب ترشح میکند وچون هوا سرد شود آب همینطور که ازسقف می‌آید یخ می بندد و برای خود طولی احداث میکند و من از اهل مهرگان شنیدم که چون با کلنگ بـراین سقف بزنند جای نیش کلنگ از آن خشك می‌شود و آب زیاد نمی گردد و حال آنکه قیاس اقتضا میکند که اگر زیاد نشود آب بحال خود باقی بماند.

اعجب از اینها که گفته شد حکایتی است که جیهانی در کتاب مسالك وممالك نقل کرده است که در جامع قیروان دو اسطوانه نصب کرده‌اند کـه معلوم نیست جنس آنـدو چیست و بعقیده جیهانی هرروز جمعه پیش از طلوع آفتاب آب پس میدهند و تعجب دراین‌است که بطور حتم‌باید در روز جمعه باشد چه، اگرجیهانی میگفت یکروز نامعلوم ممکن می‌شد که بنزدیکی ماه ازجایگاه مخصوصی از کره خورشید حمل کنیم ولی‌برای روز جمعه نمی‌شود علتی دانست وحکایت کرده‌اند که پادشاه روم‌مال زیادی فرستاد و گفت اگر مسلمانان باین‌مال منتفع شوند بهتراست

که تادو سنگ در مسجد ایشان باشد و مردم قیروان از فروش آنها سر باز زدند و گفتند ما این دو سنگ را ازخانه خدا بخانه شیطان نمی‌فرستیم.

حکایت استوانه متحرکی کـه در قیروان است از حکایت فوق شگفت‌آورتر است که بیك طرف حرکت میکند و چیزی زیر آن میگذارند و چون باز بحالت پیشین خود برگشت ممکن نمی‌شود که آنرا بیرون آورد و اگر آن چیز شیشه باشد صدای شکستن آن بگوش میرسد و شکی نیست که این استوانه امری صنعتی است وجایگاه آن دلیل براین است.[۱]

اکنون بمطلب خود باز گردیم و گوییم:

در روز بیست و نهم این ماه بنابر رأی قاسر باد سردی است و نـزد قبطیان باران و باد و رطوبت درهواست و در روز سی‌ام نزد قبط نوء است وبعقیده قاللبس و اوقطیمن باد و رطوبت و نم و شبنم پیدا میشود.

ایار[۲]

ایار ــ در روز اول آن نزد قبطیان باران است و در روز دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و درسوم بعقیده قبطیان بـاد و رعد و رطوبت و شنبم است و در چهارم نـزد اوذکسس باران است و نـزد قبط باران تند است و در پنجم بعقیده ذوسیثاوس باران است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات راست میآید و نویی قوی در این روز بوجود می آید و در ششم نزد قبطیان بادهایی است و نزد اوذکسس نوء و باران ریز است ودر روز

۱ــ مناره‌جنبان اصفهان گویا از روی همین استوانه ساخته شده

۲ــ ایار بتشدید یاء میباشد و این ماه ، ماه گل سرخ است از اینجاست که ابوالملا گفته :

تشتاق ایار نفوس‌الوری و انماالشوق الـی ورده

یعنی عشق وشوق مابماه ایار برای گل آن‌است و ورد گل محمدی است که ازآن گلاب می گیرند و اینکه سعدی گفته است :

این‌هنوز اول‌آثار جهان‌افروز است باش تاخیمه زند دولت نیسان وایار

ضرورت شعر تشدید ایار را ازمیان برده .

هفتم بعقیده قبطیان بادهایی است و در بسیاری از اوقات راست میآید و در هشتم بعقیده اوذکسس و ذوسیثاوس بارانهایی است و نزد قبط باران است و درنهم بعقیده قبطیان باران است ودر دهم نزد قاللبس و اوقطیمن نوء و باران است ونزد قبطیان باران است و در یازدهم نزد ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که دراغلب اوقات راست میآید و در دوازدهم بنابر رأی اوذکسس و مطرودورس وابرخس نوء است و نزد قاسر باران و نزد قبطیان دبور است و گفته‌اند که در این روز از سرما زدن میوه‌ها باید ایر بود ولـی ایـن مطلب بطور مطلق صحیح نیست و ببرخی از مواضع اختصاص دارد و درسیزدهم بنا برأی اوذکسس باران است ونزد قبطیان باد شمال و تگرگ است و در چهاردهم نزد قاللبس و اوقطیمن و قبط نـوء است و در پانزدهم نزد قاسر باران است و در شانزدهم نزد قاسر نـوء است و میگویند اولین باد سام دراین روز شروع بوزیدن می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و درشانزدهم نزد قاسر نوء است و میگویند‌اولین باد سام در این روز شروع بوزیدن می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و در هیجدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد قبط باران و رعد است و در نوزدهم نزد ابرخس و قبط نوء و بارانهای ریـز است و در بیستم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست ویکم نزد قاسر نوء است ونزد ذوسیثاوس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور است و دربیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس نوء است و نزد قبطیان بادهایی است و در بیست و پنجم نزد اوقطیمن و فلیفس و ابرخس نوء است و در بیست و ششم بعقیده قاللبس و اوقطیمن نوء وقوع خواهد یافت وبعقیده قبطیان باد شمال سردی وزیدن خواهد گرفت و در بیست و هفتم بعقیده قاللبس و اوقطیمن رطوبت و شبنم حادث میگردد و نزد قبطیان در این روز نـوء است و در بیست و هشتم نزد مطرودورس و قبط باران است و در بیست و نهم نزد ابرخس باد جنوب و باد دبور است و در سی‌ام این ماه نزد قاسر باد جنوب است و در سی ویکم

چیزی ذکر نکرده‌اند.

حزیران

حزیران ـ در روز اول این ماه بنا بـر رأی اوذکسس و ذوسیثاوس شبنم و رطوبتی حادث می گردد و نزد قبطیان در این روز باد دبور است و در روز دوم نیز بعقیده ایشان همین باد وزیدن خواهد گرفت و در روزسوم بنابر رأی قبط رعد و باد وقوع خواهد یافت و در روزچهارم بنابر رأی قاسر باران است ودر روز پنجم نزد قبطیان بارانهای خیلی ریزی است و سنان میگوید دربیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در روز ششم و هفتم و هشتم چیزی از علمای فـن نقل نکرده‌اند و در روز نهم بنا بر رأی قبطیان باد دبور است و رعـد و در روز دهم و یازدهم و دوازدهم چیزی ذکر نشده و فقط در روز یازدهم نوروز خلیفه است کـه در بغداد مردم بیکدیگر آب و خاك می‌پاشند و بازیهای دیگری در آنجا معمول است کـه بجهت اشتهار آن صرف‌نظر گردید و در دوازدهـم سنان بن ثابت میگوید بیشتر اوقات تغییری در آن یافت میشود و در روز سیزدهم بعقیده قبطیان باد دبـور است و بارانهای ریز و در روز چهاردهم چیزی ذکرنکرده‌اند و در روز پانزدهم بعقیده مردم مصر بارانهای‌تندی خواهد آمد و در روز شانزدهم چیزی ذکر نشده و گویند که در این روز همه‌آبها بزمین فرو میرود و رود نیل مد و کشش می‌یابد وعلت این‌امور همانست که درپیش گفتیم که منابع این آبها باهم اختلاف دارد باضافه دیگر اسباب وعلل طبیعی و در حزیران در سال بسیط در این روز و در هفدهم حزیران درسالهای غیر بسیط امتلاء اکبر است که عرب و عجم آنرا بزرگ میشمارند و نام او میرین است ومعنای‌این واژه امتلاء و پری آفتاب است که انقلاب صیفی باشد و در این هنگام نوربرظلمت غلبه می‌یابد وچیره میشود وفروغ آفتاب چنانکه محمدبن مطیار گفته است بچاهها می‌افتد واین مطلب جز در بلادی که عرض‌آن مانند میل کلی باشد وشمس مسامت آن گردد وقوع نخواهد یافت.

طایفه حیوانیه[۱] بر این عقیده‌اند کـه آفتاب در وسط سماء تنفس می‌یابد و بدین‌سبب ارواح یکدیگر را درحر کلی میشناسند[۲] ودراین‌روز بنظر کردن بقبطیان تیمن می‌جویند و نیز انار را ناشتا میخورند و از بقراط نقل کرده‌اند که هر کس در این روز ناشتا یك انار بخورد کیان هستی او روشن خواهد شد و تـا چهل روز کیموس او صفا خواهد یافت و از حنه هندی نقل کرده‌اند که بخسرو پرویز گفت خوابیدن در سایه درخت انار شخص را از مرضهای سخت شفا خواهد بخشید و از شر جنیان مصون خواهد ماند و علم سحر وعیافت اینطور اقتضا میکند که دربامداد این روز شخص از خواب بپهلوی چپ برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری زعفران بخور کند و در روز هفدهم این ماه بعقیده ذوسیثاوس نوء است و در نـزد قبطیان گرمایی حدوث خواهد یافت و در هیجدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما و در نوزدهم نزد قبطیان باران است و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و باران و رعـد است و در بیست و یکم چیزی ذکـر نکرده‌اند و در بیست و دوم بعقیدهٔ ذیموقریطس نوء است و دربیست وسوم بعقیده ابرخس باد جنوب و یا دبورخواهد وزید و در بیست و چهارم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته‌اند که بادهای مسموم در این روز وزش میگیرد و پنجاه ویك روز این وزش طول می‌یابد و نیز نهر جیحون مد می‌یابد وگاهی اتفاق می‌افتد که بدیگر رودخانه‌ها و ساکنین کنار آن زیان میرساند و دربیست و پنجم بعقیده قبطیان باد دبور است وگرما دربیست و ششم‌نزد ذیموقریطس و قبطیان باد دبود است و در بیست وهفتم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر بیست و هشتم نزد اوذکسس نوء وقوع خواهد یافت و نزد ذیموقریطس باد دبور و جنوب و باران است سپس باد شمال هفت روز وزیدن خواهد یافت و در بیست و نهم چیزی ذکر نکرده‌اند وگفته شده کـه اصحاب تجارب در ایـن روز شبنمها را ملاحظه میکنند و اگر دیدند که شبنم زیادی است چنین حدس میزنند که رود نیل

۱ــ ظاهراً حرانیه است وحیوانیه شنیده نشده

۲ــ گویا مقصود از حرکلی همان دوزخ ما مسلمانان باشد

مد خواهد یافت و اگر کم بود نخواهد مد یافت و خشك سالی خواهد شد ودرروز سی‌ام نزد قبطیان بادهایی است و هوا صاف نخواهد بود و در سی و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند .

تموز[1]

تموز ـ علمای مذکور در روز اول و دوم آن چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم نزد قاسر و قبطیان باد جنوب و گرما میباشد و در چهارم بعقیده قبطیان باد خواهد آمد و بسا اتفاق می‌افتد که در کشور مصر باران نیزمی‌آید ودرپنجم نزد قاللبس ومطروذورس و ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و درششم نزد قاللبس و مطروذورس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در هفتم نزد بطلمیوس نوء است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات در این روز هوا تغییر می‌یابد و در هشتم چنانکه ماطن در شهر خود مشاهده کرده شبنم و رطوبتی در هوا وقوع می‌یابد و درنهم نزد اوقطیمن و فیلفس شبنم است و نزد قبطیان باد دبوراست و بادهایی نزدیك بآن و در هم نزد قبطیان هوای بدی است و در بصری بازاری بپا میشود که بیست و پنج روز طول میکشد و این بازار در روزگار بنی‌امیه از سی تا چهل روز بطول می‌انجامید و در یازدهم از علمای فن چیزی ذکر نکرده‌اند و در دوازدهم نزد مطروذورس باد دبور است ونزد قبطیان بادهایی وزیدن خواهد گرفت و در سیزدهم بعقیده ابرخس بادهایی است که با یکدیگر ممتزج نیست و سنان‌بن ثابت میگوید که در بیشتر اوقات هوا در این روز تغییر می‌یابد و در چهاردهم نزد قاسر باد سختی‌است وباد شمال بعقیده ابرخس وزیدن خواهد گرفت و نزد قبطیان گرماست و در بیست و پنجم از علمای فن چیزی ذکر نکرده‌اند و در شانزدهم بعقیده بطلمیوس در شهرهای بارانی باران میآید و نزد ذیمقریطس باران و گرده

۱ـ تموز نیز با تشدید میم است و اینکه سعدی گفته :

عمر برفست و آفتاب تموز　　　اندکی ماند وخواجه غره هنوز

ضرورت شعر تشدید را از بین برده .

بادهایی وقوع می‌یابد و نزد قبطیان باد سختی‌است ودر روزهفدهم بعقیده ذوسیثاوس شبنم و گرماست و در هیجدهم بادهای سالیانه بوزیدن شروع میکند و این مطلب بنابر رأی ابرخس بود .

ایام باحور و شرح آن

باجماع مطلعین از دریا و زارعان و دیگر اهل تجارب اول ایام باحور است وهفت روز این‌ایام بطول میانجامد وآخرین روزآن بیست وچهارم این‌ماه است واز هریك از روزهای باحور برماههای پاییز و زمستان و پاره‌ای از ماههای بهار استدلال میکنند که چه تغییری درآن بوقوع خواهد پیوست و بیشتر ظهور آن در شبانگاهها و بامدادان خواهد بود و گمان کرده‌اند که ایام باحور برای سال مانند ایام بحران است در امراض حاده و همینطور که در ایـام بحران مرض دلایل آن از بشارت و انذار از عواقب مرض دانسته میشود ایـام باحور نیز چنین است و نام باحور و بحران در لغت یونانی و سریانی از حکم حکام مشتق است و برخی گفته‌اند که بحران واژهٔ ایست تازی و از بحر اشتقاق یافته زیرا بحران مریض بهیجانی که در دریا یافت میشود و مد و جزر نام دارد مانند است و این اشتقاق بسیار نزدیك بنظر میرسد چه علت و سبب در هردو : بحران مرض ، جزر و مد، حرکات قمر و ادوار و تشکلاتی است که ماه پیدا میکند اعم از اینکه در دوره کل باشد ، چنانکه آغاز مد هنگامی است که ماه بشرق و غرب از افق برسد وآغاز جزر وقتی است که ماه بدایره نصف النهار و یا نصف‌اللیل برسد ، و یا در غیر دور کلی و این شق نیز اعم از این است که از یك‌نقطه که ماه حرکت کرده بهمان نقطه برسد و یا از نقطه‌ای که ازآفتاب جدا شده بهمان نقطه برسد و باید دانست که مد در نیمه اول ماه قمری قوی‌تر و نیرومندتر از نیمه ثانی است وآفتاب را نیز در این کار تأثیری است .

شگفت آنست که از دریای مغرب نقل کرده‌اند که در ناحیه اندلس در هر غروب آفتابی مد می‌یابد و درمدت یکساعت تقریب پنج فرسنگ الی شش فرسنگ کم میشود سپس شروع بجزر میکند و هیچگاه از این وقت دیر نمیشود .

جمعی گفته‌اند اگر در موقع عشاء[1] روز هیجدهم در آفاق ابـر باشد در آغاز تشرین اول باران و تگرگ خواهد آمد و اگر نیمه شب ابر باشد باران و تگرگ در نیمه مـاه خواهد آمد و اگر موقع صبح ابر باشد در آخر ماه امور مذکور وقوع خواهد یافت و همین علامات که در شب گفته شد در روز نیز چنین است و تنها فرقی که هست این است که شب هنگام تغییر هوا بجهت ابر ظاهرتر و پیداتر از روز است .

چنانکه در آغاز کتاب گفتیم روز بر شب مقدم است و بدین جهت در اینجا شب را پس از روز بشمار آورده‌اند و آنانکه شب را برروز مقدم میدارند گمان کرده‌اند که مقصود از شب هیجدهم شب نوزدهم است و برروی همین گمان اول بواحیر را از روز نوزدهم محسوب داشته‌اند و آخر آنرا روز بیست و پنجم و روز اول از ایام هفتگانه بواحیر دلیل بر تشرین اول است و روز دوم دلیل بر دوم و روز سوم دلیل بر کانون اول است و بهمین‌طریق تا آنکه روز هفتم دلیل بر نیسان باشد .

اصحاب تجارب برای از پیش‌دانستن حالات سال گفته‌اند که اگر برلوحی اقسام زراعتها را بکارند که تا شب بیست و پنجم تموز شود که آخرین شب این‌کار است سپس لوح را در زیر آسمان بگذارند بطوریکه هیچ مانعی از طلوع و غروب ستارگان برآمد نباشد هر زراعتی که در آن سال خوب خواهد شد زرد میگردد و هرزراعتی که برکت و فراوانی نخواهد یافت سبز باقی میماند و مصریان نیزعمل مذکور را انجام میدادند .

اصحاب تجارب برای اینکه از پیش بحالات سال آگهی یابند حیله‌های بسیاری بکار برده‌اند بحدی که اعمال ایشان داخل در حدود افسون و عزائم گشته است وبرخی ازایشان چنین گمان کرده‌اند که چون دوازده برگ زیتون را شخص

۱ـ باندازه چهار رکعت که ازموقع مغرب بگذرد عشاء میگردد و بعقیده شیعه هنگام فضیلت نماز عشاء است .

بگیرد و برهریك برگ نام ماهی از ماههای سریانی را بنویسد سپس آنها را در این شب بجای نمناکی بگذارد سحرگاهان هریك از این برگها که خشك شده باشد دلیل براین‌است که در آن ماه باران نخواهد آمد وبرخی دیگراز اهل‌تجارب گمان کرده‌اند که برای دانستن کم و بیش باران بـاید بمحلی صاف رفت که در اطراف آن مانعی از باد وبارانهای ریز و شبنم نباشد وباندازه دو ذراع پارچه کتان را بگیرند و بکشند و وزن آنرا بخاطر بسپارند سپس این پارچه را بر آن مکان بگسترانند و از آغاز شب تـا ساعت چهارم آن بهمین حال آن کتان باقی بماند و بار دیگر پارچه را در ترازو وزن کنند و بهراندازه که سنگین‌شده‌باشد مطابق عدد هرمثقال از وزن زیادتی یك روز از ماه باران می‌آید .

ایام باحور بطلوع کلب‌الجبار که شعرای یمانی عبور باشد علامت گذاشته شده و بقراط درکتاب فصول از تناول ادویه حاره و فصد در موقع طلوع این دو ستاره در زمان خود از بیست روز پیش از طلوع تـا بیست روز پس از طلوع نهی کرده است و در این مدت زمان شدت گرماست که بآخرین حد خـود میرسد و تابستان فی‌نفسه اسباب حرارت است که رطوبت را بدل به بخار میکند و بقراط در کم‌بودن حرارت فصد را منع نکرده و چون پاییز آمد و هوا را سردتر و خشك‌تر کرد شخص از خاموش‌شدن حرارت غریزی ایمن نخواهد ماند .

جمعی ازآنان که از علوم طبیعی واقف نیستند چنین گمان کرده‌اند که تأثیر مذکور منسوب بجرم این کوکب و طلوع آن است حتی اینکه با طلوع حرکت آن ستاره این امر نیز انتقال می‌یابد .

گفته‌اند این ستاره برای عظمتی که دارد هوا را گرم میکند بقسمی که محتاج و نیازمند میشویم که جایگاه آنرا بشناسیم و هنگام طلوع آن را بدانیم .

چنانکه ابونواس گفته :

مضی ایلول و ارتفع الحرور　　　واخبت نارها الشعری العبور[1]

---

[1] ــ فقوما والحقا خمراً بماء　　　فـان نتاج بینهما السرور ←

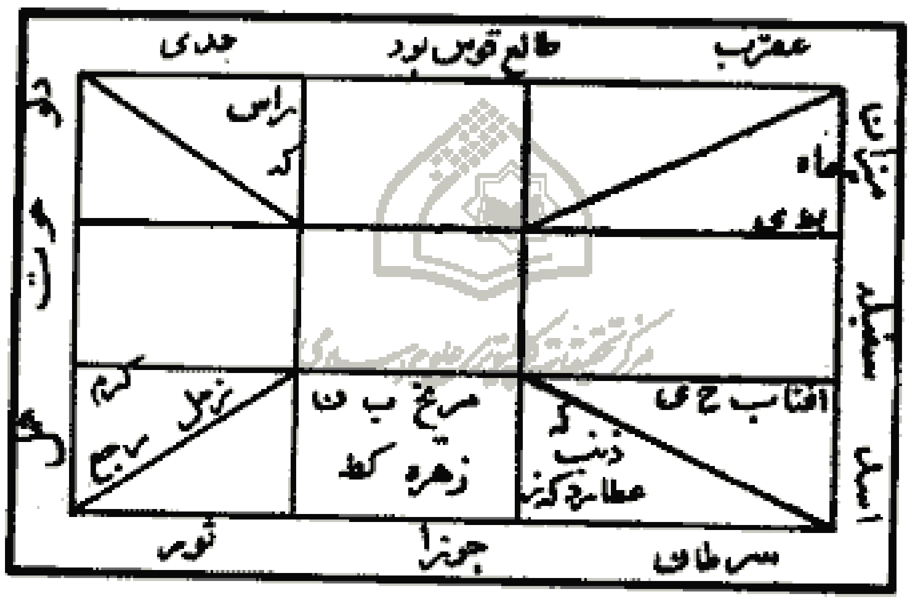
علی‌بن علی کاتب نصرانی براین گمان بوده که بدین سبب اول ایام باحور بیست ودوم تموز شد که بانتقال شعرای عبور انتقال یافته و این ستاره در طول سال در مداری که موازی بـا معدل‌النهار[1] است دور میزند و مقصود بقراط از این وقت منتهای گرمای تابستان و اشتداد حرارت‌بود که چون آفتاب بسمت‌الراس ما نزدیك میشود و در فلك خارج مرکز از اوج خود شروع بحضیض میکند حرارت هوا از قرب خورشید اشتداد می‌یابد واین امر در زمان بقراط با طلوع شعری موافق بوده و بقراط بگمان اینکه حقیقت حال بر کسی ازاهل علم پوشیده نخواهد ماند بطور اطلاق از فصد و شراب دوای حال منع کرده .

سنان در کتاب انواء می گوید که برای برزیگران هفت روز از اول تموز بمنزله ایام باحور است که بر احوال هریك از ماههـای زمستان از این هفت روز استدلال میکنند و نام این هفت روز بواحیر الرعاة است و در این هفت روز احوال هوا با روزهای پیشتر و بعد از آن مباین است و هوا از ابر در این چند روز بطور کلی یا جزئی خالی نخواهد ماند و در روز نوزدهم نزد قبطیان باران و گرماست و سگهای دریایی دراین روز خیلی قوی میشوند و زیان بسیار میرسانند و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و یا بادهای مشابه‌آن وزیدن خواهد گرفت و اصحاب تجارب گفته‌اند که چشم درد دراین روز زیاد است و در بیست و یکم نزد اوقطیمن بادهای سالیانه خواهد وزید و نزد قاللبس و اوقطیمن و مطرودورس آغاز گرماست .

← دو شعری درآسمان داریم شعرای عبور و غمیصاء و عرب این‌دو را شعریان گویند و شعری پس‌از خورشید درخشانترین ستاره آسمانست وعرب جاهلیت آنرا می‌پرستید ازاین رهگذر قرآن می گوید که خدا خدای شعری است (وانه‌هورب‌الشعری)

۱ــ تمام ثوابت در مدارات موازی با معدل دور میزنند و عرض آنان ثابت است و مقداری حرکت طولی دارند که این حرکت علی‌التوالی است و در ارصاد اسلامی بطور مختلف یافت شده وعلمای اروپا مقدار واقعی‌آنرا بدست آورده‌اند و بر اهل نجوم پوشیده نیست .

دربیست و سوم در دریا هوای سردی‌است و نزد فیلفس و مطروذورس بادهایی خواهد آمد و بعقیده قبطیان بادهای سالیانه شروع بوزیدن خواهد کرد وابوجعفر منصور دراین روز بود که بساختن مدینةالسلام آغاز کرد و این‌همانست که درجانب غربی از دجله بغداد واقع شده و مدینةالمنصور نام دارد و این قضیه در سال ۱۰۷٤ اسکندری بوده واصحاب احکام‌نجوم بشناسایی این وقت و تاریخ آن برای معرفت تحویلات و ادوار و تسییر زمانها ازاین سال نیازمندند که برای صاحبان آنها حکم نجومی استخراج کنند و نوبخت این‌وقت را اختیار کرده بود و هیئت فلک ومواقع ستارگان در فلك موافق این شکل بود که مشاهده میکنید در بیست و چهارم این



ماه نزد فیلفس و مطروذورس بادهایی خواهد وزید ونزد اوذکسس بادهای سالیانه وزیدن خواهد گرفت و در بیست و پنجم بعقیده اوذکسس و قاسر باد جنوب است و نزد قبط باد دبور یا جنوب است و در این روز از جماع و کارهای پرزحمت نهی کرده‌اند و رود جیحون دراین روز مد می‌یابد و در بیست وششم نزد فیلفس وماطن و مطروذورس و ذیموقریطس و ابرخس باد جنوب و گرماست و در بیست و هفتم بعقیده اوقطیمن و ذوسیثاوس شبنم و رطوبی احداث می گردد و نیز هوایی است که باعث اختناق می گردد وباید دانست که علت اختناق هوا یکی این‌است که آسمان از ابر مسدود گردد و هوا جریان نیابد هرچند ممکن است برخی از بلاد طبعاً

اینطور باشد بدون سبب مذکورچنانکه جیهانی حکایت می کند که در پشت پلی که چینیان قدیم در زمانهای خیلی دور ازسر کوهی بکوهی دیگر احداث کرده بودند و این پل در راهی که از ختن بسوی دارالسلطنه پادشاه وخاقان چین میرود، واقع است این هوای مختنق موجود است و هر کس از پل تجاوز کند بهوایی داخل میشود که نفس را می گیرد و زبان را سنگین می کند و بسیار اتفاق افتاده که جمعی از راهروان آنجا بدین علت جان سپرده‌اند و مردم تبت ماوراء این پل را کوه زهر نامیده‌اند. در بیست و هشتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و نهم این‌ماه بادهای سالیانه بعقیده ذوسیثاوس‌شروع بوزیدن می کند و نزد قبطیان دراین روز گرمای بسیاری است و دراین روز بازار بصری یکماه برپا میگردد ودرسلمیه[1] بازاری بطور دوهفته برپا میگردد و در روز سی‌ام بادهای سالیانه بعقیده اوذکسس وزیدن می گیرد و نزد قبطیان باد دبور و گرماست و در سی و یکم نزد قاسر باد جنوب است.

آب آب ـ روز اول این ماه نزد ابرخس گرماست و در دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده اوذکسس و ذوسیثاوس گاهی شبنم وقوع می‌یابد و نزد قاسر در این روز نوء است و در چهارم نزد اوذکسس گرمای سختی است و در پنجم هوا گرم می‌شود و راکد می‌ماند بقسمی که باعث اختناق می گردد سپس بعقیده قبطیان و ذوسیثاوس بادهایی خواهد وزید ودر اذرعات بازاری بمدت پانزده روز برپا می‌شود ودر اردن ونواحی فلسطین نیز در این روز همینطور است و در ششم وهفتم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر هشتم هوا بعقیده قاللبس رکود می‌یابد و علت اختناق می گردد و نزد قبطیان باد و گرمای شدیدی وقوع خواهد یافت وسنان‌بن ثابت میگوید که بسیار روی میدهد که هوا دراین‌روز تغییرمی‌یابد ودر نهم بعقید اوقطیمن و قاسرهوای گرم و راکدی است و نزد قبطیان باد جنوب و کدورت در هواست و در دهم نزد اوذکسس و

۱ـ ن ب سلیمه

مطرودورس و ذوسیثاوس گرماست وهوای را کد و نزد ذیموقریطس نوء است واین روز جداً هوا گرم میشود و در یازدهم بادهـای شمال بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس از وزیدن آرام میگیرد و نزد اوذکسس بادهـای بسیار سخت بطور حتم خواهد وزید و بعقیده ابرخس بادهای مختلفی بـا یکدیگر خواهد وزید و نزد قبطیان رعد است و سنان میگوید که هیچ نمی‌شود که این روز بدون تغییر بماند و برای من و دیگر مردمی که بتجربه حالات روزها پرداخته‌اند مانند این روز دیده نشده که هوا بطور حتم تغییر یابد و مبدل بهوایی خوش شود و نیز سنان میگوید که این روز اولین روزی است که هوای عراق رو بخوبی وخوشی می گذارد و گاه بطور وضوح ایـن امر مشاهده می‌شود وگاهی بطور پنهانی و امکان ندارد که هیچکدام نباشد و نیز سنان می گوید که برخی از قدما این روز را ابتدای هوای پاییزی دانسته‌اند وبرخی روز بعد را برای این کار معتبردانسته‌اند ودر روز دوازدهم نزد اوقطیمن و قبط گرماست و روز سیزدهم نـزد قاسر نوئی است و هوا راکد خواهد ماند و سنان می گوید گاه می‌شود که هوا بطور اتفاق تغییر می‌یابد و در چهاردهم و پانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته‌اند که بادهای سموم در این روز از وزش آرام می گیرد و در نوزدهم نزد ذیموقریطس نوء است و باران و باد و نزد قبطیان باد دبور است و دربیستم نزد ذوسیثاوس نوء است و بعقیده قبطیان هوا گرم می‌شود و درهم گرفته میگرددو در بیست و یکم چیزی ذکرنکرده‌اند ودر بیست و دوم بنابررأی اوذکسس دبور و رعد است و نزد قاسر و قبط نوء است و هوای این روز بسیار بد خواهد بود و در بیست وسوم نزد قبطیان باد دبور است د در بیست و چهارم نزد اوذکسس و مطرودورس نوء است و گرما کمی رو بسستی میگذارد و این قضیه وقتی اتفاق می‌افتد که آفتاب از برج سنبله شش درجه قطع کرده باشد و در بیست وپنجم نزد اوذکسس نوء است ونزد ابرخس باد جنوب‌است ونزد قبطیان گرماست و در بیست و ششم نزد ابرخس بادهایی است که دور میزنند و میان این روز و اول ایام عجوز درست نصف سال‌است ودراین‌روز برای اینکه گرما میخواهد

زایل شود هفت روز بشدت خود می‌افزاید چنانکه سرما نیز چنین است و آخر این هفت روز اول ایلول است که اعراب آنرا وقدهٔ سهیل نام گذاشته‌اند و این بادها برای طلوع جبهه وزیدن میگیرد و چون سهیل پیشتر از آن طلوع میکند ازاینرو بنام سهیل نامیده شده و هوای این ایام از روزهای قبل و بعد گرم‌تر میشود سپس شبها خنك می گردد واین امر نزد عموم مردم معروف و مسلم است بقسمی که قابل تخطی نیست و محمدبن عبدالملك زیّات میگوید :

برد الماء وطال اللیل والتذ الشراب　　　و مضی عنك حزیران و تمّوز وآب

در روز بیست وهفتم این‌ماه نزد فیلفس نوئی واقع میشود و در بیست وهشتم نزد قبط باد دبور است و در بیست ونهم رعد وبارانهایی وقوع خواهد یافت وبعقیده ابرخس و اوذکسس بادهای سالیانه ساکن‌خواهد گشت ودر روز سی‌ام‌نزد ابرخس نوء است و در سی و یکم بعقیده بطلمیوس بادهای‌سالیانه ساکن میشود و بعقیده اوذکسس در این روز بادهایی است و نزد قاسر بادها و بارانهای و رعد است و نزد ابرخس باد صباست .

ایلول

ایلول ـ روز اول آن نوئی واقع می‌شود و بادهای سالیانه‌بعقیده قاللبس‌ساکن می گردد و در منبج بازاری بپا می‌شود و در دوم بعقیده مطرودورس هوا کدورت می‌یابد و قونون می گوید که وزش بادهای سالیانه دراین روز بآخر می‌رسد و درسوم بعقیده اوذکسس باد و رعد است و هوا کدورت می‌یابد و بعقیده ابرخس شبنم و رطوبت در هوا احداث می‌شود و بعقیده قبط باران و رعد وقوع خواهد یافت و در این روز در امکنه سردسیر شروع بآتش‌افروختن می کنند و در چهارم هوا کدورت می‌یابد و بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس و مطرودورس هوا اختلاف می‌یابد و بعقیده اوذکسس باران و رعد و بادهاست و در پنجم بادهـای سالیانه بعقیده قاسر ساکن می‌شود و در دریا باران و هوا سردی است و برای قبطیان باد جنوب خواهد وزید و در ایـن روز شیرازه گرما بطور کلی از هـم گسیخته می‌شود و زمان حجامت

می گردد و تا چهل روز فصد و آشامیدن در آن جایز است و در ششم بعقیده قبط باد دبور است و درهفتم بعقیده فیلفس هوا مکدر می‌شود و نزد ذوسیثاوس نوء واقع می‌شود ودرهشتم بعقیده قبطیان نوء و باد دبور است و درنهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز دهم بعقیده ذوسیثاوس هوا ممتزج نیست ودر یازدهم بادهای شمال بعقیده قاسر آرام می گیرد و در دوازدهم بعقیده اوذکسس باد جنوب است و در سیزدهـم بعقیده قاللبس وقونون نوء است و در چهاردهم‌بادهای شمال بعقیده اوذکسس آرام می‌یابد و بعقیده ذیموقریطس ومطروذورس نوء است و پس‌از این روز دیگرپرستو دیده نمی‌شود و در پانزدهم بعقیده ذوسیثاوس رطوبت و شبنم و نزد قبطیان نـوء و بارانهایی است و شانزدهم در هوا کدورتی یافت می‌شود و بنا بر رأی ابرخس در دریا باران می‌آید و چون سال بسیط باشد در ایـن روز در سال غیر بسیط در روز هفدهم شبانه‌روز برای دومین‌بار متساوی می گردند که مطابق پاییز ایرانیان وبهار چینیان باشد و مـا در گذشته محال بودن ایـن قضیه را مبرهن نمودیم و گفته‌اند بادهایی که در این روز می‌وزد جانفزا و روحانی است و نگاه کردن بابری که در این روز ارتفاع یافته باعث لاغر گشتن جسد می گردد و روح را میکاهد ومن گمان می کنم که مقصود ازاین عبارت ترساندن ازسرما و گذشتن زمانهای خوش است.

علم عیافت[1] و سحر اینطور اقتضا می کند که شخص بحالت سجود از خواب برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری طرفاء[2] تدخین کند و گفته‌اند زنی که نازاد باشد چون در این روز بهسها نظر کند سپس شوهر با اونزدیکی نماید آبستن خواهد شد ونیز گفته‌اند که دراین روزآبهای دریاها گوارا می گردد و ما درپیش امتناع این قضیه را بیان نمودیم.

این استوای دوم که گفته شد در زیج سند و هند برای هنود عیدی بزرگ است و بمنزله مهرگان ایرانیان است و در این روز بیکدیگر گوهرهای گرانبهاو اشیاء پرقیمت را هدیه میفرستند و در هیاکل و معابد خود تا نیمروز گرد می‌آیند سپس بعزم گردش و تفرج بیرون میروند و چون در مجالس خود جمع شدندبرای

۱ــ عیافت باکهانت ازنظر معنی نزدیك است. ۲ــ طرفاء بوته گزاست وثمره آن

زمان و خداوند تعالی خضوع و خشوع می کنند.

در روز هفدهم در دریا بارانهایی خواهد آمد و بعقیده مطرودورس در هوا کدورتی‌یافت می‌شود و درهیجدهم بعقیده قبط باد دبور است سپس باد صبا خواهد وزید در نوزدهم بعقیده اوذکسس رطوبت و شبنم حادث می گردد و بعقیده قبطیان باد دبور و باران خواهد آمد و ترشحی در هوا احداث می‌شود و در این روز آب‌از قسمتهای بالای درخت[1] بهرگهای آن میرود ودر بیست و دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست وسوم بعقیده اوذکسس باران است وبعقیده ابرخس باد دبور ویاجنوب است و در بیست و چهارم از علمای فن چیزی نقل نشده و بازار ثعالبه در این روز برپا می گردد و اصحاب تجارب می گویند باید ببادهای این روز نظر کرد هر بادی که تا شامگاه و یا تا نیمروز بوزد از دیگر بادها در ایام سال بیشتر خواهد وزید و این روز را انقلاب بادها نام گذارده‌اند و کلاغهای دو رنگ در اکثر بلدان در این روز می‌آیند و در بیست و پنجم بعقیده ابرخس و اوذکسس نوء است ومطابق گفته ابرخس باد دبور ویا جنوب است وهیچیك ازقدما در روز سی‌ام حدوث‌امری را در هوا و درغیر آن ذکر نکرده‌اند.

این بود ایامی که در روم مستعمل است وآنچه را که سنان‌بن ثابت در کتاب انواء خود ذکر کرده بود ما بدون نقص کلیات آنرا دراین دفتر ذکر کردیم و از این جهت آنرا به‌اسماء سریانی‌خواندیم که بدین نام مشهورتر است و بازگشت آن بیك‌چیزاست واکنون آنچه‌را که یهود درماههای خود بکار می‌بندند بیان می کنیم.

---

۱ ـ مقصود از بالای درخت ریشه درخت است چنانکه ابن‌سینا در روانشناسی شفا گوید : « مناسبتر آنست که فوق در نبات آنجا باشدکه سر نبات است و سر نبات ریشه‌ی آن باشدکه منشاء تولید نبات است » ص ۵۵ و ۵۶ ترجمه علم‌النفس شفا

فصل چهاردهم

در ماههای یهود و کارهایی که باید در آن انجام یابدگفتگو می‌کند.

گوییم : از آنچه گذشت دانستیم که از چه راه ممکن است آغاز سال یهود را بدست آورد و کیفیات آنرا نیز فهمیدیم و از حساب و جداول و ترتیب ماههای ایشان و آغاز این ماهها و شماره روزهای آن فارغ شدیم اکنون باید که اعیاد وایام یهود را نیز ذکر کنیم و چون این امور را بدانیم خواهیم دید کـه بچه سبب یهود روا نمیدانستند که روز اول سال چند روز معین باشد که گفته شد پس برای‌دانستن این مقصود بآغاز ماههای ایشان ابتدا می کنیم.

تشری سی روز است و یك غره بیشتر ندارد چنانکه در پیش گفتیم ممکن نیست که اول این‌ماه روز یکشنبه و چهارشنبه وجمعه باشد و اگر ماهی چنین روی داد که آغاز ماه این چند روز اتفاق افتد باید آنرا اول ماه ندانست و روزی کـه پس از آن است اگر صلاحیت داشته باشد اول ماه بدانیم و یا آنکه باید روزی را که پیش از غره است درصورتی که روز بعدی بشرایطی که در جدول حدود که در پیش گفته شد مشروط نیست اول ماه دانست و یهود این کار را دحی گویند.

روز اول تشری عید آغاز سال است و در ایـن روز یهود در بوقها و شاخها میدمند و نیز کار کردن در این روز را روا نمیدارند چنانکه در روزهای شنبه کار- کردن سزا نیست و یهود چنان گمان کرده‌اند که در این روز بود که ابراهیم پسر

خود اسحق را بقربانگاه برد و به‌قوچی فدیه داده شد و ذبیح نزد اهل کتاب اسحق است ولی در قرآن نصی صریح است که ذبیح اسمعیل می‌باشد و این نص در سورهٔ صافات است واز پیغمبر روایت شده که فرمود من پسر دو ذبیح هستم یعنی عبدالله‌ـ بن عبدالمطلب و اسمعیل و اگر بخواهیم این مسئله را زیادتر بسط دهیم بحث ما پراکنده می‌شود والله اعلم.

روز سوم این‌ماه روزه کدلیا می‌باشد و او پسراحیقام بود که ازجانب بخت‌ـ نصر بر بیت‌المقدس حکمران بود و در این روز چاهی را پر از آتش کردند واورا با هشتاد و دو نفر کشتند و در آن چاه افکندند پس‌ازاین جهت بنی‌اسرائیل‌غمگین شدند و روز پنجم روزه عقیباست و بدین سبب یهود این روز را روزه می‌دارند که عقیبا را مجبور کردند بت بپرستد و او زیر این بار نرفت پس اورا در صندوقی نشانیدند تا ازگرسنگی بمرد و در کنار او بیست نفراز اصحاب او محبوس بودند.

در هفتم روزهٔ عذاب است وشرح این‌قصه آن است که چون داود بنی‌اسرائیل را بشمرد از شمارهٔ ایشان به عجب و غرور افتاد و بنی‌اسرائیل از کثرت عدد خود خیلی تبختر کردند پس خداوند برایشان غضب کرد و ناثان نبی را بنزد داود و طوایف بنی‌اسرائیل فرستاد و ایشان را بشمشیر و قحط و مرگ ناگهانی ترسانید و انذار این نبی تحقق یافت پس بنی‌اسرائیل ترسیدند و این روز را روزه داشتند.

بیان عقیده برخی از یهود در سبب‌گوساله پرستی آنان

در این روز بود که بنی‌اسرائیل برای اینکه گوساله‌پرستیده‌بودند برخی‌برخی‌راکشتند و بنی‌اسرائیل می گویند که هارون گوساله را ساخت و در تورات هم اینطور ذکر شده .

یعقوب‌بن موسی تفرشی[۱] یهودی در گرگان برای من حکایت کرد که چون موسی‌خواست با بنی‌اسرائیل ازمصر بیرون بیاید چون یوسف بدیشان وصیت کرده بود که هنگام بیرون رفتن ازمصر تابوت اورا هم با خود ببرند و یوسف درقعر نیل

۱ـ ن ب نقرسی

مدفون بود و آب نیل از روی قبر او روان بود موسی نتوانست که اورا بیرون آورد وکاغذی گرفت و پاره‌ای از آنرا بمانند شکل ماهی برید و چیزی بر آن خواند و دمید و روی آن نوشت و در نیل انداخت و کمی تأمل کرد و منتظر شد و اثـری ندید کاغذ دیگری گرفت و بصورت گوساله برید و چیزی بر آن نوشت و خواند و بر آن دمید وخواست چنانکه کاغذ اول‌را در آب انداخت اینرا هم بیندازد که ناگاه تابوت پیدا شد وکاغذی را که در دست داشت و بشکل گوساله ساخته بود از دست بینداخت و برخی از اشخاص که حاضر بودند آنرا ربودند و چـون موسی غیبت کرد و بکوه رفت که تا با خدا مناجات کند و بنی‌اسرائیل ازطول اقامت موسی‌در کوه خسته شدند نزد هارون رفتند وگفتند که تو برای ما شخص دیگری را ـ که ثانی موسی باشد بدست آر و شکی نیست که در این وقت هارون بیچاره شد وگفت تمام زیورهای زنان خود را نزد من بیاورید و مقصود هارون این بود که وعده را بتأخیر بیندازد چون میدانست که زنان یهود بزودی در دادن زیورهای خود شتاب نمی‌کنند و شاید که موسی پیش از این کار برگردد و قضا را چنین اتفاق افتاد که بزودترین اوقات زنها زیورهای خود را بهارون بخشیدند و تمام این زیورهارا نزد هارون آوردند و هارون آنها را آب کرد و ریخت این ریخته بشکل دیگر ریختنها درآمد وباز باردیگر بتعجیل این کاررا اعاده کرد وامید داشت که موسی رجوع کند و یا از موسی آگاهی یابد و صورت آن گوساله را که موسی برکاغذ کشیده بودبا هارون حاضر بود وبا خود گفت که از صورت ماهی، آیتی عجیب ظاهر گشت اکنون ببینیم که از صورت گوساله چه ظاهر میشود پس صورت را در طلای آب کـرده انداخت و چون طلاها بسته شد گوساله‌ای پدید گشت که فریاد میکرد و در ایـن هنگام بنی‌اسرائیل مفتون شدند و آنـرا پرستیدند و هارون در این کار قصد عمد نداشت.

روزه کیپور

در روز دهم این ماه روزه کیپور است که آنرا عاشوراء میگویند و آن روزه‌ایست که ازمیان روزهای دیگر فرض و واجب است و دیگر روزه‌ها مستحب‌است و این روز را یهود

از نیم ساعت بغروب آفتاب مانده تا نیم ساعت بغروب روز دهم که درست بیست و پنج ساعت باشد روزه میدارند و روزهای مستحبی را هم یهود همینطور بجامی آورند و بدین سبب است که نمی‌شود بنا بر مذهب یهود دو روز پشت سرهم روزه باشدزیرا یك ساعت میان این دو روز مشترك است و نمی‌شود افطار کرد.

یعقوب تقرشی می گوید که روزه بیست و پنج ساعتی مخصوص باین‌روزاست اما روزهای دیگر را میشود مانند مسلمانان روزه گرفت و در این روز خداوند با موسی‌بن عمران تکلم کرد و روزهٔ این روز برای هر گناهی که بغلط صادر شده کفاره است و هر یهودی که این روز را روزه نگیرد باید کشته شود و در این روز پنج نماز خوانده می‌شود و در آن سجده می کنند و در دیگر اعیاد چنین چیزی نیست.

در روز پانزدهم عید مظال[1] است و آن هفت روز پی‌درپی است و در این عید یهود از شاخه‌های بید و نی در صحن خانه‌های خود سایه می‌اندازند و این کار بر شخص مقیم واجب است نه مسافر و در این عید نباید کار کرد زیرا خدا درسفردوم تورات چنین می گوید که در پانزدهم شهرهفتم عید مظال است وهفت روزکارمکنید روبروی خداوند شادی کنید و بخرامید و این هفت روز را در سایه بنشینید که تا اولاد شما بدانند که من بنی‌اسرائیل را وقتی‌ازمصر بیرون آوردم هفت روز درمظال نشانیدم و جماعت یهود این هفت روز را عید میگیرند و ابوعیسی وراق در کتاب مقالات می گوید که سامره این روز را عید نمی گیرند و آخرین روز عید مظال‌روز هفتم این عید است.

بیست ویکم‌این ماه را عرافا گویند و دراین روز بود که ابر بربنی‌اسرائیل در تیه سایه افکند وعید جمع دراین روز است زیرا یهود در هادهرای بیت‌المقدس برای حج جمع میشوند و به‌اورون که در کنائس ایشان مانند منبر است طواف می کنند.

۱ـ سایبان‌ها.

روز بیست و دوم عید تبریك است و آن بـرای استکمال اعیاد است و نباید در این روز کار کرد و بزعم ایشان تورات دراین روز تمام شد و بایشان تسلیم گشت که تا در صلوات[1] که کنائس باشد گذاشته شود و یهود در ایـن روز تـورات را بیرون میآورند و بآن تبرك میجویند و بباز کردن تورات و قرائت آن فال نیك می گیرند.

مرحشوان همواره این ماه را دو غره است و در سالهای تام شماره‌روزهای آن سی روز است و درسالهای معتدله و ناقصه بیست و نه روز است و دراین‌ماه‌عیدی نیست.

در روز ششم این ماه روزه صید یقیا است وسبب اینکه این روز را یهود روزه می‌دارند این است کـه بختنصر اولاد صید یقیا را جلوی چشم او کشت و او صبر و شکیبایی را پیشه خود ساخت و گریه نکرد و اظهار جزع ننمود و بنی‌اسرائیل از این‌مصیبت غمگین‌شدند واین‌روز را روزه گرفتند وبرخی‌از یهود مخالفت‌نموده‌اند و این روزه را در دوشنبه‌ای که میان هشتم و سیزدهم باشد روزه میدارند و این کار بروش یهود مانند نیست و بروش ترسایان شبیه‌تر است زیرا یهود روزه‌های خود را در روزهایی که در ایام ماه باشد قرار می‌دهند نه در ایام هفته.

کسلیو همواره در سالهای تام یك روز اول ماه دارد و شمارهٔ روزهای آن سی روز است و درسال معتدل و تام و درسالهای ناقص بیست و نه روز است.

یهود روز هشتم این ماه را روزه میدارند و سبب این است که یهو یاقیم کاغذ هایی را که قینوث نام داشت که معنای آن (نوحه‌ها و سوگواری‌هاست) بسوزانید و در این نوشته‌ها و عده‌هایی بود که خداوند به ارمیای نبی در چگونگی آتیه‌داده بود و آنچه را که باید در آینده سختی به‌بینند در آن مکتوب بود و ارمیا ایـن وعده‌را بتوسط بوروخ‌بن‌زیون نزد یهویاقیم فرستاد و یهویاقیم‌این کاغذهارا گرفت

---

[1] ـ لولا دفع‌الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ودراین یك مورد در قرآن صلوات بمعنی کنائس آمده و در دیگر موارد صلوات جمع صلات بمعنای نماز است و بربسیاری ازمفسران فرق این‌کلمه پوشیده مانده .

و در آتش انداخت و این کار باعث شد که نوحه و سوگواری یهود دو برابر شد.

شرع عید حنکه شب بیست و پنجم این ماه اول عید حنکه است و معنای این کلمه پاکیزگی است و این عید هشت روز است و درشب اول این عید یهود بشماره ساکنان خانه در دهلیز خانه‌یك چراغ می‌افروزند و در شب دوم دو چراغ و در شب سوم سه چراغ تا آنکه بطور تصاعد در شب هشتم برای هریك نفر هشت چراغ شود و می گویند مقصود از این کاراین‌است که روزبروز بپاکیزه کردن بیت‌المقدس وتقدیس آن شکروسپاسگزاری خداوند را زیادتر می کنند وشرح‌این قصه آن است که اخشطینوس پادشاه یونانیان بر یهود غالب شد و هرعروسی را که می‌خواستند برای داماد ببرند او از سردابی که برای این کار فراهم کرده بود ، و دو ریسمان که بهریك زنگ کوچکی آویخته بود ، یکی را چون حرکت مـی‌داد باید عروس را بنزد او آورند و پس از آنکه عروس را ازاله بکارت می‌نمود ریسمان دیگری را حرکت میداد و عروس‌را برای داماد می‌بردند ودر بنی‌اسرائیل مردی بود که هشت پسر و یك دختر داشت ومردی دیگر این دختر را خواستگاری کرد ، پدر دختر داماد را گفت که اگر من‌دختر را بتو بدهم نخست باید کـه این پادشاه پلید اورا ننگین کند و بتو نخواهد حلال گشت واگر بخواهم ندهم از خشم وغضب او می‌هراسم سپس ، روی خودرا بسوی پسران کرد و ایشانرا سرزنش نمود ، یکی از پسران کـه از همه خردسالتر بـود برخاست وجامهٔ زنان پوشید وخنجری در زیرجامه پنهان کرد بدربار پادشاه شتافت و چنین وانمود کرد که روسپی است ، چون پادشاه آگاه شد ریسمان راست را به جنبش درآورد و اورا بسرداب آوردند و هنگامی کـه میخواست با او خلوت کند نوجوان برجست وخنجر را کشید وسر پادشاه را از تن جدا کرد و ریسمان چپ را حرکت داد و با سر بریده از سرداب بیرون شد و سر را در میدان بیاویخت و بنی‌اسرائیل از این امر خرسند شدند و بشماره این برادران روزه داشتند.

طیبث درسال ناقصه یك اول ماه دارد و در سال تام و معتدل دو غره دارد

و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در پنجم آن آغاز پیدایش تاریکی است وشرح این قصه آن است که تلما پادشاه روم تورات را از یهود خواست و بزور یهود را واداشت که بیونانی ترجمه کنند و ترجمه را در خزانه خود نگهداشت و یهود می گویند تورات سبعین این است و سه روز و سه شب دنیا بواسطه این کار تاریك شد و در روز هشتم روزه است و این روز آخرین روز معروف آن سه روز تاریك است که سبب آن گفته شد و در نهم این ماه روزه‌ای است که یهود مأمور شدند آنرا روزه بدارند وسبب آن دانسته نشد و در روز دهم این ماه نیز یهود روزه میدارند زیرا بختنصر در این روز وارد شده وبیت‌المقدس را محاصره کرد.

بیان روز فتنه

شفط یك اول ماه دارد وسی روز است و روز پنجم آنرا باید روزه گرفت و سبب آن این است که صدیقین در ایام یوشع بن نون مردند و برخی از یهود در دوشنبه این‌ماه که میانه دهم و پانزدهم باشد این روز را روزه می گیرند. و در روز سیزدهم روزهٔ فتنه است و علت آن این است که اولاد بنیامین شروع به‌فسق و فجور کردند و عمل قوم لوط را انجام دادند و مردی با زن و کنیز خود از میان آنان بحج بیت‌المقدس میرفت ومردی که بااو همشهری بود اورا شب بخانه خود دعوت کرد وچون مهمان شبانگاه بخانه او رفت اهل قریه درخانه جمع شدند و از میزبان مهمانان را برای کار زشت خواستند و صاحب خانه دختر خود را برای ایشان فرستاد و گفتند ما با این دختر نداریم سپس صاحبخانه کنیز مهمان را برای ایشان فرستاد و جمعیت همه شب را با این کنیز بکار زشت پرداختند و در صبحگاهان این کنیز بمرد و صاحب این کنیز جسد اورا بشماره اسباط پاره پاره کرد و برای اینکه اسباط یهود را بخشم آورد پاره‌ای از این جسد برای هر سبطی فرستاد و همه اسباط گرد آمدند وباسبط بنیامین بجنگ پرداختند ولی نتوانستند که ایشان را مغلوب کنند پس این روز را اسباط روزه گرفتند و ازخدا خواستند که ایشان را بر سبط بنیامین چیره کند وباز بجنگ پرداختند وچهل هزار نفر از سبط بنیامین کشته شد و ازدیگر اسباط هفتاد

هزار.

آذار اول این ماه درسالی که عبور است ماه کبیسه است ودر سالهای بسیط این ماه محسوب نیست و آذار نیز دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روزاست و دراین‌ماه روزه و عید نیست.

آذار ثانی آذار اصلی این است و در سالهای بسیط بطور مطلق گفته می‌شود آذار.

این ماه را دو اول ماه است و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در یك روز این‌ماه روزه‌ایست که موسی‌بن عمران در آن روز مرد و من و سلوی بمرك او منقطع شد و در روز نهم روزه‌ایست کـه بنی‌اسرائیل وقتی میان اهل شما و اهل بیت هلال نزاعی روی داد و بیست و هشت هزار نفر از ایشان کشته شد این روز را روزه داشتند و برخی این روز را در دوشنبه‌ای که میان دهم و پانزدهم این ماه باشد روزه میدارند.

روز پوری و قصه هامان که وزیر خشایارشاه شد تا آنکه به هامان سوزان برسد و برای خوشحالی وسرور از توطئه این‌وزیر، یهودان‌روزکشته‌ـ شدنش را عیدگرفتند

روز سیزدهم این ماه روزه پـوری می‌باشد و معنای آن قرعه کشیدن است و بدین‌سبب‌یهود این روز را روزه میدارند کـه هامان مـردی فقیر و بیچاره بود و برای اینکه‌کاری بدست آرد بشهر شوشتر عزیمت کرد ولی درراه‌پیش آمدهایی برای او روی داد کـه نتوانست بمقصود برسد و هامان برسر گورستان نشست از هر مرده‌ای که می‌بردند بخاك بسپرند سه درهم و نیم میگرفت تا آنکه دختر اخشورش پادشاه مرد و این نعش را نزد او آوردند و هامان همین مقدار را که از دیگر مردگان می گرفت از برندگان جنازه بازخواست کرد و ایشان این مال را نپرداختند هامان هم نگذاشت که مرده را ببرند عاقبت برندگان جنازه حاضر شدند که همان سه درهم ونیم را بدهند وهامان حاضر نشد که بگیرد وبیشتر خواست و آنان نیز پیوسته حاضر می‌شدند کـه هامان میگوید بپردازند تا آنکه

بمبلغ زیادی رسید و این خبر را بگوش پادشاه رسانیدند و پادشاه گفت همین مبلغ را باو بدهید و پس از هفت روز پادشاه هامان را خواست و گفت کدام شخص بتو امر کرده که چنین کنی؟ هامان بدون درنگ گفت : کدام شخص مرا از این کار نهی کرده و پادشاه باز پرسش خودرا تکرار کرد تا آنکه هامان گفت اگرا کنون مرا از این کار نهی میکنید من دیگر این کار را نخواهم کرد و فلان مقدار بدره که پر از دینار است از روی رضا و رغبت و پیشکش می کم پادشاه از شنیدن این مقدار که هامان گفت در شگفت شد که چطور با آنکه حل و عقدی در دست این مرد نیست این مبلغ را فراهم کرده و با خود اندیشید که شخصی که از حکومت بر مردگان بتواند این مقدار سیم و زر جمع آوری کند خوب است من اورا وزیر و مستشار خود گردانم ازینرو همهٔ کارهای کشوررا بدست او داد ومردم را باطاعت او امرکرد و هامان با یهود دشمن بود و ازعلمای رمل پرسید که شوم‌ترین اوقات برای بنی‌اسرائیل چه وقت‌است گفتند ماه آذار زیرا موسی که پیشرو و راهنمای این گروه بود دراین‌روز بمرد و ازتمام روزهای آذار روز چهاردهم و پانزدهم مشئوم‌تر است.

هامان باطراف کشور نوشت که در این روز یهودان را بگیرید و بکشید و مردم چنان کردند که هامان دستور داده بود و اهل کشور همواره به هامان سجده میکردند و روی خود را در مقابل او بخاک می‌مالاندند بغیر از مرتخای اسرائیلی که برادر هستیر زن پادشاه بود و هامان با او دشمن شد و در دل کینه اورا پنهان ساخت و زن پادشاه از مطلب آگاه شد و پادشاه را با وزرا و هامان سه روز دعوت کرد و چون روز چهارم شد پادشاه بملکه گفت هرحاجتی داری از من بخواه ملکه گفت من و برادرم را از کشتن معاف بدار پادشاه گفت کدام شخص قادر است شما را بکشد ملکه اشاره به هامان کرد و پادشاه با حالتی افسرده و غمناك از مجلس برخاست.

هامان بدست و پای ملکه افتاد و اورا سجده کرد و سر اورا بوسید و ملکه

همواره هامان را از خود دور می کرد پادشاه خیال نمود که هامان را خیال زشتی است و روی خودرا بهامان کرد و گفت آیا تو این اندازه جسور شده‌ای که باین زن نظر می کنی پس امر کرد که هامان را کشتند.

سپس هستیر از پادشاه تقاضا کرد که نعش هامان را بر همان چوبه‌داری که هامان برای برادرش تهیه کرده بود بیاویزند و پادشاه سئوال اورا اجابت کرد و باطراف کشور نوشت که اصحاب هامان را بکشند و درهمان روزی که او میخواست یهود را بکشد پیروان او کشته شدند و آن روز چهاردهم بود.

پس در این روز یهود به قتل هامان شادی کردند و این روز را عید مجله نیز مینامند و هامان سوز نیز می گویند زیرا یهود دراین روز بشکل هامان تمثال‌هایی میسازند و آنرا میزنند وسپس میسوزانند و از سوزاندن این تمثال‌ها این طور قصد می کنند که هامان را سوزاندند و روز پانزدهم این ماه مانند چهاردهم است.

نیسن یك اول ماه دارد و سی روز شمارهٔ آن است و روز اول آن روزهٔ مرك ناداب و ابیهود پسران هارون است کـه چون آتش بیگانه در قبه خداوند داخل کردند سوختند.

در روز دهم روزهٔ مرگ مریم دختر عمران است که در این روز آبی کـه بکرامت او از زمین جوشیده بـود خشك شد چنانکه من و سلوی بمرگ موسی منقطع شد و برخی از یهود این روزه را روز دوشنبه‌ای که میان پنجم و دهم این‌ماه باشد می‌دانند.

روز پانزدهم این ماه عید فصح است و ما در پیش از بیان آن فارغ شدیم این است که گفته‌های خودرا اعاده نمی کنیم و این روز اول ایام فطیر است که خوردن خمیر درآن جایز نیست و بیان مطلب آن است که خداوند متعال در سفر ثالث تورات یهود را چنین امر کرده که در پانزدهمین روز این ماه عید فطیراست وهفت روز فطیر بخورید و کاری هم مکنید وانقضای این‌ایام از غروب آفتاب بیست ویکم است و در این روز بود که خداوند فرعون را غرق کرد و یهود این روز را مکس

نیز می گویند و در روز بیست و ششم ایـن ماه روز وفات یوشع بن نون علیه‌السلم است .

ایر دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و روز دهم آن روزه تابوت است و آن روزی است که جمعی از بنی‌اسرائیل را باسارت بردند و سی و نه نفر از ایشان کشته شد و در آن وقت عالی کاهن بر بنی‌اسرائیل ولایت داشت و زهره او از شنیدن این خبر پاره شد و از تخت خود مرده بروی زمین افتاد و برخی از یهود این روز را در روز پنج شنبه‌ای که میان ششم و یازدهم این ماه است میدانند .

بیست و هشتم نیز روزه‌ایست که شموئیل پیغمبر در این روز وفات کرده .

بیان حج‌های بنی‌اسرائیل

سیون یك اول مـاه دارد و شمارهٔ روزهای آن سی روزاست وروز شانزدهم آن عید عنصره است که عید عظیمی‌است و یکی از حج‌های بنی‌اسرائیل در این روز است و در این روز مشایخ بنی‌اسرائیل بطور سینا رفتند و صدای خداوند را که در کوه طور بـا موسی بامر و نهی و وعد و وعید گفتگو می کرد می‌شنیدند و یهود مامور شدند که این روز را عید بگیرند بدین سبب که از خداوند سپاسگزاری کنند که کشور و غلات ایشانرا از صاعقه و سرما و باد حفظ فرمود .

خداوند تعالی در سفر دوم تورات می گوید که در هرسال سه مرتبه بحج بروید اول در موقع فطیر دوم در وقتی که تورات نازل شد و ایـن حج را عنصره گویند و سوم در آخر سال هنگامی که شما میوه‌ها و حاصل خود را از باغ ومزرعه بیرون آوردید و باید که حج و یادآوری از خداوند در بیوت مقدسه باشد .

یهود در این روز نوبر غلات را میآورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند برکت بآنها دهد و از روز اول روزه‌های فطیر تا عنصره پنجاه روز است و عنصره هفته‌هایی‌است که فرائض دینی در این اسابیع برایشان واجب گشته و دینشان باین سنن تکمیل یافته و بآداب خداوند متادّب گشته‌اند و روز بیست و سوم روزه‌ایست

که یهود میگویند یور بعام بن بنطر بر اسباط دهگانه پرستش دو گوساله زرین را واجب کرد و اولاد او به مدت دویست و پنجاه سال بر یهود فرمانروا بودند تا آنکه سلیمان اعشر پادشاه موصل با ایشان جنگید دو ایشان را اسیر کرد و این واقعه در روزگار حزقیا بود و یور بعام بن نبط یکی از غلامان سلیمان بن داود بود که ازاو گریخته بود و بنی‌اسرائیل او را برخود حاکم کرده بودند و او بنی‌اسرائیل را از حج بیت‌المقدس بپرستش این‌دو گوساله مشغول گردانیده بود زیرا میدانست اگر یهود به بیت‌المقدس بروند خواهند دانست که پیشینه او چه بوده و او را خواهند از حکومت خلع کرد و کشت و در روز بیست و پنجم روزه‌ایست کـه شمعون و اشمویل و حیفا کشته شدند و روز بیست و هفتم روزه‌ایست که سبب آن را چنین گفته‌اند که یکی از پادشاهان روم و با حنیفای پسر تودیون را بپرسش بت مجبور ساخت و او از این کار ابا کرد .

تمز دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در آن عیدی نیست و روزه آن روز هفدهم است و در ایـن روز بود که موسی الواح را شکست و در این روز بود که قلعه بیت‌المقدس در ایام محاصره بختنصر رو بانهدام گذاشت ودراین روز بود که در بیت‌المقدس ازراه طغیان بخداوند بتی‌را درمحراب گذاشتند و در این روز بود که تورات را سوزانیدند و قربانیها تعطیل شد .

وقایع دردناکی که برای یهود در ماه اوب روی داده

اوب یك اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و روز اول اینماه را یهود روزه میدارند و آن روزی است که هارون بن عمران در آن روز مرد و ابری که از راه کرامت او بر بنی‌اسرائیل سایه افکنده بود زائل شد ودر روزنهم این‌ماه روزه‌ایست و دراین روز بود که وقتی یهود درتیه بودند آگاه شدند که نخواهند به‌بیت‌المقدس داخل شد و از اینرو یهود غمگین گشتند و در این روز بود که بیت‌المقدس گشوده شد و بختنصر داخل شد و بیاری حریق آنجا را خراب کرد و در این روز بود که بیت‌المقدس برای دومین بار خراب شد و در زمین آن زراعت کردند.

در روز پانزدهم روزهٔ زوال آتش است از بیت‌المقدس و این روز بختنصر از بیت بیرون شد و آتش از خزائن و هیاکل عبادت این خانه مرتفع شد و در روز هیجدهم این ماه روزه‌ایست که سبب آن خاموش شدن چراغ هیکل در بیت‌المقدس است و این قصه در ایام احوز نبی بود وعلامت این بود که خداوند بر بنی‌اسرائیل غضب کرده .

ایلل دو اول ماه دارد و عدد ایام آن بیست و نه روز است و عیدی در آن نیست ودر روز هفتم آن روزه جواسیس است واین روزی است که موسی طلیعه‌هایی را کـه فرستاده بـود بسوی او بر گشتند و از اخبار جباران اورا مطلع ساختند و بنی‌اسرائیل از شنیدن این‌خبر غمگین شدند و یوشع‌بن نـون خبر آورندگان را تکذیب کرد و پابرجا ماند.

شرحی‌مبسوط‌و‌آموزنده در بیان‌این‌مطلب که چرا پاره‌ای از روزها صلاحیت اول سال شدن یا عید بودن را ندارند

برخی از یهودان روزهٔ این مـاه را در روز دوشنبه و یا پنجشنبه‌ای که هفت روز بسر سال آینده مانده قرار می‌دهند و از این جهت روا نداشتند که آغاز تشری ادو[1] وکبور اج و و بوری یعنی هامان سوز[2] ب د ز و فصح ب د و و عنصره ج ه ز[3] باشد کـه مبادا روز عمل بشنبه اصابت کند و از اتیان و انجام آن بپاس اینکه شنبه است بـاز بمانند و خداوند در سفرسوم تورات می گوید: «هر کس که در شنبه عملی انجام دهدجزای او کشتن است و در سفر چهارم تورات دیده می‌شود کـه بنی‌اسرائیل مردی را در بیابان یافتند که در روز شنبه هیزم جمع میکرد و اورا بنزد موسی وهارون آوردند

۱ـ چنانکه در پیش گفتیم روزهای هفته نزد اهل‌نجوم باین‌ترتیب است : الف یعنی یکشنبه و بهمین‌ترتیب تاز که بمعنای شنبه باشد.

۲ـ درکتاب هامان‌سود است ولیکن صحیح این‌کلمه هامان‌سوز است یعنی روزی‌که هامان را میسوزانند.

۳ـ روزهای هفته را منجمان قدیم با ا ب ج د ه و ز نمایش میدادند‌که الف یکشنبه باشد وبهمین‌ترتیب تا به ز برسد‌که شنبه است.

و بفرمودهٔ این دو تن اورا حبس کردند و خداوند موسی را فرمود که تو و هارون اورا بکشید وچندان با سنگ آنمرد را رجم کردند تا جان سپرد.

نیز علت دیگر که امور مذکور را یهود در شنبه روا نداشته‌اند ایـن است . که روز شنبه و روزی که اعمال در آن باطل است در پی و دنبال یکدیگر قـرار نگیرند.

روز یکشنبه را بدین سبب جایز نشمردند آغاز سال باشد که خداوند درسفر سوم تورات می گوید: «در روز اول شهر برای شما راحت است و در این‌روز بخدا نزدیکی جویید وکاری نکنید و قربانی‌های خودرا تقدیم خداوند کنید» وچون دو روز تعطیل و فراغت از پی هم درآیند سبب می‌شود که معاش دنیوی شخص یهودی اختلال یابد وتدارك آن مشکل و دشوار خواهد شد و روز عرابا نیز درشنبه‌خواهد افتاد و صدقه و اعمال واجبه درآن باطل خواهد گشت .

بدین‌سبب جایز نیست کـه کبور روز سه شنبه و فصحی کـه متقدم است روز جمعه وعنصره‌ای که متقدم است روز شنبه باشد و علت وقوع این اعیاد و روزها در روز شنبه این است که تشری در روز یکشنبه باشد.

از این جهت روا ندانسته‌اند که آغاز سال در روز چهارشنبه باشد که‌خداوند عزیزدر سفر سوم تورات می گوید : «در روز دهم شهر هفتم مغفرت است و کمترین کاری را از عشاء نهم این شهر تا عشاء دیگر نکنید پس اعمال در روز کبور معطل خواهد ماند و در روز سبت که از پی آن درمی‌آید کارها تعطیل خواهد بود وبهمین سبب جایز نیست کـه روز جمعه و فصحی کـه متقدم است روز دوشنبه واقع شود و عنصره‌ای که تقدم یافته روز سه‌شنبه.

از این جهت جایز ندانسته‌اند که آغاز سال روز جمعه باشد که با روزشنبه دو روز متوالی می گردند وکبور در یکشنبه می‌افتد در پشت سبت قرار می گیرد و عید تبریك نیز در روز جمعه خواهد افتاد و سه روز : تبریك ، سبت ، کبور در پی یکدیگر قرار خواهند گرفت ، با آنکه در پیش شرط شده بود که از وقوع امثال

این امر جلوگیری شود .

از اینجاست که جایز نیست کبور یکشنبه گردد و فصح متقدم روز چهار شنبه و عنصره‌ای که تقدم یافته روز پنجشنبه شود چه ، از این امور لازم می‌آید که آغاز سال روز جمعه شود و موانع سابق‌الذکر روی خواهد داد .

این بود که علمای یهود در تألیف حساب ایــن اعیاد دقت بسیار نمودند که مبادا طوری اتفاق افتد که دو روز فراغ وتعطیل از پی یکدیگر در آید و نیزعرابا در روز شنبه نیفتد چه ، در این روز بـاید که یهودان تصدق دهند و برمنبری که اورون نام دارد طواف کنند واین منبر را کلواذ نیز می گویند و نیز مبادا بوری در روز شنبه روی دهد و از هامان آتش‌زدن و شادمانــی در آن باز بمانند و نیز مبادا عنصره روز شنبه افتد ونتوانند که نوبر زراعت و دیگر امور مذکور را که اتیان و انجام آن ، کار محسوب می‌شود در روز شنبه که روزآسودگی و بیکاری است انجام دهند .

ابوعیسی وراق در کتاب مقالات از طایفه‌ای از یهودان که آنانرا مغاربه گویند نقل‌میکند که عقیده ایشان این‌است که هیچ عیدی صحیح نیست مگراینکه ماه در شب چهار شنبه‌ای که روز سه شنبه پیش از آن بود ، هنگام غروب آفتاب در زمین بنی‌اسرائیل بدر باشد وچنین وقتی‌را طایفه مذکور سرسال می‌شمارند واعیاد و شهور خود را از آنروز آغاز می کنند و اعیاد ایشان براین عقیده دور می‌زند باین دلیل که خدای تعالی دو نور عظیم را در روز چهار شنبه خلق کرده و این‌طور از عقیده این طایفه استنباط می‌شود که جز در روز چهار شنبه فصح را جایز نمی‌دانند و شرایط و سنت و اعمال آنرا جز بآنانکه در زمین بنی‌اسرائیل بـاشند واجب نمی‌شمارند و این‌عقیده برخلاف همه اعتقادات یهود ومنافی با منطوق تورات‌است.

اما طایفه عنانیه اوایل شهور را از راه دیدن هلال بدست می‌آورند و عبوررا چنانکه سابقاً ذکر یافت از راه پیش شناختن سال بدست می‌آورند .

این طایفه باکی ندارند که این اعیاد بچه روز از روزهای هفته اصابت کند

و فقط شنبه‌ها را تا روز یکشنبه‌ای که پهلوی آن است بعقب می‌اندازند و این کار را دحی گویند و در روز شنبه هیچ کاری انجام نمی‌دهند حتی اینکه بچه‌های خود را در این روز ختنه نمی کنند و عمل شنبه را برای روز بعدی می گذارند وحال آنکه ربن‌ها برخلاف این عقیده‌اند .

درباره بطلان کارها در روزشنبه چیزهایی ذکر کرده‌اند که شگفت‌انگیز است چنانکه در قرآن مجید نقل شده « اذتأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم‌لایسبتون لاتاتیهم » وجیهانی در کتاب مسالك وممالك نقل می کند بلیناس که در قسمت خاور مدینه طبریه و سرچشمه رود اردن از آنجاست در این رود آسیابهایی است که روز شنبه می‌ایستد و چون آب آن فرو میرود گندم را آرد نمی کند تا آنکه روز سبت بگذرد .

من از برای این گفتار در علوم طبیعی علتی نمی‌دانم چه ، مدار این امر بر هفته است و اگر بر سالها بود بشعاع آفتاب و جرم آن تعلیل می کردیم ، ویا آنکه اگر مدار قصه مذکور برماهها بود بفروغ قمر و جرم ماه تعلیل می گشت چنانکه حکایت کرده‌اند که در بلاد یونانیان قربانگاهی بود که بواسطه اجتماع شعاعهای منعکس خورشید که در جای خاصی از مذبح جمع می‌شد در یکروز معلوم ازروزهای سال قربانیها را می‌سوزاند .

عقیده یك طایفه یهود که هیچ عیدی در شریعت موسی نیست جز روز شنبه

ابوعیسی وراق در کتاب مقالات می گوید: که طایفه الیانیه که یکی از طوایف یهود هستند هیچ عید را معتبر نمی‌دانند باین گمان که جز از راه وحی به پیامبر نمی‌شود از اعیاد آگاهی یافت و تنها روز شنبه را عید میگیرند .

جدولی را که مشاهده می کنید جدول تعلیل است و اعیادی را که گفته شد شامل می گردد وعلت محال‌بودن آغاز سال را در سه روز هفته ، که روز آفتاب ودو ستاره آن باشد ، بیان می کند و هر کجا که قرمز نوشته شده دلیل بر محال‌بودن

است وجایهایی که سیاه نگاشته دلیل برجواز است وهرچه در مقابل این دو ازاعیاد مذکور از سه جدول تا دنبال آن سیاه باشد دلیل جواز و اگر قرمز باشد دلیل امتناع است وعلت وجوب و امتناع را نیازمند بتفسیر نمی‌دانم ولی علت امکان این است که آغاز سال در روزهایی باشد که صلاحیت دارد که آغاز سال گردد و سپس با اعیادی که قرمز نگاشته شده مختلط گردد و در سالهای بسیط فاقد صلاحیت نامبرده می گردد و بعکس در سالهای عبور واجد آن می‌شود واز این جدول آشکار می‌شود که چرا برخی از کیفیات ازدنبال هم می آیند و چرا با پاره‌ای دیگرازاین کیفیات متوالی نمی‌شود و علت این است که اگر آغاز سال آینده با این کیفیت صلاحیت نداشته باشد که برای کیفیت دیگری سرسال شود ممکن است که ازپی‌هم درآیند وگرنه ممتنع خواهد شد بجز آنکه در نواقص باشد که امتناع توالی آن علت دیگری دارد ودر پیش گفته شد و جدول تعلیل را در کتاب مشاهده می کنید.

جدول تعلیل

کیفیات نخستین	کیفیات ثانوی	اقسام	آغاز تشری که بر آن اعتبار میشود	کبورای دهم تشری	عرابا بیست و یکم تشری	پوری چهاردهم از آذار	فصح پانزدهم از نیسن	عنصره ششم سیون است	آغاز سالی که در آن از تشری است
بسائط	ح(۱)	ممتنع	ا	ج	ز	ز	ب	ج	د
	ح	واجب	ب	د	ا	ا	ج	د	ه
	ح	ممتنع	ج	ه	ب	ب	ج	ه	و
	ح	ممتنع	د	و	ج	ج	ه	و	ز
	ح	ممکن	ه	ز	د	د	و	ز	ا
	ح	ممتنع	و	ا(۲)	ه	ه	ز	ا	ب
	ح	واجب	ز	ب	و	و	ا	ب	ج
	ك	ممتنع	ا	ج	ز	ا	ج	ه	ه
	ك	ممتنع	ب	د	ا	ب	ث	ه	و
	ك	واجب	ج	ه	ب	ج	ه	و	ز
	ك	ممتنع	د	و	ج	د	و	ز	ا
	ك	ممکن	ه	ز	د	ه	و	ا	ب
	ك	ممتنع	و	ا	ه	و	ا	ب	ج
	ك	ممتنع	ز	ب	و	ز	ب	ج	د
	ش	ممتنع	ا	ج	ز	ب	د	ه	و
	ش	واجب	ب	د	ا	ج	ه	ر	ز
	ش	ممکن	ج	ه	ب	د	و	ز	ا
	ش	ممتنع	د	و	ج	ه	ز	ا	ب
	ش	واجب	ه	ز	د	و	ا	ب	ج
	ش	ممتنع	و	ا	ه	ز	ب	ج	د
	ش	واجب	ز	ب	و	ا	ج	د	ه

۱ــ نسخه مدرسه سپهسالار تمام این سطور ح نوشته و شکی نیست که از اغلاط ناسخ است و صحیح همین جدول است که ملاحظه میکنید زیـرا ح اشاره بحسادین است که بمعنای نقصان بـاشد و ك اشاره بکسددان است که بمعنای اعتدال و ش اشاره بشلامیم است که بمعنای تمام باشد .

۲ــ دراین ستون سه مرتبه الف تکرار شده وهمچنین درستون قبلی ودرستون اخیر ودرنسخه چاپی

جدول تعلیل

کیفیات نخستین	کیفیات ثانوی	اقسام	آغاز تشری که بر آن اعتبار میشود	کبوری دهم تشری	عرابا بیست و یکم تشری	بوری چهاردهم از آزار	فصح پانزدهم از نیسن	عنصرت ششم سیوان است	آغاز سالی که در پی از تشری است
بر	ح	ممتنع	ا	ج	ز	ب	د	ه	و
	ح	واجب	ب	د	ا	ج	ه	و	ز
	ح	ممتنع	ج	ه	ب	د	و	ز	ا
	ح	ممتنع	د	و	ج	ا	ز	ا	ب
	ح	ممکن	ه	ز	د	ب	ا	ب	ج
	ح	ممتنع	و	ا	ه	ج	ب	ج	د
	ح	واجب	ز	ب	و	د	ج	د	ه
	ك	ممتنع	ا	ج	ز	ه	ه	و	ز
	ك	ممتنع	ب	د	ا	و	و	ز	ا
	ك	واجب	ج	ه	ب	ز	ز	ا	ب
	ك	ممتنع	د	و	ج	ا	ه	ب	ج
	ك	ممکن	ه	ز	د	ب	ب	ج	د
	ك	ممتنع	و	ا	ه	ج	ج	د	ه
	ك	ممتنع	ز	ب	و	د	د	ه	و
	ش	ممتنع	ا	ج	ز	ا	ه	ز	ا
	ش	واجب	ب	د	ا	ب	ز	ا	ب
	ش	ممکن	ج	ه	ب	ج	ا	ب	ج
	ش	ممتنع	د	و	ج	د	ب	ج	د
	ش	واجب	ه	ز	د	ه	ج	د	ه
	ش	ممتنع	و	ا	ه	و	.	ه	و
	ش	واجب	ز	ب	و	ز	ه	و	ز

آنچه در حاشیهٔ جدول بسانفط گفتیم از غلط بودن نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار و زائد بودن حرف ح نزد الف در چند
سطر بعینه در این حاشیه تکرار باید کرد

نزد الف کلمه حاء نوشته‌شده بدینطریق د ح و ل بعقیده اینجانب واژه‌های ح زائد و بیمعنی‌است چه گذشته ازاینکه ح درحساب ابجد هشت‌است وما روزهشتم نداریم اگرهم فرض کنیم‌مقصود اول‌هفته‌است که دردوروز واقع‌میشود بازهم‌معنی‌نخواهدداشت زیرا دو روزی‌خواهدبودکه درپی‌هم‌هستند مانند ا و روز ب نه ا وح

فصل پانزدهم

در اعمالی است که نصارای ملکائی در ماههای سریانی بکار می‌بندند

نصاری بچندین فرقه تقسیم شده‌اند، نخستین فرقه ایشان ملکائیه نام دارد و رومیان بدین مذهب‌اند و از این جهت به ملکائیه موسوم‌اند که ملك روم بهمین مذهب است و در کشور روم جز ایشان دسته‌ٔ دیگری نیست.

فرقه دوم نسطوریه نام دارد که منسوب به نسطورس می‌باشد و این شخص در سال هفتصد وبیست واند اسکندری رای خود را اظهار کرد.

فرقه سوم یعقوبیه نام‌دارد واین‌فرقه مهمترین فرقه‌های نصاری‌است وپیروان این مذهب با دیگران در اصول دین یعنی اقانیم و در لاهوتیت و ناسوتیت و اتحاد اختلافاتی دارند که علت تباین آنها گشته.

فرقه دیگر نصاری اریوسیه نام دارند و اعتقاد این‌فرقه درباره مسیح باعتقاد مسلمانان از سائر فرق نزدیکتر است.

مذهب مسیح فرقه‌های بسیار دارد که این کتاب جای ذکر آن نیست و کتب مقالات و آراء و دیانات و رد براین فرق نامهسای آنانرا متکفل است و پیروان ملکائیه ونسطوریه از دیگر فرق زیادترند زیرا اهالی روم و اطراف آن همه ملکائی هستند و بیشتر مسیحیان شام وعراق و خراسان نسطوری می‌باشند اما فرقه یعقوبیه

بیشتر قبطی هستند و در حوالی مصر سکونت دارند.

مسیحیان روزهایی دارند که در ملتهای سریانی بکار می‌بندند و در برخی از ایام متفق‌اند و در برخی مختلف و روزهایی را که مورد اتفاق ایشان است آنهایی است که پیش از تباین و اختلاف اشتهار یافته بود و روزهای اختلافی آنهایی است که بواسطه انشعاب مذاهب و عوامل دیگر از زمان و مکان بعداً حادث شده ویعاقبه را نیز روزهای دیگری است که بروزه بزرگ ایشان مضاف است و نیز هفته‌هایی است که منسوب بروزهای مشهوری است که در آن هفته‌هاست و در آنها نیز اتفاق و اختلاف است.

من روزهایی را که ملکائیه در شهور سریانیان در خوارزم بکار می‌بندند ذکر می کنم و بسیار کم اتفاق می‌افتد که ایـن امم: نصاری، مجوس، یهود، جز در استعمال اعیاد خیلی بزرگ هنگامی که در بلاد پراکنده باشند با یکدیگر اختلاف نکنند و من پس‌از آنکه از ذکر این ایام فارغ شدم روزه ایشان را با روزهای محل اتفاق متذکر میگردم سپس آنچه به مسیحیان نسطوری از اعیاد و ذکران‌ها تعلق دارد یادآوری می کنم.

تشرین اول

در روز اول این ماه بتذکر حنین اسقف که در شمار شهداست می‌پردازند و این شخص شاگرد پولس بوده و عادت نصاری در این روزهای ذکران آن است که کسی را که بنام او این یادآوری درست شده متذکر می‌شوند و براو دعا می کنند وثنا می‌خوانند وبنام او نسبت بخداوند تضرع می‌نمایند و هر مولودی را که در این روز زاییده شود تا ذکران آینده بنام اونامند وگاه هم اتفاق میافتد که ذکران‌ها را بنام اشخاصی که در آن زاییده شده‌اند می‌نامند و می گویند فلان کس که صاحب فلان ذکران است و چون ذکران شخص فرا رسد بنزد او جمع می‌شوند و مهمان او می گردند.

در روز دوم ذکران و یادآوری حیرث شهید است که از مردم نجران بوده و با دسته‌ای شهادت یافته و در روز سوم ذکران ماریهٔ راهبه است که جامه مردان

پوشید و رهبانیت بر گزید و انوثیت خود را بر راهبان پنهان داشت سپس اورا متهم ساختند که بازنی دیگر زنا کرده و هر اندازه که شکنجه‌اش کردند زن‌بودن خود را آشکار نکرد تا آنکه زیر شکنجه بمرد پس از مرگ وقتی که او را می‌شستند آلت زنانگی او را دیدند و دانستند که از آن تهمت بری بوده .

در روزچهارم ذکران دیو نسیوس اسقف است که منجم بوده و شاگرد بولس

بیان درجات مذهبی مسیحیان این نسب رتبه‌هایی است که نصاری برحسب مراتب دینی پیدا می کنند و بیان مطلب آن‌ـ است که نصاری در کیش خود نه رتبه و درجه دارند .

آنکه در پایه نخستین است قسلطا نام دارد و آنکه در پایه دوم است قارویا و آنکس که در پـایه سوم است هبوقد یاقنا و صاحب پایه چهارم مشمشانا که شماس[1] باشد و صاحب پایه پنجم قسیس[2] است که قس باشد و ششمین مرتبه یسقوفا است که اسقف باشد و در زیر دست مطران است و صاحب پایه هفتم مطرابولیطاست که زیر دست جاثلیق است و جایگاه مطران ملکائیه در خراسان مرو است و مرتبه هشتم قاثولیقا است که جاثلیق باشد و جایگاه جاثلیق ملکائیه از بلاد اسلام مدینةالسلام است و او زیر دست وفرمانبردار بطریق انطاکیه است اما جاثلیق نسطوریه باید که از ناحیه خلیفه با رأی اکثریت انتخاب شود و پایه نهم نصاری باطریارخا است که بطریق باشد و این مرتبه فقط برای ملکائیه است .

در دین نصاری همواره باید چهار بطریق باشد وهروقت که یکی‌ازایشان‌مرد باتفاق دیگر بازمانده‌گان و دیگرجاثلیق‌ها وارباب مناصب شخصی بدل‌اوبرگزیده

۱ـ خاقانی گوید :

به ناقوس وبه زنار وبه‌قندیل به یوحنا و شماس و بحیرا

در اینجا شماس اسم شخص است و در شماس به معنای یك مرتبه مذهبی نظامی گوید :

روز شنبه بدیـر شماسی خیمه زد در سرای عباسی

۲ـ معرب کشیش .

می‌شود و یکی از بطارقه در قسطنطنیه اقامت دارد و دومی در روم و سومی را در اسکندریه و چهارمی در انطاکیه ونصارای این شهرها را کراسی می گویند وبالاتر از مرتبه بطریق مرتبه‌ای نیست چنانکه پائین‌تر از پسلطا مرتبه‌ای نیست بلکه برخی از نصاری مرتبه‌های دینی را از شماس آغاز می کنند و اشخاصی که پایین‌تر از شماس هستند از قبیل خوانندگان وخدام مذابح ایشان را در شمار مراتب می‌شمردند وهریك ازاین مراتب را حدود و رسومی است که این کتاب جای شرح آن نیست.

ابوالحسین احمدبن حسین اهوازی کاتب در کتاب معارف روم آنچه را که بچشم خود در قسطنطنیه و دیگر شهرهای روم از مراتب دینی و پایه‌های سیاسی دید چنین نقل می کند : صاحب مرتبه اول دینی بطریرخس است که در تمام کشور فرمانفرما است سپس خرنسخس است که صاحب دیراعظم باشد سپس بسقبس است که اسقف باشد سپس مترابلیتش است که حاکم باشد سپس غومنس است که او هم صاحب دیری بزرگ است سپس قلوجرس است که مرتبه او بمرتبه پیشین نزدیك‌تر است سپس پاپاس است که قس باشد سپس دیاقن است که شماس باشد و اگر شخص بخواهد این مراتب را بشناسد باید چنانکه اولا ما گفتیم بکتابهایی که در ملل و نحل نوشته‌اند رجوع کند وابوالحسین این‌مراتب‌را بهم مخلوط کرده‌است واشخاص را که جزء این مراتب نیستند و یا آنکه دارای این صفات مذکور نمی‌باشند در شمار اهل مراتب ذکر کرده است.

اما مراتب دنیایی و سیاسی بدینقرار است مرتبه اول بسیلوس است که‌قیصر و پادشاه روم‌باشد سپس‌لقثیط‌است که وزیر مترجم قیصراست وبعدازآن‌بر کمومنس است که صاحب‌الحجاب باشد سپس‌دمستقا است که صاحب سپاه است سپس‌اکسبوس است که در لشکر مورد اعتماد پادشاه است و نظیر دمستق است سپس ارخن بترخن است و او کسی است که همه بطریق‌ها زیر دست او هستند سپس بطریقس است که خود بطریق باشد وبطریق‌های لشکر مانند صاحب منصبهای بزرگ هستند نه آنکه

مانند بطریق‌های دینی باشند سپس رغاطر است سپس مرتبه اصراذغوس است که نصف بطریق باشد سپس برتس بتارس است که در لشکر بطریق ثقه و مورد اعتماد پادشاه است و بطریق درکارهایی که باید بکند با رجوع می کند سپس مغلاویتس است که گرز پادشاه نزد اوست سپس اکسیرخس است که امیر بر هزار نفر است سپس قطنطارس است که دارای صد مرد است سپس بنتقنطارس است که دارای پنجاه مرد است سپس تسرقنطارس است که دارای چهل مرد است سپس ترینطارس است که بر سی مرد فرمانروایی دارد سپس ایقسیطارس است که دارای بیست مــرد است سپس دیقرخس است که دارای ده نفر است و بمطلب خود باز گردیم.

حکایاتی راجع باصحاب کهف و اینکه چرا در قرآن بر سیصد سال توقف آنان درغار نه سال اضافه شده.

گوییم : در روز پانزدهم ایــن ماه ذکر آن اصحاب کهف است در شهر افسس و در قرآن عزیز این قصه ذکــر شده و معتصم شخصی را با سفیر خود بدربار روم همراه کرد واوجایگاه اصحاب کهف را دید وایشانرا با دست لمس کرد واین خبر معروف است گرچه این شخص که با دست‌خود ایشانرا لمس کرد محمدبن موسی بن شاکر است در این‌شك می کند که آیا همین مردگان اصحاب کهف بودند و یا اشخاص دیگری بوده‌اند.

علی‌بن یحیی منجم حکایت می کند که چون از جنگی که رفته بود بر گشت در آنجا داخل شد و این مکان کوه کوچکی است که قطراسفل آن از هزار ذراع کمتر است و یك راهی دارد که چون شخص داخل شود و باندازه سیصد گام برود از آنجا برواقی سردرمی آورد که‌دارای ستونهای تراشیده شده‌است وخانه‌های چندی در آنجاست و می گوید که من درآنجا سیزده تن‌را دیدم که میان آنها غلامی‌امرد بود و جبه‌ها و جامه‌های پشمینه دربر داشتند و چکمه ونعلینی بپا نموده بودنــد و می گوید مویهایی‌را که درصورت یکی‌ازآنها بود گرفتم و کشیدم و مو بدون‌آنکه باگوشت و یا پوست باشد بیرون آمد.

اگر این اشخاص از هفت نفر بعقیده مسلمانان زیادتر باشند و یا از هشت

نفر بعقیده ترسایان اصحاب کهف نخواهند بود و رهبانانی خواهند بود که درآنجا مرده‌اند و اجساد رهبانان مدتی مدید سالم میماند چه ، رهبانان خود را معذب می‌دارند تا اینکه رطوبات جسم آنها فانی می‌شود و در میان استخوان و جلد بدن ایشان جز مقدار کمی واسطه و فاصله نماند و مانند چراغی که زیت آن تمام شود یکمرتبه خاموش می گردند و بسیار اتفاق می‌افتد که بهمانطور که بعضای خود تکیه کرده‌اند تا مدتی در موقع مرگ باقی میمانند و در دیرها این امر مشاهده شده .

این جوانان که اصحاب کهف باشند بنا برأی نصاری سیصد و هفتاد و دوسال در کهف درنگ کردند و نزد مسلمانان سیصد سال خورشیدی چنانکه خداوند در سوره مخصوص بقصه ایشان می گوید و اما نه سال که در دنبال سیصد سال ذکر شده مدت زیادتی است که سالهای خورشیدی بقمری تحویل می‌شود و بطور تحقیق نه سال و هفتاد و پنج روز وشانزده ساعت وچهار خمس ساعت میشود واما مطابق آنچه در آن زمان سال قمری را استعمال می کردند سیصد سال پانزده محزور صغری می‌شود باضافهٔ پانزده سال دیگر از محزور ششم وحصه این مقدار بهر ترتیبی که در باقی‌مانده سالها عمل شود صه و ده ماه است که نه سال و دو ماه بشود و این قبیل کسور را وقت حکایت القا می کنند.

در روز هفتم ذکران سرجیس و بکوس است که هردو شهید شده‌اند و در روز دهم ذکران زکریای نبی است که فرشتگان اورا بیحیی بشارت دادند چنانکه در قرآن عزیز ذکر شده و درانجیل هم‌بطور تفصیل مذکور است و در روزیازدهم ذکران قبر یانوس است که اسقف بود و شهید گشت و در روز چهاردهم ذکران اغریغورس نوسی ــ ن ب ــ اوسی اسقف‌است ودر روز هفدهم ذکران قوزماوذامانی است که هردو پزشك بودند و شهید گشتند و در روز هیجدهم ذکران لوقاست که انجیل سوم بدو منسوب است و در روز بیست و سوم ذکران انسطاسیای شهیده است و روز بیست و ششم این ماه این ذکران است که سر یحیی بن زکریاء را در قبر

گذاشتند.

تشرین آخر ـ روز اول این ماه ذکران قرنوتس شهید است و روز یازدهم ذکران مینای شهید است و روز پانزدهم ذکران سمونا و غریا وحبیب است که هر سه شهید شدند.

در روزهفدهم ذکران اغریغورس است که کراماتی شگفت از او نقل کرده‌اند و روز هجدهم ذکران ارمانوس شهید است و روز بیستم ذکران اسحق و شاگرد او ابراهیم است که هردو شهید شدند و روز بیست و پنجم ذکران بطرس است که در اسکندریه اسقف بود و در روز بیست و هفتم ذکران یعقوب است که اورا پاره پاره کردند و روز سی‌ام ذکران اندریوس شهید است با ذکران اندریوس سلیح.

کانون اول ـ روز اول آن ذکران یعقوب است که در ایلیا اسقف اول بود و روز سوم ذکران یوانیس‌است که از آباء یسوعیین محسوب است ورسوم نصرانیت را او گردآورد و ابوت نزد مسیحیان منتهای تعظیم است زیـرا اصول دین ایشان مبنی‌براین عقیده است و رسوم دینی ایشان چیزی نیست که از ناحیه مسیح تشریع شده باشد و همین آباء که ذکر شدند بنابر گفته‌های مسیح و سلیحین این رسوم‌را بدست آوردند و شخص مذکور در شمار ایشان بود و در روز چهارم ذکران بربارا و یولیانی است که هر دو شهید شدند و در روز پنجم ذکر آن سابا ـ ن ب ـ ساربا است که دربیت‌المقدس رئیس دیر بود و روز ششم ذکران نیقولاوس‌بطریق‌انطاکیه است و روز سیزدهم ذکران سیسین جاثلیق خراسانی است و روز بیستم ذکران اغناطیوس است که در انطاکیه بطریق سوم بود و روز بیست و دوم ذکران یوسف رامثانی بولوطایی است که جسد مسیح را برای قبری که بجهت خود ترتیب داده بود دفن کرد چنانکه در اواخر اناجیل اربعه ذکر شده و مأمون‌بن احمد سلمی هروی می گوید که من این قبر را در کنیسةالقیامهٔ بیت‌المقدس دیدم و آن قبری است که در سنگ آن چیزی نوشته‌اند وآنرا با طلا زیور کرده‌اند و این‌قبررا خبر عجیبی‌است که درباب روزه ایشان ذکر خواهیم کرد.

در روز بیست و سوم این ماه ذکران جیلاسیوس شهید است و در شبی که‌روز بیست و پنجم این ماه بر آن مقدم است بعقیده رومیان شب بیست و پنجم محسوب و عید میلاد در آن روز است که عید میلاد مسیح باشد و در آنشبی که تولد مسیح‌روی داد پنجشنبه بود و بیشتر از مردمان براین عقیده‌اند که این پنجشنبه روز بیست و پنجم بوده ولی این رأی درست نیست و بیست وششم می‌شود واگر کسی می‌خواهد مطلب مذکور را بیازماید قواعدی را که در پیش گفتیم باید بکار برد ونخستین‌روز کانون اول‌روز یکشنبه بوده و در روز بیست ودوم ذکران داود نبی و یعقوب اسقف ایلیا می‌باشد و در روز بیست و هفتم ذکران استفانوس رئیس شماسین است و در بیست و هشتم هیردوس قیصر روم اطفال شهر جلیل را برای اینکه مسیح را کشته باشد از دم تیغ گذرانید چنانکه درآغاز انجیل ذکر کرده‌اند.

تکذیب‌مسیحی‌شدن پسرعموی هارون‌الرشیدوبدارآویختن او بامر خلیفه

در بیست و نهم ذکران انطونیوس شهید است که بعقیده مسیحیان اوپدر روح است که‌پسر- عموی هرون‌الرشید باشد و او پس از اسلام نصرانیت را برگزید و بدین‌سبب هارون اورا بچوبهٔ دار آویخت و این قصه درنزد عیسویها بسیار طولانی و شگفت‌آور است و ما هرگز چنین مطلبی را در هیچ تاریخ نخوانده ایم و مسیحیان بسیار خوش باور هستند و هر چه را که بمذهب ایشان بستگی داشته باشد بدون هیچ تدقیق بر آن گوش فرا می‌دارند و باور می‌کنند.

شرح عید قلنداس

کانون آخر روز اول آن ذکران باسیلیوس است و این روز نیز عید قلنداس است ومعنای لفظ این است که (خوب بوده است) و در این روز کودکان نصاری بدور هم گرد می‌آیند و درخانه‌های خود دور می‌زنند و ازخانه‌ای بخانه دیگر می‌روند وبصدای بلند وآواز می گویند : «قالندس قالندس» و در هرخانه‌ای که رفتند ایشان‌را اطعام می‌کنند و قدحهایی ازشراب می‌نوشانند.

برخی براین عقیده‌اند که این کار برای این است که روز مذکور آغازسال رومی است که یکهفته تمام از ولادت مریم گذشته وجمعی براین عقیده‌اند که چون اریوس رأی خـود را آشکار نمود و دسته‌ای از او پیروی کردند بیکی از بیعه‌های نصاری چیره شد و اهل آن بیعه با اریوس بمخاصمت برخاستند سپس بدیر طریق با هم صلح و تراضی نمودند که سه روز در آن بیعه را ببندند و بعداً باهم بیایند و بنوبت دعاهایی بر این در بسته بخوانند و برروی هر کس که در باز شد این بیعه از او باشد و قضا را چنین کردند و در بروی اریوس باز نشد و بمسیحیان این کلیسا گشوده گشت و این امکان از آنان شد.

کودکان نصاری عمل مذکور را از راه تشبه بمژده‌ای که در آن هنگام داده شدندبجا می‌آورند ودر روز دوم ذکران سیلبیطروس مطران است که مردم قسطنطنیه بدست اوعیسوی گشتند وروز پنجم روز عیدالدنح است[1] و روز ششم خود عیدالدنح و روز معمودیه است کـه یحیی بن زکریا مسیح را در آب معمودیه در نهر اردن هنگامی که سی سال از عمر او گذشته بود تعمید داد و روح القدس بشکل کبوتری چنانکه در انجیل مذکور است بر او نازل گشت.

نصاری پس از آنکه از عمر اطفال ایشان سه و یا چهار سال گذشت اسقف‌ها و قس‌های ایشان جمع می‌شوند و طشتی را پر از آب می کنند و بر آن آب دعـا می‌خوانند واین طفل‌را در آن آب فرومی برند و این طفل مسیحی می‌شود واینجاست که پیغمبر ما علیه‌السلام فرموده است «کل مولود یولدعلی‌الفطرة حتی ان ابویه یهودانه اوینصرانه اویمجسانه».

۱ــ دنح در سریانـی بمعنای ظهور است و مقصود ظهور عیسی است از نهر اردن و خاقانی گوید :

بخمسین و بدنح و لیلةالفطر — بعیدالهیکل وصـومالعذارا

برای حفظ قافیه درابیات پیشین باید عذارا نوشته شود.

نقل طرز تعمید مسیحیان

ابوالحسن اهوازی در کتاب معارف الروم می‌گوید که اینطور شخص باید مسیحی شود که هفت رو بامدادان وشامگاهان براو دعا بخوانند و در روز هفتم اورا برهنه‌می کنند و تنش را با روغن زیتون تدهین می کنند سپس آب گرم در یك ظرف سنگی که میان بیعه منسوب است می‌ریزند و کشیش با روغن زیتون پنج قطعه بر روی آب احداث می کند که چهارتای آنها مانند صلیب شود و یك نقطه هم در وسط آنهاسپس پایهای طفل‌را کشیش‌رها می کند بقسمی که نقطه میانی‌در وسط دوپای کودك قرار گیرد و بعداً طفل را در آب می‌نشانند و از هر سویی از چهار نقطه که مانند صلیب است مشتی آب برمیدارد و برسر او می‌ریزد و آنگاه خود کشیش بکنار می‌رود و آن شخص که طفل را برای تعمید آورده و در بغل داشت و در آب نشانید می‌آید کودك تعمید شده را برمی‌دارد و آنانکه درکلیسا حاضرند همگی بخواندن دعا مشغول می‌شوند و فی‌الفور طفل را در پارچه‌ای می‌پیچند و در آغوش می گیرند و باید که پای اوبزمین نرسد و هفت مرتبه اهل کلیسا فریاد می کشند کریالیسن‌یعنی خداوندا ترحم کنم و در همین حال که طفل در آغوش جای دارد جامه‌ی اورا می‌پوشانند و بزمین می گذارند وباید که هفت روز یا گاهگاهی بکلیسا آید ویا آنکه درهمانجا بماند وچون روز هفتم فرا رسید کشیش اورا درظرفی غیر ازظرف پیشین یا آبی که بروغن زیتون آموده و آلوده نباشد می‌شوید و در روز یازدهم این ماه ذکران ثاوذسیوس‌است که راهبی بود که خودرا شکنجه می کرد و برخود غل آهن گذاشته بود و روز سیزدهم تمام عیدالدنح است و صلحای قدیسین درطور سینا در این روز کشته شدند و روز پانزدهم ذکران بطرس است که در دمشق بطریق بود و روز هفدهم ذکران انطونیوس است که اولین رهبان و رئیس‌ایشان بود و روزبیستم ذکران اوثیمیوس‌است و او راهبی معلم بود و روز بیست ویکم ذکران مکسیموس است که راهب فرید نام دارد و روز بیست و دوم ذکران قوزما است که قوانین و نوامیس مسیحیت را استنباط نمود و در روز بیست وپنجم ذکران بولیقارخوس‌است

که اسقفی بود که شهیدش نمودند و بسا آتش اورا سوزانیدند و روز بیست و هفتم ذکران یوانیس است که بفم‌الذهب ملقب است[1] و یوحنا را برومی یوانیس گویند و روز سی و یکم ذکران یوانیس و قورس است که هردو شهید شدند.

شباط ـ روز اول آن ذکران افریم آموزگار است و روز دوم آن عیدالشمع است و در این روز مریم پس از آنکه چهل روز از ولادت عیسی گذشته بود اورا بهیکل بیت‌المقدس آورد ویعقوبیه بسیار این عید را معظم می‌دارند و می گویند که یهود هم در این روز اولاد خود را به کنائس می‌برند و ایشان را بخواندن توراتو امیدوارند و اگر این حکایت راست باشد در شفط خواهد بود نه شباط زیرا یهود ماههای سریانی‌را بکار نمی‌بندند از اینرو تا هشت روز که از آذار بگذرد وقت‌اول روزه یعقوبیه است وبخواست خداوند درباب روزهٔ ایشان ذکرخواهیم نمود وچون روزه باشند جز ذکرانی که بروز شنبه بیفتد نخواهند گرفت.

روز سوم ذکران بلاسوس شهید است و این شخص را زردشتیان کشتند وروز پنجم ذکران سیس جاثلیق است و او اولین کسی است که نصرانیت را بخراسان وارد نمود و روز بیست و چهارم این ذکران است که سر یحیی‌بن زکریا که تعمید دهنده بود یافت شد.

اذار ـ در روز نهم این‌ماه ذکران چهل نفر ازشهیدان‌است که‌به‌آتش وسرما ویخ عذاب شدند و روز یازدهم این ماه ذکران سوفرنیوس است که دربیت‌المقدس بطریق بود و روز بیست و پنجم عید سبار که است که جبرئیل امین برای بشارت بمسیح بر مریم نازل شد و از این روز تا میلاد نه ماه و پنج روز و قدری است کـه جنین این مقدار در رحم مکث طبیعی می کند و هرچند که عیسی از جهت بشر پدری نداشت و بروح‌القدس مؤید شده بود ولی درجهان کون وفساد از دایره امور طبیعی پا بیرون نگذارده بود پس اولی همین است که در رحم مادر مدت درنگ او طبیعی باشد.

۱ـ زرین دهان و این لقب کنایه از سخندانی و بلاغتی بود که در دهان او بوده .

بیان طالع‌مسیح و وضع فلک درموقع تولد او

جایگاه تقویمی ماه در نصف‌النهار این روز در بیت‌المقدس که دوشنبه بیست و پنجم آذارسال سیصد و سی سه اسکندری باشد ، در نزدیکی پنجمین بخش از ششمین درجهٔ اولی از برج ثور است و بنابر مذهب و روش آنانکه در نمودارات پیروی هرمس‌مصری هستند باید که طالع مسیح آخر حَمَل و اول برج ثور باشد ولیکن این بروج در موقع‌میلاد در روز طلوع کرده چه، موضع تقویمی آفتاب درنصف‌النهار پنجشنبه‌ای که پس از شب میلاد بوده در بیت‌المقدس تقریباً در دو درجه و ثلث درجه جدی بوده و این مدتی را که عیسی در رحم درنگ کرد بنا بر عقیده مسیحیان هر مولودی که درشب میلاد زاییده شود وماه تحت‌الارض باشد و از درجه طالع‌باندازه یك‌دهم دور دور باشد درنگ خواهد نمود.

چون ما این مطلب را از جایگاه ماه در یوم سبار بدانیم طالع مسیح تقریباً در بخش چهارمین از پنجم درجه حوت خواهد بود و چون ماه را در روز بیست و پنجم ازکانون اول وقتی که ازطالع‌باندازه ده‌یك دور دور باشد تقویم کنیم‌خواهیم یافت که طالع در ثلث دوم از بـرج حمل خواهد بود بتقریب ، و این هردو امـر ناپسندیده‌است زیرا اصحاب میلاد این وقت را درشب اعلام نموده‌اند ونتیجه اعمال ما در روز خواهد اتفاق افتاد و این کار یکی از دلائلی است که نمودارات باطل می باشد، ومن برای بحث در اجناس و انواع نمودارها کتابی خواهیم نوشت که همه اقوال را فرا گیرد بشرط آنکه خدایتعالی اجل من را به تأخیر اندازد و از روی رحمت و مهربانی خود گرفتاریهای مرا برطرف نماید.

نیسان ـ روز اول آن ذکران مریم اغفطیه است که چهل روز پشت هم روزه گرفت و افطار نکرد و رسم این ذکران این است که در اولین جمعه پس از فطر ذکران مذکوررا بجا می‌آورند وچون شرط است که بطور حتم باید درجمعه باشد پس ممکن نیست که در اول نیسان اتفاق افتد وفقط در هر محزور شمسی چهار بار ممکن است که در آغاز نیسان بیفتد و آن سال چهارم و دهم و پانزدهم و بیست و

یکم است مشروط براینکه محازیررا از اول تاریخ اسکندر به‌سالیان ناقص بشماریم و روز پانزدهم ذکران صد وپنجاه نفر شهید است.

بیان مجامع مهم مسیحیان (سنوذس) و محل این مجامع

روز بیست و یکم ذکران سنوذسات شش گانه است ومعنی سنوذس آن است که علمای مسیحی از قس‌ها و اسقف‌ها و دیگر اهل مراتب برای دعای بجهت امری حادث و یا سببی شبیه به‌مباهله ویا بجهت مسئله مهمی دینی که‌روی داده بدور هم جمع می‌شوند واین کار جز در زمانهای خیلی دور اتفاق نمی‌افتد و هروقت هم کـه اتفاق یافت تاریخ آنرا محفوظ می‌دارند وچنین روزهای تاریخی‌را از راه تعبد وتبرك نصاری ذکران می گیرند و اولین سناذس ششگانه این بود که سیصد و هیجده نفر اسقف در شهر نیقیه[1] درحضور قسطنطین جمع شدندبرای اریوس که با ایشان در اقانیم واقنومیت ابن و اب و در اینکه فطر در یکشنبه‌ای است که پس از قیام مسیح است مخالفت کرده.هرچند که جمعی ازهمین اساقفه براین قول بودند که فطر در روزچهاردهم شهر فصح یهود می‌باشد.

سنوذس دوم آن بود کـه صد و پنجاه نفر اسقف در قسطنطنیه نزد ثذوس بن ارقاذس که پادشاه بزرگ نام دارد جمع شدند و از شخصی که خود را دشمن روح‌القدس می‌نامید واوصاف‌اورا غیراز اوصافی‌می‌دانست که ایشان قائلند وباجاویدانی بودن اقنوم سوم مخالفت می کرد شکایت نمودند.

سنوذس سوم آن بود کـه صد نفر اسقف در شهر افسس نزد سندوس پادشاه کوچك نام دارد گرد آمدند و از نسطورس که بطرك قسطنطنیه بود و رئیس‌نصاری نسطوریه و ایشانرا در اقنومیت ابن مخالفت میکرد شکایت نمودند.

سنوذس چهارم آن است که ششصد وسی نفر در شهر خلقد و نید نزد مرقیان ملك جمع شدند و از اوطیخس شکایت نمودند که میگوید جسد عیسی رب پیش از آنکه وحدانی گردد از دو طبیعت مختلف بود.

۱- نیس.

سنوذس پنجم نزد اسطینان گرد آمدند و رئیس مصیصه ورها ودیگرمخالفان خودرا در اصول لعنت کردند.

سنوذس ششم آن است کـه در قسطنطنیه نزد قسطنطنین مؤمن جمع شدند و ایشان صد و هشتاد و نه نفر اسقف بودند و از قورس و سیمون ساحر بپادشاه شکایت کردند.

روز بیست و سوم ذکران مارجیورجس شهید است که به انواع عذاب چند مرتبه اورا کشتند و روز بیست و چهارم ذکران مارقوس صاحب دومین انجیل است. و روز بیست و پنجم ذکران ایلیا جاثلیق خراسان است و روز بیست وهفتم ذکران خریسطفورس است و روز سی‌ام ذکران شمعون صباعی است که در خوزستان جاثلیق نصاری بوده و با دیگر مسیحیان که با او بودند کشته شد.

ایارـ روزاول آن ذکران ارمیای نبی است ودر روز دوم ذکران اثاماسیوس بطریق است و روزچهارم عید گل سرخ است واین عید بهمان رسم قدیم خود استعمال می گردد و در خوارزم نیز مرسوم است و در این روز گل سرخ بکلیساها می برند و سبب آن است که مریم بمادر یحیی که ایمیشبع نـام داشت نوبر این گل را هدیه فرستاد و روز ششم ذکران ایوب پیغمبر است.

بحثی در ظهـور صلیب در آسمان برای قسطنطین

روزهفتم عید پیدایش صلیب است که در آسمان بظهور رسید و اهل تحصیل از مسیحیان می‌گویند که در عهد قسطنطین که مظفروفاتح لقب دارد در آسمان چیزی مانند صلیب از نار و یا نور پیدا شده و بقسطنطین گفتند کـه این علامت را رایت خود گردان که بردیگر پادشاهان غالب‌خواهی گشت واو نیزچنین کرد وبرسلاطین غالب آمد و بدینجهت کیش مسیح را پذیرفت ومادر خود هیلانه را برای جستن چوب صلیب به‌بیت‌المقدس‌فرستادو بگمان مسیحیان صلیب عیسی‌را بادو صلیب دو دزد دیگر که با مسیح ایشانرا بدار آویخته بودند بیافت ومعلوم‌نبود که کدام یك از این‌صلیب‌ها صلیب مسیح بوده و برای اینکه حقیقت امر را بشناسند هریك از این صلیب‌ها را

برمرده‌ای گذاشتند و یکی از این مردگان که صلیب عیسی برروی او گذاشته‌شده بود زنده گشت و دانسته شد که صلیب واقعی همان است.

جمعی دیگر از مسیحیان که از خواص و اهل تحصیل محسوب نمی‌شوند می گویند که چون عیسی را بدار آویختند صلیبی که درصورت دلفین است و عرب آنرا قعود گوید و آن چهار ستاره است نزد نسرواقع که بزوایای شکل معین‌مانند است ، این شکل جلوی محل دار بظهور رسید و پیش از این واقعه چنین صلیبی و چنین هیئتی در آسمان نبود و باید از ایشان شگفت نمود که نمی‌دانند در جهان ملت‌هایی هستند که کواکب‌را بانهایت دقت رصد کرده‌اند و از زمانهای خیلی دور خلف ایشان از سلف ارث بوده‌اند که نیاکان این امم ستارگان دلفین را که درشمار ثوابت محسوب‌اند بهمین هیئت یافته‌اند .

این فرقه ازمسیحیان که بظهور صلیب معتقدند درتعظیم آن به‌اصناف‌تمویهات و هوسها استدلال میکنند، چنانکه میگویند بنی‌اسرائیل را خداوند امر فرمود که ماری از مس بسازند و آنرا برچوبی که منصوب بود قرار دهند و چون در تیه از کثرت مار به‌ستوه‌آمده بودند باین مار مصنوعی دفع آنها صورت میگرفت ونصاری میگویند که این مار برصلیب مژده‌ایست که از پیش داده شده .

همچنین استدلال دیگری دارند که عصای موسی خط مستطیلی بود و چون عیسی‌آمد عصای خودرا بر آن بینداخت و صلیبی حادث شد و شریعت موسی‌بآمدن عیسی‌کامل گشت وکامل کمی و بیشی نمی‌پذیرد و دلیل براین گفتار این است که اگر برصلیب یك عصای سوم هم بیندازند اعم از اینکه از هرطرف بیفتد حرف لا پیدا میشود یعنی لا زیادة و لا نقصان .

این کار نصاری مانندکار دسته‌ای ازمسلمانان است که به‌تاویلات اشتغال‌جسته اند ونام محمد را بصورت انسان تشبیه میکنند ومیگویند میم نظیر سر اوست وحاء نظیر بدنش ومیم دوم نظیر شکم اوست و دال نظیر دوپای انسان.

گمان می کنم که این اشخاص بسیار از فن نقاشی و تصویر دور افتاده‌اند و

از تسویه میان سر و بدن و کمیت اعضایی بر آمده از بدن و از آلت رجولیت که قوام عالم و نسل بدان است غافلند و چون هیچ نامی از آلت مردانگی انسان نبرده‌اند ظاهراً مقصودشان جنس زن بوده نه مرد!

نمیدانم که در نامهایی که مانند نام محمد است که یا یك حرف کم دارد و یا زیاد از قبیل حمید ومجید چه میگویند که اگر بخواهیم حروف این نامها را مانند این اشخاص تشبیه کنیم کار به مزاح وسخریه خواهد کشید.

بحثی درعقیده خرافی مسیحیان راجع به چوب فاوانیا (عود الصلیب) و اشاره به خرافات مذاهب

اعجب ازحکایات مذکور این است که نصاری بچوب فاوانیا[1] در تصحیح امر صلیب استدلال میکنند و می گویند چون این چوب را قطع کنیم چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می گردد حتی اینکه جمعی می گویند که از زمان دار آویختن مسیح این علامت در چوب یافت شد و می گویند که چون این چوب را بجهت همین صلیبی که دارد به مصروع بیاویزیم سودمند خواهد بود چنانکه بر قیامت مردگان دلیل است.

گویا این دسته هم از کتب طب بی‌اطلاع بودند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته‌های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است غفلت کرده‌اند که پیش از عیسی هم همین چوب را ذکر کرده‌اند که برای صرع مفید است.

آنانکه از آثار نفس وامور طبیعی به اعتقادهای خود استدلال می کنند البته با تاویل در آن استدلال ایشان درست می‌شود ولی باید درمیان دلیل و مدلول رابطه‌ای موجود باشد نه آنکه بصرف تاویل قناعت کرد زیرا در موجودات همه قبیل شکل یافت می‌شود مثلا در اضداد شکل دوتایی دیده می‌شود ، در بسیاری از نباتات و دانه‌های آن شکل سه تایی ملاحظه می گردد و در حرکات کواکب و ایام بحرانات شکل‌های چهار گوش یافت می‌شود چنانکه در بیشتر برگهای گل پنج گوش یافت

۱ـ خاقانی که مادرش مسیحی بوده واز اعمال مسیحیان آگاهی داشته گفته است:

چو آن عودالصلیب اندربر طفل — صلیب آویزم اندر حلق عمدا

می‌شود و نیز در دوایر و در خانه زنبور عسل و دانه‌های برف شکل مسدس موجود[1] است همچنین درمطبوعات از آثار نفس وطبیعت جمیع اعداد بدست می آیدبخصوص در شکوفه‌ها و اوراق ، کـه برگهای هر گلی بعددی خاص در جنسی جداگانه اختصاص دارد و اگر اهل هرملتی به‌اعتقاد خود براین اشکال استدلال جوید البته صورت‌کامل میتواند پذیرفت و نیز در معادن اشیاء عجیبی که بطور طبیعت آفریده شده یافت می گردد چنانکه حکایت کرده‌اند در مسجد بیت‌المقدس در سنگی بطور خلقی نوشته شده : محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و در پشت قبله همین مسجد نیز این‌عبارت بطور خلقت مکتوب‌است بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم محمد رسول‌الله نصره حمزة و هم‌چنین نگینهایی که نام امیرالمؤمنین بر آن نگاشته شده باشد بسیاراست چه ، درصورت نام علی در رگهای معدنی زیاد اتفاق می‌افتد.

ازاین جاست که بعضی از دعات شیعه به‌فکر تقلب افتاده‌اند و یکی از آنان از من می‌پرسید که آیا ممکن است از راه صنعت طوری نام علی را برسنگ‌نگاشت که با طبیعی فرق نکند و من‌برای او از کتاب تلویح کندی نسخه‌ای نقل کردم که باید چندین چیز را گرفت و تقطیر کرد و با این آب برروی عقیق هرچه را می‌خواهند بنویسند و چون برروی آتش نگاهدارند کتابت برروی‌آن سفید می‌شود، و او نیز چنین کرد و بدون آنکه در خط خود سعی کند ، که مبادا معلوم گردد ، برروی سنگها می نوشت محمد و علی و نزد شیعیان می‌برد و می گفت من‌این‌سنگ را ازفلان جا یافته‌ام واین خط مکتوب درآن طبیعی است وسنگ معهودرا به‌قیمتی گران به شیعیان می‌فروخت.

آری چیزیکه در نباتات باعث‌تعجب است این است که چون باز شد اطراف آن دایره‌ای تشکیل می‌دهد که در بیشتر اوقات دایره قضایای هندسی را مشتمل است و در بیشتر اوقات با اشکال هندسی مطابق است ولی هر گز باقطوع مخروطی توافق نمی‌یابد و هر گز نمیشود که شخص به‌بیند هفت برگ و یا نـه برگ داشته

۱ـ زیرا ضلع مسدس شعاع دائره است .

باشد ، چه ممتنع است که در دایره هفت ویا نه را بطور تساوی اضلاع احداث کرد ولی بسیار می‌شود که مثلث ومربع ومخمس ومسدس ویا شکل هیجده ضلعی اتفاق افتد واین امر بطور اکثر یافت می‌شود.[1]

هرچند ممکن است که گاهی انواعی از نباتات یافت می‌شود که شکل هفت ضلعی و یا نه ضلعی در دایره دور برگ آن یافت شود اگرچه طبیعت بطور عموم انواع و اجناس را حفظ می کند چنانکه اگر دانه‌های یك انار را بشمرید با دانه انار دیگر یکی خواهد بود و از این جهت در افعال طبیعت گاهی نادر غلط واشتباه روی می‌دهد که دانسته شود طبیعت خدا نیست وخدا غیر از آن است.

اکنون به‌مطلب خود باز گردیم گوییم : در روز هشتم این ماه ذکران یوحنا صاحب انجیل چهارم است و ذکران ارسینوس راهب است و در روز نهم ذکران اشعیای نبی است و داذیشوع[2] در ترجمه انجیل خود میگوید که شعیبای نبی است و در روز دهم ذکران دیونسیوس اسقف است و در دوازدهم ذکران افیفانیوس رئیس اساقفه است و در روز سیزدهم ذکران یولیانس شهید است و در روز پانزدهم بنا بر رسم نوین عید گل سرخ است زیرا در روز چهارم خیلی کمیاب است و در خراسان مسیحیان این روز را عید گل سرخ می گیرند و از روز چهارم چشم پوشیده‌اند و در روز شانزدهم ذکران زکریای نبی است و در بیستم ذکران قریقوس راهب است و در بیست و دوم ذکران قسطنطنیوس مظفر است و او اول کسی است که به‌بیزانطی وارد شد و در اطراف آن شهر حصاری ساخت و شهر را بنام خود و قسطنطنیه گفت و دیگر پادشاهان پس‌از او درهمین شهر ماندند و دربیست وچهارم ذکران شمعون راهب است که کارهای بسیار عجیب وشگفت نموده .

---

۱ ــ بیرونی در قانون مسعودی در فصل سوم مقاله سوم بــه پیروی برخی از علمای ریاضی درپی یافتن وترسبیع(هفت ضلعی) برآمده ومعلوم میشود که درموقع‌نوشتن این‌کتاب باین مسئله پی‌نبرده بوده و باید به قانون مسعودی رجوع کــرد هرکه طاوس خواهد جور هندوستان کشد.

۲ــ داذ همان داد فارسی است کــه بقاعده دال و ذال داذ گفته شده و یشوع مسبح است.

حزیران ــ روز اول آن عید سنابل است و دراین روز از زراعت گندم قدری خوشه می‌آورند و بر آن دعا می‌خوانند و از خداوند برکت می‌خواهند و در این روز ذکران یحیی‌بن زکریاست که بنام او برای برکت گندم بسوی خداوند تضرع می‌کنند و این روز برای مسیحیان مانند عید عنصره برای یهود است.

روز سوم ذکرانی است که بختنصر اطفال را سوزانید و آنان عزریا وحنینا و میشایل بودند و در این روز هیکل را احداث نموده‌اند.

روز پنجم ذکران اثاناسیوس بطریق است و در روز هشتم ذکران قیورلوس بطریق است که نسطورس رئیس نسطوریان اورا ازعداد مسیحیان خارج کرد و در روز دوازدهم ذکران متی و مارقوس، و لوقا ویوحنا است که اصحاب اناجیل چهار-گانه می‌باشند ودر روز هیجدهم ذکران لیونطیوس شهید است ودر روز بیست‌ویکم ذکران برشیای قس است کـه تقریباً دویست سال پس از مسیح کیش مسیحیت را بمرو آورد و در بیست ودوم ذکران جبرئیل ومیکائیل است که از رؤساء فرشتگان-اند ونصاری بنام این دو فرشته تقرب می‌جویند.

در روز بیست و پنجم ذکران مولد یحیی‌بن زکریاست و از زمان مژده باو تا مولد او دویست و پنجاه و هشت روز تمام است که هشتماه و نیم و عشر شهر باشد و در روز بیست و ششم ذکران فیبرومیا[1] است که این زن را با عذاب شهید کردند و بیست ونهم ذکران مرگ بولس‌است که معلم مسیحیت وآشکار کنندهٔ این طریقه محسوب است و روز سی‌ام ذکران بطرس است کـه شمعون الصفا باشد و اورئیس سلیحین محسوب است یعنی رئیس حواریون.

تموز ــ روزاول آن ذکران سلیحین[2] است که دوازده نفر بودند وشاگردان عیسی محسوب‌اند و در روز سوم ذکران تومای سلیح است که بمسیح پس از آنکه از دارآویخته شدن برگشت ایمان نیاورد تا آنکه استخوانهای پهلوی اورا دید و

۱ــ ن ب نیفرونیا.

۲ــ سلیح یعنی‌حواری‌که رسول عیسی بودند.

اثر نیز یهودیان را در پهلوی عیسی ملاحظه کرد و توما کسی است کـه مسیحیان همه بدست او مسیحی شدند و روز پنجم ذکران ذومیطیوس شهید است و روز هفتم ذکران بروقوبیوس شهید است و روز هشتم ذکران مارتا است کـه والدهٔ شمعون است که کارهای عجیبی بدست او وقوع یافت و روز نهم ذکرانی است که بختنصر کودکان سه گانه را سوزانید و نصاری براین عقیده‌اند که اگر نامهای این سه تن را نبرند گرمای تموز بایشان صدمه خواهد رسانید وروز دهم ذکران شهدای چهل و پنجگانه است و روز یازدهـم ذکران فوقای شهید است و روز سیزدهم ذکـران ثوثانیل شهید است و روز چهاردهم ذکران یوحنای مروزی است که در نزدیك بعهد ما کشته شد و روز پانزدهم ذکران قوریاقوس و مادر اویولیطا است.

روز بیستم عید انگور است و در این روز نوبر انگور را می‌آورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند آنرا برکت و نما دهد و از آفات سالم نگه‌دارد روز بیست ویکم ذکران بفنوطیوس شهید است روزبیست و ششم ذکران فنطیلیمون است که پزشکی بود و شهید شد و روز بیست و هفتم ذکران شمعون راهب است و روز سی‌ام ذکران شاگردان مسیح است که هفتاد و دو نفر بودند.

اب ــ روز اول آن روز مرض مریم مادر عیسی است که پانزده روز است و آخرین روز آن روز وفات اوست و نیز در روز اول آن ذکران شمعونی مقبایا است[1] که زرتشتیان هفت نفرازاولاد اورا کشتند روز پنجم ذکران موسی‌بن‌عمران است.

ظهورموسی‌والیاس برعیسی از طورتابور

روز ششم عید طورتابور است کـه در انجیل مذکور است که موسی‌بن عمران و ایلیا که الیاس‌باشد این دو پیغمبردرطورتابور بهمسیح ظاهر شدند وسه نفر از اصحاب‌مسیح با او بودند که شمعون و یعقوب و یوحنا باشند و در خواب بودند و چون از خواب برخاستند و تا این امر را مشاهده کردند گفتند خدای مـا ، مقصود از این جمله

۱ــ ن‌ب شموسی.

مسیح بود ، سه سایبان احداث کن یکی برای خود و دو دیگر را بـرای موسی و الیاس.

هنوز این جمله تمام نشده بود که سه ابر درخشان بر ایشان سایه افکندند و موسی و الیاس داخل در ابر شدند و رفتند و موسی سالیان دراز پیش از این واقعه مرده بود و بعقیده ایشان الیاس زنده است و هنوز هم هست و خودرا از مردم می‌پوشاند ودرپنهانی‌زندگی‌می کند و در روزهفتم ذکران الیاس‌زنده است که مذکور شد و روز هشتم ذکران یسع نبی است کـه تلمیذ الیاس باشد و روز نهم ذکـران ربولای اسقف است و روز دهـم ذکران مامای شهید است و روز پانزدهم عید وفات مریم است و میان ذکران و عید این فرق است که عید بزرگتر از ذکران بشمار میرود و روز شانزدهم ذکران اشعیا و ارمیا و زکریاء و حزقیل است کـه همگی پیغمبر بودند و روز هفدهم ذکران سیلاقوس است کـه با نامزد خود اسطرا طانیق شهید شد و روز بیستم ذکـران اشمویل پیغمبر است و روز بیست و یکم ذکـران لوقیوس شهید است و در بیست و ششم ذکران سابای راهب است که شیخی فرتوت و سالخورده بود و روز بیست ونهم ذکران مقتل یحیی و بریدن سر اوست ومأمون ابن احمد سلمی هروی می گوید که در بیت‌المقدس توده‌ای از ریگ بر دری‌دید کـه آن در را باب العود می گفتند و باندازه یك تپه و یا مانند کوه درآنجاجمع شده بود و باو گفتند کـه اینها را برای این ریخته‌اند کـه همراره خون یحیی بن زکریاء در جوش بود افزون می گشت تا آنکه بختنصر کشندگان اورا کشت و خونشان‌را برروی خون یحیی ریخت وخون ساکن گشت واین حکایت‌را درانجیل ذکر نکرده‌اند و من نمی‌دانم که چطور باید باور کرد با آنکه بختنصر چهارصد و چهل پنجسال پیش از یحیی به‌بیت‌المقدس وارد شد وخرابی دوم بیت‌المقدس‌بدست اسبسیانوس وتیتوس‌رومی‌انجام گرفت گویا ساکنان آنجا هر کس که بیت‌را خراب کند بختنصر می گویند با آنکه شنیدم که خرابی دوم خانه بدست گودرزبن‌شاپور بن افقورثا که از ملوك اشکانی محسوب است صورت گرفت و روز سی‌ام این مـاه ذکران همهٔ پیغمبران است.

ایلول ـ روز اول آن عید اکلیل سال است و در این روز نماز می‌خوانند و برای ختم سال که باین ماه صورت می گیرد و افتتاح سال نوین دعـا می‌خوانند و روز سوم ذکران هفت نفر شهید است که در نیشابور کشته شدند و روز هشتم ذکران حنّه مادر مریم و یویاقیم پـدر اوست و روز سیزدهم عید فراغت از سازمان هیکل است و روز چهاردهم عید یافتن صلیب است که قسطنطنین ومادرش هیلانه باجستجوی زیاد بدست آوردند و از چنگال یهود بیرون کشیدند و در بیت‌المقدس مدفون بود و درپیش این قصه مذکور شد و روز پانزدهم ذکران سنوذسات ششگانه است وروز شانزدهم ذکران اوفیمیای شهیده است و روز بیستم ذکران اوسطاثیوس و زن ومادر اوست که همگی جام شهادت‌را بسر کشیدند و روز بیست و سوم ذکران اویطلیوس شهید است و روز بیست وچهارم ذکران تیقلای شهیده‌است که اورا بآتش سوزانیدند و دراین روز درایلیا عید کنیسة‌القمامه است روز بیست وپنجم ذکران خاریطونوس راهب است و روز بیست و نهم ذکران اغریغوریوس اسقف است که اهل ارمنیه را مسیحی کرد.

این بود آنچه را که ما از ذکرانهای نصاری ملکائی و اعیاد ایشان می‌دانستیم وبرخی‌ازآنهارا نسطوریه مخالفت نمی کنند وپس‌ازآنکه باب صوم را در این میان واسطه گردانیم که‌مشترك میان هردوفرقه است اعیاد وذکرانهای اختصاصی‌ایشانرا ذکر خواهیم کرد.

فصل شانزدهم

این فصل در روزه ترسایان و اعیاد متصل به روزه ایشان که مورد قبول همهٔ ایشان است و دیگر روزهایی که با ایام روزه به توازی حرکت میکند بحث مینماید

ما در پیش لوازم و شرایط فصح یهود و کیفیت استخراج و علل آنرا به اندازه‌ای که از حد کفایت هم زیادتر باشد بیان کردیم .

روزه نصاری از توابع فصح یهود است و علل آن همان علل فصح است و ما در کیفیت آن گوییم :

روزه ترسایان چهل و هفت روز است و آغاز آن همواره از روز دوشنبه‌است و روز چهل و نهم فطر آن است که سعانین[1] نام دارد باین شرط که فصح باید بین سعانین و فطری که هفتهٔ اخیر از هفته‌های روزه است واقع شود و برسعانین پیشی نگیرد و از روز آخر ایام روزه هم پس نیفتد .

در مباحث گذشته حدودی را که فصح یهود در آن دور می‌زند بیان کردیم ولیکن ترسایان یهود را در این کار موافقت نمی کنند و در اوایل جیاجل هم بایهود

۱ـ مشهور شعانین است و آن اولین یکشنبه پیش ازفصح است و کلمه عبری‌است یعنی ما را خلاص کرد . (المنجد)

اختلافی بزرگ دارند .

جیجل بمعنی دور است و در سریانی آنرا غیغل گویند که با کلمهٔ محزور مرادف است .

سزاوارتر این است که ما همان اصطلاحاتی را که هر طبقه مواضعه کرده‌اند ذکر کنیم .

نصاری محزور کبیر را ایندیقوطیا نامند ولی چون این واژه سنگین است ، آنرا جیجل بزرگ نام می گذاریم.

سبب اختلاف یهود با ترسایان این است که به‌عقیده یهود سال دهم محزور، سال اول تاریخ اسکندر است ولی ترسایان می گویند که سال سیزدهم محزور سال اول اسکندری است .

بیان مطلب آن‌است که طایفه‌ای از نصاری میان آدم و اسکندر را پنج هزار و شصت و نه سال دانسته و برخی دیگر پنج هزار وهشتاد و یك سال و این قول اخیر نزد اهل تحصیل و تحقیق مشهور است و بیشتر مسیحیان هم بر این رای اند وخالد بن یزید بن معویة بن ابی‌سفیان که نخستین فیلسوف اسلامی است چنین می گوید و درباره خالد گفته‌اند ، که از همان غاری که دانیال علم خود را استخراج کرد او هم از همان غار علم خویش را استخراج نمود ، و این همان غار است که آدم ابوالبشر آنچه را که میدانست در آنجا به ودیعت نهاد و گفتهٔ خالد این است :

وفی تمام العشر من اعوام	الـی ثلث معهـا تمام
ومائة معدودة قد جمعت	الی الوف سدست ونظمت
اظهر دین ربه الاسلامـا	فالتام بالهجرة و استقاما

هجرت درسال نهصد وسی و سه اسکندری بوده

بیان شعر آن است که هجرت در سال نهصد و سی و سه اسکندری واقع گشت و چون ایـن مقدار را از مجموع تاریخ عالم که شش هزار و صد و سیزده باشد کم کنیم پنجهزار و صد و هشتاد سال باقی می‌ماند .

سپس نصاری این سالها را بدل به جیجل صغری نمودند و دوازده سال باقی ماند و این مدت سالهایی است که از آغاز جیجل تا اول تاریخ باقی مانده و عبور را دراین‌مدت به‌حساب بهزیجوح ترتیب دادند زیرا تنها بهزیجوح است که دارای ترتیبی قائم بذات است و از نقصان چیزی از تواریخ مستغنی است .

نصاری فصح خود را در سال اول جیجل در روز بیست و پنجم آذار قرار دادند زیرا سالی را که مسیح در آن سال به دار آویخته شد اینطور اقتضا میکند و فصح‌های دیگر سالیان را با ایــن ترکیب کردند در نتیجه منتهای تقدم آن روز بیشت ویکم آذار است و غایت تاخر آن هجدهم نیسان که رویهمرفته بیست وهشت روز می‌شود .

پس غایت تقدم فصح از اعتدال ربیعی که عیان بدان گواهی میدهد باندازهٔ دو روز تمام است و از این سبب چنین کردند که خواستند خود را از همین قانون از قوانین سلیحین مصون دارند و آن قانون این است که هراسقفی و یا هرقس ویا شماسی عید فصح را پیش از تساوی شبانه روز بــا یهود موافقت کند از درجه و پایه خود ساقط می گردد .

فرق‌فصح یهود بافصح نصاری[1] و جایگاه فصح نصاری

اگر فطر نصاری همان فصح یهود بود و یا به اندازه‌ای مفروض ازفصح دور بود وتغییری نمی‌پذیرفت البته با فصح رفیق راه بود و چون موازی با آن بود در هرروزی که فصل اتفاق می‌افتاد این نیز در همان روزی می‌بود ولیکن چون برفصح مقدم‌نیست غایت تقدم آن از غایت تقدم فصح یك روز متاخر میشود که روز بیست و دوم آذار باشد اما غایت تاخر آن از غایت تاخر فصح یك هفته است زیرا اگر در یك روز اتفاق بیفتد فطر روز یکشنبه‌ای خواهد شد که دنبال آن است پس در نتیجه یك

۱ــ عید فصح به‌کسر فاء عید پاك است Pâque با ایــن فرق که اگر مقصود عید فصح یهود باشد حرف اول کلمه با حروف کوچك نوشته می‌شود و اگر فصح مسیحیان باشد با حرف درشت .

هفته از آن متاخر خواهد بود و چون عید فصح به غایت تاخر خود برسد فطر هم در غایت تاخر خود در روز بیست و پنجم نیسان خواهد بود .

از اینجاست که روزهایی که فطر ایشان در آن پیش و پس می‌رود سی و پنج روز است و بدین سبب آغاز صوم هم بتوازی با آن در همین ایام جلو و عقب میرود و اول این‌روزها دوم شباط است و آخر آن روز هشتم آذار است که در نتیجه منتهای دوری میان آغاز صوم و فصح چهل و نه روز است و کمترین بعد و دوری این دو چهل و دو روز .

میان استقبال فصح و اجتماع آذار در سنهٔ بسیط و اجتماع آذار ثانی در سنهٔ عبور چهل وچهار روز و هفت ساعت و ده یك ساعت است پس این اجتماع همواره میان اول بعد اصغر و اول بعد اعظم جای دارد و نزدیك به آغاز صوم واقع می‌شود و باین‌طریق باید اول ماه روزه را بدست آورد که به اجتماعی که در ماه شباط روی می‌دهد نظر کنیم و ببینیم کـه کدامین دوشنبه از شنبه‌های قبل و بعد آن به آن نزدیك است پس اگر درحد روزه که از دوم شباط تا هفتم آذار است واقع شودآن دوشنبه روزه اول روزه است و اگر در این حد نباشد این اجتماع اهمال می‌شود و با اجتماع دوم که پس از آن است عمل مذکور را انجام می‌دهند و از این کار اول صوم را بدست می‌آورند .

فصح چنانکه در پیش گفتیم اگر به منتهای تقدم خود برسد به بیست و یکم آذار خواهد رسید و چون استقبال در آذار روی دهد و با روز شنبه مصادف گردد سال بسیط خواهد بـود و اجتماعی که معتبر است پس از گذشتن چهـار روز از شباط است و آن دوشنبه‌ای که بر آن متقدم است به آن نزدیکتر خواهد بـود و اگر سال بسیط نباشد اول سال است و روز اول روزه و اگر هـم بسیط بـاشد روزه دوم شباط می‌شود که بـاز درحد صوم واقع است و نخستین روز روزه

خواهد بود .

غایت تاخر فصح آن است که در روز هیجدهم نیسان باشد و چون استقبال درآن اتفاق افتد وروز یکشنبه باشد سال عبورخواهدبود واجتماعی که قابل اعتبار است اجتماع آذار ثانی است که در روز پنجم آذار سریانی باشد .

روز هشتم آن دوشنبه‌ای است که پس ازآن است وبآن نزدیکتر است زیرا، اول آذار سریانی روز دو شنبه است پس درنتیجه اول صوم روز هشتم ازآذاری‌است آخر صوم است .

اگر به اجتماع آذار اول برگردیم خواهیم دید که در سالهای کبیسه روز پنجم‌شباط اتفاق می‌افتد و اول شباط روز یکشنبه مـی‌شود پس دوشنبه متقدم از دیگر دوشنبه‌هـا بآن نزدیکتر می‌شود و آن اول حد صوم است و اگـر دیگر شرایط با آن یـافت شود صلاحیت دارد که اول حد صوم گردد و شرایط مذکور این است که اگر آنرا اول صوم قرار دهیم فطر بـه اندازه یك ماه پیش از فصح واقع شود و این کار بنابر اصول ایشان محال است و نیز اگـر سال کبیسه نباشد اجتماع در روز چهارم از شباط واقع می‌شود پس دو شنبه پیشین به آن نزدیکتر و اول شباط است که چون از خارج شده باید آنرا کنار گذاشت و به اجتماع بعدی نظر نمود .

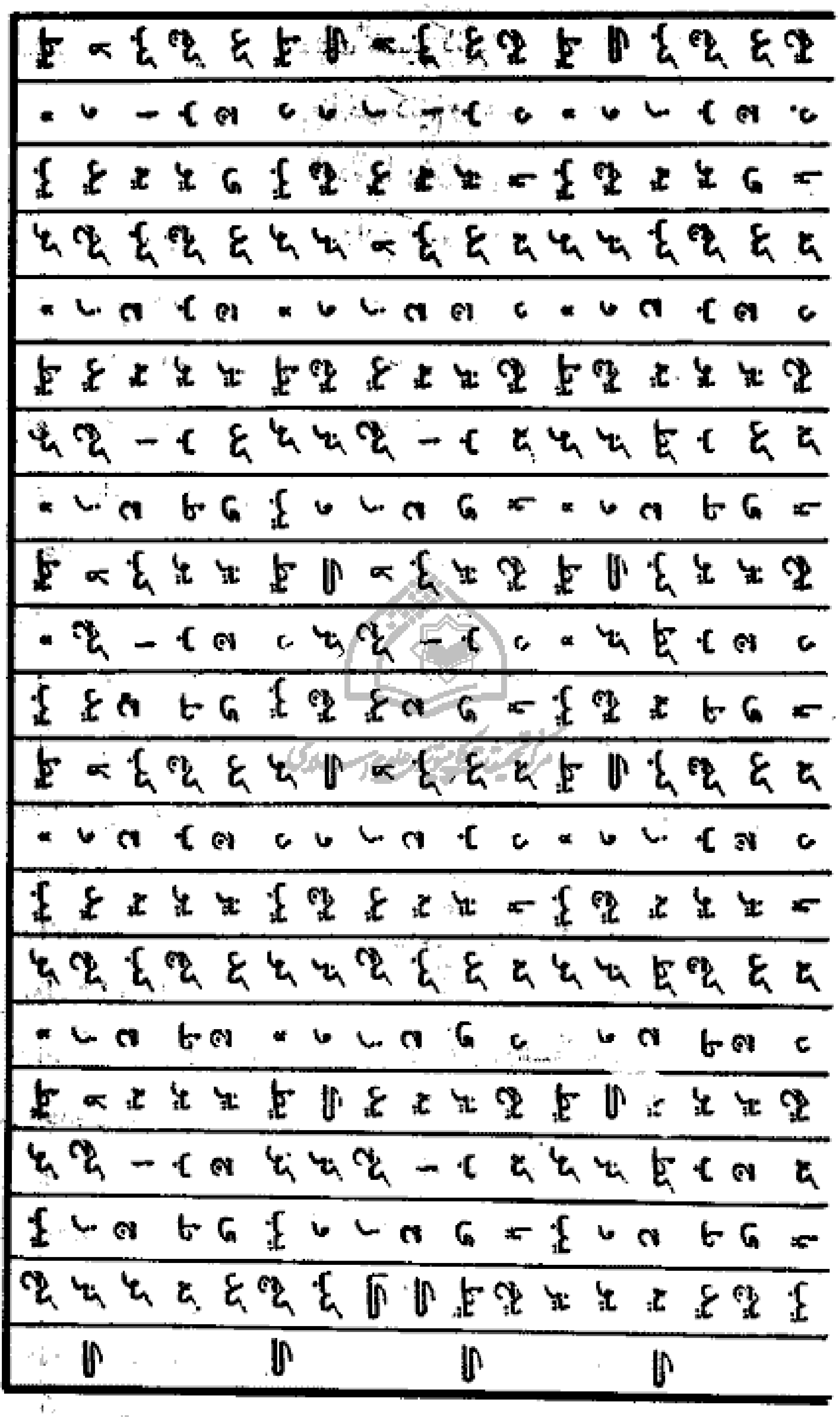
پیروان مسیح نیازمند شدند که فصح یهود را بشناسند تا آغاز روزهٔ خود را استنباط کنند و این مسئله را از یهود پرسیدند و چون یهود بـا مسیحیان دشمن بودند برای اینکه آنان را گمراه کنند پرسش پیروان عیسی را برخلاف واقع پاسخ گفتند و علاوه‌براین ، تواریخ همه نصاری بـا هم متفق نبود تا آنکه دسته‌ای از محاسبان ایشان برتصحیح امر کمر بستند و این سالها را با اعمال گوناگون در ادواری مختلف حساب کردنـد و جدولی را که در کار بستن همدل و همداستان

شدند جدولی است که خرانیقون نام گذاشته‌اند و مسیحیان بر این گمانند که اوسیبس اسقف قیساریه با سیصد و هیجده نفر از اساقفه در سنودس اول حساب کرده است و جدول این است .

جدول خرانیقون [1]

جرجل القمر	جرجل الشمس								
الباقس: ک ک		ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
ا	شباط	یا	ی	ط	ز	و	یب	یا	ط
ب	شباط اذار	که	ج	ا	کح	کز	کو	ج	ب
ج	شباط	یح	یز	یو	ید	ک	یط	یح	یو
د	شباط	د	ج	ط	ز	و	ه	د	ط
ه	شباط	که	کد	کج	کح	کز	کو	که	کج
و	شباط	یا	یز	یو	ید	یج	یب	یح	یو
ز	اذار	د	ج	ح	ز	و	ه	ج	ب
ح	شباط	که	کد	کج	کا	ک	یط	که	کج
ط	شباط	یا	ی	ط	ید	یج	یب	یا	ط
ی	شباط اذار	د	ج	ا	کح	کز	ه	ج	ب ا
یا	شباط	یح	یز	کج	کا	ک	یط	یح	یو
یب	شباط	یا	ی	ط	ز	و	ه	یا	ط
یج	شباط اذار	که	کد	ا	کح	کز	کو	که	ب ا
ید	شباط	یح	یز	یو	ید	یج	یط	یح	یو یه
یه	شباط	د	ج	ط	ز	و	ه	د	ب
یو	شباط	که	کد	کج	کا	کز	کو	که	کج کب
یز	شباط	یا	ی	یو	ید	یج	یب	یا	یو یه
یح	اذار	د	ج	ا	ز	و	ه	ج	ب ا
یط	شباط	یح	کد	کج	کا	ک	یط	ک	کج کب

۱ــ کرونیکون از **Chronique** بمعنای زمان مشتق است .



طرز عمل بآن ازاینقرار است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم ودر دوجا قرار دهیم یکی را بربیست و هشت تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را کنار بگذاریم و باقیمانده را به جیجل شمسی داخل کنیم و به مقصود برسیم و برقسمت دیگر که در جای دیگر نوشته‌ایم عدد دوازده را بیفزاییم مجموع را نوزده نوزده طرح کنیم هرچه ماند در جدول جیجل قمر وارد کنیم و مطلوب بدست می‌آید. وپس از آنکه این دو باقیمانده را هریك به جدول خود داخل کردیم در محل التقای خانه‌ی مشترك آنها که دو انگشت که در دو سطر به حرکت بود بهم رسید روز اول روزه را خواهیم یافت. و اگر با رنگ سیاه باشد آن روز در شباط است و اگر با رنگ قرمز، در آذار خواهد بود.

جدولی که خرانیقون نام دارد مبنی بر جیجل کبیراست زیرا در پیش گفتیم که درآن جدول فصح بهمان روزی که در شهر سریانی است و در ایام هفته است میرسد و وضع روزه چنانکه بیان شد وابسته به حال فصح است.

برخی از این دسته بهمان جیجل کوچك قناعت می‌کنند و سالیان ناقص اسکندر را می‌گیرند و عدد دوازده را برآن می‌افزایند و مجموع را نوزده نوزده طرح می‌کنند و هرچه را باقی ماند در سطر عدد از جدول روزه داخل می‌کنند و آنچه را روبروی آن درجدول است برمی‌گزینند وآن مقدار از آغاز شباط گذشته سپس اول شباط را در آن سال و علامت آنرا که درچه روز به‌هفته افتاده بدست می‌آورند اگر با روزه اوسط موافق بود روز دوشنبه است و آن روزه روزه معدل است و جدول این است.

این عمل مبنی‌براین‌بود که فصح آخرین روز روزه باشد و پیدا کردن صوم اوسط با حساب بدینطریق است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم و همواره عدد دوازده را بآن بیفزاییم و نوزده نوزده طرح کرده باقیمانده را درنوزده ضرب کنیم و عدد هفده را برمجموع مزبور بیفزاییم سپس آنرا سی سی طرح کنیم آنچه کمتر از سی ماند صوم اوسط همان است.

در پیش گفتیم که فطر نه از فصح پیش می‌افتد و نه باآن مطابق است بلکه

همواره از آن عقب است بنا بر این رأی، باید صوم معدّل از صوم اوسط همیشه متأخر باشد خواه روز دوشنبه با آن موافق شود یا نشود، و از آنجا که این تأخیر از یك هفته متجاوز نیست جز روز دوشنبه میان این دو صوم روزی واسطه نمی‌شود و بدین سبب با جدول خرانیقون موافق می گردد و اگر این شرط اهمال گردد و مطابق گفتار آنان عمل شود بسا روی می‌دهد که یك هفته اختلاف پیدا می کند چنانکه در سال هزار وسیصد و یازده اسکندری شد ودر آن هنگام خرانیقون روز اول روزه را روز دوم شباط نشان می‌داد و حال آنکه صوم اوسط در این جدول پنجم شباط بود که با روز دوشنبه متفق میشد. و اگر باندازه یك هفته تفاوت میان این دوجدول کنار گذاشته شود یا یك هفته به عقب افتد با هم مطابق می‌شوند وحسابهای یهود در اجتماعات و استقبالات با خرانیقون درست درمی آید نه با جدول دیگر. باین بیان که در سال نامبرده اربعاعشر نیسان شب شنبه بیست و سوم آذار سریانی در ساعت یازده و دویست و یازده حلق اتفاق می افتد پس فصح روز شنبه می‌شود و یك روز پیش از شعانین واین کار درست نیست زیرا از شرایط فصح آنست که دوهفته آخر از هفته‌های ایام صوم باشد ونیز آن سال بسیط بود واجتماع آذار یهود درشب پنجشنبه هشتم شباط پس از گذشتن چهار ساعت و صد و دو حلق از ساعت روی می‌دهد و دوشنبه پیشین بآن نزدیکتر است چه ، میان دوشنبه‌ها اولین پنجشنه است و این دوشنبه پنجم شباط است و از حد روزه بیرون نیست و اول حد روزه است و حال آنکه در خرانیقون دوشنبه بعد از آن است که دوازدهم شباط می گردد .

اما حسابهایی که مبنی بر اصولی است که رصد شده ممکن است با کار یهود موافق افتد یا نه و اگر حرکات کواکب طبق آنچه در زمان ما تصحیح شده گردد جای این روزها عوض می‌شود و با آنچه نزد ما باید باشد اختلاف خواهد یافت. و یهود بیشتر دچار این اختلاف خواهند شد که چون درحساب بسیار دقت می کنند خلل زیادی درکار آنان روی می‌دهد ولیکن مسیحیان باین دقت زیاد نیاز ندارند زیرا درباره فصح بآنچه ما گفتیم اکتفا می کنند وازحساب اجتماعات و استقبالات

بی‌نیاز هستند و بسا که جداولی ترتیب می‌دهند مبنی بر اینکه ماه قمری بیست و نه روز و نیم باشد و ابتدای آن از اول اجتماع مفروض در جیجل کوچك باشد .

ما برای آن دسته از علمای یهود که تحقیق و نظر را خریدار باشند و برای خود تقلید ازدیگران را نوعی پستی وخواری بشمارند مطابق حرکات کواکب که در عصر ما بود برای تعیین هرفصح راهنمایی کردیم و باید که استقبال برج حمل را برای خود اصلی قرار دهند و ایامی‌را که آفتاب دربرج حمل‌است برای دوران فصح حدی بشمارند واین استقبال را طوری ترکیب کنند که از دوطرف حد بیرون نرود تـا آنکه فصح بر روز اعتدال بهاری پیش نیفتد و حالت بدرهم جز در برج اعتدال که برج حمل است نباشد[1] .

به عقب برگشت و آنچه را که خود ساخته بود با دست خویش خراب کرد وگمان برد که علم استقبال که موجب فصح باشد این است که قمر پیش از غروب خورشید طلوع کرده و کمی پس از طلوع خود غروب کند و خصوم ما هنگامی که از حجت باز مانند و درهای استدلال بر آنها بسته شود چنین می کنند وبه محالاتی که خلاف عیـان است چنگ می‌زنند و تنزیل حکیم نیز چنین نـاطق است : «وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً» وآنچه را این مردم پیاده و منقطع از علم گفته‌اند با شرایط فصح موافق نیست زیرا که طلوع ماه پیش از غروب آفتاب و غروب قرص قمر پس از طلوع آن معلول علل دیگری است که یکی آنست در نصف‌اللیل استقبال افتد دودیگر آنست که شب طولانی باشد و سه دیگر آنکه ماه در حرکت مرئی‌خویش سریع باشد چهار دیگر آنکه ماه در بلدان بسیار شمالی باشد و پنج دیگر آنکه عرض قمر به نسبت به عرض بلد زیادتر باشد و با این اسباب و علل پنجگانه‌است که اقتراناتی‌روی می‌دهد که درمنتها غایت‌خوداست و ازدواجاتی

---

۱ ــ در ساقطات کتاب و دو نسخه عکسی اسلامبول این قسمت متصل بماقبل است و حال آنکه درخلال آن افتادگی بوده و نظیر آن در این کتاب چنانکه در مقدمه گفته‌ام بسیار است .

اتفاق می‌افتد که در آغازها و انجام‌های خود با یکدیگر متفاوتند. وچون کار بدین منوال شد به وجود این احوال در مدتی که فصح در آن می گردد نیازی نخواهد بود و درهروقت ممکن‌است چنین باشد بلکه زمستان اولی‌از بهارخواهد بود وحال آنکس که براین عقیده است با این شعر منطبق است :

مررت من القطر کی لا ابل   فابصرت نفسی لدی المثعب[۱]

اصحاب جدول مجرد که مسلمانان را سرزنش می کردند که اهل کتاب با حساب، شهورخودرا استخراج می کنند ولی‌مسلمانان به‌رؤیت هلال نیازمند می‌باشند کجاهستندتا به‌بینند که برامری‌اجماع کرده‌اند که برخلاف آنچه خودتأسیس کرده و شرط نموده‌اند می‌باشد و گمان می‌بردند که آنها هم درحساب می‌آیند واین‌جمع باید بدانند که روش صحیح دراین کار روش مسلمان است وبس وحق ویقین با اینان [وسوم با اختلاف سالها[۲]] اولکنهم یریدون لیطفئوا نورالله‌بافواههم ویابی‌الله الاان یتم نوره ولو کره‌المشرکون .

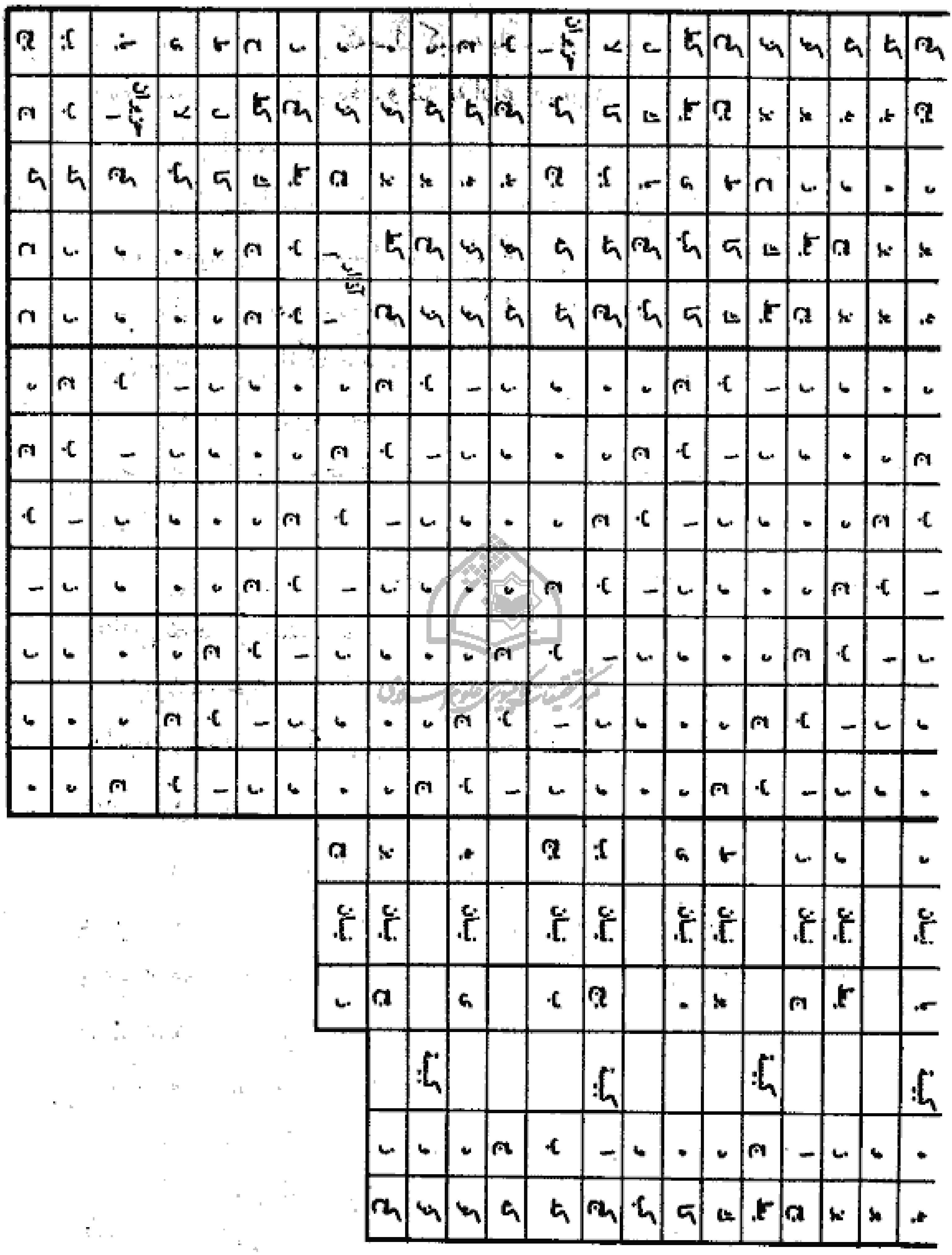
برای نصاری جدولی‌موافق خرانیقون درشناسایی روزه است ولی بهتراز آن وضع شده و ترکیب آن پیچیده‌تر و عمل به آن ظریفتر است و طریقه عمل بدان از اینقرار است که سالهای اسکندر راکه ناقصه باشد بدل به جیاجل شمسی کنیم و باقی‌را نگاه داریم و عدد دوازده را بر آن بیفزاییم و بدل به جیاجل قمری کنیم و باز باقی‌را نگاه داریم وآنچه درجیاجل قمری‌است در سطری که مربوط به جیجل قمری است داخل کنیم و مقابل آنرا از سطرهای هفتگانه خانه‌هایی که در عرض جدول است شمرد با در یادداشتن‌آنچه از اصل سال محفوظ داشته‌ایم سپس انگشت را در پایین جدول بگذاریم تا به الف مکتوب با رنگ قرمز برسید و در مقابل

۱ــ معنای شعر آن‌است‌که از باران گریختم تا تر نشوم و بـه قعر حوض افتادم و مسیو گریبوی فرانسوی نیز هنگامی‌که دید باران می‌آید برای اینکه لباسهای او تر نشود به رودخانه پرید !

۲ــ این قسمت‌که ترجمه « والثالث علی اختلاف‌السنین » باشد به عقیده حقیر ربطی بماقبل ندارد و باز خلط در نسخه شده .

جدول لمعرفة صوم النصارى

جمجل الشمس	اصل السنة	كبائس الروم	جمجل القمر	الفصح في اي شهور هو من شهور السريانيين	وفي كم هو منه	الاسطر السبعة لمعرفة صوم النصارى							صوم السنة البسيطة	صوم السنة الكبيسة	في القيامة وهو الفطر	في السلاقا	في الفنطيقسطي
ا	ا		ه	آذار	كا	ه	و	ز	ا	ب	ج	د	شباط	شباط	آذار	نيسان	ايار
ب	ب		د	آذار	كب	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ب	ج	كب	ل	ى
ج	د	كبيسة				ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ج	د	كج	ايار ا	يا
د	ه		يب	آذار	كد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	د	ه	كد	ب	يب
ه	و		ا	آذار	كه	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ه	و	كه	ج	يج
و	ز					ج	د	ه	و	ز	ا	ب	و	ز	كو	د	يد
ز	ب	كبيسة	ط	آذار	كز	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	ز	ح	كز	ه	يه
ح	ج					ه	و	ز	ا	ب	ج	د	ح	ط	كح	و	يو
ط	د		يز	آذار	كط	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ط	ى	كط	ز	يز
ى	ه		و	آذار	ل	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ى	يا	ل	ح	يح
يا	ز	كبيسة				ا	ب	ج	د	ه	و	ز	يا	يب	لا	ط	يط
يب	ا		يد	نيسان	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	يب	يج	نيسان ا	ى	ك
يج	ب		ج	نيسان	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	يج	يد	ب	يا	كا
يد	ج					د	ه	و	ز	ا	ب	ج	يد	يه	ج	يب	كب



روزه کبیسه را در صورتی که سال کبیسه باشد یا صوم مستوی را درصورتی که سال نیمه کبیسه باشد خواهیم یافت و نیز به ازاء آن مواقع اعیاد در ماهها پیدا می‌شود و جدول این است .

مثال این مطلب سال غشی‌نب‌عسو اسکندر را که درجیجل خورشیدی کب باقی مانده ودرجیجل قمری یا واصل سال بوده نظر می‌افکنیم ودرمقابل یا درجیجل قمر از سطرهای هفتگانه که عدد شش را از اول آن بشمریم که مانند عدد اصل سال است به ج میرسیم سپس انگشت خود را در اسفل جدول قرار می‌دهیم تا به الفی که قرمز نوشته شده می‌رسیم و مقابل آن صوم سال مستوی را می‌یابیم زیرا سال کبیسه نیست و صوم در ك از شباط خواهد شد و از خرانیقون پیشین نیز چنین استخراج می‌شود .

چون در این جدول مانند عدد اصل سال را در سطرهای هفتگانه بشمریم و به الفی که قرمز نوشته شده برسیم اگر عامل باین جدول به طرف پایین برود با خرانیقون مسیحیان بیك‌جا میرسد و اگر آنرا محفوظ نداریم و مقابل آنرا بگیرد با آنچه در صوم اوسط گفتیم موافق می‌شود و یك هفته از آنچه مقتضای خرانیقون بود پیش می‌افتد .

ابوجعفر محمدبن حسین خازن در تفاوت میان رأس و آغاز دوره نوزده‌تایی یهود ونصاری دچار وهم وخطا گشته و گمان برده که سالهای تاریخ نصاری سه سال پیشتر از همین سالها به عقیده یهود است و براین و هم رأس‌السنة و آغاز سال اول تاریخ اسکندر را از پیش از روز خروج بنی‌اسرائیل از مصر استخراج کرده زیرا مورد اتفاق علماست که روزخروج از مصر پنجشنبه بوده . و برای ابوجعفر رأس‌السنه روز دوشنبه بدست نیامد مگر آنکه سه سال برسالها افزوده گردد وحال آنکه امر بدینقرار نیست که اومی گوید زیرا برای اختلاف میان یهود ونصاری درتاریخ آدم این اختلاف روی می‌دهد و گفته ابوجعفر خازن هنگامی درست بود که روز خروج بنی‌اسرائیل در شهور سریانی دردست بود و اگر چنین چیزی در دست بود

ما را از امثله زیادی که زده بی‌نیاز می‌ساخت .

سپس ابوجعفر خازن برای دانستن صوم اوسط مسیحیان کار شگفت‌آوری کرده که به روز پنجم کانون آخر که روزه عیدالدنح باشد نظر می کند تا ببیند کدام‌یك از ماههای عرب است و آنچه را که از شهر قمری تا آن روز از سی و یك روز گذشته کم می کند و مابقی را از آغاز شباط می‌شمارد و بـه هرجا رسید روز دوشنبه نزدیکتر که دنبال آن است اول روزه است .

این راه که ابوجعفر خازن رفته مانند راه پیشین که رفته نیست زیرا روزه اوسط همواره باید از صوم معدل پیش افتد وعقب نباشد وحال آنکه بنابراستخراج او گاهی پیش می‌افتد نه همواره و چون چنین شد بر کسی که به این جدول عمل کند امر مشتبه می‌شود و بدین سبب از حقیقت دور می‌افتد ولی اگر این دانشمند می گفت ازهردوجهت نزدیکترین‌دوشنبه‌ای را که درحد صوم باشد بگیریم به‌صواب نزدیکتر بود زیرا آنچه برای اواستخراج می‌شود پس‌ازاجتماع معتبراز اول‌شباط است ودربرخی ازنسخ‌تصرف شده یافتم که اوبه روز بیستم ماه عربی که پس‌از ماهی باشد که عید دنح درآن بوده و آن ششمین روز کانون آخر است پس اگر آن روز دوشنبه بود آغاز روزه بود وگرنه دوشنبه پس از آن .

کار مزبور موافق آن نیست که او گفته و از راه صواب به جهاتی دور است یکی آنکه اگر دنح در ماه عربی از اول تا سوم آن باشد اجتماع ماهی که پس‌از آن است در اوایل شباط می‌شود و آنرا می‌توان معتبر دانست و برای بسیاری از اوقات صلاحیت دارد که صوم در حوالی آن باشد وآن دراوائل ماهی که تالی دنح است‌خواهد بود نه روزبیستم ونزدیك‌آن. دیگرآنکه اگروقوع اجتماع ماه عربی در روز ششم و بیستم امکان داشت و صوم هم همواره مقدم بر اجتماع بود و از آن متأخر نمی گشت دیگر بازگفتن‌روز بیستم معنایی‌نداشت بلکه‌غایت و منتهای تقدم اجتماع مطلوب اگر باروز پنج شنبه متفق میشد پنجم و بیستم ماه عربی‌بود وچون این‌قرارداد اصلاح گردد برای روزگارانی‌صحیح خواهدبود وشرائطی‌می‌یافت که

گفته شود باید به‌دنح نظر افکند و دید که درچه روز ازماه عربی واقع می‌شود اگر در اول تا روز سوم آن بود باید دید روز بیست و نهم آن چه حال دارد اگر دوشنبه بود و میان دنح و آن بیست و هفت روز بود یا بیشتر اول صوم است و اگر دوشنبه نبود دوشنبه دیگری که دنبال آنست خواهد بود و اگر دنح روز سوم از ماه عربی بود تا بیست و سوم آن باید آن ماه را کنار گذاشت و به ماهی که پس از آنست تا روز بیست و پنجم آن نظر کرد اگر با روز دوشنبه . موافق شد که اول صوم است وگرنه دوشنبه‌ای که پس از آن است و اگر از هشتم تا بیستم و تا آخر ماه شد آن ماه را نیز باید کنار نهاد و به ماهی که در پی آنست نظر کرد ولی باید از روز ششم تا بیستم قضیه مزبور روی دهد تا بتوان اول روزه را بدست آورد .

محمدبن عبدالعزیزهاشمی در زیج خود که نامش را کامل نهاده برای شناسایی روزه نصاری این کار را کرده است که اجتماع ماه شباط را باید در نظر داشت و روزهایی که در آن روی داده اگر علامات آن روزها (بجد) که علامت قمر ومریخ و عطارد است روزه نصاری آن دوشنبه‌ای خواهد بود که پیش از این اجتماع روی داده و اگر روزهایی شد که علامات آن (اهوز) است که مربوط به شمس و مشتری و زهره و زحل است دوشنبه‌ای خواهد بود که پس از اجتماع است .

عمل مزبور درست است و مبنا واساس آن همانست که ما در پیش گفتیم ولیك باز باید قائل به‌تفصیل شد و برخی از روزها را استثنا کرد که اگر اجتماع مذکور روز دوشنبه باشد روز روزه همانست و اگر اجتماع سه شنبه وچهار شنبه و پنجشنبه شد صوم دوشنبه‌ی متقدم است زیرا بآن اجتماع نزدیکتر است و شرط صحت همه این کارها آنست که دوشنبه مزبور درحد روزه باشد و اگرحد صوم مقدم باشد یعنی پیش از دوم شباط باشد باید آن اجتماع را کنار نهاده و هم خود را مصروف به اجتماع دیگری که در اواخر شباط یا اوایل آذار است مصروف سازیم .

درزیج یوسف بن الفضل الیهودی الخیبری می بینیم که اوجدولی برای استخراج روزه مسیحیان ساخته که پاره‌ای ازخرانیقون و مؤامرات نصاری است که اوسیبیس

ساخته و این‌عالم یهودی بر این گمان بوده که همواره باید عدد دوازده را بر سالهای ناقصه اسکندر افزود و مجموع را نوزده نوزده طرح کرد و باقی را در جیجل قمر در سطر طول داخل کرد وعلامت آغاز سال که تشرین اول‌است درعرض جدول‌قرار می گیرد و دو انگشت را از طول و عرض جدول حرکت آورد بهرجا رسیدند اول صوم آنجاست و اگر با خط سیاه نوشته شده از شباط است و اگر قرمز رنگ باشد از آذار است و اگر سال کبیسه باشد و اول صوم . باخط قرمز نگاشته شده باشد آنرا کنار می‌نهیم و برعلامت آغاز سال عدد یك را می‌افزاییم وکار اول را تکرار می کنیم با همه صحت عمل، عالم مزبور دچار این سهو شده که نیازی به تغییر عمل نداریم و اگر باخط قرمز باشد وبرعلامت سال عدد یك‌را می‌افزاییم وعمل پیشین را با آن تکرار کنیم درصورتی که دفعه دوم باز مواجه با رنگ قرمز شویم پس به مطلوب دست یافته‌ایم و اگر با خط سیاه باشد باید بر اول روزه عدد یك را افزود و مطلوب بدست می‌آید وبا آنچه در خرانیقون است موافق خواهدبود وآن جدول که ساخته این است .

در پیش بیان کردم که خرانیقون مبنی برفصحی است که این قوم استخراج کرده‌اند و اگر صوم اوسط بر اقتضای فصح یهود استخراج گردد اول حد آن روز بیست و نهم کانون آخر خواهد بود و اسباب و عامل آن با صوم معدل خلاف آنچه می‌شود که نصاری گویند و ما بر مذهب یهود نیز این عمل را استخراج کردیم تا ناظر در این کتاب عیناً آنچه را ما یافته‌ایم به‌بیند .

از اینجاست که فصح برای صوم مؤخر در ششمین هفته است نه اخیر و راه عمل به گفته ما آنست که باید سالهای ناقصه اسکندر را گرفت و در دوجا قرارداد و یك کدام را بیست و هشت بیست وهشت طرح کرد آنچه ماند برای دور شمسی است و از آنچه در مکان دیگر قرار داده‌ایم همواره عدد دوازده را کم کنیم ونوزده نوزده طرح کنیم آنچه ماند برای دور قمراست و هریك از باقیمانده‌ها را درجدول

مخصوص بخود داخل کرد و در خـانه مشترك اول روزه را بر مقتضای فصح یهود یافت و در مقابل بقیه دورقمر درفوق جدول علامت رأس‌السنه یهود است که درسال پیش چه روزی بوده و اگر با خط سیاه نگاشته شده بـاشد در ایلول بوده و اگر قرمز باشد درآب بوده و بااین کار موضع فصح یهود که در دو ماه آذار ونیسان‌است بدست می آید وصوم اوسط فوق جدول است که اگر سیاه نوشته شده باشد در شباط است و اگر قرمز باشد در آخر کانون آخر خرانیقون مذکور این است .

آن اندازه که از امر روزه مسیحیان و علل استخراج آن گفتگو کردیم کافی بود و آنان براین عقیده‌اند که بعث ونشور در چنین روزی خواهد بود که مسیح از قبر برخاست و خواستند در حال روزه به استقبال قیامت بروند و نیز توفان در چنین‌روزی‌بوده وچون‌از آن‌می‌ترسند این‌روزرا روزه می‌دارند تااگرتوفان تکرار شود روزه باشند و مسیح در دشت اردن پس ازتعمید در نهر اردن چنانکه درانجیل مسطور است چهل روز روزه داشت و از روز اول‌روزه تا جمعه چهلم نظائر این ایام است و در روز شنبه چهل و یکم مرده‌ای را که در طور زیتا نزدیك بیت‌المقدس در قبر بود زنده کرد و روز یکشنبه چهل و دوم روز شعانین بزرگ است که عیسی سوار کره خری از گردنه عازم بیت‌المقدس شد و مرد وزن و کودك در حالی که برگ زیتون در دست داشتند و در پیش روی او تورات و زبور می‌خواندند بـه پیشواز او بیرون شدند تا وارد بیت‌المقدس گشت ، و روز دوشنبه و چهار شنبه از یهود در پنهان زیست و روز پنجم فصح مسیح است و در این روز روغن موزون را که بـا عطر آمیخته و خوشبو گردد استعمال می کنند و سبب آنست کـه زنی روسپی عطری را که سیصد دینار ارزش داشت از راه بزرگداشت مسیح برسر او افشاند .

در اناجیل چهارگانه آمده است که مسیح در چنین روزی کـه پنجشنبه

باشد یکی از شاگردان خود را به بیت‌المقدس فرستاد و او را امر کرد که طعامی تهیه کند تا فصح را او و شاگردان نزد او بخورند و آن مرد که مأمور بود فصح را با تهیه فطیر به عادت یهود فراهم ساخت و شب هنگام مسیح نزد او آمده و پای شاگردانش را از نظر اکرام و احترام آنان شست و کشیشان نیز نسبت به پیروان خود دراین‌شب چنین می کنند ومسیح بآنان گفت بدانید که یکی ازشماهمین‌امشب مراتسلیم‌دشمنان‌خواهد کرد ونسبت‌بمن کافرخواهدشد سپس‌ازآن غرفه روی تافته و به طور زیتا رفت و یهودای اسخریوطی که از شاگردان او بود نزد کاهنان یهود و بزرگان این قوم رفته از عیسی سعایت کرد وسی یوما (دینار) از ایشان گرفت و جای عیسی را بآنان نشان داده و عیسی را گرفتند و شکنجه و آزار کردند و تاجی از خار برسرش نهادند و او را زدند و ساعت سوم روز جمعه بنابرقول متی و مارقوس ولوقا به دارش آویختند اما یوحنا می گوید در ساعت‌ششم روز بود که او را بدار زدند و آن روز جمعه صلبوت است . و یوسف را مشانی که بولاطانی نیز گفته می‌شود جسد عیسی را از فیلاطس[1] خواست و آنرا گرفته و در گوری که برای خویش تهیه کرده بود دفن کرد و شب شنبه پس از جمعه صلبوت که به قدوم مسیح مردگان زنده شدند و غروب این روز عید قیامت‌است که براین گمانند مسیح یك روز و دو شب در قبر ماند و در صبح روز سوم که یکشنبه‌ای که فطر است زنده شد و از قبر برخواست و دو دزد را هم با او در کوه صهیون کـه جمجمه نام دارد و در عبرانی کلکله خوانده می‌شود بـه دار آویختند و چنانکه گفته‌اند مسیح‌درساعت نهم‌بدرود زندگی گفت.

برای شنبه قیامت حکایتی‌نقل کرده‌اند که مردطبیعی‌دان‌را نه مبهوت میسازد

۱ــ حاکم رومی که خود بدین یهود نبود وباکشتن مسیح مخالفت می کرد سرانجام با اصرار علما وکهنه یهود دست باین جنایت آلود.

بلکه او را وامیدارد که اقرار و اعتراف به صحت آن نکند ولی چون همه خصوم و دشمنان اعتراف کرده‌اند که آنرا به چشم دیده‌اند و مردمی فاضل هم آنرا در کتب و نوشته‌های خویش ثبت و ضبط کرده‌اند از این رهگذر انسان تسکین‌قلب یافته و قضیه را تصدیق می کند و من هم از روی کتابها بآن واقف گشتم وهم اینکه از فرج بن صالح بغدادی شنیدم و حکایت این‌است که وسط کنیسةالقمامه[1] دربیت‌المقدس قبر مسیح در دل یك سنگ است که روی آن سنگ گذاشته‌اند و بر روی آن قبه‌ایست که قبه‌ای دیگر بزرگتر آنرا فرا گرفته و در اطراف قبر خانه‌ی برمات؟ است که مسلمانان و مسیحیان و حاضرین از آنجا به جای قبر میروند ودر این روز به درگاه خداوند تضرع نموده از نصف‌النهار تا پایان روز اوراد خوانند ومؤذن جامع وامام و امیر آن شهر آمده و کنار قبرمی‌نشینند وقندیل‌هایی می آورده روی قبر می‌نهند و آویزان می کنند و مسیحیان پیش از آن، قنادیل و چراغهای خویش را خاموش کرده و می‌ایستند تا آتش خالص و سپید رنگ را به‌بینند که قندیلی را روشن سازد کـه یکی ازقنادیل آن جامع و کلیساها است و برای خلفا می‌نگارند که در چه وقت این آتش پیدا شد و از سرعت نزول آن و قرب آن به نصف‌النهار به فراوانی و خرمی سال استدلال می کنند و از تأخیر آن تا هنگام عشا و پس از آن برخشگسالی و قحط آن سال پی میبرند[2].

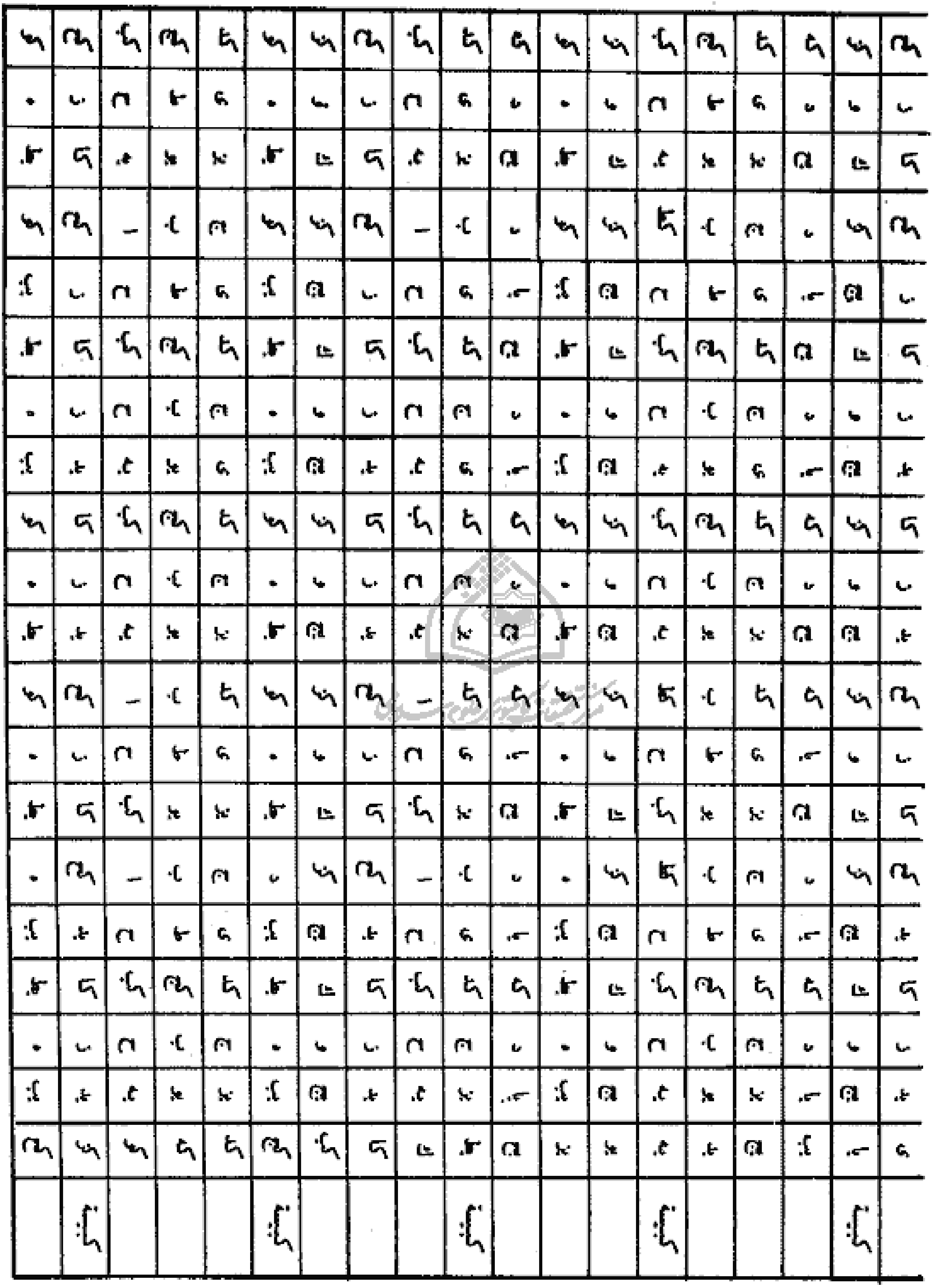
این مخبر می گوید که یکی‌از سلاطین‌جای فتیله مس گذاشت تاآنکه آتش را نپذیرد ولی چون آتش نازل گشت آن مس آب شد و نزول این آتش در روزی خاص و مدتی نامعلوم، جای شگفتی است و حدوث آن بدون ماده‌ای قابل احتراق

۱ــ قمامه یعنی خاکروبه و آن کنیسه را در مکانی ساخته‌اند که صلیب عیسی زیر خاکروبه‌ها درآمد .

۲ ــ امروز که مواصلات زیاد است معلوم می گردد که هم آن فضلا که بیرونی گفته و هم فرج‌بن صالح بغدادی سخن پسندیده نزد عقل نگفته‌اند.

خرانيقون على مقتضى فصح اليهود

دور القمر		ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ي	يا	يب	يج	يد	يه	يو	يز	يح	يط
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		آذار	آذار	نيسان	آذار	نيسان	نيسان	آذار	نيسان	آذار	آذار	نيسان	آذار	آذار	نيسان	آذار	نيسان	نيسان	آذار	نيسان
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ا	با	د	كه	با	د	يج	با	كه	يج	د	كه	با	د	يج	با	د	يج	د	كه
	ب	يز	ج	كد	ي	ج	يز	ي	كد	يز	ج	كد	ي	ج	كد	ي	ج	يز	ي	كد
كبيسة	ج	يو	ب	كج	ط	ا	يو	ط	ا	يو	ب	كج	يو	ب	كج	ط	ا	يو	ط	كج
	د	يد	ز	كا	يد	كح	كا	ز	كح	يد	ز	كا	يد	ز	كا	ز	كح	كا	ز	كح
	ه	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز	يج	و	كز	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز
	و	يب	ه	يط	يب	ه	يط	ه	كو	يط	ه	كو	يب	ه	يط	يب	كو	يط	ه	كو
كبيسة	ز	با	د	كه	با	ج	يج	يا	كه	يج	د	كه	يا	د	يج	با	ج	يج	د	كه
	ح	يو	ب	كج	ط	ب	يو	ط	ب	يو	ب	كج	يو	ب	كج	ط	ب	يو	ط	كج
	ط	يه	ح	كب	ح	ا	كب	ح	ا	يه	ح	كب	يه	ح	كب	ح	ا	يه	ح	كب



جدول الصوم الاوسط

سنو الجبيل الصغير	يوم الفصح على مذهب النصارى	شهور الفصح على مذهب النصارى	الصوم الاوسط	رأس تشرى الثاني للفصح على مقتضى فصح النصارى
ا	كه	آذار	و	د
ب ع	يج	نيسان	كه	كج
ج	ب	نيسان	يد	يب
د	كب	آذار	ج	ا
ه ع	ى	نيسان	كب	ك
و	ل	آذار	يا	ط
ز ع	يح	نيسان	ل	كج
ح	ز	نيسان	يط	يز
ط	كز	آذار	ح	و
ى ع	يه	نيسان	كز	كه
يا	د	نيسان	يو	يد
يب	كد	آذار	ه	ج
يج ع	يب	نيسان	كد	كب
يد	ا	نيسان	يج	يا
يه	كا	آذار	ب	لا
يو ع	ط	نيسان	كا	يط
يز	كط	آذار	ى	ح
يح ع	يز	نيسان	كط	كز
يط	و	نيسان	يج م	يو

شگفت آورتر و باز عجیبتر از این حکایت آنست که با غمض نظر از شرایط صحت خبر[۱] درخاك مصر کنیسه‌ایست که برخی‌ازمردم راستگو که سخن آنان را پذیرفته‌ام و خاطرجمع هستم که تمویه وتدلیس‌نمی کنند گفته‌اند و با بیست وچند پله به‌آن بالا میروند و در آنجا تختی موجود است که مردی و کودکی مرده ، روی زمین دراز کشیده و بالای آن گاوی سنگی است کـه میان شکم آن باطیه‌ای از شیشه گذاشته‌انـد و یك فتیله مسی دارد که باز میان آن یك فتیله کتان است و شعله‌ور میباشد و چون زیتی برآن بریزند بیدرنگ آن باطیه این طرف شیشه‌ای را پر میسازد و بآن گاو سنگی روغن زیتون سرایت می کند و این روغن را برای خرج کنیسه انفاق می کنند .

جیهانی می گوید شخص مورد اطمینان به آنجا رفت و باطیه را از شکم گاو برداشته و زیت را از میان باطیه و شکم گاو تهی ساخته و آتش آن فتیله را هـم خاموش ساخت و به غیر از آن زیتی که در آنها بود زیتی دیگر آورده جای آنها ریخت و فتیله‌ای دیگر بجای فتیله پیشین گذاشت و آنرا افروخت مجدداً زیت از از باطیه شیشه این سرداده وبه شکم گاو سنگی بدون کمك ماده‌ای ظاهری سرازیر شد و نیز این شخص گفت همینکه مرده را از زیر تخت بیرون آورد شعله خاموش گشت و زیت فیضان و ریزش نیافت و نیز این شخص گفته است که هرزن که توهم آبستن می کند این کودك مرده را برداشته و درآغوش می گیرد اگر راستی حامله باشد جنین‌درشکم اوبه‌حرکت درمی آید واگر به حرکت درنیامد اوحامله‌نیست.
و روز پنجم فطر ذکران و یادبود شهداست و آنان دسته‌ای از نصاری بودنـد که یکی از پادشاهان آنانرا امر کرد که ترك این دین کنند این بود که با ترس شب از او گریخته وهمگی مردند و این جمعه را سعانین کوچك گویند .

---

۱ ـ مقصود آیه نباء است که در کتب‌اصول‌فقه برای صحت روایت بآن استدلال‌می کنند (ان جائکم فاسق بنباء الخ) .

نخستین یکشنبه پس‌ازفطر نخستین یکشنبه‌ای که پس‌ازفطر است یکشنبه نو[1] نام دارد و دراین‌روز عیسی سفید پوشید و گاه اتفاق می‌افتد که این روز را برای اعمال وشروط وقباله‌ها و اسناد مبداء قرار می‌دهند چه ، این روز بمنزله اولین یکشنبه است و یکشنبه‌ای که بر آن مقدم‌است به فطر که نامی مشهورتر است موسوم است و همه یکشنبه‌ها برای اینکه سعانین و قیامت درآن‌اتفاق می‌افتد نزد مسیحیان محترم‌است چنانکه شنبه‌ها نزد یهود همین طور است وخداوند در روز شنبه مطابق تورات ار آفرینش فراغت وآسودگی یافت و برخی از علمای اسلام حکایت کرده‌اند که ازاین سبب روزآدینه نزد ما مسلمانان محترم است که خداوند از آفرینش در این روز آسوده گشت و در کالبد آدم جان دمید ولی بعقیده منجمین سبب تعظیم روز ها درملل این‌است که شماره روزهای این هفته برموالید انبیای ایشان چیره شده وادله قرانات که برظهور ایشان دلالت دارد در آن است.

چهل روز بعد از فطر عید سلاقا است که پیوسته در پنج شنبه اتفاق می‌افتد و در ایـن روز مسیح از طور زیتا بآسمان رفت و شاگردان خـود را امر کرد که در غرفه‌ای که در بیت‌المقدس است بمانند تا آنکه فارقیلط را که روح‌القدس است از سوی خود برای ایشان بفرستد .

ده روز پس از سلاقا همواره روز یکشنبه‌ای است که عید بنطیقسی نام دارد وآن روز نزول فارقیلط است ومسیح دراینروز برای شاگردان خود تجلی کرد که سلیحون نام دارند والسنهٔ ایشان اختلاف یافت وهر کدام بهمان لغتی که الهام‌شدند مبعوث گشتند برای دعوت وتبلیغ ودر عشاء این روز نصاری بزمین سجده می کنند زیرا از آغاز فطر سجده نمی کنند و فقط ایستاده نماز می‌خوانند و برای این‌نماز نصی در دین ایشان است و در جمیع ایام یکشنبه‌ها آخر قوانین سنودس اول ناطق است .

۱– Quasinodo

اول‌روزه سلیحین که بعقیده نصاری ملکائیه حواریون باشند چهارشنبه‌ای‌است که ده روز پس از بنطیقسی است و فطر آن همواره روز یکشنبه است پس از آنکه چهل و شش روز از اول روزه گذشت .

روز سوم از روزهای این‌روز روز جمعه‌است که جمعة‌الذهب می گویند ووجه نام گذاری این است که حواریون برمردی گذشتند که از اهل بیت‌المقدس بود و آن مرد زمین گیربود واز مردم سئوال می کرد و ایشان را بخدا سوگند داد که به او چیزی بدهند و حواریون گفتند ما سیم و زری نداریم که بتو بدهیم ولیکن از جای خود برخیز و تخت خودرا بردار واز پی‌کار خود رو و ما جز این‌کار برچیز دیگری توانا نیستیم آن مرد نیز چنین کرد که او را گفتند .

بیشتر این‌روزه‌ها درجدول روزه که دارای هفت سطراست قرار داده می‌شود و چون روزه را از آن جدول استخراج کنند براین اعیاد بطور دفعی و یك مرتبه آگاهی می‌یابند .

فصل هفدهم

در عیدهای نصاری نسطوری و در ذکران‌ها و روزهٔ ایشان گفتگو می‌کند

نسطورسی که این فرقه به او منسوبند در اصول مذهب مسیحیت با ملکائیه مخالفت کرده و ایـن مخالفت باعث دویی و مباینت این دو گروه شده و خلاف او این است که پیروان خود را برای مجادلهٔ با دشمنان و مخالفان امر نموده است که بـه استدلال و قیاس خوگیرند و باید در دین نظر پیدا کنند و از زیـر بار تقلید بیرون آیند با آنکه دشمنان او با استدلال مخالف‌اند و بـه تقلید پدران راضی، و من تا اندازه‌ای که از اعیاد و دیگر روز هـای معروف ایشان می‌دانم ذکـر می‌کنم.

گوییم: نسطوریه با ملکائیه دربرخی از ایام مشهور موافقت کرده‌اند و در پارهٔ دیگر از اعیاد مخالفت.

اعیاد موردموافقت‌ومخالفت مسیحیان نسطوری‌بامسیحیان ملکائی

اما عیدهایی‌را که مخالفت کرده‌اند بدوبخش منقسم می‌شود.

بخش اول ـ اعیادی که بکلی نسطوریه از آنها دست کشیده‌اند.

بخش دوم‌ـ عیدهایی که هنوز متروك نشده وفقط به‌عقیده ملکائیه نسطوریان

جای آنها را تغییر داده‌اند و بدانطور که سزاوار است عمل نمی کنند . و یك قسم دیگر ایام دارند که نـه ملکائیان آنرا استعمال کرده‌اند و نه به روزهایی که بـه ملکائیان استعمال می کنند مقید است اعیادی را کـه نسطوریه بـا ملکائیه موافقت کرده‌اند میلاد و عید دنح و عید الشمع و عید اول روزه و عید سعانین کبیر و عید شستن پایهای حوارین و فصح مسیح و جمعهٔ صلبوت و قیامت و فطـر و یکشنبه نو و عید سلاقا و بنطیقسطی و روزهٔ مارت مریم و پاره‌ای از ذکران‌های ملکائیه است.

اما اعیادی را که با ملکائیه موافقت کرده‌اند و تنها در وقت و طرز بکاربستن آن مخالفت کرده‌اند بدینقرار است : ماعلثا و آن عیدی است که از صحن هیاکل در زیر سقف می‌روند و این عید را برای رجوع بنی‌اسرائیل به بیت‌المقدس انجام داده‌اند و نیز آنرا قدس عتا می گویند و این روز اولین یکشنبه در تشرین آخر است اگر اول تشرین روز چهار شنبه تا روز یکشنبه باشد و اما اگر اول تشرین دوشنبه یا سه شنبه باشد آخرین یکشنبه در تشرین اول است و معیار آن چنانکه از یوحنای ملفان شنیدم یکشنبه‌ایست که واقع بین روز سی‌ام از تشرین اول تا روز پنجم ازتشرین آخر باشد.

عید سبار چیست ؟

از اعیاد مورد موافقت عید سبار است که مریم را بحمل مسیح مژده دادند و این عید اولین یکشنبه‌ایست که درکانون اول باشد اگراول کانون میان روز جمعه و یکشنبه واقع گردد و یا آخرین یکشنبه در تشرین آخر است اگر ما بین دوشنبه و پنجشنبه باشد و بهرحال پنجمین یکشنبه ازیکشنبه ماعلثا است و اول کانون اول‌از سالهای میلادی روز یکشنبه بوده و بین آن و بین میلاد بیست و پنج روز است و نصاری نسطوری می گویند همین‌طور که مسیح بامردم دیگر از جهت تولید در تناسل مخالفت‌داشت هم‌چنین درمدت جنین‌بودن هم خلاف عادت است و از این‌جهت سزاوار است که‌هم وقتی بدو بشارت داده شود که استقرار در شکم مادر یافت و یـا پس از استقرار در بطن مادر و یا پیش از آن این مژده داده شود و چنین حکایت کرده‌اند که سبار نزد

یعقوبیه دهم از نیسن عبرانی است و این روز در سال پیش از میلاد شانزدهم از آذر سریانی بوده است و مانند روزه مارت مریم که آن در روز دوشنبه‌ایست که پس از روز سبار است و فطر آن روز میلاد است و مقتل یحیی تعمیددهنده نزد نسطوریان روز بیست وچهارم آب است و ذکران شمعون‌بن صباعی یعنی ابن‌الصباغ درهفدهم آب است و عید صلیب نزد ایشان روز سیزدهم ایلول است و در این روز بوده که هیلانه صلیب‌را بیرون آورد ودر روز چهاردهم بمردم نشان داد و بگرد صلیب جمع شدند ، پس این دسته روز بیرون آوردن صلیب را عید گرفتند و آن دسته روزی که بمردم ارائه داده شد.

اعیاد مسیحیان نسطوری که همزمان با اعیاد ملکائیان است

اما عیدهایی را که ملکائیه استعمال می کنند و با آنچه نسطوری‌ها استعمال کرده‌اند مقید است مانند ذکران یوحنای کشکرانی که‌این ذکران در روز اول ازتشرین اول می‌باشد و ذکران مارفیثون که در بیست و پنجم تشرین اول است و عید دیر یوحنا که در روز ششم ازکانون اول است و عید کنیسهٔ مریم در بیت‌المقدس که در روز هفتم از کانون آخر است و ذکران مارفونیا که در بیست و پنجم حزیران است و اول عید تجلی آخرین ظهور مسیح برای مردم ودرششم آب است و ذکران کرسین و کرساس که در روز سوم ایلول است.

اعیاد مسیحیان نسطوری که مخالف با اعیاد ملکائیان است

اما عیدهایی را که نسطوریه بروزهای هفته مقید کرده‌اند بدون اینکه در این قبیل با ملکائیه اشتراك ومورد اتفاقی داشته باشند بدینقرار است.

ذکران قوطای راهب که مارسرجس باشد در روز هفتم از تشرین اول اگر اول تشرین روز یکشنبه باشد و اگر نباشد تأخیر می‌افتد به یکشنبه‌ای که پس از هفتم است و مانند ذکران اشمعونی که در شنبه‌ایست که در دنبال آن است مطابق روش عقیده نصاری بغداد و مانند عید دیر ابی‌خالد که در جمعهٔ اول ازتشرین ثانی است و عید دیر قادسیه که در جمعهٔ سوم ازاین‌ماه است وعید دیر کحال که درجمعهٔ چهارم این ماه است و مانند ذکران برسفا که در آخرین یکشنبه ایلول است و

مانند عید دیرالثعالب که آخرین سبت در ایلول است مگر اینکه اول تشرین اول سال آینده روز یکشنبه باشد که آنوقت باین عید را تا آن روز تأخیر انداخت و از ایلول عید خارج شود و در این سال عیدی نخواهد بود. و سال آینده دوبار عید دارد یکی در آغاز سال یکی در آخر سال.

اعیاد مشترك ایـن دو دسته مسیحی اما عیدهایی را که باایام مشترك میان این دو فرقه مقید گردیده سه قسم است.

قسم اول آنهایی‌است که به روزهٔ بزرگ موصول‌است یا به‌فطر آن.

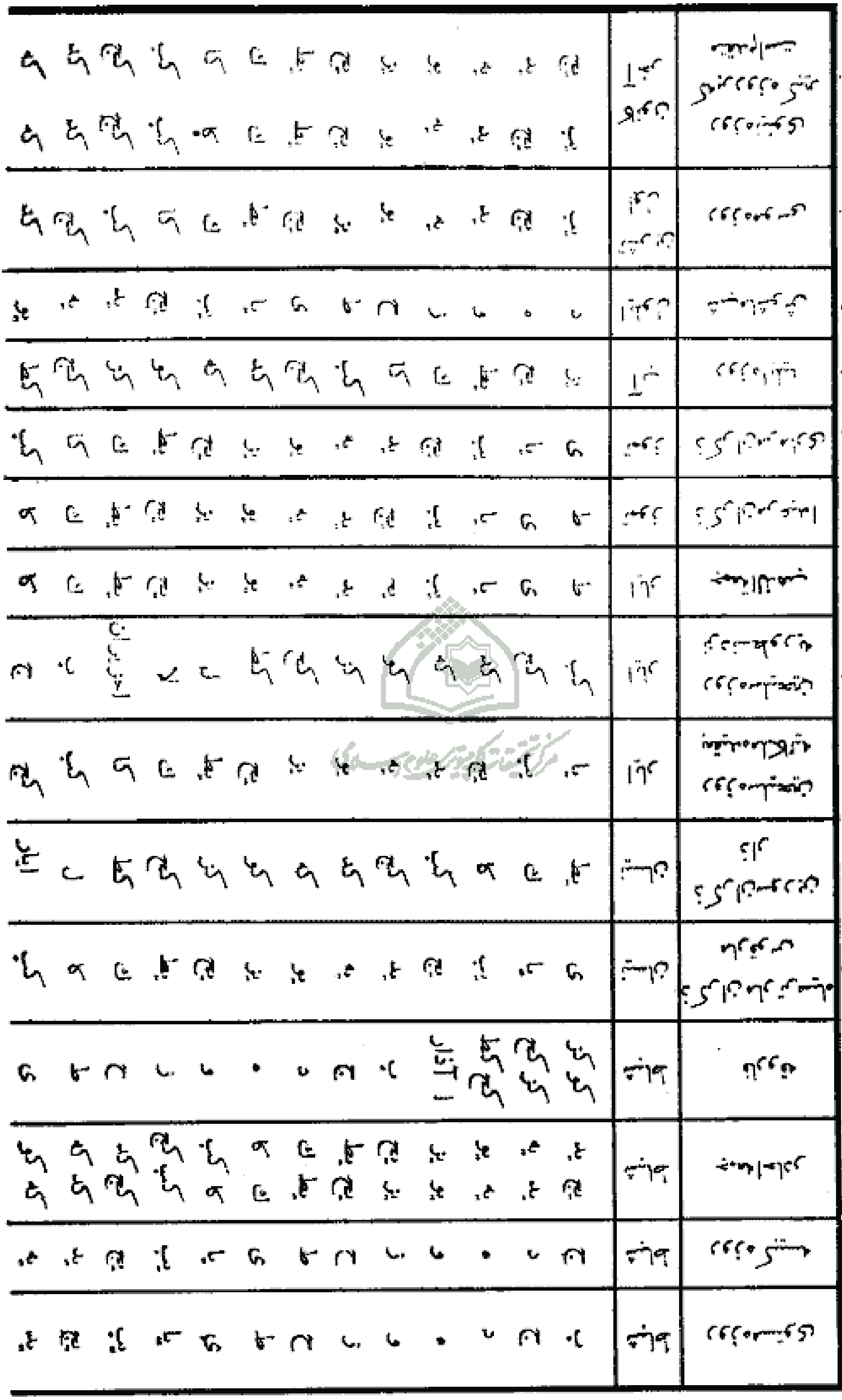
قسم دوم آنهایی‌است که به میلاد موصول است.

قسم سوم آنهایی‌است که به دنح وصل است.

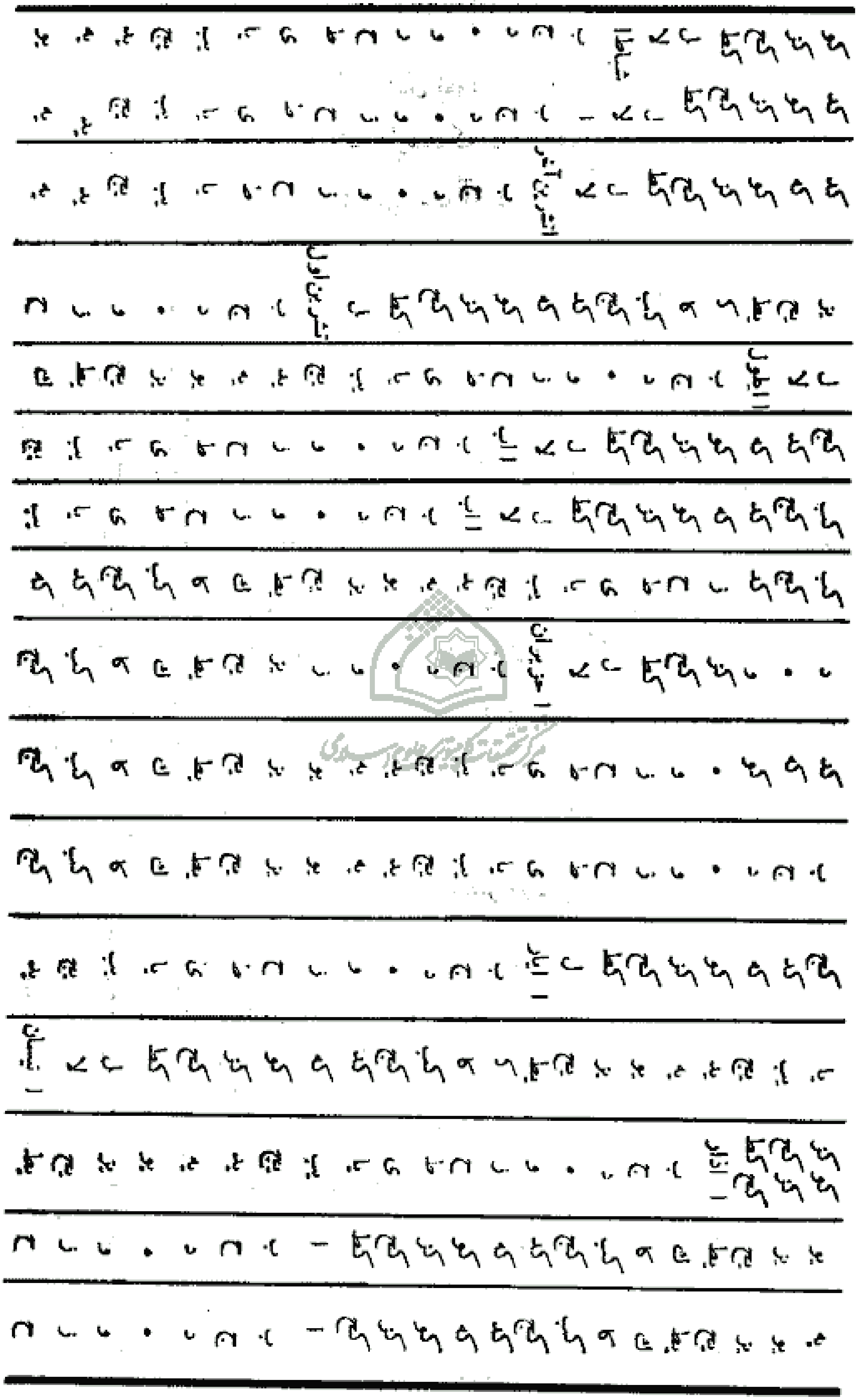
اما آنهایی که بروزهٔ بزرگ وصل است یا باول آن و یا بآخرش وصل است مانند جمعه احادر که دوازدهم از اول صوم باشد ومانند فاروقه یعنی نجات که روز پنجشنبهٔ بیست وچهارم از اول صوم باشد و مانند ذکران مارقوس و اوطفلی بود که از نصرانیت برنگشت تـا کشته شد که این عید روز جمعه بیستم فطر است و مانند ذکران سودین و دوران ارمنی که بدست شاپورملك کشته شدند که در روز بیست و نهم فطر است وصوم سلیحین که اول آن نزد نسطوریه پیوسته روز دوشنبه است پس از فطر کبیر بهفت روز و دنبال بنطیقسطی است و ایام روزه چهل وشش روز است و فطر آن همواره روز جمعه است و ذکران مرعبدا که شاگرد مرماری بود و آن در روز پنجشنبه چهاردهم فطر سلیحین است و این فطر بفطر کبیر موسوم است ومانند ذکران مرماری که روز پنجشنبه پانزدهم از فطر سلیحین است و مانند روزه ایلیا که اول آن روز دوشنبه است پس‌از بیست و یك هفته از فطر کبیر و ایام آن چهل و هشت روز است و فطر آن روز یکشنبه است و مانند روزه نینوی که روز دوشنبه ایست که بیست و دو روز از اول روزه بزرگ جلوتر است و این روزه باید سه‌روز باشد و میگویند کـه چون خداوند عذاب را برقوم یونس نازل ساخت سپس کشف کرد و ایمان آوردند این سه روز را روزه گرفتند اما لیلهٔ ماشوش کـه شب جمعه باشد و در آن اختلاف کردند برخی گفتند که آن شب جمعه نوزدهم از روزه ایلیا

است و برخی گفتند که جمعه‌ایست که مسیح در آن مصلوب شد که صلبوت باشد و برخی گفته‌اند که آن جمعهٔ شهداست و آن یك هفته پس از صلبوت است و میان این سه قول ، قول اول را ترجیح می‌دهم.

چون اول صوم در سال مقصود دانسته شود و در جدول صوم مستوی داخل شود اگر سال مستوی باشد یا در جدول صوم داخل کنند اگر کبیسه باشد آنوقت درمقابل هرجدولی موصول بصوم دوری آن‌را از آنچه گفته شد و از روزه نینوی که برهمه منقدم است می‌یابند وجدول این است :



جدول اعداد موصوله بزرگ



اما عیدهایی را که به میلاد متصل نموده‌اند بدینقرار است :

عید هیکل و آن روز یکشنبه‌ایست که در دنبال میلاد واقع است و مانند ذکران مارت و معنای واژهٔ مارت زنی است آزاده و بزرگوار و آن روز جمعه ـ ایست که در دنبال میلاد است مگر اینکه میلاد روز پنجشنبه باشد که اگر چنین چیزی اتفاق افتد بجمعه دوم آن را میاندازند تا اینکه در دنبال میلاد نیفتد و این کار برای این است که شب پنجشنبه متوسط میان روز پنجشنبه و روز جمعه است .

اما عیدهایی که به دنح متصل است مانند روزهٔ عذاری و آن روز دوشنبه است که در دنبال دنح است و این عید سه روز است و فطر آن روز پنجشنبه است و عبادی‌ها و مسیحیهای عرب آن را بکار می‌بندند و گفته‌اند که سبب آن این است که پادشاه حیره پیش از اسلام از دخترهای دوشیزه عبادی چندین نفر را انتخاب کرد تا آنکه آنان را بزنی بگیرد و این دوشیزگان سه روز روزه وصال گرفتند و پادشاه در روز آخر این روزه بمرد و برخی گفته‌اند که این روز را دوشیزگان عبادی عرب از راه سپاسگزاری بخداوند ، که عرب بر عجم در روز ذی قار غلبه کرد و نتوانستند ایرانیان به‌عنقفیر دوشیزه دختر نعمان ظفر بیابند، روزه داشتند .

گاه می‌شود که این روزه با روزهٔ نینوی مجتمع میشوند و آن وقتی است که صوم کبیر در اول حد آن واقع گردد پس در نتیجه دو شنبه‌ای که پهلوی آن واقع می‌شود روزه عذاری است و از آن تا روزه بزرگ بیست و دو روز فاصله است و چون صوم نینوی عذاری سه روز است ذکران ماریوحنا را روزه می‌گیرند که در روز جمعه‌ای است که پس از دنح است با ذکران بولس و بطرس که روز جمعه‌ی دوم است و این آن است که پس از ذکران یوحنا قرار دارد .

بولس مردی بود یهودی که به گمان مسیحیان مسیح چشم او را نابینا کرد سپس بینا نمود و بولس به مسیح اعتقاد آورد. و مسیح او را بهدایت امم فرستاد تا آنکه شعوب را هدایت کند و بطرس شمعون الصفا می‌باشد،

در جمعه سوم ذکران اصحاب اناجیل اربعه است و در جمعه‌ی چهارم ذکران اسطفانوس شهید است و برخی بیشتر این ذکران ران بجا می‌آورند که روز پنجشنبه باشد ذکران آباء سریانیین در جمعهٔ پنجم است و در جمعه ششم ذکران ابابشام است که آن ذکران ذیوذریوس و تیاذریوس و نسطورس اساقفه یونانیان باشد و در جمعه هفتم ذکران مرابای جاثلیق است و ذکران اولاد آدم و آن یادآوری اشخاصی است که تا آنوقت در جمعه هشتم مرده‌اند.

اگر چنین روی دهد که روزهٔ بزرگ فرا رسد و جمعه‌ها برای اعیاد وفا نکنند ذکران آباء سریانیین‌را تعطیل می کنند و بجای آن ذکران مرابای جاثلیق را اضافه مینمایند و سپس به‌نظم سابق آغاز می‌نمایند و در مدت روزهٔ کبیر همه آدینه‌های مذکور را برمیدارند و بهیچ یك اعتنا نمی کنند و فقط در موقع عشاء دریك‌روزجمعه‌قداس (به‌ضم قاف وتشدید دال) که بمعنای‌تعظیم‌باشد بجا می‌آورند.

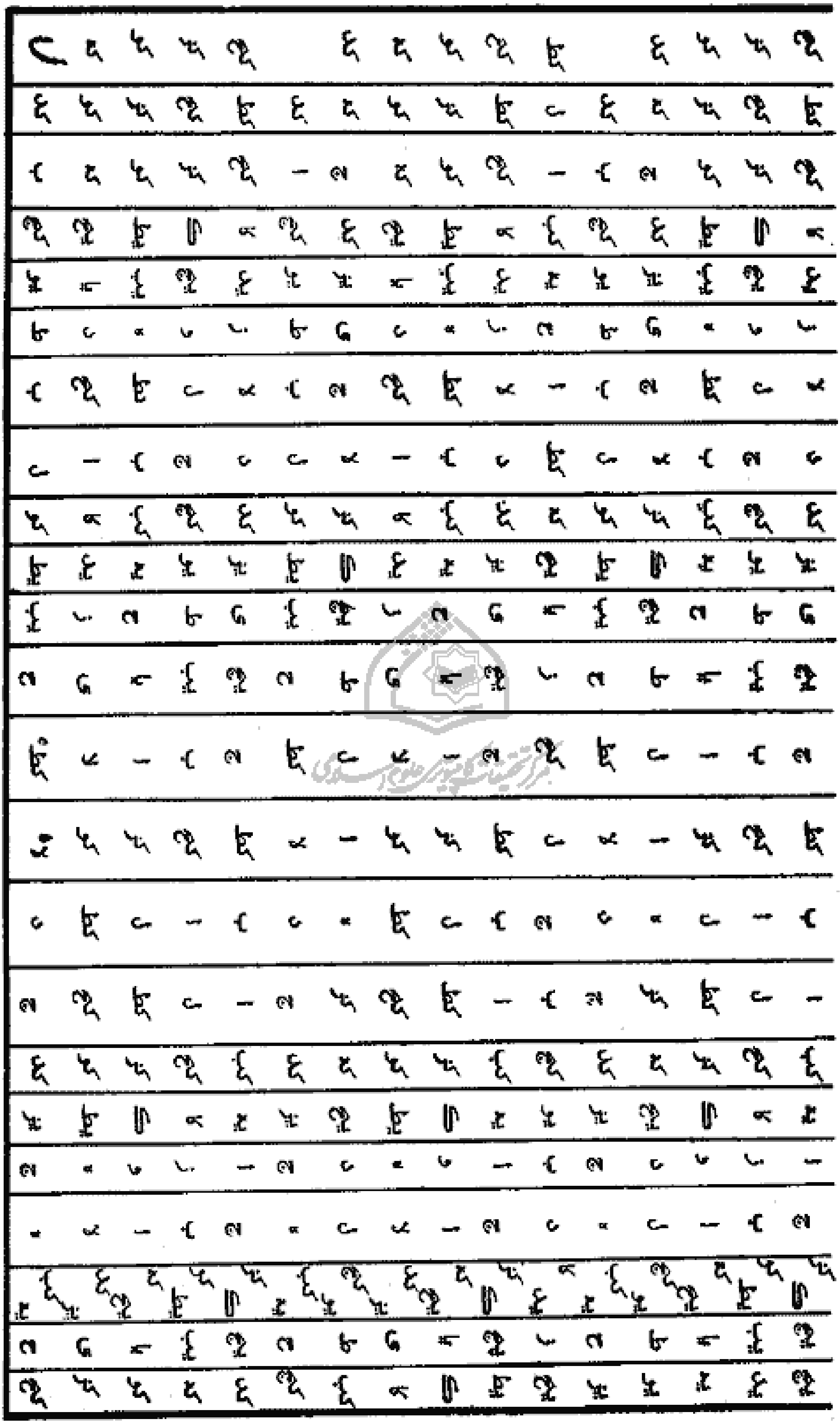
راه پیداکردن عید دنح و ایام هفته از سالهای اسکندری

نصاری برای ایامی که به میلاد موصول است و عید دنح و ایام هفته جدولی ترتیب داده‌اند که جایگاه آن را در شهور سریانی متضمن است و هر کس بخواهد که آنهارا عمل کند سالهای منکسره اسکندری را بگیرد وبه جیجل‌های شمسی مبدل کند و هرچه باقی ماند در جدول اعیاد نصاری نسطوری در سطر عدد داخل کند و هر یك را اگر سرخ باشد در شهری که راس جدول آن قرمز است خواهد یافت و اگر سیاه باشد در شهری که راس آن سیاه است و فوق آن روزی است از هفته که پیوسته در آن واقع است و اگر ما می‌دانستیم که نصاری

یعقوبی چه می کنند ما هم اعیاد و روزهای مذهبی ایشان را به جدول مبدل می‌ـ
کردیم چنانکه برای نصاری نسطوری کردیم ولیکن به کسی که از مذهب این
قوم با خبر باشد و موضوعات آنها را بشناسد فائز نشدم و جدول نصاری نسطوری
این است :

جدولی که برای اعیاد در جیجل شمسی حساب کرده‌ایم

			ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب
ا	تشرین الاولی	ذکران مار سرجس	ز	یج	یب	ی	ط	ح	ز	یب	یا	ی	ط	ز
ا	تشرین الاولی	ذکران الشمعی	کا ید	کز ک	کو یط	کد یز	کج یو	کب یه	کا ید	کو یط	که یح	کد یز	کج یو	کا ید
ا	تشرین الاخر	ملطنا	د	ج	ب	لا	ل	ه	د	ب	ا	لا	ل	د
و	تشرین الاخر	عید دیر ابی خالد	ب	ا	ز	ه	د	ج	ب	ز	و	ه	د	ب
و	تشرین الاخر	عید دیر القلانسیة	یو	یه	کا	یط	یح	یز	یو	کا	ک	یط	یح	یو
و	تشرین الاخر	عید دیر الاثقال	کج	کب	کج	کو	که	کد	کج	کج	کز	کو	که	کج
ا	تشرین الاخر کانون الاولی	عید السیّار	ب	ا	ل	کج	کز	ج	ب	ل	کط	کج	کز	ب
ب	تشرین الاخر کانون الاولی	صوم مارت مریم	ج	ب	ا	کط	ه	د	ج	ا	ل	کط	ه	ج
ا	کانون الاولی کانون الاخر	عید الهیکل	ل	کط	که	کو	ا	لا	ل	کج	کز	کو	ا	ل
و	کانون الاولی کانون الاخر	ذکران مارت مریم	کج	ج	ب	لا	ل	کط	کج	ب	ا	لا	ل	کج
ب	کانون الاخر	صوم النیناویین و صوم العذاری	ز	یج	یب	ی	ط	ح	ز	یب	یا	ی	ط	ز
و	کانون الاخر	ذکران یوحنا	یا	ی	ط	ز	یج	یب	یا	ط	ح	ز	یج	یا
و	کانون الاخر	ذکران بطرس وبولس	یح	یز	یو	ید	ک	یط	یح	یو	یه	ید	ک	یح
و	کانون الاخر	ذکران کتبة الاناجیل	که	کد	کج	کا	کز	کو	که	کج	کب	کا	کز	که
ج	کانون الاخر شباط	ذکران مار یوحنا الدیلمی	کط	د	ج	ا	لا	ل	کط	ج	ب	ا	لا	کط
و	کانون الاخر شباط	ذکران اسطفانوس	ا	لا	ل	کج	ج	ب	ا	ل	کط	کج	ج	ا
و	شباط	ذکران الائمة	ح	ز	و	د	ی	ط	ح	و	ه	د	ی	ح
و	شباط	ذکران ایوانا	یه	ید	یج	یا	یز	یو	یه	یج	یب	یا	یز	یه
و	شباط	ذکران مارافرا والاطلیقی	کب	کا	ک	یح	کد	کج	کب	ک	یط	یح	کد	کب
و	شباط اذار	ذکران ولد آدم	ا	کج	کز	که	ج	ب	کط	کز	کو	که	ب	ا
ا	ایلول	ذکران بر سبا	ل	کط	کج	کو	که	کد	ل	کج	کز	کو	که	ل
ز	ایلول تشرین الاولی	عید دیر الثعالب	کط	کج	کو	که	کد		کط	کز	کو	که	کد	کط



فصل هیجدهم

در اعیاد مجوس اقدمین و روزه‌های صابیان و عیدهای ایشان گفتگو می‌کند

مجوس اقدمین آنهایی را گویند که پیش از زردشت بوده‌اند و امروز نمیتوان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفتهٔ زردشت معتقد نباشد و بنابر رأی دیگر مجوس اقدمین از همین قوم‌اند که زردشت بوده و به رأی دیگر زردشت از قومی بوده که مذهب مهر داشته‌انـد و زردشتیان پاره‌ای از امور را در کیش خود ذکر می‌کنند که از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده.

در پیش گفتیم که صابئین حقیقی آنهایی‌را گویند که از اسیرانی که بختنصر به‌بابل آورده بود در آنجا باز ماندند و پس از آنکه دیرگاهی در بابل بماندند بهمان دیار خو گرفتند و چون اصول صحیحی در دست نداشتند این بود که پاره‌ای از گفته‌های مجوس را که در بابل شنیدند باور داشتند و کیش صابئین از مجوسیت و یهودیت آمیخته است چنانکه همین قضیه بـرای اشخاصی که از بابل بشام نقل شدند و به سامره معروفند پیش آمد.

بیشتر صابئین در سواد عراق به طور تفرق زیست می‌نمایند و صابئین‌حقیقی ایشانند و چون دین این جماعت اساس صحیحی از وحی و الهام ندارد بدین سبب اختلافات بسیاری درمذهب صابئین دیده می‌شود واین گروه خودرا بهانوش بن شیث

ابن آدم منسوب می‌دارند .

گاهی حرانیان را که بازماندگان از معتقدان دین قدیم مغرب زمین هستند که‌رومیان پس‌از مسیحیت دست از آن برداشتند صابئین گویند و این دسته خودرا به‌آغاثاذیمون و هرمس و والیس و با ماسوار که از فلاسفه بشمار می‌روند منسوب می‌دارنـد و اشخاص نامبرده را بـا جمعی دیگر از حکما پیغمبر می‌دانند و طایفه مشهور بصابئین ایشان‌هستند هرچند که این‌نام را در دولت عباسی درسال دویست و بیست و هشت برخود گذاشتند که تا شرایط ذمه دربارهٔ ایشان مراعات شود و پیش از این ایشان را حنفاء و وثنیه و حرانیان می گفتند .

صابئین ماههای خود را بنامهای سریانی می‌نامند و روش ایشان در ماه وسال بروش یهود مانند است چه، یهود ازایشان قدیمی‌ترند و در سرهرشهری کلمهٔ هلال را می‌افزایند و می گویند هلال تشرین اول ، هلال تشرین‌آخر و آغاز سال ایشان هلال‌کانون‌آخراست‌ولیکن‌ایشان درعدد، به‌هلال تشرین‌اول آغاز می کنند ومبداء روز بعقیدهٔ ایشان از پیدایش آفتاب است بخلاف آنانکه بشهور هلالـی و قمری معتقدند که مبداء شبانه روز را از اول شب می‌دانند . صابئین مبداء را از روز دوم اجتماع حساب میکنند اگر اجتماع نیرین باندازه یك دقیقه پیش از طلوع آفتاب باشد مبداء ماه را از روزی که پس از آن است می گیرند و اگر اجتماع با طلوع آفتاب تصادف کند و یا پس از طلوع آن باشد آغاز ماه روز دوم اجتماع خواهدبود و چون در سه سال یك ماه و چند روزی برای ایشان جمع شد یکماه درعقب هلال شباط می‌افزایند و آنرا هلال آذار اول می نامند .

اقتباس اعیاد صابئین‌از زیج محمد بن عبدالعزیز هاشمی که معروف به زیج کامل است

محمدبن عبدالعزیز هاشمی در زیج خود که بزیج کامل معروف است مقداری از اعیاد صابئین را بر سبیل حکایت ذکر کرده و از اوایل احوال و تفصیل اسباب و علل این اعیاد چشم پوشی نموده و من گفته‌هـای محمدبن عبدالعزیز را بـا دیگر سخنان که از جمعی شنیده‌ام در این کتاب ذکر

می کنم و از ناحیه خود مقداری در ظواهر این ایام تصرفاتی می‌نمایم که مأخذ آن استقراء در این ایام است و باندازه‌ای که در دیگر مباحث توانایی علمی داشتم در این مبحث ندارم وخداوند مارا بصواب توفیق دهد.

هلال تشرین اول ـ روز ششم آن عید ذهبانه است و روز هفتم مبداء تعظیم عید است ودر روز سیزدهم عید فودی الهی‌است و روز چهاردهم عید التی فودی‌است و روز پانزدهم عید اقسام است.

هلال تشرین آخر ـ روز اول عید بخت کبیر[1] است و روز دوم مارشلاما و روز پنجم عید دامو ملح است کـه باید در این روز سر تراشید و روز نهم عید ترسا است که صنم‌زهره باشد و در روز هفدهم عید ترساست که در این روز ببطنان خارج می‌شوند و در روز هیجدهم عید سروج است که عید تجدید لباس باشد و ابوالفرج زنجانی می گوید که چهارم این ماه عید مظال است و هیجدهمین روز از اول شهر آخر آن است.

هلال کانون اولـ روز هفتم این مـاه عید حطاب بنیان است که صنم زهره باشد و در روز دهم عید اصنام است که این روز را برای مریخ عید می گیرند وروز بیستم عید جن است و روز بیست و یکم آغاز روزهٔ اول است و فطر آن روزاجتماعی است که بعد از آن روز است و در ایـن روز خوردن گوشت حرام است و صابئین روزهٔ خود را با دادن صدقه و مواسات با فقیران می گشایند و در روز بیست وهشتم عید دعوت جن است و روز بیست و نهم عید لحوب است و این روز را برای جنیان عید می گیرند و در روز سی‌ام عید مشاورت است و ابوالفرج زنجانی می گوید که بیست وچهارم این ماه میلاد است.

۱ـ ابن ندیم در باب اعیاد صابئین میگوید که از روز بیست و یکم این ماه نـه روز تمام روزه میدارند که آخر آن روز بیست و نهم است و روزه نه روز برای رب بخت است و چنانکه ابن‌سینا در سماع طبیعی شفا آنجا کـه از بخت و اتفاق سخن میرانـد میگوید یونانیان برای بخت معبدی ساخته بودند و آنرا ستایش میکردند و چون آسیای صغیر در تحت نفوذ یونانیان بوده عقیده مذکور را میتوان از تأثیر یونانیان در صابئین دانست.

هلال کانون آخرـ جمله دعاها و روزهایی که دراین ماه انجام می‌یابد برای جن‌هاست و روز اول آن عید سر سال است چنانکه عید قلنداس برای رومی‌ها اینطور بود و در روز چهارم عید دیرالجبل است و عید بلتی که زهره باشد و روز هشتم روزه هفت روزه آغاز می‌شود که فطر آن روز پانزدهم باشد و روز دوازدهم دعوت و حسوا می‌باشد و روز بیستم در کوه حرّان نماز می‌خوانند و روز بیست و پنجم عید صنم ترثاست و روز بیست و هشتم عید عرس‌السنه است.

هلال شباط ـ روز نهم آن اول روزهٔ کوچك است که هفت روز باشد وفطر آن شانزدهم آن است و در این روز هیچ چربی و اشیائی که چربی‌دار باشد نمی‌خورند و روز بیستم برای آفتاب عید بیت‌العروس است و روز بیست ودوم عیدمنطس است برای آفتاب و روز بیست و چهارم عید شیخ‌الوقار است که زحل باشد و روز بیست و پنجم عید عرس علمانا است.

هلال آذارـ روزاول این‌ماه روزهٔ (ای) می‌باشد که سه روز است وروزچهارم فطر آن است و روز هفتم عید هرمس عطارد است و روز هشتم این ماه اول روزهٔ اکبر است و تنها در این روزه خوردن گوشت ممنوع است و معیار این عیدآن‌است که صابئین از روزی که آفتاب در برج حوت باشد تا سی و یك روز بعد که آفتاب در برج بره باشد و قمر نیز در برج سرطان در همان اجزا باشد که برج آفتاب است ، نوحه‌سرایی می کنند و اول این کار آغاز روزهٔ ایشان است و روز آخر فطر آن است و گاهی اتفاق می‌افتد که این روزه بیست و نه روز می‌شود و پوشیده‌نیست که وقتی این‌قضیه رخ خواهد داد که هلال آذار از سی روز ناقص باشد و روز دهم موقع فطام و از شیر گرفتن کودکان است.

هلال نیسان ـ روز دوم آن عید دیلس است و روز سوم عید الکحل و روز چهارم غناء را تعظیم می‌دارند و روز پنجم عید بلیان صنم زهره است و روز ششم عید سماد وحی القمر است و در همین روز عید دیرکاذی است[1] و در اغلب اوقات فطر

۱ـ ابن‌الندیم‌میگوید دیرکاذی یکی‌از دربهای شهرحران‌است. (درب یعنی‌جاده واسع)

کبیر و در روز هشتم دمس خواهد بود و در این روز عید منشئی‌الارواح است و روز نهم عید ارباب ساعات است و روز پانزدهم عید اسرار سماك است و روز بیستم در دیر کاذی عیدالجمع است و روز بیست و هشم عید دیرسینی است .

هلال ایار ــ روز دوم آن عید سلوغا است که رئیس شیاطین باشد و روز سوم عید معمودیه است و روز هفتم عید ضحضاك صنم قمر است و روز یازدهم عید ضحضاك وجروشیا است و روز دوازدهم عید جورشیا است و روز پانزدهم عید برخوشیا است و روز هفدهم عید باب‌اللبن است و روز بیستم برای ضحضاك عید التام را بپا می‌دارند که بتی کور می‌باشد و عید ترعوز در این روز است .

هلال حزیران ــ در روز هفتم آن ذکران تموزا می‌باشد و در این روز صابئین گریه و ناله می‌نمایند و در روز بیست و چهارم عید کرموس است که عید تبریك باشد باشد و در بیست و هفتم آن عید بیت‌القصاب است .

هلال تموز ــ در روز پنجم عیدالفتیه ن ب عیدالفتنه است و در روز هفدهم عید عرس دقایق است[1] و در هیجدهم عید دقایق است و در نوزدهم نیز عید دقایق است .

هلال آب ــ روز سوم عید دیلفنان صنم زهره است و گاهی روز هفتم همین عیدرا می گیرند ودر روز بیست وچهارم در چشمه آب گرم سروج به‌اغتسال وشست و شوی می‌پردازند و در روز بیست و ششم نیز عید است و در روز بیست و هشتم عید کفرمیساست و در روز سی‌ام از آخرین شست و شوی در چشمه آب گرم سروج فارغ می‌شوند .

هلال ایلول ــ روز سیزدهم عید عمید دورنا می‌باشد و زنان باید در این‌روز افطار کنند و در روز چهاردهم روزه دفلنا است و در روز بیست و چهارم عید رؤس

۱ــ نظر باینکه این الفاظ بزبان کلدانی است و درطول مدت ناسخان کتاب وناقلان این ایام، تحریفاتی در آن کرده‌اند لذا نه معنای پاره‌ای ازآنها از قبیل عرس ودقائق و عوت و حسوا برای ما معلوم است و نه الفاظ صحیح آن .

مخرج الاهله است و در بیست و پنجم در تل حران عید اشمع است.

صابئین در هریك از ماههای دوازده گانه چندین روز روزه می‌دادند که تنها بر کاهنان این قوم واجب‌است و به گمان من یا چهارده روز است و یا روز چهاردهم و حقیقت آن برای ما معلوم نشد و یکی از اشخاصی که مذاهب و فرق صابئین را برای من بیان می کرد می گفت روز هفدهم از هرماهی برای صابئین عید است و علت آنرا وقوع ابتدای طوفان در هفدهم دانسته‌اند و نیز روزهای انقلابین و اعتدالین را عید می‌دانند و روز انقلاب شتوی را هنگام مولد سال می‌دانند.

آنچه تا کنون از اعیاد گفته شد مدرك آن گفته‌های هاشمی و چند نفر دیگر بود و ما فقط این الفاظ را از روی نوشته‌های آنان تصویر کردیم و اگر درآینده عمر موفق شدیم که ازخود صابئین و حرانیان و مجوس اقدمین بشنویم البته روش خود را که تحقیق و تدقیق در امور است در آنها نیز مراعات خواهیم کرد.

ضابط برای دانستن ماههای صابئین چون روزهٔ بزرگ صابئین در تربیع اول از هلال آذار است که در این هنگام آفتاب وماه در دو برج ذی جسد[1] خواهند بود، و چون فطر روزهٔ ایشان در تربیع اول ازهلال نیسان است که نیرین در دو برج منقلبین خواهند بود، بدین سبب لازم آید که گردش شهور صابئین در سال خورشیدی بنابر امر اوسط مانند گردش ماههای یهود باشد و هرعلتی که برای یکی از این دو ذکر شود بعینه برای دیگری هم علت خواهد بود، چه، شرط فصح یهود این بود که آفتاب و ماه در دو برج اعتدالی به نخستین تقابل خود برسد، با آنکه تقابل روبرو گشتن آندو باز هم ممکن است، و شرط فطر روزهٔ یهود را هم در صفحات پیش گفتیم، پس تربیعی که برفطر مقدم‌است فطرصابئین‌است ونزدیکترین اجتماع باعتدال پاییزی سرسال ایشان‌است که از ایلول خارج نیست وچون ما حساب مذکور را برای یکی از ادوار نوزده‌- گانه بنماییم به طور تقریب مطلوب خود را بدست خواهیم آورد زیرا چنانکه

۱- ذی جسد برج‌های آخر فصول را گویند وآن جوزا وسنبله و قوس و حوت است.

گفته شد یهود آغاز سال خویش را بوقت اجتماع تعدیل می کنند و اعمال یهود و نصاری دراستخراج فصح برحرکاتی که مؤخر ازحرکات حقیقی‌است مبتنی است بخصوص در آفتاب وچون استقبال‌های مستخرجه آنان را با حرکاتی که از ارصاد نوین استخراج می گردد بسنجیم آنگاه خواهیم دید که پاره‌ای از آنها بحدی که یهود برای فصح تحدید کرده‌اند بنابر هر دو رأی مقدم است و آنرا معتبر نمی‌شمارند با آنکه حق همان است و خواهیم دید که برخی دیگر به‌اواخر حد محدود نزدیك است وحال آنکه یهود آنرا اعتبار کرده‌اند با آنکه برفصح باندازه یك ماه مقدم گشته .

در فصلی که از شهور بحث می‌شود ، عقیده خود را اظهار نمودیم و مقصود از اینکه عقیده خود را ذکر نمودیم این بود که تا هردو دسته بدانند ما طرفداری از کسی نکرده‌ایم و بیغرضانه قضاوت نموده‌ایم .

بنابراین چون اولین حدود فصح را روز شانزدهم آذار و روز استقبال را در دو برج اعتدالین بدانیم و فصح‌های یك دوره را طوری در آن ترکیب کنم که هیچ کدام از حد محدود پیشی نگیرد ، خواهیم دید که چنانکه شرط شده هیچ فصحی روی نخواهد داد مگر آنکه نیرین متقابل شوند و آخرین حد آن روز سیزدهم نیسان می‌شود هرچند آفتاب باز هم دربرج حمل خواهدبود ولیکن دیگر نمی‌تواند که با کرهٔ ماه روبرو گردد . وچون این فصح ها که تصحیح شده بدست‌آمد فطر صابئین را از روی آن استخراج می کنیم و از فطر ایشان آغاز سال این قوم که هلال تشرین اول است بدست خواهد آمد.

ما عمل فوق را انجام و در جدولی جای دادیم وچون سالهای ناقصه اسکندر را برای آغاز تشرین اولی که پس از اجتماع اول سال صابئین است بدست آوریم و یا عدد شانزده را برآن بیفزاییم و یا عدد سه را از آن بکاهیم و حاصل را بر

نوزده تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را رها کنیم و باقی را در سطر عدد از جدول دور معدل داخل نماییم در مقابل سرسال و فطر بزرگ صابئین و فصح تصحیح شده و صوم اوسط نصاری که از روی فصح در شهر سریانی می‌شود خواهیم دید و جدول دور معدل این است .

جدول دور معدل

سطر عدد	عبور یك دور	جایگاه سرسال‌های ما از ایلول	فطر روزه بزرگ ایشان	ماه این فطر	فصح مصحح	ماه این فصح	روزه اوسط استخراج شده برای نصاری	ماه این روزه	آغاز تشرین که در پی آن فصح است	شهر این تشرین
(۱)		کح	ا	نیسان	ح	نیسان	ک	شباط	یح	ایلول
ب	ع	یز	کا	اذار	کح	اذار	ط	شباط	ز	ایلول
ج		و	ط	نیسان	یو	اذار	کح	کانون آخر	کو	آب
د		که	کط	اذار	د	نیسان	یو	شباط	ید	ایلول
ه	ع	ید	یز	اذار	که	اذار	ه	شباط	ج	ایلول
و		ب	ه	نیسان	یب	نیسان	کد	شباط	کب	ایلول
ز	ع	کا	که	اذار	ا	نیسان	یج	شباط	یا	ایلول
ح		ی	یج	نیسان	کا	اذار	ب	شباط	لا	آب
ط		کط	ب	نیسان	ط	نیسان	کا	شباط	یط	ایلول
ی	ع	یح	کب	اذار	کط	اذار	ی	شباط	ح	ایلول
یا		ز	ی	نیسان	یح	اذار	ل	کانون آخر	کح	آب
یب		کو	ل	اذار	و	نیسان	یح	شباط	یو	ایلول
یج	ع	یه	یط	اذار	کو	اذار	ز	شباط	ه	ایلول
ید		د	ز	نیسان	یه	اذار	کز	کانون آخر	که	آب
یه		کج۲	کز	اذار	ج	نیسان	یه	شباط	یج	ایلول
یو	ع	یب	یو	اذار	کج	اذار	د	شباط	ب	ایلول
یز		ا	د	نیسان	یا	نیسان	کج	شباط	کا	ایلول
یح	ع	ک	کد	اذار	لا	اذار	یب	شباط	ی	ایلول
یط		ط	یب	نیسان	ک	اذار	ا	شباط	ل	آب

(۱) در نسخهٔ معربه در این قسمت حرف ا دارد و صحیح همان است (۲) در نسخهٔ معربه کج است

فصل نوزدهم

در روزهای معروفی که اعراب جاهلی بکار می‌بستند گفتگو می‌کند

در پیش گفتیم که ماههای تازیان دوازده است وچون هرسه سال یکماه کبیسه می‌کردند همواره با سال خورشیدی مطابق می‌شد و نیز گفته شد که نامهای ایـن شهور پاره‌ای دلات به‌اوقات سالی دارد که در آن سال نام گذاری کرده‌اند و پاره‌ای دلالت بر کاری دارد که در آنماه میکنند ونیز رأی دسته‌ای از علمای لغت بامقداری از روایات نقل شده دراین باب را ذکر نمودیم و اکنون مقصود ازاین نقل آن‌است که رأی دیگری که تا کنون گفته نشده ذکر کنیم.

محرم را بدین جهت محرم گویند که چهار ماه از شهور عرب ماه حرام است که سه تای از آن چهار در پی یکدیگرند و یکی تنهاست و آن سه ذوالقعده و ذوالحجه و محرم می‌باشد و اعراب در این چهار ماه جنگ را حرام می‌دانستند.

وجه نام گذاری صفر این است که اعراب در این ماه به وبا گرفتار می‌شدند و رنگ آنان زرد می گشت که بتازی صفرت گویند.

ربیع‌الاول و ربیع‌الاخر در فصل پاییز می‌آمدند و اعراب آنها را بهار نام گذاشته‌اند.

سپس نوبت دوجمادی می‌شد و هنگامی این دو ماه فرا می‌رسید که هوا سرد

می گشت و آب منجمد میشد و فصل زمستان می آمد .

رجب را بدین سبب رجب گویند که در این ماه می گفتند : « ارجبو » یعنی دست از چپاول و جنگ بردارید که در این ماه کاری حرام است و جمعی گفته‌اند که چون در ماه پیش از رجب به قتل و غارت شتاب می کردند که مبادا ایـن ماه بزودی فرا رسد بدین جهت آنرا رجب نامیدند که از رجبت‌الشئی مشتق باشد که بمعنای ترس از چیزی باشد .

شعبان

شعبان از انشعاب مشتق ودراین ماه قایل‌عرب برای چپاول و یغما به اطراف پراکنده می‌گشتند و بسوی چشمه‌ها می‌رفتند .

رمضان

پس از شعبان ماه رمضان است که چون گرما آغاز می گردد و زمین گرم و گداخته می‌شود بدین سبب آن را از رمضاء مشتق نمودند و عرب در جاهلیت این ماه را بزرگ می‌داشتند .

شوال

در ماه شوال می گفتند « شولوا »[۱] یعنی کوچ کنید وجمعی ازعلمای لغت گفته‌اند که چون شتران ماده ازبرای تناسل دم خود را اشاله مینمودند، که به معنای بالابردن باشد، بدین سبب آنرا شوال گفتند و از این جاست کـه اعراب زناشویی را در ایـن ماه مکروه و ناپسندیده می‌دانستند .

ذوالقعده و ذوالحجه

درماه ذوالقعده می گفتند اقعدوعن‌القتال‌یعنی دست از جنگ بردارید و بروید در خانه‌های خود بنشینید و در ماه ذوالحجه تازیان به حج و زیارت کعبه می‌رفتند .

مبداء شهور عرب جاهلیت از پاییز است

شهورعربی همواره برفصول‌چهارگانه تقسیم‌بود واز پاییزشروع می‌شد که‌آن‌را ربیع می‌نامیدند سپس نوبت شتاء میرسید و پس ازآن نوبت ربیع می‌شد وآنرا صیف نیز مینامیدند

۱ـ بفتح شیی و تشدید واو فعل امر است .

و برخی آن را ربیع‌الثانی می گفتند و آنگاه نوبت تابستان میرسید که آنرا قیظ نامیدند ولیکن این نامها بمرور زمان از خاطرها بیرون شد وفراموش گشت وفقط از تحدید فصول چهارگانهٔ تازیان ایـن اندازه میدانیم پاییز که اول ربیع بوده در سوم ایلول و اول زمستان درکانون اول و اول تابستان که ربیع باشد درپنج روز از آذار گذشته و آغاز قیظ که تابستان باشد در چهارم حزیران بود و این مطلب را از روی قسمت ماه در طلوع و سقوط دانستیم .

درمبادی فصول اربعه اختلاف شده بطلمیوس در کتاب مدخل درصناعت کره میگوید که یونانیان مبادی آنها را از حلول آفتاب در نقطه‌های اعتدالین وانقلابین دانسته و از کلدانیان حکایت کرده‌اند ایشان از هشت درجه پس از اعتدالین و انقلابین مبادی این فصل را شروع نموده‌اند .

بگمان من یگانه سبب این اختلاف آن است که حسابهای کلدانیان در زیجهای خود از زیجهای یونانیان مؤخر بوده[1] وهشت درجه مذکور بپاس حرکات اقبال و ادبار فلک می‌باشد که منتهای آن هشت درجه‌است واین‌حرکت را ابوجعفر خازن در زیج‌الصفائح و ابراهیم بن سنان در کتاب حرکات‌الشمس بوجهی کامل بیان کرده‌اند[2].

اما به عقیده روم و سریانیان مبادی این فصول را برچهار نقطه و اعتدال و

۱ــ عکس‌قضیه‌صحیح‌است ویونانیان مؤخر ازکلدانیان بوده‌اند وارسطو درسماء وعالم نسبت بکلدانیان ثناخوانی‌وسپاسگزاری کرده وگوید ما مدیون آنان هستیم .

۲ــ در صفحهٔ ۱۱۷ تاریخ‌الحکما قفطی چندین سال پیش همین حرکت را دیدم و عین عبارت‌را برای خوانندگان نقل‌میکنم «وللحبش ثلثة ازیاج اولها‌المولف علی‌مذهب‌السند هند خالف فیه الفزاری والخوارزمی فی‌عامة الا عمال واستعماله لحرکة اقبال فلک‌البروج و ادباره علی‌رای ثاون الاسکندری لیصح‌له‌بها مواضع‌الکوکب فی‌الطول» اکنون‌که دانستید حرکت اقبال و ادبار یعنی پیش و پس‌رفتن نقطه اعتدال دراین‌معنی‌فکر کنید که این‌حرکت با تقدیم اعتدالین یا کبوالاعتدالین. چه فرق دارد ؟ نظریه اقبال و ادبار منسوب به ثئون اسکندرانی است ودر کتب نجوم اسلامی در آن بحث شده و آنرا باطل دانسته‌اند به شرح تذکره رجوع فرمایید .

دو انقلاب باندازه نصف برج مقدم داشته‌اند و در نتیجه مبادی این فصول از آغاز دخول آفتاب در نصف برجهایی میشود که بر آن مقدم است و بدین‌سبب این بروج را ذوات‌الاجساد گفته‌اند .

سنان‌بن ثابت از قبطیان و از ابرخس دو قول در این مطلب نقل کرده که مفاد هردو این این که مبادی این فصول به‌اندازهٔ یك برج تمام بر نقاط چهارگانه مقدم است .

آن دسته از طبیعین که خیلی غلو کرده‌اند یك برج و نیم مبادی فصول را بر نقاط اربعه مقدم دانسته‌اند و دستهٔ دیگر از آنان که خیلی از حقیقت دور بودند مبادی این فصول را ازهنگامی که آفتاب ازمعدل‌النهار به اندازه نصف میل کلی خود میل می‌یابد دانسته‌اند و بدین سبب از متعارف بشر و از آن معانی که نامهای این چهار فصل بر آن وضع شده بسیار دور گشته‌اند واین آراء با اختلافاتی که دارد در این جدول محصور است .

جدول فصول با اختلاف آراء در آن

اختلاف آراء	فصول	ربیع	صیف	خریف	شتاء
رومیان و سریانیان و جمهور اهل نجوم	جایگاه آن	—	—	—	—
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
یونانیان بنابر نقل بطلمیوس	جایگاه آن	یه	یو	یز	یه
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
کلدانیان بنابر حکایت بطلمیوس از ایشان	جایگاه آن	کج	کد	ک	کج
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
اعراب بنابر آنچه در کتب انواء از ایشان نقل شده	جایگاه آن	ه	د	ج	ج
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
قبطیان مطابق حکایت سنان بن ثابت	جایگاه آن	ز	ی	یه	یا
	از ماهها	شباط	ایار	آب	تشرین آخر
ابرخس بنابر نقل سنان بن ثابت از ایشان	جایگاه آن	یا	یز	یو	یا
	از ماهها	شباط	ایار	ایلول	تشرین آخر
غلات طبیعیین که از حقیقت دور مانده‌اند	جایگاه آن	—	—	—	—
	از ماهها	شباط	ایار	آب	تشرین آخر
آن دسته از طبیعیین که بطور افراط دور از حق مانده‌اند	جایگاه آن	یه	یه	یز	یز
	از ماهها	کانون آخر	نیسان	تموز	تشرین اول

بازارهای معروف اعراب جاهلیت اعراب جاهلی را در اوقاتی ازماههای نسئی شده بازارهایی در بلاد مختلفه عربستان بپا می گشت که معروفترین آن بقرار ذیل است .

سوق دومة الجندل ـ ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی در کتاب مجبر می‌ـ گوید که این بازار از غره ربیع الاول تـا نیمهٔ آن بپا می گشت و طریقه خرید و فروش در این بازار با انداختن سنگ ریزه‌ای بروی کالا بود و چون قبیله‌ای و یا دسته‌ای بر گرد متاعی جمع می‌شدند وهر کس که آنرا می‌پسندید و سنگی برمتاع پرتاب مینمود معامله او لازم و کالا ازان او می گشت .

سوق مشقر ـ بتشدید شین و قاف که از روز اول از جمادی الاخره بپا میشد و از ترس اینکه دروغی نگویند طریقهٔ خرید و فروش دراین بازار با ایماء واشاره بود .

سوق صحار ـ بچه صاد کـه از دهـم رجب بپا می گشت و پنج روز بطول می‌انجامید .

سوق دبا ـ که در آخرین روز رجب بپا می‌شد.

سوق شحر ـ که از نیمهٔ شعبان بپا می‌شد و طریقهٔ داد وستد در این بازار نیز با پرتاب سنگ ریزه برمتاع بود .

سوق عدن ـ که از روز اول رمضان تا دهم نوبت آن بود .

سوق صنعاء ـ از نیمه رمضان تا آخر این ماه طول میکشید .

سوق رابیه و عکاظ ـ رابیه در حضر موت و عکاظ در اعالی نجد و نزدیکی عرفات بود و این دو بازار در یك روز که آخر ذی القعده باشد بپا می گشت وعکاظ بزرگترین بازار عرب بود و قریش و هوازن و غطفان و اسلم و عقیل و مصطلق و احابیش و جمعی از مردم طبقه سوم در آنجا گرد میآمدند و ایـن بازار از نیمهٔ ذی القعده تا آخر آن بپا بـود و چون هلال ذی الحجه دیـده می گشت از آنجا

به‌ذی‌الجماز می‌آمدند که بعکاظ نزدیك است و این سوق تا روز ترویه بطول می‌ـ
انجامید سپس به منا میرفتند سپس بازار نطات در خیبر و بازار حجر در یمامه از
از غره محرم تا دهم آن بپا می‌شد و از آنزمان که خداوند اسلام را در جهان آشکار
نمود همه این بازارها تعطیل گشت[1].

در این بازارها که مجامع قبایل بود شاعران و خطبا نیز محصول فکری خود را عرضه میداشتند وخطبه معروف قس‌بن ساعده و اشعاری زیاد از آن مجامع بیادگار مانده و پیغمبر ما در جوانی به سوق عکاظ می‌رفته است و آثار ادبی معاصران را شنیده و پس از انقراض این اسواق با ظهور اسلام بنی‌امیه که طرفدار دورهٔ جاهلیت بودند از نو نظیراین بازارها را گشودند ومردم را با شنیدن اشعار فرزدق وجریر که در هجای یکدیگر گفته‌اند ودیگرشاعران هرزه‌درا از اوضاع کشور وپی‌حقیقت وعلم رفتن سالیانی دراز مشغول کردند.

فصل بیستم

در روزهایی که مسلمانان بکار می‌بندند بحث می‌کند

مسلمانان ماههای عربی را که نسئی نشده باشد بکار می‌بندند حقیقت نسی و سبب اینکه تازیان باین کار قیام می کردند بیان کردیم و چهار ماه از این شهور را حرام دانسته‌اند چنانکه خداوند فرموده است : منها اربعة حرم فلاتظلموا فیهن انفسکم و شوال و ذوالقعده و دهه اول ذیحجه را شهور حج می‌نامند و این همان ایام است که ایزد تعالی گفته: الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی‌الحج و از این سبب این ایام را ماههای حج گفتند که پیش از آن جایز نیست که حاجیان احرام ببندند و اصحاب مذاهب فقهی را در این باب با یکدیگر اختلافاتی‌است که اگر بخواهیم آنهارا نقل کنیم کتاب طولانی می‌شود و بعلاوه فقها در کتب فقهی ذکر کرده‌اند .

باآنکه ماههای حج دوماه بیش نیست چرا قرآن شهررا جمع بسته و اشهر گفته است

ازاین سبب باآنکه اشهر دوماه بیشتر نیست جمع گفته شده و حال آنکه سزاوار تثنیه است که ده‌روز زایدرا فراگیرد واماماههای عهد را که خداوند درباره آن فرموده : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر » از روز اضحی تا دهم ربیع‌الاخر است زیرا علی علیه‌السلام در موسم روز عید قربان سوره برائت را خواند ، و مسلمانان را در این ماهها روزهایی است که مورد تعظیم

آنان است .

روز عاشورا پیش از واقعه کربلا روزی خجسته بود و واقعه طف اینروز را برای مسلمانان واقعی نامبارک گردانید

محرم ـ روزاول آن موردتعظیم مسلمانان است زیرا آغاز سال است و روز نهم آن تاسوعا نام دارد بروزن عاشورا و دراین‌روز پارسایان شیعه روزه می گیرند وروز دهم آن عاشوراست و فضیلت این روز مشهور می‌باشد واز پیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود «ایها الناس سارعوا الی الخیرات فی‌هذا الیوم فانه یوم عظیم مبارك قد بارك‌الله فیه علی آدم» ملت اسلام همواره این روز را معظم می‌دانستند تا آنکه قتل حسین بن علی بن ابی‌طالب در این روز اتفاق افتاد و او و یارانش را از راه بستن آب بر آنان ، گذراندن از دم شمشیر ، آتش در خیام حرم، برنیزه کردن سرها ، اسب دوانیدن بر اجساد ، که در هیچ امتی با اشرار خلق چنین نکرده‌اند ازمیان بردند و ازاین تاریخ مسلمانان عاشورا را شوم دانستند ولی بنی‌امیه در این روز لباس نو پوشیدند وزیب و زیور کردند وسرمه بچشم خود کشیدند و این روز را عید گرفتند وعطرها استعمال کردند و مهمانیها و ولیمه‌ها دادند و تا زمانی که ایشان بودند این رسم در توده مردم پایدار بود[1] حتی اینکه پس از انقراض ایشان باز هم این رسم باقی‌ماند ولی شیعیان از راه تأسف و سوگواری بـه قتل سیدالشهدا در مدینةالسلام و بغداد وشهرهای دیگر گریه و نوحه سرایی می کنند و تربت مسعود حسین را در کربلا در این روز زیارت می نمایند وچون خبر کشته شدن حسین‌را بمدینه آوردند دختر عقیل بن ابی‌طالب از خانه بیرون آمد و این اشعار را برخواند :

ماذا تقولون ان قال‌النبی لکم ... ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی ... نصف اساری و نصف ضر جوابدم
ماکان هذا جزائی اذنصحت لکم ... ان تخلفونی بسوء فی‌ذوی رحمی

۱ـ این است که در زیارت عاشورا ذکر شده انه یوم قد تبرکت به بنوامیه

ابراهیم بن اشتر ناصر ویاور آل رسول‌الله دراین روز کشته شد و می گویند در این روز بود که خدا توبه آدم را پذیرفت و کشتی نوح در ایـن روز بود که برجودی فرود آمد و عیسی بن مریم در این روز زاییده شد و موسی و ابراهیم در این روز نجات یافتند و در این روز آتش بابراهیم برد و سلام گردید و در این روز چشم یعقوب بینا شد ، یوسف از چاه بیرون آمد، سلیمان از نو بسلطنت خود رسید، عذاب از قوم یونس برداشته شد، بدبختی و بیچارگی از ایوب مرتفع گشت، دعای زکریا مستجاب آمد و یحیی را بدو بخشیدند، و گفته‌اند یوم‌الزینة که موعد سحره فرعون بود در وقت زوال ایـن روز است و این اتفاقات را که در ایـن روز ذکر کرده‌اند اگرچه وقوع آن امکان عقلی دارد ولی معلوم است کـه ناقل آنها دسته‌ای از عوام محدّثین بوده‌اند و یا آنکه خواسته‌اند بـا اهل کتاب مسالمت کنند .

تحقیقی در کلمه‌ی عاشورا و اینکه واژه مزبور عبری است

گفته‌اند کـه عاشورا کلمه‌ایست عبرانی و معرّب یعنی عاشور که دهم تشری یهود باشد که روزه آن روز کبور است وچون این روز را بماههای عربی نقل کردند در روز دهم اولین ماه اعراب شد چنانکه در ماههای یهود هم دراولین ماه و روز دهم‌است و روزه این‌روز درسال اول‌هجرت برمسلمانان واجب بود سپس صوم شهر رمضان که واجب شد و پس از آن‌بود این حکم را نسخ کرد .

نیز روایت کرده‌اند که چون پیغمبر بمدینه آمد یهود را دید که روز عاشورا را روزه می‌دارند وپرسید چه‌علت دارد که امروز را روزه می گیرید گفتند: خداوند فرعون و پیروانش را در ایـن روز غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد پس پیغمبر فرمود که ما بموسی از یهود سزاوارتریم و اصحاب خویش را امر کرد که آن روز را روزه بدارند و چون روزه رمضان واجب شد دیگر پیروان را امر ونهی از روزه داشتن عاشورا نفرمود .

هجرت پیغمبر اسلام درد دوشنبه اول ربیع‌الاول بوده . این روایت درست نیست چه ، برخلاف امتحان و تجربه است زیرا آغاز محرم در سال هجرت روز جمعه شانزدهم تموز سال نهصد و سی و سه اسکندری بوده است و چون آغاز اول سال یهود را در آن سال بدست آوردیم . روز یکشنبه دوازدهم ایلول می‌شود که با روز بیست و نهم صفر موافق است و روزه عاشورا روز سه شنبه نهم شهر ربیع‌الاول می گردد و هجرت نبوی در نیمهٔ اول از شهر ربیع‌الاول بود و از پیغمبر پرسیدند که در باره روزه دوشنبه چه می‌فرمایی؟ فرمود دراین روز من متولد شدم و در همین روز به پیامبری رسیدم و در این روز بمن قرآن نازل شده و دراین روز نیز هجرت کردم .

سپس ، علما اختلاف کردند که در کدام دوشنبه هجرت واقع شده برخی می گویند در روز دوم ربیع‌الاول و جمعی گفته‌اند در روز هشتم آن و دسته‌ای می‌گویند روز دوازدهم آن ولی آنچه محل اتفاق است این است که در هشتم ربیع‌الاول بود وجایز نیست که در روز دوم و دوازدهم باشد زیرا چنانکه گفتیم اول ربیع‌الاول درآن سال روز دوشنبه بود و بنابراین پیغمبر یك روز پس از عاشورا باید بمدینه آمده‌باشد ولی عاشورای یهود جز چندین سال که از اندی تجاوز نمی کند قبل‌از آن سال و یا بیست وچند سال پس از این موعد اتفاق نمی‌افتد وچگونه می‌توان گفت که روز عاشورا را بواسطه اتفاق با دهم آن سال پیغمبر روزه گرفت تا وقتی که از اول شهور یهود که با این روز اتفاق می‌افتد باول شهور عرب نقل نکرده باشند و نیز در سال دوم ازهجرت روز عاشورا روز شنبه از ایلول بود ونهم ربیع‌الاول[1] پس درنتیجه اینکه جمعی ازاهل تاریخ گفته‌اند این‌دو در یك روز بود محال است و اما اینکه یهود می گویند خداوند فرعون را در این روز غرق کرد خلاف تورات است زیرا در روز بیست و یکم نیسن که هفتم از ایام فطیر است فرعون غرق شد و اول فصح یهود پس‌از قدوم پیغمبر علیه‌السلام بمدینه روز سه شنبه بیست و دوم آذار سال

۱ـ کتاب افتاده دارد .

نهصد و سی و سه اسکندری بود که با روز هفدهم ماه رمضان موافق می‌شد و روزی که خداوند فرعون را غرق کرد بیست و سوم ماه رمضان می‌شود پس برای این روایت وجهی نخواهد بود .

در روز شانزدهم بیت‌المقدس قبلهٔ مسلمانان شد و در هفدهم اصحاب فیل به مکه وارد شد .

صفر ــ در روز اول آن سرحسین (ع) را بشهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای حسین می‌زد و می‌خواند :

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل

لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل

فاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لاتشل

قدقتلنا القرن من اشیاخهم و عدلناه ببدر فاعتدل[1]

اما زیدبن علی در این روز کشته شد و در کنار فرات اورا بداری آویختند

۱ــ این اشعار را یزیدپس از واقعهٔ جنگ حره که درآخراین‌فصل ذکر شده سروده و دلیل برآن این است که می‌گوید ایکاش‌آنانکه از خاندان من دربدرکشته شدند امروز بودند و میدیدندکه چطور خزرجی‌ها که انصار باشند زیر نیزه‌های من ناله میکنند وچون من رؤسای انصار راکشتم وباکشتگان بدر بسنجیدم درست تعادل شد واگر بنابگفته بیرونی وجمعی مورخان هنگام چوب‌زدن بدندان مبارك حسین گفته‌باشد ابداً تناسب نخواهدداشت و معلوم است اوس و خزرج دو قبیله بودند قحطانی‌که انصار را تشکیل میدادند و یك سال پیش از حدوث واقعه سروده شده و این ابیات را یزید بروزن شعرهای ابن زبعری گفته‌که یکی این است :

لعبت هاشم بالملك ولا خبرجاء ولا وحی نزل

اوس مطابق تحقیقات اخیردرزبان یمنی بمعنای گرگ‌است و اویس‌بچه‌گرگ میشود و عجب این است‌که اویس نیز یمانی بوده و بچه‌گرگ در عربی حجاز ذویب است و ابو-ذویب هذلی از شاعران معروف است و راجع به اویس بهترین شعر درفارسی این است :

قرب روحی بتو می‌دارم و بعد بدنی چون اویس قرنی نزد رسول مدنی

سپس کالبدش را سوزانیدند وخاکسترش را در آب پاشیدند[۱] و درشانزدهم‌ناخوشی پیغمبر شروع شد و این مرض باعث مرگ ایشان شد و در روز بیستم آن سرحسین علیه‌السلام را ببدنش ملحق کردند و درهمانجا دفن نمودند و زیارت اربعین راجع باین روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل‌بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند .

در روز بیست و سوم این ماه مأمون‌الرشید لباس سبز را پس از آنکه پنج ماه و نیم پوشید ترك کرد و همان جامهٔ سیاه را که شعار عباسیان بود چون بنی‌عباس براو شوریدند از نو پوشید و در روز بیست و چهارم پیغمبر با ابی‌بکر به غار رفت .

روز بیست وچهارم پیغمبر ازمکه هجرت کرد وبا ابی‌بکر صدیق رضی‌الله‌عنه به غار رفت و از کافران پنهان شد. و خداوند این دوتن‌را در این آیه یادآور شده: « الاتنصروه فقد نصره‌الله اذاخرجه‌الذین کفروا ثانی‌اثنین اذ هما فی‌الغار اذیقول لصاحبه لاتحزن ان‌الله معنا فانزل الله سکینته» علی رسوله .

ماه ربیع‌الاول

روز اول آن دوشنبه بوده که پیغمبر ما در طالع اسد وآن هشتمین‌طالع مولد اوبنابرقول محمد بن جابر بتانی‌است که در کتاب کسوفات گفته قبض‌روح شد ولی‌سلامی‌درتاریخ‌خود می‌گوید هنگام غروب آفتاب رحلت فرمود روز سوم آن چهار شنبه بوده و پیغمبر علیه‌السلام در خانه عایشه دفن شد .

روز هشتم پیغمبر علی‌السلام به مدینه وارد شد و در خارج شهر بامداد روز دوم که سنبله طالع آن بود وارد شد و شب را در چادر گاهی بروز آورد و فردای آنروز که روز سه شنبه نهم ربیع‌الاول باشد به شهر وارد شد.

روز دهم با خدیجه تزویج فرمود .

۱ـ صلنبالکم زیداً علی جذع نخلة ولم ارمهدیـا علی‌الجذع یصلب
منخرق السربال یشکوالوجـی تبکیه اطـراف سیوف حـداد

روز دوازدهم که دوشنبه بود حضرت رسول صلی‌الله علیه از مادر زاده شد واز تاریخ ولادتش جز این نمی‌دانیم که شب دوشنبه ربیع‌الاول بود اما چندم ماه بود معلوم نیست و در آن اختلاف است چنانکه در مبعث او نیز اختلاف است .

ابومعشر در کتاب اسرار از محمدبن موسی خوارزمی حکایت می کند که او آن شب کواکب را تقویم کرد و طالعی نیافت که مولود آن سزاوار نبوّت باشد مگر وجه اول از میزان هنگام سحر و در این وقت باید که آفتاب در اواخر برج عقرب باشد. و ماشاءالله می گوید که حضرت رسول‌روز دوشنبه که روزخور از دیماه سال چهل و یك سال از سلطنت انوشروان گذشته باشد در اولین ساعت هفتم که خورشید در میان آسمان است ولادت یافت و در چنین وقتی باید سرطان طالع باشد .

نمی‌دانم ماشاءالله چگونه چنین حکایتی را باور داشته وحال آنکه به‌اجماع اصحاب اخبارموقع ولادت آنجناب شب بوده ومحمدبن جابر بتانی‌در کتاب کسوفات می گوید که نبی اکرم شب بیست و دوم نیسان هشتصد و هشتاد و دو اسکندری از مادر ولادت یافت و دلائل ماخوذ از مقدار عمر آن حضرت اقتضا دارد که طالع بیستم درجه جدی باشد وجز این‌وقت نمی‌تواند وقت دیگر باشد چه اگر آن‌نباشد هنگامی که به تسییر مقدار عمر او بپردازیم درست درنمی‌آید ولی چگونگی این کار را در کتابی که در نمودار است وبعداً باید بنویسم و نامش را ارشاد به تصحیح مبادی گذاشته‌ام بیان خواهم کرد وسلامی در کتاب تاریخ خود می گوید که پیغمبر شب دو شنبه دوازدهم رمضان عام‌الفیل هنگام سپیده دم از مادر زاده و اختلاف در تاریخ ولادت او برای این است که کسی نبود چنین دقائقی را بنویسد و نگاه دارد .

حمزه اصفهانی در کتاب تواریخ کبارالامم نوشته است که برخی گفته‌اند میلاد آن‌جناب روز دوم ربیع‌الاول وبرخی گفته‌اند روزهشتم بوده وجمعی بر آنند

سیزدهم است ولی در این اختلافی‌نیست که روز دوشنبه است و در نیمه اول این‌ماه و گفته‌اند که سال چهلم از پادشاهی انوشروان بوده ودسته‌ای بر آنند که چهل‌ویکم و جمعی براین قولند که سال چهل وسوم بوده .

ولی تعجب در این است که در هجرت هم اختلاف کرده‌اند و آنچه را که گفته‌اند ما در پیش آورده‌ایم . وشگفت آورتر از آن اختلاف مسلمانان در وفات پیغمبر است برخی آنرا دوشنبه دوم ربیع‌الاول و دسته‌ای دوازدهم دانسته‌اند و گفته‌اند هنگام رحلت شصت سال داشته و قومی براین عقیده‌اند شصت و دوسال و جمعی بر آنند که شصت و سه سال داشته و قومی هم ناطق‌است که شصت و پنج سال و من شکی بدل راه نمی‌دهم که این اختلافها را برای افتراق مسلمانان ساخته‌اند که جز کفر خالص بار نمی‌دهد وخداوند و رسولش ازاین گونه بد دلی‌ها بیزارند و حق تعالی به تنهایی معاندان و کافران به نعمت خود را کافیست و در روز چهارم مرگ یزیدبن‌معاویه، که لعنت خدا براو باد، روی داد.

ربیع‌الاخر روز سوم آن حجاج‌بن یوسف که هنگام محاصره عبدالله‌بن زبیر در خانه کعبه آنجا را آتش زد و این بیت را می‌سرود :

اما ترون ساطعا غباره　　　والله فیما یزعمون جاره

وخانه کعبه آتش گرفته و دیوارهایش ریخت .

روز چهاردهم وجوب نماز برای مقیم و مسافر تقدیر و بیان شد .

جمادی‌الاولی روزهشتم آن مولد امیرالمؤمنین‌علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است .

روز یازدهم جنگ جمل که در آن ماده گربه بچه خود را خورد[1] روی داد.

۱ـ در حیوانات تنها گربه بچه خود را می‌خورد و مقصود بیرونی از راه کنایه تعریضی به عائشه است که حداکثر بیوفایی را نسبت به پسر عم پیغمبر و برادر خوانده و داماد او بجا آورد و امیرالشعرا شوقی مصری در ذم دنیا بسیار نیکو سروده :

فیالك هرة اکلت بنیها　　　وما ولدت وتنتظر الجنینا

جمادی‌الاخره

روز سوم حضرت فاطمه زهرا قبض روح شد ودر بیستم ،آن حضرت ولادت یافت .

روز هشتم وفات ابی‌بکر صدیق رضی‌الله عنه است[۱] .

روز پانزدهم ابن‌الزبیر کعبه را به دست خود منهدم ساخت .

شعبان

روزسوم حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب ولادت یافت و در پنجم حسن بن علی بنابر نقل سلامی زاده شد و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم این‌ماه ایام البیض نام دارد و شب پانزدهم این ماه شب بزرگ است و لیلةالصك و لیلةالبرات نام دارد و عوام مردم بر این عقیده‌اند که صورت افرادی را که درآن سال باید بمیرند بملك موکل به گرفتن ارواح می‌دهد .

روز پانزدهم پیش از عصر قبله از بیت‌المقدس به کعبه انصراف و تحویل یافت پس از آنکه هیجده ماه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند این‌آیه نزول یافت : « و من حیث خرجت فول وجهك شطرالمسجدالحرام » . و مسلمانان را امر کرد که کعبه و مقام ابراهیم را در هرجا باشند قبله خود گردانند و از آنوقت کعبه قبله مسلمانان شد و هرامتی‌را « وجهة هوموليها» اما یهود را موسی امرنکرد که به جهت خاص توجه کنند و حال آنان چنان بوده که خداوند فرموده «فاینما تولوا فثم وجه‌الله» و تا زمان داود علیه‌السلام براین حال بودند و داود آنانرا امر کرد که به بیت‌المقدس به هنگام نماز رو کنند و از آن وقت این شهر قبله آنان گشت .

اما قبله مسیحیان مشرق اعتدال است زیرا آنان مأمور شده‌اند که به بهشت توجه کنند و به‌آنجا محل طلوع آفتاب دلالت می کند .

اما سامره کوه بریك را قبله خود می‌دانند و مجوس قبله خود را خورشید

۱ــ ابوریحان شیعه زیدی بوده و آنان خلفای راشدین را برحق می‌شمارند.

می‌دانند و هنگام طلوع و غروب و نصف‌النهار به سوی خورشید نماز می‌خوانند و نیز به سوی آتش و آب و جمیع مخلوقات نماز می‌خوانند و خداوند را تسبیح و تنزیه می کنند.

رجب روز غره این ماه نوح داخل کشتی خود شد و روز اول آن فتح یرموك است و در روز چهارم امیرالمؤمنین بـا معاویه در صفین روبرو شد و برخی گفته‌اند روز هفتم داود را خداوند امتحان کرد[1] و روز بیست و ششم که دوشنبه بود مبعث سوم علیه‌السلام است و سلامی گوید مبعث روز دوشنبه دهم ربیع‌الاولی بوده و در شب روز بیست و هفتم پیغمبر از مسجدالحرام تا مسجد اقصی سیر شبانه کرد.

جمادی‌الاولی ـ روز هشتم آن مولد علی‌بن ابی‌طالب است و روز پانزدهم حرب‌الجمل روی داد.

جمادی‌آلاخرة ـ روز سوم این‌ماه فاطمه زهرا رحلت فرمودند ودر روزنهم وفات ابوبکر صدیق روی داد و در روز پانزدهم ابن‌الزبیر کعبه را بـا دست خود ویران ساخت.

رجب ـ روز اول آن فتح یرموك روی داد و در روز چهارم علی و معویة در صفین بهم روبرو شدند و در روز بیست و ششم پیغمبر به نبوت مبعوث شد و در روز بیست و هفتم شب معراج است که از مسجدالحرام بسیر شبانه حرکت کرد.

شعبان ـ روز سوم آن حسین بن علی از مادر زاییده شده و در روز پنجم حسن بن علی بدنیا آمد و روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ایام بیض نام دارد و شب روز پانزدهم لیلةالبرات نام دارد و در این روز قبله مسلمانان از بیت‌المقدس به کعبه انصراف یافت و پیغمبر سرگرم به نماز بود که خداوند در میان نماز اورا امر بانصراف کرد.

رمضان ـ روزه این‌ماه برمسلمانان فرض و واجب‌است وروز ششم آن حسین

۱ـ شرح این امتحان در سورة والصافات آمده به تفاسیر رجوع فرمایید.

بن علی بنابگفته جمیع اهل تاریخ ، به استثنای سلامی از مادر زاییده شد روزهفتم این ماه مأمون‌الرشید جامه سبز دربر کرد وخدیجه علیه‌السلام در روز دهم این‌ماه وفات کرد و در روز هفدهم عبدالرحمن بن‌ملجم مرادی ملعون تیغ خودرا برفرق علی‌بن ابیطالب نواخت و سر مبارك او را شکاف داد و در بامداد روز هفدهم وقعه بدر روی داد و برخی گفته‌اند که این‌قضیه در روز هفدهم بود ولی این گفته درست نیست زیرا بنابرتواتر اخبار این وقعه روز دوشنبه سال دوم از هجرت بود و چون ما برای این سال آغاز رمضان را بدست آوریم خواهیم دید که روز شنبه بوده و دوشنبه مطلوب ما روز هفدهم می‌شود و در روز نوزدهم فتح مکه روی داد و پیغمبر علیه‌السلام حج را اقامه نفرمود زیرا ماههای عربی بسبب نسئی از مکان اصلی خود زایل شده بود و مدتی درنگ فرمود تاآنکه این‌ماهها به جای اصلی‌خود برگشت سپس بحج پرداخت که حجةالوداع نام این حج است و نسئی را حرام کرده و در روز بیست و یکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام وفات کرد و وفات علی‌بن رضا بن موسی کاظم بن جعفرصادق بن محمد بن باقـر بن علی سجاد زین‌العابدیـن بن حسین سیدالشهدا بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در این روز اتفاق افتاد و برخی گفته‌اند وفات او در روز بیست و سوم ذی‌القعده بوده وسلامی می گوید که در روز بیست و دوم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پا بدین جهان گذاشت و در روز بیست و پنجم ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم دعوت به بنی‌عباس را آشکارا ساخت و در روز بیست وششم برقعی دربصره خروج کرد وگفته‌اند که برقعی علی‌بن محمد بن احمدبن عیسی‌بن زیدبن علی‌بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بـوده و جمعی گفته‌اند که برقعی علی‌بن محمدبن عبدالرحیم‌بن عبدالقیس بوده وحکایت کرده‌اند که حسن بن زید صاحب طبرستان پس از آنکه برقعی در بصره خروج کرد نامه‌ای بدو نگاشت و او را از نسبی که داشت پرسش نمود که تا حق در مطلب را بشناسد برقعی در پاسخ او نگاشت «لیعنك من امری ما عنانی من امرك والسلام» .

چه قدر این جواب موجز و مختصر است و چگونه حسن بن زید را ساکت

نمود وتاچه اندازه بجواب ولی‌الدوله‌ابی‌احمدبن‌خلف‌بن‌احمد فرمانروای‌سیستان مانند است که چون نوح‌بن منصور صاحب خراسان نامه‌ای پراز تهدید بدونگاشت درجواب نوشت: « یا نوح قدجا دلتنا فاکثرت جدالك فائتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین» .

شب بیست و هفتم این‌ماه را لیلةالقدر می‌نامند واین شب را خداوند فرموده «خیرمن الف شهر» و این اتفاق از ناحیه عوام‌الناس روی داده و در حقیقت مجهول است و گفته‌اند که در روایت آمده است که لیلةالقدر را در شب هفدهم و نوزدهم بیابید چه ، وقعه بدر و فتح مکه و نزول فرشتگان مسوّمین در آن بوده و شاید هم این قول صحیح باشد زیرا خداوند می گویند : « تنزل‌الملائکه والروح فیها باذن ربهم من کل امر» .

نیز گفته‌اند که در روز اول ماه رمضان صحف ابراهیم نازل شد و در روز ششم‌تورات برموسی نازل گشت ودر دوازدهم زبور برداود نازل‌شد ودر روزهیجدهم انجیل.برعیسی نازل گردید ودربیست وچهارم قرآن برمحمد (ص) و دربارهٔ نزول قرآن خدای‌تعالی فرموده «شهر رمضان الذی انزل فیه‌القرآن» پس به‌یقین‌دانسته شد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده‌و جمعی از علما باین آیه استدلال می کنند « ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی‌الجمعان » بر اینکه نزول قرآن در روز هفدهم می‌شود زیرا در این‌روز بود که لشکر اسلام ومکیان در بدر بایکدیگر روبرو شدند .

اما تورات در پیش گفتیم که در روز ششم از سیون نازل شد که عیدالعنصره باشد و اگر ماه رمضان با این ماه چنانکه گفته‌اند متفق شده باشد ممکن است ولی صحت آن را نمی‌توان دانست زیرا سالی را که تورات در آن نازل شد معلوم نیست و اگر معلوم بود ما از راه حساب معلوم می کردیم و اما اینکه گفته اند انجیل در هیجدهم رمضان نازل گشته این مطلب را کسی گفته است

که کیفیت انجیل و نظم و طریق جمع‌آوری آن را نمی دانسته و اما نزول دیگر کتابهای آسمانی به‌کلی مجهول است و ممکن نیست کسی بر این مطالب وصول یابد[۱].

شوال ـ روز اول آن عید فطر است و روز رحمت نامیده می‌شود و در این روز خداوند جبرائیل را برای وحی خود برگزید و نیز در این روز به زنبور عسل صنعت شهد سازی را الهام کرد و می گویند در این روز خداوند بهشت را آفرید.

در روز دوم این ماه روزه مستحبی است که شش روز است متوالی و در روز چهارم مباهلهٔ پیغمبر است با نصاری نجران که حسن وحسین را بجای پسرای خود و فاطمه را بجای زنان با خود آورد و علی‌بن ابیطالب را بنابر امر ایزدی بخود نزدیك ساخت و در روز هفدهم غزوهٔ احد است و بگفته‌ای دیگر غزوهٔ احد در روز نیمه این ماه بوده وحمزه نیز دراین روز کشته شد و پیغمبر از کشته شدن او بسیار اندوهگین شد و در روز نوزدهم وفات ابیطالب است و در روز بیست و سوم بگمان جمعی یونس را ماهی بلعید.

ذوالقعده ـ در روز پنجم آن کعبه از آسمان به زمین آمد و رحمت از آسمان بر آدم نازل شد و پایه‌های خانه کعبه را ابراهیم و اسماعیل بالا بردند و در روز چهاردهم آن بگمان جمعی یونس از شکم ماهی بیرون آمد و بنابر این قول یونس در شکم ماهی بیست و دو روز درنگ کرد ولی به عقیده نصاری چنانکه در انجیل ذکر شده سه روز بوده و دربیست ونهم بگمان جمعی بوته کدو برای یونس رویده شد.

ذوالحجه ـ در روز اول آن پیغمبر فاطمه دختر خود را به تزویج علی بن

۱ـ مقصود از نزول انجیل کتب موجود نیست تا بگوییم بعداً جمع‌شده چنانکه قرآن هم بعداً جمع‌آوری شد و تورات هم چنین است بلکه مقصود آن آیات پراکنده است که پیش از جمع موجود بوده و به پیامبران نازل شده.

ابیطالب درآورد و دهۀ اول این ماه را ایام معلومات و حرم گویند و می گویند آن ده روزی که خداوند وعده خود را با موسی اتمام نمود همین ده روز است چنانکه می گوید :

« و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر » و مقصود از سی شب شبهای ماه ذی‌القعده و مقصود از ده روز همین دهۀ مذکور است و روز هشتم این ماه را ترویه می‌نامند .

جمعی می گویند که وجه این نام‌گذاری آن است که آب را از مکه بر روایا که شتران آبکش باشند حمل می کردند و نیز گفته‌اند که چشمۀ زمزم را در این روز خداوند برای اسماعیل بیرون آورد و او از این آب آشامید تا آنکه سیر شد و نیز گفته‌اند که خداوند به موسی در این روز در کوه طور تجلی فرمود چنانکه در قصه موسی ذکر شده و روز نهم این ماه را عرفه گویند که در عرفات روز حج اکبر است و ازاین جهت این روز را عرفات می‌نامند که مردمی که برای قضای مناسك حج در کعبه گرد می آیند یکدیگررا می‌شناسند و دراین‌روز خداوند ابراهیم را خلعت خلت بپوشانید و ایـن روز را یوم‌العفو نیز می‌نامند و روز دهم این ماه عید اضحی است که قربانیها و هدی را در این روز می کشند و آخریـن روز حج همین روز است و در این روز اسماعیل را خداوند بیك قوچ فدیه گرفت و نیز می گویند کـه همین روز خداوند صراط را برای حساب و قضاوت در اعمال بیافرید و روز یازدهم این ماه یوم‌القراست زیرا مردم در این روز در منی استقرار می‌جویند و در روز دوازدهم یوم‌النفر است و ایام تشریق روز یازدهم و سیزدهم و دوازدهم است و از این جهت این سه روز را ایام تشریق نامند که اعراب می گویند اشرق ثبیر کیما نغیر .

ابن اعرابی می گوید وجه تسمیه آن است که هدی را نمی کشند تا آنکه آفتاب طلوع کند و این همان روزهایی است که خداوند فرموده و اذکروالله فی

ایام معدودات .

در روز هفدهم عثمان بن عفان رضی الله عنه کشته شد و روز هیجدهم عید غدیر خم می باشد و

اشاره‌ای به غدیر خم

آن نام منزلی است که پیغمبر پس از حجة الوداع در آنجا فرود آمد و جهاز شتران را جمع کرد و بازوی علی بن ابیطالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود: « ای مردم آیا من از خود شما به شما اولی نیستم؟» گفتند: آری، فرمود: بر هر کس که من مولی باشم علی مولای اوست ؛ خداوندا ؟ دوستدار علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن و آنانکه علی را یاری می کنند ایشان را یاری نما و آنانکه میخواهند اورا خوار و زبون کنند تو ایشان را خوار و ذلیل کن واز هر راهی که علی می‌رود حق و حقیقت را با او بگردان » . روایت کرده‌اند که پس از این گفتار سر مبارك خود را بسوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت : خداوندا آیا مأموریت خودرا رسانیدم، ودر روز بیست وچهارم این‌ماه امیرالمومنین درحال رکوع انگشتر خویش را به سائل بخشید و در روز بیست و پنجم عمر بن خطاب کشته شد وسوره هل‌اتی در این روز نازل شد و در روز بیست وششم استغفار به داود نازل گشت .

در روز بیست ونهم وقعه حره اتفاق افتاد و دراین جنگ بنی‌امیه اهل مدینه را قتل عام و هستی آنان را به یغما بردند و به زنان مهاجر و انصار دست درازی کردند و بسیار بی‌ناموسی نمودند و هر آنکس را که پیغمبر از این اوباش که اعمال قبیحه را در مدینه کردند لعنت کرد خداوند نیز لعنت کناد و ما را در شمار مردمی گرداناد که به‌اعمال‌فساد رضایت‌نمی‌دهند واو بهترین توفیق‌دهنده و یاراست و سپاس بی‌نهایت براو باد .

فصل بیست و یکم

در منازل ماه[1] و در طلوع و غروب آن و صور این منازل گفتگو می‌کند

اکنون موقع آن فرا رسید که دیگر لب از گفتار فرو بندیم، و آنچه از ما پرسیدند و درخور دانش ما بود و وعده داده بودیم که پاسخ گوییم به وعده خود وفا کردیم و فوق کل ذی علم علیم، و برای تکمیل این فن جز شناسایی طلوع منازل ماه در روزهای سال خورشیدی چیز دیگری باقی نماند، و این بحث برای عموم منفعتی که دارد از معرفت بـه احوال طبیعی که به انتقال منازل قمر حادث می‌شود ازاین‌روی، سخن خود را به کلیات این مبحث وسرچشمه‌های این باب سوق

۱ـ ماه مانند آفتاب روی منطقةالبروج حرکت نمیکند بلکه حداکثر بطور تقریب پنج درجه عرض دارد وکواکبی که در مسیر حرکت خورشیدند و درحرکت ظاهری ازآنها می گذرد بروج نامیده میشود وبروج دوازده گانه از حمل وثورالخ معروفند پس منازل‌قمر جایگاهها و خانه‌های ماه‌است ازکواکب‌ثابت و اعراب که بدوی‌بودند برای حوادث جوی از باد و باران که در این منازل هنگام رسیدن ماه روی می‌داد به شناسایی ایـن منازل و کواکب آن نیازمند شد و منازل مذکور در قرآن (والقمرقدرناه منازل) یا (قدره منازل) همه اشاره باین منازل معروف وشناخته شده نزد اعراب است و هندیان هم منازل داشتند که بـا منازل اعراب فرق داشت و بیرونی در ایـن فصل و فصل دوم فرق آنها را گفته است .

می‌دهیم و قدری از امثال که در این باب گفته‌اند از کتابهایـی که در همین معنی تألیف گشته التقاط می کنیم ، مانند کتاب کلثومی و کتاب ابراهیم‌بن سری زجاج و ابی یحیی بن کناسه و ابی‌حنیفه دینوری در انواء و کتاب ابی‌محمد جبلی در علم مناظر نجوم و کتاب ابی‌الحسین صوفی در کواکب ثابته و دیگر کتابهای مربوطه باین باب .

در تقسیم منازل ماه میان هندیان و اعراب اختلاف است

گوییم : هندیان فلك را به شمار منازل ماه ، که نـزد ایشان بیست و هفت منزل است ، قسمت کرده‌انـد ، پس در نتیجه ، فلك هم بیست و هفت پاره تقسیم شده و هرپاره از فلك که منزل قمر باشد تقریباً سیزده درجه وربع درجه‌است، وهندیان احکام نجومی خودرا به‌حلول ستارگان دررباطات که معروف به حفوراست وبرای هرحال وحاجتی جداگانه مفروض شده استخراج می کنند ، و حکایت این مطلب بدرازا می کشد و از دایره غرض بیرون است و در کتب احکام تنجیم موجود و معروف می‌باشد .

اما اعراب فلك را به بیست و هشت منزل قسمت کرده‌اند پس هر منزلی تقریباً دوازده درجه و پنج ششم درجه است و در هربرجی دو منزل و ثلث منزل از منازل قمر واقع می‌شود و یکی از گویندگان ایشان چنین گفته :

عدتهـا لمن اراد عدهـا — عشرون نجما وثمان بعدها
تکون فی‌البرج‌من‌المنازل — منزلتـان بعد ثلث کامل
لها حساب و لهـا انـواء — یدور لها الصیف و الشتاء

آنچه اعراب از این منازل به کار می‌برند غیراز آن است که هندیان مورد استفاده قرار داده‌اند ، زیرا مقصود اعراب از این‌کار شناسایی احوال هوا درازمنه و معرفت حوادث جوی درفصول سال است وچون تازیان قومی بودند امی و بیسواد نمی‌توانستند که این منازل را به جز با دیدن از راه دیگر بشناسند ایـن بود که منازل ماه را به کواکب ثابته که در آن منازل اتفاق می‌افتد نشانه گذاشتند زیرا ،

کواکب ثابته از آن منازل زایل نمی‌شود مگر اینکه مدتهای دراز بگذرد واعراب هم مردمی نبودند که این قبیل مطالب را بفهمند ؟ سپس اشعاری دراین باب سرودند و اسجاعی انشا کردند و آن تأثیر طبیعی را که در طلوع هریك از منازل مطابق تجربه و امتحان روی می‌دهد ، برای اینکه حفظ آن آسان باشد ، در این اشعار و اسجاع ذکر کردند[1] ودراحوال زندگی‌خود بدان اشعار تمثل‌جستند مانند اینکه یکی از ایشان می گوید :

اذا ما قارن القمر الثریا لثالثة فقد ذهب الشتاء

معنای شعر این است : پروین که تقریباً در درجه دهم برج ثور است تادرجه پانزدهم آن ، چون ماه در شب سوم مقارن آن گردد دوری ماه از آفتاب تقریباً چهل درجه خواهد بود و آفتاب در این موقع در اول حمل جای خواهد داشت و باز مثل اینکه دیگری گفته است :

اذا ما البدرتم مع‌الثریا اتاك البرد اوله الشتاء

بیان شعر آن است که چون ماه در استقبال با پروین مقارن گردد آفتاب در نصف عقرب خواهد بود و آن روزها اوایل سرماست و دیگری گفته ؛

اذا ما قارن الدبران یوما لاربع عشرة قمر التمام
فقد حف‌الشتاء بکل‌ارض قوارس موذنات باحتدام
وحلق‌فی‌السماءالبدرحتی تقلص ظل اعمدة الخیام
وذلك‌فی‌انتصاف‌الیل‌شطرا ویصفوالجومن کدرالغمام

چه ، آفتاب در این وقت در قلب برج عقرب است و در ایـن هنگام آغاز سرماست و میل درجه ماه بسوی شمال خواهد بود وبسا هم اتفاق می‌افتد که عرض ماه از فلك‌البروج به جهت میل ، با روؤس اعراب مسامت می گردد و چـون ماه به وسط السماء رسد سایه هرچیزی در این وقت که نیمه شب است ناپدید می‌شود و

۱ـ مثل اینکه در مقالة‌الشعرای مقامات بدیع همدانی ابوالفتح اسکندری می گوید بزرگترین آرزوی من طلوع شعری است یعنی تابستان شود (اقصی امانی طلوع‌الشعری)

دیگری گفته :

اذا ما هلال الشهر اول لیلة   بدالعیون الناس بین النعائم
اتتك ریاح القر من کل وجهة   وطاب قبیل الصبح کور العمائم

زیرا آفتاب در این‌وقت در اول قوس است و باز چنانکه دیگری گفته :

وقد بر دالليل التمام باهله   واصبحت العواء للشمس منزلا

زیرا چنانکه جدول مخصوص بدین کار گواهی می‌دهد کواکب عواء حوالی اعتدال خریفی است .

اگر من بخواهم که این قبیل ابیات را در این کتاب ذکر کنم و اسجاعی‌را که اعراب در طلوع هرمنزل از منازل ماه گفته‌اند ایراد نمایم ، به شرح معانی آن نیازمند می‌شوم وباید غرائب لغات آنهارا هم ذکر کنم و این بار گران را آنانکه در انواع کتابی نوشته‌اند از دوش من برداشته‌اند .

در تخطئه عقیده تازیان و بحث در این موضوع بامنجمی‌دروی و اهانت آن منجم به بیرونی

چون تازیان تأثیرات را به طلوع کواکب و غروب آن نسبت دادند و از علوم طبیعی بی‌خبر بودند که تأثیرات به‌اجرام کواکب و طلوع خود اجرام وابستگی دارد نه بجایگاه آنها و نقاط فلك و حلول آفتاب در آن ، این بود که به مانند حکایتی که در شعرای یمانی گفته شد ، که بقراط در زمان خود مردم را هنگام طلوع آن از فصد نهی کرده ، معتقد شدند و این فصل یکی از حالات گذشته من را بیاد می‌آورد که مصداق گفتهٔ احمد بن فارس است .

قدقال فیما مضی حکیم[1]   ماالمرء الا باصغریه

۱ـ یعنی در روزگاران گذشته حکیمی گفته است که انسان بـه دو چیز کوچك خود شناخته می‌گردد، یکی دل است و دیگری زبان ولی من مانند مرد دانا وخردمندی سخن می‌گویم که آدمی تنها به دو درهم خود شناخته میشود و کسی‌که دو درهمش همراه نباشد میال او بدو التفات نمی‌کند و از ذلتی‌که در خانواده خود خواهد دید به اندازه‌ای حقیر و ناچیز خواهد شدکه گربه خانه او هم براو بول خواهدکرد .

فقلت قول امرء لبیب ما المرء الا بدرهمیه
من لم‌یکن معه درهماه لم تلتفت عرسه الیه
وکان فی ذله حقیراً یبول سنورهم علیه

شرح قصه آن است روزگاری را که از ساحت مبارك دور بودم و از سعادت خدمت شریف محروم[1] در ری شخصی‌را دیدم که درشمار علمای نجوم‌بود ومقارنات کواکب را که به منازل منسوب بود بکار می‌بست تا از رباطات و جفور آن احکام استخراج کند و حوادث جورا بدین طریق بشناسد من بدو گفتم: صواب در خلاف این‌کار است وطبیعتی که به‌نخستین منزل ماه و خواص آن و آنچه هندیان ازارتباط آن منزل با منزل دیگر ذکر کرده‌اند، همینقدر که از اوایل برج حمل کوکب آن زایل‌شد این‌طبیعت زائل وبرطرف نمی گردد چنانکه احکام برج حمل بانتقال صورت آن منتقل نمی‌شود.

منجم مذکور وقتی که این حرف را شنید با آنکه در کلیهٔ اطلاعات خویش مرتبه‌اش پایین‌تر از من بود، از راه تحقیر بینی خود را بـالا کشید وگفته مرا تکذیب کرد و چون تفاضل من با او در دارایی و فقر بود که مناقب شخص با فقر جزو مثالب می‌شود و مفاخرش بدل به معایب می گردد، بسیار ایـن منجم بر من تکبر و نخوت فروخت و من در آن وقت از جمیع جهات گرفتار و پریشان بودم، پس از آنکه قدری از پریشانی وگرفتاری من کاسته شد گفتهٔ مرا تصدیق نمود.

نباید این‌مطلب پوشیده بماند که اگراعتماد برشناسایی‌تأثیرات طلوع‌اجرام این ستارگان به رؤیت بود لازم می آمد که ازمنه هم بانتقال ایـن کواکب انتقال جوید ونیز هراقلیمی با اقلیم دیگر تفاوت یابد و بهمانچه در معرفت ظهور کواکب متحیره و اختفاء آن از ضروب اعمال خسته کننده نیازمند می گشتیم در اینجا هم نیازمند می‌شدیم ولیك معنای طلوع منازل این‌است که چون آفتاب در یکی ازاین منازل حلول کندآن منزل و منزلهٔ پیش‌را می‌پوشاند و منزل سوم میان طلوع فجر

۱ــ مخاطب این عبارت شمس‌المعالی است که این‌کتاب را بیرونی باو هدیه‌کرده

وآفتاب هنگامی که ابن الرقاع وصف نموده بطور معکوس طلوع می کند چنانکه گفته است :

وابصر الناظر الشعری مبینة لمادنی من صلوة الصبح تنصرف
من حمرة لابیضاض الصبح اعرفها فقد علا اللیل منها فهو منکسف
لاییاس اللیل منها حین تتبعه ولا النهار بها للیل یعترف

نوء که جمع آن انواء است و بسیار در شعر عرب شنیده میشود یعنی چه ؟

اعراب طلوع هرمنزل را نوء آن نامند یعنی نهوض و قیام آن و تأثیر طلوع را بارح وتأثیر سقوط را که همان غروب باشد نیز نوء می‌خوانند و ازطلوع هریك از منازل تاطلوع منزله دیگر که در دنبال آن‌است سیزده روز طول می کشد، به غیراز جبهه که از طلوع آن و طلوع منزل پس‌از آن چهارده روز است و یکی از گویندگان ایشان می گوید .

والدهر فاعلم کله ارباع لکل ربع واحد اسباع
وکل سبع لطلوع کوکب ونوء نجم ساقط فی المغرب
ومن طلوع کل نجم یطلع الی طلوع مایلیه اربع

من اللیالی ثم تسع تتبع

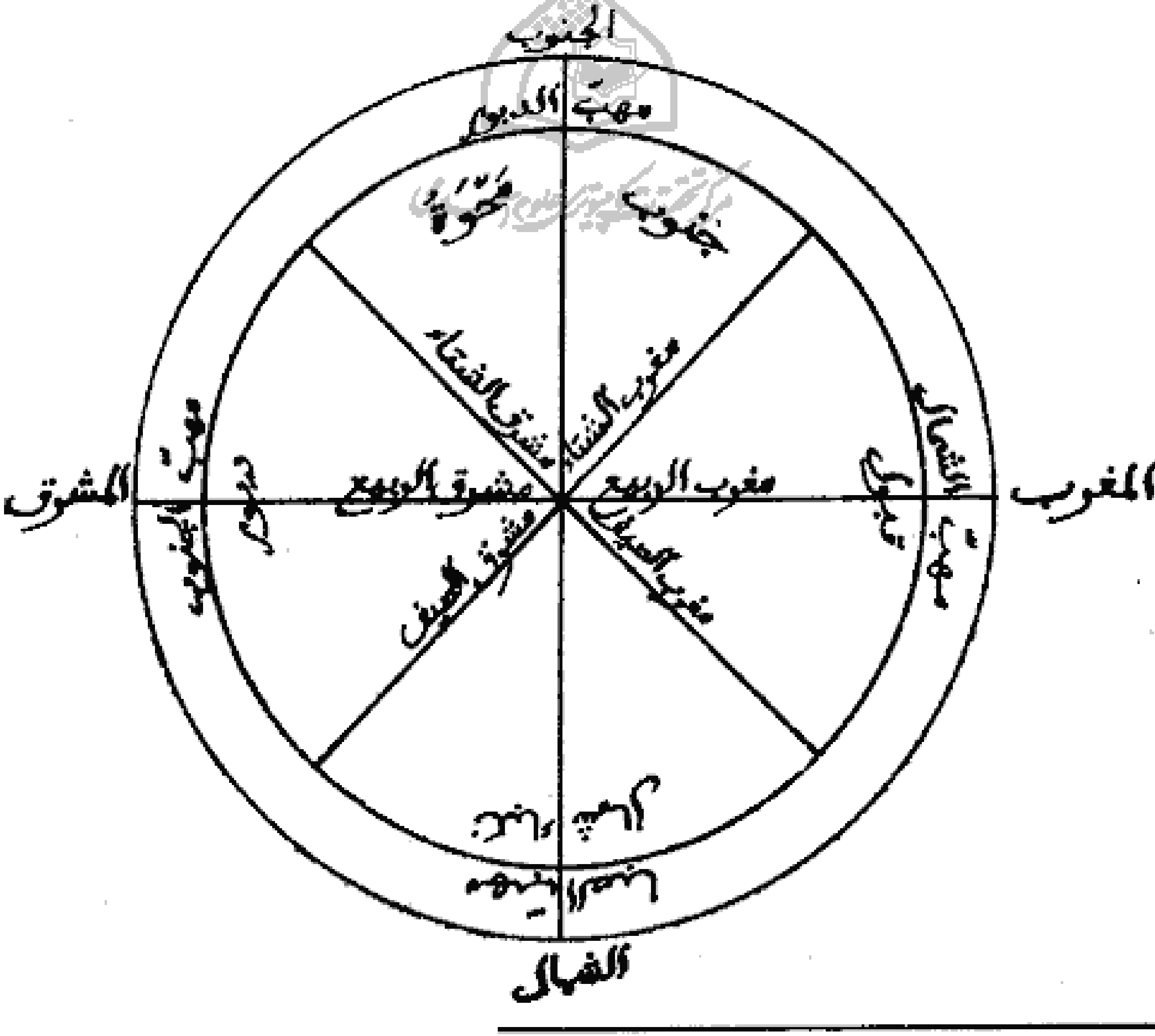
سپس اعراب باهم در این مطلب اختلاف کردند جمعی گفتند : هر تأثیری که پس ازطلوع منزله‌ای تا طلوع منزله بعدی گردد منسوب بدان منزله است وجمعی دیگر گفته‌اند که برای طلوع هریك از این منازل وغروب آن مقدار معینی اززمان است و آنچه را که در این مدت روی دهد منسوب به منزل قمر است و چون این مدت منقضی گردد آنچه پس از این مدت روی دهد دیگرمنسوب بدان نخواهدبود و جمهور اعراب گفتهٔ اخیر را پسندیدند و در مقادیر این ازمنه اختلاف کردند وما اختلاف آنرا خواهیم ذکر کرد .

چون تأثیری محقق باشد ولی اثری از آن در ازمنه ظاهر نگردد می گویند خوی النجم ، و یا ، خوت المنزلة یعنی مدت و زمان این منزل بگذشت و باران و

یا گرما و یا سرما و یا بادی که متوقع بود بظهور نرسید .

اختلاف اعراب درجهات بادها و شمارهٔ آنها و بحثی طبیعی در ریاح

اعراب را در جهات بادها و محل وزیدن آنها و شماره بادها اختلافات بسیار است ، برخی چنین تصور کرده‌اند که جهت‌بادها منحصر در شش سومی باشد چنانکه ابن کناسه از ابی محمود جعفر بن سعدبن سمرة بن جندب فرازی نقل می کند و بیشتر تازیان می گویند جهات بادها چهار است چنانکه از خالدبن صفوان این‌طور حکایت شده[1] و اغلب امم براین عقیده‌اند اگرچه جهات و وزیدن گاه بادها نزد ایشان مختلف است و این دو رأی که از اعراب نقل کرده‌اند دراین‌دو دایره که ملاحظه می کنید جمع شده و رای‌اول درداخل‌دایره‌است و رأی دومین با نامهای این بادها و جهات وزیدن‌آنها در بیرون دایره است.



١ـ ابن سینا در قصیده عینیه که در هبوط نفس و تعلق آن به‌کالبد بشری گفته و به

←

در رأی اول محوه را باد جنوب ذکر کرده‌اند و معروف آن است که محوه باد شمال است زیرا ابر را محو می‌کند و پس از آنکه باد جنوب ابر را باحالت سیری سوق داد این باد ابر را از از سیری فارغ و تهی دل می‌کند و در ایـن رأی برای نکباء یك جهت دیگر ذکر کرده‌اند با آنکه، معروف این است هر بادی که جایگاه وزش آن میان جهت دو بـاد از بادهای چهارگانه مذکور بـاشد نکباء گویند و ذوالرمه این چهار باد را در شعر خود ذکر کرده و نکباء را هم بدین طریق که ما گفتیم بیان کرده است :

اها ضیب انواء و هیفان جرتـا	علی الدار اعراف الجبال الاعافر
وثالثة تهوی من الشام حرجف	لها سنن فوق الحصی بالاعاصر
ورابعة من مطلع الشمس اجفلت	علیهـا بد قعـاء ألمعا فقر اقر
تحنتها النکب السوافی فاکثرت	حنین اللقاح القاربات العواشر[1]

هیفان باد جنوب و دبور است و بادی که از شام می‌وزد شمالی است و بادی که

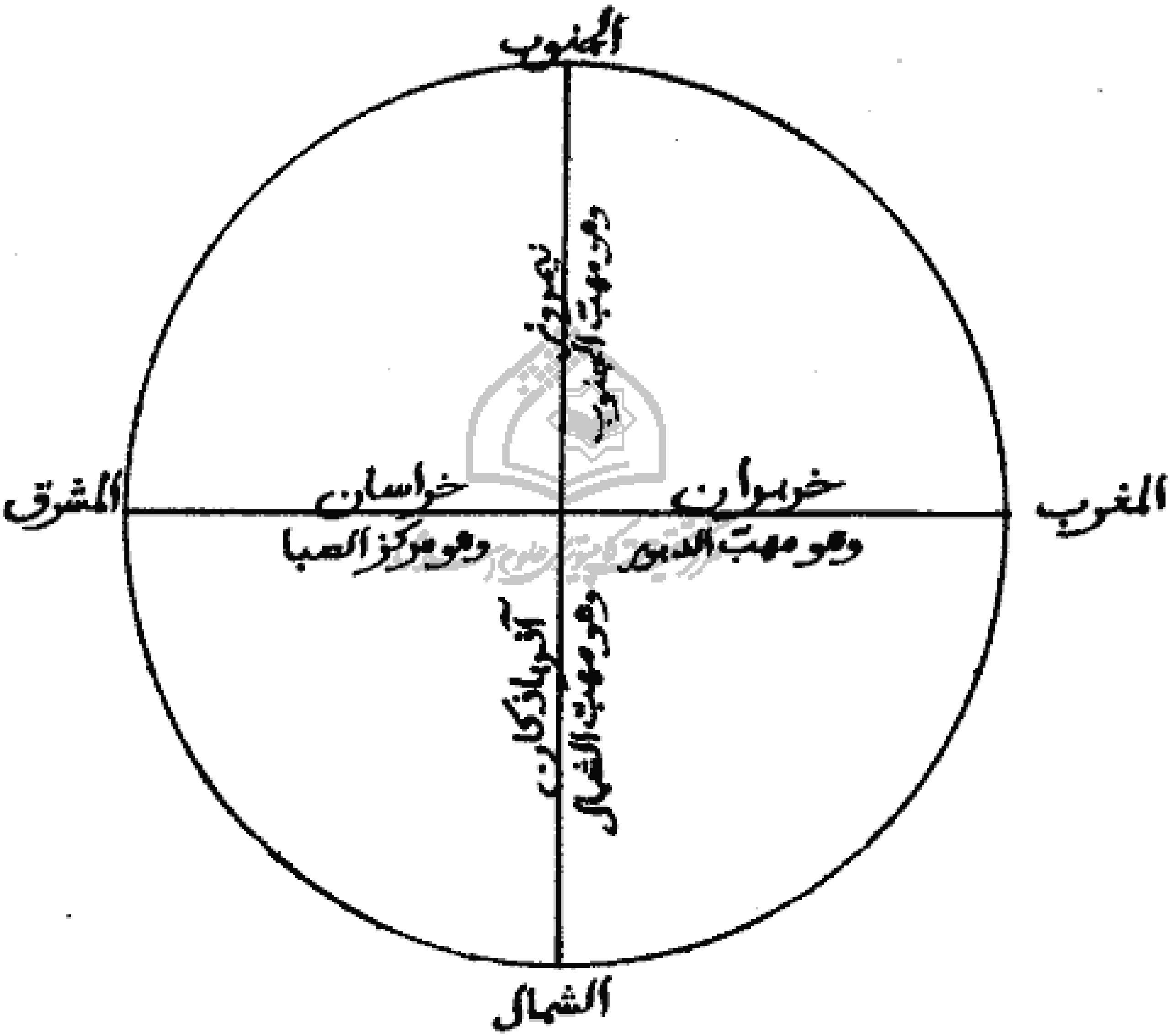
→ نادانی از حکمت این کار اقرار کرده بادها را چهار دانسته چنانکه گوید :

وتظل ساجمة علی الدمن التی	درست بتکرار الریاح الاربع

و راجع به بادها درفصلی که از ریاح در شفا بحث کرده بـا اقسام آن فاضل مذکور کاملا بحث کرده و نیز درکتاب مجسطی دایره بزرگـی بطلمیوس تشکیل داده و انواع و اقسام بادها را در آنجا ذکر نموده و اگر مزید اطلاعی برای خوانندگان لازم است باین دومورد رجوع شود ونیز بیرونی باب هشتم مقاله نهم قانون مسعودی‌را به‌بحث از (کواکب منازل قمر نزد عرب و هند) و باب نهم را به بحث از (انواء و بوارح برمذاهب عرب) اختصاص داده و فرق روش اعراب و هندیان را بیان کرده و جداولی دقیق در این موضوع تنظیم نموده و هرکس اطلاعی بیشتر خواهد باین سرچشمه‌ها رجوع کند .

۱ ــ این قصیده را ابن دردید بهترین قصیده ذوالرمه دانسته بدیوان او رجوع شود و بیتی از آنرا بیرونی در استشهاد به‌کلمه ناجر (ولوذاقه الظمآن فی شهر ناجر) که از شهور دوره جاهلیت و جای تموز است قبلا ذکر کرده .

از مطلع آفتاب می آید باد صباست و جهت بادها نزد ایرانیان مانند عقیده یونانیان و جمیع طبیعیین است[۱] و مراکز این مهاب منسوب بجهات چهارگانه است و این عقیده را هم از این دایره می‌شود دانست



۱ـ گاهی طبیعیین گفته می‌شود و مقصود مادیون هستند که بجز جهان مادی به چیز دیگر اعتقاد ندارند و گاهی مقصود علمایی است که از طبیعت بحث می کنند ودراینجا معنای دوم مراد است .

سپس ، آنچه از بادها که میان مرکز دوجهت به وزد به نزدیکترین مرکز وزیدن گاه نسبت می‌دهند و دسته‌ای از طبیعیین بـه طلوع آفتاب و مغرب آن در منقلبین منسوب می‌دارند و آنرا به‌نام یونانی می‌خوانند .

از برای تأثیر طلوع منازل ماه و غروب آن طریقه خوبـی در دست است بدین‌طور که باید از آغاز ایلول تا روزی را که می‌خواهیم حال آنرا بدانیم بدست آورد و سیزده سیزده طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند باید دید درصورتیکه ماه در مقابلهٔ باآفتاب باشد و یا در یکی‌از دوتربیع خود اگر وقت باران باشد خواهد آمد و یا تغییری در هوا از سرما و گرما پیدا می‌شود .

در روز اول ایلول بارح‌الصرفه و نوء سعدالاخبیه است و او این جهت از ایلول آغاز کردند که نخستین روز ماه اول فصل پاییز است ابومعشر می گوید ما این‌کار را در سال دویست و هفتاد نه در استقبال شوال آزمودیم بدین طریق که از اول ایلول تا روز استقبال را گرفتیم و صد وسی روز شد و سیزده سیزده آنرا طرح کردیم وچیزی باقی نماند و طالع استقبال دلو بود و در آن روز باران آمد وچون ماه در تربیع راست شد باز هم در آن روز باران آمد .

باز ابومعشر نقل می کند که در سال بعد هم همین آزمایش را تکرار کردیم و از اول ایلول تا روز پنج شنبه سیزدهم از کانون اول را بدست آوردیم و سیزده سیزده طرح کردیم و چیزی باقی نماند و میان ماه وآفتاب نصف برج فاصله بود و ماه نیز از تسدیس مریخ منصرف گشته بود و به مقارنه زهره متصل شده بود و در همین وقت باز باران آمد[1] .

این دو حکایت را که از ابومعشر نقل کردیم بـه صحت و صواب این مطلب گواهی می‌دهد ، و چون در این‌کار به رباطات هند و جفور ایشان استعانت جسته شود به اصابت به‌واقع نزدیکتر می گردد .

۱ــ تا تو در چشم منی از گریه خالی نیست چشم
ماه چون در برج آبی شد ز باران چاره نیست
خواجو

چنین گفته‌اند که داناترین تازیان بمناظر نجوم بنوماریة بن کلب و بنومرة بن شیبان‌اند و تازیان در منازل ماه بشرطین آغاز کردند زیرا در آن زمان شرطین در اوایل برج حمل بوده ولی مردم دیگر غیر از اعراب ، از پروین آغاز نمودند و نمی‌دانم از این جهت به پروین آغاز کردند که چشم ثریـا را از دیگر ستارگان آسانتر می‌بیند و بدون جستجو می‌یابد یا اینکه برای این به پروین ابتدا نمودند که من در کتب هرمس دیده‌ام که اعتدال ربیعی ثریاست و باید هرمس این‌سخن‌را سه هزار سال پیش گفته باشد و خدا به مقصد ایشان داناتر است .

اکنون ، مطابق رأی تازیان شروع می کنیم و بآنچه ایشان آغاز کرده‌اند ما نیز آغاز می کنیم .

شرح مبسوط هریك ازمنازل ماه

شرطان (دوشرط بفتح ش وراء) یعنی دو علامت و بدین سبب چنین نامیده شدنـد چنانکه اصحاب سلاطین‌را شرط می گویند زیرا برخود با یك چیز سیاه و یا دیگر رنگها نشان می گذارند و در شرطان از کواکب برج حمل دو کوکب است و بسا اتفاق می‌افتد که ستاره سومی‌را که بآنها نزدیك است باین دواضافه می کنند وباین اعتبار اشراط گفته می‌شود[1] و چون شرطان در حرکت خود به نیمهٔ آسمان برسند در رای‌العین و رؤیت چشم به اندازه دو ذراع میان آنها فاصله خواهد بود و یکی ازاین دوشمالی است و دیگری جنوبی و آنچه را که از اندازه ابعاد میان کواکب، در رای‌العین ذکر کنند مقصود هنگامی‌است که در وسط‌السماء واقع‌شوند نه موقع دیگر[2] زیرا مقادیر درآفاق برای اینکه انعطاف شعاع چشم دربخارهایی که محیط

---

۱ ــ ابوالعلی معری اشراط را نیز در یکی از بهترین قصاید خود ذکر نموده و می گوید :

وتبتسم الاشراط فجراً کانها ثلث حمامات سدکن بموقع

و بیتی که خاقانی در شرطان گفته‌است در صفحات اول کتاب ذکر شد .

۲ــ تمام ارصاد با نصف‌النهار است و دوایرآفاق را به عللی متعدد در این کار محلی نیست .

بزمین است بزرگتر می‌شود چنانکه در کتب مناظر نوشته‌اند[1].

نیز در بعد میان دوستاره باید ازشمال بجنوب گرفته شود و بسا اتفاق می‌افتد که چون این دو کوکب بافق رسیدند باید بعد آنها را از مشرق بمغرب گرفت و یا تقریباً با یکی دیگر از دوایر ارتفاع و سبب تقریبی‌بودن این است که کرات را از قائم‌بودن در معدل‌النهار میل موجود است.

اشراط را نطح نیزمی گویند زیرا شرطان برسر دو شاخ حمل واقع شده‌اند و احکام این منزله بنابر وجه اول برای برج حمل لازم است و بکواکبی که ببرج حمل نامیده می‌شود تعلق ندارد.

بطین ـ و آن سه ستاره است که در آخر بطن حمل واقع شده‌اند به هیئت مثلثی متساوی‌الاضلاع و بطین تصغیر بطن است چه، باضافه ببطن حوت این کلمه را تازیان تصغیر نموده‌اند.

ثریا ـ شش ستاره است و بگرد هم جمع آمده‌اند و بخوشه انگور خیلی شباهت دارد[2] و تازیان می گویند که ثریا دنبه برج بره است و این سخن پسندیده نیست زیرا پروین بر کوهان ثور واقع است و ثریا تصغیر ثروی است و اصل آن از ثروت است که بمعنای اجتماع و کثرت عدد باشد.

برخی از اعراب می گویند ثریا را از این سبب به ایـن اسم خواندند که بارانی که به نوء آن می‌آید تولید ثروت می کند و ثریا را عرب، النجم می گویند و آنچه را که بطلمیوس از کواکب پروین ذکر کرده است چهار ستاره است زیرا جز این چهار را او رصد نکرده بود چه، در نگاه با چشم میان آن خیلی تنگ است وهنگامی که این منزله زیر شعاع برود که نزد اعراب چهل روز است بدترین اوقات سال است و از همه ازمنه سال، وبا درآنوقت بیشتر است.

اسدی می گوید ثریا طلوع نکرد و نوء ننمود مگر اینکه مرضی باآن بود

۱ـ اختلاف منظر درمنظومه شمسی‌است امروزه هم‌ثوابت‌نوعاً اختلاف منظر ندارند.

۲ـ عقد ثریا بر تاکش آویخته (گلستان).

و برخی از متطببین اعراب گفته‌اند : شما مرا از هنگام پنهان گشتن ثریا تا طلوع آن ضمانت کنید من برای شما دیگر ایام سال‌را ضامن میشوم واز پیغمبر علیه‌السلام روایت شده که چون ثریا طلوع کرد مرض از روی زمین مرتفع می گردد و در روایت دیگر ناخوشی از هر بلده برداشته می‌شود .

دبران ـ ستاره‌ای است سرخ و نورانی و از این جهت آنرا دبران گویند که برثریا پشت کرده و او در چشم جنوبی ثور است[۱] و نیز دبران را فنیق می گویند و فنیق شتر نر خیلی بزرگ است زیرا اعراب کواکبی را که در حول دبران است قلاص گفته‌اند[۲] و دبران را نیز تابع النجم و ثانی النجم گویند یعنی پیرو ثریا زیرا دبران پروین را در طلوع و غروب پیروی می کند و دبران را نیز مجدح گفته‌اند .

هقعه ـ سه ستاره ریزاست که خیلی بهم نزدیکند ومثل این می‌ماند که آثار شست وسبابه وانگشت میانی هستند اگر این سر انگشت را با هم زمین بزنند و از این‌جهت اعراب این سه ستاره را هقعه گفته‌اند که به دایره‌ای که در پهلوی اسب است و نزد مفصل پای، آن مانند کرده‌اند و در لغت عرب گفته می‌شود فرس مهقوع و برخی از تازیان هقعه را تحایی گویند و بطلمیوس این سه را یك کوکب سحابی دانسته و گفته هقعه آن ستاره سحابی است که بر راس‌الجبار یعنی جوزاء جای دارد .

۱ـ انوری می گوید :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم   بسر قبضهٔ شمشیرّ نهادی دبرانرا

یعنی اگر به ملاحظهٔ این‌نبودکه ثور مانند عقرب‌بی‌چشم‌شود ممدوح اوتوانایی این‌را داشت‌که دبرانرا مانند نگینی بر قبضهٔ شمشیر خود بنشاند و عقیده قدما این بود که کژدم چشم ندارد چنانکه در منطق اشارات آنجا که از اقسام عدم ملکه بحث میکند می‌گوید گاهی عدم ملکه نسبت به شخص است وگاهی نسبت‌به‌نوع وگاهی نسبت بجنس ونسبت‌به‌نوع مثل اینکه نوع عقرب فاقد چشم است ولی امروز ثابت گشته‌که کژدم چشم دارد .

۲ـ قلاص و قلوص یعنی شتران ماده .

هنعه ـ دو ستاره درخشنده‌ای هستند در کاهشکشان که میان جوزاء و راس ـ التوءمین می‌باشند و فاصله این دو به اندازه یك تازیانه است و یکی از این دو را زر(بکسر زاء وتشدید را)ودیگری‌را میسان‌نامند وهردو درپای توأم تالی‌می‌باشند.

هقعه بگفته زجاج از هنعت‌الشئی مشتق است که چون چیزی‌را بر گردانی وقسمتی‌ازآنرا برقسمت دیگرتا کنی آنوقت گفته می‌شود هنعت‌الشئی گویا هریك از این دو کوکب بسوی دیگری منعطف شده وبرخی هم چنین گفته‌اند که به‌قیاس بستاره سومی بسوی ایشان که از میان آنها بر کنار است و این دو را مثل گردن خم‌شده گردانیده، گفته شده .

اعراب پنداشته‌اند هنعه باشش‌ستارهٔ دیگر کمان جوزاء هستند که اسد بااین کمان تیر می‌اندازد .

ذراع ـ این هم دو ستاره است و فاصله این دو باندازهٔ یك ذراع است یکی از این دو شعرای غمیصاء است یعنی رمصاء که شعرای شامی باشد و این ذراع نزد عرب ذراع مبسوط است و اما ذراع مقبوض اسد آن است که یکی از کواکب آن شعرای عبور است که شعرای یمانی باشد ولی نزد علمای نجوم ذراع گسترده اسد رأس‌التوءمین است و ذراع مقبوضهٔ اسد از ستارگان کلب منقدم است و تازیان را در این مطلب اختلافات بسیاری است و در وجه تسمیه این کواکب اخبار خرافی بسیار گفته شده و غمیصاء درسال هزار وسیصد اسکندری ده روز که از تموز بگذرد طلوع می‌کند و عبور که شعرای یمانی است بیست و سه شب که از تموز بگذرد طالع می‌گردد .

نثره ـ موضعی است که میان دهان اسد و منخرین آن است و این منزلرا اعراب لهات نیز گویند و نثره دو ستاره است که میان آن دو لطخه‌ای سحابی است و این دو ستاره از صورت سرطان است .

طرف ـ مقصود اعراب از طرف چشم اسد است و طرف هم دو ستاره است که یکی از این‌دو بصورت اسد نزدیك است وثانی از کواکب خارجهٔ ازصورت سرطان

و در جلوی طرف کواکبی است که آنها را اشفار گویند یعنی مژه‌های برج شیر .

جبهه ــ یعنی جبهه و پیشانی برج شیر که چهار ستاره‌اند و فاصله هریك با دیگری به اندازه یك تازیانه است وبطور حمایلی ازشمال بجنوب . وبعقیده علمای نجوم جبهه بمنزلهٔ یالهای شیر است وستاره جنوبی آنرا قلب‌الاسد ملکی نامیده‌اند وچون سهیل در حجاز طلوع کند جبهه نیز طلوع خواهد کرد و سهیل چهل و چهارمین ستارهٔ از کواکب سفینه محسوب است که در محل لنگر آن واقع است و عرض آن بــه قسمت جنوب هفتاد و پنج درجه است و از افق بنابراین ، ارتفاع بسیاری نخواهد داشت و بدین سبب است که در رأی‌العین مضطرب دیده می گردد و گفته‌اند که چون چشم مردمی که چشم زن هستند براین‌ستاره بیفتد خواهند مرد چنانکه گفته‌اند در جزیره رامین که در حدود سرندیب است حیوانی است که هر کسی آنرا ببیند تــا چهل روز دیگر بیشتر نخواهد زیست و ایــن قضیه از تأثیر روحانیات درجهان مادی از تأثیر ماهی‌ای که به‌رعاده معروف است شگفت‌تر نیست وچون این ماهی در دام بیفتد تا وقتی که زنده است دست صیاد می‌ارزد حتی اینکه برخی می گویند تا وقتی که این ماهی زنده است اگر شخص یك نی دست بگیرد و یك سمت آنرا براین ماهی بگذارد دست اوتخدیرمی‌شود و نی از دستش می‌افتد[1] و یا مانند کرمی که در روستای رعد است که از دههای گرگان شرقی‌است که چون کسی که آب حمل‌می کند این کرم‌زا پامال کندآب فاسد میشود وبوی‌بد برمیدارد

۱ـ تأثیر ماهی رعاده‌که ارسطو هم از آن بتوسط یونانیانی‌که بــا اسکندر به هند رفته بودند آگاهی داشته برای برقی است‌که تولید می‌کند و ابن‌سینا هم در قانون طریق معالجه با آنرا ذکرکرده و بیرونی درکتاب جماهرمی‌گوید که مریضی راکه‌گرفتار فلج است نزد آن ماهی‌که زنده در دام‌گرفته شده میبرند و عصایی (که باید هادی الکتریسته باشد نه عائق) بدست او میدهند بیمار آن عصا را روی قبه‌های بدن این ماهی می‌گذارد و با تکان خوردن و شوك حاصله از ایــن الکترو شوك بیمار شفا می‌یابد و این ساده‌ترین و قدیمی‌ترین معالجه با برق است و بیرونی می‌گویــد قوه ماهی به بیمار می‌رسد و ابن‌سینا می‌گوید رطوبت آن و قوه شایسته با برق است .

و اگر پا برروی آن نگذارد آبی را که حمل کرده سالم وخوش طعلم خواهد ماند و یا مانند مرگ کسی که او را پلنگ گاز گرفته باشد که چون موش که باین قبیل زخم بسیار تمایل دارد بر آن بول کند شخص خواهد مرد .

زبره ـ که به منزله زبره شیر است یعنی شانه آن زجاج می گویند که زبره به منزلهٔ موهایی است که برشانه شیر است زیرا شیر هنگامی که خشم می کند این موها برمیخیزد و نائب آملی می گوید که زبره پارهٔ از آهن را گویند و دو شانه شیر را به آن شبیه کرده اند و آن دو ستاره است که فاصله آنها یك تازیانه است و این دو را عربها خرتین ، بضم خاء و سکون را ، می گویند که مفرد آن خرت است که بمعنای سوراخ کردن باشد چه هریك از این دو کو کب مثل این است که به شکم برج شیر فرو میروند و این‌دو یکی در صورت برج اسد بران شیر است ودیگری بر بیخ دم آن و به طلوع این دو ، سهیل در عراق عرب دیده می گرد .

صرفه ـ ستاره ایست درخشان و کواکبی که در نزد او جای دارند خیلی بی‌نورند و صرفه را قلب‌الاسد گویند و صرفه در سمت دم اسد است و از این جهت بدین نام خوانده شد که چون صرفه طلوع کند گرما برطرف می‌شود ووقتی سقوط کرد سرما از میان می‌رود .

عواء ـ پنج ستاره است که برخطی مانند منقار قرار گرفته‌اند و بدین‌جهت این ستارگان را عواء گفته‌اند چنانکه زجاج گفته «عویت‌الشئی اذا عطفته» وزجاج می گوید کسی را جز خود نمی‌شناسم که این کلمه را چنین تفسیر و معنی کرده باشد و آنانکه در وجه تسمیه عواء گفته‌اند که بمنزله سگانی است که بدنبال شیر می‌روند و عوعو می کنند، راهی غلط رفته‌اند زیرا عواء برسینه عذراء و بال آن واقع است .

سماك اعزل ـ و آن ساق اسد نیز گفته‌اند وساق دیگر اسد سماك رامح است و بدین‌جهت آنرا اعزل گویند که با سماك رامح ستاره‌ایست که می گویند آن ستاره

رمح بفارسی نیزه آن است و سماک اعزل را چنین ستاره که حربه آن باشد نیست این است که اعزل و بی‌سلاح مانده وسیبویه می گوید بدین سبب آنرا سماک گویند که بلندی یافته[1] و گفته‌اند که وجه تسمیه آن است که ماه در آن دیده نمی‌شود و اگر این سخن راست بود لازم می‌آمد که اعزل را سماک نگوییم زیرا ماه در آن نازل می‌شود و در پاره‌ای از اوقات آنرا منکسف می‌نماید وسماک اعزل ستاره‌ایست در کف چپ عذراء و برخی از مردم آنرا سنبله گویند و این مطلب هم درست‌نیست زیر سنبله هلبه‌ایست که بطلمیوس آنرا ضفیره می گوید و آن ستاره‌های کوچکی است که بدور هم گرد آمده‌انـد و در پشت دم دب اکبر جای گرفته‌اند و بسیار به برگ لبلاب مانند است و همه برج باین نام نامیده شده و بنابررای تازیان هلبه بر کنار دم اسد واقع است و بمنزله مویهایی است که در کنار دم شیر است .

غفر ـ سه ستاره است و عرب گویند که بهترین منازل است زیرا که در پشت اسد وجلوی عقرب است و ایذاء شیر در انیاب و در پنجه آن است و زیان کژدم هم در دم اوست و یکی از راجزین عرب گفته :

خیر لیالی فی الابد بین‌الزبانی و الاسد

گفته‌اند که موالید پیغمبران در این روز اتفاق افتاده است ولی من گمان نمی کنم که این مطلب راست باشد مگر تنها برای عیسی علیه‌السلام که هیچ آزاری نداشت ولی تولد موسی بر این قیاس باید باطلوع ناب اسد[2] و حلول ماه درچنگال آن روی داده باشد . و بدین جهت این ستارگان را غفر گفته‌اند که ضوء و فروغ آنها خیلی ناقص‌است ودر زبان عرب می گویند (غفرت‌الشئی اذا غطیته) ونیز وجه تسمیه دیگر آن است که بردو نیش برج کژدم برتری یافته و بمنزله مغفر آن است

۱ـ ابن‌سینا در الهیات شفا درفصلی که ازجسم بحث می‌کند می گوید چون بعد جسم را از پایین ببالا ملاحظه کنیم سمک گویند و فرزدق در مفاخره گوید .

ان‌الذی سمك السماء بنی لنا بیتا دعائمه اعز و اطول

۲ـ ناب مفرد انیاب است که دندانهـای تیز است و انسان و حیوان بـا این نوع دندانها طعمه خود را می‌درند .

و زجاج می گوید که اشتقاق این لفظ از غفره است و غفره موبهایی است که در کنار دم شیر است .

زبانی ـ دو ستاره درخشان هستند که از یکدیگر جدایند و میان آن دو پنج ذراع است و درجایی قرار گرفته‌اند که می‌شود گفت دو شاخ کژدم‌اند ولی این دوستاره از صورت میزان محسوب‌اند و گفته‌اند که نام آن از زبن مشتق است وهر یك از این دو از دیگری دور افتاده است . (زبن به صیغه ماضی زبن زبناً ای دفعه ـ مترجم)

اکلیل ـ و آن سر برج عقرب محسوب است و سه ستاره‌اند که صف کشیده اند و ابن‌الصوفی[1] می گوید که این مطلب محال است و اولی این است که اکلیل هشمین ستاره از صورت میزان و ششمین از ستارگان خارج از آن باشد ویکی دیگر را که بطلمیوس در مجسطی ذکر نکرده و آنان را که می گویند که اکلیل سه ستاره درخشانی است که صف کشیده‌اند تخطئه کرده باین گمان که اکلیل جز در فوق‌الراس نیست ومشهور نزد عرب این است که همین سه ستاره مذکور اکلیل است ومثل ابن‌الصوفی با تازیان آن است که گفته‌اند طرفین دعوی راضی شدند ولی قاضی ابا می کند و رضایت نمی‌دهد .

شوله ـ این ستاره نیش عقرب محسوب است و از این جهت شوله گفته شد که پیوسته نیش عقرب بلند است و شوله دو ستاره درخشان هستند که در کنار دم عقب جای گرفته‌اند .

نعائم ـ هشت ستاره‌اند که چهار تای از آنها در کهکشان بطور مربع واقع است و این چهار را نعام وارد گویند زیرا شتر مرغهایی هستند که به نهر وارد شده‌اند و چهار دیگر از این ستارگان بطور تربیع خارج از آنند و این چهار را نعام صادر نامند چه ، از آب بیرون آمده‌اند و زجاج می گوید نعائم بضم نون

۱ـ مقصود ابن صوفی منجم است که بیرونی بسیار ازاو تجلیل کرده وکاملترین کتاب در ستارگان کتاب اوست .

است و آن چوبهایی است که در سر چاه می گذارند و دلو را بر آن می آویزند . و نعام وارد در قوس و سهم رامی قرار گرفته و نعام صادر بر کتف و سینه آن .

بلده ـ پاره‌ای از آسمان است که قفر است و هیچ ستاره در آن نیست و بلده در جنب صورت فرس و در شمار صورت رامی است و زجاج می گوید بلده را به فرجه‌ای که میان ابروان غیر پیوسته است تشبیه کرده‌اند و در لغت عرب می گویند رجل ابلد یعنی مردی که میان دو ابروی او تهی باشد .

سعد ذابح ـ دو ستاره‌اند یکی شمالی و دیگری جنوبی و فاصله این دو به اندازه یك ذراع است و در نزدیکی یکی از این دو که شمالی است ستارهٔ کوچکی است که به منزله گوسفندی است که آنرا ذبح می کنند و این‌دو ستاره برشاخ برج جدی جای گرفته‌اند .

سعد بلع ـ دو ستاره‌اند و در میان این دو یك ستاره است که پنهان از نظر است و مانند این‌است که یکی ازاین دو کوکب آنرا بلعیده اند و از گلوی بلعنده گذشته و بسینه رسیده است و جمعی می گویند که وجه تسمیه آن است که چون چیزی را به بلعند ضوء آن را می گیرند و پوشانیده می‌شود بدین جهت سعد بلع گفته‌اند و ابو یحیی کناسه حکایت می کند که این‌دو ستاره هنگامی که خداوند در طوفان نوح بزمین فرمود : « یا ارضی ابلعی مائك » طلوع کرد و بدین جهت به سعد بلع نامیده شد و پوشیده نماند که بسیار این استخراج رکیك و ناپسنداست و این ستارگان بر دست چپ ساکب‌السماء واقعند .

سعد السعود ـ سه ستاره‌اند و یکی از این سه از دیگران نورانی‌تر است و از این جهت بدین نام خوانده شد که تازیان طلوع آنرا سبب سعادت می‌دانند و به طلوع آن تیمن می‌جویند زیرا هنگامی این ستاره پیدا می‌شود که زمستان منقضی شده باشد و سرما تمام گردد و در این وقت بارانها از دنبال یکدیگر می آیند و دو ستاره از سعدالسعود در شانه چپ ساکب الماء جای گرفته‌اند و ستاره سومین در دم جدی قرار دارد .

سعد اخبیه[1] ـ چهار ستاره است که عدد از آن به هیئت مثلثی حادةالزاویه است و یکی از آنها در میانه این مثلث است که این مثلث دایره وار بر گردا گرد آن مرکز است و این یك ستاره موسوم به سعد است و ستاره‌های دیگر که بر گرد آنند اخبیه اوهستند یعنی چادرها، و برخی گفته‌اند وجه تسمیه سعد اخبیه آن‌است که چون این منزل طلوع کرد آنچه از هوام پنهان بودنـد آشکار می‌شوند و سعد اخبیه در دست راست ساکب‌الماء جای داد .

فرغ اول ـ که عرقوه علیاء موسوم است و نیز دو دسته دلو خوانده میشود.

فرق ثانی ـ فرغ ثانی را عرقوه سفلی و دو دسته دلو که در قسمت پشت آن واقعند می‌دانند و آن نیز برهیئت عرقوه علیاست و این چهار ستاره نزد اعراب دلو محسوب است .

بطن حوت ـ که قلب حوت نامیده می‌شود و آن ستاره‌ایست درخشان در یکی از دو پارهٔ شکم حوت که آنرا رشاء گویند و این دو غیراز دو سمکه‌ایست که در صور بروج محسوب‌اند و این‌ستارگان در بالای میزان هستند از شمار کواکب مرأة مسلسله است یعنی زنی که شوهر ندیده .

بیان جداولی دراحوال منازل قمر و طلوع آن کواکب و احوال آنان که درسال هزار و سیصداسکندری ترتیب‌داده‌شده

این فصل را خلاصه کردم و پاره‌ای از حالات دیگر نیز برآن افزودم و با اختلاف آراء در جدول احوال منازل قمر جای دادم و طلوع کواکب منازل را در سال هـزار و سیصد اسکندری بنابر امر اوسط که علماء ذکر کرده‌اند نقل نمودم و ایـن قول را در جدول دیگری که ازاحوال کواکب این‌منازل گفتگو می کند جای دادم وهر کس که در این دو جدول نظر کند برای فهم مقصود از مشاوره بـا دانشمندان بی‌نیاز خواهد بود و آن دو جدول این است که خوانندگان ملاحظه می کنند .

۱ـ گردی برآبی بیخته زر از ترنج انگیخته
خوشه ز تاك آویخته مـانند سعدالاخبیه
(منوچهری)

جدول احوال منازل

فصول چهارگانه از روی سقوط منازل	نامهای خانه های ماه	ابعاد اوائل آن از برج حمل از روی حساب نه از روی موضع ستارگان — بروج	درجات	دقائق	ثوانی	سعادت و نحوست آن	دلالات آن از روی رطوبات جفوف و باران	طلوع آن در شهور سریانی	در آن روزی که طلوع کرده	بنابر آنچه دربیشتر کتب انواء گفته اند ایام انواء آن	سقوط آن در شهور سریانی	در روزی که سقوط کرده	ایام انواء آن بنابر آنچه دربیشتر کتب انواء گفته اند	ایام انواء آن بنابر آنچه ابو یحیی بن کناسه گفته است	انواء آن بنابر رای ابو حنیفه دینوری
منازل پائیز خانه‌های زمستان	شرطان	٠	٠	٠	٠	متوسط	وسط	نیسان	ی	ا	تشرین	ی	ا	ج	ج
	بطین	٠	یب	نا	کو	سعد	یابس		کج	ا	اول	کج	ج	ج	ج
	ثریا	٠	که	مب	نب	سعد	معتدل	ایار	و	د	تشرین	ه	ز	٠	ز
	دبران	ا	ح	لد	یح	نحس	رطب		بط ا	ا	آخر	یح	ا	ج	ج
	هقعه	ا	کا	که	مه	نحس	رطب		ید	ا		ا	ا	و	و
	هنعه	ب	د	یز	ی	سعد	وسط	حزیران	کز	ج	کانون	ید	ج	ج	ج
	ذراع	ب	یز	ح	له	سعد	رطب		ی	ا	اول	کز	٠	ج	ه
	نثره	ج	٠	٠	٠	ممتزج	وسط	تموز	ی	ا	کانون	ط	ا	ز	ز
	طرف	ج	یب	نا	کو	نحس	یابس		کج	ا	آخر	کب	و	و	و
	جبهه	ج	که	مب	نب	سعد	رطب	آب	ه	ا	شباط	د	ز	ز	ز
	زبره	د	ح	لد	یح	سعد	وسط		بط	ج		یز	ج	د	د

د															
منازل بهار	صرفه	د	کا	که	مد	نحس	رطب	ایلول	ا	ج	آذار	ب	ج	ق	ج
	عواء	•	د	یز	ی	سعد	وسط		بد	ا		به	ا	ا	ا
	سماك	•	یز	ح	له	متوسط	رطب‌وسط		کز	ا		کج	د	د	د
	غفر	و	•	•	•	نحس	رطب	تشرین اول	ی	ج	نیسان	ی	ج	ج	ا
	زبانی	و	یب	لا	کو	نحس	رطب‌معتدل		کج	ا		کج	ج	ج	ج
	اکلیل	و	که	مب	نب	نحس	رطب	تشرین آخر	•	د	ابار	و	د	د	د
	قلب	ز	ح	لد	یح	سعد	یابس		یح	ا		یط	ا	ا	ا
منازل تابستان (۱)	شوله	ز	کا	که	مد	نحس	رطب	کانون اول	ا	ا		ا	ج	ج	ج
	نعائم	ح	د	یز	ی	نحس	رطب		بد	ا	حزیران	بد	ج	ا	ا
	بلده	ح	یز	ح	له	ممتزج	رطب		کز	ا		کز	ا	ج	ج
	سعدذابح	ط	•	•	•	سعد	رطب	کانون آخر	ط	ا	تموز	ی	ا	ا	ا
	سعدبلع	ط	یس	نا	کو	متوسط	رطب‌قلیل		کب	ا		کج	ا	ا	ا
	سعدالسعود	ط	که	مب	نب	نحس	وسط	شباط	د	ا	آب	•	ا	ا	ا
	سعدالاخبیه	ی	ح	لد	یح	ممتزج	یابس معتدل		یز	ا		بط	ا	ا	ا
	فرغ مقدم	ی	کا	که	مد	سعد	یابس	اذار	ب	ا	ایلول	ا	ج	ج	ج
	فرغ‌مؤخر	یا	د	یز	ی	ممتزج	رطب		بد	ا		بد	د	د	د
	بطن‌حوت	یا	یز	ح	له	سعد	رطب		کز	ا		کز	ا	ا	ا

(۱) درمتن کتاب منازل تابستان‌را تافرغ‌مقدم نوشته‌و مقابل‌دومنزل دیگررا خالی گذاشته وحال‌آنکه این دومنزل هم‌باید در منازل تابستان باشدواشتباه ازناسخ‌است صیرفی

جدول احوال کواکب منازل

نامهای منازل ماه	کمیت ستارگان آن	طلوع آن در ماههای سریانیها در سال هزار و سیصد اسکندری	در روزی از آن که طلوع میکند	سقوط با غروب آن درماههای سریانی درسال هزار و سیصد اسکندر رومی	در روزی از آن که غروب میکند	مراتب صور ستارگان ماه بعقیدهٔ اهل نجوم	مراتب صورت هاى كواكب آن بعقیدهٔ تازیان
شرطان	ب	نیسان	کب	تشرین اول	کب	دوشاخ بره	دو شاخ بره
بطین	ج	ایار	٠	تشرین آخر	د	دنبهٔ بره	شکم بره
ثریا	و		یج		یز	کوهان تور	دنبهٔ بره
دبران	ا		لا		ن	چشم تور	چشم تور
هقعه	ج	حزیران	یج	کانون اول	یج	راس الجبار	راس الجوزاء
هنعه	ب		کو		کو	دوقدم توأم تالی	قوس جوزاء
ذراع	ب	تموز	ط	کانون آخر	ح	دورأس توأمان	دراع گسترده برج شیر
نثره	ج		کب		کا	سرطان	بینی شیر
طرف	ب	آب	د	شباط	ج	گردن شیر	دوچشم شیر
جبهه	د		یز		یو	یال و قلب شیر	پیشانی شیر

زبره	ب	آب	لا		ا	دم شیر	شانه شیر
صرفه	ا	ایلول	یج	آذار	یه	طرف پهلوی شیر	دتب شیر
عواء	د		کو		کز	سینه عذراء	ران اسد
سماك	ا	تشرین اول	ط	نیسان	ط	ید عذراء	ساق شیر
غفر	ج		کب		کب	دامن عذراء	نیش کژدم
زبانی	ب	تشرین آخر	د	ایار	ه	کفه میزان	دوشاخ عقرب
اکلیل	ب		یز		یح	پیشانی عقرب	راس عقرب
قلب	ا		ل		لا	قلب عقرب	قلب عقرب
شوله	ب	کانون اول	یج	حزیران	یج	نیش عقرب	مغمر عقرب
نعائم	ح		کو		کو	کمان رامی	شتر مرغ
بلده	ه	کانون آخر	ح	تموز	ط	بدن رامی	جایگاه تهی
سعدذابح	ب		کا		کب	شاخ بزغاله	درصورتی نیست
سعدبلع	ب	شباط	ج	آب	د	دست چپ ساکب الماء	درصورتی نیست
سعدالسعود	ج		یو		یز	شانه چپ ساکب الماء	درصورتی نیست
سعدالاخبیه	د	اذار	ا		لا	ذراع راست ساکب الماء	درصورتی نیست
فرغ مقدم	ب		یه	ایلول	یج	شانه فرس وطرف راست آن	دستهٔ دلو علیا
فرغ مؤخر	ب		کز		کو	بال فرس وناف آن	دسته دلو سفلی
بطن حوت	ا	نیسان	ط	تشرین اول	ط	پهلوی مرأه مسلسله	بطن حوت

هروقت که ماه باستاره ویا باستارگانی که منزله بدانها شناخته‌می‌شود مقارن گردد و نسبت داده شود می گویند . «کالحالقمر مکالحه» و این امر را مکروه و ناپسند می‌دانند و چون ماه در سیرخود شتاب کند و از منزله تجاوز نماید و یا دیر بمنزل رسد بقسمی که در میانه دو منزل آن را ببینند می گویند ماه از منزل خود عدول کرد و این را پسندیده می‌شمارند .

برخی از این فرجه‌ها به‌نامی جداگانه خواندم می‌شوند مانند فرجهٔ میان ثریا و دبران که آنرا ضیقه می گویند و تازیان ضیقه را نحس و مشئوم می‌دانند و بدین واسطه این فرجه را ضیقه گفتند که به‌تندی غروب می کند ، زیرا میان درجهٔ غروب ثریا و درجهٔ غروب دبران شش درجه است در فلك‌البروج و هفت درجه‌است در معدل‌النهار بطور تقریب .

برخی از علماء که در علم انواء کتابی تألیف کرده‌اند گفته‌اند که ضیقه بیست و یکمین و بیست و دومین ستاره از ستارگان ثور است که عرب ایـن دو را کلب دبران می گویند و این گفتار ناصواب است .

گاه می‌شود که ماه از هنعه راه را کوتاه می کند و در تحائي نازل می‌شود و تحائي چهاردهمین و پانزدهمین و شانزدهمین ستارهٔ از ستارگان دو پیکر است . وجمعی دیگر گفته‌اند که تحائي همان هقعه است و برخی می گویند که غیر ازآن است وگاه اتفاق می‌افتد که ماه در سیر خود راه را کوتاه کرده و در عرش سماك که دسته‌ای از تازیان عجزالاسد گویند نازل می‌شود وعجزالاسد سومین وچهارمین و پنجمین و هفتمین ستاره از ستارگان غراب است .

گاهی از محاذات شوله ماه راه را کوتاه کرده و با برخی ازبندهای دم برج کژدم محاذی می‌شود .

گاهی چنن اتفاق می‌افتد که مـاه از بلده راه را کوتاه می کند و در قلاده که جمی آنـرا ادحی نامند نازل می‌شود و آن نهمین و دهمین و یـازدهمین و دوازدهمین و سیزدهمین وچهاردهمین ستارهٔ از ستارگان رامی است و برخی‌ازعلما

تصور کرده‌اند که قلاده خود قوس‌است با آنکه رأس رامی ودو گیسوی آن محسوب است .

گاه می‌شود که ماه از سعدالسعود منزل خود را کوتاه می کند درسعد ناشره نازل می‌شود و آن بیست وسومین و بیست وچهارمین ستارهٔ از ستارگان جدی‌است.
گاه می‌شود که از فرغ ثانی راه را کوتاه می کند و در کرب برج دلو نازل می‌شود و مقصود از کرب ریسمانی است که به دو دسته دلو می‌بندند و سپس ایـن ریسمان را به طناب چاه برای آب کشیدن می آویزند و کرب که مذکور شد سی و پنجمین ستاره فرس اعظم‌است و یا آنکه ماه از فرغ ثانی به بلدة‌الثعلب نازل می‌گردد و بلدة‌الثعلب قسمتی از آسمان است که میان فرغ ثانی و سمکه می‌باشد و ستاره‌ای دراین قسمت نیست.

برخی از علمای انواء چنین تصور کرده‌اند که انیسین که اولین و دومین ستارهٔ از ستارگان مثلث است میان بطن حوت شرطین جای دارند و سبب این توهم آن است که این دو ستاره را دیده‌اند که پس از شرطین غروب می کنند و چنین پنداشتند که ماه بنابر این گمان گاهی از شرطین راه را کوتاه کرده و در انیسین وارد می‌شود و این سخن باطل است و نادرست و سبب تأخیر غروب این‌دو آن است که عرضشان در شمال زیاد است و کواکبی که میل آنها به شمال بیشتر است از کواکب دیگر که میلشان کمتر است زودتر طلوع می کنند و در جنوب به عکس این است .

چون کواکب ثابته که منازل ماه را بدان نسبت می‌دهند و باسم آنها منازل خوانده می‌شود با یك حرکت واحد و بطئی متحرک کند ایـن‌طور نتیجه می‌شود که با سیر یك درجه که درشصت وشش سال خورشیدی انجام می‌یابد در هرروزی ازایام طلوع و غروب قمر یك روز زیاد گردد و ما مواضع کوکب منازل ماه را با طول و عرض و مقادیر آنها از اعظام شش گانه درسال هزار وسیصد اسکندری ثبت کردیم و کسی که بخواهد این‌مطلب را بفهمد باید درزمان‌خود مطابق‌سیری که درهرشصت و

شش سال یك درجه است[1] عمل کند سپس در اختفاء آنها در شعاع و ظهور آنها از شعاع چنانکه در زیجها گفته شده و در کتاب مجسطی بر آن اقامه برهان نموده‌اند عمل نماید زیرا تشریق و تغریب کواکب ازجهت عروض بلاد و مقادیر اجرام آنها که دارای کدام یك از اعظام شش گانه‌اند و تباعدآنها از فلك‌البروج اختلاف‌یافت می‌شود ودراین کار موقعی که عرض بسیاری از فلك‌البروج برای این کواکب‌یافت شود باعث شگفتی می‌شود مانند حال زهره که چون باآفتاب در برج سمکه مقارن شود مدت اختفاء آن تحت‌الشعاع تقریباً یك روز و یا دو روز خواهد بود و چون باآفتاب در برج عذراء مقارن شود تقریباً شانزده روز پنهان خواهد بود و عطارد در برج عقرب درهنگام صبح درحالی که روبروی آفتاب است دیده می گردد و در برج ثور به خلاف آنچه گفته‌شد رؤیت می گردد یعنی درحال اقبال به‌آفتاب دیده نمی‌شود ودرحال ادبار شبانگاه‌ها دیده می گردد وبراهین این مطالب در کتاب مجسطی مکتوب و مشروح است اکنون جدول جایگاههای کواکب را ذکر کنیم .

۱ــ چنانکه در پیش اشاره رفت مطابق ارصاد اسلامی این مقدار متفاوت است .

نامهای منازل[3]	جایگاه ستارگان این منازل ازصورتهای چهل وهشتگانه		بروج	طول درجات	طول دقائق	عرض درجات	عرض دقائق	جهت عرض	اندازه این کواکب بنابر رای ابولحسن صوفی
شرطان	از دو ستاره ای که بمنزله شاخهای برج بره هستند آن یکی که بیشتر است	ا	۰	یح	یج	ل	ک	شمال	ج
	دومین آندو	ب	۰	یط	یج	ح	ک	شمال	ج
بطین	آن ستاره‌ای که در بیخ دنبه حمل است	ز	ا	ب	نج	د	ن	شمال	۰
	پیشترین از سه ستاره‌ای که در دنبه حمل هستند	ح	ا	۰	کج	ا	م	شمال	د
	آن ستاره‌ای که بر ران عقبی حمل می باشد	یا	ا	ا	یج	ا	ی	شمال	۰
ثریا	قسمت شمالی ازضلع مقدم ثریا دوبرج ثور	کط	ا	یج	مج	د	ل	شمال	۰
	قسمتی که ازضلع متقدم ازثریا بجنوب مایل‌تر است	ل	ا	ید	ج	ج	م	شمال	۰
	قسمت دوم از ثریا که تنگترین موضعی درآن است	لا	ا	یه	یج	ج	ک	شمال	۰
	ستاره کوچکی ازثریا که از ناحیه شمال است .	اب	ا	یه	یج	۰	۰	شمال	د
	این دوستاره را بطلمیوس ودیگرعلمائی که براو سبقت داشته‌اند		ا	هیچ راصدی ایندو را رصد نکرده				شمال	د
	ویا آنانکه پس از او آمدند نام نبرده اند		ا					شمال	د
دبران	آن ستاره‌ای که برچشم جنوبی ثور جای دارد	ید	ا	کد	یج[1]	۰	ی	جنوب	ا
هقعه	آن قسمت سحابی که بر رأس الجبار است که جوزاء باشد وبطلمیوس آنرا درمیانه مثلث بجای یك ستاره‌جای داده	ا	ب	ج	لج[2]	یج[3]	ن	جنوب	سحابی

۱ - ۲ - ۳ - هرسه درنسخه مدرسه

هنعه	آن ستاره ای که بر پای چپ توأم تالی است	یز	ب	کج	لج	ز	ل	شمال	ج
	آن ستاره ای که برپای راست توأم تالی است	یح	ب	کو	یج	ی	ل	شمال	د
ذراع	آن ستاره ای که برأس توأم مقدم است	ا	ج	د	نج	ط	م	شمال	ب
	آن ستاره ای که برأس توأم تالی است	ب	ج	ح	یج	و	یه	شمال	ب
نثره	قسمت میانه از شبکه سحابی که درصدر سرطان است	ا	ج	کا	نج	•	ک	شمال	سحابی
	شمالی ترین از دوستاره‌ای که درقسمت عقب ذی‌اربعه‌اضلاع هستند	د	ج	کا	نج	ب	م	شمال	د
	مایل ترین این دو بناحیه جنوب	ه	ج	کب	نج	•	ی	شمال	د
طرف	آن ستاره ایکه بطرف شاخ جنوبی عقرب از چهار ستاره خارجه از سرطان	ب	د	ج	یج	•	م	جنوب	د
	آن ستاره ای که درجای گونهٔ صورت اسد است	ب	د	ب	مج	ز	ل	شمال	د
جبهه	شمالی ازآن سه ستاره‌ای که درقسمت گردن صورت اسد میباشد	ه	د	یا	مج	یا	•	شمال	ج
	تابع که میانی ازآن سه میباشد	و	د	یج	مج	ح	ل	شمال	ب
	جنوبی ازآنها	ز	د	یب	یج	د	ل	شمال	ج
	ستاره ای که درقلب جای دارد و آنرا ملکی گویند	ح	د	ید	ج	•	ی	شمال	ا
زبره	از آن دوستاره که درشکم اسد هستند آن یکی که در دنبال است	ک	د	که	مج	یج	م	شمال	ب
	مایل ترین این دو که در دوورك اسد هستند بسوی شمال	کب	د	کز	نج	ط	م	شمال	ج
صرفه	ستاره ای که درطرف دم اسد است	کز		و	ج	یا	ن	شمال	ا
	ستاره ایکه برطرف بال چپ عذراء می باشد	•	ه	ی	لج	•	ی	شمال	ج
عواء	دیگری که تالی آن است	و	ه	یط	مج	ا	ی	شمال	ج
	دیگری که تالی ستاره سابق است	ز	ه	کد	مج	ب	ن	شمال	ج
	شمالی ازسه ستاره که دربال راست عذراء میباشد است وبرقطاف مقدم است	یج	•	کج	مج	یه	ی	شمال	ج

سماك	آن ستاره که بر کف چپ عذراء است	يه	٠	ح	يج	ب	٠	جنوب	ا
	از سه ستاره‌ای که در دامن عذراء هستید آن یك که میانی است	كب	٠	يح	يج	ز	ل	شمال	د
غفر	جنوبی ازآنها	كج	٠	يح	نج	ب	م	شمال	د
	آن ستاره ای که برقدم چپ جنوبی عذراء جای دارد	كه	٠	كا	لج	٠	ل	شمال	د
زبانی	روشنترین ازدوستاره‌ای که برطرف شاخ جنوبی کژدم است که در کفه جنوبی میزان است	ا	و	كط	لج	٠	م	شمال	ج
	روشنترین ازدوستاره ای که برطرف شاخ شمالی عقرب است ودر کفه شمال میزان است	ج	و	ج	مج	ح	ن	شمال	ج
	ستاره شمالی ازسه ستاره روشنی که درجبهۀ کژدم است	ا	ز	يز	نج	ا	ك	شمال	ج
اکلیل	ستاره میانی ازآنها	ب	ز	يز	يج	ا	ك	جنوب	ج
	مایل ترین از سه ستاره جنوبی	ج	ز	يز	يج	٠	٠	جنوب	ج
قلب	قلب کژدم	ح	ز	كد	يج	د	٠	جنوب	ب
شوله	از دو ستاره که در نیش کژدم اند آن یك که درعقب است	ك	ز	ط	ج	يج	ك	جنوب	ج
	از دوستاره که درنیش کژدم اند آن یك که در جلو است	كا	ز	ح	لج	يج	ل	جنوب	ج
	آن ستاره که ازصورت رامی برپیکان تیر اوقراردارد	ا	ح	يو	ج	و	ك	جنوب	ج
نعائم وارد	ستاره دیگری که درجای بست و بند دست چپ رامی است	ب	ح	يط	يج	و	ل	جنوب	ج
	ستاره ای که درجانب جنوبی قوس است	ج	ح	يط	لج	ى	ن	جنوب	ج
	ستاره ای که درپاشنه پای راست رامی‌است	كه	ح	يح	يج	يج	٠	جنوب	ج
	ستاره ای که درشانه راست رامی است	و	ح	كو	لج	ج	ى	جنوب	ج
نعائم صادر	ستاره ای که براین مقدم است وجای آن درسهم است	ز	ح	كو	لج	ج	ن	جنوب	د
	ستاره‌ای که در شانه رامی‌است و درسه ستاره‌ای که درپشت رامی‌است میانی‌است	كا	ح	كط	يج	د	ل	جنوب	د
	از این سه ستاره آن یکی که در زیر بغل رامی است	كب	ح	كز	نج	و	مه	جنوب	د

بلده	قسمتی از آسمان است که درآن ستاره ای نیست وآن‌جنوبی‌است								
	ونزدیك کواکب یازده گانه است								
سعدذابح	دوازدهمین ستاره ازصورت رامی	ا	ط	یج	نج	ز	ک	شمال	ج
	ازسه‌ستاره‌ای که دزشاخ‌عقبی‌صورت‌جدی‌است‌آن‌یك که‌شمالی است	ج	ط	یج	نج	ه	•	شمال	ج
سعدبلع	جنوبی از آن سه	ز	ی	کز	مج	ح	•	شمال	•
	ستاره میانی ازآن سه که بردست راست ساکب الماء است	ح	ی	کو	یج	ح	م	شمال	د
سعدسعود	ستاره پیشین‌ازآنها	د	ی	ج	ج	ح	ن	شمال	ج
	آن ستاره‌ای که درشانه راست ساکب الماء است	•	ی	ج	نج	و	یه	شمال	•
	آن‌ستاره که‌درزیرآن‌است‌ودرپشت‌مثل‌این‌است که‌پائین‌تر ازبغل‌اوست	کح	ی	ی	یج	د	ک	شمال	•
سعداخبیه	آن ستاره که درطرف دم بزغاله است	ط	ی	کا	ج	ح	مه	شمال	ج
	آن ستاره که در ذراع راست ساکب الماء است	ی	ی	کج	یج	ی	مه	شمال	د
	ستاره شمالی ازآن سه که درکف راست ساکب الماء است	یا	ی	کج	لج	ط	•	شمال	د
	از دو ستاره دیگر ازسه ستاره نامبرده آن یك که پیشتر است	یب	ی	کد	یج	ح	ل	شمال	د
فرغ‌مقدم	آن ستاره که درشانه راست فرس ودربیخ ران اوست	ج	یا	یج	مج	لا	•	شمال	ب
	آن ستاره که برپشت فرس میان دو کتف اوست	د	یا	ج	یج	یط	م	شمال	ب
فرغ‌مؤخر	آن ستاره که درناف فرس است وبرای ناف فرس وسراندر ومیدامشترك است	ا	یا	کط	کج	کو	•	شمال	ب
	آن ستاره که برپشت فرس و طرف بال فرس است	ب	یا	کج	مج	یب	ل	شمال	ب
بطن‌حوت	جنوبی ازسه ستاره ایکه بالای ازارنبه اندرومیدا است	یب	یا	یه	کج	کو	ک	شمال	ب

طریقه تسطیح و بحث از تسطیح مخروطی که اسطرلاب اینگونه تسطیح شده

روش من در این کتاب بدانگونه بود که خوانندی بهره‌جو در این علم را ناخوش و ناپسند نبود زیرا هر باب را تا آنجا که امکان داشت تکمیل نموده وهر گاه از کتابی مطلبی نقل کردم آنچه که لازم بود بطور اشباع در اینجا نقل کردم و دیگر خواننده را حواله بآن کتاب ندادم و حق این باب آنست که فصلی در چگونگی تصویر منازل قمر و صور دیگر کواکب برسطح مستوی بر آن بیفزایم. چونکه هر گاه شخص بداند که درهرزمان چه طلوع کرده می‌داند که موضع فلك بروج چگونه است و با اشارتها که باین مطالب کرده‌ایم خواهد مثل آنکه بچشم به‌بیند آن اشیاء طالع را دیده و بدانها اشاره وایما کند ولی‌هر کس که نیاز بدانستن آن مسائل از پیش گفته دارد نخواهد توانست اوضاع فلك البروج را بداند که درچه حال است:

درتصویر منازل‌ماه‌و کواکبی‌دیگر که‌صورتهای چهل و هشت گانه آنرا فرا گرفته و تصویر شهرها و کشورها منافع بسیاری است که برای اهل علم در هرمرتبه باشند سودمند خواهدبود و چون گذشتگان را در ایـن باب رائی ندیدم که نقل کنم ناچار آنچه بخاطرم میگذرد برای شما نقل می کنم وبدین‌سبب اگر خطایی مرتکب شوم از دانشمندان پوزش می‌طلبم

گوییم : تسطیح دوائر عظام و صغار و نقاطی که در کره باشد بدین طریق امکان خواهد یافت که یکی از دوقطب دوائر را برای مخروطهایی که مولّدات آنها بر قطب می گذرد رأس قرار می‌دهیم و چون مولدات ایـن مخروطات بر صفحه تصویر واقع شود اگر مقصود تسطیح دایره باشد فصول مشترکه بین ایـن سطح و مولدهای مخروطات تسطیح دایره است و چنانکه تسطیح نقطهٔ مطلوب بـاشد فصول مشترکه بین این سطح و خط واصل بین قطب و نقطه مفروض تسطیح نقطه میباشد

سازمان اسطرلاب برروی این قاعده است در اسطرلاب شمالی قطب جنوبی‌را

رأس مخروطات و در اسطرلاب جنوبی قطب شمال را رأس مخروطات قرار می‌دهیم و سطحی که دوائر را بر آن تسطیح کرده‌اند یکی از دوائر موازی با معدل‌النهار است و در نتیجه برصفحات اسطرلاب دوائر و خطوط مستقیم ترسیم گشته .

تمجید از روش ابوحامد صغانی در تسطیح کره و اعجاب بیرونی از این فکر

ابوحامد صغانی رأس‌مخروطات را ازقطبین بداخل یا خارج کره در امتداد محور نقل کرده و هیچیك از ریاضی‌دانان اورادراین کار شگفت‌آور پیشی نگرفته‌اند و براثر این فکر بدیع دوائر و قطوع ناقص و مکافی و قطع زائد هرطور که خواسته بدست آورده .

ابداع تسطیح استوانی و اینکه پیش از او کسی چنین کاری نکرده

یك قسم دیگر از تسطیح، تسطیح استوانی نام دارد و تا کنون نشنیده‌ام که هیچیك‌از اهل‌فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکر کرده باشند و آن بقرار ذیل است .

بردوائر و نقاطی که در کره باشند خطوط وسطوحی که با محور موازی‌باشد می گذارنیم و بالنتیجه در سطح نصف‌النهار خطوط مستقیم و دوائر وقطوع ناقصه بدست می‌آید و کتابی را که من در فراگرفتن وجوه ممکنه در صنعت اسطرلاب نوشته‌ام همه این اقسام را شامل‌است لیکن عیب این‌نوع تسطیح آن است که دوائر و نقاط آن چنانکه در سطح کره میباشند تصویر نمی‌شود چه ، ابعادی که در کره متساوی‌هستند چون تسطیح‌شود اختلاف بسیاری می‌یابد بخصوص‌دوائری که بقطبین نزدیك است ولی غرض از تسطیح کره در اسطرلاب آن نیست که دوائر موافق کره مرئی ما باشد بلکه مقصود این است که بتوان دسته‌ای از این دوائر را با سکون دسته دیگر حرکت وگردش داد و نتیجه این کار با اختلاف اوقات در فلك یك چیز گردد .

عیب تسطیح استوانی تقریباً با تسطیح اسطرلاب مبطخ رد میشود و بحث‌دراین نوع تسطیح

غرض از تصویر کواکب و نقشه شهرها این است که ما را به شناسایی آنها راهنمایی کرده و وضع جغرافیایی آنها را برای ما روشن‌سازد

ولی باید به خاطر سپرد که خطوط مستقیم با خطوط منحنی و همچنین سطح کرده با سطح مستوی نسبت نداد پس برای رفع این اشکال باید تخمین و تقریب اختیار کرد و یکی از راههایی که مارا باین مقصود میرساند عمل اسطرلاب مبطخ است بدین‌طریق که نخست یك دایره در صفحه‌ای ترسیم کنیم و هرچه بزرگتر باشد بهتر خواهد بود و این دایره را با عمود کردن دو قطر بر یکدیگر چهار بخش می کنیم و هریك از نیم قطرها را به نود جزء متساوی تقسیم می کنیم و از مرکز دایره به‌بعد هریك از اقسام نودگانه دایره‌ای می‌زنیم تا نود دایره موازی بدست آید که دوری هریك ازدیگری مساوی باشد ودایره بزرگ را که برهم‌محیط است ۳۶۰ قسم تقسیم می کنیم وهرجزء را مستقیم به مرکز وصل می‌نماییم پس ازانجام این عمل محیط دایره بزرگ را فلك‌البروج و مرکزآنرا یکی از دو قطب فلك‌ـ البروج توهم می کنیم و نقطه‌ای در روی محیط گذارده و آنرا اول حمل فرض می کنیم و جایگاه ستارگانرا از کتاب مجسطی یا کواکب ثابته ابی‌الحسین‌صوفی بدست آوریم و تا زمان خود حرکت ثوابت را بر آن می‌افزاییم سپس یکی از ستارگان را که درآن نیمه است که این دایره را ما برای آن کشیده‌ایم مورد نظر قرار داده و از نقطه مفروضه از راست به چپ به اندازه دوری آن ستاره از آغاز حمل شمرده تا به درجه این ستاره در طول برسیم .

ونیز ازآغاز حمل درامتداد خطی که از مرکز مرور کرده عرضی را که آن ستاره دارد از دوائر نودگانه شمرده تا به جرم کوکب برسیم و نقطه‌ای زرد یا لاجوردی باندازه مقداری که این ستاره از اندازه‌های ششگانه دارد می گذاریم و همین‌کار را با ستاره که عرض آن در جهت دیگراست انجام می‌دهیم تا اینکه بکلی از یك نیمه فارغ شویم سپس بر سر نیمه دیگر می‌رویم تا در نتیجه همه ستارگان فلك در دو دوائر محصور شوند و برای اینکه ستاره‌ها در میان این دو دایره آشکار باشند با لاجورد آنها را رنگ می کنیم و بر کواکب مصوره ما هرشکل خیالی را که برای آن گفته‌اند با ملاحظه جایهای آن ترسیم می کنیم .

این‌طریق تسطیح را نیز ما نمی پسندیم زیرا همه صور تهایی را که در فلك‌ـ البروج است نمی‌توان تمام و کامل در یکسو تصویر کرد بلکه پاره‌ای از آنها دریك نیمه و پاره‌ای در نیمه دیگر خواهد افتاد و اگر در خارج فلك‌البروج نود دایره متوازی که دوری هریك از هم مانند دوری دوائر درون فلك‌البروج باشد ترسیم کنیم امر از نظام خارج می‌شود و جایگاه این ستارگان با جایگاه حقیقی آنها در آسمان اختلاف بزرگی خواهد یافت چه دوری کواکبی که در رؤیت منظر متساوی هستند هراندازه جنوبی‌ترشود چون‌مرکزدایره قطب‌شمال‌باشد بزرگتر وفراختر بنظر میرسد به حدی که از اندازه معمولی‌خارج می‌شود مانند تسطیح کسی می‌شود که بخواهد ستارگان را برسطح دایره‌ای که به دو قطب فلك‌البروج می گذرد در مسقط‌الحجرهای[۱] این ستارگان بر آن سطح آنهارا تسطیح کند که فاصله این‌ابعاد در محیط تنگ و در خارج از محیط وسیع می گردد چاره اینکه این عیب را تا اندازه‌ای برطرف کنیم این است که باید نخست دایره‌ای ترسیم و آنرا چهار بخش کرد و جهات چهارگانه را در چهار نقطه آن نوشت و دو خطی که این دایره را تربیع کرده بطور غیرمحدود از دایره گذراند و یك از نیمه قطرها به نود جزء مساوی تقسیم کنیم و محیط دایره را به ۳۶۰ جزء .

پس از این‌کار در خط مشرق و مغرب مراکز دوائری را که هریك ازآنها به جزئی ازاجزاء قطر و بهریك از دونقطه شمال وجنوب می گذرد بدست می‌آوریم و چون مطلوب ما حاصل گشت و آنچه از این دوائر داخل کره واقع شود برآن بگذرانیم صد وهشتاد قوس بدست خواهد آمد که هم قطر را باقسام متساوی تقسیم کرده و هم در هریك از دو نقطه شمال وجنوب تقاطع نموده و این دوائر را دوائر طول می‌نامند .

سپس در خارج خط ازنقطه شمال که در امتداد قطر است مرکز دایره‌ای را

۱ـ مسقط‌الحجر یعنی قطب مقابل .

که به‌یك جزء دونقطه مشرق ومغرب در محیط دایره و از مرکز به‌قطر می گذرد بدست می‌آوریم سپس‌همین‌کار را با دایره‌ای که بردو جزء یا سه جزء یا چهارجزء بعد دارد انجام می‌دهیم تا بجزء نودم رسیده و نود دایره حاصل می‌شود و چون از نیمه شمال فارغ شدیم به‌نیمه جنوبی می‌پردازیم و برخطی که درنقطه جنوب امتداد قطراست همان کارهایی که در نیمه شمالی کرده‌ایم تکرار می کنیم ودرنتیجه صد و هشتاد دایره عرض بدست خواهد آمد که هریك از دوائر طول را به صد و هشتاد بخش تقسیم خواهد کرد .

پس‌ازاین‌کار نقطه مغرب را آغاز حمل وخط مشرق ومغرب را منطقةالبروج فرض می کنیم و هراندازه که کوکب مفروض از آغاز حمل دوری دارد شمرده تا بدرجه آن برسیم .

پس از این کار هراندازه که کوکب مفروض ما در دایره طول خود عرض دارد شمرده وبه جایگاه آن ستاره می‌رسیم وصورتی دیگر مانندآن تصویر می کنیم و نقطه مغرب را درآن اول میزان فرض می کنیم .

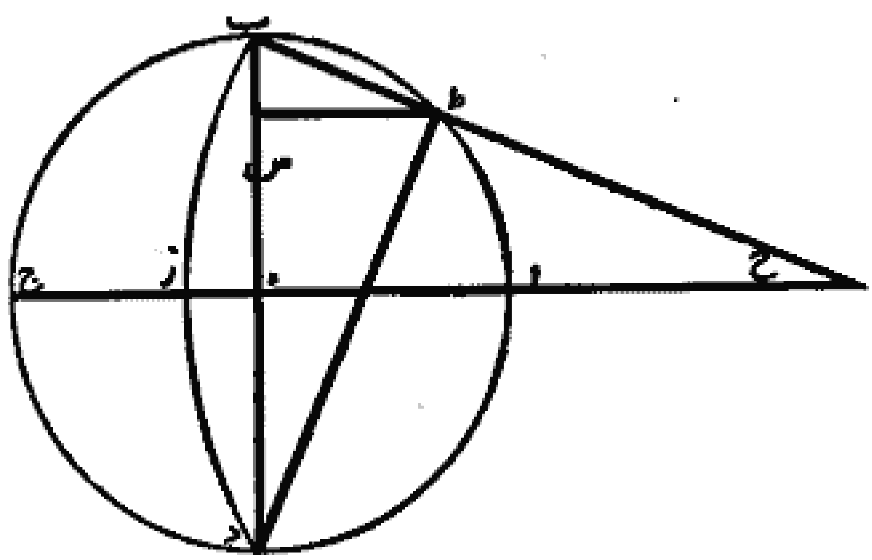
درنتیجه این کارها همه ستارگان آسمان در این دونیمه جمع میشود ونکاتی را که برای تصویر آنها سبق ذکر یافت مراعات می کنیم و اگر مقصود ما نقشه شهرها باشد دایره‌ای مانند دوائر فوق ترسیم می کنیم و از نقطه مغرب به‌اندازه‌ای که شهر مفروض ما طول‌دارد شمرده سپس بردایره طولی که عرض این بلد در آن جهت بآن منتهی میشود میرسد و ما بآن شهر می‌رسیم همچنین با شهر دیگر همین کار را تکرار می کنیم و طریقه تسطیح این بود که گفته شد .

راه پیداکردن مراکزدوائرطول برخی از منجمین حسابهایی درست کرده و در جداول قرارمیدهند و این کار را بر اعمال صناعی ترجیح میدهند و بدین سبب‌ما باید طریقهٔ یافتن اقطار دوائر طول عرض و مقدار بعد مراکز آنها را از مرکز دایره بخوانندگان بیاموزیم که تا مقصود از این فصل بطور کامل حاصل شود و برای این مطلوب می گوییم .

بر مرکز ه دایره ا ب ج د را می گذرانیم و این دایره را با دو قطر ا ه ج و ب ه د تربیع می کنیم و نقطه ا را مغرب و نقطه ب را جنوب و نقطه ج را مشرق و نقطه د را شمال فرض می کنیم و هر نیم قطری را به نود جزء تقسیم می کنیم و محیط دایره را به سیصد و شصت جزء.

بطریق مثال می‌خواهیم که شعاع دایره ب ز د را که یکی‌از دوائرطول است بدست آوریم و فرض می کنیم ح دوری مرکز آن از مرکز ه باشد بدیهی است که ه ز معلوم است زیرا به اجزایی که نصف قطر آن ه ج نود جزء است آن معلوم خواهد بود و هریك از به و هد نیز نود جزء است.

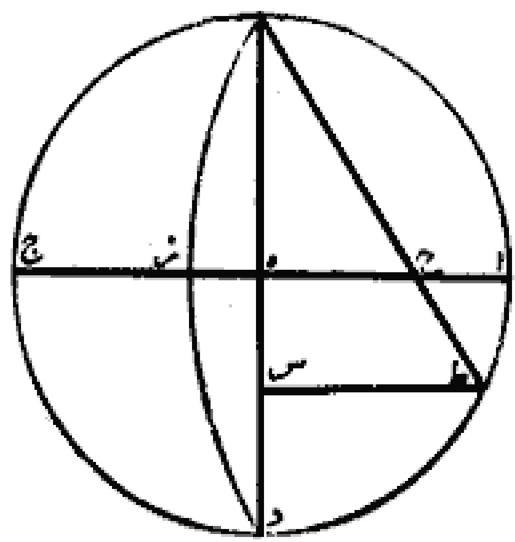
چون ه ز معلوم را در مجموع ه ح وح ز مجهول که مساوی قطر مطلوب منهای زه باشد ضرب کنیم مانند ضرب ه ب در ه د است که مربع یکی از این دو باشد و ه ب را در خوش ضرب کرده و مجموع را که هشت هزار و صد باشد بر ه ز معلوم تقسیم می کنیم و ازاین‌کار مجموع ه ح و ح ز بدست می آید و ه ز را بر آن افزوده و نصف مجموع که ز ح باشد نصف قطر دایره‌ایست که قوس ب ز د جزئی از آن است و چون این مطلوب بدست آمد به اندازه آن فتحهٔ پرگار را باز کرده نقطهٔ ز نیز معلوم باشد یکی از دو پایهٔ پرگار را بر نقطه ز می گذاریم و دیگری را بهرجا که از خط ه ا که بطور لانهایت خارج گشته وبمرکز دایره‌ای که ح باشد خواهیم رسید واین‌عمل مارا ازمعرفت مابین دو مرکز بی‌نیاز می کند و اگر بعدی نبود و ه ز معلوم از نیم‌قطر خارج شود باقی بعد بین‌المرکزین است و ایـن بود



پیدا کردن مسئله از راه حساب .

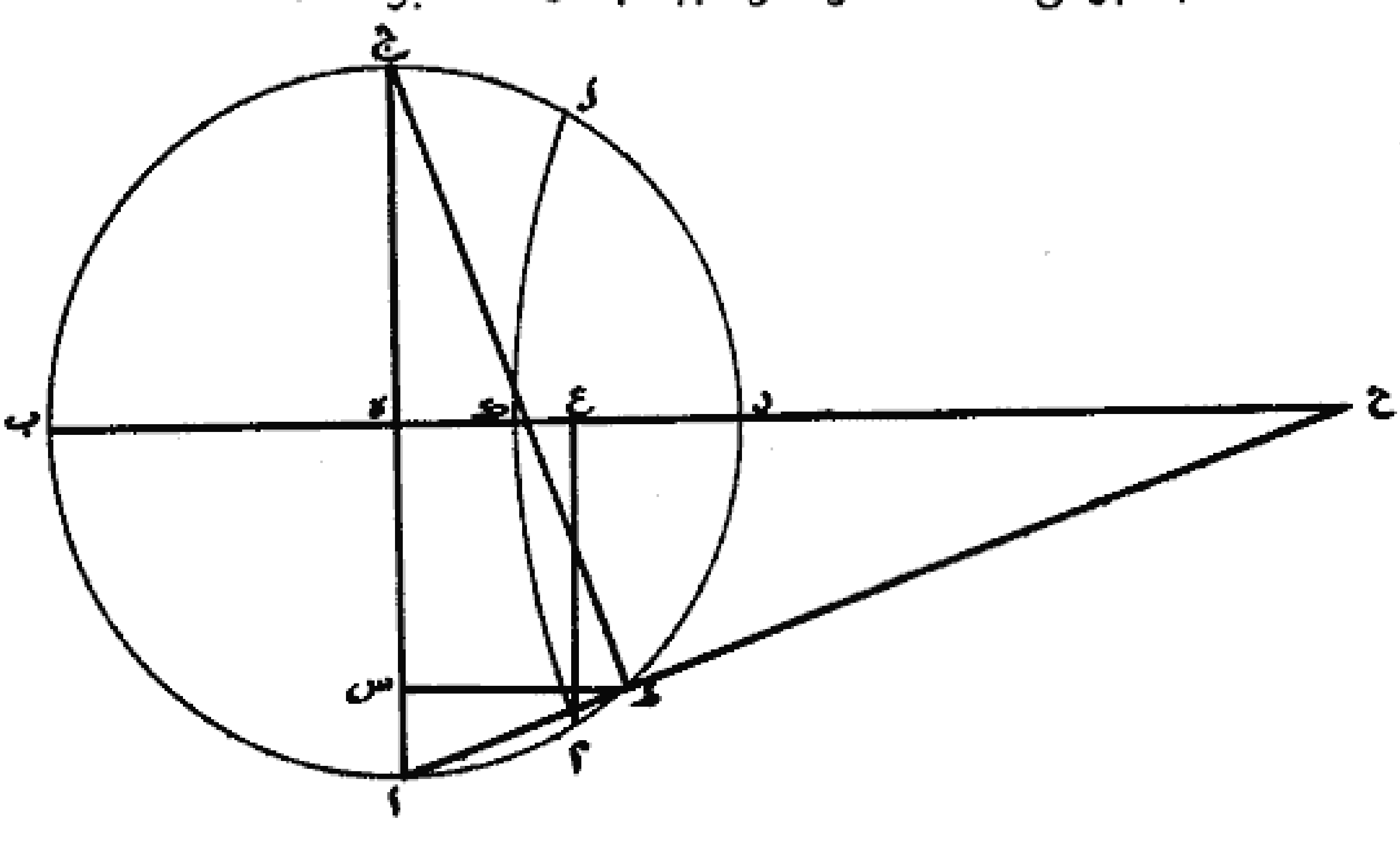
بعد مجاز را چگونه می‌یابیم هر کس که به استخراج بعد مجاز نیازمند باشد یعنی آن نقطه از دایره که خط واصل میان دو نقطه ب ح بآن میگذرد که قوس ا ط باشد باید ب ح را متصل کند که محیط را در ط قطع کند و عمود طس را بر بد اخراج نموده و طد را وصل نماید و چون مثلث ب ه ح اضلاع آن به اجزائی که بآن اجزاء نصف قطر دایره نود جزء است معلوم است تحویل هرضلعی از آن به مقداری که بآن نصف قطر دایره شصت باشد بدینطور است که درشصت ضرب نموده و به نود تقسیم کند تا درنتیجه این کار به مقدار ستینی تحویل شود و مثلث‌های بهح بطد بسط متشابه هستند و ح ه را در بد ضرب نماید و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د ط بدست خواهد آمد سپس د ط را در ح ه ضرب کرده و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د س بدست می‌آید و چون آن را در جداول جیوب بدل بقوس کنیم وقوس آن را از نود القاء کنیم ا ط باقی خواهدبود.

راهی دیگر درمسئله سابق الذکر اگر بعد مجاز را از راهی آسانتر بخواهیم بدست آوریم مثلث بهح را که اضلاع آن معلوم است به مقداری که بـا آن مقدار نصف قطر دایره ا بجد شصت جزء است تحویل می کنیم و زاویه طد ب در صورت اولی و زاویه طبد در صورت دوم آن است که تمام بعد مجاز آن را وتر واقع‌شده و چون تحویل هرضلعی از این مثلث را به مقداری که با آن مقدار بح شصت جزء باشد بخواهیم درشصت ضرب کرده ومجموع را بر بح به مقداری که بآن مقدار نصف قطردایره شصت جزء است تقسیم می کنیم و مطلوب بدست می آید وچون ضلع ح ه را به‌این مقدار بدست آوردیم در جداول جیوب بدل بقوس می کنیم و قوس د ط بدست می‌آید و از هرراهی که این عمل را بنماییم با اختلاف راهها به‌یك نتیجه خواهیم رسید و شکل دایره این است .



شکل‌را باز اعاده می‌دهیم که تا آنچه را که سابقاً در دوائرعروض گفته شد بشناسیم .

راه پیداکردن مرکز دوائر عروض فرض می کنیم دائره‌ای را که می‌خواهیم نصف قطر آن‌را بدانیم دایره‌ای‌باشد که م کل قطعه‌ای از آن است و هریك از ا م ه ك ج ل در شمار مساوی باشند و عمود مع را که جیب د م معلوم است و ه ع را که جیب ا م معلوم است اخراج می کنیم و از ه ع مقدار ه ك کم می‌شود و پس از آنکه آن را از اجزاء تسعینی به‌ستینی تحویل کردیم کع باقی خواهد ماند و مربع مع را بر آن تقسیم نموده و برخارج قسمت کع را می‌افزاییم و نصف آن را گرفته که ك ح باشد یعنی نصف قطر دائره‌ای که م ك ل پاره‌یی از آنست با اجزائی که نصف قطر دائره ابجد با آن شصت جزء است .



طریقه بدست آوردن بعد مجاز در دوائر عروض اگر بعد مجاز را بخواهیم ا ح را وصل می‌کنیم که محیط دایره را بـر ط قطع می‌کند و طج را وصل می‌نماییم و عمود طس را بر ا ج فرود می‌آوریم [و چون اضلاع مثلث ا هج معلوم‌است ودومثلث ا طج و ا سط با آن‌متشابهند] چون ح ه را در ا ج ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کرده طج بدست می‌آید و چون این خارج قسمت را در ه ح ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کنیم سج خارج می‌شود که جذر مضروب آن دراس طس است که جیب قوس مجاز باشد ونیز اگر ا ه را به‌مقداری که‌بآن مقدار ا ح صدوبیست جزء است‌تحویل کنیم سپس‌درجداول اوتار تامه بدل به‌قوس کنیم قوس ا ط که بعد مجاز است خارج می‌شود و حال در جهت ج مانند جهت ا است و در جهت ب مانند جهت دال است و هیچ با یکدیگر فرق ندارد و این مطلب آخرین گفتار من بود .

وعده‌ای را که داده‌بودیم وفا کردیم و پرسشهایی را که از ما نموده‌بودند تا حدی که توانایی داشتیم پاسخ گفتیم فکل امرء یعمل علی شاکلته وقیمة کل منهم مایحسن وگمان می کنم اصولی را که من در تصحیح آن کوشیدم برای تلقیح و بارور کردن عقول کفایت دهد و در تهذیب‌نظر و برطرف ساختن هر گونه شك از تواریخ انبیا و پادشاهان و ارشاد حیرت‌زدگان از یهود و نصاری خوانندگان را راهنمایی کند.

خوانندگان این کتاب از سه دسته بیرون نیستند یا شخصی است که در علم با من هم‌پایه وهمسنگ است، این شخص مرا خواهد سپاس گذارد و درموضوعاتی که من در آنها سعی مبذول داشتم زحمات مرا تقدیر خواهد کرد و یا اینکه مرتبهٔ علمی او از مرتبه من برتر و بالاتراست، این شخص باید دراصلاح خلل این کتاب برمن تفضل نماید و اگر لغزشی درآن مشاهده کند مرا معذور دارد ، و یا آنکه خواننده این دفتر هیچیك از این دو طبقه که گفته شد نیست و دانش او از دانش من کمتر است ، من برای این شخص اسباب استفاده را فراهم کرده‌ام و اگر اهل

عناد است او را از اتیان بمثل عاجز و ناتوان ساخته‌ام .

چگونه از خصومت دشمنان ترس و هراس داشته باشم با آنکه شعار من در هر کجا که باشم دولت مولانا سیداجل منصور ولی‌النعم‌شمس‌المعالی است که‌خداوند توانایی او را ادامه دهد و در پنهان و آشکار به‌رکن منیع دولت او اعتصام و اعتماد و به‌نور درخشان او هدایت من است .

خداوند مرا وجمیع مسلمانان را بشناختن کنه نعم او و ادای طاعتش که بر همگان فرض و واجب است توفیق دهاد .

کتاب خود را به ستایش و حمد خداوندی که ما را نصرت داد و هدایت نمود و راه راست را از کج بشناساند تمام کنیم لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة والصلوات علی المبعوث الی خیر امة دائماً ابدا و علی اهله الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا .

فهرست اعلام

آ

الف

ب

پ

ت

ث

ج

ذ

ر

ز

س

ص

ض

ط